مآثر جہانگیری

(تصنیف خواجه کامگار حسینی)

تصحیح و مقدمه و تعلیقات

از

عذرا علوی
لیکچرار شعبه تاریخ
علی‌گڑه مسلم یونیورسٹی

شعبه تاریخ
علی گڑه مسلم یونیورسٹی علی گڑه
ایشیا پبلیشنگ هاؤس پرائیویٹ لمیٹڈ

چاپ هند
ایشیا پبلیشنگ هاؤس، بمبئی۔
چاپ خانه آئی۔ ایم۔ ایچ۔ پریس پرائیویٹ لمیٹیڈ، دهلی۔ ٦

فهرست

ضمیمہ جات

بسم الله الرحمن الرحیم

جهان جهان نیایش پادشاه حقیقی و جهانبان تحقیقی را که انتظام عالم و نظام بنی آدم بدستیاری عقل فرمان روایان عدالت پیشه و پایمردی عدل شهریاران نصفت اندیشه منوط و مربوط ساخت و گوناگون درود بر سپه سالار ملک وجود که رایت رافت و لوای معدلت[1] در شهرستان هستی بر افراخت ، و فراوان سلام بر آل و اصحاب او اجمعین .

اما بعد بر جویندگان حقایق اخبار و پژوهندگان دقایق آثار پوشیده نماند که حضرت جهانبانی سلیمان مکانی والا نشان مسند نشین نصرت قران عدالت[2] قرین سریر آرای سلطنت حقیقی و مجازی ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی انارالله برهانه سوانح دولت روز افزون خود را از ابتدای جلوس سعادت مانوس تا قریب شنقار شدن در سلک تحریر کشیده موسوم به 'جهانگیر نامه[3]' ساخته اند - و احوال خیر مآل ولادت و شاهزادگی دران گرامی نامه اندراج نیافته . ذرهٔ بی مقدار کامگار حسینی که به خانه‌زادی این درگاه والا شرف امتیاز دارد خواست که تمامی وقایع ایام حیات مقدس را در تالیفی جداگانه که به حلیهٔ ایجاز پیراسته باشد نگارش دهد و بتاریخ سنه هزار و چهل از هجرت حضرت خیرالبشر صلوات‌الله و سلامه علیه مطابق سال سیوم از جلوس جاوید طراز خاقان گیتی ستان فرمان روای عالم و عالمیان دانای رموز آسمانی چراغ خاندان گورگانی خلف‌الصدق دودمان بلند اختری و سرفرازی شهاب‌الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی خلدالله ظلال خلافته الی یوم القیام به ترتیب آن[4] موفق گشت و موسوم به 'مآثر جهانگیری[5]' ساخت .

1— د : خلافت 2— د : سلطنت و عدالت 3— د : اقبال نامه
4— د : سعادت نامه 5— د : جهانگیر نامه

القاب مستطاب و اسامی گرامی ابای عظام و اجداد کرام حضرت شاهنشاهی

ابوالمظفر نورالدین محمدجهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه ابن نصیرالدین محمد همایون پادشاه ابن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه ابن عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابوسعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن میران شاه مرزا ابن قطب‌الدین والدنیا صاحبقران امیر تیمور گورگان ، و درین 'اقبال نامه' مراد از 'فردوس مکانی' ظهیرالدین محمد بابر پادشاه و مطلوب از 'جنت آشیانی' نصیرالدین محمد همایون پادشاه و غرض از 'عرش آشیانی' جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه و مدعا از 'حضرت شاهنشاهی' نورالدین محمد جهانگیر پادشاد و ' شاهزاده ولی عهد ' عبارت از حضرت صاحبقران ثانی است . امید که ذیل این سلسله علیه به آغاز صبح نشور مقارن گردد .

ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظل الهی

حضرت 'عرش آشیانی' به جهت بقای کارخانهٔ سلطنت و جهانبانی همواره از درگاه ایزد جان آفرین خلفی که شایسته افسر و اورنگ و مسند آرای دانش و فرهنگ باشد مسألت مینمودند و باطن قدسی مواطن مقربان درگاه صمدیت و مقبولان بارگاه احدیت را وسیله این خواهش ساخته منتظر طلوع کوکب جهان افروزی بودند تا آنکه بعض از استادهای[1] پایهٔ سریر خلافت مصیر معروض داشتند که شیخ سلیم نام درویشی که در صفائی ظاهر و باطن از ایزد پرستان این دیار ممتاز است و به نفس گیرا و اجابت دعا مشهور ، و از روی نسب به هفت واسطه به

1ـ معتمد : '' شیخ محمد بخاری و کلیم عین‌الملک و چندی از مقربان بساط عزت معروض داشتند '' ج ۲ ص ۲۳۶ .

شیخ فرید شکرگنج می رسد و در قصبه سیکری که در دوازده کروهی دارالخلافه اکبرآباد[1] واقع است می باشد ، اگر این آرزوی گرامی را حضرت با او درمیان نهند امید که نهال مراد به آبیاری دعای او برومند گردد و چهرهٔ مقصود در آئینهٔ ظهور روی نماید . لاجرم آنحضرت به منزل شیخ رفته به صدق نیاز و خلوص عقیدت این راز را ظاهر ساختند[2] و شیخ روشن ضمیر آگاه دل بادشاه صورت و معنی را به طلوع کوکب برج خلافت نوید سعادت جاوید رسانید. عرش آشیانی فرمودند که من نذر نمودم که آن فرزند اقبال مند را به دامن تربیت و توجه شما اندازم ، باشد که بتائیدات ظاهری و باطنی بدولت بزرگی و بزرگی دولت برسد . شیخ این معنی را قبول نموده بر زبان گذرانید که مبارک باشد ، ما هم آن نونهال دولت و اقبال را هم نام خود ساختیم . از آنجا که از صدق نیت و رسوخ اعتقاد بود در اندک مدتی شجره امید به ثمرهٔ خواهش بار ور شد . و چون هنگام وضع حمل نزدیک رسید والدهٔ ماجده حضرت شهنشاهی را از کمال عقیدت و فرط اخلاص به خانهٔ شیخ فرستادند[3]. و در آن مکان میمنت نشان روز چهار شنبه هفدهم ربیع‌الاول سال نهصد و هفتاد و هفت (۹۷۷) هجری بطالع بیست و چهار درجهٔ میزان آن آفتاب آسمان جاه و جلال و نیر سپهر دولت و اقبال از مشرق ارادت

1ــ د : آگره

2ــ معتمد : ”پرسیدند که بنام ماچند فرزند رقمزده کلک تقدیر است ، آن دانای رموز آسمانی بموجب الهام ربانی به وجود سه فرزند گرامی بشارت بخش گشت“. ج ۲ ص ۲۳۶ .

3ــ معتمد : ”بران قرار گرفت که چندی از منظوران سرای عصمت را در حوالی شیخ نگاهدارند و عمارتی که در خود محل بادشاهی باشد دران فضای فیض انتما اساس نهند.“ ج ۲ ص ۲۳۶ .

یزدانی و مطلع عواطف سبحانی طلوع نمود و جهان را سرمایهٔ امنیت جاوید کرامت فرمود. و از غرایب اتفاقات آنکه حضرت عرش آشیانی در چهارده سالگی افسر سلطنت بر فرق عزت نهاده تخت آرای خلافت شدند و پس از[1] چهارده سال دیگر به حصول این آرزوی گرانمایه عشرت را پایه برتر نهادند، بالجمله این نوید روح افزا و بشارت نشاط آرا در دارالخلافه اکبرآباد به سمع مبارک حضرت عرش آشیانی رسید و آواز تهنیت در گنبد اطلس پیچیده جشن عالی و طوی والا ترتیب یافت. و سامع این مژده جان بخش خرمن خرمن زر و دامن دامن سیم نثار شد. و به جهت ادای شکر این موهبت عظمی حکم اطلاق جمیع زندانیان که در قلاع و مداین محبوس بودند شرف ارتفاع پذیرفت و بموجب قرار داد آن سلالهٔ دودمان خلافت و جهانگیری[2] را سلطان سلیم نام نهادند[3].

اگرچه فضلا و شعراء در تاریخ ولادت اقدس مضامین غریب و معانی عجیب یافته و قصاید غرا در سلک نظم کشیده اند[4]، ازانجمله یکی "در شهوار لجهٔ اکبر" و دیگری[5] "گوهر درج اکبر شاهی" یافته، اما خواجه حسین مروی از قدرت طبع و جدت فهم قصیدهٔ والا

1ـ معتمد : "چون ازان تاریخ چهارده سال دیگر گذشت باز این قسم دولتی خدا داد قرین روزگار خجسته آثار گردید." ج ۲ ص ۲۳۶.

2ـ د : 'جهانگیری' ندارد.

3ـ ه : "و چندین نظرات در وضع این رسم مقدس ملحوظ خاطر اشرف گشت، اورا سلامتی ذات قدسی صفات انجم چراغ دولت و اقبال دیگر بودند، سلامت آفاق بمیامن انمودود عاقبت محمود دیگر مناسب همنامی آن عزیز گرامی." ص ۷ درج شده.

4ـ د : "قصائد غرا در سلک نظم کشیده اند" ندارد.

5ـ د : از گرفت . . . . تا آخر قصیده "سالهای بی شمار" ندارد.

که کارنامهٔ سخنوری و بارنامهٔ سخنوران توان گفت در تهنیت به نظر عرش آشیانی گذرایند که مصراع اول هر بیت تاریخ جلوس آن حضرت است، دوم ولادت عالم افروز حضرت شاهنشاهی و بالتزام این دو کار مشکل انتظام به رنگینی معانی و تازگی الفاظ آراسته و چند بیت ازان قصیده درین شگرف نامه نوشته می شود:

قصیده: لله الحمد از پی جاه و جلال شهریار
گوهر مجد از محیط عدل آمد درکنار

طائری از آشیان جاه و جود آمد فرود
کوکبی از اوج عز و ناز گردید آشکار

گلبنی زین گونه[1] ننمودند بر دور[2] چمن
لالهٔ زین گونه نکشود از میان لاله زار

شاد[3] شد دلها که باز از آسمان عدل و داد
باز دنیا[4] زنده شد کز مهر ایام بهار

1ـ معتمد: این گونه.

2ـ معتمد: در دور (ص ۲۳۷)، هادی: بر دهر (ص ۳).

3ـ معتمد: دایه ابر بهار از مهربانیهای فضل
سبزه باگل همزبان لولو بگوهر کرده یار
مهر میگوید که می زیبد که آن مه پاره را
از پی زیب و جمال زهره سازم گوشوار
مقدم مولود می افزود زیب شه اگر
لولوی لالا فزودی زیب در شاهوار

4ـ هادی: دلها (ص ۳)

آن هلال برج قدر و جاه[1] و جود آمد برون
و آن نهال آرزوی جان شاه آمد ببار
شاه اقلیم وفا سلطان ایوان صفا
شمع جمع بیدلان کام دل امید وار
عادل کامل محمد اکبر صاحب قران
بادشاه نامدار کامجوی کامگار
کامل دانای قابل اعدل شاهان بدهر[2]
اعدل[3] اعلی عاقل بی عدیل روزگار
سایهٔ لطف اله آن لایق تاج و نگین
بادشاه دین پناه آن عادل عالم مدار
مجلس[4] وی را سمای چارمین دان عود سوز
موکب وی را سماک رامح آمد نیزه دار
نیر[5] برج وجود و گوهر دریای جود
از هوای اوج دلها شاهباز جان شکار

1ــ معتمد : قدر جود و جاه (ص ۲۳۷)
2ــ معتمد و هادی : کامل دانای قابل عادل شاهان بدهر
3ــ معتمد : از کلام او بیان حال معنی مستفاد
و از کمال او بنای دین و دنیا استوار (ص ـ ۲۳۷)
4ــ معتمد : بر زبانها از هجوم قرار آرد الامان
با عد و گاه از زبان رمح گوید الفرار (ص ـ ۲۳۷)
5ــ معتمد : موکب منصور وی ز انجا که راند عالمی
یمن گویند از یمین و یسر دانند از یسار
حکم آن کلکی که دارد حکم بر آب روان
بر سپیدی با سیاهی می رود لیل و نهار

بادشاها[1] سلک لولوی نفیس آورده ام
هدیه از کان گرامی باز جوی و گوش دار[2]
کس نیارد هدیهٔ زین به اگر دارد کسی
هر که دارد گوبیا چیزی که دارد گو بیار
مصرع[3] اول ز وی سال جلوس بادشاه
از دوم مولود نور دیدهٔ عالم برآر[4]

ای چوصنع لا یزالی آفتاب ملک دین
پایه افزای معانی سایهٔ پروردگار
والی والا علم عالم دل کیوان سریر
والی والا مآب و عادل عالی تبار
مالک مال جهان ای بادشاه بحر و بر
با محبان مهربانی از کریمان یادگار
شاه صبح عدل و داد ماه شام جاه و گاه
برق گاه عزم و حزمی کوه گاه برد بار
معدن عالی و احسان منبع لطف از کریم
با بها و بادل و دین پرور و پرهیزگار
حامی دین نبی ای ماحی آثار بد
والی والا علم کان کرم کوه وقار (ص - ۲۳ے)

1- معتمد: کی بجودت ماند آبی از حیا پیش سحاب
با وجودت می نزیبد جود از ابر بهار (ص - ۲۳ے)

2- معتمد: ع ، هدیه کآن آمد گرامی باز جوی و گوش دار

3- معتمد: یک یک ابیات مروی بسکه بی عیب آمده
هر یکی جوئی روی مقصود دریا بی دو بار

4- معتمد: مدار

تا بود باقی حساب روزهای ماه و سال
وآن حساب از سال و ماه و روز دوران نامدار
شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم
روزهای بی حساب و سالهای بی شمار

پیاده رفتن حضرت عرش آشیانی به زیارت روضهٔ علیه حضرت خواجه معین الدین چشتی قد سره، اساس نهادن شهر و دیگر وقایع

چون غنچهٔ مراد از گلبن امید بشگفت و شاهد مقصود از نهانخانهٔ خواهش قدم به جلوه گاه شهود نهاد به شکرانه آن عرش آشیانی روز[1] جمعه بتاریخ دوازدهم شعبان سال ولادت از اکبر آباد عازم زیارت روضهٔ علیه خواجهٔ معین الدین چشتی سجزی قدس سره شده پیاده متوجه اجمیر گشتند، مسافت منزل دوازده کروه مقرر شد. روز هفدهم به روضهٔ منورهٔ معینیه ورود سعادت اتفاق افتاد و جبین اخلاص برآن آستان ملایک آشیان نهاده مراسم زیارت ولوازم عبادت به تقدیم رسانیدند و به خیرات و مبرات پرداخته کشت زار معتکفان حواشی آن روضهٔ قدسیه را به رشحات سحاب مکرمت سیراب گردانیدند[2].

اکنون مجملی از محامد ذات و مناقب صفات خواجه بزرگوار نگاشته

1ـ معتمد: "روز جمعه دهم آبان ماه الهی موافق" (ص ٦٣٨)

2ـ معتمد: "و چون هر ساله مبلغی گرانمند برسم نذورات مقرر بود که از خزانهٔ عامره واصل متولیان آن روضهٔ قدسیه شود و دراینولا بعرض رسید که جمعی که بمنصب تولیت شرف اختصاص دارند خصوص شیخ حسین که دعوی فرزندی آنحضرت مینماید اکثر آن مبلغ را متصرف شده بفقرا و

کلک بیان می گردد[1]. مولد آن جناب سیستان است و ازین جهت ایشان را سجزی نویسند که معرب سگزی است . در پانزده سالگی خواجه والد بزرگوار آن حضرت که خواجه حسن نام داشت به عالم قدس رحلت فرمود و از میامن نظر دوربین شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی درد طلب دامن گیر همت خواجه شد و قطع تعلقات ظاهری نموده به سمرقند و بخارا شتافتند و چندی به اکتساب علوم رسمیه پرداختند ، و از انجا به خراسان رفته در آن سر زمین نشو و نما یافتند و در هارون که از توابع نیشاپور است به صحبت فیض منقبت شیخ عثمان هارونی رسیده دست ارادت به دامن سعادت آورده بیست سال در صحبت شریفش ریاضت شاقه کشیدند و با شارت شیخ سفرها و غربتها پیش نهاد همت ساخته به خدمت بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری و دیگر مشایخ عظام و اولیای کرام رسیده به زور بازوی فطرت کمند طلب به کنگرهٔ مراد انداختند ، و خدمت خواجه به دو واسطه به شیخ مودود چشتی میرسد و به هشت واسطه به شیخ ابراهیم ادهم . و قبل از آمدن سلطان

مساکین چنانچه باید نمی پردازد ، معهذا بعد از تحقیق ظاهر شد که دعوی فرزندی نیز اصلی ندارد و لاجرم تولیت آن آستان آسمان رتبت به شیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستان به نیک ذاتی و خوش صفاتی آراستگی داشت تفویض یافت که در ترویج مأثر آن بقعهٔ متبرکه و تعمیر بنای خیر و اجرای وظائف و مراعات خاطر مستحقین و تیمار حال فقرا و مساکین مساعی جمیله به تقدیم رساند.“ (ص ۲۳۸)

1— د : ترجمهٔ شیخ معین الدین چشتی در جائی دیگر (ص ۳) واقع شده .

معز الدین سام در عهد رای پتهورا به رخصت پیر خود به هند آمده در اجمیر اقامت گزیدند.

و خواجه قطب الدین اوشی اندجانی در ماه رجب سال ششصد و بیست و دو در بغداد به مسجد امام ابوالليث سمرقندی به حضور شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد الدین کرمانی به ارادت خواجه معین الدین فایز گشته اند، و شیخ فرید شکرگنج که در پٹن پنجاب آسوده اند مرید خواجه قطب الدین اند و شیخ نظام الدین اولیاء پیر امیر خسرو دست ارادت به شیخ فرید داده اند و سلسله چشتیه تمام به خواجه منتهی می شود.

القصه در ساعت خبر اشاعت عنان توجه به دارالملک دهلی انعطاف یافت که به جهت شکر این عطیه والا زیارت مراقد اولیای عظام و مشایخ کرام که دران مصر کرامت آسوده اند نیز فرمایند، و بعد از طی منازل و قطع مراحل در رمضان سال مذکور موکب اقبال به آن سعادت گاه ورود اجلال فرمرد و رسوم زیارت مراقد متبرکه و طواف مزار فایض الانوار جنت آشیانی انارالله برهانه به تقدیم رسید[1].

آنگاه نهضت عالی بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد و در ششم ذی قعده[2] به دارالخلافه اکبر آباد نزول اقبال روی داد.

و چون ولادت فیض افادت حضرت شاهنشاهی در سیکری واقع شده بود حضرت عرش آشیانی آن موضع دلکشا را به خجستگی برگرفته دران

1- د: "اکنون مجملی........به تقدیم رسید" ندارد.

2- معتمد- "بیست و دوم اردی بهشت الهی موافق روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعده به دارالخلافه آگره نزول اقبال روی داد". (ص ۲۳۸)

اکبرنامه: "چهار شنبه بیست و چهارم ذی القعده بر درالخلافته آگره ظلال جلال گستردند." ج ۲ ص ۳۴۰

سر زمین طرح اقامت انداختند . و در اواسط ماه ربیع الاول نهصد و هفتاد و نه هجری حکم گیتی مطاع به تاسیس حصاری والا و عمارات دلکشا شرف ارتفاع یافت و جمیع امرای عظام و ملتزمان رکاب نصرت اعتصام در خور مرتبه و حالت خویش منازل اساس نهادند[1] و به اندک فرصتی شهری عظیم در نهایت آراستگی بروی کار آمد و مساجد و مدارس و دیگر بقاع خیر و دکاکین اسواق در کمال نفاست و تکلف همه از سنگ سرخ تراشیده مرتب گشت و انواع بساتین بهشت آئین باعث طراوت و نضارت آن عشرت گاه شد و به فتحپور سمت اشتهار گرفت و بعد از نزول اجلال دران مصر اقبال از تفأل این نام میمنت فرجام فتوحات عظیمه قرین روزگار خجسته آثار شهریار معدلت کردار گردید و دامن امانی و امال مستحقان آن امکنه شریفه پراز زرکردند .

و در همین سال میمنت فال حضرت عرش آشیانی جشن تطهیر شاهنشاهی آراسته ابواب خرمی بر روی روزگار کشودند و روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر آن قدسی طینت والا گوهر را پذیرائی عشرت فرمودند و چون عمر گرامی به چهارسال و چهار ماه و چهار روز پیوست به قانون دانشوران باستانی و آئین دقیقه شناسان آسمانی در ساعت فیض اشاعت یعنی روز چهار شنبه بیست و دوم رجب سال نهصد و هشتاد یک آن مظهر عواطف سبحانی را مکتب نشین دانش ساختند[2] :

دانش کل گوهر و دیهیم او　　　دور فلک خطبهٔ تعلیم او
سر الهی دل ربانیش　　　خطبه ستائی خط پیشانیش

1ــ معتمد : ” در عرض سه سال حصار و دولت خانه و سائر عمارات با تمام رسید .“ (ص ۲۳۹)

2ــ برای تفصیل این جشن رجوع کنید به اکبر نامه ج ۳ حصه اول ص ۲۶ - ۲۵ و اقبال نامهٔ جهانگیری ج ۲ - ص ۲۲۵ - ۲۲۳ .

عالم اسرار بدل مصمرش — علم الهی به ضمیر اندرش
از ورق غیب سبق یافته — هم ادب از مکتب حق یافته
بحر ابد را گهرش توامان — علم ازل را سخنش ترجمان[1]

و جشن‌های دلکش ترتیب داده عالمی را نقد مراد در دامن امید ریختند، و تعلیم آن سواد خوان رموز انفسی و آفاق به نقادهٔ دودمان فضل و کمال، صدر نشین مسند افاضت و افضال مولانا میرکلان هروی که به سلامت نفس و تهذیب اخلاق آراستگی داشت تفویض یافت و قطب الدین محمد خان اتکه به خدمت اتالیقی آن برگزیدهٔ دین و دولت خلعت امتیاز پوشید.

و چون او بحراست سرحد نامزد گشت میرزا خان خانخانان را شایستهٔ این منصب عالی دانسته عز افتخار بخشیدند و در سال نهصد و هشتاد و پنج منصب ده هزاری ذات و سوار به حضرت شاهنشاهی ارزانی داشتند و بر زبان گوهر آمود گذشت که نظر بر وفور رضا جوئی و نیک سیرتی و بیدار دلی و برد باری تمامی جنود سماوی اعتصام بآن نونهال دولت وابستگی دارد[2].

و چون عمر همایون آن نور دیده و والی گنجور گنج بخش را فیض نخل برومند گلشن جهانبانی و رنگین گل گلزار جهان ستانی به پانزده سالگی رسید صبیهٔ قدسیهٔ راجه بهگونت داس[3] را که از اعاظم امرای

1ـ ه: درج شده ـ ''دانشش گل گوهر دیهیم او . . . . سخنش ترجمان''. ص ۱۲ - ۱۳ .
2ـ د: ''و چون او بحر است. . . . . .وابستگی دارد'' ندارد.
3ـ و: بهگوان داس ـ
ب، د: بهگوتی داس، اکبر نامه: ''راجه بهگونت داس

این دولت ابد مقرون بود و در زمرهٔ راجه هائی نامدار به مزید شوکت و اعتبار اختصاص داشت به جهت آن حضرت خواستگاری نمودند و بساعت مسعود و زمان محمود جشن طوی چهرهٔ نشاط بر افروخت و به حکم اشرف دولت خانهٔ خاص و عام را آئین بسته جشن بادشاهانه ترتیب د ادند. و بتاریخ پنجم اسفندار مذ ماه الهی سال نهصد و نود و دو هجری[1] که مختار انجم شناسان وقت بود حضرت عرش آشیانی به ورود مقدم اقبال‌توام منزل راجه را پایهٔ آسمانی بخشیدند و آن بانوی حجلهٔ عفت و عصمت را به گوهر یکتای خلافت و سلطنت عقد ازدواج خجسته امتزاج بسته به دولت سرای جاوید آوردند. راجه لوازم نثار و پیشکش به تقدیم رسانیده طوئی در خور این نسبت که سرمایهٔ افتخار اسلاف و اخلاف اوست[2] داد و به جمیع شهزاده های عالی قدر و هریکی از حضرات عالیات ضیافتهای لایق فرستاد و احدی و شاگرد پیشه را نام نویسی کرده سروپاها داد و باین سعادت افتخار جاوید اندوخت.

و در نهصد و نود و چهار هجری حضرت شاهنشاهی را به دختر فرخنده اثر راجه اودی سنگه که باصالت و جاه و لشکر و دستگاه از جمیع راجه های هند ممتاز بود نامزد ساختند.

ع: بساعتی که تولا بدو کند تقویم

حضرت عرش آشیانی با مخدرات سرادق عصمت به منزل راجه تشریف

کچهواهه‘‘ ج ۳ ح ۱ ص ۱۰۴ - بس ازین در همهٔ نسخه‌های مآثر جهانگیری بهگونت داس نوشته است.

1ـ ابوالفضل این تفصیل را در ضمن سوانح سال بیست و نهم جلوس مطابق سنه ۹۹۳ ه درج نموده، اکبر نامه ج ۳ ح ۱ص ۱۰۴، در هادی نیز نه صد و نود و سه است.

2ـ هادی: ’اوست سر انجام داد‘.

برده عقد ازدواج سعادت نتاج بستند و بر روی روزگار در عشرت و کامرانی کشادند.

بیت: محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین
آخر مراد ملک روا کرد روزگار

و راجه اودی سنگه پسر راؤ مالدیو است که از راجه های معتبر صاحب شوکت بود و شمار لشکر او به هشتاد هزار سوار رسید. اگرچه رانا سانگا که با حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه مصاف داده در دولت و حشمت عدیل و نظیر راجه مالدیو بوده لیکن به حسب وسعت ملک و کثرت لشکر راؤ مالدیو فزونی داشت چنانچه مکرر سران لشکر او را با رانا سانگا مبارزتها اتفاق افتاده و هر بار آثار غلبه و تسلط ازان جانب روی نمود[1].

همدرین سال از دختر راجه بهگونت داس صبیهٔ قدسیه به عرصه وجود آمد و موسوم به سلطان النسا بیگم گشت، و در بیست و چهارم امر داد سال نهصد و نود و پنجم هجری هم از دختر راجه پسری متولد شد و حضرت عرش آشیانی اورا سلطان خسرو نام نهادند[2].

بعد از خسرو از دختر سعد خان کاشغری که پسر سلطان سارنگ

1ــ د: "و راجه اودی سنگه........روی نمود" ندارد.

2ـ اکبر نامه: "شب شانزدهم در خانهٔ شاهزاده سلطان سلیم از دختر راجه بهگونت داس فرزندی سعادت پیوند پدید آمد و گوناگون نشاط روی آورد، طالع بروش یونانیان هیزده درجهٔ قوس و بآئین هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه، شهر یار دیده‌ور به سلطان خسرو نام نامور گردانید."
ج ۳ ح ۲ ص ۴۹۳ -

کاشغری است دختری متولد شد ، عفت بانو بیگم نام کردند[1]، بعد ازان از صاحب جمال که خویش زین خان کوکه است پسری بر وجود آمده اورا شهزاده سلطان بخت نام نهادند ، بعد ازو از دختر دریا قوم[2] که از راجه های کلان است دختری به وجود آمد و اورا دولت النسا بیگم نام کردند ، بعد ازان از کرمسی[3] که از دودمان هنود است دختری متولد شد بهار بانو بیگم نام کردند ، بعد از و از دختر حاکم کشمیر که

1ــ اکبر نامه : " عنفوان این خجسته سال در شبستان شهزاده سلطان سلیم دختری نیک اختر چهرهٔ هستی برافروخت ، بیست و هشتم دختر سعید خان گکهر باین سعادت بلند پائیگی یافت . . . اورا عفت بانو نام نهادند." ج ۳ ص ۵۳۶ سعید خان گکهر پسر سلطان سارنگ گکهر بود. "سعد خان کاشغری که پسر سلطان سارنگ کاشغری" درست نیست، شاید اشتباه کاتب هست۔ عبارت صحیح " سعید خان گکهر که پسر سلطان سارنگ گکهر" است .

2ــ اکبر نامه چاپ کلکته "دریا ملبهاس" ج ۳ ص ۵۷۲ . در ترجمهٔ انگلیسی :

On the 15th a daughter was born in Lahore to Prince Salim by the daughter of Dariya Malbhas. H. M. gave her the name of Daulat Nisa. A. N. III P. II P. 866.

3ــ بقول صاحب 'ویرونود' والدهٔ بهار بانو بیگم دختر کرمسی راٹهور بود ، ج ۲ ص ۳۱۱ - پسر کرمسی راٹهور سردارسنگه به منصب سه هزاری ذات هزار و پانصد سوار رسید ، ج ۲ ص ۲۶۶ - تزک جهانگیری هم دختر کرمسی ندارد اما " از کرمسی" نوشته است .

از طائفه چک است دختری متولد شد، بعد ازان از نسا بیگم دختر ابراهیم مرزا که دختر زاده مرزا کامران است دختری به وجود آمد[1].

و در نوز دهم آبان سنه نهصد و نود و هفتم در مشکوی اقبال از بطن دختر خواجه حسن عم زین خان فرزندی دیگر بر بساط وجود قدم نهاد اورا سلطان پرویز نام نهادند، بعد ازان از والده سلطان پرویز دختری متولد شد - بعد ازان (از مادر شهزاده پرویز[2]) پسری متولد شد اورا جهاندار نام نهادند، و در بیست و سیوم شهر یور سال نهصد ونود و هشتم از دختر راجه کیشو داس راتهور صبیه وجود آمد بهار بانو بیگم نام[3] کردند.

1ـ همهٔ عبارت از ''بعد از خسرو'' تا ''به دختری به وجود آمد'' محض در یک نسخه درج است.

2ـ عبارت ''از مادر شهزاده پرویز'' صریحاً غلط است، والدهٔ جهاندار کنیز بود. تزک ص ٦.

3ـ نام دختر صحیح نیست - در 'ویر ونود' نام دختر صبیه کیشو داس راتهور سلطان نسا بیگم بود، بهار بانو بیگم دختر صبیه کرمسی راتهور بود، ج ۲ ص ۳۱۱ - اما در تزک جهانگیری نوشته است که سلطان نسا بیگم خواهر حقیقی سلطان خسرو بود. ص ٦.

ولادت کثیرالسعادت شاهزاده جوان بخت
فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت شاهجهان[1]

سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بعد از انقضای پنج ساعت و دوازده دقیقه از شب پنجشنبه که در عهد دولت جهانگیری به مبارک شنبه اشتهار یافته بطالع میزان به حساب اختر شناسان فرس و سنبله به شمار منجمان هند در دارالخلافه لاهور عمرها الله بالامن و السرور آن اختر برج خلافت و گوهر درج سعادت از بطن[2] مقدس صبیهٔ قدسیهٔ راجه اودی سنگه قدم اقبال توام بر اورنگ وجود نهاد[3] و تاریخ ولادت اشرف حامله چندین بشارات بدیعه و اشارات غریبه است ، از جمله درین ماه مبارک تولد حضرت خیر البشر صلوات الله و سلامه علیه اتفاق افتاده و این موافقت از مساعدت[4] اقبال است . و باستبشار کلام گوهر نثار مصطفوی و حدیث نبوی که " ان الله یبعث لهذه الامهٔ علی رأس کل مائهٔ سنهٔ من یجدد لها دینها " وجود فایض الجود در مبادی مائهٔ حادی عشر جهان را منور و مزین ساخته مجدد مائهٔ عاشره گشت و به مقتضای سنت الهی که هزار سال از عالم جهانبانی بوجود آید که به معاونت توفیق ازلی رسوم مذموم بغی و جهالت از عرصهٔ جهان بر اندازد و به شمع هدایت سرمدی سرگشتگان بادیهٔ کفر و عدوان را راه نماید چنانچه قبل ازین به چهار صد و پنجاه و شش سال رموز شناس اسرار یزدانی

1ـــ د : ولادت کثیر . . . . شاهجهان" ندارد .
ه : عنوان "ولادت با سعادت شاهزاده ولیعهد سلطان خورم" نوشته شد .

2ـــ ه : از "بطن مقدس صبیه قدسیه راجه اودی سنگه" ندارد .

3ـــ ه : 'جهانرا روز بازار نشاط پدید آمد'.

4ـــ و : مشاهدات

افضل الدین حکیم خاقانی از طلوع این کوکب اقبال خبر داده و از محرومی دریافت این سعادت و حسرت نایافت این وقت قطعهٔ بر صفحهٔ روزگار یادگار گذاشته :

رباعی: گویند که هر هزار سال از عالم
آید به جهان اهل کمالی محرم
آمد زین پیش و ما نزاده زعدم
آید پس ازین و ما فرو رفته بغم[1]

ولادت اشرف بر سر دورهٔ هزار فروغ بخش دیدهٔ منتظران صبح سعادت است[2]، روز سیوم از ولادت اقدس حضرت عرش آشیانی به دولت سرای شاهی تشریف قدوم ارزانی فرموده دیدهٔ امید را به نور جمال جهان افروز قرة العین خلافت روشنی افزودند، و دران محفل قدس جشنی ترتیب یافت که چشم روزگار از مشاهدهٔ آن سرمهٔ حیرت می‌کشد . و چون قدوم میمنت لزوم به سبب نشاط جهان و جهانیان بود جد بزرگوار به الهام حضرت آفریدگار آن برگزیده دین و دولت را به سلطان خرم موسوم گردانیدند .

ع تا جهان ست جهان باد ز نامش خرم[3]

1ـ و: ''و باستبشار . . . . ما فرو رفته بغم'' ندارد .
2ـ در نسخهٔ 'ه' این عبارت ندارد .
3ـ در نسخهٔ 'د' این مصرعه دارد .
و تا جهان جهان است ز نامش خورم .

از وقایع[1] این ایام آمدن خواجه عبدالله است به درگاه حضرت شاهنشاهی. آبای کرامت انتمای خواجه از سادات کبار و کبار سادات اند و جد چهارم ایشان قدوهٔ ارباب وجد و حال امیر سید عاشق است که احوال سعادت اشتمال[2] ایشان در کتاب حبیب السیر و رشحات مرقوم شده و والدهٔ ماجدهٔ خواجه خواهر خواجه حسن نقشبندی است که بخت نسا بیگم همشیرهٔ قدسیهٔ حضرت عرش آشیانی را در حبالهٔ نکاح داشت. خواجه در سال هزار با دو برادر خود خواجهٔ یادگار پدر راقم این شگرف نامه و خواجه برخوردار[3] از ولایت حصار آمده دولت سجود بارگاه عرش آشیانی[4] دریافتند و آنحضرت فراخور حال هر یک منصب عنایت نموده تعینات صوبهٔ دکن فرمودند. و چون به شیر خواجه قرابتی داشتند حکم شد که در خدمات بادشاهی رفیق او باشند. و این والا نژادان[5] به دکن رسیده هر جا کاری و ترددی پیش آمد مراسم مردانگی و جان سپاری و لوازم رشد و کار گزاری به تقدیم رسانیدند و جوهر دولت‌مندی خود را دلنشین همگنان ساختند، و چون باز همت بلند پرواز بود و اندیشهٔ دریافت مراتب[6] ارجمند دراز متوجهٔ آستان قدسی آشیان شده در سنهٔ هزار و سه به خدمت حضرت شاهنشاهی پیوستند و رفته رفته به جوهر شناسی و قدردانی آنحضرت به مدارج بلند تصاعد نمودند.

1ـ در نسخهٔ 'د' عنوان "ارتفاع لوای کیوان . . . . مقهور" این جا درج شده.

2ـ د: اسمای ایشان.

3ـ د: "و خواجه برخوردار" ندارد.

4ـ د: اشتباه.

5ـ د: برادران.

6ـ و: مراسم ارجمندی.

ارتفاع لوای کیوان سای عرش آشیانی به تسخیر دکن
و دستوری یافتن حضرت شاهنشاهی باستیصال رانای مقهور[1]

چون در سال هزارو هفت هجری از عرایض دولت خواهان به وضوح پیوست که تسخیر ملک دکن بی نهضت رایات جهان کشای حضرت عرش آشیانی صورت پذیر نیست[2] بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود به نفس نفیس بدان صوب توجه فرمودند و صوبهٔ اجمیر را تیمناً و تبرکاً به تیول حضرت شاهنشاهی مقرر فرموده راجه مان سنگه و شاه قلی خان محرم و بسیاری از امراء در ملازمت آنحضرت تعین نموده در همین ساعت مسعود برکندن بیخ فساد رانا شرف رخصت ارزانی داشتند ، و غرض از اختیار مفارقت آنکه چون موکب اقبال به ممالک دور دست نهضت می فرماید هم مسند خلافت از شهزاده ولی عهد خالی نباشد و هم حدود متعلقهٔ رانا پی سپر عساکر کیوان شکوه گردد.

و[3] اگرچه راجه مان سنگه به خدمت حضرت شاهنشاهی دستوری یافت اما به التماس او بنگاله را به دستور سابق به تیول او مقرر داشتند و راجه[4] تعهد نمود که خود در ملازمت حضرت شاهنشاهی باشد و

1ـ ه : "نهضت موکب ظفر قرین حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکن و دستوری یافتن حضرت شاهنشاهی بصوب اجمیر و از آنجا عنان عزیمت بصوب الهآباد معطوف داشتن"

2ـ ه : "بتاریخ ششم مهر که مختار انجم شناسان وقت بود به نفس نفیس" ندارد.

3ـ ه : "و در خلال اینحال خبر فوت عیسی خان زمیندار بنگاله به سمع علیه رسید" اضافه دارد.

4ـ ه : این عبارت دارد.
"او تعهد نمود که خود به ملازمت حضرت ضبط بنگاله بر آیند

فرزندان و گماشتگان او سر براهی و پاسبانی بنگاله نمایند و جگت سنگه پسر کلان خود را به نگاهبانی آن ملک دستوری داد و در همان نزدیکی جگت سنگه[1] را سفر ناگزیر پیش آمد و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخته به سرکردگی بنگاله فرستاد.

و چون خطهٔ اجمیر مخیم سرادقات اجلال شاهنشاهی شد افواج بحرامواج و سپاه نصرت پناه باستیصال رانا دستوری یافتند و بعد از یک چندی خود نیز سیر کنان و شکار افگنان تا اودے پور نهضت فرمودند و آن آشفته رای بی راه رو از راه کوهستان برآمده چند جا را تاخت و چون مبارزان لشکر فیروزی[2] اثر از پی او شتافتند باز سراسیمه خود را بشعاب جبال انداخت و حدود متعلقهٔ او لکدکوب عساکر اقبال گردید و بسیاری از کفار شقاوت آثار دران[3] عرصهٔ کارزار به خاک هلاک افتادند و زن و فرزند آنها باسیری و بردگی رفت.

درین[4] وقت خبر شورش بنگاله و شکست مها سنگه به عرض رسید و در پانزدهم تیر ماه سال مذکور مادر شاهزاده سلطان پرویز به عالم

و جگت سنگه پسر کلان خود را بحراست آن ملک تعین نمود، به حسب تقدیر در همان نزدیکی جگت سنگه باجل طبیعی درگذشت و راجه پسر او مها سنگه را جانشین خود ساخت به ضبط بنگاله فرستاد".

1ـ ه : پسر کلان خود را . . . . نزدیکی جگت سنگه .

2ـ ه : منصور. 3ـ ه : تیغ غازیان.

4ـ ه: عبارت از "درین وقت خبر شورش بنگاله . . . ." تا "عبدالله خانی نامور ساختند" ندارد . این مندرجات در نسخهٔ 'ه' باین طور آمده :

"درینوقت خبر شورش بنگاله و شکست مهاسنگه که متصدی ضبط بنگاله بود التماس نمود که اگر موکب ظفر طراز تا الهآباد

علوی شتافت و پردگیان حریم خلافت را به غم انداخت .

توجهٔ موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بجانب الهآباد

چون خوشامد گویان واقعه طلب گاه و بیگاه چنان وا می نمودند که حضرت عرش آشیانی به تسخیر دکهن مشغول اند و یکایک آن ملک را

نهضت فرمایند غبار این فوج شورش بزودی خواهد فرونشست ، ناگزیر مصلحت ملکی منظور داشته یورش ولایت شرقیه پیش نهاد همت جهانکشای فرمودند . چون جاگیر ملازمان عتبهٔ دولت در حوالی آگره بود آنرا گذاشته پرگنات صوبهٔ الهاباش و آن حدود را که به جاگیر جعفر خان و آصف خان و دیگر بندهای بود به عوض متصرف شدند و بجهت خرچ این لشکر مبلغ سی لک روپیه خزانه از حاصل خالصات صوبهٔ بهار که رای کهنسور دیوان فراهم آورده بود ازو گرفتند . اگرچه بعضی از ارکان دولت خصوصاً آصف خان از غرض که در صوبه اله آباد جاگیر داشتند این مقدمه را به لباس دیگر در نظر حضرت عرش آشیانی جلوه دادند لیکن آنحضرت از کمال حوصله و بردباری و نهایت محبت و دلبستگی که بآن جانشین مسند شرف داشتند اصلاً به حرف ارباب غرض التفات نفرمودند . شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم را که خدمتگاران حضور بود و به خدمت حضرت شاهنشاهی نیز نسبت قوی داشت با فرمان عاطفت آئین مبنی بر نصائح و طلب حضور به ملازمت آنحضرت فرستادند و بسا مقدمات زبانی و سخنان سیری به تقریر او حواله شد . و چون شریف با این فرمان مرحمت عنوان رسید آنحضرت ادب استقبال و لوازم تعظیم و اجلال بجا آورده خواستند روانهٔ ملازمت پدر عالیقدر شوند لیکن از آنجا که غبار شورش ولایت شرقیه بغایت

ناکشوده برگشتن از عزیمت بادشاهانه دورست اگر درین وقت برگردند برکنات آن روی آب، اکبرآباد را که به معموری و سیر حاصلی اشتهار دارد بگیرند، از محامل رشد و شمائل غیرت دور نخواهد بود و نیز فرونشستن غبار شورشی که بتازگی در بنگاله ارتفاع یافته بود بی راجه مان سنگه صورت نمی بست. راجه برگشتن ایشان را عین مدعا دانسته سلسله جنبان این اراده شد، ناگزیر مهم رانا را بانجام نا رسانیده بصوب اکبرآباد برگردیدند و قلیج خان که حراست آن قلعه آسمان سای بدو مفوض بود از صدق اخلاص وفزونی عقیدت از قلعه بر آمده دولت ملازمت دریافت، و بعض واقعهٔ هنگامه طلبان شورش انگیز باغراق و مبالغه عرض نمودند که اگر قلیج خان را بدست آورند گرفتن قلعهٔ اکبرآباد که به دفائن و خزائن مالامال است به سهولت میسر می گردد، و چون فتنهٔ مخالف هنوز سر بر بالین مدارا داشت حضرت شاهنشاهی سخن ظاهر بینان را به سمع قبول جا نداده خان مذکور را دستوری فرمودند تا به قلعه درآمد و به نفس همایون از آب گذشته به جانب الهآباد متوجه گشتند. مریم مکانی والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیانی که در قلعهٔ اکبرآباد بودند بر هودج عزت نشسته روان شدند تا آن خلف الصدق خلافت و درة التاج سلطنت را ازین

مرتفع شده بود و افاغنه درآن حدود سر مخالفت بر داشته بودند، به مقتضای وقت و ملاحظهٔ زمان صلاح در نهضت عالی ندیده در الهآباد توقف فرمودند. چون شریف از بندهای مزاجدان بود او را در خدمت لازم الدولت نگاه داشته رخصت معاودت ندادند، و نفس الامر آنکه اگر حضرت شاهنشاهی با آن لشکر به خدمت پدر عالی مقدار میشتافتند در همان سال فتح ممالک دکن با سهل وجهی صورت پذیر بود. اما بی توجه ایشان تسکین شورش ولایت و دفع افغانان نیز امکان عقلی نداشت.»

موکب ظفر قرین باین ساز و پیرایه به عرض حضرت عرش آشیانی رسید مسرت و انبساطی که از رسیدن آن قرة العین خلافت داشتند به وحشت و تفرقه بدل گشت و بعضی از امرا که سخنان نفاق آمیز ازآن درة التاج سلطنت به سمع آنحضرت می رسانیدند به واهمهٔ دراز

اکبر شاهی حضرت شاهنشاهی با سی هزار سوار مکمل مسلح و فیلان نامی و توپخانهٔ آراسته متوجهٔ خدمت پدر عالیمقدار شدند ، همگی مرکوز خاطر قدسی مظاهر آن بود که غبار ملالی بر ضمیر منیر مهر تنویر حضرت عرش آشیانی نشسته بزلال عذرخواهی فرو شویند و درین مرتبه بهر خدمتی که مامور گردانند رضا جوئی خاطر اشرف را بر همه مطالب مقدم داشته از صمیم قلب و صدق نیت بدان قیام و اقدام فرمایند . و چون خبر توجهٔ موکب ظفر قرین به حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه رسید از مژدهٔ وصول فرزند اقبال بلند جوانی از سر گرفتند ، و خاطر مسرت پیرای از شوق دیدار میمنت آثار قرةالعین خلافت آسایش و آرامش پذیرفت و جمعی از فتنه سازان بیگانه پرداز که آمدن حضرت شاهنشاهی را محالات می شمردند بروز ناکامی نشستند ، چون موکب گیهان شکوه توجه آمادهٔ نزول اجلال ارزانی فرمودند و منافقان فتنه سرشت که پیش آمدن حضرت شاهنشاهی را باعث پس رفتن کار خود میدانستند کثرت سپاه و فزونی لشکر که در ظل رایت اقبال فراهم آمده بودند بکنایه و صریح معروض داشته وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر حضرت عرش آشیانی شدند ، و غبار وسوسه و تفرقه بر حواشیٔ ضمیر منیر نشست و فرمان عاطفت عنوان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند با لشکر و حشم بخانهٔ پدر نباید .”

افتادند خصوصاً جعفر بیگ آصف خان که در خدمت دیوانی داشت از بیم هرزه درائی و بی صرفه گوئی نزدیک به آن شد که قالب تهی نماید و چون موکب گیهان شکوه در قصبهٔ اثاوه که در جاگیر خان مذکور بود نزول اجلال فرمود ، لعلی گران بها مصحوب یکی از معتمدان خود به رسم پیشکش فرستاده ، درین اثنا فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که آمدن آن فرزند با لشکر انبوه و فیلان کوه شکوه خاطر مهر ناظر را به اندیشه دیگر رهنمونی می‌کند و آمدن پسر به خانهٔ پدر به این شوکت و حشم رسمی است که ازآن خلف الصدق به روی کار آمده . اگر مطلب اظهار جمعیت و عرض سپاه بود مجرای او شد ، مردم را به محال جاگیر رخصت نموده جریده به خدمت شتابد و اگر شائبهٔ توهم باقی است و هنوز مطمئن خاطر نیست عنان معاودت به الهآباد معطوف دارد و هرگاه نقوش توهم و تفرقه از حواشی خاطر آن فرزند زدوده شود به ملازمت شتابد[1]. چون این مثال واجب الامتثال به حضرت شاهنشاهی رسید متحیر و اندیشه‌مند گشتند و در اثاوه توقف نموده عرضه داشتی مرقوم قلم اخلاص رقم گردانیده به پایهٔ سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند ، مضمون آنکه این مرید با جهان جهان اشتیاق و آرزومندی احرام کعبهٔ مقصود بسته می خواست درین زودی سعادت آستان بوس دریابد ، اتفاقاً در اثاوه فرمان

1ـ در نسخهٔ ' ه ' این عبارت بدین طور آمده :

''و چون این منشور سعادت به حضرت شاهنشاهی رسید متحیر و اندیشه مند گشتند نه رای پیش آمدن و نه دل بازگشتن ، در اثاوه توقف فرموده عرضداشت مصحوب میر صدر جهان که پیش ازین به عالی منصب صدارت حضرت عرش آشیانی اختصاص داشت و درین ولا حسب الحکم به ملازمت حضرت شاهنشاهی رفته بود ، به پایهٔ سریر خلافت مصیر ارسال فرمودند''.

رسید "که قدم جرأت پیش نه نهاده به اله آباد معاودت نماید. عجب که اخلاص این نیاز مند در باطن آنحضرت کارگر نشده و مشتی فتنه سرشت آن خدای مجازی را در حق این بندهٔ حقیقی بدگمان ساختند و روزی چند این مرید را از سعادت خدمت محروم داشتند، امید که صدق باطن این نیازمند در مرأت خاطر غیب ناظر پر تو افکند[1]. آن گاه روزی چند در اٹاوه

1ـ ه: این را اضافه دارد:

"و غرض از فرستادن میر صدر جهان که راستی و بی غرضی او خاطر نشان حضرت است آنکه هر چه در حین حیات از احوال این مرید دریافته بی شائبهٔ تکلف معروض دارد. و بعد از رخصت یافتن میر صدر جهان روزی چند در اٹاوه توقف فرموده عنان مراجعت به الهآباد معطوف داشتند.

و مقارن آن فرمان صادر شد که به صوبهٔ بنگاله و اڑیسه به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم و کسان خود فرستاده متصرف گردد و به راجه مان سنگه نیز فرمان صادر شد که آن ولایت را به وکلای درةالتاج خلافت شهریاری سپرده خود متوجهٔ درگاه شود لیکن حضرت شاهنشاهی صلاح دولت در فرستادن لشکر بدان صوب ندیده عذرهای معقول معروض داشته در عقده توقف افگندند، و درین هنگام که موکب منصور حضرت شاهنشاهی متوجهٔ دارالخلافت بود جمعی از منافقان هرزه درا که پیوسته حرف‌های نا ملایم از جانب آن قرةالعین خلافت به عرض می رسانیدند، قالب تهی ساخته بودند از جمله جعفر بیگ که به خطاب آصف خانی و منصب دیوانی اختصاص داشت از بیم هرزه درائی و بی صرفه گوئی زندگی برو تلخی می نمود. چون اٹاوه به جاگیر او تنخواه بود یکی از نوکران خود با لعل گران بها پوشیده و

توقف فرموده کوس معاودت به صوب اله‌آباد بلند آوازه ساختند . مقارن آن فرمان شد که صوبهٔ بنگاله و اڑیسه را به جاگیر آن فرزند مرحمت نمودیم ، کسان خود را فرستاده متصرف گردد . حضرت شاهنشاهی صلاح وقت در فرستادن لشکر بدان صوب ندیده عذرهای دلپذیر معروض داشتند و چون به بلدهٔ اله‌آباد نزول سعادت ارزانی فرمودند آنچه از لوازم سلطنت

پنهان به رسم پیشکش فرستاد ، معهذا تا موکب اقبال در اٹاوه نزول سعادت داشت از فرط بیم و هراس دو شب متصل در یک مقام خواب نه کرد .

مصرعه : چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی

و بعد از آن که تخت سلطنت و اورنگ خلافت به جلوس جهان افروز جهانگیری آراستگی یافت آن سبک خرام عرصهٔ بی دانشی گمان زندگی به خود نه داشت ، شاهنشاه جرم بخش عذر پذیر کرد های او بر روی او نیاورده بدستور عهد حضرت عرش آشیانی به مناصب عالی و مراتب ارجمند مخصوص داشتند و از آنچه که در مخیلهٔ او نه گذشته بود مراحم و نوازش ظاهر ساخته تسلی بخش خاطر شوریدهٔ او شدند.

مصرعه : زینها ز تو آید و چنین‌ها تو کنی

بالجمله چون حضرت شاهنشاهی به بلدهٔ فاخرهٔ اله‌آباد نزول سعادت ارزانی فرمودند جمعی از مفسدانی فتنه سرشت که در مجلس بهشت آئین حضرت عرش آشیانی راه سخن داشتند ، حرف‌های نا ملایم از جانب آن درة‌التاج خلافت در خلا و ملا به کنایه و صریح معروض داشته اندکی را بسیار وا می‌نمودند

و مخصوص فرمان روایان والا شکوه است بروی کار آمد و ملازمان درگاه خطاب خانی و سلطانی یافتند .

کشته شدن علامی شیخ ابوالفضل

اگرچه[1] او از شیخ زاده‌های هندوستان بود لیکن در خرد خرده دان طبیعت دقیقه سنج نشاء یونانی در سر داشت و در تهذیب اخلاق و آداب

که به ملازمان خود خطاب خانی و سلطانی بخشیده ، و گاه به‌عرض می رسانیدند که سکه به نام خود زده ، مجملاً هر روزه وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند و آنحضرت از فرط حوصله و گرانباری کمتر اظهار آزردگی و شورش می فرمودند . الحق درمیان این دو بزرگ با نسبت پدر و فرزندی سلسلهٔ عشق و رابطهٔ یعقوب و یوسف درمیان بود .

1ــ ه : این عبارت دارد :
از سوانح این ایام کشته شدن شیخ ابوالفضل است که از شیخ زاده های هندوستان به مزید دانش و فضل امتیاز داشت و تفصیل این اجمال آنکه او از نشاء مادهٔ دولت و مستی تقرب آشفته دماغ سرا سیمه تر شده سر رشتهٔ شناسائی و تمیز از دست داده به نسبت خویش مغرور گشته با خداوند زاده به حقیقت در مقام سرکشی و نفاق در آمده و در خلا و ملا ، به کنایه و صریح خاطر نشان حضرت عرش آشیانی می نمودند : من غیر از شما دیگری را نمی شناسم و با بادشاهزادهٔ بزرگ مدارا و ملایمت نمی کنم تا به دیگران چه رسد. و این چنانچه باید دلنشین آنحضرت نموده بود . درینولا که حضرت شاهنشاهی در الهٔآباد تشریف داشتند و ارباب غرض هر روز نغمه و هر ساعت

، خدمت ملوک تختهٔ تعلیم آگهی دور و نزدیک بود. بالجمله
، آیات ناسازگاری حضرت شاهنشاهی بروی روز افتاد و همگی
مان بارگاه عرش آشیانی از پیش بینی و عاقبت اندیشی به جانب
ر آرای سلطنت گرائیده شدند از آنجا که آنحضرت شیخ را با خود
، رنگ و با شاهنشاهی یک رو فهمیده بودند فرمان قضا جریان شرف صدور

مقدمه گوش زد حضرت عرش آشیانی نموده شورش افزای خاطر قدسی مظاهر میشدند. و احیاناً اگر کسی از مقربان بساط عزت حرف مفسدان به یک طرف و شقیقه سازان عاقبت نیندیشی معذرت و لباس اصلاح می پوشانید، این معنی را بر بی اخلاصی و جانب داری محمول می داشتند و بر خلاف همه شیخ را با خود یکرنگ و با حضرت شاهنشاهی یکرو فهمیده بودند. لاجرم فرمان شد که شیخ پسر خود را با لشکر و جمعیت خود در صوبهٔ دکن گذاشته جریده متوجهٔ ملازمت شود. و چون خبر طلب او به عرض حضرت شاهنشاهی رسید آن دانش آموز ایزدی به یقین و حزم دانستند که چون شیخ به خدمت آنحضرت رسید ترتیب فتنه و فساد پرداخته در کل خاطر اشرف را از ما منحرف خواهد ساخت، تا قدم او درمیان کار باشد رفتن ما به درگاه صورت نخواهد بست و ناگزیر ازآن سعادت محروم و ازآن دولت بی نصیب خواهم ماند، درین صورت

'علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد'

و صلاح کار منحصر در استیصال او یافته راجه بیر سنگه دیو پسر راجه مدهکر را که بنگاه او در سر راه واقعه بود و درسلک بند های درگاه انتظام داشت، به حضور طلبیده باو فرمودند که چون شیخ جریده متوجهٔ درگاه است اگر سر راه برو گرفته کارش

یافت که او لشکر و حشم را با پسر خود شیخ عبدالرحمن در دکن گذاشته به سرعت هرچه تمام تر متوجه دریافت ملازمت گردد و چون خبر طلب او به عرض شاهنشاهی رسید به یقین و حزم دانستند که اگر شیخ به خدمت آنحضرت رسید به ترتیب اسباب فتنه و فساد خواهد پرداخت، تا قدم او درمیان کار باشد رفتن ما به درگاه صورت نخواهد بست. و درین صورت، مصرع

'علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد.'

باین اندیشهٔ صائب راجه بیرسنگه دیو بندیله را که به جمعیت و مردانگی در اقران خود امتیاز داشت و وطن او برسر راه بود به استیصال شیخ گماشتند و او دل باین کار بسته در کمین فرصت نشست. و چون شیخ به سرای برکه در ده کروهی گوالیار واقع است رسید راجه به جمعیت بسیار سوار و پیاده شیخ را که با چندین خدمتگاران که همراه داشت، گرد گرفت. و شیخ ننگ گریختن را اگرچه ممکن بود نه پسندید، تن به مردن در داده به قتل رسید و راجه سر اورا به الهآباد فرستاد.

بانجام رسانی، هر آینه مشمول نوازش و مراحم بی دریغ خواهی گشت، او به رضا و رغبت خاطر تعهد این خدمت نموده بدان صوب شتافت و توفیق رفیق او برو گشته در حینی که شیخ از حوالی ولایت او میگذشت راه برو بست، باندک ترددی مردم او را پریشان ساخته او را به قتل آورد، سر او در الهآباد که از بندهای حضرت شاهنشاهی به ظهور آمد و غریووعی و هراس در دلها جا گرفته، اگرچه این معنی موجب پریشانی حضرت عرش آشیانی گردید، لیکن بنابرین کاری که بیر سنگه دیو کرد بیدغدغهٔ خاطر حضرت شاهنشاهی عزیمت آستانبوس درگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورتها به صفا مبدل گشت.''

حضرت شاهنشاهی تاریخ وفات او فی البدیهه گفت:

تیغ[1] اعجاز رسول‌الله سر باغی برید

اگرچه از کشتن شیخ خاطر قدسی مظاهر حضرت عرش آشیانی به آزردگی فراوان و تفرقهٔ بیکران در افتاد اما ازین کارنامه دلیری و مردانگی حضرت شاهنشاهی به ملاحظهٔ عزیمت آستان بوس درگاه پدر بزرگوار نمودند و رفته رفته آن کدورت‌ها به‌صفا مبدل گشت چنانچه بجای رقمزدهٔ کلک وقائع نگار خواهد گشت.

رخصت[2] فرمودن حضرت عرش آشیانی مهد علیا سلیمه سلطان بیگم را به جهت استرضای خاطر فرزند اقبال مند و شتافتن آنحضرت به خدمت پدر والا قد

چون آن والا گوهر اکلیل خلافت از واقعهٔ شیخ ابوالفضل به غایت محجوب شدند حضرت عرش آشیانی مهد مقدس سلیمه سلطان بیگم را نزد ایشان فرستادند تا به نوازشهای پادشاهانه دل جوئی نموده و از حجاب بر آورده به ملازمت بیارند و فتح لشکر نام فیلی و خلعت و اسپ خاصه عنایت فرموده مصحوب بیگم ارسال داشتند و چون بیگم به دو منزلی اله‌آباد رسیدند حضرت شاهنشاهی باستقبال بر آمده به آداب بزرگی ملاقات نمودند و سجدات مراحم بیکران حضرت عرش آشیانی به تقدیم رسانیده به تحمل تمام در خدمت بیگم به شهر معاودت فرمودند و مهد علیا آن مسرت القلب خلافت را به نوید عواطف گوناگون امیدوار ساخته زنگ توهمات از مرآت خاطر خورشید مظاهر زدودند و حضرت

1ـ ا، ب، ج، د تاریخ وفات ندارد

2ـ نسخهٔ د، این عنوان با همهٔ عبارت که بعد ازین درج شده تا 'داستان شنقار شدن خاقان گیتی پناه' ندارد.

شاهنشاهی در مرافقت والدهٔ معظمه متوجهٔ درگاه عرش اشتباه گشته به حوالی دارالخلافهٔ اکبرآباد رسیدند ، عرضه داشتی مرقوم قلم اعتقاد رقم ساخته مصحوب خواجه دوست محمد به ملازمت اشرف ارسال داشتند ، مضمون[1] آنکه چون آن خداوند حقیقی و خدای مجازی رقم عفو برتقصیرات این بنده کشیده اند امیدوار است که از حضرت مریم مکانی التماس فرمایند که از روی فرزند پروری این نیازمند را به ملازمت اقدس مشرف سازند تا رفع توهمات این فدوی گردد و حکم شود که منجمان حضور اختیار ساعت سجود نمایند .

بعد از رسیدن این عریضه حضرت عرش آشیانی به دولت خانهٔ والدهٔ ماجدهٔ خود شتافته التماس شاهنشاهی را به عرض آن عفت قباب رسانیدند و پس از آنکه خواهش ایشان درجهٔ قبول یافت ، فرمان عاطفت عنوان مشتمل بر نوید استقبال مریم مکانی به فرزند اقبال مند نوشته این رباعی را که از واردات طبع جعفر بیگ آصف خان است در آن منشور سعادت قلمی نمودند .

رباعی : ای جسته ز ما به رسم عادت ساعت
ادراک وصال را چه حاجت ساعت
از وصل کند کسب سعادت ساعت
ساعت چه کنی بهانه ساعت ساعت

و این نوازش نامه را به خواجه دوست محمد سپرده او را رخصت معاودت فرمودند . بعد از ورود این فرمان رافت عنوان حضرت شاهنشاهی به سرعت هرچه تمام تر به نواحی دارالخلافه رسیدند و حضرت مریم

1ـ ه : "مضمون عرضداشت آنکه حضرت مریم مکانی که قبلهٔ حقیقی آن دوست این مرید را گرفته به شرف پابوس آنحضرت سرفراز فرمانید".

مکانی یک منزل پیشتر شتافته آن گوهر اکلیل سلطنت را به منزل خود آوردند و در دولت سرای ایشان قران السعدین اتفاق افتاد . حضرت شاهنشاهی فرق نیاز به پای آسمان سای قبلهٔ حقیقی خویش نهاده تارک دولت بر افراختند[1]، و حضرت عرش آشیانی دیدهٔ اشتیاق به جمال جهان آرای فرزند اقبال مند خود نورانی نموده آن جگر گوشهٔ دولت را در آغوش عزت گرفته به دولت خانه آوردند و به حکم اشرف نقارهٔ شادمانی نواخته آوازهٔ نشاط و انبساط به گوش دور و نزدیک رسانیدند و حضرت شاهنشاهی دوازده هزار مهر به صیغهٔ نذر و نهصد و هفتاد و هفت زنجیر فیل به رسم پیشکش گذرانیدند ، از آنجمله سیصد و پنجاه و چهار زنجیر فیل نر وماده پذیرائی یافت ، تتمه را بایشان بخشیدند و بعد از دو روز لون نام فیل نامی از غنایم فتح دکن که[2] در فیلان خاصه به سبکپائی و خوش فعلی بی همتا بود ، بایشان مرحمت شد ، و دستار مبارک از فرق مقدس خود گرفته بر سر اشرف حضرت شاهنشاهی نهادند و نوید جانشینی را بگوش امید آن خورشید آسمان سلطنت رسانیدند. و در همین ایام عرش آشیانی به التماس شاهنشاهی رقم عفو بر جرائد جرایم راجه باسو که از راجه‌های کوه سوالک به کثرت سوار و پیاده امتیاز داشت کشیدند.

نهضت موکب اقبال حضرت شاهنشاهی بر سر رانای مقهور و توجه رایات منصور به صوب اله‌آباد از فتح پور

چون حضرت عرش آشیانی در هنگام توجه رایات عالیات به صوب دکن حضرت شاهنشاهی را برسر رانای مقهور رخصت فرموده بودند[3] و به سبب

1ـ ه : "مدت ممتد استیفای ذوق وصال فرمودند".

2ـ ه : " در تندی و تیز روی برباد سبقت جستی " .

3ـ ه : " و پیش از آنکه مهم به انجام رسد شورش بنگاله واقع شده ،

اموری که رقم زدهٔ کلک وقایع نویس شد، آن حضرت مهم مذکور را به انصرام نارساینده به الهآباد شتافتند. درینولا رای صواب نمای عرش آشیانی چنان تقاضا فرمود که چون مهم رانا نامزد آن فرزند بود لایق دولت آنکه به نیروی همت آن قرةالعین خلافت صورت اتمام پذیرد. لاجرم در جشن دسهره آن گوهر اکلیل سلطنت به موجب حکم پدر بزرگوار رایات نصرت سمات بدان صوب بر افراشتند و جمعی از امرا که اسامی آنها نوشته می شود به نوازش خسروانه سرفراز گشته در خدمت آن درةالتاج سلطنت دستوری یافتند[1] : جگناتهه، رای رایسنگه، مادهو سنگه، رای درگا، رای بهوج، هاشم خان، قرا بیگ، افتخار بیگ، راجه

به التماس راجه مان سنگه رایات فیروزی به صوب الهآباد در حرکت آمده''

1ـ ه : این مندرجات در نسخهٔ 'ه' باین طور آمده.
''اسامی امرای کومک برین ترتیب است : جگناته و رایسنگه و مادهو سنگه و رای دوارکا و بهوج و هاشم خان و شیخ دولت و قرا بیگ و زاهد ولد صادق خان و افتخار بیگ و پدر و پدرش و جادون و دلپت ولد رای سنگه و خواجگی ولد فتح الله و میرگدائی و راجه بکرماجیت و رضا قلی و پیر بیگ یساول و سکت سنگه ولد موته راجا و اسلام قلی با برادران و خواجه حصاری و صاحب خان و سید درویش و صالح و راجه شالباهن و دلپت ولد موته راجا و سیفالله و شاهو و موهن داس و جادون و چاند سنگه و بدیعالزمان و ملک شاهو و جنگ بیگ و لشکری پسر مرزا یوسف خان و تاش بیگ و کلیانداس و مهدی و مصطفی قلی کنبو و امیر بیگ ترکمان و سید جلال بارهه و عادل بیگ ولد باقرخان و مکندداس و مان سنگه و شاه قلی برادر

بکرماجیت ، سکت سنگه ، و دلپت پسران موٹه راجه ، خواجه حصاری ، راجه شالباهن ، لشکری پسر مرزا یوسف خان ، شاه قلی ، برادر آصف خان ، شاه بیگ کولابی . چون فتح پور مخیم سرادقات اجلال گشت روزی چند درآن دارالسعادة بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد و خزانه و لشکری که به آن کار دشوار گذار وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سر انجام آن استادگیهای بیجا ظاهر ساختند ، ناگزیر حضرت شاهنشاهی عرضهٔ داشت نمودند که این مرید حکم آنحضرت را نمونهٔ حکم الهی دانسته بشوق هرچه تمامتر دل برین خدمت نهاده لیکن کفایت اندیشان

آصف خان سالار بیگ و سورج مل و دیالداس و شیخ آدم انصاری و بهوج راج و کلاها راتهور و برسنگه داس راتهور و شیخ محمد مغل و ابوالفتح مغل و شاه بیگ کولابی و مرزا علی دیوانه پهلوان و بهاء الدین برق انداز با جماعت برق اندازان ـ نراین داس و گنگا دهر و چندی دیگر . بالجمله چون مصر جامع فتح پور مخیم سرادقات اجلال گشت روزی چند درآن دارا پرگنه که بجهت سامان ضروریات توقف اتفاق افتاد و برای خزانهٔ معتدبه و لشکری که به آن کار وفا کند التماس نمودند و ارباب دخل در سر انجام آن استاد گیهای به موقع ظاهر ساختند و منافقان فرصت طلب ملتمسات حضرت شاهنشاهی را به لباس دیگر وا نموده در نظر حضرت عرش آشیانی بعذر نارفتن جلوه دادند ، ناگزیر شاهنشاه آگاه دل پیغام گزارد که این مرید احکام آنحضرت را نمونهٔ او امر الهی دانسته بشوق هرچه تمام تر متوجهٔ خدمت معموره شده لیکن ارباب دخل در خور کار به سامان لوازم آن نمی پردازند و باین لشکر و جمعیت مهم از پیش نخواهد رفت.''

سامان این مهم را بروشی که سرانجام پذیر گردد نمی نمایند و بیهوده خود را سبک ساختن و اوقات ضایع کردن چه لایق است، مکرر معلوم آنحضرت شده که رانا از کوهستان بر نمی آید و هر روز به محکمه پناه برده تا ممکن باشد به جنگ نمی پردازد، تدبیر کار او منحصر دراینست که افواج نصرت امتزاج از هرسو درآمده کوهستان او را بطریق قمرغه درمیان گیرند و هر فوجی آن قدر باید که هر گاه به آن مقهور دو چار شود از عهدهٔ او تواند برآید و اگر دولت خواهان به روش دیگر صلاح دیده اند چون مردم بنده به غایت پریشان احوال اند حکم شود که این نیازمند جبین سعادت را به سجود اخلاص روشن ساخته به محال جاگیر خود شتابد و در خور این مهم سامان نموده با جمعیت فراوان متوجهٔ استیصال او گردد. و بعد از آنکه عرضه داشت حضرت شاهنشاهی به مسامع عز و جلال رسید بخت نسا بیگم همشیرهٔ قدسیهٔ خود را نزد آن گوهر اکلیل خلافت فرستاده پیغام فرمودند که چون آن فرزند در ساعت مسعود رخصت شده و ارباب تنجیم به جهت قرانی که درین نزدیک واقع می شود تجویز ملاقات نمی نمایند باید که به خجستگی متوجهٔ الهآباد شود و هر گاه خواهد باز دولت ملازمت در یابد. حضرت شاهنشاهی بورود منشور لامع النور از فتح پور کوچ فرموده نزدیک متهرا از آب جون عبور نموده روانهٔ الهآباد شدند[1]، مقارن این حضرت عرش آشیانی یک پوستین روباه سیاه و یک پوستین روباه سفید مصحوب

۱ــ «ه» بجای آن این عبارت دارد.

و چون با مقر سعادت رسید روزی چند به شاد کامی گذرانید روز شنبه هیژدهم شوال هزار و دوازده هجری بعد از هفت ساعت و بست دقیقه که آفتاب جهان افروز به برج حمل سعادت تحویل ارزانی فرموده سال چهل و نهم از عهد خلافت حضرت عرش آشیانی آغاز شد، حضرت شاهنشاهی عرضداشتی مشتمل بر مبارکبادی

روپ خواص به آنحضرت فرستادند و آن مسرة الصدر سلطنت عرضه داشتی مشتمل بر سپاس گزاری این مرحمت نوشته این بیت را در آنجا مرقوم ساختند ، بیت :

گر برتن من زبان شود هر موئی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و بروپ خواص سپرده او را رخصت معاودت ارزانی داشتند و چون به الهآباد رسیده روزی چند بشادکامی گذرانیدند ، قضارا والدهٔ سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت ، تفصیل این احمال آنکه درینولا یبوستی در دماغ آن عفت سرشت بهمرسید و سودای بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو از بی راه روی در ملازمت عرش آشیانی همواره بشکوه

روز نگاشته کلک اخلاص گردانیده به والد بزرگوار ارسال داشتند و چون قبل ازین حسب الالتماس ایشان پوستین روباه سیاه با یک پوستین روباه سفید مصحوب روپ خواص عنایت شده بود این بیت را مناسب مقام در آن عریضه ثبت نموده بودند :

گر برتن من زبان شود هر موئی
یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

و در همین ایام والدهٔ سلطان خسرو نقاب آرای نهانخانه عدم گشت ، و تفصیل این اجمال آنکه درین ولا که حضرت شاهنشاهی به الهآباد تشریف بردند متوهمتی در دماغ آن عفت سرشت بهمرسید و آشوب سودای بر مزاج استیلا یافت و چون خسرو که با پدر عالی مقدار خود میگردد در ملازمت حضرت عرش آشیانی همواره به کنایه و صریح اخلاص و عقیدهٔ ایشان را در لباس مخالفت و منازعت باز می نمودند ، (سر باری آن گشت پدر را از غم در رشد ؟) و روزی که آنحضرت به شکار تشریف فرموده بودند تا یکی از همسران خود گفتگوئی کرده بر آشفت

هناشاهی می پرداخت این غم سرباری آن گشت، در روزی که آنحضرت به شکار تشریف برده بوذند پوشیده از پرستاران افیون خورده سر ببالین فنا نهاد و چون سرآمد پردگیان حرم سرای سلطنت بود و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر ازین سانحه بدراز غم در شد و بر دل مهر منزل این مصیبت سخت گرانی کرد، و حضرت عرش آشیانی از استماع این حادثه ناگزیر و آشفتگی ضمیر فیض پذیر فرمان از روی کمال مهربانی و غم گساری فرستاده تسلی بخش خاطر عاطر شدند.

و پوشیده از پرستاران خود افیون خورده سر به بالین فنا نهاد بعد از آنکه افیون کار خود کرده بود خادمان محل وقوف یافته مشرف به ملازمت آنحضرت فرستاده ازین حادثه آگاه ساختند و تا آنحضرت معاودت فرمایند روزگار او سپری شده بود چون کلا شیرین اهل حرم بود و الفت تمام باو داشتند خاطر قدسی مظاهر سخت برآشفت و این مصیبت بآنحضرت گران گشت و حضرت عرش آشیانی ازین واقعه وُقوف یافته فرمان در کمال مهربانی و غم گساری صادر فرموده تسلی بخش خاطر فیض مآثر شدند. و از سوانح این ایام رفتن خواجه عبدالله است بدرگاه حضرت عرش آشیانی خواجه عبدالله خواهر زاده خواجه حسن نقشبندی است که همشیرهٔ قدسیهٔ حضرت عرش آشیانی بخت نسا بیگم را در حبالهٔ نکاح داشت و از جانب پدر سید صحیح النسب است قبل ازین با دو برادر خود خواجه یادگار پدر راقم شگرفنامه و خواجه برخوردار از ولایت آمده روزی چند بآشنای پیر خواجه آمد، هر سه برادر در همگنان بجواهر شمشیر داد مردمی خود را نمایان ساختند، چون باز همت بلند پرواز بود متوجهٔ آستان قدسی آشیان شده در لاهور بخدمت

و از سوانح این ایام رفتن عبد الله خان است به درگاه حضرت عرش آشیانی . چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت خان باو در نگرفت و او پیوسته در خدمت شاهنشاهی شکوهٔ ایشان می کرد . ناگزیر به رفاقت خواجه یادگار والد راقم اقبال نامه روی امید به درگاه بادشاه جم جاه نهادند و آنحضرت جوهر اصالت و شجاعت از سیمای خان مذکور دریافته و شایستهٔ تربیت دانسته به منصب هزار و پانصدی و خطاب صفدر خانی امتیاز بخشیدند و والد این حقیر نیز به منصب لایق فرق عزت بر افراخت .

نهضت رایات عرش آشیانی به صوب الهآباد و از نخستین منزل معاودت نمودن به سبب عارضهٔ مریم مکانی و نقاب آرائی آن عفت سرشت به قدسی سرای جاودانی

در هنگامی که موکب شاهنشاهی از فتح پور متوجهٔ الهآباد گشت اگرچه عرش آشیانی رخصت گونه ارزانی داشته بودند لیکن از صمیم دل

حضرت شاهنشاهی پیوستند و رفته رفته بجواهر شناسی و قدردانی آنحضرت بمراتب بلند تصاعد نمودند چنانچه خواجه عبد الله درین هنگام به منصب هزار و پانصدی و خطاب خانی بلند پایگی یافت و چون شریف خان وکیل السلطنت شد صحبت باو در نگرفت و پیوسته در خدمت آن حضرت از خواجه شکوه می کرد و ناگزیر بدرگاه حضرت عرش آشیانی برفاقت خواجه یادگار روی امید نهاد و خواجه برخوردار پیشتر ازان بآن جانب شتافته بود ، حضرت عرش آشیانی جوهر اصالت و شجاعت از سیمای حال خواجه عبد الله دریافته شایستهٔ تربیت دانسته منصب هزاری و خطاب صفدر خانی امتیاز بخشیدند و برادرانش نیز بمناصب مناسب فرق عزت بر افروختند''۔

به جدائی آن قرة العین خلاف راضی نه بودند بلکه ازین دوری نهایت آزردگی داشتند و جمعی از فتنه جویان .واقعه طلب که هر روز مقدمه ترتیب داده وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میگشتند درین ایام از دوام باده‌گساری آنحضرت به لباس دل سوزی شکایت می کردند، از مویدات خواهش اهل غرض آن شد[1] که یکی از واقعه نویسان شاهنشاهی به خانه‌زادی که در سلک خواص منسلک بود، نسبت تعشق بهمرسانید و آن بی ادب شیفته خدمتگار دیگر شد و هر سه باتفاق بگریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند . و چون حقیقت حال به مسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی از دیو سواران به جهت گرفتن آنها تعین شدند و هر سه را به دست آورده در وقتی که آتش قهر شاهنشاهی بلندی‌گرای بود به ملازمت عالی حاضرساختند و بموجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و[2] دیگری را چوب‌کاری نمودند، ازین سیاست رعب وهراس عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد آب و تاب به عرض عرش آشیانی رسانیدند و خاطر مهر ناظر آنحضرت سخت بر آشفت و بر زبان الهام ترجمان گذشت که ما تا امروز تجویز پوست کندن گوسفندی در حضور خود نه فرموده‌ایم از فرزند ما عجب

1— ه: ”و در هنگامی که موکب اقبال به حوالی آگره نزول اجلال فرمود“.

2— ه: ”و دیگری که نسبت خانه زادی باین دودمان والا داشت و جد و پدرش در سلک خدمتگاران نزدیک روشناس حضرت عرش آشیانی منظر بودند در چنین وقتی باین نسبت بندگی آنحضرت را واجب شمرده چوب کاری فرمودند.“

است که آدمی را در پیش خود پوست برکنده همین هرزه درایان فتنه انگیز[1] به عرض رسانیدند که شراب را با افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوش جان می فرمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلای نشاهٔ آن شورش مزاج بهم می رسد و احکام ندامت انجام سر بر می زند و در آن وقت هیچ کس را یارای چون و چرا نیست. اکثری خود را به گوشه کشیده مخفی می سازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر پیوسته نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط بآن درة التاج خلافت داشتند. رای صواب نمائی چنان تقاضا فرمود که به الهآباد تشریف برده[2] جگر گوشه خود را همراه به دارالخلافت بیاورند و باین اندیشه شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهیِ سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدان صوبه الهآباد ارتفاع یافت و بر کشتی نشسته متوجه پیش خانه که در سه کروهی شهر بر لب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست و هر چند ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را بآب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموز خوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوه آنحضرت زبانها را بکام بسته بود بالجمله از آنجا به پیش خانه اقبال سعادت نزول اتفاق افتاد و روز دیگر بارندگی به سختی گرائید و مقارن آن خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند. و درین دو سه روز به سبب افزونی

1ـ ہ : ''که پیوسته در کمین فرصت بوده دست او بر سخن می خواستند''۔

به جدائی آن قرة‌العین خلافت راضی نه بودند بلکه ازین دوری نهایت آزردگی داشتند و جمعی از فتنه جویان واقعه طلب که هر روز مقدمه ترتیب داده وحشت افزای خاطر قدسی مظاهر میگشتند درین ایام از دوام باده‌گساری آنحضرت به لباس دل سوزی شکایت می‌کردند ، از مویدات خواهش اهل غرض آن شد[1] که یکی از واقعه نویسان شاهنشاهی به خانه‌زادی که در سلک خواص منسلک بود ، نسبت تعشق بهمرسانید و آن بی ادب شیفته[2] خدمتگار دیگر شد و هر سه باتفاق بگریختند و خواستند که خود را به دکن رسانیده در حمایت شاهزاده دانیال روزگار بسر برند . وچون حقیقت حال به مسامع جلال رسید فی‌الفور جمعی از دیو سواران به جهت گرفتن آنها تعین شدند و هر سه را به دست آورده در وقتی که آتش قهر شاهنشاهی بلندی‌گرای بود به ملازمت عالی حاضرساختند و بموجب حکم واقعه نویس را در حضور پوست کنده یک خدمتگار را خواجه سرا کردند و[3] دیگری را چوب‌کاری نمودند، ازین سیاست رعب وهراس عظیم در دلها جا کرد و راه گریختن مسدود شد و این قضیه را ارباب غرض بصد آب و تاب به عرض عرش آشیانی رسانیدند و خاطر مهر ناظر آنحضرت سخت بر آشفت و بر زبان الهام ترجمان گذشت که ما تا امروز تجویز پوست کندن گوسفندی در حضور خود نه فرموده‌ایم از فرزند ما عجب

1– ه : ”و در هنگامی که موکب اقبال به حوالی آگره نزول اجلال فرمود“.

2– ه : ”و دیگری که نسبت خانه زادی باین دودمان والا داشت و جد و پدرش در سلک خدمتگاران نزدیک روشناس حضرت عرش آشیانی منظر بودند در چنین وقتی باین نسبت بندگی آنحضرت را واجب شمرده چوب کاری فرمودند.“

است که آدمی را در پیش خود پوست برکنده همین هرزه درایان فتنه انگیز[1] به عرض رسانیدند که شراب را با افیون جمع ساخته زیاده از آنچه طبیعت برداشت تواند کرد نوش جان می فرمایند و در هنگام طغیان کیفیت و استیلای نشاهٔ آن شورش مزاج بهم می رسد و احکام ندامت انجام سر بر می زند و در آن وقت هیچ کس را یارای چون و چرا نیست. اکثری خود را به گوشه کشیده مخفی می سازند و چندی که ناگزیر باشند حکم نقش کلیم و صورت دیوار دارند. چون خاطر فیض مآثر پیوسته نگران احوال ایشان بود و تعلق مفرط بآن درة التاج خلافت داشتند. رای صواب نمائی چنان تقاضا فرمود که به الهآباد تشریف برده[2] جگر گوشه خود را همراه به دارالخلافت بیاورند و باین اندیشه شب دوشنبه یازدهم شهر یور ماه الهی سنه هزار و دوازده هجری رایات اقبال بدان صوب. الهآباد ارتفاع یافت و بر کشتی نشسته متوجه پیش خانه که در سه کروهی شهر بر لب آب جون ترتیب پذیرفته بود شدند قضا را در اثنای راه کشتی بر زمین نشست و هرچند ملاحان دست و پا زدند دران نیم شب نتوانستند کشتی را بآب انداخت ناگزیر تا سفیده صبح درمیان دریا توقف واقع شد و بعد از طلوع آفتاب امرای عظام کشتیهای خود را پیش رانده سعادت کورنش حاصل نمودند و نزد رموز خوانان انفس و آفاق ظهور این کریمه غیبی اشارتی بود بر فسخ این عزیمت لیکن شکوه آنحضرت زبانها را بکام بسته بود بالجمله از آنجا به پیش خانه اقبال سعادت نزول اتفاق افتاد و روز دیگر بارندگی به سختی گرائید و مقارن آن خبر بیماری حضرت مریم مکانی رسید و چون ایشان باین یورش راضی نبودند عرش آشیانی حمل بر تمارض فرمودند. و درین دو سه روز به سبب افزونی

1ـ ه: ''که پیوسته در کمین فرصت بوده دست او بر سخن می خواستند''۔

2ـ ه: ''روزی چند در آن حدود به نشاط شکار پرداخته''۔

بارش ، هیچ کس خیمه بیرون نه توانست برد و غیر از دولت خانه خاص و آتش خانه چندی از بندهای نزدیک دیگر چادری به نظر در نمی آمد

شب[1] چهار شنبه خبر رسید که حال مریم مکانی دگرگون شده و اطبا قطع امید نموده دست از معالجه باز کشیده اند آنحضرت بامید آنکه دیدار واپسین دریا بند عنان معاودت معطوف داشتند و به عیادت قبله خویش رفته احوال ایشان را پس پریشان یافتند و هرچند خواستند که اندزی و سخنی ازان عفت سرشت و اکشند زبان یا رای گویای نداشت ناگزیر بقضای ایزدی رضا داده خلوت گزین کلبه اندوه گشتند .

شب دو شنبه هژدهم شهریور سال هزار و دوازده آن مسند آرای بارگاه عصمت او از کدورت کده دنیا در کشیده نقاب گزین خلوت سرای نزهت گشت . و ازین سانحه جهانی در شورید و روزگار به سوگواری در آمد . و حضرت عرش آشیانی بآئین جدآبای عالی مقدار موی سروریش را سترده لباس ماتم در پوشیدند و چندین هزارکس از امرا و منصب دار واحدی و شاگرد پیشه به موافقت آنحضرت رخصت مصیبت اختیار نمودند و پادشاه جم جاه نعش مقدس را بر دوش عزت گرفته قدمی چند راه پیمودند . و بعد از ان امرا بنوبت برداشته سعادت جاوید اندوختند . آنگاه تابوت معلی را روانه دهلی ساخته بادل زار و دیدهٔ خونبار به دولت خانه معاودت فرمودند و روز دیگر خود از کسوت سوگواری بر آمده و همگی بندگان را ازان لباس بر آورده هریکی را فراخور پایه خلعت عنایت فرمودند .

و جسد گرامی در عرض یازده پهر به دهلی رسید و در مزار فایض الانوار حضرت جنت آشیانی انارالله برهانه مدفون گردید .

1 ـ ه : و خبر بیماری حضرت مریم مکانی متواتر رسید و ضعف ایشان ایاماً اشتداد می یافت تا آنکه چندی از بندهای خاص را که اعتماد تمام بر صحبت و قول آنها بود فرستاده به تعلق خود ساختند .

توجه نمودن حضرت شاهنشاهی برهنمونی دولت به ملازمت عرش آشیانی

چون خبر نهضت موکب اقبال عرش آشیانی به صوب الهآباد و فسخ آن عزیمت به جهت عارضه مریم مکانی و رحلت آن عصمت قباب به قدسی سرای جاودانی به حضرت شاهنشاهی رسید بی تحاشی و تامل شریف خان را به حکومت بهار دستوری فرموده رایات نصرت آیات به دریافت ملازمت پدر بزرگوار برافراشته متوجه دارالخلافه اکبرآباد شدند تا غبار کدورتی که بر مرأت خاطر حقیقت ناظر نشسته زدوده آید و درین مصیبت با والد ماجد شریک باشند[1]. و حضرت عرش آشیانی نوید حضور و افرالسرور آن مسرت القلب را غم زدای این ماتم دانسته جهان جهان نشاط و شادکامی در سر گرفتند و حضرت شاهنشاهی در ساعت مسعود سال مذکور بادراک دولت ملازمت سعادت جاوید اندوختند و بعد از انکه رسوم توره و آداب بجای آمد حضرت عرش آشیانی فرزند اقبال مند را در آغوش عطوفت و مهربانی در کشیده فرح بخش دل اندوهگین شدند و بندهای اخلاص آئین به عیش و شادی قرین و منافقان واقعه طلب خجلت زده و غمگین گشتند جهان را رونق دیگر پدید آمد روزگار که سر شوریدگی داشت آرام و تسکین یافت فتنه که چشم کشوده منتظر فرصت می بود بکران خواب غفلت افتاد نقاره شادی و کوس نشاط بلند

1ـ ه : ''و جمعی که از افراط کیفیت و دوام شرب مقدمات موحش به عرض اشرف رسانیده اند صدق و کذب آن نیز ظاهر شود و حضرت عرش آشیانی از نوید قدوم حضرت شاهنشاهی باغ باغ شگفته پیرهن پیرهن برخود نالیدند بتاریخ روز پنجشنبه سه هزار دوازده هجری حضرت شاهنشاهی بدریافت ملازمت پدر بزرگوار خویش سعادت جاوید اندوختند.''

آوازه شد حضرت شاهنشاهی دولیست عدد مهر صد تولگی و چهار مهر پنجاه تولگی و یک مهر بیست و پنج تولگی و یک مهر بیست تولگی و سه مهر پنج تولگی به صیغه نذر و یک قطعه الماس که یک لک روپیه بها داشت و چهار زنجیر فیل به رسم پیشکش گذرانیدند.

بعد از فراغ این مجلس حضرت عرش آشیانی از بارگاه خاص و عام برخاسته متوجه حرم سرای خلافت شدند و چون خاطر قدسی مظاهر از بعضی اطوار و اوضاع حضرت شاهنشاهی قدری گرانی داشت باطن شکایت آگین ذخیره های کهن را بیرون فرستاد و زبان معجز بیان به گویای در آمد و بعد ازانکه سخنی چند عتاب آمیز گذارش یافت فرمودند که ما را چنان ظاهر می شود که از افراط باده پیمائی دماغ شما خلل پذیرفته بهتر آن است که روزی چند در دولت‌خانه ما بسر برید - تا تدبیرات بکار برده با صلاح مزاج شما پردازیم - و همان لحظه ایشان را در عبادت‌خانه نشانده بعضی از خدمتگاران معتمد را به طریق دید بانی گماشتند و هر روز والدها و همشیر های شاهنشاهی نزد ایشان آمده دل دهی و خاطرجوئی می نمودند تاده روز دران سعادت کده بسر بردند و چون معلوم شد که از دوام باده گساری و آشفته دماغی ایشان آنچه به عرض رسیده بود وقوعی نداشت دستوری شد که به دولت‌خانه خویش تشریف برند و چندی از ملازمان ایشان که از غضب عرش آشیانی بیم و هراس به خاطر راه داده به گوشه‌ها خزیده بودند باز آمده سرگرم خدمت گردیدند و حضرت شاهنشاهی هر روز بکورنش والد بزرگوار خود استسعاد یافته مشمول انواع مراحم می گشتند.

درین ایام مکتوب هادی شاه راه خیر انجامی شیخ حسین جامی در سلسله علیه خواجه‌های بزرگوار بگذارش جان و تن آویزش نفس هزار فن بی همتا بود به شاهنشاهی رسید مضمون انکه حضرت خواجه بهاء الحق والدین قدس الله سره العزیز را در خواب سعادت احتجاب

مشاهده کردم فرمودند که درین زودی سلطان سلیم براورنگ فرمان دهی بر آمده روزگار را به داد و دهش آباد کرداند و غمزدگان عالم را به بخشش و بخشایش شاد سازد و از غرایب سوانح که درین روزها روی داده آن که حضرت شاهنشاهی گرانبار نام فیلی داشتند که در جنگ فیل بی همتا بود و فیلی که در برابر صدمات او پا استوارکند در فیل‌خانه بادشاهی نشان نمی دادند و هم چنین خسرو آپروپ نام فیلی داشت که او نیز در جنگ فیل سر آمد بود حضرت عرش آشیانی حکم فرمودند که این دو کوه گران سنگ را باهم در جنگ اندازند ورن متهن نام فیلی را از حلقه خاصه بکومک مقرر نمودند که هرگاه یکی ازانها بر دیگری غالب آید و فیل بان از نگاهداشت باز ماند فیل مذکور از مکین بر آمده کومک کند و این فیل را باصطلاح فیل‌بانان طبانچه می‌نامند و این از تصرفات حضرت عرش آشیانی است که در وقت جنگ به جهت جدا ساختن فیلان سرکش به خاطر آوردند و چرخی ولوه لنگر و اوجیاری نیز از اختراعات آنحضرت است بالجمله حضرت شاهنشاهی خسرو التماس نمودند که بر اسپان سوار شده از نزدیک تماشا کنند و حضرت عرش آشیانی در جهروکه نشسته شاهزاده ولی عهد را نزدیک بخود جای نشستن و تماشا دیدن مقرر فرمودند - بیت

دو کوه آهنین از جای جنبید زمین گفتی ز سر تا پای جنبید

بعد از زد و خورد بسیار فیل گران بار آثار چیرگی ظاهر ساخت و حریف خود را عاجز و زبون کرد - درین وقت به موجب قرار داد فیل‌رن متهن را به کومک آوردند و جمعی از بندهای حضرت شاهنشاهی فیل‌بان را از پیش آوردن مانع آمده کلوخی و سنگی چند به جانب فیل‌بان انداختند و او بی محابا بموجب حکم فیل را پیشتر رانده روبرو ساخت اتفاقاً سنگی بر شقیقه فیل بان رسید و قطره چند خون بر روی سینه او چکید خسرو

با جمعی از هرزه درایان به خدمت آنحضرت رفته گستاخی مردم شاهنشاهی و مجروح شدن فیل بان را به مبالغه معروض داشتند و اندکی را بسیار وا نمودند حضرت عرش آشیانی ازین گستاخی و بی باکی متغیر و متوحش گشته به شاهزاده ولی عهد فرمودند که نزد شاه بهائی خود رفته بگوئید که شاه بابا می فرمایند که در حقیقت این فیل هم از شماست سبب عنف و بی اعتدالی چیست شاهزاده ولی عهد به حکم جد بزرگوار شتافته به لطف بیان و حسن ادا گذارش این پیغام نمودند حضرت شاهنشاهی در جواب فرمودند که ما را ازین مقدمه آگاهی نیست و اصلا بزدن فیل و فیل بان راضی نبوده‌ایم و نفرموده‌ایم . آنحضرت عرض کردند که اگر چنین است حکم شود که ما خود توجه نموده به آتش بازی و دیگر تدبیرات فیلان را از هم جدا سازیم . حضرت شاهنشاهی به شگفته پیشانی اجازت دادند و آنحضرت حکم به گذاشتن چرخی و بان فرموده هرچند تدبیرات بکار بردند اثری بر آن مترتب نگشت تا آنکه فیل رن متهن نیز زبون شده رو بهزیمت نهاد و هر دو به آب جون در آمدند و فیل گر انبار برو پیچیده بود و دست باز نمی داشت ناگاه کشتی کلان درمیان حایل شد و گرانبار از شدت باز ماند شاهزاده ولی عهد به خدمت جد بزرگوار شتافته مراتب ادب را پاس داشته عرض کردند که شاه بهائی باین جرات و گستاخی رضا نداده به دانستگی ایشان واقع نشده دراصل سخن را به تفاوت عرض کرده اند .

داستان شنقار شدن خاقان گیتی پناه جلال الدین محمداکبر بادشاه

زندگی[1] جاوید و بقای دوام مخصوص حضرت آفریدگان را با ذات قدسی سمات او درین صفت انبازی نه هرکه شربت گوارای زندگی در

---

[1]— ه : تفصیل شنقار شدن حضرت عرش آشیانی در نسخهٔ ' و ' درج شده۔ زندگی جاوید دوام بقای مخصوص حضرت پروردگار است و آفرید

کشید ناکام بشورا به سرکش تلخکام باید شد و هرکه بر تخت هستی نشست ناگزیر بر تخته نیستی بایدش خوابید مصداق این داستان سانحه شنقار شدن عرش آشیانی است که درین مدت متمادی پنجاه و یک سال سلطنت هرگز نسیم ناکامی بر طره اعلام دولتش نه وزید و هچگونه پای یکران اقبالش بسنگ نامرادی در نیامد بهر جانب که عزیمت

گانرا بآداب قدسی سمات او درین صفت انبازی نه هرکه شربت گوارای زندگی در کشید ناکام به شورا به سرگش تلخ کام باید شد هر که بر تخت هستی نشست ناگزیر بر تختهٔ نیستی بایدش خوابید لاکن گرامی کرده او در نشاء گرامی است گوهر گران بهای روح را از شکستن حقه جسمانی چه. زیان و فرمانروای والا قدر جان را از گذاشتن قصر عنصری چه نقصان و مصداق داستان سانح شنقار شدن عرش آشیانی است که درین مدت متمادی پنجاه و یک سال به سلطنت کوس لمن الملک زده هرگز نسیم ناکامی بر طرهٔ اعلام دولتش نه وزید و هیچگونه پای یکران اقبالش به سنگ نامرادی در نیابد و هر جانب که عزیمت نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتساب بودی هر طرف که قصد فرمودی بخت مانند تخت سر در پای عرش فرمایش داشتی و آسمان بکام او گزین بود و زمین بمرام او در نگین تا آنکه روزگار بکار خود پرداخت و آن پادشاه جم جاه را از تخت فرمانروائی بر تخته ناکامی کشید.

و اجمال آنکه روز دو شنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه ۱۰۱۴ یک هزار و چهارده مطابق دوازدهم ماه آبان سنه ۵۰ پنجاه الهی در عین شدت مرض به خاطر نزدیکان محل غذائی میوه بیشتر نوش جان فرمودند آن غذای میوه به سبب پیری هضم

نمودی اقبال بسان دولت ملازم رکاب میمنت انتسالبش بودی و بهر طرف که قصد فرمودی بخت مانند سر در پای عرش فرسالیش داشتی آسمان بکام او گردش گزین بود و زمین بمرام او در تمکین تا انکه روزگار بکار خود پرداخت و آن پادشاه جم جاه را از تخت فرمانروای بر تخته ناکامی کشید ـ

نشده در همین حالت حضرت بد واسطه باختن قمار به امین الدوله در افتادند باو اعتراض تمام درینباب فرمودند چون در غضب شدند بد هضمی داخل شد شب سه شنبه به حکیم علی که ..رامد اطائی وقت بود اعتراض فرمودند که در محل تشریف و زر خواستن شش دانگی و آخر وقت علاج سر به خود فرو برده حکیم علی در جواب گفت که کارهای بی فکر خوب نیست فکر من به واسطه علاج خوب است اگر موافق طبیعت افتد و کارگر آید بادشاه خود غم خوارگی نمی کند که پردگیان بی محل برنج و ماش با روغن آوردند و ایشان نوش جان فرمودند معده ضعیف هضم نکرده اسهال روی داده درین روزها موافق عادت دو سه گهڑی روز که می ماند حضرت شاهنشاهی به خدمت والد بزرگوار می رسیدند تا انکه ضعف زیاده شد روز سه شنبه چهار دهم جمادی الاخر به تقریب دارد خورانیدن هنگام صبح متوجه شدند در ایام صحت حضرت عرش آشیانی حضرت شاهنشاهی را می فرمودند که بابا اینجا نمی آمده باش اگر می آئی با مردم خود بیا حضرت شاهزاده اطاعت این حکم نموده درین وقت باحتیاط آمد و شد باید کرد روزی به جمعیت خود بدرون قلعه آمدند روز دیگر بی حکم بادشاه دروازه های قلعه را محکم بستند و توپها بر برج قلعه بر آوردند روز پنجشنبه پانزدهم

اجمال این حادثه انکه روز دو شنبه بیستم شهر جمادی الاول سنه هزار و چهارده هجری مطابق دوازدهم ماه آبان سنه پنجاه الهی مزاج اعتدال سرشت از مرکز صحت انحراف پذیرفت و عارضه تب اشتداد و امتداد یافته منجر باسهال گشت شاهزاده ولی عهد از کمال سعادت سندی تکفل خدمت بیمارداری گردید و حکیم علی که سر آمد اطبای وقت

جمادی الاخر به سبب نفاق و ترس که این جماعه داشتند درون قلعه رفتن را ترک نمودند و بهمن کنگاش راجه مان سنگه مصحوب مقرب خان عرضی داشتی نوشت و فرستاد و مقرب خان درین قلعه بغایت تردد و حسن خدمات بجای آورد و درین مدت آرام نگرفت و امرائی برگشته را باز براه راست آورد و درین مدت که ترک رفتن قلعه نمودند سلطان پرویز را به خدمت پدر فرستادند و عذر خواستند چون درد سر داشتم نتوانستم به ملازمت رسید حضرت عرش آشیانی دست بدعا برداشتند و صحت قرةالعین خلافت خواستند و خواجه ویسی همدانی را بدیدن شاهنشاهی فرستادند و سفارش نموده بودند که اگر تواند که پیش من حاضر شود که بر عمر اعتمادی نیست در عین شدت مرض چه وقت دوری از منست و ولی عهد من بعد از من او خواهد شد منافقان چون صحبت این چنین دیدند مسلمانان سوگند به کلام الله و هنودان سوگند به نمک خوردند که سخن ما یکی باشد دران اثناء مرزا کوکه خان اعظم باشد چون از مسلمان و هندو و عهد گرفته بودند به خسرو پیغام فرستاد که پادشاهی ترا مبارک باد امامی ترسم که پدر و پسر یک دل و یک زبان شوند ، خوار و بی اعتماد باشیم خسرو در جواب این سخن صرفه گوئی‌ها کرده خبر فرستاد که پادشاهی به من

بود متصدی علاج شود و چون زمان قضیه ناگزیر در رسیده بود هر چند به معالجه و مداوا پرداخت و تدبیرات بکار برد اثری بران مترتب نگشت و روی بهبود در آئینه حال مرئی نشد و چون سلطان خسرو خواهر زاده راجه مان سنگه و داماد خان اعظم بود و درین دولت خصوصاً درین وقت حل و عقد امور سلطنت باین دو کس تعلق داشت به خاطر حق ناشناس قرار دادند که باوجود حضرت شاهنشاهی چنین نا خلفی را به

مقرر داشته اند این چه حرف است مرزا کوکه خاطر جمع کرده خسرو هم به خاطر جمع قرار داد حضرت شاهنشاهی به راجه مان سنگه گفت که بادشاه را رمقی پیش نمانده تاب حرکت سکهپال ندارد و اگر وفات پادشاه در سکهپال واقع شود این بدنامی درسر شمامی ماند نیک ملاحظه نمایند احتیاج بیرون بردن ایشان را از قلعه نیست این نصیحت به راجه مان سنگه خوش افتاد و گذاشت تا پادشاه به شعور آمد و از پادشاه پرسیدند که عالمی برسر سلطان سلیم گرد آمده اند و قلعه آگره را محاصره نموده اند اگر حکم پادشاه باشد روزی چند بانطرف آب روند چون بادشاه را صحت مزاج روی دهد باز از آنروی آب این طرف آیند پادشاه فرمودند که این چنین چرا شد مگر دروازه‌هائی قلعه را بر روئی شهزاده سلیم بسته‌اند و او لشکر کشیده گره بر پیشانی زده بدستیاری خدمت گاران پهلوی دیگر خواب کردند مرزا عزیز کوکه از نفاق گوئی گل او سر رشته اند پادشاه بدان پهلو که خواب نموده بودند رفته بدو دست اشاره کرده پرسیدند که در باب خسرو چه حکم است فرمودند که حکم حکم خداست و ملک ملک اوست مراست یکدل و هزار امید مگر شما به مرگ مرا گذاشته آید که این

سلطنت برداشته به ترتیب اسباب فتنه و فساد پردازند و آنحضرت از عذر معاندان اندیشیده بنا بر حزم و احتیاط که از شرایط جهانداری است در چنین وقتی خود را از سعادت خدمت پدر عالی قدر محروم داشته ترک آمد و رفت به درون قلعه فرمودند و شاهزاده ولی عهد بادل قوی و عزم درست درمیان دشمنان و بد اندیشان پای همت افسرده دولت ملازمت جد بزرگوار را از دست ندادند اگرچه مکرر والد ماجد بآن قرة‌العین

کلمات بر زبان می آرید شاید مرا هنوز در دنیا حیات باقی باشد اگر چنانچه عمر بآخر رسیده باشد و وقت رحلت از دنیا باشد من در اله‌آباد لشکر نوازی و رعیت پروری و اخلاق دیگر که سلطنت و پادشاهی را درکار است ـ از شهزاده سلیم دیده‌ام و مهر و محبت او از دل من بیرون نه رفته چه شدکه پاره از وسوسه شیطان به من سر گرانی کرد آن پسر کلان و ولی عهد من است و در تورهٔ ما فرزند کلان است پادشاهی بدیگری نمی رسد خسرو را پادشاه ششماهه راه بنگاله عنایت کردم چون منافقان این حرف از پادشاه شنیدند فوج فوج و بلب بلب به خدمت شهزاده سلیم آمدند و هجوم کردند و از کثرت جمعیت نفس بر مردم تنگ شد درین اثنا واجب العرض میران صدر جهان و میر جمال‌الدین حسین انجو و عبدی خواجه فرستادند مضمون آنکه چون همیشه بادشاه خسرو را در سایه سرافرازی امتیاز داده می‌فرمودند که تو پدر خود را شاه بهائی می گفته باش و بهائی بزبان هندی برادر را گویند التماس آنست که با و سلوک برادرانه نمایند حضرت شاهنشاهی در جواب فرمودند که دائم مرا حضرت با با می گفتند پس می بائست که درین وقت پادشاه من می بودم پسر هرگز برادر و پدر نمی شود امرا از

خلافت پیغام فرستادند که درین آشوب گاه بی تمیزی و تلاطم امواج فتنه بسر بردن صلاح وقت نیست قطب وار قدم همت برجا داشته ترک عزیمت نه فرمودند تا انکه به فرموده پدر نامور مادر بلند اختر آن سریر آرای سلطنت نزد آنحضرت شتافت و هرچند در بردن شاهزاده جوان بخت مبالغه و اغراق نمود به رفتن راضی نشده در جواب معروض داشتند که تا رائحه حیات جد بزرگوار به مشام جان می رسد امکان جدای در تصور نمیگنجد

شنیدن این جواب متفکر گشتند و نتوانستند در برابر این جواب معقول بگویند همه از کرده پشیمان شده دل بر بندگی و اطاعت شاهنشاهی نهادند و بعجز خود معترف گشتند روز شنبه هژدهم جمادی الآخر شیخ فرید بخاری آمده ملازمت نموده حضرت شاهنشاهی به واسطه پیش دستی در ملازمت به خطاب صاحب السیف و القلم امتیاز بخشیدند و کمر و شمشیر مرصع و اسپ بازین مرصع یک لکهه روپیه عنایت فرمودند بعد ازان راجه مان سنگه به اجازت عرش آشیانی آمده ملازمت نمود کمر بند مرصع و اسپ بازین مرصع باو عنایت فرمودند و لطف و مهربانی بسیار کردند یک روز خسرو و مرزا کوکه و راجه مان سنگه آمده ملازمت نمودند و عرض کردند که ولایت بنگاله در کل به خسرو مرحمت شود و پائینده محمد باو همراه باشد حضرت شاهنشاهی التماس آنها را قبول کرده فرمودند که همین ساعت سوار شده از آب بگذرند انشاء الله تعالی بعد از واقعه حضرت عرش آشیانی رخصت داده شود همدران روز حضرت گیهان شکوه خلعت خاصه و دستار مبارک خود که بر سر داشتند برای حضرت شاهنشاهی فرستادند و پیغام دادند که اگر او تاب دیدن ماندارد اما لحظه بی او قرار و آرام ندارم چون به حضرت شاهنشاهی این خلعت

از انجا که حافظ حقیقی در همه حال حامی و حارس آن عزیز دین و دولت بود دران طوفان حوادث از آسیب عین الکمال چنانچه باید حراست و حصانت نمود .

و درین ایام غم اندوز از کنیزان حضرت شاهنشاهی دو پسر

و پیغام رسید و بادب تمام خلعت پوشیده باندرون قلعه رفتند و اطاعت حکم پدر نمودند و در روز شنبه بیستم جمادی‌الاخر نفس حضرت بادشاه تنگ شد و وقت رحلت قرار رسید فرمودند که مقربان و امرای ما را در کل بطلبند تا شهزاده را بایشان سپرده از ایشان بحلی بخواهم چراکه سالها با من هم تردد بودند خواجه ویسی همدانی را رفته ایشان را حاضر ساخت حضرت پادشاه روی بهمه کرده تجلی خواست حضرت شاهنشاهی گفتند که این نفس آخر پادشاه است سعادت مند آنکه خدمت پادشاه کند حضرت شاهنشاهی گریان و بریان متوجه خدمت والا بزرگوار شدند آغاز گریه و شیون نمودند و سر بپای مبارک حضرت بودند و سر بار گرد ایشان گردند حضرت عرش آشیانی بجهته شگون شمشیر خاصه خود را فتح الملک نام داشت به حضرت شاهنشاهی اشاره فرمودند که برداشته در حضور من بر میان به بندد در حال بر میان بسته سجده کردند و آداب بندگی بجا آوردند شب شنبه یک پهر هفت گهڑی شب گذشته شاهباز روح مقدس حضرت با علی علیین پرواز کردن گرفت حضرت پادشاه آن قرة العین خلافت را پیش طلبیده دست در گردن انداختند و گفتند با با وداع آفرین است که من ترا دیگر نخواهم دید این فرموده قطرهٔ آب از گوشهای چشم مبارکش چکیده به آسانی جان را بجان آفرین تسلیم کرد ـ

متولد شدند و به جهان دار و شهریار موسوم گشتند و چون قضای قادر قدیم و تقدیر عادل کریم بران رفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد و خلافت این سلسله علیه به حضرت خلیفه الزمانی صاحب قرآن ثانی رواج پزیرد این گروه حق نا شناس از اراده باطل ندامت گزیده

درین ایام غم اندوز از کنیزان حضرت شاهنشاهی دو پسر متولد شدند و به جهاندار و شهریار موسوم گشتند. چون قضائی قادر قدیم و تقدیر عادل کریم بر آن رفته بود که انجام کار حق به مرکز قرار گیرد خلافت این سلسله علیه به حضرت خلیفه الزمانی صاحب قران ثانی رواج پذیرد این گروه حق ناشناس از ارادهٔ باطل ندامت گزیده شرمنده و سر افکنده به خدمت شاهنشاهی شتافتند روز دیگر به لوازم تجهیز و تکفین پرداخته نور پروردهٔ الهی را در باغ سکندره به جوار رحمت ایزدی سپردند و حضرت شاهنشاهی هفت روز بر مزار متبرکه ایشان نشسته تعزیت ایشان را به قاعده داشتند و بست نفر حافظ قرآن تعین نمودند که همه شب قرآن بر بالین ایشان میخوانده باشند و پنج لک اشرفی پنج مثقالی دادند که بر سر مزار ایشان عمارت عالی بسازند هر صباح دولیست لنگر طعام و دولیست لنگر شیرینی ترتیب داده به فقرا میداده باشند و حکم فرمودند که بر سر قبر منوره آنحضرت ابیات مرقوم سازند وهو هذا.

نگارندهٔ جوهر آب و خاک طرازندهٔ جوهر جان پاک
دو عالم ز فیض ازل آفرید یکی کرد پنهان و دیگر پدید
به بخشید آنکه سرای سپنج بشاهان با افسر و تاج گنج
که از عدل ایشان شود روزگار شگفته تر از باغ در هر بهار
رهداوری را چو گیرند پیش شناسند بیگانه را هم چو خویش

شرمنده و سر فگنده به خدمت شاهنشاهی شتافتند و آنحضرت روز دیگر به ملازمت عرش آشیانی تشریف برده در حالت نزع بدولت دیدار سعادت جاوید اندوختند و بر حسن استقامت شاهزاده ولی عهد تحسین و آفرین فرموده آن سرو جوی بار خلافت را همراه خود به دولت خانه عالی آوردند

شهی کو چنین زیست در روزگار بود سایهٔ ذات پروردگار
زنهصد فزون بود شصت دو سال که شاه اکبر آن سایهٔ ذوالجلال
به بالای زرینه مسند نشست بر قدر او گشت افلاک پست
جهان را بیار است از عدل و داد دل اهل عالم از و گشت شاد
بر پایهٔ تختش از هر گروه شده جمع مردان صاحب شکوه
بهر ارفگندی نظر سوی خاک به گوهر شدی بهتر از جان پاک
گرفتی بیک حمله ملکی برزم به ایمای ابر و بارادی به بزم
چو لطف خدا لطف او عام بود بهر کار ختمش بانجام بود
به درگاه او هرکه بردی پناه چو اندیشه رفتی ز ماهی بماه
بد انسان شد آوازه اش در جهان که در دل نگنجید راز نهان
به پرداخت ز انگونه روی زمین که کرد آفرینش جهان آفرین
به گیتی دو افزون ز پنجاه سال چنین کرد شاهی زروی جلال
چو از عدل آباد کرد این جهان سوی آن جهان رفت روشن روان
شه هفت کشور ازین پیش بود کنون هشت جنت مسخر نمود
به نزد خردمند هشیار دل سرای است این عالم آب و گل
حجو مهر از جوهر نه سپهر که با کس بیابان نه برداشت مهر
سپهر است پرکینه مهرش مدار که با کینهٔ و مهر با بد بکار
جهان است اندوه موج سراب از ان تشنه دل کی شود کامیاب
نیشت است پیمان بسی روزگار که گسیست آنرا بهنگام کار
نماند بگیتی کسی جاودان ز دست اجل کس نهرداشت یان

و شب چهار شنبه سیزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهارده هجری آن شاهباز اوج خلافت شنقار شده به نزهت سرای جاودانی شتافت و روز دیگر به لوازم تجهیز و تکفین پرداخته آن نور پرورد الهی را در باغ سکندره به جوار رحمت الهی سپردند ـ ولادت گرامی در نهصد و چهل

چه خوش گفت آن کامل نکته سنج　　از گوهر دانش اندوخت گنج
جهان این برادر نماند بکس　　دل اندر جهان آفرین بند و بس
شد از عدل شاه اکبر کامگار　　بسان بهشت برین روزگار
جهان گشت خورم به دوران او　　زمین و زمان شد به فرمان او
ولی و هر بی مهر پیمان گسل　　ز کین مهر او کرد بیرون ز دل
ز تاثیر بی مهریٔ این جهان　　روان شد سوی عالم جاودان
ز دانش همیشه ز حق شاد باد　　از و عالم قدس آباد باد
بنام شهنشاه ملک قدم　　که ذاتش مبرا بود از عدم
همه پادشاهان روی زمین　　ازو صاحب تاج و تخت و نگین
کشید از عدم آشکارا وجود　　بود وست او مظهر عدل وجود
ز لطفش که دمه طلبگار کام　　بود درگهش قبلهٔ خاص و عام

ولادت گرامی در نهصد و چهل و نه روی داده جلوس حضرت در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاده و آنحضرت را سه پسر والا گوهر و سه صبیه قدسی بودند نخستین شهنشاه خدا آگاه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه هزار و چهارده هجری روز پنجشنبه قریب یک ساعت نجومی در شهر آگره در سن سی و هشت سالگی سریر آرائی خلافت شدند دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم هجری مطابق سال چهل و چهارم اکبر شاهی با زبان شراب در ولایت دکن در گذشت سیوم

و نه روی داده و جلوس اشرف در نهصد و شصت و سه اتفاق افتاده و آن حضرت را سه پسر والا گهر و سه صبیه قدسیه بودند نخستین شاهنشاه خدا آگاه نورالدین محمد جهانگیر بادشاه که سریر آرای خلافت شد . دوم سلطان مراد که در سنه هزار و هفتم هجری مطابق سال چهل و چهارم

سلطان دانیال در سنه هزار و سیزدهم هجری موافق سال چهل و ششم اکبری نیز از افراط باده گساری در دکن وفات یافت مردنش طوری شد که او را به شکار تفنگ بسیار میل بود و تفنگی را جنازه نام کرده بود این بیت را خود بر آن نقش فرموده بود فرد .

از شوق شکار تو شود جان تر و تازه
هرکس که خورد تیر توافته به جنازه

بعد ازان خانخانان و نزدیکان او از خوف حضرت گیهان شکوه جلال‌الدین اکبر پادشاه شراب را ازو منع کرده بودند که هیچ کس نزد او شراب نبرد و هرکه برده باشد او را به سیاست تمام بکشم نزدیکان او را از ترس حضرت پادشاه نام شراب نمی بردند و چون دو سه روز گذاشت او بیتاب شده به مرشد قلی تفنگچی ملایمت بسیار و زاری کرد و گفت اگر اندکی شراب به من رسانی منصب ترا هرچه خواهی زیاده گردانم مرشد قلی چون دید که عجز بسیار درین امر دارد گفت بچه طریق بیارم که کشته نگردم و کس نداند دانیال گفت به من شراب رسانیدن کم از جان بخشی نیست برو در همان تفنگ جنازه نام شراب کرده بیارد تو دو سه مرتبه که آوری بسي است و من کیف خواهم کرد و کسی این گمان نخواهد برد . مرشد قلی تفنگ

اکبر شاهی بادمان شراب در ولایت دکن در گذشت . سیوم سلطان دانیال که در سنه هزار و سیزدهم هجری موافق سال‌چهل و نهم اکبر شاهی او نیز از افراط باده گساری در ملک دکن وفات یافت و اسامی صبیه‌ها این است شاهزاده خانم شکرنسا بیگم آرام بانو بیگم .

جنازه را برداشته از شراب کرده پیش سلطان دانیال می آورد و چون نام تفنگ از زبان او برآمده بود که افتد به جنازه افتادن یکی بود به رحمت حق پیوست .

فرد — بسا فالی که از بازیچه برخاست
چو اختر میگذشت آن فال شد راست

سلطان دانیال بسیار جوان و خوش قد بود به فیل میل بسیار داشت چنانچه از امرا هر که فیل نامی داشت چونکه بروی نظرش می افتاد آن فیل گرفته بلکه قیمتش هم نمی داد اصلا فیل خوب پیش هیچ کس نمی‌گذاشت و به نعمه هندی میل بسیار می داشت و گاه گاه شعر هندی هم می‌گفت بد نبود و آسامی صبیه ها این است . شاهزادی خانم شکرالنسا بیگم و آرام بیگم نام یافت .

رساله متبرکه مآثر جهانگیری در دارالسطنت لاهور حرسها من الآفات در سمبت ۱۹۳۳ بکرمی ۶ـ۱۸ ء ۱۲۹۳ ھ بخط شکسته واقم اتم پنڈت دیارام کول عرف طوطه به انجام رسید .

روز یکه چرخ بر من مسکین جفا کند
و ز تاب شعله بند زبندم جدا کند
یا رب نگاهدار تو ایمان آنکسی
کین خط من بخواند و بر من دعا کند

جلوس جهان افروز حضرت شاهنشاهی بر اورنگ سلطنت و جهان پناهی

شالیسته[1] سریر سلطنت و فرمانروائی و زیبنده افسر خلافت و کشور کشائی بلند اقبالی تواند بود که نهال مرادش از جوی بار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب باشد ، و نخل دولتش در گلشن عدالت سربرکشد و شمع مرادش به فروغ انوار مکارم ازلی جهان را روشن و منور دارد و لمعات تیغ همتش زنگ زدای ظلمت کفر گردد و رشحات سحاب مکرمتش افسرد گلهای جهان بی آب و رنگ را طراوت و نضارت بخشد چشمه ساز دین و دولت به آبیاری مرحمتش تشنه لبان بادیه ناکامی را سیراب امید سازد و از فیض فضل معدلتش چهار چمن ملک رشک هشت بهشت شود و بدستیاری سیاست خار بن فتنه و آشوب از بیخ و بن برکنده آید و و نظام کارخانهٔ ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکف کافی ورای صافی او منوط و مربوط گردد ـ و چون استعداد و اسحقاق این کرامت در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی ودیعت نهاده دست قدرت الهی بود .

1ـ این عبارت نسخهٔ ''ا'' از عبارت اقبال نامه جهانگیری ، اختلاف خفیف دارد ـ

نسخه های ـ ج ـ ه ـ عبارت ذیل دارند : ''نضارت سرالبستان ملک و ملت و طراوت چار چمن دین و دولت منوط و مربوط بوجود فایض الجود یابند اقبال است که بآبیاری سحاب عاطفت باز گشت زار جهان و جهانیان را سر سبز و شاداب دارد و بدستیاری تیغ صاعقه کردار خار بن فساد و آشوب از انچه بر اندازند و چون استعداد این موهبت عظمی و استحقاق این مکرمت والا در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی ودیعت نهاده دست قدرت الهی بود حق به مرکز خود قرار گرفت ـ''

بتاریخ روز پنجشنبه بیستم[1] شهر جمادی الثانیه سال هزار و چهار ده هجری به ساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصد بند بود، در دولت خانه ارک دارالخلافه اکبر آباد حرسها الله تعالی عن الفتنه والفساد جشن عالی و انجمن والا آراستگی یافت ـ و آن سریرآرای دولت و اقبال در سن سی و هشت سالگی تخت سلطنت و اورنگ خلافت را به جلوس عالم افروز ارتفاع آسمانی بخشید ـ مثنوی

برسم[2] کیان تاج برسر نهاد   جهان را ازو گشت دیگر نهاد
بگیتی فزوده ازو آب رو   فروزان شده تخت شاهی بدو
سپه زر و گوهر بر آمیختند   بفرق شهنشه همی ریختند
جهاندار نافر جمشید بود   به کردار تا بنده خورشید بود

خطبه جهانگیری و گیتی ستانی بنام نامی القاب سامی سامعه افروز روزگار گشت و سکه دولت و اقبال باسم همایون چهره پرداز درهم و دینار شد ـ و چون خطیب بالقاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان را دربار گردانیده خرمن خرمن زر و گوهر نثار شد مستمندان کام دل برگرفتند و آرزو مندان جیب نیاز را گوهر آمود ساختند زرهای مسکوک بتازه روئی چهره مراد بر افروخت خجسته القاب ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر[3] بادشاه غازی بر مناشیر دولت ثبت شد ارکان دولت و اعیان سلطنت که به سعادت حضور شرف اختصاص داشتند و سران سپاه که در صوبجات

1ــ ب ـ یازدهم   د ـ سیوم
2ــ ب ـ ه ـ مثنوی ندارند ـ
3ــ د ـ ه : ''و خطاب مستطاب ابوالمظفر نورالدین جهانگیر بادشاه بر صفحه روزگار گشت ثبت افتاد و امرای والا مکان و خوانین منیع الشان که درین جشن جهان افروز به سعادت حضور اختصاص داشتند با نواع مراحم و اقسام نوازش اعتبار یافتند ـ''

شرائط خدمت و جانفشانی به تقدیم می رسانیدند در خورشائستگی خویش باز دیاد مراتب و مناصب فرق عزت بر افراختند جبین اخلاص بنده‌ها به سجود شکر این موهبت نورانی شد و زبان نیاز بنوای تهنیت بلند آوازه گردید - مقارن جلوس مقدس اولین حکمی که از آنحضرت صادر گشت بستن زنجیر عدل بود که اگر متصدیان مهمات دارالعداله به فریاد ستم رسیدگان نه بر دازند آن مظلومان باین دست آویز سلسله جنبان داد پژوهی شده صدای ظلم رسیدگی به سمع اشرف رسانند آن زنجیر طلائی ناب به سنگ چهار من هندوستان که سی ودو من عراق باشد و به درازی سی گز مشتمل بر شصت زنگ مهیا ساختند و یک سرش را به کنگره شاه برج قلعه اکبرآباد استوار نموده سر دیگر را تا کنار دریا برده به میل سنگین که نصب شده بود محکم کردند -

و دوازده حکم شرف نفاذ یافت که در جمیع ممالک محروسه معمول داشته این احکام را دستورالعمل سازند - اول منع زکوة از تمغا و میر بحری و سایر تکالیف دوم در براه اگر دزدی و راه زنی واقع شود و آن جاده لختی از آبادانی دور باشد جاگیرداران آن نواحی سرای و مسجدی بنانهند و جاهی احداث کنند تا باعث آبادانی گردد واگر به محال خالصه شریفه نزدیک باشد متصدیان آنجا سرانجام نمایند سیوم هیچکس در راهها بار سوداگران را نه کشاید چهارم در ممالک محروسه هرکس فوت شود مال و اسباب اورا به ورثه باز گذارند واحدی دران دخل نه نماید و اگر وارث نداشته باشد بجهت ضبط آن اموال مشرف و تحویلدار علیحده تعین کنند تا آن وجه به مصارف شرعی که ساختن مساجد و سراها و مرمت پلهائی شکسته و احداث تالا بها و چاه‌ها باشد صرف شود پنجم شراب و دیگر مسکرات منهیه نه سازند و نه فروشند ششم خانه هیچکس نزولی نشود هفتم کسی گوش و بینی شخصی را بهیچ گناهی نبرد هشتم متصدیان خالصه و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی

نگیرند و خود کاشته خویش نسازند نهم عاملان خالصه و جاگیرداران که در پرگنه باشند بمردم آنجا بتحکم خویش نکنند دهم در شهرهای کلان دارالشفا ساخته اطبا را بجهت معالجه بیماران تعین نمایند و وجه اخراجات آن از سرکار خاصه شریفه میداده باشند یازدهم به قرار داد حضرت عرش آشیانی حکم شد که هر سال از هژدهم ربیع‌الاول که روز تولد گرامی است بعد و هر سالی یک روز اعتبار نموده در ممالک محروسه درین روزها بکشتن جانداری نپردازند و در هر هفته پنجشنبه که روز جلوس همایون است و یک شنبه که روز تولد حضرت عرش آشیانی است و نیز پیرامون این کار نکردند دوازدهم به طریق عموم مناصب و جاگیرهای جمیع امرا و منصبداران برقرار شده بقدر حالت هر کس باضافه منصب ازده دوازده تا ده سی ده چهل کامیاب خواهش آمد و علوفه تمامی احدیان از قرار ده پانزده و ماهیانه کل شاگرد پیشه ده دوازده اضافه شد و مقرر پردگیان شبستان عصمت حضرت عرش آشیانی به قدر حالت و نسبتی که داشتند از ده دوازده تا ده بیست افزایش یافت و سیورغال اهالی و موالی و سایر اهل استحقاق ممالک محروسه که لشکر دعا اند بیک قلم فرامینی که در دست داشتند مسلم گشت و به صدر رفیع القدر میر صدر جهان که از سادات صحیح النسب هندوستان بود و مدتها منصب والای صدارت حضرت عرش آشیانی داشت حکم شد که هر روز ارباب استحقاق را به نظر مقدس گذراند تا هر یک به اندازه استعداد بهره برگیرد ـ وهمگی گناه گاران که از دیر باز در قلعه‌ها و زندانها محبوس بودند رستگاری یافتند .

و به ساعت نیک حکم شد که زر وسیم را به وزن های مختلف مسکوک ساختند و هر یک را نامی جداگانه مقرر شد چنانچه مهر صد توله را نور شاهی و پنجاه توله را نور سلطانی و بیست توله را نور دولت و ده توله را نورکرم و پنج توله را نور مهر و یک توله را نور جهانی

و نصف آنرا نورانی و ربع آنرا رواجی نام نهاده آمد و آنچه از جنس نقره سکه شد صد توله را کوکب طالع و پنجاه توله را کوکب اقبال و بیست توله را کوکب مراد و ده توله را کوکب بخت و پنج توله را کوکب سعد و یک توله را جهانگیری و نصفش را سلطانی و ربع آنرا نثاری نام نهاده شد۔

و[1] در آغاز جلوس مرزا شاهرخ نبیره مرزا سلیمان حاکم بدخشان را که در ملازمت حضرت عرش آشیانی پنج هزاری بود به منصب والای هفت هزاری امتیاز بخشیدند و صوبه مالوه بدستور سابق باو مرحمت شد سعید خان به حکومت پنجاب فرق عزت بر افراخت شریف[2] خان پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم که حضرت عرش آشیانی او را از برهان پور به جهت نصایح و رهنمونی به شاه راه مقصود به خدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و او بخلاف آن باعث بر اغوای ایشان گشته در حینی که آن حضرت به خدمت پدر بزرگوار خود می آمدند از توهم کردار نا پسندیده خویش بشعاب جبال دهرینه پناه برده از استماع این نوید جان بخش گرم و گیرا آمده فرق خدمت به سجود قدسی آستان نورانی ساخت و بخطاب امیرالامرای و خدمت جلیل‌القدر وکالت و منصب پنج هزاری ذات و سوار رفعت بفلک سود[3] شیخ فرید بخاری که در خدمت

1ـــ ه: ”و در آغاز جلوس مرزا شاهرخ . . . . مرحمت شد“۔ ندارد

2ـــ ج ۔ ه: ” شریف خان پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم . . . . . . رفعت بفلک سود“۔ ندارند۔

3ـــ ب: ” و مرزا جانی بیگ را که در زمان شاهزاده که دیوان بود به خطاب وزیرالملک اختصاص بخشیده با مرزا غیاث بیگ در خدمت دیوانی شریک ساختند و مرزا غیاث بیگ به خطاب اعتمادالدوله سرفرازی یافت“۔

حضرت عرش آشیانی میر بخشی بود بهمان خدمت سرفرازی یافت و خلعت پادشاهانه با کمر شمشیر مرصع و دوات مرصع باو عنایت شد شیخ[1] از سادات موسوی است و در صغرسن به خدمت حضرت عرش آشیانی پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده به منصب میر بخشی فرق عزت بر افراخت اگرچه سمت بخشی داشت لیکن بخشی بود وزیر نشان و چند سال دفترزن را که لازمه خدمت دیوانی است از پی رشدی دیوان به جانب خود کشیده محال جاگیر را بار باب طلب تنخواه می نمود و ظاهر و باطن شیخ آراسته و سنجیده بود و بزرگی و دولت از و قدر و شرف داشت نه آواز بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده خیر بالذات بود در فیض بروی خلق باز کرده هرکه باو رسیدی چهره ناکامی در آئینه خیال ندیدی در آغاز سلطنت مصدر خدمتی شد که اساس این دولت بدان استحکام پذیرفت چنانچه عنقریب بجای خود گذارش خواهد یافت مقیم که در اواخر ایام سلطنت عرش آشیانی به خطاب وزیر خانی سرفراز گشته به وزارت ممالک محروسه نامزد شده بود بهمان خطاب و منصب سر بلندی گرفت خواجگی فتح الله را نیز خلعت داده بدستور سابق بخشی کردند و[2] راجه مان سنگه به حکومت صوبه

1ـ ج ـ ه : " شیخ از سادات موسوی . . . گذارش خواهد یافت "ـ ندارند.

2ـ ج : " و شریف خان از بهار آمده به سعادت سجود ناصیه اخلاص بر افراخت و به خطاب امیرالامرای و خدمت وکالت و منصب پنج هزاری ذات و سوار عز امتیاز گرفت"ـ

ه : " و از سوانح انکه شریف خان که از خوردی در ملازمت حضرت شاهنشاهی می گذرانند و در ایام شاهزادگی او را به خطاب خانی امتیاز بخشیده در وقتی که از الهآباد متوجه ملازمت پدروالا قدر شدند و حل و عقد صوبه بهار را به قبضه اختیار

بنگاله که جای پنجاه هزار سوار است عز اختصاص یافت و به عنایت خلعت فاخره با چهار قب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه سر مباهات او را باوج سپهر رسانیده بدان صوب دستوری فرمودند[1] شیخ حسن پسر شیخ بینا[2] را که از ایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سر بلندی داشت به

او گذاشته بدانصوب مرخص گردانیده بودند و بعد از پانزده روز از جلوس مبارک سعادت زمین بوس دریافت و این معنی باعث انبساط خاطر قدسی مظاهر گردید و به خطاب والای امیر الامرائی و خدمت وکالت و منصب پنجهزاری ذات و سوار فرق عزت بر افراخت و از قضایاء آنکه راجه مان سنگه که از امرای عمده حضرت عرش آشیانی بود اورا درین دودمان عظیم الشان بستهاد و صلیتهادست داده چنانچه عمه او در مشکوی حضرت عرش آشیانی بود و همشیره او در سلک ازدواج حضرت شاهنشاهی انتظام داشت و سلطان خسرو باهمشیره خود سلطان نساء بیگم ازو تولد یافته به دستور سابق به حکومت صوبه بهار که جای پنجاه هزار سوار است عزاختصاص یافت و به غایت خلعت چارقب و شمشیر و مرصع دست خاصه نیز مباهات اورا باوج سپهر رسانیده بدانصوب دستوری فرمودند "

1ـ ب : "خان اعظم و میرزا عزیز کوکلتاش را با نواع عواطف و اقسام نوازش سر افراز ممتاز ساخته در ملازمت اشرف نگاهداشتند و زمانه بیگ پسر غفوربیگ به خطاب مهابت خان سرافراز یافت و شیخ قطب‌الدین دختر زاده شیخ سلیم فتحپوری کوکلتاش آنحضرت بود به خطاب قطب الدین خانی ممتاز گشت ـ"

2ـ معتمد ـ ب : شیخ مینا

خدمت آوردن فرزندان سلطان دانیال به برهان پور فرستادند - خان اعظم[1] مرزا عزیز کوکلتاش را با نواع عواطف و اقسام نوازش سرفراز و ممتاز ساخته در ملازمت اشرف نگاهداشتند جعفر مخاطب به آصف خان از صوبه بهار آمده دولت آستانبوس دریافت وی پسر مرزا بدیع‌الزمان بن آقاملاء مشهور است - در عنفوان شباب از عراق به هندوستان آمده به وسیله عم خویش مرزا غیاث الدین علی آصف خان به سعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت حضرت عرش آشیانی منصب دو بیستی مرحمت فرموده داخل تعینات آصف خان نمودند او راضی نشده ترک خدمت و آمدورفت درگاه نمود حکم اشرف صادر شد که اگر در تعینات عموی خود راضی نباشد به بنگاله رفته داخل کومکیان خان جهان شود و چون به بنگاله رفت خان جهان حاکم بنگاله بیمار بود و بعد از روزی چند ودیعت حیات سپرد و مظفر خان بجای او منصوب گشت شورش معصوم کابلی و باغی شدن قاقشالان بمیان آمد و مظفر خان را شهید ساختند و بغیر از جعفر بیگ و خواجه شمس‌الدین محمد خوافی اکثری از بنده‌های درگاه به مخالفان موافقت نمودند و نام برده‌ها ازین آشوب گاه رخت حیات به ساحل سلامت کشیده در فتح پور به سجود قدسی آستان جبین اخلاص نورانی ساختند - از انجا که او را به خواری و ناکامی از درگاه رانده بودند و او برهنمونی سعادت و بدرقه توفیق باز خود را بدرگاه والا رسانید پسندیده آمد در اندک مدتی به خطاب آصف خانی و منصب میر بخشی ترقی و تصاعد نموده بوالا پایه وزارت بلندی گرای شد و خدمت دیوانی را به غایت خوب کرد نفس الامرانکه آصف خان جوانی بود به ظاهر و باطن آراسته فهم تند و فطرت بلند داشت و این حرف ازو است که هر چه من در بدیهه نفهم پی معنی است شعر را خوب می‌گفت و نثر

---

[1]- ب - ج- د :''خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش . . . . تا بیت''ندارند -

را پسندیده می نوشت مثنوی در بحر خسرو شیرین گفته ـ شعرهای خوب دارد این چند بیت ازوست ـ بیت

شهر گنجایش غمهای دل ما چونداشت[1]
آفریدند برای دل ما صحرا را
رسید ومضطریم کرد و آنقدر ننشست
که آشنای دل خود کنم تسلی را
جعفر ره کوی یار دانست
مشکل که دگر ز پا نشیند

و له من المثنوی

سلاح جنگ در دستش چنان جست ... که گوئی همچو شیر از پنجه اش رست
ز نوشین جام شب در چشم ساقی ... اثر از می چو می در شیشه باقی
ز شوقش آنچه آنجا دید فرهاد ... مرا اینجا قلم از دست افتاد
دوکس را در بیابان خطرناک ... ز بی آبی فتاد اندر جگر چاک
چو دست سعی کوته شد زچاره ... نفسها اوفتاد اندر شماره
مسیح بحر و مساح بیابان ... امانت دار گنج آب حیوان
لبالب کوزه صاف زهر درد ... به نزدیک لب هر یک چو آورد
سوی آن یار دیگر کرد اشارت ... چنین تا زندگی شان شد بغارت
به بالین گاهشان خضر ایستاده ... بحد همرهی انصاف داده
بمرگ از زندگی صد بار خوشتر ... خجل از کرده خود با سکندر
نهاد آئینه دل در برابر ... و زو نسخه گرفت از عکس دلبر

1ـ ج ـ د ـ ه : ''شهر گنجایش غمهای . . . . گرفت از عکس دلبر'' ندارند.

رخصت یافتن شاهزاده سلطان پرویز باستیصال رانای مقهور

چون[1] در عهد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی با توجهی که آنحضرت را باستیصال رانای مخذول بود به حسب تقدیر آن مهم نسق شالیسته نیافت و در او اخر مدت سلطنت حضرت شاهنشاهی را با لشکر عظیم بدان مهم رخصت فرمودند و ایشان نیز دلنهاد آن کار نشده پی استرضای خاطر اشرف به صوب الهآباد عطف عنان نمودند و استیصال آن و خیم‌العاقبه در عقده توقف ماند چون تخت خلافت به جلوس جهان افروز آراستگی یافت افتتاح این عقدهٔ دشوار را برجمیع مقاصد مقدم داشته شاهزاده سلطان پرویز[2] را به خلعتهای فاخر و شمشیر و کمر خنجر

1— ج - د: ''چون حضرت عرش آشیانی مکرر عساکر نفرت مآثر باستیصال راناء مقهور تعین فرموده بودند الفرام آن مهم در پرده توقف مانده بود ناگزیر حضرت شاهنشاهی بعد از جلوس آن عزیمت را برجمع مقاصد مقدم داشته -''

ه - ''چون حضرت عرش آشیانی مکرر عساکر نفرت ماثر باستیصال رانا که از کفار غلیفه شدید هندوستان است تعین فرموده بودند و به حسب تقدیران مهم نسق شالیسته نیافته در عقده تعویق و توقف مانده بود -''

2— ب: ''و توپخانه عظیم بدان صوب رخصت فرمود و آصف خان با تالیقی شاهزاده سر بلندی یافت و محمد قلیج خان به حکومت صوبه گجرات فرق عزت بر افراخت و دلاور خان افغان را به حکومت لاهور سرافراز ساخته بدان صوب رخصت فرمود وزیر خان به دیوانی ولایت بنگاله و به فتح ان صوبه دستوری یافت -'' بقیه عبارت تا پیش عنوان: ''آغاز سال اول از جلوس همایون ''(تا ص ٥٤) ندارد -

مرصع و تسبیح مروارید که بالعلهای گرانبها در یک سلک بود و هفتاد[1] و دو هزار روپیه قیمت داشت و اسپان عراق و ترکی و فیلان نامی سرفراز ساخته با توپخانه عظیم بدان صوب دستوری فرمودند و بیست هزار سوار نامدار با سرداران صاحب اعتبار بدین خدمت نامزد گشتند و اسامی امرا درین یورش ملازم شاهزاده بودند به دین ترتیب است جعفر بیگ آصف خان که با تالیقی شاهزاده مقرر شد عبدالرزاق معموری که به بخشیگری امتیاز یافت مختار بیگ که به دیوانی سر بلند گشت راجه جگناتهه عموی راجه مان سنگه رانا سکر[2] برادر زاده رانا رایسال درباری مادهو سنگه برادر راجه مان سنگه شیخ رکن الدین افغان شیخ عبدالرحمن پسر علامی شیخ ابوالفضل مهاسنگه نبیره راجه مان سنگه زاهد خان پسر صادق خان وزیر[3] جمیل قرا خان ترکمان رای منوهر کچهواهه و بسیاری از امرا و منصبدار که نگارش تفصیل آن بدرازی میکشد و هر یکی از نامزد شدگان این خدمت باضافه منصب و عنایت خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل باندازه رتبت سرفرازی یافتند و مهر اوزک که حواله سلطان پرویز بود بامیر الامرا سپردند[4]۔

و درین هنگام عاقبت انجام وزارت ممالک محروسه از قرار مناصفه به جان بیگ که در ایام شاهزادگی به خطاب وزیرالملکی سرفراز شده بود و وزیر خان تفویض یافت و شیخ فرید بخاری که چهار هزاری بود به پایه والای پنجهزاری رسید و همدرین ایام لاله بیگ که از ممالیک این سلسله

1ــ د : هزار

2ــ د : 'رانا سکر' ندارد۔

ہ۔ رای جگناتهه پسر راجه بهاری مل

3ــ د : محمد جمیل

4ــ ہ : ''بعد از رخصت او به بهار به سلطان پرویز سپرده بودند و الحال که او به تنبیه رانا مرخص شده بدستور قدیم امیرالامرا حواله شد۔''

علیه بود و در زمان شاهزادگی خطاب باز بهادری داشت به منصب چهار هزاری سر بلند گردیده به حکومت صوبه بهار امتیاز یافت و همدرین ولا قلیج خان را که از ملازمان دیرین و امرای بزرگ حضرت عرش آشیانی بود بدارای صوبه گجرات فرستادند و یک لک روپیه با و مرحمت گشت و در همین هنگام میر صدر جهان از منصب دو هزاری به منصب چهار هزاری سرفراز گشت و غیاث[1] بیگ که در دولت حضرت عرش آشیانی مدتها دیوان بیوتات بود و منصب هفت صدی داشت بجای وزیرخان به پایه وزارت نصف ممالک محروسه و خطاب مستطاب اعتماد الدوله و منصب هزار و پانصدی بلندی گرای شد و وزیر خان به دیوانی صوبه بنگاله و ترار جمع آنجا مقرر گشت۔ و خدمت دیوانی بیوتات به معزالملک که از سادات باخرز است باز گردید و همدرین ایام پترداس را که در دولت عرش آشیانی خطاب رای رایان یافته بود راجه بکر ماجیت خطاب داده به منصب میر آتشی سر بلند ساختند و حکم شد که در توپ خانه رکاب همیشه پنجاه هزار توپچی و سه هزار آرا به توپخانه آماده دارد۔ زمانه بیگ پسر غیور بیگ کابلی که در ایام شاهزادگی به منصب پانصدی رسیده بود به خطاب مهابت خانی و منصب هزار و پانصدی و خدمت بخشیگری شاگرد بیشه امتیاز یافت۔ راجه بر سنگه دیو بوندیله به منصب سه هزاری سرفراز گردید[2]۔

و همدرین ایام تقصیر عبدالله خان که از اله آباد بی رخصت به ملازمت حضرت عرش آشیانی رفته بود بخشیده آمد و به منصب دو هزاری

1ـ د ـ ه: عنایت بیگ

2ـ ه: "میرزا شاهرخ نبیره میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که در ملازمت عرش آشیانی پنجهزاری بود به منصب هفت هزاری امتیاز بخشیدند و صوبه مالوه بدستور سابق باو مرحمت شد"۔

اختصاص پذیرفت۔ و از و قایع[1] این سال کشته شدن پسران اکیهراج ولد بهگونت[2] داس عموی راجه مان سنگه است این جاهلان بی سعادت که ابهیرام و لچهمرام و سیام رام نام داشتند همواره مصدر حرکات ناپسندیده می شدند درینولا بتازگی به عرض رسید که ابهیرام می خواهد که بسانی و فرزندان خود را بی حکم مقدس به وطن روانه سازد و بعد ازان خود نیز فرار نموده به رانا پناه برد۔ و به رام داس و دیگر امرای راجپوت حکم شد که اگر از شما کسی ضامن شود منصب و جاگیر اینها برقرار داشته‌آید از غایت شوره پشتی و بی باکی که داشتند هیچکس ضامن نشد۔ لاجرم بامیرالامرا فرمودند که آنهارا تا بهم رسیدن ضامن حواله یکی از بندهای درگاه نماید۔ امیرالامرا نام برد ها را با ابراهیم خان کاکر که به خطاب دلاور خانی روشناس بود و حاتم پسر بابوی متکلی که خطاب شهنواز خانی داشت سپرد چون خواستند که یراق ازین جاهلان زندگی دشمن باز ستانند به هیچ وجه تن بآن در ندادند و باتفاق نوکران پرخاش و عربده آغاز نهادند۔ چون این معنی به مسامع جلال رسید حکم جهان مطاع شرف نفاذیافت که پاداش کردار ناشالیسته آن سیه بختان در کنار روزگار ایشان نهاده آید امیرالامرا به قصد گرفتن آنها متوجه گشت و شیخ فرید نیز از عقب دستوری یافت از انجماعه دو راجپوت که یکی شمشیر داشت و دیگری جمدهر بامیرالامرا روبرو شدند

1ـ ه: ''واز سوانح آنکه شیخ حسن پسر شیخ بهینا که در ایام شاهزادگی به خطاب مقرب خانی سر بلندی داشت و بعد از جلوس به خدمت آوردن فرزندان سلطان دانیال به برهانپور دستوری یافته بود باز ماندهای شاهزاده را با کارخانجات و اموال ان مرحوم در لاهور آورده به نظر مقدس گذرانید۔''

2ـ د: 'بهگوتی داس'

یکی از ملازمان او بجمدهر دار در آویخت و بزخم جمدهر کشته شد او را نیز پاره پاره ساختند و به دیگری که شمشیر داشت نیز افغانی از نوکران امیرالامرا روبرو شد و از هم گذرانید دلاور خان جمدهر کشیده بر ابهیرام که با دوکس دیگر در مقام جهالت استاده بود متوجه گشت و به یکی زخم جمدهر رسانیده از دست آن سه کس نه زخم برداشته همآنجا افتاد انجام کار بدست چندی از احدیان آن خون گرفتگان در صحن خاص و عام به قتل رسیدند و این سیاست بسیاری از بی راه روان را رهنمائی سلامت و استقامت گشت .

مقارن این حال شیخ علاءالدین نبیره شیخ سلیم[1] که از خورد سالی در خدمت حضرت شاهنشاهی کلان شده بود به خطاب اسلام خانی و منصب دو هزاری فرق عزت برافراخت و درین روز صد کس از بندهای اکبری و جهانگیری، به فزونی منصب سرفراز گشتند .

و در همین اثنا عید رمضان چهره نشاط نمود و حضرت شاهنشاهی به عیدگاه تشریف برده مراسم نماز آن روز نشاط افروز به تقدیم رسانیدند و لوازم سپاس ایزدی بجا آورده متوجه دولت خانه گردیدند و در[2] اثنای

1ـ ه: شیخ سلیمان سلیم .

2ـ ه: ''و در اثنای راه نقود فراوان برسم خیرات بارباب استحقاق و فقرا قسمت یافت و در همان روز حکم شد که هر روز یکی از متصدیان آنش پنجاه هزار دام از سرکار خالصه شریفه به فقرا میداده باشند و از قضایای انکه چون زکوٰت ممالک محروسه را که حامل آن از کرورهای می گذشت معاف فرموده بودند سایر جهات کابل را که از بنادر هندوستان است و یک کرور و بست و سه لک دام جمع میشد بخشیدند و ازین دو ولایت که یکی کابل و دیگری قندهار باشد هر سال مبلغهای بعلت طلبی زکوٰت گرفته می شد''.

راه فراوان نقود در دامن امید ارباب استحقاق و احتیاج ریختند . و درین روز حکم شد که هر روز یکی از منصبداران باتشی پنجاه هزار دام از سرکار خاصه به ارباب احتیاج می رسانیده باشد و از سوانحی که از همت شاهنشاهی بروی کار آمد آنکه سایرجهات کابل و قندهار را که بخرچ بادشاهان کفایت کند بخشیدند .

آغاز سال اول از جلوس همایون

شب سه شنبه یازدهم شهر ذی‌القعده سنه هزار و چهارده هجری نزدیک به صبح نیراعظم عطیه بخش عالم به بیت الشرف حمل سعادت[1] تحویل ارزانی فرمود و نخستین سال از جلوس همایون به مبارکی و فرخی آغاز شد و افسرده دلان خاک نشین را روز بازار نشاط گرمی پذیرفت .

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند
جهان جوان شد و یاران به عیش به نشستند

1— در نسخه های ج ـ د ـ ه : عبارت از تحویل ارزانی . . . . تانثار و پیشکش پرداختند، ندارند و بجای آن این عبارت دارند ـ
ج ـ د : "و حضرت شاهنشاهی بآئین عرش آشیانی دولت خانه خاص و عام را بانواع تکلفات آراستگی بخشیده جشن نو روز عالم افروز ترتیب دادند و طنطنه شاد کامی (و والده بلند نامی) زمین و زمان را فروگرفت".
ه : "شب شنبه یازدهم ذی قعده سنه هزار و چهارده هجری نزدیک صبح نیر بخش اعظم عطیه بخش عالم پرتو ظهور و فروغ نور به بیت الشرف حمل انداخت و جشن نو روز جهان افروز آراستگی یافت و بائین حضرت عرش آشیانی دولت خانه خاص و عالم را بائین بندی فرموده انجمن آرای نشاط گردیدند".

بساط سبزه لکد کوب شد بپای نشاط
ز بس که عارف و عامی برقص برجستند

و بآئین حضرت عرش آشیانی دولتخانه را باقمشهٔ گران بها و انواع ظرائف و نفالیس آئین بسته جشن پادشاهانه ترتیب یافت و تا روز شرف هر روز یکی از سران دولت بزم نشاط آراسته به لوازم نثار و پیشکش پرداختند و حکم شد که از[1] آغاز این سال سعادت اشتمال در مناشیر و دفاتر تاریخ جلوس اشرف را نیز ثبت می نموده باشند و چون پیش نهاد خاطر احسان ناظر آسودگی رعیت و سپاهی بود پیشکش نو روزی درین سال باسرا معاف گشت مگر قلیلی که از عمده چند بنا بر رعایت خاطر آنها درجه قبول یافت.

و درین روز بسیاری از بندها به زیادتی منصب کامیاب خواهش آمدند ازان جمله شاه بیگ خان حاکم قندهار و رای سنگه از امرای راجپوت هر یکی از اصل و اضافه به منصب پنجهزاری سرفراز گردیدند.

و از[2] سوانح مسرت افزا فرونشستن شورش گجرات است ـ در آغاز جلوس یکی از اولاد مظفر گجراتی که خود را حاکم زاده آن ولایت میگرفت سر شورش بر افراخته اطراف شهر احمدآباد را تاخت و تاراج نمود و چندی از سرداران مثل تنم بهادر اوزبک[3] ورای علی بهتی دران

1ـ نسخه ب : عبارت از آغاز این سال سعادت . . . . . . تا عنوان فرارنمودن خسرو از اکبرآباد ، ـ ندارد ـ
نسخه ر : این عبارت در حاشیه دارد :
"و مقارن این حال دلاور خان کاکر به حکومت صوبه لاهور سرفراز شده بدان صوب دستوری یافت"ـ

2ـ » : "و از سوانح فرح‌بخش که در عنوان این سال دست داد نشستن"ـ

3ـ » : رستم بهادر اورنگ ـ
تزک : بهم بهادر اوزبک ـ

فتنه به شهادت رسیدند و انجام کار راجه بکرماجیت با هفت هزار سوار بکومک لشکر گجرات تعین یافت و مقرر شد که چون هنگامه فساد اندیشان غنوده بخت برهم زده آید و خاطر ازین تفرقه جمع شود راجه مذکور صاحب صوبه گجرات باشد و قلیج خان که قبل ازین بدان خدمت دستوری یافته بود متوجه ملازمت گردد و بعد از رسیدن افواج قاهره سلک جمعیت مفسدان از یکدیگر پاشیده شد[1] و آن ولایت از خس و خاشاک شورش گران پاک گشت۔

و در خلال این احوال عرضه داشت سلطان پرویز به نظر مقدس در آمد ـ مضمون آنکه رانا تهانه مندل را که در چهل کروهی اجمیر واقع است گذاشته فرار نمود و افواج قاهره متعاقب او شتافته اند امید که اقبال جهانگیری آن سیاه بخت را نیست و نابود گرداند۔

فرار نمودن خسرو از اکبرآباد و توجه حضرت شاهنشاهی در تعاقب او و بدست آمدن آن برگشته روزگار و ورود موکب منصور در دارالسلطنت لاهور[2]

چون دماغ خسرو در بیماری حضرت عرش‌آشیانی از مالیخولیای سلطنت‌موهوم آشفته شده بود بعد از آنکه اورنگ خلافت به جلوس

1ـ ه: و آن ولایت در قید ضبط اولیای دولت در آید۔

2ـ ب: "از اعظم سوانح که در مبادی این سال پرتو ظهور افکند گریختن خسرو ست از سعادت خدمت پدر والا قدر و تفصیل این اجمال انکه چون دماغش بماخولیای سلطنت موهوم و ژاژخای خوش آمد گویان خانه برانداز آشفته و سراسیمه گشت و این ماخولیای در مغز خاطرش جا گرفت همواره از خدمت

جهان افروز حضرت شاهنشاهی رونق و بها گرفت همواره گرفته خاطر و متوحش می بود و هر چند آنحضرت[1] بنوش داروی شفقت و التفات

پدر رمیده و متوحش می بود''۔

در نسخه 'ه' عبارت ذیل نوشته شده:

''فرار نمودن خسرو سیاه بخت از دوات صوری و معنوی و توجه رایات عالیات در تعاقب او و بدست آوردن آن سرگشته روزگار و ورود موکب منصوره دارالمبین لاهور''۔

چون دماغ از ماخولیا سلطنت موهوم آشفته بود پیوسته خود را باندیشه‌های صواب و خیالات فاسد آزرده می داشت تا انکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته قرار بر فرار داد و شب یکشنبه هشتم ذی حجه سنه مذکور چند از ارک قلعه آگره بر آمده راه ادبار پیش گرفت و حضرت شاهنشاهی ازین معنی آگاهی یافت اول بخاطر آورده که شاهزاده والاگهر سلطان خورم را به تعاقب آوردن نمایند و در اخر رای جهان آرای بران قرار گرفت که خود به سعادت و اقبال تعاقب او نهضت فرموده شاهزاده جوان بخت و انجانب خویش در دارالخلافت گذارند و باین عزیمت صایب شیخ فرید را به طریق منقلا تعین فرموده و خود نیز بهمان شب باستشار بخت بیدار بر جناح استعجال رایات اقبال بدان صوب مرتفع ساختند و شاهزاده خورم را بجای خودمند رای تخت خلافت فرمودند محافظت خزاین و پاس حرم سرای عزت به ملازمان عتبه اقبال شاهزاده حواله نمودند''۔

1ــ ب ـ ج ـ د: ''هر چند در مقام عنایت و شفقت آمده خواستند که تفرقه و دغدغه از خاطر او دور سازند فایده بران مترتب نگشت

مداوا و دلجوئی می فرمودند او بیشتر متوهم و متردد میشد تا انکه فرار برقرار داد و شب یک شنبه هشتم ذی‌الحجه سنه مذکور بعد از انقضای یکساعت نجومی زیارت روضه منوره عرش آشیانی را بهانه ساخته با صدوپنجاه سوار که محرم راز و محل اعتماد او بودند از ارک دارالخلافه اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و بعد[1] از نفسی امیرالامرا خبر یافت و به خدمت حضرت شتافته آن خبر سوحش را معروض داشت نخست رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که شاهزاده جوان بخت شاهزاده خورم را به تعاقب آن سرگشته بادیه ضلالت رخصت فرمایند ـ امیرالامرا التماس نمود که صلاح دولت درین است که بنده باین خدمت دستوری یابد ـ حکم شد که چنین باشد و در آخر ملهم غیبی به خاطر قدسی مظاهر پرتو افگند که شاهزاده عالمیان را بجای خود سریر آرای دولت فرموده اعتمادالدوله را در خدمت ایشان باز دارند و موکب اقبال همعنان فتح و فیروزی به تعاقب او شتابد و باین عزیمت صائب شیخ فرید میر بخشی را با اکثری از امرا و منصبداران که به سعادت حضور اختصاص داشتند گرم و گیرا به طریق منقلای رخصت فرموده و باختیار ساعت مقید نشده خود نیز صبح یک شنبه مذکور بر جناح استعجال رایات جاه و جلال بدان صوب برافراشتند و شاهزاده ولی عهد را برای محافظت خزائن و پاس حرم سرای عزت در دارالخلافه گذاشتند و خواجه جهان و اسلام خان را نیز در خدمت آن درةالتاج سلطنت نگاهداشتند ـ درین وقت مرزا حسن پسر مرزا شاهرخ را که رفیق طریق بغی بود و راه گم کرده سراسیمه میگشت گرفته آوردند و به شگون

تا آنکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته“ ـ

1ــ ب ـ ج ـ د : ”عبارت از ”و بعد از نفسی امیرالامرا . . . . تا لازم السعادت شتابد“ ـ ندارند ـ

مبارک در زندان مکافات مقید و محبوس ساختند و اهتمام خان کوتوال بقراولی و خبرگیری مقرر گشت و چون بروضه منوره حضرت عرش آشیانی که در سه کروهی شهر واقع است رسیدند به لوازم زیارت پرداخته استمداد همت از روحانیت آنحضرت نموده متوجه پیش شدند و بعد از طی منازل روز جمعه سیزدهم ذی الحجه در ظاهر دهلی و رود موکب سعادت اتفاق افتاد و به زیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی و مراقد اولیای عظام که دران مصر جامع آسوده اندشتافته بخیرات و مبرات پرداختند و درین منزل فرمان عطوفت عنوان مرقوم ساخته به سلطان پرویز فرستادند مضمون آنکه جمعی از سرداران را برسر رانا گذاشته خود با آصف خان و بعضی از نزدیکان به ملازمت لازم السعادت شتابد۔

و[1] در نواحی متهرا حسن بیگ بدخشی که از حکومت کابل معزول گشته به درگاه والا می آمد به خسرو خسران زده دوچار شد و به فسون او از راه رفته آواره بادیه ضلالت گشت و خسرو در مخاطبات او را خان بابا گفته مدار اختیار خود را به قبضه اقتدار او حواله نمود و چون حسن بیگ از جانب حضرت شاهنشاهی مطمئن نه بود و از آن جناب استشمام بی عنایتی می‌نمود و در اصل سرشت بدخشیان به فتنه و شورش مشهور است قرار به همراهی او میدهد و با سیصد جوان بدخشی عطف عنان نموده طریق بغی را کفران نعمت مسلوک می دارد و در اثنای راه از سوداگران وغیره هرکه پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سراها را آتش میداد و از دود دل مظلومان اندیشه نه کرده طی راه او بار می‌نمود خصوص اسپان سوداگری و طویله بادشاهی هرجا به نظرش در آمد متصرف گشته بهمراهان خود قسمت می‌کرد و پیاده‌ها را سوار ساخته همراه می‌گرفت قضا را دلاور خان که متوجه لاهور بود

1— رجوع کنید به ضمیمه ا۔

در مقام پانی پت خبر آمدن خسرو شنیده فرزندان خود را از آب جون گذرانیده به سرعت هرچه، تمام تر متوجه لاهور شد که پیشتر ازو به حصار لاهور در آمده به استحکام قلعه و برج و باره پردازد و عبدالرحیم دیوان لاهور که به حکم اشرف متوجه درگاه بود به دلاور خان پیش آمد دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو خاطر نشین او ساخت لیکن او توفیق نیافت که فرزندان را از آب گذرانیده خود با دلاور خان مرافقت نماید بالجمله دلاور خان به جانب لاهور شتافت و عبدالرحیم پیش رفته خسرو را دید و خسرو او را ملک انور را خطاب داده دیوان خود کرد بالجمله خسرو به سرعت هرچه تمام تر طی مسافت نموده به جانب لاهور رخت ادبار می‌کشد و شیخ فرید دنبال او داشت و به توزک می رفت و امیرالامرا و مهابت خان از حسدی که با شیخ داشتند حرفهای مخل معروض می نمود و او را بنا دولت خواهی متهم می ساختند که شیخ فرید دیده و دانسته خسرو را پیش انداخته می رود و قصد گرفتن او نمی‌کند والا هر گاه که خواهد خود را باو می رساند و کاوش را تمام می سازد تا انکه مهابت خان را نزد شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند شیخ اصلا از جا در نیامده در خور اخلاص و قرار داد خود پاسخ گذار شد و دلاور خان به لاهور رسیده به اتفاق مرزا حسین دیوان و نورالدین قلی کوتوال به استحکام برج و باره پرداخت و توپها را بالا آورده به شرایط تحصن همت گماشتند.

مقارن این حال خسرو به لاهور پیوست و چون در دولت را به روی خود مسدود یافت به لوازم محاصره و فراهم آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ادبار پرداخت[1] و

1ــ ه: ''و چون شیخ فرید نزدیک رسید از گرد قلعه برخاسته در کناره آب پناه مقابل فوج بادشاهی پای ادبار افسرده و باندک روز

از[1] درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب دوازده هزار سوار فراهم آورد و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر منصوره به حوالی آب سلطانپور رسیده و موکب اقبال خاقان گیتی ستان نیز لشکر منقلا را قوی پشت دارد و درین زودی تسخیر قلعه متعذر بود ناگزیر دست از محاصره باز داشته به تقابل عساکر اقبال شتافت و میر جمال‌الدین حسین انجو که به جهت نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر ملاقات نمود و هر چند به نصایح ارجمند رهنمون سعادت و نیک بختی شد از غایت غرور و پندار اثر نه کرد و نتیجه بران مترتب نگشت میر مذکور همان شب رخصت شده خسرو صبح پگاه که در حقیقت شام ادبار او بود خود نیز از پی شتافت قضا را درین شب باران عظیم شد و جمعی از اوباش واقعه طلب که گرد او فراهم آمده بودند و هیچکدام خیمه با خود نداشت به مواضع اطراف و جوانب نواحی درآمده از تطاول و تعدی زن و دختر رعایا را بزور کشیده مطعون و مردود ازل و ابد گردیدند و صبح بهمان حال سوار شده خود را بآن سر حلقه ارباب ضلال و نکال رسانیدند و آخر روز شیخ فرید در کنار آب بیاه خبر آمدن خسرو شنیده به کشتی وپل مقید نشده بارگی توکل بر آب راند و تمام فوج او به میامن اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی پایاب عبور نمود و در انطرف

و خوردی شکست یافته به حال تباه آواره دشت ادبار و ناکامی شده در دریای چناب بدست ابوالقاسم نمکین اسیر پنجهٔ مکافات گشت ''۔

1ـــ ه: '' درون و بیرون. . . . . فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنهٔ گجرات بردند و یراق ازو گرفته نظر بند داشتند ''۔ ندارد۔

میر جمال‌الدین حسین از پیش آمده جمعیت خسرو را به غایت گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که موجب تردد خاطر همراهان بود از میر ناپسندیده نمود شیخ جواب ناملایم به میر گفته رخصت داده و خود با جمعی که همراه داشت جیبه پوشیده مستعد کار زار گشت.

مقارن این حال مخالف نمودار شد بین الفریقین نائره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات بارهه که هراول لشکر منصور بودند داد جرات و جلادت داده بسیاری از مخالفان را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند خود زخم‌های کاری برداشتند از جمله آنها سید جلال وغیره قریب شصت نفر از سادات به زخم‌های جان ستان سرخ روی دین و دولت شدند درین وقت سید کمال بخاری که التمش بود با برادران خود به کومک فوج هراول شتافته ادای حقوق تربیت نمود و بهادران فوج بر انفار نیز توسن شهامت بر انگیخته به میامن اقبال روز افزون مخالفان را از پیش برداشتند و اکثری از آنها دست بکار نه برده راه فرار پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از بدخشان علف تیغ انتقام شده در زیر سم بادپایان عساکر اقبال پایمال ادبار گردیدند و خسرو با حسن بیگ فرار نموده آوارهٔ بادیهٔ ناکامی و زشت نامی گردید انتظام بخش سلسله خلافت شیخ فرید رایت فتح و فیروزی بر افراشته کوس شادی در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر که خسرو همه جا و همه وقت با خود می داشت با سکهپال سواری او به تصرف بهادران لشکر منصور افتاد و شیخ آنرا به خدمت حضرت خلافت پناهی ارسال داشت آخر آنروز همایون بشارت فتح و فیروزی به مسامع جلال رسید و حضرت شاهنشاهی بر جناح استعجال توسن اقبال برانگیخته متوجه عرصه کار زار شدند و چون مشخص نبود که خسرو بکدام سمت روی ادبار نهاده راجه باسو را که از زمینداران معتبر کوهستان شمالی است

بدان سمت فرستادند که هرجا ازان سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت آگاهی یابد گرم و گیراشتافته او را بدست آرد شیخ یک میدان راه پیش از ناوردگاه فرود آمده دوسه ساعت از شب گذشته موکب منصور بمعسکر دولت پیوست شیخ از خیمه خود برآمده مرد مک دیده لبسم بادپای اقبال سود آنحضرت فرود آمده شیخ را در آغوش عاطفت گرفته عنایت و مرحمت بحدی که هرگز در متخیله او نه گذشته باشد ظاهر ساختند و شب در خیمه شیخ گذرانیده روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خسر وخسران زده به حال تباه از ناوردگاه برآمده سرگشته بادیه ادبار گشت از همراهان خود کنکاش خواست چندی از افغانان که رفیق طریق بغی و ضلالت بودند گفتند که ولایت میان دوآب و پرگناتی که دران سمت واقع است تاخت و تاراج کرده به جانب دارالخلافه اکبرآباد باید شتافت اگر کاری پیش رفت فبها و نعم والا به حدود ولایت پٹنه باید رفت ممکن است که از راجه مان سنگه نیز مددی و معاونتی برسد و درین تردد بندگان حضرت را کجا تاب آنست که این همه محنت و تعب را متحمل گشته دست از شما باز ندارند حسن بیگ گفت که این کنگاش غلط است شما را به جانب کابل باید شتافت چه از اسپ و آدم دران حدود کمی نیست و بالفعل خزانه من در قلعه رهتاس موجود است بمجرد رسیدن به حدود رهتاس ده دوازده هزار سوار مغل کارآمدنی در خدمت شما فراهم می آیند اگر پادشاه از پی شما بیایند جنگ را آماده ایم و اگر این حدود را به شما ارزانی دارند یک چندی بروزگار در ساخته انتهاز فرصت و قابو را طلبگار خواهیم بود آنچه نصیب است از نهانخانه تقدیر چهره کشا گردد و فردوس مکانی بابر بادشاه و جنت آشیانی همایون پادشاه بیاوری همین کابل فتح هندوستان کرده اند کسی را که کابل باشد هرقدر نوکر خواهد سامان می تواند کرد و مع هذا

ایشان خزانه نداشتند و من چهار لک روپیه در رهتاس دارم و پیشکش میکنم چون عنان اختیار خود را به قبضه اقتدار آن برگشته روزگار سپرده بود کنکاش او را مرجع داشت و افغانان جدای گزیده به جانب هندوستان رخت ادبار کشیدند ـ و خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب عبور نموده خود را به رهتاس رساند چون به اطراف ممالک فرامین رفته بود که گماشته های جاگیرداران و کروریان وغیره هم از حدود متعلقه خود خبردار بوده هرجا ازو اثری ظاهر شود سعی در گرفتن او نمایند لاجرم در گذرها احتیاط و تاکید بسیار می شد نخست بگذر شاه پور رفته خواستند که ازان گذر عبور نمایند هر چند تردد نمودند کشتی بهم نه رسید ناگزیر به گذرگاه سودهره رفتند ـ چون شب بود مردم او به تفحص و تردد بسیار یک کشتی بی ملاح بدست آوردند و کشتی دیگر پرهیمهٔ و کاه یافتند حسن بیگ خواست که ملاحان کشتی هیمه را بر کشتی خالی نشانیده خسرو را از آب گذارند اتفاقاً چودهری پرگنه سودهره ازین شور و غوغا خبردار شده به کنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرانیدن مانع می آید و از غوغای او مردم آنطرف فراهم آمده میر ابوالقاسم نمکین را که در پرگنه گجرات بود آگاه می سازند که جمعی آنجانب به کنار آمده برکشتی نشسته اند و می خواهند که شباشب از انجا از آب به گذرند و ملاحان خود را در آب زده کشتی را خالی گذاشته گریختند و کشتی پایان آب رفته بر ریگ و هر چند سعی و کوشش نمودند از جا نه جنبید ـ

مقارن این حال صبح دمید و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت میر ابوالقاسم نمکین و هلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که دران حدود بودند فراهم آمده آن غریق بحر ضلالت و ادبار را با حسن بیگ از کشتی بر آورده به پرگنهٔ گجرات بردند و یراق ازو گرفته

نظربند داشتند. روز[1] دوشنبه غره شهر محرم الحرام سنه هزار و پانزده هجری خبر گرفتاری او در باغ میرزا کامران برادر جنت آشیانی که در سواد لاهور واقع است به مسامع اقبال رسید حکم شد که امیرالامرا بر جناح استعجال شتافته خسرو[2] برگشته بخت و حسن بیگ تیره روزگار و عبدالرحیم مردود را به درگاه والا حاضر سازد روز پنجشنبه سیوم محرم خسرو را دست بسته و زنجیر در پا بتورهٔ چنگیز خانی از طرف چپ در پیشگاه قهرمان جلال درآوردند

مثنوی ع

که دانست کاین کودک خورد سال
شود با بزرگان چنین بدسگال
باول قدح دردی آرد به پیش
گذارد شکوه شه و شرم خویش
بشوراند اورنگ خورشید را
تمنا کند جای جمشید را

و حسن[3] بیگ را بر دست راست خسرو و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کرده بودند و خسرو درمیان هر دو ایستاده میلرزید و میگریست حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه گوئی و ژاژخائی در آمده پریشان گفتن آغاز کرد. چون غرض او در پیشگاه خاطر فیاض پر تو

1ــ ه: 'و موکب اقبال در باغ کامران نزول اجلال فرموده'.
2ــ ه: "خسرو و خسران زده و حسن بیگ مردود و عبدالرحیم را با فتح خان از طرف چپ به رسم تورهٔ چنگیز خانی در پیشگاه قهرمان اجلال حاضر ساخت".
3ــ ه: "و حسن بیگ را بر دست راست خسرو . . . . تا بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند". ندارد.

فگند بحرف زدن نگذاشته حکم فرمودند که خسرو را مسلسل بزندان
دب محبوس دارند و به جهت عبرت فتنه انگیزان روزگار حسن بیگ را
ر پوست گاو و عبدالرحیم را در چرم خر کشیده واژ گونه بر درازگوش
سوار کرده گرد شهر گردانند و چون پوست گاو زود تراز پوست خر
خشک شد حسن بیگ پیش از چهار پهر زنده نماند و عبدالرحیم که در
پوست خام خر بود و آشنایان و دوستان از خارج باو رطوبات میرسانیدند
او را بر دور شهر میگردانیدند و از غایت پی آزرمی پوست سگ بر
رو کشیده در کوچه و بازار از قسم خیار وغیره هر چه رطوبت داشت
بدستش می افتاد و میخورد آن روز و آن شب زنده ماند روز دیگر حکم
شد که از پوستش بر آوردند بهر حال زنده ماند و جمعی از مفسدان
سیاه بخت را که با خسرو رفیق طریق بغی و ضلالت بودند بجهت
سیاست و عبرت حکم شد که از در باغ میرزا کامران تا در قلعه دو
رسته دارها نصب کرده باقسام عقوبت بردار کشند و بجلدوی این فتح
موضع بهراول[1] را که این ظفر دران مقام چهرهٔ مراد افروخته بود به
شیخ فرید مرحمت شد و مشارالیه به خطاب مرتضی خانی سرفراز گردید
و زمیندارانی که درین خدمت لوازم دولت خواهی بجا آورده بودند به
ریاست میانه دریای چناب وبهت امتیاز یافتند و زمینها بطریق سیورغال
بهر یک مرحمت شد و از جمله اموال حسن بیگ از خانه ملک محمد
نامی قریب به هفت لک روپیه ظاهر گشت و در اوراق سابق سمت
ذکر یافته که شاهزاده پرویز با فوجی از بهادران عرصه شهامت به
تسخیر ملک رانا تعین شده بود چون شورش خسرو بمیان آمد حکم اشرف
صادر شد که جمعی از بندها برسر آن مهم گذاشته خود با آصف خان
متوجه دارالخلافه اکبرآباد گردد - درین وقت که بمیامن اقبال پادشاهی

---

۱ - حاشیه : بهیروں وال -

اطفای نایره خسرو شد حکم فرمودند که فسخ آن عزیمت نموده متوجه درگاه والا شود روز چهار شنبه نهم محرم سنه مذکور خبرجهان آرای سایه اقبال بر فرق سکنه دارالسلطنت لاهور انداخت خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانیدند تا همراهان خود را بآن عقوبت دیده از عمل زشت خویش عبرت گیرد ـ

درینولا مقرب خان باز مانده های سلطان دانیال را با کارخانه جات و اموال آن مرحوم از برهان پور آورده به نظر مقدس گذرانید و پیر خان ولد دولت خان لودی که جوانی در آراستگی ظاهر تمام عیار بود و در نوکران خوب سلطان دانیال انتظام داشت نیز بدولت سجود عتبه کعبه رتبه روشن پیشانی گشت ـ

و از سوانح این سال محاصره کردن لشکر قزلباش است قندهار را و ناکام باز گشتن

چون عرش آشیانی از دار فنا متوجه تسخیر عالم بقا شدند و خبر مخالفت خسرو نیز شایع گشت حاکم فره[1] و ملک سیستان و دیگر جاگیرداران آن نواحی بسر کردگی حسین خان شاملو حاکم هرات رو به قندهار نهادند و شاه بیگ خان مردانه پا قایم کرده قلعه را مضبوط و مستحکم ساخت و خود[2] بالای ارک سیوم نشسته از غایت شجاعت و بی پروائی سر و پا برهنه و میان کشاده مجلس شراب ترتیب میداد چنانچه بیرونیان معاینه می‌کردند و هر روز فوجی به جنگ لشکر غنیم از قلعه

1ـ ه: هرات ـ

2ـ ه: ''و خود بالای ارک سیوم نشسته از غایت شجاعت . . . . معاینه می‌کردند''ـ ندارد ـ

بیرون فرستاده کوشش های مردانه به تقدیم می رسانید و لشکر قزلباش به لوازم محاصره پرداخته قلعه را احاطه نمودند. چون این خبر در لاهور به مسامع جلال رسید قرا خان و توخته بیگ خان و بسیاری از منصبداران بر سرداری میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخان به کومک شاه بیگ خان دستوری یافتند و هنگام رخصت میرزا غازی به منصب پنجهزاری ذات و سوار و عنایت نقاره فرق عزت بر افراخت و توخته بیگ به خطاب سردار خانی روشناس گردید و خواجه عاقل به خدمت بخشیگری این لشکر مقرر گشت و حکم شد که بعد از فتح سردار خان به حکومت قندهار قیام نماید و شاه بیگ خان متوجه درگاه شود و چون[1] لشکر فیروزی اثر به شش منزلی قندهار رسید طایفه قزلباش از استماع این خبر ترک محاصره نموده به محال[2] متعلقه خویش باز گشتند و بنا بر انکه دارای ممالک ایران شاه عباس رفتن امیران سرحد را بر سر قندهار و محاصره نمودن قلعه مذکور شنیده رقیمه بنام حسین خان بیگلر بیگی خراسان و ملک سیستان و غیر هما مصحوب حسین بیگ نامی فرستاده که دست ازین اراده باز داشته هر کدام بجا و مقام خود شتابد و لشکر را از گرد قلعه بر خیزانده خود به خدمت بندگان حضرت رفته مراسله که در عذر این جرات و گستاخی نوشته گذارند درین تاریخ حسین بیگ مذکور به درگاه والا آمده دولت زمین بوس دریافت و لشکر ظفر قرین داخل قندهار شد و حسب الحکم قلعه را سردار خان سپرده

1ـ ه: " و چون لشکر فیروزی. . . . . تا روزگار بسر برد". ندارد.

2ـ ب. د: " تا کنار آب سر هند که پنجاه شصت کروه براه بوده بیشتر عنان باز نکشیدند".

ج: آب هیرمند.

شاه بیگ خان با سپاه کومک عازم درگاه والا گردید و بعد از[1] چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را به میرزا غازی لطف فرمودند و بیمن مرحمت آنحضرت هم ملک تته داشت و هم قندهار و به غایت علو همت روزگار بسر برد ـ

در خلال این احوال عبدالله خان به منصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه فرق عزت بر افراخت و هم درین اوقات سلطان پرویز از مهم رانا آمده به دریافت دولت ملازمت سعادت گرای شد[2] و به منصب ده هزاری و عنایت آفتاب گیر مخصوص گشت و آصف خان نیز همراه شاهزاده ادراک عزت زمین بوس نمود ـ

و[3] هم درین اوقات میرزا علی اکبر شاهی به حکومت کشمیر سرافراز گردید و از سوانح بهجت افزا انکه چون خاطر اشرف از جدائی شاهزاده ولی عهد غایت گرانی داشت درین ولا منشور عاطفت دستور ارسال داشته به حضور موفورالسرور طلب فرمودند و آن قرة العین خلافت در خدمت مریم الزمانی والده حقیقی حضرت شاهنشاهی و رقیه[4] سلطان بیگم منکوحه

1-- ب ـ د : ''بعد از چند گاه سردار خان را عزل فرموده قندهار را به میرزا غازی لطف فرمودند و بیمن مرحمت آنحضرت هم ملک تهته داشت و هم قندهار و به غایت علو همت روزگار بسر برد''ـ ندارند ـ

2ــ ه : ''در شورش خسرو فرمان باو صادر فرموده به ملازمت اقدس طلب داشته بودند و او راجه جگنات و اکثر امرای تعینات ان لشکر را گذاشته با آصف خان و چندی از نزدیکان روانه خدمت شد و درین ایام سعادت زمین بوس دریافت''ـ

3ــ ب ـ ج ـ د : '' و هم درین اوقات و میرزا علی اکبر شاهی به حکومت کشمیر سرافراز گردید''ـ ندارد ـ

4ــ د : سلطان بیگم

حضرت عرش آشیانی و تمامی بیگمان با جواهر خانه و خزانه و سایر کارخانه جات متوجه درگاه والا شدند و چون در حوالی دیهی که دهر نام دارد رسیدند روز پنجشنبه حضرت شاهنشاهی بر کشتی سوار شده به استقبال والده ماجده خود شتافتند و دران سر زمین قران السعدین اتفاق افتاد و خاطر قدسی مآثر آنحضرت بلقای جهان آرای فرزند اقبال مند چمن چمن شگفت و عالم عالم نشاط و انبساط بروی کار آمد و درین هنگام به عرض رسید که دلیپ پسر رای سنگه بهورتیه در حوالی ناگور سر به فساد برداشته و حکم شد که راجه جگناتهه و معزالملک با دیگر بندگان پادشاهی که در نواحی اجمیراند پاداش لایق در کنار روزگار آن سیاه بخت نهند. روز چهار شنبه بیست و یکم شهریور جشن وزن شمسی اقدس در خانه مریم‌الزمانی آرایش یافت وزن اول آن گرانبار دولت بطلا شد سه من و ده سیر[1] و بعد ازان به بعضی از فلزات و انواع خوشبوی‌ها و مکیفات یازده[2] مرتبه دیگر بر کشیدند و هرسالی دو بار مجلس این وزن گرامی ترتیب می یابد شمسی و قمری و زرهای آن به تحویلداران علیحده حواله می‌شود که به فقرا و ارباب احتیاج رسانند.

درین روز عالم افروز قطب‌الدین خان کوکلتاش به منصب پنجهزاری ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع عز امتیاز یافت. و به صوبه داری دارالملک بنگاله و اوڑیسه[3] از تغیر راجه مان سنگه فرق عزت بر افراخته بدان صوب مرخص گشت و[4]

1— ه: سیزده من و ده سیر

2— ه: دوازده

3— ب ـ ج ـ د: "راجه مان سنگه". ندارند.

ه: پنجاه هزار سوار.

4— ج ـ د: "و دو لک روپیه به کومکیان او عنایت فرمودند".

دو لک روپیه به صیغه مدد خرچ بمشار الیه و سه لک به کومکیان او مرحمت نمودند ـ وهم درین تاریخ یک لک[1] و پنجاه هزار روپیه بجهت دختر سلطان مراد برادر خورد که نامزد سلطان پرویز بود بطریق ساچق فرستادند و بجهت[2] سامان طوی یک لک روپیه به شاهزاده عنایت شد و هم درین اثنا باز بهادر قلماق که در بنگاله مدتها عصیان ورزیده بود برهنمونی بخت سعادت عتبه بوس دریافت و خنجر مرصع و هشت هزار روپیه باو مرحمت شد و به منصب هزاری ذات و سوار عز اختصاص یافت ـ و[3] از غرایب سوانح ظاهر شدن کتابت خان اعظم میرزا عزیز کوکه است که به راجه علیخان ضابطه ولایت خاندیس نوشته بود و دران در اظهار خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی هیچ فروگذاشت نکرده و آنچه بر زبان قلمش آمده بنوشتن آن بی محابا و ملاحظه روی کاغذ بل روی دل را سیاه گردد و صاحب و قبله را بزشت نامی متهم ساخته و به عیوبی منسوب داشته که نسبت آن بهیچ احدی درخور نیست تا به صاحب چه رسد ـ اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال راجه علیخان برآمد و بدست خواجه ابوالحسن افتاد و خواجه آنرا به نظر مقدس گذرانید و این معنی بر خاطر قدسی مظاهر سخت گرانی نمود و خان اعظم را حاضر ساخته آن مکتوب نامرغوب را بدست او دادند و حکم شد

1ـ ہ: یک لک و سی هزار ـ

2ـ ج ـ د: ''و بجهت سامان طوی یک لک روپیه به شاهزاده عنایت شد ''ـ ندارند ـ

3ـ د: ''و از غرایب سوانح ظاهر شدن . . . . تا نظربند داشتند''ـ ندارند ـ

ب ـ ج ـ ہ: '' و دران در اظهار خبث و غیبت حضرت عرش آشیانی . . . . تا چه رسد ''ـ ندارند ـ

که بخواند گمان همکنان چنان بود که به مجرو مشاهده آن از غایت شرمساری قالب تهی نماید، او از نهایت بی آزر می بآواز بلند بر خواند و باعث حیرت ایستادهای پایه سریر خلافت مصیر گردید و همگنان[1] دهان به لعن و طعن کشوده بد آنچه سزاوار بود بزبان آوردند هر چند استحقاق انواع سیاست و اقسام خواری داشت باز همان نسبت عنایت عرش آشیانی به فریاد او رسیده منصب و جاگیر او تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظربند داشتند۔

درین هنگام نشاط انجام روز یک شنبه جشن عروسی شاهزاده پرویز با صبیه سلطان مراد آرایش یافت و حاضران مجلس به خلعتهای فاخره سرفراز گردیدند و بعد[2] از فراغ جشن و طوی خاطر فیض مآثر به نشاط شکار رغبت فرمود و به جانب گرجهاک نندنه که از شکارگاههای مقرر صوبه پنجاب است نهضت موکب گیهان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و چند روز به نشاط شکار پرداخته عنان معاودت به دارالسلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و هشتاد و یک جاندار از قچقارکوهی و بزکوهی و نیله گاو و گورخر و آهو شکار شد بزکوهی که از همه کلان تر بود وزن فرمودند دو من و بیست و چهار سیر آمد که بیست و یک من به وزن خراسان باشد و قچقارکوهی دو من و سه سیر بر آمد که هفده من خراسانی باشد و گورخر نه من و شانزده سیر بر آمد که هفتاد و شش من باشد و نیله گاو چهاردة من که یک صد و دوازده من خراسان باشد۔

و مقارن این حال میر عبدالرزاق که از مهم رانا آمده بود به

1– ب ـ ہ: ''و همگنان دهان به لعن وطعن . . . . . تا نظر بند داشتند''۔ ندارند۔

2– ب ـ ج ـ د ـ ہ: ''و بعد از فراغ جشن . . . . تا خراسان باشد''۔ ندارند۔

منصب بخشی گری حضور سر بلندی پذیرفت و حکم شد که به اتفاق خواجه ابوالحسن به لوازم این خدمت قیام می‌نموده باشد - و در همین ایام به مسامع جلال رسید که روز دسهره عبدالله خان از کالپی که در جاگیر اوست ایلغار نموده به ولایت بوندیله در آمد و از روی جلادت و شجاعت رامچندر پسر مدهکر را از دیر باز دران سر زمین هنگامه فتنه و فساد گرم داشت دستگیر کرده به کالپی آورد و خان به بجلدوی این خدمت پسندیده به عنایت علم و منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز شد -

و همدرین ولا از عرایض منهیان صوبه بهار به عرض رسید که لاله بیگ خاطب[1] به باز بهادر را با سنگرام که از زمینداران عمده آن صوبه بود در زمین ...ون دو از اتفاق کارزار افتاد و دران معرکه با انکه از اکثری همراهان آثار بیدلی بروی کار آمد لاله بیگ بذات خود پای همت افسرده داد مردانگی و جانسپاری داد و بعد از ستیز و آویز سنگرام به زخم تفنگ که اندازنده آن دریافته نشد جان به خازنان جهنم سپرد و بسیاری از مردم او علف شمشیر شدند و بقیه السیف عار فرار بر خود اختیار نمودند - بجلدوی[2] این فتح خان مذکور به منصب چهار هزار[3] و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سر افراز شد و به خطاب جهانگیر قلی خان نامور گردید -

1ـ ه: قلی خان -

2ـ ه: "بجلدوی این خدمت جهانگیر قلی خان به منصب چهار هزار و پانصدی ذات و سه هزار و پانصد سوار سر افرازی یافت و از سوانح شکست یافتن دلپت است چون قبل ازین زاهد خان پسر صادق خان و رانا شنکر و معزالملک باستیصال ان شوریده (و نفر) و پدرش رای رای سنگه تعین شده بود "-

3ـ ب: چهار هزار ذات -

درین[1] ولا خبر رسید که دلیپ[2] در نواحی ناگور از فوج پادشاهی که باستیصال او نامزد شده بود شکست عظیم یافته و جمعی کثیر را به گشتن داده آواره دشت ادبار گردید۔ مقارن این حال والده قطب الدین خان کوکلتاش که حضرت شاهنشاهی را شیرداده بود به رحمت ایزدی پیوست و آنحضرت از غایت قدردانی پایه نعش او را بر دوش مبارک خود برداشته سختی راه طی فرمودند۔

و قایع سال دوم از جلوس میمنت مانوس

روز چهار شنبه بیست و دوم شهر ذی القعده سنه هزار و پانزده هجری خورشید انور و فرمان روای خاور بر اورنگ حمل بر آمده پر تو رایات اعتدال آیات عالم را نورانی ساخت و سال دوم از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی آغاز شد[3] و در بدایت این سال فرخنده مال بهشاهزاده

1ـ د: درین ولا خبر رسید که دلپت در نواحی ناگور از فوج پادشاهی که او نامزد شده بود . . . . تا دشت ادبار گردید"۔ ندارد۔

2ـ ا: دلپت۔

3ـ ه: "و درین روز همایون از عرایض منهیان قندهار به موقف عرض اقدس رسد که لشکری که بسرکردگی میرزا غازی بکومک شاه بیگ خان تعین یافته بود چون نشتن منزلی قندهار رسید طایفه قزلباش از استماع این خبر بی دل و دست بسته فرار نمودند و تاکنار آب هرمند که پنجاه شصت کروه باشد عنان بار نکشیدند و لشکر نصرت اثر داخل قندهار شد و حسب‌الحکم قلعه را به سردار خان سپرده شاه بیگ خان بالشکر کمک عازم درگاه گردید"۔

ولیعهد منصب هشت هزاری ذات و پنجهزار سوار به ضابطه دواسپه و سه اسپه و علم و نقاره و تمن و طوغ و سرا پرده سرخ که مخصوص فرمان روایان است ارزانی داشتند و سرکار حصار فیروزه را به تیول آن خلف الصدق خلافت عنایت فرمودند و بر زبان الهام ترجمان گذارش یافت که چون حضرت فردوس مکانی فتح سواد اعظم هندوستان نمودند نخست جاگیری که به جنت آشیانی عنایت کردند سرکار حصار است و باین مناسبت جنت آشیانی به جاگیر عرش آشیانی تنخواه دادند و حضرت عرش آشیانی بهمان نسبت باین نیازمند درگاه سبحانی لطف فرمودند مانیز پاس آن ترتیب داشته و شگون اورنگ نشینی دانسته بشما تجویز نمودیم و مهر اشرف اوزک را بان سریر آرائی خلافت سپرده حکم فرمودند که جمیع احکام و امثله بر سالد شاهزاده والا گوهر شرف نفاذ پذیرد و خواجه ویسی را به خدمت دیوانی شاهزاده جوان بخت سرفرازی بخشیدند ـ و همدرین روزها پیر خان ولد دولت خان لودی[1] به خطاب صلابت خانی و منصب سه هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار فرق عزت بر افراخت و همدرین ولا عبدالله خان رامچند بوندیله را مسلسل آورده به نظر مقدس گذرانید و پادشاه جرم بخش عذر پذیر زنجیر از پای او برداشته آن گرانبار گناه را به خلعت سرفراز فرمودند و حواله راجه باسو شد که ضامن گرفته به گذارد[2] و عبدالله خان را به جلدوی این خدمت به منصب چهار هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره اختصاص بخشیدند و بعد[3] از چند روز که در ملازمت اشرف بسر برد صبیه قدسیه

[1]ـ ه: ''همراه فرزندان سلطان دانیال از دکهن آمده بود''ـ

[2]ـ ه: ''و عبدالله خان را به جلدوی این خدمت . . . . تابدان صوب رخصت فرمودند''ـ ندارد ـ

[3]ـ د: '' و بعد از چند روز که در ملازمت بسر برد صبیه

میرزا سلیمان حاکم بدخشان را که از اولاد والا نژاد سلطان ابو سعید میرزا ست در سلک ازدواج خان کشیده سرکار سرونج از صوبه مالوه را در جاگیر او مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند۔

توجه رایات عالیات به گلگشت همیشه بهار کابل

چون هوای نزهت آباد کابل در فضای خاطر قدسی مظاهر سیر میگردد در هفتم[1] ذی الحجه سال مذکور نهضت اقبال بدان صوب اتفاق افتاد و آنروی آب در باغ دل آمیز نزول اجلال واقع شد و روز نوزدهم فروردین جشن شرف آفتاب درین منزل آراستگی پذیرفت و درین روز بهجت اندوز صلابت خان و مهابت خان[2] را به عنایت نقاره سربلند ساختند و قلیج خان[3] و میر صدر جهان و میرشریف آملی را بجهت مهمات و امیرالامرا را به واسطه بیماری او که در حقیقت صحت جهانیان بود در لاهور گذاشته رایت توجه بر افراشتند و در[4] کوه بی دولت شکار قمرغه شد درین کوه اصلا سبزه و درخت نمیروید ظاهرا ازین سبب کوه بی دولت می‌گویند و در اثنای راه آصف خان از تغیر امیرالامرا به والا منصب وکالت فرق عزت بر افراخت و خلعت خاصه و قلمدان مرصع باو عنایت شد و او لعلی را که چهل هزار روپیه قیمت داشت در وقت

قدسیه . . . . تا در جاگیر او مقرر داشته بدان صوب رخصت فرمودند“۔ ندارد۔

1ـــ ه: ”در ساعتی که مشتری ازان اقتباس سعادت می نمود“۔

2ـــ د: ”مهابت خان“۔ ندارد۔

3ـــ د: ”قلیج خان“۔ ندارد۔

4ـــ ب ـ ج ـ د ه: ”و در کوه بی دولت شکار قمرغه . . . . تا بی دولت میگویند“۔ ندارند۔

تسلیم وکالت به نظر مقدس در آورد و خواجه ابوالحسن که خدمت بخشیگری داشت به معاونت او مقرر گردید و احمد بیگ خان باستیصال افغانان بنگش نامزد گشت و دو لک روپیه بجهت خرچ لشکر باو حواله کردند روز پنجشنبه هژدهم صفر در شهر نزهت بهر کابل نزول اجلال اتفاق افتاد و دولت خانه پادشاهی به باغ شهر آرا که در بهار دولت حضرت فردوس مکانی سرسبز گشته مقرر شد و از غرایب اتفاقات انکه روز پنجشنبه هژدهم صفر مطابق تاریخ[1] هجری است[2] و روز جمعه بیست و پنجم به زیارت مرقد منور حضرت فردوس مکانی اناراللہ برهانه تشریف بردند و دران مکان رحمت نشان به مراسم خیرات و مبرات و اقدام نمودند[3] و در پهلوی باغ شهر آرا باغی طرح افگنده به جهان آرا موسوم فرمودند و مقرر شد که جوی آبی که از گذرگاه می آید درمیان این باغ جاری سازند۔ دربن هنگام که موکب گیهان شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضه داشت واقعه نویسان صوبه بنگاله به سمع اجلال رسید که علی قلی بیگ استجلو که به خطاب شیر افگن قطب الدین خان را گشت و او را نیز بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین خان بودند به قتل رسانیدند۔

تفصیل این اجمال انکه علی قلی مذکور سفرچی شاه اسماعیل ولد

1— ه: ۱۰۱۶ع۔

2— ه: ''شاعری از شاعران غزنین تاریخ و رود موکب اقبال به کابل این مصراع یافت۔

ع - بادشاه بلاد هفت اقلیم، و با فعام وافر خلعت فاخر افتخار اندوخت''۔

3— ب-ج-د ه: عبارت از ''و در پهلوی باغ شهر آرا باغی . . . . تا ایبه خان زده کارش تمام می سازد''۔ ندارند۔

شاه طهماسپ صفوی بود و بعد از فوت شاه اسماعیل از راه قندهار به هندوستان آمده در ملتان به خانخانان که متوجه فتح تهته شده بود پیوست و خانخانان غایبانه در سلک بندهای درگاه منتظم ساخت و ازان یورش معاودت نموده حسب الالتماس او به منصب لایق سرفراز گردید و در همان ایام صبیه میرزا غیاث بیگ نامزد او گردید و چون موکب اقبال حضرت عرش آشیانی از اکبر آباد متوجه فتح دکن گشت و شاهزاده ولیعهد باستیصال رانا دستوری یافت علی قلی بیگ به کومک ایشان مقرر گشت و آنحضرت التفات خود را شامل حال او فرموده به خطاب شیرافگن اختصاص بخشیدند و بعد از جلوس جاگیر او در صوبه بنگاله لطف نموده بدان صوب فرستادند چون به عرض رسید که طبیعتش به فتنه جوئی و شورش طلبی مجبول و مفطور است در وقت رخصت قطب الدین خان

این عبارت دارند۔

''و از سوانح این سال شهید شدن قطب الدین خان صاحب صوبه بنگاله است و تفصیل این اجمال انکه بردوان در جاگیر علی قلی استجلو مخاطب به شیر افگن بود چون به مسامع جلال رسید که او به غرور شجاعت پا از جاده اعتدال بیرون می گذارد و به قطب الدین خان فرمان صادر گشت که اورا روانه درگاه معلی سازد و اگر خیال باطل در سر شده باشد به سزا رساند خان به مجرد و رود حکم با مردی که حاضر بودند الغار نمود و او بعد از رسیدن قطب الدین خان خبردار شد تنها باد و جلودار باستقبال شتافت و بعد از در آمدن بمیان فوج مردم خان مشارالله دور اورا فرو گرفتند و او این معنی را دریافته شمشیر کشیده دوسه زخم کاری به قطب الدین خان رسانید و مردم خان هجوم آورده او را پاره پاره ساختند''۔

را اشارت رفته بود که اگر بر جادهٔ صواب و سداد ثابت قدم باشد بحال خود دارد والا روانهٔ درگاه والا سازد و اگر در آمدن تعلل نماید به سزا رساند اتفاقا قطب الدین خان از طرز سلوک و معاش او بد مظنه گشته هرچند به حضور طلب نمود عذر های دور از کار پیش آورده اندیشه های فاسد به خاطر راه داد و قطب الدین خان حقیقت حال بدرگاه معلی عرضه داشت نموده فرمان صادر شد که او را روانه درگاه سازد و اگر ازو اطوار و خیالات باطل ادراک نماید بنوعی که هنگام رخصت حکم شده سزای کردار ناهنجار در دامن روزگار او نهد قطب الدین خان به مجرد و رود فرمان بی توقف و تامل جریده بر سبیل اینغار متوجه بردوان که به تیول شیر افکن مقرر بود گشت و او از آمدن خان مذکور وقوف یافته به رسم استقبال جریده باد و جلودار تاخته میرسد و در وقت ملاقات مردم هجوم آورده دور اورا فرو میگیرند او میگوید که این چه روش و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنهابا او همراه شده به سخن می پردازد شیرافگن از چهره حال نقش عذری استنباط نموده پیش از انکه دیگری دست بکار بردگرم و گیرا شمشیر کشیده بر شکم قطب الدین خان زخم‌کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون می افتد و او بهر دو دست شکم را گرفته بآواز بلند میگوید که حرام خوار را نه گذارید که بدر رود ایبه خان کشمیری که از بنده‌های عمده بود و از شجاعت و جلادت بهره تمام داشت اسپ را برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او می زند و شیر افگن شمشیر سیخکی به ایبه خان زده کارش تمام می سازد - درین وقت ملازمان قطب‌الدین خان از اطراف هجوم آورده به‌زخم تیغ انتقام‌کارش بانجام رسانیده او را پاره پاره ساختند[1]

[1] — ه: ''و خان مذکور بعد از سه پهر جان بجان آفرین سپرد و شهادت . . . . دارالخلافه اکبرآباد به پټنه رفته صوبه‌دار بهار باشد''- ندارد -

و خان مذکور بعد از سه پهر جان بجان آفرین سپرد و شهادت او بار گران برخاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی نهاد و فرمان جهان مطاع شرف صدور یافت که جهانگیر قلی خان صاحب صوبه بهار بجای قطب الدین خان به حفظ و حراست صوبه بنگاله اشتغال نماید و اسلام خان از دار الخلافه اکبر آباد به پٹنه رفته صوبه‌دار بهار باشد و[1]

1ـ ب: و سرکار حاجی پور در جاگیر شیخ عبدالرحمان پسر علامی شیخ ابوالفضل مقرر شد ـ

ب ـ ج ـ د ـ ه: این عبارت دارند ـ و همدرین ولا به مسامع جلال رسید که به حوالی ضحاک و بامیان شخصی در غاری مدفون است و جسد او تا حال از یکدیگر نپاشیده و درمیان مردم به خواجه تابوت اشتهار دارد چون خالی از غرابتی نبود یکی از واقعه نویسان باجراحی دستوری یافت که احوال اورا چنانچه باید ملاحظه کرده مشخص بیارد او آمده چنین به عرض رسانید که نصف بدن آن مرده زمین متصل است اکثر از یکدیگر فرو ریخته و نصفی که بر زمین نرسیده بحال خود است ناخن دست و پای و موی سر نریخته از تاریخی برد و غارنقش کرده اند چنین ظاهر می شود که اوقات او پیش از سلطان محمود غازی بوده است کسی این سخن را به واقعی نمی داند ـ و همدرین ایام در اثنای شکار عنکبوتی به کلانی خرچنگ به نظر عالی در آید و در حضور آنحضرت ماری باریک را از گلو گرفته خورد نموده گشت و این معنی موجب تعجب گردید و همدرین ولا خبر رسید که روزگار میرزا شاهرخ سپری شد، (حضرت شاهنشاهی صوبه مالوه را از تغیر آن مرحوم به عبدالله خان مرحمت فرمودند و فرمان شد که از سرونج به‌بلده اوجین شتابد ـ)

از غرایب انکه درین ایام در اثنای شکار عنکبوتی بکلانی خرچنگ به نظر عالی در آمد که گلوی ماری که به درازی دوذراع شرعی باشد گرفته می فشارد لحظه توقف فرموده تماشا میگردند تامار جان داد و[1] هم درین ولا به سامع جلال رسید که در حوالی ضحاک و بامیان که سرحد کابل است کوهی‌واقع شده و دران کوه شخصی در غاری مدفون است و درمیان مردم به خواجه تابوت اشتهار دارد و مدت هفتصد هشتصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و اعضایش از هم نریخته و مردم رفته اورا می بینند و زیارت می‌کنند و بر گردنش زخمی است که هرگاه پنبه را از فراز زخم برمی‌گیرند خون ترشح می نماید و تا همان پنبه را بالای زخم نمی نهند خون نمی ایستد چون این سخن غرابت تمام داشت یکی از واقعه نویسان دستوری یافت که به تعمق نظر ملاحظه نموده و در تفحص و تجسس نهایت تاکید بکار برده حقیقت را آمده به عرض همایون رساند و بجهت دیدن زخم جراهی نیز همراه او کردند مسافت شش منزل طی نموده به مقصد پیوستند و شب در موضع بامیان که جمی از سادات سبزوار در آنجا توطن دارند گذرانیده روز دیگر بدیدن آن رفتند دران دامن کوه ایوانی نمودار شد مقدار دو ذراع و نیم از زمین بلند تر و در عقب ایوان خانه مربع چهار ذراع در چهار ذراع صحن و سقف و دیوار ها کج کرده در غایت سفیدی و درمیان خانه و در تابوت میتی بود که بآیئن اسلام رو به قبله خوابانیده اند و دست چپ را بجهت ستر عورت دراز کرده مقدار نیم ذراع کرپاس هم بالائی ستر مانده اعضایش تمام درست پوستی بر استخوان کشیده دو قبرغه طرف

آ ــ ب ـ ج ـ ه: عبارت از ”و همدرین ولا به مسامع جلال رسید . . . . تا در خور شایستگی خویش به مناصب اختصاص یافتند“ـ ندارند ـ

راست که به زمین چسپیده پوست آن رفته نمایان بود اندک موی بریک جانب سرمانده دو دندان بالا و دو دندان پایان از میان آن نمایان بود زخم و پنبه غلط بود و انگشت و ناخنهای دست و پادرست و خط پرکاری درمیان کمر بنوعی که انگشت وسطی درمیان آن درست نشنید معلوم نشد که سبب این چیست ایام وفات یا شهادت معلوم نشد بغیر از انکه بعد از تفحص و تحقیق پیری را از دهی آوردند خالی از معقولیت و شعور نبود احوال خواجه تابوت ازو پرسیدند گفت که از پدر وجد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان جلال الدین منکبرنی این مرد شهید شده و العلم عندالله تعالیٰ درینولا ارسلان بی نام اوزبکی حاکم کهمرو آمده سعادت زمین بوس دریافت و سرکار سیوستان را به یتول او مرحمت نموده بدان صوب رخصت فرمودند۔

در خلال این حال خبر رسید که میرزا شاهرخ در مالوه ودیعت حیات سپرد از میرزا شش پسر ماند حسن و حسین که تو امان قدم به عالم وجود نهاده اند و بعد ازان میرزا سلطان که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس ازو میرزا بدیع الزمان دیگر میرزا شجاع و میرزا مغل هر کدام درخور شایستگی خویش به مناصب اختصاص یافتند و مقارن این حال در کوه قرق که از کابل هفت کروه باشد شکار قمرغه باعث انبساط خاطر قدسی مظاهر گردید و به غایت شکار گرمی دست بهم داد و از انجابه تخت‌گاه حضرت فردوس مکانی رفته انجمن آرای نشاط شدند و مجلس باده و جام ترتیب یافت۔ در[1] خلال این احوال ظفر خان ولد زین خان کوکلتاش بکو چانیدن افغانان ولد

---

[1]ـ ه: ''در خلال این احوال ظفر خان ولد زین خان کوکلتاش بکو چانیدن افغانان . . . . تا بنارس مصدر انواع قبایح می‌گشتند تعین شد''۔ ندارد۔

زاک و جماعه ککهران که قریب هشت هزار خانه واربودند و در نواحی اتک بنارس مصدر انواع قبایح میگشتند تعین شد.

معاودت موکب منصور به دارالسلطنت لاهور

چون خاطر قدسی مظاهر از سیر و شکار گلزار جاوید بهار کابل کامیاب خواهش آمد روز جمعه هفتم جمادی الاول سنه هزار و پانزده هجری لوای مراجعت به مستقر خلافت ارتفاع یافت و تاش[1] بیگ‌خان را حکم شد که تا آمدن شاه بیگ خان در کابل بوده از شهر و نواحی آن خبردار باشد و در اثنای راه در منزل سرخاب بداندیشی هوا داران خسرو به عرض مقدس رسید[2] و آنها به شامت عمل زشت خویش گرفتار شدند وبقصاص رسیدند تفصیل این مجمل انکه در ابتدا روزی چند خسرو را یکروز امیرالامرا و یکروز آصف خان پاس می نمودند روز نوبت آصف خان

1ـ د: ''تاش بیگ خان را حکم شد که تا آمدن شاه بیگ خان در کابل بوده از شهر و نواحی آن خبردار باشد''ـ ندارد ـ

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: عبارت از ''آنها به شامت عمل زشت. . . . . تایک روز سیصد جاندار از قوچ کوهی وغیره شکار فرمودند''ـ ندارند ـ
این عبارت دارند ـ
''نورالدین علی ابن غیاث الدین علی به آصف خان و شریف ولد اعتمادالدوله باغوای خسرو می خواهند که در شکار گاهی قصد آنحضرت نمایند لاجرم نامزدها را به سیاست رسانیدند''ـ

نورالدین محمد پسر عم او باجمعی از نوکران پاسبانی می نمود و در جائی که خسرو می‌بود نورالدین تنها میرفت وبا او در خلوت صحبت میداشت و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد به ترتیب اسباب شورش پرداخته او را از قید برآورد چون موکب منصور به جانب کابل نهضت فرمود امیرالامرا بجهت بیماری در لاهور توقف گزید و آصف خان را به منصب وکالت بلند پایگی بخشیده خسرو را حواله اعتبارخان خواجه سرا نمودند نورالدین مذکور فتح‌الله پور حکیم ابوالفتح را که درین ایام بندگان حضرت باوی لطف می نمودند با خود درین مطلب متفق ساخت و محمد شریف پسر اعتماد الدوله نیز با اینها همداستان شد و هندوی اعتبار خان را که صاحب اهتمام مردم او بود در خلوت نزد خسرو باخود همراز گردانیده مقرر نمودند که هرکسی را که درین بی دولتی متفق سازند هندوی مذکور در خلوت به خسرو باز نماید و خسرو نشانی بجهت او فرستد و در طومار فدائیان نام او ثبت شود و مدت پنجماه این هنگامه را گرم داشتند و با انکه قریب صد کس در زمره فدائیان انتظام یافته بودند دولتخواهان ازین مقدمه آگاهی نه داشتند و بد اندیشان واقعه طلب در کمین فتنه نشسته مقرر نمودند که در اثنای راه قصد آنحضرت کرده و خسرو را از قید برآورده اعلام فتنه و آشوب برپا سازند اتفاقا یکی از انها از رفقای خویش رنجیده برهنمونی خواجه‌ویسی دیوان به ملازمت شاهزاده عالمیان شتافته عرض این ماجرا می‌نماید و شاهزاده فی الفور سوار شده به خدمت پدر والا قدر رفته حقیقت را معروض می دارد و مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته به‌منزل صلابت خان میرود و آنچه شنیده بود مذکور می سازد با لجمله چون شاهزاده این معنی را به عرض شاهنشاهی رسانید آنحضرت از محل برآمده صلابت خان را طلبیدند و او به سرعت هرچه تمام ترآمده شرف کورنش دریافت و بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند

صلابت خان معروض داشت که لحظه پیش ازین آصف خان نیز به منزل بنده آمده این حرف ظاهر ساخت با لجمله آنحضرت بر سریر فرمان روائی تمکن جسته حکم با حضار آن خون گرفته‌ها فرمودند یکی از انها میرزا محمد اوزبک بود و دیگری به داغ ترکمان که درین زودی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویز شده بود صلابت خان عرض کرد که تا یکی ازینها به نوید جان بخشی مطمئن خاطر نه گردد ممکن نیست که حقیقت قرار واقعی به عرض اشرف رسد حکم اقدس شد که میرزا محمد را قول داده باز پرس نمایند و او بعد از اطمینان قلب حقیقت حال مشروح و مبسوط معروض داشت و بعد از ثبوت نورالدین ولد آصف خان مرحوم و محمد شریف پسر اعتمادالدوله و هندوی اعتبار خان و بداغ ترکمان را بر دار کشیدند و صلابت خان به عرض رسانید که اگر در مقام تفحص و باز پرس در آیند بسیاری به قتل میرسند مناسب دولت انکه نوشته هندوی اعتبار خانرا ناخوانده در آتش اندازند تا پرده ناموس بندگان خدای تعالی دریده نه گردد آنحضرت این التماس را مبذول داشته موافق مدعای او حکم فرمودند و در باب پسر حکیم ابوالفتح حکم شد که تشهیر کرده برخر و اژگون سوار گردانند و منزل به منزل باین رسوائی می آورده باشند از غرایب انکه قاسم لنگ که به خطاب دیانت خانی سرافرازی داشت روزی فتح‌الله را بنا دولت خواهی منسوب ساخته عرض نمود که در هنگامی که خسرو راه سعادت کم کرده آواره دشت ادبار گشت فتح‌الله به من گفت که خوبی در نیست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه باید ساخت فتح‌الله منکر شد و طرفین رجوع بسو کند کرده مباهله کردند و ده پانزده روز نه گذشته بود که آن بی سعادت به ندامت کردار خویش گرفتار آمد و سوگند دروغ کار خود کرد و چون جلال آباد محل نزول رایات جلال گشت عرب خان حاکم آنجا به حکم اشرف در دشت ارزنه شکار قمرغه طرح افکند و در یک

روز سیصد جاندار از قوچ کوهی وغیره شکار فرمودند ـ

روز چهار[1] شنبه دوم جمادی الاخر باغ وفا مخیم سرادقات اجلال شد و مجلس وزن شمسی منعقد گشت و چون موکب منصور به منزل اکوره پیوست شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت او از تربیت یافت های حضرت عرش آشیانی بود و درین دولت مصدر خدمات عمده گشته شمشیرهای نمایان زده به مناصب عالی و مراتب بلند ترق نموده مدتها حکومت قندهار داشت و تابود به شوکت و اقتدار روزگار بسر برد و در همین سر زمین هاشم خان به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و صاحب صوبگی ولایت اوڑیسه فرق عزت برافراخت درینولا به مسامع اقبال رسید که بدیع الزمان ولد میرزاشاهرخ که درولایت مالوه بود از روی نادانی و خورد سالی به توهمات بیجا می خواهد که به ولایت رانا رفته او را ببیند و عبدالله خان صاحب صوبه آنجا ازین معنی آگاهی یافته خود را باو میرساند و او را گرفته محبوس می سازد و بد بخت چندی را که درین امر باوی متفق بودند به قتل میرساند حکم شد که اهتمام خان از اکبرآباد رفته میرزای ساده لوح را به درگاه آورد چون[2] مقام ڈهکه مخیم سرادقات اقبال گشت ظفر خان که بکو چانیدن افغانان وله زاک و ککهران تعین شده[3] بود

1ـ د : شنبه ـ

2ـ د : ”چون مقام ڈهکه مخیم سرادقات اقبال گشت ظفر خان . . . . به جانب لاهور به سعادت ملازمت سرفراز گردید “ ـ ندارد ـ

3ـ ه : ”که درحوالی اٹک و آن نواحی مصدر انواع قبایح بودند نامور گشته بود بعد از انصرام آن مدت و روان ساختن ان مفسدان که قریب بست هزار خانه بدوشان بودند به جانب لاهور به سعادت ملازمت سرافراز گردید “ ـ

بعد از روان ساختن آن مفسدان به جانب لاهور به سعادت ملازمت سرفراز گردید -

در خلال این احوال ماه رجب[1] در رسید و چون وزن قمری حضرت عرش آشیانی درین ماه می شد حکم اشرف صادر گشت که قیمت همگی اجناس را که در سال شمسی و قمری خود را بدان وزن می فرمودند حساب نموده آن مبلغ را به شهرهای کلان قلمرو فرستند که بجهت ترویح روح مطهر منور آنحضرت بارباب احتیاج و استحقاق تقسیم نمایند و مجموع یک لک روپیه شد در سیوم ماه رجب صلابت خان به خطاب خانجهانی سرافتخار باوج آسمان رسانید و خلعت پادشاهانه و شمشیر مرصع نیز باو مرحمت شد و شاه بیگ خان به خطاب خان دوران مخاطب گشته به عنایت کمر خنجر مرصع و فیل مست و اسپ خاصه عز اختصاص پذیرفت و تمام سرکار کابل و تیراه و بنگش و ولایت و بجور و دفع افغانان آن حدود به جاگیر و فوجداری او مقرر نموده از مقام بابا حسن ابدال[2] بدان صوب دستوری فرمودند و راءداس کچهواهه نیز به همراهی او رخصت یافت ششم[3] ماه شعبان در مقام جنداله امیرالامرا که بجهت بیماری در لاهور مانده بود به دریافت دولت زمین بوس افتخار اندوخت و رای سنگه بهورتیه به وسیله مشارالیه ملازمت نمود[4] و رقم عفو بر جرایم او کشیده منصب و جاگیرش را بحال داشتند روز دوشنبه

1ـ ه : مطابق آبان ماه الهی

2ـ ب - ج - د : ' بابا حسن ابدال ' ندارند -

3ـ د - ه : عبارت از "ششم ماه شعبان در مقام جنداله . . . . تا منصب و جاگیرش را بحال داشتند" - ندارند -

4ـ ه : 'او را در حینی که تعاقب خسرو از دارالخلافه آگره توجه فرمودند در آگره گذاشته مقرر کرده بودند که چون مجلسها

دوازدهم شعبان باغ دل آمیز که درکنار دریای راوی واقع است از نزول حضرت شاهنشاهی رشک افزای بهشت برین گشت و درینجا به ملازمت والده ماجده خود مشرف شدند و میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات پسندیده گشته بود به شرف ملازمت فرق عزت برافراخت و مورد مراحم خسروانه گردید روز سه شنبه سیزدهم ماه مذکور عرصه لاهور بفر قدوم میمنت لزوم آرایش یافت و روز دیگر میر خلیل‌الله ولد غیاث الدین میر میران از نبائر شاه نعمت‌الله ولی که[1] سلسله ایشان از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی و جاه و دولت نظیر خود ندارند از ولایت عراق آمده ادراک دولت بساط بوسی نمود و مشمول عواطف بی دریغ گردیده بانعام دوازده[2] هزار روپیه نقد و منصب هزاری ذات و دولیست سوار شد روز پنجشنبه بیست و دوم آصف خان التماس ضیافت نمود با اهل محل به منزل او تشریف ارزانی فرموده پایه قدرش افزودند و خان مذکور تا ده لک روپیه از جواهر و مرصع آلات واقمشه و فیلان و اسپان برسم

طلب شود همراهی نماید بعد از طلب محل دوسه منزل آمده در موضع متهره به محض شنیدن خبر آرا حیف از محل جدا شده به وطن خود رفت و چون ان فتح در اندک روزی نصیب اولیای دولت گردید مدتی خجلت زده و شرمسار درجا و مقام خود می گشت'۔

1ـ ب ـ د ـ ه: 'که سلسله ایشان از غایت اشتهار محتاج به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی و جاه و دولت نظیر خود نداوند' ندارند ۔

2ـ ب: دوازده

ه: دو هزار

پیشکش به نظر مقدس گذرانیده افتخار اندوخت چند قطعه لعل و یاقوت و چند دانه مروارید و چند پارچه چینی فغفوری به معرض قبول افتاد و تتمه را باو بخشیدند و همدرین اثنا انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند و[1] به وزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب بود و مرتضی‌خان از گجرات به رسم پیشکش ارسال داشته بود[2] از نظر همایون گذشت و مقبول خاطر مشکل پسند افتاد[3] و الحق تا حال مثل این تحفه به نظر در نیامده و لعل دیگر قطبی شش پهلو تراشیده به وزن دو مثقال و پانزده سرخ در غایت خوبی و لطافت از نظر انور گذشته پسند خاطر فیض مآثر افتاد و قیمت هر کدام بیست و پنجهزار روپیه شد و درین روزها فرستاده شریف مکه معظمه با عریضه مشتمل بر اخلاص فراوان و پرده در خانه کعبه به ملازمت رسد هفت هزار روپیه به فرستاده مرحمت گشت موازی یک لک روپیه از تحف و نفالیس هندوستان بجهت شریف فرستاده آمد ـ

و مقارن این حال میرزا غازی[4] به صاحب صوبگی قندهار خلعت امتیاز پوشیده بدان صوب مرخص شد و صوبه تته نیز در تیول او به دستور سابق مقرر ماند و همدرین ایام پیشکش خانخانان که مشتمل بود بر چهل زنجیر فیل و پاره جواهر و مرصع آلات به نظر اشرف درآمد و

1ـ د ـ ه : ' به وزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش رنگ و خوش آب بود ' ـ ندارند ـ

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : ' یک قطعه لعل و شش پارچه '

3ـ ج ـ د ـ ه : و الحق تا حال مثل این تحفه . . . . تا بیست و پنجهزار روپیه شد '' ـ ندارند ـ

4ـ ه : ''به منصب پنجهزاری ذات و سوار'' ـ

میرزا رستم و اکثر بندهای نامزد صوبه دکن نیز پیشکشها ارسال داشته بود از هر کدام چیزی پایه قبول یافت[1] روز عیدالفطر حضرت شاهنشاهی به منزل مولانا محمد امین که به علوم ظاهری و باطنی آراستگی داشت و باوجود کثرت علایق و عوایق در غایت وارستگی و بی تعینی می‌گذرانید تشریف بردند و نصایح ارجمند و مواعظ دلپسند از آنجناب استماع نموده و نذری لایق گذرانیده وداع شدند ـ مولانا محمد امین از مریدان شیخ محمود کمانگر است که از بزرگان وقت خود بوده اند و حضرت جنت آشیانی بایشان عقیده تمام داشته اند چنانچه یک مرتبه آب بر دست ایشان ریخته اند ـ

ارتفاع رایات عالیات بصوب دارالخلافه اکبرآباد

چون ولایت و دکن خالی از غبار شورشی نبود روز یک شنبه نهم شهر شوال سنه مذکور نهضت موکب عالی به جانب مستقر السلطنت اکبرآباد اتفاق افتاد و قلیج خان به حکومت دارالسلطنت لاهور و[2] میر قوام الدین خوافی به دیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند ـ در اثنای راه بتاریخ دهم ذی القعده وزیرالملک در گذشت و روز شنبه هزدهم این ماه دارالسلطنت دهلی محل نزول رایات فیروزی گشت و معظم خان حاکم

1ـ ه : عبارت از ''روز عیدالفطر حضرت شاهنشاهی........... تا یک مرتبه آب بر دست ایشان ریخته اند'' ـ ندارد ـ

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : ''میر قوام الدین خوافی به دیوانی صوبه مذکور مقرر گردیدند'' ـ ندارند ـ

آنجا پیشکشها گذرانید و درین شهر کرامت بهر[1] در منزل سلیم کده که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آب بنا نموده چهار روز مقام فرمودند و چون ساعت در آمدن به دارالخلافه نزدیک بود از دهلی پادشاه دریا دل برکشتی نشسته متوجه مقصد گردیدند و در بیست و یکم ماه مذکور راجه مان سنگه از قلعه رهتاس آمده به سعادت ملازمت سرفراز گشت و یکصد زنجیر فیل از نر و ماده به طریق پیشکش گذرانید.

وقایع سال سیوم از جلوس مسعود

روز پنجشنبه دوم ذی‌الحجه سنه هزار و شانزده هجری پادشاه زرین کلاه خورشید به طلعت عالم افروز صحن حمل را فروغ بخشید و سال سیوم از جلوس براورنگ خلافت آغاز شد جشن نو روزی در موضع[2] رنکته که در پنج کروهی دارالخلافه واقع است نشاط افزای عالمیان گشت درین روز بهجت اندوز و جشن دل افروز خانجهان به منصب پنجهزاری ذات و سوار عز امتیاز یافت و خواجه جهان به خدمت بخشی گری بلند پایه گردید و ابوالحسن شهابی[3] از تغیر وزیر خان دیوان بنگاله شد و بتاریخ ششم ذی الحجه موافق پنجم فروردین اکبرآباد مستقر اورنگ جهانبانی و مهبط انوار جاودانی گشت.

1ــ ب ـ ج ـ د ـ ه : ''بهر در منزل سلیم کده که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آب بنا نموده'' ـ ندارند.

2ــ د : ''در موضع رنکته که در پنج کروهی دارالخلافه واقع است'' ـ ندارد.

3ــ ب ـ ج ـ د ـ ه : ''ابوالحسن شهاب خانی'' ـ صحیح است.

درین روز راجه بر سنگه دیو یوز سفیدی به نظر مقدس در آورد خالهای او که سیاه می باشد نیله رنگ بود و سفیدی بدن او نیز میل به ملکی داشت۔ و از [1] غرایب و قایع انکه جلال‌الدین مسعود پسر میر گیسو ودیعت حیات سپرد و مادرش از غایت تعلق و دلبستگی در حالت ارتحال فرزند دلبند افیون خورده بعد از فوت پسر در یکدو ساعت رحلت نمود مقارن این حال لعل کلاونت از عالم گذشت او را کنیزی بود که توجه خاطر باو ظاهر می ساخت و افیون از دست او میخورد بعد از فوت لعل افیون خورده رفیق راه عدم شد در هندوان رسمی است مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنده بآتش درآمده جان فدای محبت می سازند و بسیار شده که ده نفر و بیست نفر از زن و کنیز زنده بآتش در آمده باستقلال تمام سوخته اند اما از مادر نسبت بهٖ فرزند نشنیده شده و همدرین ایام رتن پسر بهوج هاده که از امرای معتبر راجپوت است سعادت سجود آستان والا مکان دریافت و از سه فیل پیشکش او یکی پسند خاطر ملکوت ناظر افتاده داخل فیلان خاصه گشت و رتن مذکور به خطاب سر بلند رای سرفراز گردید۔

درخلال این احوال پایه اعتبار عبدالله خان به منصب سه هزار و پانصدی برافراختند و چهره افتخار خواجه ابوالحسن دیوان به منصب هزار و پانصدی و اعتمادالدوله به هزاری ذات و دولیست و پنجاه سوار برافروختند۔ درینولا راجه سورج سنگه خال شاهزاده ولیعهد سیام پسر عموی امرای مقهور را آورده دولت ملازمت حاصل ساخت و نیز شاعری هندی زبان همراه او شرف بساط بوس دریافت و در مدح حضرت شاهنشاهی شعری باین مضمون گذرانید که اگر آفتاب پسری می داشت همیشه روز می

1— ب۔ج۔د۔ہ: عبارت از ”غرایب وقایع انکه جلال‌الدین مسعود پسر میر گیسو.......... تا به فرزند نشنیده شده“۔ ندارند۔

بود و هرگز شب نمی شد چرا که بعد از غروب او پسر جانشین بوده عالم را روشن می داشت لله الحمد که ایزد کام بخش عرش آشیانی را خلف الصدق مثل شما کرامت فرموده که پس از شنقار شدن ایشان مردم روی تیره روز ماتم که نمودار شب سیاه است ندیدند آفتاب ازین در آتش رشک است که کاشکی مراهم پسری می بود که جانشینی من کرده شب را به عالم راه نمی داد چنانکه از روشنی طالع و نور عدالت پادشاه باستحقاق باوجود چنین واقعه آفاق چنان منور است که گویا شب ناکامی و غمزدگی را نام و نشان نیست به صله این مدح فیلی باو مرحمت فرمودند و این معنی را یکی از شعرای وقت به زبان فارسی چنین به نظم آورده :

گر پسر داشتی جهان افروز　　شب نگشتی همیشه بودی روز
زانکه چون او نهفتی افسر زر　　به نمودی کلاه گوشه پسر
شکر کز بعد آنچنان پدری　　جانشین گشت این چنین پسری
که ز شنقار گشتن آن شاه　　کس بماتم نکرد جامه سیاه

و در همین هنگام خجسته انجام دختر قایم[1] خان پسر مقیم خان عرب را که از امرای عمده حضرت عرش آشیانی و در تیر اندازی استاد حضرت شاهنشاهی بود خواستگاری فرموده به عقد خود در آوردند و او در اندک زمانی به خطاب بادشاه محل ممتاز گشت و در همین روزها عرضه داشت اسلام خان مشعر بر خبر فوت جهانگیر قلی خان صوبه دار بنگاله از نظر مقدس گذشت و حکومت بنگاله به اسلام خان تفویض یافت و شیخ عبدالرحمن ولد علامی شیخ ابوالفضل به خطاب افضل خانی

1ـ الف: در حاشیه این عبارت دارد ـ چنانچه از اقبال نامه معتمد خان معلوم میشود دختر قایم خان صالحه بانو نام داشت ـ

روشناس گردیده از تغیر او صاحب صوبه بهار شد جهانگیر[1] قلی خان مذکور لاله بیگ نام داشت و از غلام زاده های میرزا محمد حکیم بود بعد از فوت میرزا به خدمت حضرت عرش آشیانی پیوست و آنحضرت به فرزند بلند اقبال خود حضرت شاهنشاهی مرحمت نمودند صاحب نفس قوی بود و کارهای عمده ازو متمشی می گشت و در مسلمانی و حق پرستی رسوخ تمام داشت و در همین اثنا شمس الدین ولد خان اعظم به خطاب جهانگیر قلی خانی امتیاز گرفت و در خلال این احوال بخت النسا بیگم عمه حضرت شاهنشاهی در سن شصت و یک سالگی به مرض سل و دق نقاب گزین سرادقات جنت گردید و میرزا والی پسر آن عفت قباب که والد بزرگوارش خواجه حسن نقشبندی است به منصب هزاری ذات و دویست سوار سرفراز گشت ـ

و مقارن این حال دختر جگت سنگه پسر کلان راجه مان سنگه داخل محل شد از جمله جهیزی که راجه مان سنگه همراه نمود شصت زنجیر فیل بود در خلال این احوال میر خلیل‌الله پسر زاده نعمت الله یزدی به مرض اسهال در گذشت روز چهار شنبه[2] هژدهم ربیع‌الاول در دولت خانه مریم الزمانی مجلس وزن سال چهلم قمری منعقد گشت درین روز خواجه یادگار به خطاب خنجر خانی و طاهر بیگ اصفهانی بخشی احدیان به خطاب مخلص خانی و شریف مشرف زرکر خانه به خطاب معتمد خانی سرافراز گردیدند و از سوانح این سال تعین شدن مهابت خان است برسر رانای[3]

1ـ ب ـ ج ـ د: عبارت از جهانگیر قلی خان مذکور لاله بیگ نام داشت . . . . و حق پرستی رسوخ تمام داشت» ـ
ندارند ـ

2ـ د: پنجشنبه ـ

3ـ ه: چون دفع و رفع آن کافر مفسد همواره پیش نهاد همت والا همت

مقهور بتاریخ بیست و چهارم ماه ربیع الثانی آن مقدمهٔ الجیش معارک جهانستانی با دوازده هزار سوار جرار و سرداران کاردیده[1] وشصت زنجیر فیل و دو هزار برق انداز پیاده و توپ خانه مشتمل بر هشتاد توپ و کجنال بدان صوب دستوری یافت و منصب سه هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل خاصه و شمشیر مرصع به خان مذکور عنایت فرموده بیست لک روپیه بجهت خرچ لشکر همراه نمودند و دیگر امرا که به کومک او تعین شدند هر کدام را در خور پایه و اندازه مرتبه اسپ و فیل و خلعت و خنجر مرصع لطف نموده رخصت فرمودند اسامی امرای روشناس که به همراهی او نامزد شدند بدین ترتیب است راجه بیر سنگه دیو ظفر خان شجاعت خان منکلی خان نراین داس کچهواهه علی قلی درمن هربز خان[2] معزالملک بخشی و چندی دیگر و در همین روز سپه سالار خانخانان از برهان پور آمده دولت ملازمت دریافت و دو تسبیح مروارید و چند قطعه لعل و زمرد ونود زنجیر فیل به رسم پیشکش گذرانید و قیمت آنها سه لک روپیه شد و سوای آن از هر جنس و متاع بسیار به نظر کیمیا اثر در آورد و [3]راجه مان سنگه دستوری یافت که بوطن خویش رفته سامان یورش دکن نموده بدان صوب شتابد۔

می بود و در سال اول از جلوس باوجود دستوری یافتن سلطان پرویز با خزانه وافر و لشکر انبوه و فیلان نامی کاری از پیش رفت و درینولا رای مشکل کشای چنین تقاضای فرمود که مهابت خان را باستیصال او نامزد نمایند "۔

1ــ ه: "سواران پانصد احدی "۔

2ــ ه: شیدا۔ خان۔

3ــ ب۔ج۔د۔ه: عبارت از " و راجه مان سنگه دستوری یافت.......... تا سامان نموده روانه سازند "۔ ندارند۔

و چون خانخانان تعهد صاف نمودن ولایت نظام الملک که در شنقار شدن حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نمود و نوشته داد که در عرض دو سال این خدمت را بانصرام رساند به شرط انکه سوای لشکری که دران صوبه تعین است دوازده هزار سوار دیگر با مبلغ ده لک روپیه از خزانه باو همراه باشد حکم به دیوان عظام شد که بزودی سامان نموده روانه سازند و در همین ایام گناه دلیپ پسر رای سنگه بالتماس خانجهان به عفو مقرون گشت و نیز خواجه برخوردار برادر عبدالله خان به خطاب بهادر خانی نامور شد و روز پنجشنبه غره جمادی الثانی در منزل حضرت مریم الزمانی مجلس وزن شمسی سرانجام پذیرفت و مقارن آن حکم شد که دیوانیان عظام به خان اعظم موافق هفت هزاری ذات جاگیردهند و در یازدهم ماه مذکور راجه مان سنگه رخصت انبیر که وطن اوست گشت و فیل خاصه هشیار مست نام باو عنایت شد و در همین روز عبدالله پسر خان اعظم به خطاب سرافرازخانی و عبدالرحیم پسر قایم خان به خطاب تربیت خانی سرفرازی یافتند و در غره رجب پیشرو خان که از بندهای قدیم روشناس عرش آشیانی بود ودیعت حیات سپرد و پانزده لک روپیه گذاشت و درین[1] ایام اسپ سمندی از

1ـ ه: "و از سوانح منع برسم خواجه سرا کردن است در هندوستان خصوصاً در ولایت مهلست که از توابع بنگاله است از قدیم خود را خواجه سرا نموده در تنخواه مال واجبی به حکام میدادند و این رسم رفته به دیگر ولایات نیز مراتب کرده هرسال چندین اطفال ظایع شده مقطوع انسل می شدند و این عمل رواج تمام یافته بود درینولا حکم شد که بعد هچکس باین امر قبیح و اقتدام نه نمایند و خرید و فروخت خواجه سرایان خورد سال بالکل برطرف شد و باسلامت خان و سایر

جمله اسپان فرستاده شاه عباس فرمان روای ایران که سرطویله اسپان خاصه بود و توان گفت که باین کلانی و خوبی اسپی تا غایت به هندوستان نیامده به سپه سالار خانخانان مرحمت فرمودند و انعام فیل خاصه فتوحه نام که در جنگ بی‌نظیر بود با بیست زنجیر فیل دیگر نیز مزید عواطف گشت و از قضایا انکه کشن سنگه خال خورد شاهزاده ولیعهد که به همراهی مهابت خان تعین بود با مردم رانا جنگ کرده بران کرده مخذول العاقبه ظفر یافت و تا بیست کس نامی را به قتل آورده قریب سه هزار کس را دستگیر ساخت و در پای او نیز زخم برچهه رسید و بجلدوی این خدمت به منصب دو هزاری ذات و هزار سوار سرفراز شد و در خلال این احوال خبر فوت سردار خان حاکم قندهار به عرض مقدس رسید و خاقان غیب دان قبل ازین این معنی را در یافته میرزا غازی را به حکومت قندهار رخصت فرموده بودند و در همین اثنا حضرت شاهنشاهی از غایت اخلاص و ادب بقصد زیارت حضرت عرش آشیانی از دولتخانه تا بهشت‌آباد که قریب سه کروه مسافت خواهد بود پیاده شتافتند امرای عظام و ارکان دولت و سایر ملازمان عتبه خلافت در موکب اقبال سعادت پذیر بودند و حضرت شاهنشاهی دران مکان بهشت نشان به مراسم خیرات و مبرات پرداختند و چون عمارت روضه مقدسه که در غیبت آنحضرت انجام یافته بود پسند خاطر اشرف نیفتاد حکم شد که دیگر باره مهندسان دانشور و معماران هنرگستر بعضی جاها را انداخته به طرز دلخواه اساس نهند و بموجب امر عالی درکمتر فرصتی عمارتی روح افزای دلپذیر انجام یافت و باغی در غایت صفا بر دور مقبره منوره سرسبز گردید و دروازه در نهایت عظمت و رفعت

حکام صوبه بنگاله فرمان صادر گشت و هرکس مرتکب این امر شود تنبیه و سیاست نمایند''.

مشتمل برمنارهای عالی از سنگ سفید پرداخته و ساخته گشت و مبلغ پانصد لک روپیه درین عمارت صرف شد ـ

و از غرائب انکه حکیم علی در خانه خود حوضی ساخته و آن شش گز در شش گز بود و در پهلوی حوض خانه در زیر آب پرداخته در غایت روشنی و دران خانه بقچه رختی وکتاب چندی نهاده و با انکه راه بآن خانه هم از درون این حوض پر آب بود هوا نمی‌گذاردکه یک[1] قطره آب در آن خانه درآید هرکس به تماشای آن رغبت نماید دران کنج سری به آب فرو می رود زینه چند پیش می آید و دو سه زینه پایان رفته به درون در می آید و در آنجا لنگ تر خود را کشوده لنگ تر خود را کشوده لنگ خشک می بندد و می نشنید و در ان خانه جای ده دوازده کس است که باهم نشسته صحبت میدارند حضرت شاهنشاهی بقصد تماشای حوض مذکور به خانه حکیم تشریف فرموده خود بآب درآمده تفرج خانه مذکور کردند و حکیم آنچه از نقد و جنس در وقت او کنجید پیشکش نمود حکیم را به منصب دو هزاری سرفرازی بخشیده به دولت خانه معاودت فرمودند ـ

ذکر فرستادن سپه سالار خانخانان به تسخیر ولایت دکن

چون حضرت عرش آشیانی از تنکنای دنیای فانی به وسعت‌آباد جهان جاودانی شتافتند حکام دکن سرهای بی مغز به شورش برافراختند خصوصاً عنبر حبشی که سرکرده آن سیاه بختان بود قدم جرات و جسارت پیش

[1]ــ ب ـ ج ـ د : عبارت از " یک قطره آب در آن خانه درآید. تا حوض مذکور به خانه حکیم تشریف فرموده خود بآب درآمده تفرج خانه مذکورکردند " ـ ندارند ـ

نهاده بسیاری از محال متعلقه پادشاهی را به تصرف درآورد ـ درینولا چون سپه سالار متعهد بر انداختن این فتنه جویان گردید و نوشته داد که اگر در عرض دو سال این خدمت را به تقدیم نه رساند به باز پرس پادشاهی درآید مشروط بانکه سوای لشکری که دران صوبه است دوازده هزار سوار دیگر باده لک روپیه خزانه به همراهی او تعین سازند چنانچه بالا باین اشارتی رفته لاجرم بعد از سامان لشکر و خزانه روز یکشنبه چهار دهم شعبان آن رکن السلطنت را به عنایت خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه سرفراز کرده بدان صوبه دستوری فرمودند و راجه سورج سنگهه را به همراهی او مقرر داشته به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار امتیاز بخشیدند و همدرین ولا چون مکرر به عرض رسید که از برادران و ملازمان مرتضی خان به رعایای احمدآباد آزار میرسد صوبه مذکور را ازو تغیر نموده بعضد الخلافه خان اعظم تجویز فرمودند و مقرر شد که خود در ملازمت بوده جهانگیر قلی خان پسر کلان خود را بنیابت خویش روانه گجرات کرداند ـ[1]

آغاز سال چهارم از جلوس اقبال طراز

شب شنبه چهار دهم ذی‌الحجه سنه هزار و هفده هجری تحویل آفتاب عالمتاب به بیت النشاط حمل اتفاق افتاد و سال چهارم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد ـ درین روز عالم افروز میرزا برخوردار خلف صدق میرزا عبدالرحمن و ولدای به خطاب خان عالم فرق عزت برافراخت از

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : عبارت از ''زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت به حضرت شاهنشاهی رسیده ....
تا و باین دو کلمه مختصر ساخت'' ـ ندارند ـ

زمان حضرت صاحب قرانی تا حال که نوبت سلطنت به حضرت شاهنشاهی رسیده اجداد ایشان درین دودمان رفیع‌الشان حقوق خدمت ثابت دارند و پشت بر پشت امرا بودند جد کلان ایشان امیر شاه ملک از اعاظم امرای صاحب قران گیتی ستان بود و تابود بغیر از دولت خواهی و حق شناسی ازو به ظهور نیامد چون ذکر او در دیگر تواریخ مشروح و مبسوط نگاشته کلک وقایع نگاران شده به تفصیل آن نه پرداخت و باین دو کلمه مختصر ساخت روز جمعه[1] پنجم محرم سنه هزار و [2]هژده حکیم علی که سرآمد اطبای روزگار بود و از علوم غریبه بهره تمام داشت و شرحی مفید بر قانون شیخ رئیس نوشته ودیعت حیات سپرد و در روز دو شنبه نوزدهم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری درخانه حضرت مریم الزمانی ترتیب یافت و از سوانحی که در سال آغاز این سال سعادت اشتمال به ظهور آمد تعین شدن عبدالله خان است باستیصال رانای مقهور چون سرانجام آن مهم چنانچه باید از مهابت خان نشد حکم جهان مطاع شرف ارتفاع یافت که خان مذکور به درگاه فلک اشتباه شتابد و عبدالله خان روی همت به برانداختن آن مفسد آورد و میر عبدالرزاق بخشی دستوری یافت که به جمیع منصبداران آن لشکر حکم رساند که از صلاح دید آن مقدمة‌الجیش معارک جهان ستانی بیرون نه رفته شکر و شکایت او را به غایت موثر شناسند و [3]همدرین ایام سلطان جهاندار که قبل ازین به همراهی قطب‌الدین خان کوکه

1ـ د : پنجشنبه ـ

2ـ ب ـ ہ : هفده

تزک ـ هفده ـ

3ـ د : عبارت از " و همدرین ایام سلطان جهاندار که قبل ازین به همراهی قطب‌الدین خان.............. تا درگجرات بسر می برد آمده ملازمت نمودند "ـ ندارد ـ

به ولایت بنگاله تعین شده بود و علامات جنون ازو ظاهر میشد و سلطان شهریار که در گجرات بسر می برد آمده ملازمت نمودند.

دستوری یافتن شاهزاده سلطان پرویز به تسخیر ملک دکن

چون خانخانان از هنگامه سازی و شورش طلبی در آغاز فتنه چنانچه باید باطفای نایره فساد نپرداخت وگذاشت تا آتش فتنه بالا گرفت و سرانجام به کرده های خویش درماند ناگزیر رای عقده کشای شاهنشاهی چنان تقاضا فرمود که یکی از شاهزادگان را بانصرام این مهم دشوار دستوری فرمایند و باین عزیمت روز سه شنبه چهاردهم جمادی الثانیه سنه هزار هژده[1] شاهزاده سلطان پرویز را به غایت خلعت پادشاهانه و اسپ خاصه و فیل نامی وکمر شمشیر و خنجر مرصع شرف امتیاز بخشیده و بیست لک روپیه خزانه بجهت خرچ لشکر همراه او نموده به ضبط صوبه مذکور تعین فرمودند و جعفر بیگ آصف خان را اتالیق ساخته امیرالامرا و بسیاری از سران سپاه را به کومک همراه گردانیدند[2] و هر یکی از امرا به قدر مرتبه و حالت خود به عنایت اسپ و فیل و کمر و شمشیر مرصع خنجر مرصع سرفراز گردید و چون ولایت خاندیش و برار به جاگیر شاهزاده مرحمت شده بود قلعه آسیرهم باو عنایت شد و سیصد راس اسپ به همراهی او مقرر گشت که بهرکس که لایق داند بدهد.

و بعد از چند روز چون از عرایض منهیان دکن به ظهور پیوست

1— ب - ج - د: ' هفده '.

2— د: عبارت از " هر یکی از امرا به قدر مرتبه و حالت خود به عنایت .... تا زندگی را به آتش خمر سوخته سوخت " - ندارد.

که انصرام این مهم باین لشکر که بالفعل موجود است دشوار می نماید بتازگی از مستعدان خدمت حضور خانجهان و فدائی خان و سیف خان بارهه و سلام الله عرب را با هفت هزار سوار نزد شاهزاده فرستادند و بهر یکی موافق مرتبه اسپ و فیل و خلعت و شمشیر بخشیدند - از انجمله خلعت خاصه زردوزی و کمر شمشیر و اسپ خاصه با زین مرصع و فیل خاصه و تومان طوغ علاوه سرفرازی خانجهان گردید و از امرا و از لشکریانی که همراه عبدالله خان به خدمت دفع رانای مقهور تعین بودند راجه بیر سنگه دیو و شجاعت خان و راجه بکرماجیت با پنج هزار سوار نیز به مهم دکن مقرر شدند و معتمد خان را حکم شد که آن مردم را سزاولی کرده در اجین به خانجهان رساند و ده لک روپیه دیگر بجهت خرچ این لشکر مرحمت گشت و سلام[1] الله عرب مذکور که به رفاقت خانجهان دستوری دکن یافت برادر زاده مبارک عرب است نزد شاه عباس به غایت عزیز و مکرم بود و در شجاعت متفرد به حسب تقدیر از شاه تو همی به خاطر آورده باین آستان روی امید آورد و بشومی شراب درینجا هم کاری نه کرده لباس زندگی را به آتش خمر سوخت سوخت و در همین روزها عرضه داشت عبدالله خان آمد که بنده رانای مقهور را در کوهستان در جاهای قلب تعاقب نمود و چند زنجیر فیل و اسباب او بدست افتاد و چون شب در آمد جانی بیگ با بیرون برد امید که باقبال دشمن مال شاهنشاهی بزودی گرفتار گردد یا به قتل رسد خان مذکور بجلدوی این خدمت به منصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب

1- ب - ج : عبارت از "وسلام‌الله عرب مذکور که به رفاقت خانجهان دستوری دکن یافت . . . .
تا به آتش خمر سوخت سوخت" - ندارند -

بهادری و فیروز جنگی فرق عزت بر افراخت. [1]در نیولا قلندری شیری پشکش کرد به غایت تناور و قوی جثه در خوردی به دست آورده تربیت کرده بود و لعل خان نام نهاده و چنان رام شده که آدم را آزار نمی رسانید روزی به حضور طلب فرمودند که با گاو جنگ اندازند خلق انبوه بجهت تماشا فراهم آمده بود و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب ایستاده محو تماشا بودند شیر به جانب جوگیان دویده یکی از انها را که برهنه بود گرفت و به طریق ملاعبت نه از روی غضب چنانچه به مادهٔ خود جفت می شود به حرکت در آمد و بعد از انزال گذاشت و اصلا آزاری از ناخن و دندان باو نرسیده بود حکم فرمودند که از قید و زنجیر بر آورده به گذارند که در فضای جهروکه به طرف دریا بطور خود می گشته باشد و چهار شیربان چوبها در دست همراه باشند و این ادا مکرر ازو به وقوع آمد و چون خاطر اشرف به تماشای شیرونگاه داشتن آن مایل شد چندین شیر بچه به رسم پیشکش آوردند و در فضای طرف دریا بی زنجیر و قلاده می گشتند و بهر شیری دو شیربان موکل بود که طعمه میدادند رفته رفته شیر های کلان تناور بهم رسید یکی مرادنه نام داشت و یکی فیل جنگ و یکی شیر دل مکرر اینها را باهم جنگ انداختند ماده شیری با یکی از انها جفت شده بچه آورد و شیر میداد تا به طعمه خوردن رسید و کلان شد و این از غرایب امور است که در عهد دولت جهانگیر بادشاه به ظهور آمده و در هیچ عهدی و عصری نبوده که شیر بی زنجیر میان مردم به گردد در عهد این دولت چهار ده پانزده شیر در فضای جهرو که طرف دریا می گشتند و شیر بانان همراه بوده محافظت می نمودند.

1ـ ب ـ ج ـ د : عبارت از ''در نیولا قلندری شیری پشکش کرد به غایت . . . . تاو شیر بانان همراه بوده محافظت می نمودند'' ـ ندارند ـ

و درین سال همایون فال صبیه مظفر حسین میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا ابن شاه اسماعیل صفوی را بجهت شاهزاده ولی عهد سلطان خورم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه به طریق ساچق به خانه او فرستادند و درینولا به سیادت پناه مرتضی خان موافق پنجهزاری ذات و سوار جاگیر تنخواه فرمودند و اسلام خان صاحب صوبه بنگاله به منصب پنجهزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردید و حکم جهان مطاع شرف نفاذ پذیرفت که نقاره به جمعی مرحمت شود که پله منصب آنها به سه هزاری و بالاتر رسیده باشد و در بیست و پنجم شوال دختر رامچند بوندیله داخل مشکوی دولت گردید و در خلال این احوال خاطر قدسی مظاهر به نشاط شکار رغبت فرمود و به جانب پرگنه باری[1] که شکارگاه های خاص است نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد.

آغاز سال پنجم از جلوس جهان افروز

در اثنای شکار پرگنه باری روز یکشنبه بیست و چهارم ذی‌الحجه سنه هزار و هژده نیر اعظم منور عالم به عشرت سرای حمل پرتو سعادت افکند و سال پنجم از جلوس جهانگیری به مبارکی آغاز شد و جشن نو روز آراستگی یافت و چندی از مستعدان رکاب نصرت قباب پیشکش نوروزی گذرانیدند از انجمله خان اعظم یکدانه مروارید گران بها به نظر مقدس در آورد و میر صدر جهان بیست و هشت جانور شکاری از باز و جره بادیگر تحف معروض داشت و مهابت خان دو صندوقچه کار فرنگ که اطراف آنرا به تخته های بلور صاف ترتیب داده بودند چنانچه هرچه در درون آنها نهاده می شد از بیرون بنوعی می نمود که گویا هیچ حایلی نیست پیشکش کرد و کشور خان بیست و دو زنجیر فیل گذرانید.

1— ه : ندارا باری.

روز[1] دوم نو روز به عزم شکار سوار شدند و سه شیر زیان صید فرمودند درین اثنا فوجداری صوبه ملتان از تغیر تاش بیگ خان بابوالبی اوزبک مرحمت شد و چون صحرای پرگنه باری ازو حوش و طیور پرداخته آمد رایت اجلال به جانب روپ باس ارتفاع یافت و دران موضع نیز شکار فراوان کرده کوس معاودت بلند آوازه ساختند۔

و روز دو شنبه سیوم محرم سنه هزار و نوزده دارالخلافه اکبرآباد به سایه چتر آسمان پایه آرایش پذیرفت روز جمعه هفتم مقرب خان از بندر کهنبایت و سورت آمده دولت بساط بوسی دریافت و جواهر و مرصع آلات و ظرفهائی طلا و نقره کار فرنگ و دیگر نفایس و تحفه های غیر مکرر و اسپان عربی به رسم پیشکش از نظر مقدس گذرانید و درین روز یوسف و زلیخائی به خط ملا میر علی مصور و مذهب که هزار مهر قیمت داشت و سپه سالار خانخانان به طریق پیشکش ارسال داشته بود پسند خاطر دشوار گزین افتاد۔

درین[2] سال از عرایض صاحب صوبه و واقعه نویس صوبه کابل به مسامع جلال رسید که ولی محمد خان والی توران به خدمت شاه عباس فرمانروائی ایران التجا برده تفصیل این مجمل انکه چون ولی محمد خان را تخت دولت میرسد از آغاز سلطنت تا چهار سال به قانون عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسر برده به داد و دهش و حسن سلوک مردم را از خود راضی و خورسند داشت و آخر از بد فرجای و نحوست ازلی که در طالعش

1— ه : روز دوم نو روز به عزم شکار . . . . تا ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند۔ ندارد۔

2— ب۔ج۔د : عبارت از ' درین سال از عرائض صاحب صوبه و واقعه نویس صوبه کابل تا . . . . ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند '۔ ندارند۔

ودیعت نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از سیرت نیک خویش برگشت و ستم کاری و دل آزاری پیش نهاد خود ساخته چند سر از امرای اوزبک را که عمده های دولت او بودند مثل رستم ارغون و حاجی بی قوشچی و علی بی منغت و شاه کومک دیوان بیگی که خود تربیت نموده به مرتبه امارت رسانیده بود به گمان انکه این جماعه به برادر زاده های او امام قلی خان و نذر محمد خان مراسلات پیوسته دارند به قتل رسانید و دلهای خاص و عام از اطوار ناپسندیده و کردار ناهنجار او نفرت گزید در خلال این حال امام قلی خان و نذر محمد خان به تحریک چندی از امرای اوزبکیه برو خروج کرده بسیاری از ملک، به تصرف در آوردند ولی محمد خان هر چند دست و پازد بجای نه رسید اقبال رو برتافت و دولت پشت داد هر چه بجهت بهبود و اصلاح کار خود می اندیشید نتیجه برعکس میداد و چون دانست که روزگار برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفته ناگزیر دل از ملک و دولت برکنده به خدمت والی ایران پناه برد که مگر به امداد و کومک شاه کاری پیش برد شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود به استقبال برآمد و از غایت کرم خوئی و افراط دلجوئی که درین طور اوقات به غایت پسندیده و خوشنماست دقیقه فروگذاشت ننمود و مجلس های عالی ترتیب فرموده خوش وقت می داشت و چون اوزبکان پی در پی نوشت جات فرستاده او را طلبیده بودند قزلباش را مناق و مخل می دانست به کومک و مدد مقید نه شده جریده عطف عنان نمود و چون به سرحد خود رسید به ترتیب سپاه و استعداد جنگ نه پرداخته گرم و گیرا به تخت ملک در آمد وبا امام قلی خان در نواحی سمرقند جنگ کرده شکست خورد و اسیر سر پنجه تقدیر گشته به قتل رسید مدت سلطنت اوشش سال کشید و از غرایب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین به ظهور آمد واقعه ملا علی احمد مهرکن است و او پسر ملا حسین مهرکن است و در فن خود از یکتایان روزگار و

بی نظیران عصر بود و انچه او بر فولاد می کند مگر ملا میر علی برکاغذ تواند نوشت و سرد درویش نهاد مبارک نفس بود و در مکتب خانه آنحضرت راه داشت و تکرار سبق ایشان می کرد و باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند - بالجمله شرح این سانحه غریب بر سبیل ایجاز و اختصار انکه شب پنجشنبه بیست و دوم محرم جمعی از قوالان در محفل مقدس سرود می گفتند و صوفی به رسم اهل تقلید سماع می کرد و این بیت امیر خسرو که

هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی
من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی

میانخانه آن سرود بود حضرت شاهنشاهی حقیقت این بیت را تفحص فرمودند ملا علی احمد پیش آمده چنین نقل که من از پدر خود شنیده ام که روزی سلطان المشائخ شیخ نظام الدین اولیاء گوشه کلاهی برسر کج نهاده در کنار آب جون بالای پشت بام می تماشای غسل هنود و عبادت آنها می کردند - درین اثنا امیر خسرو حاضر می شود و شیخ بدو متوجه شده می فرمایند که طریق عبادت این جماعه رای بینی و این مصراع بر زبان می گذراند -

'هر قوم راست راهی دینی و قبله گاهی'

امیر بی تامل از روی نیاز مندی شیخ را مخاطب ساخته بر زبان جاری می سازد

'من قبله راست کردم بر سمت کج کلاهی'

و چون ملا علی احمد سخن را بدین جا رسانید حال برو متغیر گشت و بی خودانه افتاده جان بجان آفرین سپرد و مبلغی زر بجهت تجهیز و تکفین او به فرزندانش عنایت شد و حسب الحکم کالبد او را به دهلی برده در گورخانه آباد اجدادش مدفون ساختند -

و[1] درین ایام به مسامع جلال رسید که کوکب پسر قمر خان بیگی از ریاضت پیشگان ضلالت کیش هند آشنائی پیدا کرده و رفته رفته سخنان ناتمام اوکه تمام کفر و زندقه در دل آن جاهل جاگرفته و عبدالطیف پسر نقیب خان و شریف ولد شریف عم زاده‌های خود را درین گمراهی باخود شریک ساخته چون از وقوع این کار پژوهش رفت باندک نه رسانیدنی اقرار نمودند ناگزیر آنحضرت تنبیه و تادیب آنها را لازم دانسته کوکب و شریف را بعد از شلاق مقید و محبوس نمودند و عبدالطیف را فرمودند که یک صد دره در حضور زنند و این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت غرای محمدی بود تا دیگر جاهلان امثال این امور را هوس نه کنند۔

ارتفاع گرفتن غبار فتنه در بلده پتنه و فرونشستن آن به آبیاری اقبال شاهنشاهی

درینولا افضل خان حاکم صوبه بهار به کهرک پور که مجددا به جاگیر او مقرر گشته بود و از پتنه تا آنجا شصت کروه مسافت است متوجه شد و قلعه شهر را به شیخ حسام بنارسی و غیاث زین خانی دیوان آن صوبه و چندی دیگر از منصبداران سپرد و به گمان انکه درین حدود غنیمی نیست خاطر از محافظت شهر و قلعه چنانچه باید جمع نه ساخت درین ایام قطب نام مجهولی از مردم اوچه که خلقت او سرشته فتنه و فساد بود درزی درویشان و لباس گدایان به سرزمین اجینیه[2] که در نواحی پتنه

1— د : عبارت از ' درین ایام به مسامع جلال رسید که کوکب پسر قمر خان بیگی . . . . تا امثال این امور را هوس را کنند ' ۔ ندارد ۔

2— " *Ujjainiyya* here means *Bhojpur.*"
Tuzuk i-Jahangiri, Eng. Trans, Vol. I, P. 173.

واقع است در آمد و به مردم آنجا که از مفسدان مقرراند آشنائی پیدا کرده اظهار نمود که من خسرو ام از حبس گریخته خود را به دین حدود رسانیده ام اگر به امداد و اعانت من پردازند بعد از انکه کاری سرانجام یابد مدار دولت من برشما خواهد بود[1] و بدین تزویر و فریب آن مفسدان ساده لوح را از راه برده باخود متفق ساخت و جمعی از سوار و پیاده برگرد او فراهم آمدند و دور دست بودند افضل خان را فرصتی خاطر خواه پنداشته ایلغار نمودند و بی مزاحم و منازع به قلعه پٹنه در آمدند و شیخ بنارسی و غیاث دیوان که در قلعه بودند از اضطراب وهول جان باستحکام قلعه و بستن در ها نپرداخته از راه دریچه که به طرف دریا بود راه ادبار سپرده خود را به کنار آب کشیدند و کشتی به دست آورده نزد افضل خان شتافتند و آن فساد پیشگان به خاطر جمع اموال و اسباب و اسلحه افضل خان را با خزانه پادشاهی به تصرف در آوردند و برخی از بی دولتان واقعه طلب که در شهر و نواحی بودند برسر او جمع شدند و این خبر وحشت اثر در کُهرک[2] پور به افضل خان رسید و بنارسی و غیاث هم از راه آب به هزاران بی آبی خود را رسانیدند و از نوشته جات شهر به تحقیق پیوست که این بد بخت خسرو نیست افضل خان باعتضاد اقبال بی زوال متوجه استیصال آن کروه و خیم‌العاقبه شد و چون خبر آمدن افضل خان به آن فساد پیشه رسید قلعه را یکی

1ـ ۵ : ” مجملا بدین کلمات انکه به فریب ان کول طبیعتان را باخود متفق ساخت که من خسروام و اطراف چشم خود را که در وقتی از اوقات داغ کرده بود و علامت آن به نظر در می آمد بدان گمراهان می نموده و می گفته که در بند خانه کتوژی بعض پیاله خود در چشم من بسته بودند “ ـ

2ـ معتمد : گورکهپور ـ

از معتمدان خود سپرده سوار و پیاده خود را توزک نموده چهار کروه از شهر باستقبال برآمد و درکنار آب پن پن عرصه مبارزت آراست و از انجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان جان سپار است به اندک زد و خورد سلک جمعیت آن تیره روزگار از هم پاشید و سرداران اجینیه با نقد و جنسی که توانستند برداشت روانه وطن خود گشتند و آن خون گرفته از غایت اضطراب باچندی به قلعه درآمد و افضل خان سر در پی او نهاده فرصت نداد که در قلعه را تواند بست ناگزیر سراسیمه به درون خانه افضل خان رفته در را مستحکم بست و تا سه پهردران خانه دست و پازده چندی را به تیر زخمی کرد و چون دریافت که باین شورش افزای کار از پیش نمی رود و همراهان او از بیم جان قرار برفرار داده راه ادبار سپردند ازان خانه برآمده افضل خان را دید وخان برای تسکین ماده فساد همان او روز اورا به قصاص رسانید و چون این اخبار به مسامع اقبال رسید آنحضرت حسام بنارسی و غیاث زین خانی و دیگر منصبداران را که در حفظ و حراست شهر و قلعه کوتاهی کرده بودند به درگاه والا طلبیدند و بعد از احضار آنها بجهت تنبیه ارباب غفلت و اصحاب جبن فرمودند که همه را سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده و برخر سوار کرده گرد شهر و بازار گردانیدند ـ

در خلال این احوال عرضه داشت سلطان پرویز رسید که عادل خان بیجاپوری التماس دارد که میر جمال الدین حسین انجو را که جمیع حکام دکن بر قول و فعل او اعتماد تمام دارند نزد او فرستند تا تفرقه و وحشت را از خاطر آن کروه برطرف ساخته معامله آنجا را باستصواب عادل خان صورت پسندیده دهد ـ بنابران میر مذکور در همین ایام دستوری یافته روانه آن صوب گشت ـ مقارن[1] این حال مرتضی خان به حکومت

1ـ ه: "و در همین ایام بجهت تنبیه و تادیب بکرماجیت زمیندار

صوبه پنجاب که از اعاظم ممالک محروسه است فرق عزت برافراخت و تاش بیگ خان که در صوبه ملتان بود به ضبط و ربط کابل تعین یافت۔

و از وقایع این سال انکه خانخانان ملاحظه وقت نه کرده در هنگامی که حرکت لایق نبود و سواری تردد منافی سپاهی گری و کاردانی می نمود و سرانجام غله و دیگر ضروریات نشد سلطان پرویز و لشکرهارا به بالای گهاٹ برآورد و رفته رفته به واسطه بی اتفاق و نفاق پشگی سرداران و اختلاف رایها کار بجای کشید که عسرت غله مردم را آشفته حال و سراسیمه گردانید و یک من به مبلغها بدست نمی آمد و اسپ و شتر بسیار مقط شد و از قضای آسمانی باران بی موقع که در واقع قهر و سخط الهی بود نازل گشت و اسپان نیم جان از لاغری و زبونی دم خیز شده حرکت نمی توانستند کرد و حال سپاه درهم و مختل گشته هیچ گونه کاری از پیش نه رفت بلکه قلعه احمد نگر که در زمان حضرت عرش آشیانی مفتوح شده بود نیز از تصرف اولیای دولت برآمد و خانخانان بنا بر مصلحت وقت ناگزیر با مخالفان تیره بخت صلح گونه که لایق بندگان این درگاه نبود نموده سلطان پرویز لشکرهارا به برهان‌پور بازگردانید ۔ بالجمله چون نقش بد نشست و لشکر به حال تباه معاودت به برهان پور نمود همگی دولت خواهان یک رنگ این سرگردانی و پریشانی را حمل بر نفاق و بداندیشی و بی سرانجامی خانخانان نموده درین باب

ولایت ماندو که قدم را دایره اطاعت و بندگی کشیده بود مها سنگه پسر زاده راجه مان سنگه تعین گشت که هم بدفع متمردان ان سر زمین قیام و اقدام نماید وهم محال جاگیر راجه را که دران نواحی واقع است عمل کند ''۔

عرایض به درگاه والا ارسال داشتند[1] خصوصاً خانجهان نوشت که آنچه شد از نفاق خانخانان شد یا این خدمت بالاستقلال سدد باید گذاشت یا او را به درگاه طلب فرموده این نواخته و برداشته خود را به خدمت تسخیر دکن مقرر نموده سی هزار سوار موجود به کومک این فدوی مقرر باید داشت. تابی من اقبال روز افزون شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک بادشاهی که در تصرف غنیم است مستخلص ساخته و قلعه‌ها بدست آورده ضبط و نسق سرحدها نماید بلکه ولایت بیجا پور را که در تصرف عادل خان است ضمیمه ممالک محروسه سازد و اگر این خدمت را در مدت مذکور نسق شایسته نه دهد از سعادت کورنش محروم بوده روی خود را به بنده های درگاه نماید چون این عرضه داشت خانجهان به عرض همایون رسید سرداری لشکر به خانجهان تفویض یافته خانخانان را به درگاه طلب فرمودند. درینولا بتاریخ هفتم آبان سنه هزار و نوزده هجری در دولت خانه حضرت مریم الزمانی جشن طوی شاهزاده ولی عهد باصبیه قدسیه مظفر حسین مرزا ابن سلطان حسین میرزای صفوی برادر زاده شاه طهماسپ آراستگی پذیرفت حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی تشریف ارزانی داشته جشن ترتیب فرمودند و اکثر امرا به خلعت سرافراز گشتند و چندی از محبوسان قلعه گوالیار خلاصی یافتند و چون مهم دکن از بی اتفاق امرا و نفاق خانخانان در عقده توقف افتاد و عساکر اقبال به حال تباه به برهان پور معاودت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه بدان صوب رخصت فرمودند و خلعت فاخره و کمر شمشیر مرصع و اسپ خاصه بازین مرصع و فیل نامی و پنج لک روپیه نقد باو عنایت

1- ب ـ ج ـ د : عبارت از "خصوصاً خانجهان نوشت که آنچه از نفاق خانخانان. . . . . تا به برهان پور معاودت فرمود خان اعظم را با لشکر تازه بدان صوب رخصت فرمودند" ـ ندارند ـ

نموده خان عالم و فریدون خان برلاس و یوسف خان ولد حسین خان تکریه و علی خان نیازی[1] و باز بهادر قلماق را با دوازده هزار سوار همراه او تعین فرمودند و سوای این دو هزار احدی نیز به کومک او مقرر گشت و سی لک روپیه بجهت خرچ لشکر نیز حواله او نمودند و به مهابت خان حکم شد که خان اعظم و این لشکر را به برهان‌پور رساند و امرای دکن را باو متفق و یک جهت ساخته خانخانان را به درگاه عرش اشتباه بیارد ـ

و همدرین سال عرضه داشت بعض امرای دکن آمد میر جمال‌الدین حسین بیجاپور رسید و عادل خان وکیل خود را نیست کروه پیشوا فرستاده خود هم تا سه کروه استقبال نمود و در همین روزها مهابت خان که بجهت رسانیدن خان اعظم و آوردن خانخانان به برهان‌پور رفته بود سپه سالار را به درگاه رسانید و بعد از ادراک دولت زمین بوس چون خاطر اشرف از خانخانان منحرف گشته بود آن التفات و عنایت که درباره او همیشه می فرمودند درین مرتبه به فعل نیامد و بتاریخ روز پنجشنبه پانزدهم رمضان به جانب پرگنه‌باری که از شکار گاه های خاص بود نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد روزی در اثنای شکار انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک بود بدرختی میرسد که زغنی چند بران نشسته بود کمان و تکه داشت قصد زدن آنها می کند اتفاقا در حوالی درخت‌گاوی نیم خورده به نظرش در می‌آید ـ

و مقارن این حال شیری در غایت کلانی و تناوری غضب آلوده از میان پته چند که دران حوالی بود برخاسته روانه می‌شود چون رغبت آنحضرت را به شکار شیر می دانست که بر وجه کمال است با انکه دو گهڑی روز پیش نمانده بود خود با چندی که همراه داشت

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: 'علی خان نیازی' ـ ندارند ـ

شیر را قبل کرده کس بجهت خبر کردن فرستاد چون این خبر به‌عرض بادشاه شیر شکار رسید از فرط رغبتی که به شکار داشتند به فراهم آوردن مردم و جمع ساختن فیلان التفات نه فرموده بهم عنانی شاهزاده ولی‌عهد جلو ریز متوجه آن صوب گشتند و چون در شکار گاه ها غیر از قراولان و معدودی از خدمتگاران نزدیک هیچ کس یارای آن نبود که بی حکم قدم جرات پیش نهد رام داس کچهواهه و انوپ رای و اعتماد رای و حیات خان و یک دوی دیگر همراهی گزیدند بالجمله شیر در سایه درختی به نظر در آمد آنحضرت خواستند که بر پشت اسپ تفنگ اندازند اسپ از بیم شیر آرام نمی گرفت ناگزیر پیاده شده بندوق انداختند تیر اول نه رسید و دوم اگرچه رسید کاری نیفتاد و شیر خشم آلوده از جای خود برخاسته حمله کرد و یکی از میر شکاران را که شاهین در دست نزدیک ایستاده بود مجروح ساخته بجای خود نشست باز آنحضرت بندوق برسه پایه نهاده خواستند که بیندازند. انوپ رای سه پایه را استوار گرفته بود و شمشیری در کمر و کلته چوبی در دست داشت و شاهزاده ولی عهد سلطان خورم به جانب دست چپ آنحضرت باندک فاصله استاده بودند و راجه رام داس نزدیک بایشان بود و حیات خان و اعتماد رای به طرف دست راست و کمال قراول از عقب بندوق را پرساخته می رسانید شیر خشمناک برخاسته به جانب آنحضرت متوجه شد حضرت شاهنشاهی فی الفور ماشه را زیر کردند و تیرتفنگ از محاذی دهن و دندان او گذشت و صدای تفنگ آتش افروز موجب غضب او شد و از هیبت شیر و هول جان جمعی از خدمتگاران و پیاده ها که در گرد و پیش آنحضرت بودند تاب نیاورده پشت و پهلو بر آنحضرت زده بدر رفتند و از صدمه اینها آن کوه وقار یک دو قدم عقب تر رفته افتادند و می فرمودند که دو سه کس از انها برسینه من پای نهاده گذشتند و به مدد اعتماد رای و کمال قراول که به گردو پیش آنحضرت

استاده بودند باز خود را راست ساخته ایستادند درینوقت شیر به مردمی که در طرف دست چپ بودند قصد نمود و انوپ رای که پایه تفنگ در دست داشت شیر متوجه او شد درینوقت شاهزاده ولی عهد تیری به شیرزد و چون شیر به انوپ رای رسید چوبی که در دست داشت بر سر شیر محکم کوفت و شیر هر دو پنجه برسینه او چنان زد که برپشت افتاد و دستش را به دندان گرفته به شدتی فرو خائید که سردند انها از پشت دستش بر آمد و انوپ رای درمیان هر دو دست شیر افتاده بود و یک دست بالای پشت او حمایل کرده درین حال شاهزاده هزبر صولت قوی دولت به قصد جان بخشی انوپ رای شمشیر از غلاف بر آورده خواست که تیغ آتش بار برشانه های شیرزده از پادر آورد در وقت فرود آوردن شمشیر دست انوپ رای به نظر باریک بین در آمد که برشانه شیر حمایل شده لاجرم درعین آشوب طبیعت عنان غضب پیچیده تیغ موی شگاف برکمر شیر فرود آورد و رام داس بجهت مجرای خود نیز زخمی رسانید و حیات خان هم چوبی چند برسر او زد و انوپ رای که به پهلو غلطیده بود برقرار زانو راست می ایستد و سینه انوپ رای نیز به آسیب ناخن شیر مجروح شده بود بعد از انکه از زیر شیر برآمد و شهر اورا گذاشته روانه شد از عقب شیر شمشیر علم کرده برسر او فرود آورد و چون روی گردانید تیغی دیگر برصورت او انداخت چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد و پوست ابروی او که به زخم شمشیر جدا شده بود بالای چشم های او افتاد چون وقت شام بو صالح نام چراغچی که مضطرب می آمد در تاریکی شیر را ندیده از پیش او گذشت شیر با انکه رمقی پیش نداشت به ضرب طبانچه پای او را شکست و او بعد از چند روز به همان درد درگذشت و شیر همان لحظه جان داد و چون شاهزاده کامگار شیر شکار اظهار این جرات و جلادت را دون پایه همت و شجاعت خویش می دانست کشیدن شمشیر و برافراختن و داشتن و

انداختن و در نیام کردن به یک اداکار فرمود رام داس و حیات خان که ازین تیز دستی آگاهی داشنند حقیقت را به عرض شاهنشاهی رسانیدند و آنحضرت به دست مبارک خویش شمشیر خون آلود را از غلاف برآورده آفرین بر سبک دستی آن گرانبار دولت و دانش فرمودند درین وقت که حاضران بساط قرب ازین کارنامه شجاعت ثناخوان بودند بر زبان حقایق ترجمان گذارش یافت که رسانیدن شمشیر بشیر حاشا که به نظر همت این نیازمند درگاه بی‌نیاز درآید لیکن ازین که در وقت فرود آوردن شمشیر دست انوپ رای را از گزند زخم پاس داشته محظوظ و مسرور است چون جان سپاری انوپ رای مشاهده گشت به خطاب انی رای سنگه دلن و به اضافه منصب امتیاز یافت انی رای بزبان هندی سردار فوج را گویند و از سنگه دلن شیر مال مراد است۔ [1]مقارن این حال یکی از شتران خانه زاد که در شکار همراه بود مست و قوی هیکل به نظرِ اشرف درآمد حکم فرمودند که چهار نیله گاو را بر و بر بندند و آن چهل و دو من به وزن هندوستان بود برداشته مردانه راون شد فرمودند که یک نیله گاو دیگر بالای آن چهار نهند نتوانست برداشت بعد ازان حکم کردند که چون راست بایستد بر بالای آنها به گذارند بالجمله هر پنج را گرفته روان شد یقین که وزن آن از پنجاه من فزون تر خواهد بود که پانصد من خراسان باشد و بعد از سه ماهه نشاط شکار رایات اقبال به صوب دارالخلافه اکبرآباد انعطاف یافت و [2]دران مصر سعادت

1ـ ب۔ ج۔ د : عبارت از ’مقارن این حال یکی از شتران خانه زاد که در شکار همراه بود مست و قوی . . . . تا که پانصد من خراسان باشد‘ ۔ ندارند۔

2ـ د : عبارت از ’و دران مصر سعادت از مواهب خاص . . . . تا مسرت‌افزای خاطر قدسی مظاهر گردید‘ ۔ ندارد ۔

از مواهب خاص حضرت واهب العطایا در مشکوی اقبال شاهزاده ولی عهد از دختر مظفر حسین میرزای صفوی صبیه قدسیه قدم و عالم وجود نهاد و حضرت شاهنشاهی به تهنیت این نوباوه گلبن خلافت با مخدرات سرا پرده دولت بآن محفل مراد تشریف برده داد عشرت و نشاط دادند و شاهزاده والا گوهر به لوازم نثار و پیشکش پرداخته مسرت افزای خاطر قدسی مظاهر گردید ـ

آغاز سال ششم از جلوس سعادت مانوس

روز دو شنبه ششم محرم سنه هزار و بیست هجری ماهچه لوای گیهان برای جمشید خورشید به بیت السعاده حمل پرتو اعتدال انداخت و سال ششم از جلوس مقدس آغاز شد و جشن نو روز جهان افروز آراستگی یافت درین روز بجهت اندوز منصب ده هزاری به شاهزاده ولی عهد ارزانی داشتند و پشکش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و مرتضی خان و میر صدر جهان و جهانگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت و ایرج ولد خانخانان به خطاب شاه نواز خان و سعد الله پسر سعید خان به لقب نوازش خان فرق عزت برافراختند و در بیست و چهارم محرم مطابق نوزدهم فروردین که روز شرف آفتاب بود یادگار علی سلطان ایلچی شاه عباس فرمان روای ایران که پرسش تعزیت حضرت عرش آشیانی و تهنیت جلوس همایون آمده بود سعادت زمین بوس دریافت و اسپان عراق واقمشه نفیسه از هر جنس که شاه جم جاه ارسال داشته بودند باگرامی نامه به نظر اشرف گذرانید و به عنایت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه شرف امتیاز گرفت و سواد آن مکتوب محبت طراز به جنس درین اقبال نامه مرقوم می گردد ـ

نامه شاهی

تارشحات سحاب فیض ربانی و قطرات غمام فضل سبحانی طراوت بخش حدایق ابداع و اختراع باشد همیشه بهار گلشن سلطنت و جهانبانی و چمن زار ابهت و کامرانی اعلیحضرت فلک مرتبت خورشید منزلت پادشاه جوان بخت کیوان وقار شهریار نامدار سپهر اقتدار خدیو جهانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دارالوا مسند نشین بارگاه عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال نزهت افزای ریاض کامرانی چمن آرای گلشن صاحب قرانی چهره کشائی جمال جهانبانی مبین رموز آسمانی زیور چهره دانش و بینش فهرست کتاب آفرینش مجموعه کمالات انسانی مرآت تجلیات یزدانی بلندی بخش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت آفریدگار جم جاه انجم سپاه فلک بارگاه صاحب قران خورشید کلاه عالم پناه از جوی بار عنایت الهی و چشمه ساز مرحمت نامتناهی سرسبز بوده ساخت قدس مساحتش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد حقیقت شوق و محبت و کیفیت خلت و مودت تحریر پذیر نیست ـ

قلم را آن زبان نمود که راز عشق گوید باز

اگرچه از راه صورت بعد مسافت مانع دریافت کعبه مقصود گردیده اماقبله همت والا نهمت نسبت معنوی و قرب باطنی است للهالحمد که به حسب وحدت ذاتی میان این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن منهل سلسال ابهت و اجلال این معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصال روحانی نگشته رو در یک جهتی است و ازین جهت گرد ملال بر آئینه خاطر خورشید مثال نه نشسته عکس پذیر جمال آن مظهر کمال است و همواره مشام جان بر وایح فوایح خلت و داد و نسایم عنبر شمایم محبت و اتحاد معطر گشته به

موانست روحانی و مواصلت جاودانی زنگ زدای خاطر دوستی دوست است - بیت :

هم نشینم به خیال تو و آسوده دلم
کاین وصالیست که در پی غم هجرانش نیست

المنة الله تعالی و تقدس که نهال آرزوی دوستان حقیقی به ثمرهٔ مراد بارور شده شاهد مدعا و مقصودی که سالها در پرده خفا مستور بود و به تضرع و ابتهال از درگاه و اهب متعال جلوه‌گری آن مسئلت میشد باحسن وجهی از حجله غیب به ظهور آمده پر تو جمال بر ساحت آمال خجسته مآل منتظران انداخته برفراز تخت همایون و سریر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن چمن آرای پادشاهی و زینت افزای سریر شاهنشاهی گردیده لوای جهان کشای خلافت و شهر یاری و چتر فلک فرسای معدلت و جهان داری آن رفعت بخشی افسرواورنگ و عقده کشائی دانش و فرهنگ ظل معدلت و مرحمت بر مفارق عالمیان انداخت امید که مهیمن متعال مراد بخش جلوس میمنت مانوس آن خجسته طالع همایون بخت فروزندهٔ تاج و فرازندهٔ تخت را برهمگنان مبارک و میمون و فرخنده و همایون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جهانبانی وموجبات حشمت و کامرانی در تزاید دارد آئین و داد و روش اتحاد که بین الاباء و الاجداد انعقاد یافته و بتازگی میانه این مخلص محبت گزین و آن معدلت آئین استقرار پذیرفته مقتضی آن بود که چون مژده جلوس آن جانشین مسند گورکانی و وارث افسر صاحب قرانی بدین دیار رسد یکی از محرمان حریم عزت برسبیل تعجیل تعین شده به مراسم تهنیت اقدام نماید لیکن چون مهم آذر بایجان و تسخیر ولایت شروان درمیان بود و تا خاطر مهر آگین از مهمات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت به مستقر سلطنت میسر نبود در لوازم این امر خطیر تاخیر و تقصیر واقع شد

هرچند رسوم و آداب ظاهری نزد ارباب دانش و بینش چندان اعتباری ندارد اماطی آن بالکلیه به حسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست طی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام خجسته فرجام که به یمن خدام ملایک احترام مهمات ولایت از دست رفته برحسب مدعای احبا صورت یافت و بالکلیه ازان طرف خاطر جمع گشته به دارالسلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول واقع شد امارت شعار کامل الاخلاص راسخ الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را که اباعن جد از زمره بندگان یک جهت وصوفیان صافی طویت این دو دمان است روانه درگاه معلی نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم و ادراک شرف تقبیل و تلثیم بساط عزت و ادای لوازم پرسش و تهنیت رخصت مراجعت یافته به اخبار مسرت آثار سلامتی ذات ملایک صفات و صحت مزاج وهاج خورشید ابتهاج بهجت افزای خاطر مخلص خیرخواه گردد مرجو آنکه پیوسته دوحه و داد موروثی و مکتسبی و حدیقه خلت و اتحاد صوری و معنوی را که باروای انهار موالات و اجرای جد اول مصافات غایت نضرت وخضرت پذیرفته ازنشوونما بینداخته بارسال رسل و رسایل که مجالست روحانی است محرک سلسله یگانگی و رافع غایله بیگانگی بوده باشند و روابط معنوی را با یتلاف صوری متفق ساخته بارجاع و انجام مهام ممنون دانند حق سبحانه و تعالی آن سلاله خاندان جاه و جلال و خلاصه دودمان ابهت و اقبال را بتائید غیب الغیب موید داراد ـ انتهی[1] از وقایع ناملایم که دربنولا سانح گشت تاختن احداد بدنهاد است کابل را چون احداد بدنهاد شنید که شهر

1ـــ د: عبارت از " وقایع ناملایم که دربنولا سانح گشت .... تا آن حدود پرداخته بیخ وریشه آنهارا براندازد"ـ ندارد ـ

کابل از سردار صاحب وجود خالی است و خان دوران با سران سپاه در نیک نهار است و معزالملک بخشی بامعدودی از نوکران خود و چندی از ملازمان خان مذکور در شهر است فرصت غنیمت دانسته با سوار وپیاده بسیار خود را به حدود کابل رسانید و معزالملک به اندازه قوت و حالت خویش فی الجمله ترددی نموده به مددگاری کابلیان و سکنه شهر خصوصا جماعه قزلباشان رهگذار هارا کوچه بند نموده جای های خود را مضبوط و مستحکم ساختند و افغانان چند توپ شده از اطراف به کوچه ها و بازارها در آمدند و مردم از پشت بامهای خود آن تیره بختان را در تیروتفنگ گرفته جمعی کثیر به قتل رسانیدند و بارگی که از سرداران معتبرآن مخذول بودگشته ازین رهگذر به غایت دل شکسته و خاطر افسرده شدند به ملاحظه انکه مبادا مردم از اطراف و جوانب جمع شده را بیرون شدن برآنها مسدود گردانند ترسان و هراسان باز گشتند و به یمن اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهی قریب یکصد نفر ازان سیاه بختان علف تیغ انتقام شده به جهنم رفتند و تا دولیست اسپ بای داده ازان مهلکه‌جان بتک پا بیرون بردند و ناد علی میدانی در لهوگر بود چون این خبر وحشت اثر بوی رسید به سرعت هرچه تمام طی مسافت نموده آخر روز به شهر پیوسته به تعاقب آن مخاذیل شتافت و چون فاصله بسیار شده بود کاری نه ساخته عطف عنان نمود و بهمان سعی که او در زود آمدن نمود و اندک ترددی که از معزالملک واقع شد هر یک به زیادتی منصب سرفرازی یافت و چون ظاهر شد که خان دوران و دیگر امرای تعینات کابل در بر انداختن احداد بدنهاد روز می گذرانند نخست به خاطر قدسی مظاهر رسید که خانخانان در درخانه بی کار بسر می برد او را با پسرانش بدین خدمت تعین باید کرد. مقارن این اندیشه قلیج خان از پنجاب آمده سعادت ملازمت دریافت و تعهد این خدمت نمود آنحضرت او را به منصب شش هزاری ذات پنجهزار سوار سرفراز فرموده به حکومت کابل و مهم

دفع احداد بد نژاد دستوری دادند و صاحب صوبگی پنجاب را به مرتضی خان به شرط انکه خود در ملازمت مقدس بسر برد و گماشتگان او حفظ و حراست آن ملک نمایند مفوض ساختند و خانخانان را در صوبه اکبرآباد از سرکار قنوج و کالپی جاگیر تنخواه شد و مقرر گشت که خود به محال جاگیر رفته باستیصال متمردان ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود پرداخته بیخ و ریشه آنها را بر اندازد - و[1] از وقایعی که درینولا به لوامع تقدیر پر تو ظهور افگند داخل شدن مهرالنسا بیگم دختر اعتمادالدوله به مشکوی اقبال است اگر به شرح و بسط مرقوم قلم بدایع رقم گردد دخترها باید پرداخت ناگزیر مجملی از کارنامهائی آسمانی و نیرنگ های فلکی بر صفحه روزگار یادگار می گذارد اول او در حباله نکاح علی قلی بیگ شیرافگن بود چون مومی الیه در بنگاله گشته گشت پسران و مردم قطب‌الدین خان ایشان را روانه درگاه معلی نمودند و حضرت شاهنشاهی به سبب آزاری که ازکشتن قطب‌الدین خان داشتند او را به رقیه سلطان بیگم کوچ حضرت عرش آشیانی سپردند که در دولت خانه ایشان می بوده باشد چون قلم تقدیر برین رفته بود که ملکه جهان و بانوی زمان گردد روزی در جشن نوروز منظور نظر کیمیا اثر شده در سلک خود کشیدند و او در اندک فرصتی در مزاج اقدس تصرف تمام نمود چنانکه روز پایه عزت او ارتفاع و اعتلا پذیرفتی نخست او را به نورمحل ملقب ساختند - و پس از چندی نورجهان بیگم خطاب یافته سرآمد پردگیان حرم سرای

---

[1]— ب - ج - د - ه : این عبارت دارند - ' درین ایام اعتماد الدوله به منصب دو هزاری ذات و پانصد سوار و خدمت وزارت تمام ممالک محروسه سر بلندی گرفت شاهنشاهی مهرالنسا بیگم دختر بلند اختر او را که قبل ازین در نکاح شیر افگن بود در سلک ازدواج خود کشیدند ' -

عزت گشت و اعتماد الدوله به منصب وکالت کل و ابوالحسن برادر کلان بیگم به خطاب اعتقاد خان و خدمت خانسامانی سرفراز گشتند و رفته رفته کار بجای رسید که در جهروکه نشسته و چغی بر دریچه فرو کشیده بار میداد و اکثری[1] از امرای دون همت در زیر آن غرفه حاضر شده به لوازم کورنش و تسلیم می پرداختند تا انکه مدار رتق و فتق مهمات باختیار او شد و به حکم حضرت شاهنشاهی نام او را نیز در سکه بعضی از دنانیر و دراهم داخل کردند و بغیر از انکه در خطبه نام ایشان خوانده شود دیگر آنچه لوازم سلطنت بود از قوه به فعل آمد و نقش سکه او این بیت بود ـ

ز حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نور جهان بادشاه بیگم زر

و آنحضرت صلاح و فساد کارها را به نظر دوربین نه سنجیده در مصالح ملکی و امور کلی به قول آن کوتاه خرد عمل می فرمودند و ازو خامت عاقبت رای زنان که بجز ندامت و پشیمانی نتیجه بران مترتب نمی شود اندیشه نمی‌نمودند و سرانجام این معنی موجب برهم خوردگی بلاد و پریشانی عباد گردید و شگرف هنگامه ها پدید آمد ـ

پریشان شد احوال فرزانگان　　بیفزود سامان دیوانگان
هنر خوار شد جا دوئی ارجمند　　نهان دانش و آشکارا گزند
ز اطراف کشور برآمد خروش　　جهانی سراسر در آمد بجوش

1ـ ه : عبارت از ' و اکثری از امرای دون همت در زیر آن غرفه حاضر شده .... تا ع
' ز اطراف کشور برآمد خروش
جهانی سراسر درآمد بجوش ' ندارد ـ

- در[1] همین روزها یکی از غلامان خاتم بند پادشاهی کارنامه
به نظر مقدس گذرانید و چون نهایت غرابت بحدی داشت که اهل
و بینش مثل آن در هیچ از منه مشاهده نه کرده باشند بنابران
یل نوشته می شود که در پوست فندق چهار مجلس از دندان فیل
یده ترتیب داده بود اول مجلس گشتی گیران بود که دو کس
گشتی می گرفتند و یکی نیزه در دست گرفته استاده بود و دیگری
رسنی در دست داشت و دیگری دستها بر زمین نهاده نشسته بود
پیش او چوبی و کمانی و ظرف تعبیه نموده بود مجلس دوم تختی
بود و بر بالای آن شامیانه ترتیب داده و صاحب دولتی بر تخت
یک پای خود را بر بالای دیگری نهاده و تکیه پس پشت او
ساخته و پنج نفر از خدمتگاران در گرد و پیش او استاده و شاخ
برین تخت سایه انداخته مجلس سیوم صحبت ریسمان بازی بود
استاده کرده و سر طناب برین چوب بسته و ریسمان بازی بر بالای
ای راست خود از پس سر بدست چپ گرفته بود و بز باری ایستاده
را برسر چوب کرده و شخصی دهلی در گردن انداخته می نواخت
دی دیگر دستها را بالا کرده ایستاده چشم بر ریسمان باز داشت
کسی دیگر استاده بودند از انها یکی چوبی در دست داشت مجلس
رم درختی بود که در زیر آن تمثال حضرت عیسیٰ را علیه‌السلام
ن ساخته بود و شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر مردی با آنحضرت
سخن و چهار کس دیگر ایستاده آن کارنامه پرداز جادو طراز را

د : عبارت از ' و درهمین روزها یکی از غلامان خاتم بند
پادشاهی کارنامه ساخته به نظر مقدس گذرانید.........
تاوتتمه که به تیروتفنگ زده بودند بامرا و سایر بندهای
درگاه عنایت نموده قسمت فرمودند - ' ندارد -

بانعام و زیادتی علوفه سرفراز فرمودند -

درینولا خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل معزول شده بود به کومک لشکر دکن مرخص ساختند و[1] درین ایام فرخنده فرجام بجهت هرج و مرج که در ولایت ماوراالنهر واقع شده بود بسیاری از امرا و سپاهیان اوزبک مثل حسین بی درمن بیرم بی و پهلوان بابا وغیر هم التجا به درگاه خلایق پناه آورده شرف سجود آستان ملایک آشیان حاصل نمودند و یکی به خلعت و اسپ و زر نقد و منصب و جاگیر سرفراز گردید - و از سوانح انکه چون مهم رانای مقهور به سعی عبدالله خان بهادر فیروز جنگ صورت پسندیده پذیرفت و آن کافر فاجر در شعاب جبال مختفی گشته دست از فتنه و فساد باز داشت فرمان عاطفت عنوان شرف صدور یافت که آن سیادت پناه را به حکومت صوبه گجرات عز امتیاز بخشیدیم باید که بدان صوب شتافته لشکری نه بردگزین ترتیب نماید و از انجا براه ناسک تربنک به ولایت دکن در آید و چهار لک روپیه بجهت سامان این لشکر علاوه عنایات دیگر گشت و خنجرخان برادر عبدالله خان به خطاب سردار خانی و عنایت علم بندی گرای شد و رام داس کچهواهه را که از خدمتگاران و معتمدان حضرت عرش آشیانی بود به کومک خان مذکور مقرر فرموده به عنایت نقاره و خطاب راجگی ممتاز ساختند و قلعه رنتهنبور[2] که از اعاظم قلاع هندوستان است به مشارالیه لطف فرمودند و اسپ و فیل و خلعت داده رخصت نمودند

1— ه: 'آنکه در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطان دانیال مدتها دران حدود بوده تعین گشت و ابوالحسن پسر اعتمادالدوله به خطاب اعتقاد خانی فرق عزت برافراخت' - دارد -

2— ب - ج: 'و قلعه رنتهنبور که از اعاظم قلاع هندوستان است به مشارالیه لطف فرمودند' - ندارند -

و سرداری لشکری که برسر رانای مقهور تعین بود به راجه باسو مفوض گردید و صوبه مالوه به عوض صوبه گجرات به خان اعظم مرحمت شد و هاشم خان به حکومت کشمیر رخصت یافت و درینولا[1] در موضع سموگر که از شکار گاه‌های حوالی اکبرآباد است حکم قمرغه شد و قضارا سراپرده‌ها کشیده آهوان را رانده به میان آن در آوردند و تاهفت روز بااهل محل به نشاط شکار خوش وقت بودند و نهصد و هفده آهو از نر و ماده شکار شد سی صد و چهل ویک آهوزنده گرفتار شده بود از انجمله دو صد و چهل ویک به فتح پور فرستادند که در میدان چوکان گذارند و از آب وعلف آنها خبردار باشند و قریب یک صد آهو را حلقهای نقره در بینی انداخته در همان صحرا آزاد ساختند وتتمه که به تیرو تفنگ زده بودند بامرا وسایر بنده‌های درگاه عنایت نموده قسمت فرمودند۔

و در اواخراین سال فرخنده مآل به مسامع جلال رسید که امرای سرحد مصدر امری چند که بالیشان مناسبتی ندارد وسزا وار پایه فرمان روائی است می کردند لاجرم به بخشیان عظام حکم شد که فرامین مطاعه بآنها صادر گردانند که دیگر مرتکب این امور که مخصوص پادشاهان است نشوند اول انکه درجهروکه نه نشینند و به امرا و سرداران کومکی خود تکلیف چوکی و تسلیم او نه کنند وفیل جنگ نیندازند و درسیاست‌ها به میل کشیدن و گوش بینی بریدن نه پردازند و خطاب به ملازمان خود ندهند و از نوکران بادشاهی در زمان ملاقات کورنش و تسلیم نخواهند و اهل نغمه را چنانچه در دربار معمول است تکلیف چوکی دادن نکنند وهنگام برآمدن به بار عام نقاره ننوازند وبه انعام اسپ وفیل خواه به

---

[1] ب۔ج۔ہ: عبارت از 'و درینولا در موضع سموگر که از شکارگاه های حوالی اکبرآباد.........تا بامرا و سایر بنده های درگاه عنایت نموده قسمت فرمودند' ۔ ندارند۔

ملازمان پادشاهی و خواه به نوکران خود جلو و چنکک بر دوش نهاده تسلیم نه فرمایند و در سواری ملازمان بادشاهی را در جلو خود پیاده نه برند و مهر بر روی نوشت جات که به نوکران بادشاهی فرستند نکنند و اکنون این ضوابط که به آئین جهانگیری اشتهار یافته معمول است ۔

آغاز سال هفتم از جلوس اقدس

روز سه شنبه شانزدهم شهر محرم سنه هزار و بیست و یک هجری بادشاه چهار بالش گردون مسند جاه و جلال به بیت السعاده حمل انداخت و سهریار عدالت شعار به آغاز هفتم سال از جلوس اقدس رایات بخشش و بخشایش بر افراخت درین روز عالم افروز خسرو بی اوزبک از ولایت ماوراء النهر آمده دولت بساط بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه گردید[1] ۔

1— ه : این عبارت دارد ۔

' و عرضداشت اسلام خان رسید که مشعر بران که بیمن عنایت الهی و به برکت توجه و اقبال حضرت شاهنشاهی ولایت بنگاله از فساد عثمان افغان را پاک گشت اکنون مجملی از حقیقت ان جهل بجهت شادابی سخن نگاشته کاک وقایع نویسی می کردد عثمان از نصیه حکام بنگاله بود و در زمان حضرت عرش آشیانی مکرر اورا بافواج قاهره مقابله و مقاتله دست داده و دفعه او میسر نیست و درینولا که اسلام خان در ڈھاکه بود ودفع و رفع زمینداران ان نواحی را پیش نهاد همت داشت بخاطر گذرانید که فوجی بر سر عثمان مقهور به

و[1] در ابتدای این سال خجسته مآل والدهٔ نورجهان بیگم عطری غریب اختراع نمود و چون به غایت خوشبو است طریق ساختن آن نگاشته می آید در هنگامی که گلاب میگرند فی الجمله چربی بر بالای ظرفهای گلاب گرم ظاهر می شود آنرا اندک جمع می سازند و چون از گل بسیاری گلاب گرفته شود قدری محسوس ازان چربی بهم می رسد در خوشبوئی و عطریت بدرجه ایست که اگر یک قطره ازان بر کف دست بمالند مجلسی را معطر می سازد و چنان معلوم می گردد که غنچه بسیار از گل سرخ بیکبار در شگفتن آمده باین شوخی و ملایمت بوئی نمی باشد دلهای رفته را بجا می آورد و جانهای پژ مرده را شگفته می سازد حضرت شاهنشاهی به جایزه این اختراع یک تسبیح مروارید به مخترع آن عنایت فرمودند و عفت قباب سلیمه سلطان بیگم این روغن را عطر جهانگیری نام نمودند۔

و[2] از سوانح اقبال دشمن مال شاهنشاهی کشته شدن عثمان افغان پاک شدن آن مرز و بوم از لوث افغانان است اکنون مجملی از خصوصیات

ولایت او باید فرستاد اگر اختیار بر دولت خواهی و بندگی نماید چه بهتر والا به طریق دیگر متمردان اورا سزاوار نیست و نابود سازد '۔

1— ه: عبارت از ' و در ابتدائی این سال خجسته مآل والدهٔ نورجهان بیگم.......... تا در ایام حکومت راجه مان سنگھ جنگ های نمایان واقع شد و دران دولت بلند صولت دفع او میسر نگشت '۔ ندارد۔

2— ب۔ج۔د: عبارت از ' سوانح اقبال دشمن مال شاهنشاهی کشته شدن عثمان افغان و پاک شدن........... تا تلاش کرده بسیاری از افغانان را علف تیغ انتقام ساختند '۔ ندارد۔

بنگاله بجهت شادابی سخن رقم زده کلک بیان ساخته بر سر مدعا میرود بنگاله ملکیست وسیع طول آن از بندر چاٹگام تا کدهی چهار صد و پنجاه کروه و عرض از کوه های شمالی تا سرکار مدارن دویست کروه جمع آن تخمیناً شصت کرور دام است که یک کرور و پنجاه لک روپیه باشد در زمان سابق حکام آنجا بیست هزار سوار و یک لک پیاده و دو هزار فیل و چهار پنج هزار کشتی از نوارهٔ جنگی و توپخانه وغیره داشته اند و از زمان شیر خان و سلیم خان پسر او آن ملک در تصرف افغانان در آمده بعد از سلیم خان سلیمان کرانی در تصرف داشت چون تخت سلطنت و جهانبانی به جلوس جهان افروز حضرت عرش آشیانی زینت یافت عساکر اقبال به تسخیر آن ملک تعین شد و امرای عظام مدتها تردد و تلاش کرده بسیاری از افغانان را علف تیغ انتقام ساختند ـ لیکن قلیلی از افغانان در سرحدهای آن ملک مانده بودند و عمده آن بقیه السیف عثمان افغان بود در عهد دولت حضرت عرش آشیانی اورا مکرر با عساکر اقبال مبارزت اتفاق افتاد خصوصاً در ایام حکومت راجه مان سنگه جنگ های نمایان واقع شد و دران دولت بلند صولت دفع او میسر نگشت درینولا اسلام خان صاحب صوبه بنگاله که استیصال زمینداران آن نواحی پیش نهاد همت داشت شجاعت خان را با کشور خان و افتخار خان و سید آدم بارهه و شیخ اچهه برادر زاده مقرب خان و معتقد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و میر قاسم ولد میر مراد و چندی دیگر از امرا بر سر او فرستاد چون نام‌برده ها طی منازل و مراحل نموده نزدیک به قلعه و زمین او رسیدند یکی از مردم زبان دان را نخست نزد او فرستادند تا او را نصیحت کرده از طریق بغی و طغیان به شاه را اطاعت و انقیاد بار آرد از انجا که دود غرور در کاخ دماغ عثمان جا گرفته بود و همیشه هوای تصرف تمامی

بنگاله بلکه دیگر داعیه ها در سرداشت اصلا سخنان ناصح را به گوش هوش نشنیده مستعد قتال و جدال گردید و در کنار رود خانه که زمین آن تمام وحل و خلاب بود جای جنگ قرار داد و چون این خبر به شجاعت خان رسید افواج قاهره را مقرر ساخت که هر یک بجای خود رفته آماده کارزار باشند و عثمان از استماع انکه لشکر بادشاهی صف آراسته به کنار رود خانه آمد و سوار و پیاده خود را در برابر سپاه نصرت دستگاه باز داشت و چون هنگامه جنگ گرم گشت و هر فوجی به فوج رو بروی خود گردید آن جاهل خیره سرفیل مستی را پش انداخته برفوج هراول تاخت و بعد از زدوخورد بسیار سید آدم و شیخ اچهه به سعادت شهادت رسیدند و سردار بر انغار افتخار خان هم در ستیز و آویز تقصیر نه کرده نقدجان را نثار طریقه اخلاص نمود وهم چنان کشور خان سر کرده جو انغار داد مردی و مردانگی داده خود را فدای کار پادشاهی ساخت وبا انکه بسیاری از مخالفان بد سر انجام علف تیغ خون آشام گشته بر خاک هلاک افتاده بودند چون چندی از سران سپاه در راه اخلاص جان نثار شدند آن مقهور ناپاک فیل مست را پش رو داشته خود بر فوج غول تاخت و درین جانب پسرو برادران و خویشان شجاعت خان و دیگر بهادران راه برو گرفته جنگ های مردانه کردند و بعضی درجه شهادت یافته زخمهای گران بر داشتند درینوقت فیل کوه پیکر به اشاره فیلبان بر شجاعت خان دوید آن برق دشمن سوز برچهه برفیل زد و بعد ازان دست به قبضه شمشیر برده دو زخم پی بر چهره فیل میزند انکاه جمدهر کشیده دو جمدهر میرساند فیل از غایت دلاوری باین همه جراحتها بر نکشه غضب آلوده قدم پش نهاد و شجاعت خان را با اسپ زیر کرد و آن شیردل فیل افکن مانند برق لامع از اسپ جدا شده به مجرد افتادن جهانگیر بادشاه گفته راست ایستاد درین وقت جلودار او

شمشیر دو دستی بر دستهای فیل رسانید و فیل از ضرب زخم بزانو در آمد شجاعت خان به اتفاق جلودار فیلبانرا از بالای فیل بزیر کشیدو بهمان جمدهر که در دست داشت درین پیادگی بنوعی بر خرطوم فیل زد که آن کوه شکوه فریاد کنان بر گشت و از فزونی زخم های کاری به فوج خود رسیده افتاد و درحینی که شجاعت خان سواری شد آن مخذولان فیل دیگر بر علم دار او دوا نیدند و آن عفریت منظر علم او را با اسپ زیر کرد درینوقت شجاعت خان بآواز بلند به علم دار گفت مردانه باش که من زنده ام و درین هنگام اکثری از بهادران جان نثار که درپای علم حاضر بودند بر فیل دویده بزخم شمشیر و جمدهر او را باز گردانیدند و اسپی دیگر طلبیده علم دار را سوار ساخت و علم را بر افراخته برجای خود ایستاد دراثنای این گیرودار که اکثری از سران سپاه جان نثار شده بقیة السیف به زخم های منکر دست از کار باز داشته منتظر لطیفهٔ غیبی بودند اقبال بادشاه جوان بخت به جلوه در آمد و تیر تفنگی از غیب برپیشانی عثمان مقهور رسید که زننده آن معلوم نشد واو دریافت که ازان زخم جان برنیست مع هذا تا دو نیم پهر مردم خودرا به جنگ ترغیب می نمود و معرکه قتال و جدال را گرم داشت و چون آثار ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عنان ادبار معطوف داشته بانیم جان خودرا به بنگاه رسانید و افواج قاهره سر درپی آنها نهاده و زده زده آن مخذولان را تا محلی که دایره نموده بودند تعاقب نمودند و آن روز برگشتگان با نداختن تیر و تفنگ پرداخته مردم بادشاهی را نگذاشتند که بجا و مقام آنها در آیند و پس از دو پهر شب عثمان به سرای جزا شتافت و ولی برادر و ممریز پسر او با دیگر خویشان و نزدیکان جسد بی جان او را برداشته و خیمه واسباب را در منزل گذاشته به محکمه خود متوجه شدند قراولان لشکر فیروزی اثر ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند و دولت

خواهان صلاح در تعاقب دیدند لیکن[1] بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا و تیمار مجروحان در آن روز تعاقب در عقده توقف افتاد از اتفاقات حسنه معتقد خان که در آخر به خطاب لشکر خانی سرفراز گشت و عبدالسلام پسر معظم خان و دیگر بنده ها باسیصد چهار صد سوار و چهار صد توپچی تازه زور درینوقت رسیدند و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته به تعاقب آن گروه شتافت و چون این خبر را ولی که بعد از عثمان سردار شده بود شنید از روی عجز و بیچارگی شخصی را درمیان داده به شجاعت خان پیغام نمود که انکس که باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود از گرانی وجود سبک بار گشت و حق تعالی شر او را ازین بنده ها کفایت کرد اگر شجاعت خان قول بدهد غلامی و بندگی درگاه را سرمایه سعادت جاودانی دانسته روی امید به قدسی آستان نهاده فیلان عثمان را برسم پشکش گذرانیده شود شجاعت خان و معتقد خان و دیگر بنده ها به مقتضای وقت و مصلحت دولت قول داده آن جماعه را تسلی ساخت روز دیگر ولی و ممریز پسران و برادران و خویشان عثمان آمده شجاعت خان را دیدند و چهل و نه زنجیر فیل گذرانیدند و بعد از انصرام این خدمت شجاعت خان چندی از بندهای درگاه را در ادهار و نواحی آن که در تصرف آن تیره روزگار بود گذاشته ولی و دیگر افغانان را همراه گرفته با افواج قاهره در جهانگیرنگر به اسلام خان پیوست و از غرایب اتفاقات انکه چون خبر کشته شدن عثمان به‌طریق اراجیف در اکبر آباد اشتهار یافت بجهت صدق و کذب این سخن حضرت شاهنشاهی به دیوان لسان الغیب خواجه

---

[1]ـ ب ـ ج ـ د: عبارت از لیکن بجهت تردد و ماندگی و تجهیز و تکفین شهدا . . . . تا و شجاعت خان این مردم را همراه گرفته به تعاقب آن گروه شتافت ‘ ـ ندارند ـ

حافظ شیرازی تفأل جستند و در صفحه این بیت برآمد۔

خورده ام تیر فلک باده بده تاسر مست
عقده در بند کمر ترکش جوز افکنم

و بعد از چندروز عرضه داشت اسلام خان مشتمل برنوید فتح رسیده باعث انبساط خاطر فیض ماثر گردید اسلام خان به جلدوی این خدمت به منصب شش هزاری ذات و سوار فرق عزت برافراخت و شجاعت خان به خطاب رستم زمانی نامور گردیده باضافه هزاری ذات و سوار امتیاز پذیرفت و جمیع بندها که دران معرکه جان فشانی مساعی جمیله به ظهور آورده بودند فراخور خدمت باز دیاد مناصب مخصوص گشتند و از قضایا انکه پیش ازین مقرب خان را بجهت بعضی مصلحت ها حکم شده بود که ببندر گووه رفته ورزی حاکم آنجا را به بیند و هرچه از نفایس آن دیار بدست آید جهت سرکار خاصه شریفه ابتیاع نماید و او باستعداد تمام بآن بندر رفته مدتی در آنجا بود و نفایسی که درآن ملک بدست افتاد به هر قیمتی که فرنگیان خواستند زر داده گرفت و از بندر مذکور معاودت نموده متوجه درگاه عرش اشتباه گشت و از هرجنس اسباب و تحف که آورده بود از نظر مقدس گذرانید از انجمله جانوری چند بود بسیار غریب و عجیب و از بس ندرت اشکال بعضی درین اقبال نامه مرقوم می گردد یکی ازان جانوران مرغی بود درجثه ازطاوس ماده کلانتر و از نرخورد ترگاهی در مستی مانند طاؤس به رقص در می‌آید نول و پای او شبیه بنول و پای خروس بود و سر وگردن وزیر حلقوم او هرساعت مانند بوقلمون برنگی ظاهر می شد گاهی سرخ چنانکه گویا تمام به مرجان مرصع ساخته اندوز مانی سفید به طریق پنبه و وقتی فیروزه رنگ ودو پارچه گوشتی مانند تاج خروس برسرداشت که هنگام مستی به طریق خرطوم از بالای سراو تا یک وجب می‌آویخت و چون بالا

می‌کشید مثل شاخ کرکدن برسر او مقدار دو انگشت نمایان می گیرد و اطراف چشم او همیشه فیروزه گون بود و پرهای او نیز بالوان مختلفه به نظر درمی آمد و دیگر جانوری بود که دست و پا و گوش و سر او به میمون مشابهت تمام داشت و روی او بروی روباه می ماند و چشم های او به چشم باز لیکن ازان کلان ترو پشم او به طریق پشم گوسفند بود و رنگ او خاکستری و از بنا گوش تازنخ میگون و گاهی آوازی می‌کرد مانند آهو بره ـ

و[1] در خلال این احوال منصب شاهزاده ولیعهد دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت و خواجه ابوالحسن حسب الحکم از دکن رسیده سعادت ملازمت دریافت و همدرین ایام دلیپ از دکن به درگاه والا آمد و چون پدر او رای سنگه وفات یافته بود به خطاب رائی خلعت امتیاز پوشید و جاگیر و وطن پدر باو مرحمت شد و در همین روزها لکهمی چند راجه کماؤن که از راجهای معتبر کوهستان است به درگاه خلایق پناه رسیده به سجود آستان قدسی آشیان افتخار اندوخت و از تحف دیار خود اسپان کونت و باز و جره و شاهین و قطاس و نافه های مشک به نظر اقدس گذرانید او در راجه های کوهستان بانکه طلائی بسیار دارد مشهور است و می‌گویند کان زر در ولایت اوست ـ

1ـ د : عبارت از و 'در خلال این احوال منصب شاهزاده ولیعهد دو ازده هزاری ذات و شش هزار سوار مقرر گشت . . . . تا که میر عبدالرزاق معموری محال معموره ملک تته را جمع بسته به جاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد و چون سرزمین راجه دلیپ نزدیک بآن حدود بود حکم شد که او نیز از جمله کومکیان میرزا باشد' ـ ندارد ـ

و از سوانح باز گشتن عبدالله خان است از دکن به گجرات تفصیل این اجمال انکه حکم مقدس چنان بود که خان با سرای که دربن خدمت باو همراه بودند مثل راجه رام داس و خان عالم و سید سیف خان و علی مردان بهادر و ظفر خان وسردار خان و دیگر بنده ها از جانب ناسک وترنبک روانه گردد و از طرف برار خانجهان و امیرالامرا و ارجه مان سنگه و بسیاری از سرداران متوجه شوند و این دو فوج از کوچ و مقام یک دیگر خبردار باشند ودر تاریخ معین غنیم را درمیان گیرند الحق اگر این ضابطه منظور می‌شود و دلها متفق می‌گشت و غرضها دامن‌گیر نمی شد ظن غالب آن بود که ایزد تعالی فتح روزی می‌کرد بالجمله چون عبدالله خان از کوتلها گذشته به ولایت دکنیان در آمد کثرت مخالفان را به‌چشم اعتبار در نیاورده و ازان فوج دیگر خبر نه گرفته واعتماد برقوت و قدرت خویش کرده به‌سرعت هرچه تمام تر برغنیم شتافت و خانجهان و راجه مان سنگه که شکست کار خان را باعث رواج بازار خودهامی دانستند و از خبرنا کرده در آمدن او ذخیره ها در خاطر داشتند از مددگاری پهلوتهی ساخته در طی منازل اهمال وسستی نمودند وعنبر تیره اختر تیز جلوی خان فیروز جنگ و نفاق امرا را بکام خود دانسته جمعی کثیر از سرداران و برکیان را و آتشبازی و بان بسیار به تقابل عبدالله خان فرستاد و این مردم روزبا او در زدو خورد بوده شب در انداختن بان و اقسام آتش بازی تقصیر نه‌کردند و هرچند خان به دولت آباد که محل جمعیت دکنیان بود نزدیک تر می شد کار برو تنکتر و جمعیت غنیم پیشتر می‌گشت و چون مطلقا ازان فوج دیگر مددی نه رسید وغنیم هر روز قوی‌تر می گشت دولت خواهان صلاح دران دیدند که عطف عنان نموده به احمد آباد باید رفت و باین عزیمت از حوالی دولت آباد برگشتند و غنیم در راه

تا سرحد ولایت خود جنگ کرده می آمد درین وقت چندی از جوانان کار طلب سعادت شهادت یافتند و علی مردان بهادر قرار برگشتن بخود نداده با فوج مقابل خویش مبارزت نموده داد مردی و مردانگی داد و به زخم های منکر برزمین آمده اسیر غنیم گشت و[1] برکیان او را بر داشته نزد عنبربداختر بردند و عنبر اورا درقلعه دولت آباد محبوس داشت و جراح بجهت علاج او گماشت و او بعد از چند روز بهمان زخمها ودیعت حیات سپرد این حرف ازو مشهور است که شخصی به تقریبی گفت فتح آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانی است اما میدان از ماست و چون لشکر به ولایت بکلانه درآمد مخالفان از سرحد خود عنان ادبار معطوف داشتند و عبدالله خان متوجه گجرات گردید و به مجرد انکه خبر برگشتن خان به خانجهان و راجه مان سنگه و امیرالامرا رسید کامیاب خواهش شده و دیگر توقف مصلحت ندیده بارگشتند و در عادل‌آباد که در حوالی برهان‌پور واقع است باردوی شاهزاده پرویز ملحق شدند و چون این اخبار در اکبرآباد به مسامع جلال حضرت شاهنشاهی پیوست خاطر مقدس سخت برآشفت و خواستند که به ذات اقدس متوجه شده مخالفان سیاه بخت را از بیخ و بنیاد براندازند اما امرای خیر اندیش این معنی را در خور شان آنحضرت ندانسته راضی نه شدند و خواجه ابوالحسن به عرض رسانید که مهمات آن سر زمین را بروشی که خانخانان فهمیده دیگری در نیافته او را باید فرستاد که این مهم از نظام افتاده را انتظامی بخشد و به مصلحت وقت صلحی درمیان اندازد تا به مرور سرانجام بر اصل نموده شود و دیگر دولت خواهان نیز

1— ب ـ ه: این عبارت دارند ـ

' زنده بدست غنیم افتاد و چون لشکر بادشاهی به ولایت راجه بهرجی که از دولت خواهان درگاه بود داخل شد غنیم بازگشت ' ـ

باین مقدمه هم داستان گشتند و باین عزیمت صایب سپه سالار را از قنوج حکم طلب شد و چون به سجود والا آستان فرق عزت برافراخت۔ روز یکشنبه اردی بهشت به عنایت خلعت فاخره و خنجر مرصع و فیل خاصه و ماده فیلها که با او می باشند و اسپ عراق و منصب شش هزاری ذات و سوار سرفرازی یافته به خدمت دکن مرخص گردید و شاه نواز خان پسر کلان او به منصب سه هزاری ذات و سوار و داراب خان پسر دیگر او به منصب دو هزاری هزار و پانصد سوار ممتاز شده به همراهی او تعین گشتند و در همین تاریخ خواجه ابوالحسن و رزاق وردی اوزبک را نیز به کومک سپه سالار دستوری فرمودند و از وقایع فوت آصف خان است از دیر باز مرضش مزمن شده بود و اکثر اوقات درمیان بیماری و تندرستی می گذرانید تا انکه اجل موعود در رسید و در برهان پور در سن شصت سالگی و دیعت حیات سپرد و غایت وجیه و خوش طبع بود و در تقریر و تحریر بیگانگی اشتهار داشت و شعر را می گفت از انجمله این چند بیت است[1]۔

درستی همه کس در شکست پنداری

شکست زلف کجا و دل شکسته کجا

وله در بادصبا بوی کسی هست که یعقوب

چشمی که ندارد بره قافله دارد

وله حاصل عمر ابد پی تو غمی بیش نباشد

ای خوش آندم که تو باشی و دمی بیش نباشد

1ــ ب ـ ه : عبارت از درستی همه کس در شکست پنداری . . . .

. . . . تا که احوال تهی دستان پا در گل چه می باشد۔

ندارند ۔

ولہ تو برگل میخرامی جام می برکف چه میدانی
که احوال تهی دستان پا درگل چه می باشد

خسرو شیرینی بنام نامی حضرت شاهنشاهی نظم نموده خالی از مزه نیست و بندی از احوال او در آغاز این اقبال نامه تحریر یافت و مقارن این حال خبر فوت میرزا غازی رسید او پسر میرزا جانی ترخان است حاکم تته احوال میرزا جانی در احوال حضرت عرش آشیانی به تفصیل مرحوم گشته و میزا غازی را حضرت شاهنشاهی تربیت فرموده صوبهٔ داری قندهار بدو مرحمت نمودند و او صوبه داری به عنوان پسندیده کرده خود را به نیک نامی علم ساخت و با اهل سخن و مردم صاحب طبع صحبت میداشت و شعر می‌گفت و قاری تخلص کرده بود لیکن شیفته شراب بوده و جان خود برسر آن تاخت بعد از فوت ابوالبی اوزبک[1] که در ملتان جاگیر داشت به صاحب صوبگی قندهار و خطاب بهادر خانی و عنایت علم فرق عزت باوج سپهر کشید و در همین ایام حکومت

این بیت دارند -

جوان شد با دیگر عالم پیر — به عهد شاه نورالدین جهانگیر
چو گیرد جام جمشید است گوئی — فروزد چهره خورشید است گوئی
بگیتی فتنها در خواب ازو شد — گل باغی بقا سیراب ازو شد
جهان ایزد باو تنها سپر داشت — باو جز خود بخود او را سپر داشت
کفش خو باگهر بازی گرفته — و هر آسان به دشواری گرفته
ستاند صد ره و بخشد بیکبار — جهانگیر و جهان بخش و جهان‌دار
محیط آن مایه کی دارد و جودش — که گردد شبنم گلهای جودش

1— اقبال نامه جهانگیری : ابوالغنی - ص ٦٧
تزک جهانگیری : ابوالبی اوزبک - ص ۱۰۹

دهلی و حراست آن ولایت به مقرب خان مقرر گشت و از[1] قضایای عشرت افزای انکه چون دختر بلند اختر اعتمادالدوله در عقد ازدواج حضرت شاهنشاهی بود بآن مناسبت درین سال مسرت اشتمال صبیه قدسیه اعتقاد خان پسرآن وزیر روشن ضمیر را که بعد ازین به خطاب آصف خانی شرف امتیاز خواهد یافت به شاهزاده جوان بخت سلطان خورم نسبت فرمودند و حضرت شاهنشاهی به منزل اعتمادالدوله تشریف برده انجمن آرای نشاط گردیدند و بی اغراق محفلی رونق پذیرفت که چشم روزگار از تماشای آن سرمه حیرت می کشید۔

مثنوی[2] دل افروز جشنی شد آراسته بخوبی بد انسان که دل خواسته
فگندند در پیش این سبز کاخ بساطی چو میدان همت فراخ
سرا پرده های مکلل کلاه کشیدند بر دوره جشن گاه
ز بس سایه بانهای زرینه تار هوا گشت چون پرده زر نگار
ز بس نکهت بزم می‌رفت دور فلک نافه مشک بود از بخور

و[3] شاهزاده جوان بخت مجلس پادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی به خدمت پدر والا قدر گذرانیدند و بجهت بیگمان و پردگیان سرادق عفت

1ـ نسخهٔ ه: این عنوان دارد ۔
'آراستگی پذیرفتن جشن عروسی شاهزاده ولی عهد سلطان خورم صبیه قدسیه آصف خان'۔

2ـ نسخهٔ ه: مثنوی ندارد ۔

3ـ ب ۔ ه: 'و شاهزاده جوان بخت مجلس بادشاهانه ترتیب فرموده پیشکش عالی به خدمت پدر والا گذرانیدند و بجهت بیگمان و پردگیان سرادق عفت توره های لایق چنانچه رسم است کشیده بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند' ۔ ندارند ۔

توره های لایق چنانچه رسم است کشیده بامرای عظام خلعتهای فاخره لطف فرمودند و از سوانح انکه میرزا رستم صفوی حسب الحکم با فرزندان از لشکر دکن آمده به سجود عتبه کعبه رتبه روشن پیشانی گشت و یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید پیشکش گذرانید و خاقان گیتی ستان ـ او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار و عنایت فیل نامی و اسپ خاصه با زین مرصع سرفراز نموده به حکومت ولایت تته فرستادند پسران مظفر حسین میرزا برادرش به همراهی او مرخص گشتند و مقرر گشت که میر عبدالرزاق معموری محال معموره ملک تته را جمع بسته به جاگیر میرزا و توابع او تنخواه دهد و چون سرزمین راجه دلیپ بآن حدود بود حکم شد که او نیز از جمله کومکیان میرزا باشد و از[1] و قایع انکه

---

[1]ـ ه: این عبارت دارد ـ

' و مقارن این خبر پر شدن پیمانه' حیات شجاعت خان که توفیق فتح عثمان یافته بود بسمع علیه رسید چون او مصدر چنان او خدمتی گشت اسلام خان او را حکومت اوڑیسه رخصت نمود و در اثناء راه شبی بر ماده فیل سوار شده خواجه سرای خورد سال را در عقب خود جای داد وقتی که از دوئی خود بر می آمد فیل مستی از فیلان او که برسر راه بسته بودند از آواز سم اسپان و حرکت سواران در صد و عربده انگیزی شده زنجیر کسلانیده بدینجهت شور و غوغا بلند شد و چون این غوغا بگوش خواجه سرای رسید شجاعت خان را که در خواب با در شعوری رسید شراب بود بیدار ساخت و گفت که فیل مست باز شده متوجه این طرفست بمجرد شنیدن این سخن خان مذکور خود را باق تابانه از بالای انداخت خسته گشته درگذشت' ـ

شجاعت خان در ولایت بنگاله از بالای فیل افتاده در گذشت و حضرت شاهنشاهی پسران او را به عواطف خسروانه و منصب های لایق دلجوئی فرمودند درینولا یکصد وشصت زنجیر فیل از نر و ماده که اسلام خان از بنگاله فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و همدرین هنگام راجه لکهمی چند زمیندار کماون را صد راس اسپ و یک زنجیر فیل و کمر خنجر مرصع مرحمت نموده رخصت وطن فرمودند[1] و درین روزها مقرب خان به عنایت

1ـ نسخه ه: این عبارت دارد ـ

و چون خبر فوت او به سمع علیه رسید پسرانش به نوازشات خسروانه و منصب های لایق سرافرازی یافتند و همدرین روزها شصت زنجیر فیل اسلام خان از بنگاله فرستاده بود از نظر اقدس اشرف گذشت و داخل فیلخانه شریفه گشت و درین هنگام راجه لکهمی چند راجه کمایون التماس رخصت نمود چون حضرت عرش آشیانی به پدر او یکصد راس اسپ مرحمت فرموده بودند همان دستور باو مکرمت شد و عنایت فیل و خنجر مرصع علاوه ان کردند برادران و خویشان نیز خلعتهای و اسپ های نیز یافتند ولایت پدر او را به دستوری سابق بوی عنایت فرمودند و در همین ایام بهجت فرجام به تقریبی این بیت امیرالامرا مذکور محفل مقدس شد ع

بگذر مسیح از سرما کشتگان عشق
یک زنده کردن تو بصد خون برابر است

و بی تامل و تفکر از مشرق خاطر خورشید مظاهر این بیت سرزد ـ

از من متاب رخ که نیم بے تو یکنفس
یک دل شکستن تو بصد خون برابر است

علم و نقاره بلند پایه گشت[1] و صالح پسر خوانده خواجه بیگ میرزا به خطاب خنجر خان روشناس شد روز پنجشنبه بیست و دوم شهر یور موافق هفدهم شهر رجب سنه هزار و بیست و یک در دولت خانه مریم الزمانی مجلس وزن شمسی حضرت شاهنشاهی منعقد گردید درین روز بهجت افروز معتقد خان دیوان بنگاله که ازان خدمت معذول گشته بود شرف بساط بوس دریافت و پسران و برادران عثمان راکه اسلام‌خان به همراهی او بدرگاه فرستاده بود با پشکشهای خود از فیلان گزیده و مرصع آلات و اقمشه بنگاله به نظر اشرف گذرانید و خان مذکور به خدمت والای بخشیگری مفتخر گشت و در همین ایام ظفر خان پسر زین خان کوکه را منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار عز امتیاز بخشیده به حکومت صوبه بهار فرستادند و درین هنگام خاطر قدسی مظاهر به نشاط شکار رغبت فرمود و در همان روزها خبر محمل نشینی سلیمه سلطان بیگم به سفر آخرت رسید تحقیق آنست که سن سلیمه سلطان بیگم هفتاد وشش سال بود

1ـ د : این عبارت دارد ـ

' واز قضایا بهمرسیدن یوز و شیرخانه را داشت مقرر است که یوز در جائگاه خود جفت نمی شود چنانچه حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه هزار یوز جمع نموده بودند و در جفت شدن این جانور وحشی هرچند تدبیر و لطیف الحیل بکار بردند سودمند بیفتاد تا آنکه بسیاری از یوزهائی نر و ماده در باغات قلاذه برآورده سردادند این آرزو صورت پذیر نیامد ناگاه درین ایام موانست انتظام نر یوزی قلاذه گسیخته برسر ماده یوزی زخود رخصت شد بعد از دو ماه ماده سه بچه زائید وکلان باخت هم چنین به حسب اتفاق مادر شیرین آبستن شد پس ازان سه بچه آورد و این معنی در هیچ تعریف بروی کار نیامده '.

زیرا که ولادت ایشان چهارم شوال سال نهصد وچهل پنج بود قریب به چهار سال پیش از ولادت حضرت عرش آشیانی و بعد از انکه بیگم چهار ماهه شد والده ایشان رحلت کرد و لفظ خوشحال تاریخ ولادت سلیمه سلطان بیگم است و خاطر حق شناس از سنوح این واقعه ملول و محزون گشت والده ماجده ایشان گلرخ بیگم صبیه قدسیه حضرت فردوس مکانی و پدر عالی قدر میرزا نورالدین محمد از خواجه زاده های نقشبندیه است بیگم به جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده که پیرایه عصمت و زیب و زینت عفت است آراستگی داشتند و صاحب طبیعت عالی بودند و گاهی مصراعی و احیانا بیتی هم می فرمودند و مخفی تخلص می کردند این بیت ازوست۔

کاکلت[1] را من زمستی رشتهٔ جان گفته‌ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته‌ام

و حضرت جنت آشیانی این خواهرزاده خود را از روی شفقت نامزد بیرام خان نموده بودند و بعد از شنقار شدن ایشان در آغاز سلطنت عرش آشیانی این تزویج واقع شد و پس از شهادت یافتن خان مذکور عرش آشیانی ایشانرا به عقد خود درآوردند بالجمله در سن شصت سالگی برحمت خدا پیوستند و در[2] عمارت باغ مندهاکر که سرسبز کرده ایشان بود مدفون شدند و درین هنگام شاه نواز خان از دکن رسیده بادراک دولت زمین بوس جبین افروز عزت گردید و معروض داشت که چون معاملات دکن

1ـ نسخهٔ ه: بیت

ع کاکلت را من زمستی رشتهٔ جان گفته‌ام
مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته‌ام۔ ندارد۔

2ـ ه: ' و اعتماد الدوله جهت سرانجام برداشتن آن عفت قباب دستوری یافت '۔

جهت نفاق امرا صورت خوبی پیدا نکرد دکنیان راه سخن یافته امرای آنجا حکایت صلح درمیان آورده اند وعادل خان طریقه دولت خواهی اختیار نموده التماس دارد که اگر مهم دکنیان به من رجوع شود چنان کنم که بعضی محال که از تصرف اولیای دولت بر آمده باز به تصرف در آید حکم شد که چون خانخانان متعهد انتظام آن مهم شده هرچه لایق دولت روز افزون داند به عمل خواهد آورد و از وقایع انکه به خان اعظم که همیشه برای کسب ثواب غزا التماس خدمت دفع و رفع رانای مقهور می نمود فرمان قضا جریان صدور یافت که از دکن به مالوه که به جاگیر او مقرر است رفته بعد از سرانجام متوجه این خدمت شود و از قضایای عبرت افزای که درین سال فرخنده مآل روی داد انکه نقش وجود بی سود امیرالامرا که سرمایه بخل و دنائت و الحاد دوستی و اسلام دشمنی بود در ملک دکن از صفحه عالم سترده شد و نگار خانه گیتی اصلاح شایسته یافت ـ

آغاز[1] سال هشتم از جلوس اقدس

شب پنجشنبه بیست و هشتم[2] محرم سنه هزار و بیست و دو نیراعظم از برج حوت به دولت خانه حمل تحویل فرمود وآغاز سال هشتم از جلوس شاهنشاهی اتفاق افتاد درهدایت این نوروز گیتی افروز بادشاه جم‌جاه حسب الالتماس شاهزاده ولیعهد به منزل آن درةالتاج خلافت تشریف برده یک شب و روز در انجا گذرانیدند و شاهزاده عالی قدر

1ـ د: احوال سال هشتم ـ ندارد ـ

2ـ ه: هفتم
تزک جهانگیری ـ ' هفتم '
ب: ششم ـ

پشکش نوروزی خود را که به خراج اقلیمی می ارزند بنظر کیمیا اثر در آورد و تاروز شرف پشکش اکثری از بنده‌های درگاه مثل اعتمادالدوله ومرتضی خان و ابوالبی[1] حاکم قندهار و مقرب خان معروض گردید ـ

و در خلال این احوال معتقد خان در اکبر آباد حویلی ابتیاع نمود و چند روزی که در آنجا بسر برد مصیبت پی در پی او را روی داد و حضرت شاهنشاهی در واقعات خود نگاشته‌اند که شنیده‌ام که بر چهار چیز حکم سعادت و نحوست میکنند یکی برزن دوم بر بنده سیوم بر منزل چهارم بر اسپ و بجهت دانستن سعادت و نحوست خانه ضابطه قرار یافته بلکه میگویند به صحت پیوسته و آن ضابطه اینست که اندک زمینی را از خاک خالی باید ساخت و باز آن خاکها را دران زمین می باید ریخت اگر برابر آمد میانه است آن خانه را نه سعد می توان گفت و نه نحس و اگر کمی کرد حکم بر نحوست آن می کنند و اگر زیاده آمد سعد و مبارک است ـ [2]درین ایام هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده به دولت زمین بوس سرفراز گردید و جمعی از مردم مکهه که در جنگ گرفتار شده بودند همراه آورده به نظر گذرانید ملک اینها در جزیره است و اینها حیوانی چند به صورت آدمی می باشند و از حیوانات بری و بحری هرچه بدست افتد می خورند و هیچ جانداری از دست آنها خلاصی ندارد و خواهر خود را که از مادر دیگر باشد میگیرند و تصرف می کنند و چهره اینها بقرا قلماق شبیه است و زبان اینها بزبان اهل تبت

1ــ ه: بهادر خان ـ

2ــ ب ـ ج: عبارت از ' درین ایام هوشنگ پسر اسلام خان از بنگاله آمده به دولت زمین بوس سرفراز گردید . . . . تا و به ترک نمی ماند ودین و آیش درستی ندارند '. ندارند ـ

نزدیک است و به ترکی نمی ماند و دین و آیئن درستی ندارند در همین اثنا سردار خان از گجرات آمده سجود عتبه علیه دریافت و نیز معتقد خان بخشی گری کابل و بنگش مرخص گردید۔

و[1] در همین هنگام خواجه میرزا که از اولاد قدوه ارباب و جدو حال امیر سید کلال است از وطن مالوف خود بخارا آمده با دراک دولت ملازمت جبین افروز سعادت شد و به منصب پانصدی ذات و دوصد

1– ه: این عبارت دارد۔

' و از سوانحی که مبادی این سال دست داد رسیدن پیشکش است از خدمت شاه عباس والی ایران بدرگاه جهان پناه محمد حسین چلبی را که در خریدن جواهر و بهم‌رسانیدن تحفه و توف تمام داشت قبل ازین مبلغی زرداده رخصت فرموده بودند که از راه عراق به استنبول رود و تحفهای و نفالیس که بهم‌رسد بجهت سرکار خالصه شریفه خریدار می نماید درین صورت ضرور شد که والی ایران را ملازمت کند و کتابتی که باو حواله شده بود و باو بودی بآن همراه مجملا در حوالی مشهد ملازمت شاهزاده دریافت و ایشان ازو استفسار نفر مودند که چه چیزهای حکمت که بجهت سرکار ابتیاع نمای چون مبالغه بسیار فرمودند چلبی یاد داشتی که همراه داشت ظاهر ساخت و دران یاد داشت فیروزه خوب و مومیای استهبنانی داخل بود شاه فرمودند که این دوجنس بخریدن میسر نیست من بجهت حضرت می فرستم اولیسی بیگ را که از ملازمان روشناس ایشان بود اختیار نموده شش انبانچه فیروزه و چهارده توله مومیای و چهار اسپ عراق که یکی ازان ابلق بود با کتابتی مشعر بر اظهار محبت و دوستی حواله اشتباه رسیده بدولت بساط بوس مشرف گردید و تحفها را از نظر مقدس گذرانید '۔

سوار فرق عزت برافراخت - و مقارن آن افضل خان از صوبه بهار رسیده ادراک دولت ملازمت نمود و یک صد مهر و یک هزار روپیه نذر گذرانید و یک زنجیر فیل پیشکش و از وقایع انکه ولیسی بیگ ایلچی فرمانروائی ایران شاه عباس به سجده آستان عرش نشان روشن پشانی گشت و شش انبانچه از خاکه فیروزه و چهارده توله مومیای کانی استهنبانی و چهار اسپ عراق که آن والا گوهر عالی قدر فرستاده بود با مکتوب مشعر براظهار یگانگی و یکرنگی از نظر مقدس گذرانید و از غرایب انکه هرچند خاکه فیروزه را حکاکان و نگین سازان تفحص نمودند نگینی که قابلیت انگشتری ساختن داشته باشد پید انشد و چون در باب اثر مومیائی سخنان بسیار به مسامع جلال رسیده بود به موجب حکم به روشی که قرار داد اطباست پای مرغی را شکسته و زیاده از انچه می گفتند بآن مرغ خورانیده پاره ازان برمحل شکستگی مالیدند و تا سه روز محافظت نمودند هچگونه اثر درستی ظاهر نشد و شکستگی همچنان بحال خود بود همانا که اطبای گذشته در اثر آن مبالغه از حد گذرانیده اند یا بجهت کهنگی نفع آن گم شده باشد و مقارن این حال فیل خاصه با ماده که بآن همراه می باشد به عبدالله خان بهادر فیروز جنگ فرستاده آمد و حکم شد که دو هزار سوار برآوردی منصب عمده الملک را دیوانیان عظام به ضابطه سه اسپه و دو اسپه تنخواه دهند و منصب سردار خان نیز پانصدی افزایش یافت و در هفتم اردی بهشت مطابق بیست و ششم ربیع الاول سنه مذکور مجلس قمری وزن حضرت شاهنشاهی در خانه مریم‌الزمانی ترتیب پذیرفت و درین روز عشرت اندوز مرتضی خان به‌منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار فرق عزت براافراخت و سردار خان به احمدآباد گجرات[1] رخصت یافت - و همدرین اثنا دو بز پا

1- ه: ' نیز در خود عبدالله خان رخصت یافت ' -

زهردار افغانی از کرناتک آورده به نظر اقدس گذرانید مشهور است که هر جانوری که پا زهر می دارد بسیار زبون و لاغر می باشد برخلاف آن این دو بز در نهایت فربهی و تازگی بودند به حکم اقدس یکی از انهارا گشتند چهار با زهر ازان برآمد و از نوادر قضایا بهمرسیدن یوز و شیرخانه زاد است مقرر است که یوز جز در جایگاه خود جفت نمی شود چنانچه حضرت عرش آشیانی هزار یوز جمع نموده بودند و در جفت شدن این جانور وحشی هرچند حیل و تدابیر بکار بردند سودمند نیفتاد و با انکه بسیاری از یوزهای نر و ماده را در باغات قلاده برآورده سردادند این آرزو صورت پذیر نیامد ناگاه درین ایام موانست انتظام نر یوزی قلاده گسیخته بر سر ماده یوزی رفته جفت شد[1] و بعد از دو نیم ماه ماده سه بچه زائید و کلان ساخت و همچنین به حسب اتفاق ماده شیری آبستن شد و پس از سه ماه سه بچه آورد و این نیز در هیچ عصری بروی کار نیامده و چون در اطبا مشهور است که شیر شیر بجهت روشنای چشم به غایت سودمند است به موجب حکم ارفع هرچند شیر بانان سعی کردند شیر در پستان او ظاهر نشد همانا چون جانور خشمناک است در وقت گرفتن او برای دوشیدن از فزونی غضب پستان او خشک می شده باشد یا چون خون در پستان مادران از روی مهری که ببچه خود دارند شیر می گردد و درین جانور پرستیز مهر کمتر است خون در

1— نسخهٔ ه: این عبارت دارد۔

'بعد از چنین هرگز شنیده بود که بیشتر بعد ازگرفتاری جفت شود چون درعهد دولت این بادشاه خدا شناس با وحشت طبیعت جانوران صحرائی برداشته شد چنانچه شیران بنوعی رام شده اند که بی قید و زنجیر برگله درمیان مردم میگردند نه ضرر ایشان بمردم می رسد و نه وحشت رمیدگی دارند'۔

پستانش مقارن میکدن بچه شیر می شده باشد و در همین ایام تذرو ک
به مرغ دشتی اشتهار دارد و هرگز شنیده نشده که بعد از گرفتار
جفت شده باشد در سرکار خاصه جفت شد و بیضه نهاده بچه آورد و
خلال این احوال افضل خان ولد علامی شیخ ابوالفضل به مرض دمامیا
و قروح در دارالخلافه اکبرآباد که مولد او بود درگذشت و همدری
ولا در دیوان خانه خاص و عام حکم به ترتیب محجر نقره شد دری
دولت خانه دو محجر می باشد در اول امرای بزرگ و ایلچیان
خداوندان عزت و اعتبار می ایستد و هیچکس بی حکم دران راه ت
یابد و در دوم که وسیع تر از نخستین است جمیع بنده های ریزه
منصبداران واحدیان و کسانی که اطلاق اسم نوکری برآنها توان ک
راه می یابند چون درمیان محجر اول و دوم امتیازی نبود به حکم جه
مطاع محجر نخستین و نرد بانی را که ازان به بالاخانه جهروکه میرو
و دو فیل را که بر دو دست نشیمن جهروکه هنرمندان از چو
ترتیب داده اند درنقره گرفتند و یکصد و بیست و پنج من ؛
به وزن هندوستان که هشتصد و هشتاد من ایران باشد صرف
و[1] در همین روزها سگ دیوانه درجائی که فیل خاصه بادشاهی بس
بودند درآمده پای ماده فیل را می گزد و او فریاد های غیر متعار
می کند چندانکه فیلبانان خبردار شده خود را می رسانند و سگ کریه
بزقوم زاری که دران حوالی بود پناه برد بعد از زمانی باز خود را
فیل رسانیده دست او را می گزد فیل او را در زیر دست و پا مالد

1— ه: این عبارت دارد ـ

'الحق که صفا نمود دیگر پیداکرد در همین ایام مظفر ـ
از پتنه آمده ملازمت کرد و بعد از روزی چند بغایت عل
اضافه منصب سر افرازی یافته باز رخصت پتنه شد'ـ

داده می‌کشد چون مدت یکماه و پنج روز ازین واقعه درگذشت روزی که هوا ابر ناک بود غریدن رعد به گوش ماده فیل در اثنای چرا رسید و یک بار فریاد کرده لرزه کنان بر زمین افتاد و به هزار محنت باز برخاست و تا هفت روز متصل آب از دهانش میرفت و از چرا بازمانده به حال تباه روز به شب و شب بروزی آورد وگاهی از روی بی آرامی فریاد می کرد فیلبانان هرچند در علاج گوشیدند سودمند نیامد و روز هشتم افتاد و جان داد و بعد از یک ماه فیل کلان را روزی به کناره آب می بردند بهمین طریق ابر و رعد ظاهر شد و فیل مذکور درعین مستی به لرزه در آمده بر زمین افتاد و تمام اعضایش به رعشه در آمد و آب از دهانش می رفت فیلبانان او را بهزار مشقت بجائی که می بستند بردند و بعد از همان مدت و همان حالت که ماده فیل را دست داده بود این فیل نیز تصدق شد حق تعالی همه دردها را دوا آفریده سوای کفچه ما روسک دیوانه که با زهر ندارد و پادشاهان هرچند تفحص فرمودند افسون و دوائی نیافتند و در همین ایام شاه نواز خان پسر خانخانان به عنایت اسپ و خلعت سرفراز گشته دستوری دکن یافت و هم درینولا از عرایض واقعه نویس لاهور به مسامع جلال رسید که در او اخر تیرماه ده کس از شهر امن آباد که در دوازده کروهی واقع است می رفتند چون هوا گرمی بهمرسانید پناه به سایه درختی بردند مقارن این باد وجهکری بهمرسید و بعد از انکه آن باد بر جماعت مذکور وزید به لرزه در آمده نه کس از انها در زیر درخت جان دادند و یک کس که زنده ماند مدتها بیماری داشت و پس از محنت بسیار خلاص شد وجانورانی که بردرخت مذکور نشیمن داشتند همگی افتاده مردند ودران نواحی هوا به مرتبه فساد پیدا کرد که جانوران صحرائی بکشت زارها خودرا می انداختند و بربالای سبزه غلطیده جان میدادند و باین روش جانور بسیاری هلاک گشت.

و در خلال این احوال خان عالم حسب الحکم از دکن به درگاه جهان پناه رسیده زمین بوس نمود و روز پنجشنبه بیستم شهر یور در منزل مریم الزمانی جشن وزن شمسی آنحضرت آراسته شد درین روز جهان افروز خان عالم به خدمت رسالت به رفاقت یادگار علی ایلچی دارای ایران به صوب عراق دستوری یافت و به خان مذکور خلعت خاصه و کمهپوه مرصع با پهول کتاره که علاقه مروارید داشت مرحمت شد و یادگار[1] علی به عنایت اسپ با زین مرصع و کمر شمشیر مرصع و چهار قب طلادوزی و کلگی مرصع با پرو جیغه و سی هزار روپیه نقد فرق عزت برافراخت و در بیست و دوم این ماه فیل سوار شده به زیارت روضه مقدسه عرش آشیانی شتافتند و در اثنای راه ده هزار روپیه بر فقرا و مساکین افشاندند ـ

[2]توجه موکب منصور حضرت شاهنشاهی بدار السعادت اجمیر

چون خاقان گیتی ستان بعد از جلوس بر اورنگ فرمان روائی زیارت روضه علیه خواجه معین الحق والدین سجزی قدس سره نه کرده بودند

1ــ ه: عبارت از ' و یادگار علی به عنایت اسپ با زین مرصع . . . . تا ده هزار روپیه بر فقرا مساکین افشاندند ' ندارد ـ

2ــ ه: این عبارت ندارد و بجای آن این عبارت دارد ـ

نهضت موکب منصور بدارالبرکه اجمیر و ذکر فتوحاتی که بلوامع اقبال روز افزون پر تو افکند ـ

چون حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه روی ازین عالم فانی تافته بقدسی سرائی جاودانی شتافت دنیا داران دکهن خصوصاً

و بر انداختن رانا رانا امر سنگه و فتح ملک دکن نیز پیش نهاد همت جهانکشا بود رای عالم آرای چنان تقاضا فرمود که خود بدولت و سعادت تا دارالبرکه" اجمیر شتافته بعد از طواف مرقد معطر خواجه بزرگوار نخست مهم رانا را نسق شایسته دهند انگاه رایات اقبال به تسخیر ملک دکن

عنبر حبشی قدم جرات و جسارت بیش نهاده بسیاری از محال بالاگهاٹ را که داخل قلم رو بادشاهی بود به تصرف آورد خانخانان که از هنگام سازی و شورش طلبی در آغاز فتنه چنانچه باید باطفای نایره فساد پرداخت تا آتش فتنه بالا گرفت و به کردار های خوش در ماند چون حقیقت بمسامع جلال رسید چنانچه در اوراق گذشته ثبت افتاده شاهزاده پرویز را با لشکر گران و فیلان نامی و خزانه موفور بضبط صوبه مذکور تعین فرمودند و بسیاری از سران سپاه بکومک او مقرر داشتند و از کم رشدی و بی نقشی و ارتکاب ثقلات و افراط شرب بلعبات نفسانی پرداخته لشکرها را کار نتوانست فرمود و غنیم خیره تر شد تا انکه اعظم امرا هر یک (عقبه سمتی؟) ملکی کامی باشند سهیل خان و خان خانان و خان اعظم و راجه مان سنگه و خان جهان و مهابت خان از پی یکدیگر بکومک او دستوری یافتند و در حقیقت تمام لشکر هندوستان بدانصوب تعین شد و معه هذا از بی خردی وکم فطرتی شاهزاده کاری از پیش نرفت و دران مهم نسق شایسته نیافت و امراء ازو حساب گرفته برآمدکار صاحب را بنظر اخلاص در نیاورده نفاق و بیدانشی را شعار خود ساختند و هر بارکه لشکر به بالا گهاٹ کشید در غایت زبونی و رسوای برگشت و سبب ازو باو جرات و جسارت و فزونی قدرت و قوت غنیم شد و هم چنین مهم رانا که در زمان عرش آشیانی

بر افرازند و باین عزیمت صایب دوم شعبان سنه هزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس جهانگیری نهضت رایات عالیات به صوب اجمیر اتفاق افتاد و از جای که گنبد روضه متبرکه خواجه معین‌الحق والدین قدس سره العزیز محسوس گشت بسنت والد بزرگوار خویش از باره جهان نورد فرود آمده نزدیک یک کروه راه را پیاده پیمودند و به زیارت آن آستان ملایک مطاف شرایط نیازمندی بجاآورده

انار الله برهانه باوجود امداد ایام سلطنت هر چند عساکر منصوره باستیصال او تعین فرمودند سامان پذیر نشد چون جشن حضرت شاهنشاهی را با بسیاری از امرا فرستادند چون شورش بنگاله پیش آمد و نهضت رایات عالیات بصوب الهآباد اتفاق افتاد کاری از پیش بود تا انکه جلوس براورنگ خلافت تخت شاهزاده پرویز را با لشکر گران نامزد فرمودند و چون سامان این کار از حوصله او بیرون یافته در شورش حسنه و ملازمت طلب داشته بار دیگر مهابت خان را بافواج کیهان شکوه فرستادند و او نیز کاری نتوانست ساخت و یکچندی عبدالله خان و استیصال او قیام نموده اگرچه ولایات او را پامال عساکر فیروزی اثر ساخت اما انمفسدان بکلی مستاصل نگشتند و مدتی راجه باسو بضلالت روزگار بسر برد و فاضل خان اعظم به تیغ زمان نقد وقت بزمان داد و آن سرگشته وادی ضلالت بشعاب جبال وکریوه های دشوار و جاهای قلب پناه جسته بانواع و اقسام رنج و تعب قرار داده لوازم اطاعت و فرمان پذیری ظاهر نمی ساخت بالجمله چون افتاد این دو عقد دشوار پیش نهاد همت جهان کشای بود رای جهان آرای چنین اقتضای فرمود که خود بدولت و سعادت با دارالبرکت اجمیر شتافته بجهت مهم را نسق شایسته داده

ادراک سعادت صوری و معنوی نمودند و بتاریخ پنجم شوال[1] موافق بیست و ششم آبان لوای گیتی آرای حضرت شاهنشاهی سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت بلدهٔ اجمیر انداخت و در عماراتی که مجدداً احداث یافته بود نزول سعادت ارزانی فرمودند۔ و مقارن آن به سیر و شکار تالاب پهکر که از معابد مقرر هنود است و در سه کروهی اجمیر واقع شده متوجه گشتند و چند روز دران تالاب به شکار مرغابی پرداخته و به شکستن بعضی از بتان و تخریب بعضی از بتخانه‌ها که دران حدود بود فرمان داده به شهر مراجعت نمودند۔

و مقارن آن خبر رسید که فرنگان گووه جهاز احسنی[2] را که از

آنگاه رایات اقبال و تسخیر ملک دکهن و تادیب آن گروه جهنم العاقبت برافرازند و باین عزیمت صائب دوئم ماه شعبان میان هزارو بست دو هجری مطابق بست و چهارم شهریور سال هشتم از جلوس جهانگیری نهضت موکب منصوره بدار السعادت اجمیر اتفاق افتاد و از جای کنند روضه متبرکه حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سره العزیز مخصوص گشت به سبب والده بزرگوار از خویش پیاده شده بزیارت آن آستان ملایک مطاف شرائط نیازمندی بتقدیم رسانیده ادراک سعادت صوری و معنوی نمودند و خود دران مصر سعادت توقف گزیده شاهزاده ولی عهد را بالشکری آراسته و محال تعلقه او تعین فرمودند۔

1— ج : شعبان۔

2— : تزک جهانگیری : 'اجتبی' ۔ ص — ۱۲۵ ۔

Rogers has read this word as *Ajnasi*, He has Probably used India Office Ms. 181 of *Tuzuk*. He argues that it does not seem likely that Jahangir would interest himself about 'foreign' Ships. *Tuzuk*, Eng. Tr, Vol. I, P 255 n.

جهاز های مقرر بندر سورت بود در حوالی بندر مذکور تاراج نموده جمع کثیر از مسلمانان را اسیر ساختند این معنی بر خاطر اشرف گران آمد مقرب خان را که بندر مذکور حواله او بود به جهت تلافی و تدارک این امر اسپ و فیل و خلعت داده بدان صوب مرخص فرمودند۔

رخصت یافتن حضرت شاهزاده ولیعهد باستیصال رانای مقهور

حضرت شاهنشاهی بالهام الهی در اجمیر توقف گزیده قرةالعیون سلطنت و خلافت شاهزاده سلطان خورم را با لشکر آراسته بتاریخ ششم دی ماه سال مذکور که مختار انجم شناسان یونانی و هندی بود برسر رانا دستوری فرمودند و خلعت خاصه با چهار قب مرصع مروارید کشیده و چهره ریشه مروارید و کمربند مسلسل مروارید و کمر شمشیر و خنجر مرصع و دو اسپ از طویله خاصه یکی عراق کوه پاره نام مع زین مرصع دوم راهوار که در تیز روی از بادصبا سبقت می جست و فتح[1] گج نام فیل خاصه با فیلان ماده لطف[2] نمودند و منصب[3] ایشان دوازده هزاری و شش هزار سوار مقرر شد اسامی امرای عظام که درین یورش ملازم رکاب شاهزاده والا نژاد بودند بدین تفصیل است خان اعظم کوکلتاش ، عبدالله خان بهادر

1ـ ه: ' فتح جنگ '۔

2ـ ه: 'که شاهزاده خود بدولت از حلقه خاصه انتخاب فرموده بودند تلطف نمودند '۔

3ـ د: ' و منصب ایشان دوازده هزاری و شش هزار سوار مقرر شد ' ندارد۔

فیروزجنگ ، راجه سورج سنگه نبیره رای مالدیو ، راجه بر سنگه دیو بندیله ، سیف خان بارهه ، دلاور خان[1] ، رانا شنکر پسر رانا اودی سنگه ، میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاهرخ ، نوازش خان پسر سعید خان ، کشن سنگه برادر راجه سورج سنگه ، فریدون خان برلاس ، راو رتن هاده، راجه بکرماجیت بهدوریه ، تاهر خان ، ابوالفتح دکنی[2] ، حاجی بی اوزبک تربیت خان ، صلابت[3] خان بارهه ، خسرو بی اوزبک ، علی قلی بی درمن ، همت خان ، شرزه خان ، سردار خان ، برادر عبدالله خان ، و بسیاری دیگر از امرا و منصبداران که نگارش تفصیل اسامی آنها بطول می‌کشد[4] و هر یکی از انها در خور پایه به عنایت خلعت فاخره و اسپان قبچاق و فیلان خاصه و انواع مراحم و نوازش فرق عزت برافراختند و فدائی خان به خدمت بخشی گری این لشکر نصرت اثر شرف اختصاص پذیرفت۔

و در خلال این احوال صفدر خان به حکومت کشمیر از تغیر هاشم خان مرخص شد و خواجه ابوالحسن که از لشکر دکن آمده بود به خدمت والای بخشی گری کل فرق عزت برافراخت و اسلام خان حاکم بنگاله به منصب شش هزاری شرف امتیاز یافت۔

و مقارن آن خبر رسید که او بی سابقه بیماری[5] وفات یافت و

1— ه: رای سنگه۔

2— ه: ابوالفتح دکنی ندارد۔

3— ه: سید علی بارهه۔

4— ب۔ج۔ه: این عبارت دارند۔
' و معتمد خان به خدمت بخشی گری این لشکر نصرت اثر شرف اختصاص پذیرفت '۔

5— ه: ' در ولایت بنگاله روز پنجشنبه سنه هزار بست و دو '۔

برادر[1] او قاسم خان به صاحب صوبگی آنجا سرفراز گردید و ازسوانح نشاندن خان اعظم است بزندان ادب چنانچه نگاشته آمد او در خدمت شاهزاده ولیعهد به مهم رانا نامزد شده بود پس از گفت و شنود بسیار که خلاف آئین نوکری است از مالوه که به یتول او مقرر بود جریده به خدمت آنحضرت شتافت و با انکه در دولت اکبری و جهانگیری همواره صاحب سامان و دستگاه عظیم بود و جاگیرهای انقدر داشته بجای لشکر و سپاه فوج فوج نفاق و جوق جوق فساد باخویشتن آورد و در روز ملازمت عبوست وکرختی بکار برده ادا های سمج ظاهر ساخت چون[2] این معنی به مسامع اجلال رسید که خان اعظم راه صلاح وسداد از دست داده به خدمت شاهزاده والا قدر سلوک ناپسندیده پیش گرفته است لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نزد او فرستادند و فرمان والا حواله او نمودند باین مضمون که وقتی او در برهان پور بود این خدمت را به آرزو ها التماس کرد و پیوسته در مجالس و محافل می گفت که درین مبارزت اگر کشته شوم شهید میرم و اگر غالب آیم غازی خواهم بود وآنچه از مصالح این کار درخواست از کومک و مدد و توپچانه سرانجام یافت بعد از انکه بر سرکار آمد عرضه داشت نمود که بی توجه رایات جلال

1ـ ه: این عبارت دارد۔

'وهمدرین سال فتح خان که بصاحب صوبگی کابل مقرر بود و راجه رامداس که دران صوبه خدمت داشت و راجه باسو که به مهم رانا مقهور قیام و اقتدام مینمود ودیعت حیات سپردند'۔

2ـ ب۔ج ۔ ه: عبارت از 'چون این معنی به مسامع اجلال رسید که خان اعظم را صلاح و سداد از دست داده............. تا با شاهزاده همچنان در مقام نفاق ثابت بوده بدسلوکی بحدی نمود' ندارند۔

افتتاح این عقده دشوار متعذر می نماید و چون نزول موکب اقبال بدار البرکه اجمیر اتفاق افتاد بالتماس او شاهزاده با عساکر نصرت قرین بدان صوب رخصت یافت و مدار این مهم به عهده کاردانی آن رکن السلطنت حواله شد منظور نظر مبارک اینست که یک چشم زدن از خدمت شاهزاده غافل نبوده طریقه صواب نیک اندیشی از دست نداده خود را نیک نام دین و دنیا سازد و اگر خلاف احکام مطاعه نماید زیان زده به نسبت خویش خواهد بود و چون خواجه ابراهیم حسین تبلیغ رسالت نمود از فرط خود رائی و زیانکاری خویش را به انتظامی این نساخت و بنا بر نسبتی که باخسرو داشت با شاهزاده همچنان در مقام نفاق ثابت بوده بدسلوکی بحدی نمود که شاهزاده ولیعهد باوجود کمال حلم و نهایت بردباری اورا مقید ساخته بیرم بیگ بخشی سپردند و حقیقت حال را به خدمت والد بزرگوار نوشته مصحوب میر عیسیٰ ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی که از اعمال نا پسندیده و اقوال ناستوده او ذخیره‌ها در خاطر و دیعت نهاده مکافات آنرا بوقتش حواله فرموده بودند ظهور این لطیفه را شگون فتح رانا دانسته مهابت خان را فرستادند که به خدمت آن مهر سپهر خلافت شتافته خان اعظم را به عتبه بارگاه جلال حاضر سازد[1] و آن درة التاج سلطنت حسب الحکم را به مهابت خان سپرده روانه درگاه والا ساختند و چون به حضور اقدس رسید حکم شد که حواله آصف خان نمایند که درگوالیار نظر بند دارد و[2] حضرت شاهنشاهی از غایت مروت ذاتی و رافت جبلی به محافظان فرمودند که اسباب فراغت

1ــ ه: و صوبه مالوه به تیول شاهزاده ولی عهد مقرر شد.

2ــ ه: عبارت از و حضرت شاهنشاهی از غایت مروت ذاتی و رافت............. تا که به اودی پورشتافته فرزندان و متعلقان او را به اجمیر رساند ندارد.

و آسودگی از خوردنی و پوشیدنی برای او مهیا میداشته باشند و محمد[1] تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که به اودی پورشتافته فرزندان و متعلقان اورا به اجمیر رساند۔

و از وقایع انکه دلپت ولد رای سنگه از برادر خورد خود سورج سنگه که باستیصال او نامزد شده بود شکست عظیم خورده دریکی از محکمه های سرکار حصار متحصن شد و هاشم خوستی فوجدار و جاگیرداران آن نواحی او را بدست آورده مقید به درگاه والا رسانیدند و چون جرایم و قبایح او از حد بخشالیش در گذشته بود بپاداش رسید۔

و [2]درین سال قلیج خان صاحب صوبه کابل که در اکثر علوم پایه بلند داشت و در کاردانی وسر براهی تمام عیار بود به عالم بقا شتافت و حکومت کابلستان بخان دوران تفویض یافت۔

آغاز سال نهم از جلوس مبارک

شب جمعه نهم شهر صفر سنه هزار و بیست و سه هجری نوروز شبستان عالم به بیت‌الشرف حمل پر تو سعادت انداخت و بآغاز سال نهم از جلوس ابد پیوند جهان را آئین نشاط و انبساط تازه شد۔ درین روز بهجت افروز عرضه داشت شاهزاده ولیعهد مشتمل برنوید فتوحات[3]

1ـ ب۔ج : این عبارت ندارند۔
'محمد تقی دیوان بیوتات دستوری یافت که به اودی پور شتافته فرزندان و متعلقان او را به اجمیر رساند'۔

2ـ ": عبارت از 'و درین سال قلیج خان صاحب صوبه کابل . . . . تا و حکومت کابلستان به خان دوران تفویض یافت'۔ ندارد۔

3ـ ": 'مصحوب جادون رای دیوان بیوتات خود ارسال فرموده بود'

با فیلان کوه شکوه که عالم گمان از انجمله رسید فیل مذکور به غایت قوی هیکل و خوشی لبست بود و رانا بآن مباهات می نمود و این فیل را باچند زنجیر فیل دیگر ذر یکی از شعاب جبال پنهان داشت جاسوسی این خبر را به عبدالله خان رسانید و خان فیروز جنگ گرم وگیرا شتافته جمیع آن فیلان را بدست آورده به نظر شاهزاده جوان بخت و ایشان به ملازمت والد بزرگوار خود ارسال داشتند و سواد فرمان ملاطفت عنوان که بعد از رسیدن این فیل حضرت شاهنشاهی بدست اشرف مرقوم فرموده به فرزند اقبال مند فرستاده اند درین گوهرین نامه ثبت افتاد -

مفاوضه پادشاهی[1]

بابای دلبند من الله تعالی این نوروز عالم افروز را مبارک و همایون کرد اناد و بعد ازین فتح های نو و تازه خدا نصیب آن فرزند جگر بند کناد فیل عالم گمان که با فیلان دیگر فرستاده بود به نظر اشرف در آمد و فیل عالم گمان را به غایت خوش کردیم و پلته هم فیل خوبی است هر دو را خاصه کرد ایندیم و بر عالم گمان سواری نموده شد انتهی -

مقارن این حال اعتمادالدوله به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز گردید و ابوالحسن پسر اعتمادالدوله که به خطاب اعتقاد خانی و منصب دو هزاری ذات و پانصدسوار سرفراز بوده به خطاب آصف خانی فرق عزت بر افراخته به منصب

1ـ رجوع کنید به ضمیمه ' ب ' -

سه هزاری[1] هزار سوار سر بلند شد و[2] ابراهیم خان خال نورجهان بیگم که منصب هفت صدی ذات وسیصد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی و ششصد سوار فرق عزت بر افراخته بخشی دوم در خانه شد این مناصب و مراحم در جنب نسبت نورجهان بیگم چه نماید۔

ودرین هنگام چون قلیج خان ولد قلیج خان با برادران و خویشان و لشکر و جمعیت پدر از کابل آمده سعادت ملازمت دریافت و[3] در بدایت این سال همایون فال در مشکوی اقبال شاهزاده ولیعهد از صبیه قدسیه آصف خان مولود زهره جبین قدم به عالم‌وجود نهاد و حضرت شاهنشاهی بالهام الهی آن نوباوه حدیقهٔ قدس را به جهان آرا بیگم موسوم ساختند۔

و[4] از سوانح انکه پیش ازین شاهزاده خسرو را بالحاح و زاری

1ــ ہ: سه هزاری ذات و هزار سوار

2ــ نسخهٔ ہ: این عبارت ندارد۔

'و ابراهیم خان خال نورجهان بیگم که منصب هفت صدی ذات و سیصد سوار داشت به منصب هزار و پانصدی وششصد سوار فرق عزت برافراخته بخشی دوم در خانه شد این مناسب و مراحم در جنب نسبت نورجهان بیگم چه نماید و درین هنگام قلیج خان'

3ــ ہ: عبارت از 'و در بدایت این سال همایون فال در مشکوی اقبال شاهزاده ولیعهد .... تا از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد'۔ ندارد۔

4ــ ب۔ج: این عبارت دارند۔

'و از قضایا انکه چون میرزا رستم صفوی در صوبه تته ظلم و تعدی را بجای رسانید که خلق بسیاری از بدسلوکی او بدرگاه والا آمده داد خواه شدند'۔

همشیره های او حکم شده بود که به کورنش می آمده باشد چون آثار خیرو و فروغ دولتمندی از سیمای او ظاهر نبود باز حکم شد که به دستور سابق در کابه خمول و ناکامی روزگار بسر برده از سعادت کورنش و خدمت حضور محروم باشد و[1] از سوانح آمدن میرزا رستم است از[2] تته تفصیلش انکه چون میرزا غازی ترخان فوت شد خاقان ستوده خصال آن عالی تبار را بوالا منصب پنجهزاری ذات و سوار بلند پایگی بخشیده و دو لک روپیه نقد به صیغه مدد خرچ لطف نمودند و گوش سعادت او را به نصایح خسروانه دلپسند گرانبار دانش ساخته بدان صوب رخصت فرمودند چشم داشت این بود که با متوطنان آن ملک به عنوان پسندیده روزگار بسر برده مردم را از حسن سلوک خورسند دارد و او خود طریقه پیش گرفت که خلاف آئین مروت و مردمی بود و مردم از ستم و تعدی و بدسلوکی او به درگاه والا داد خواه شدند آنحضرت[3] مظفر خان را به حکومت تته دستوری فرمودند و میرزا را از انجا طلبیدند چون به درگاه پیوست و خلق از ظلم و زیادتی او داد خواه بودند و باز خواست او به مقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد لاجرم او را محبوس نموده حکم فرمودند که تا دلاسای مستغیثان نه نماید بدریافت سعادت ملازمت راه

1ـ ه: ' و ابراهیم خان به منصب بخشی گری بشرکت خواجه ابوالحسن مقرر شد و از قضایای که در بدایت این سال بظهور آمد محبوس شدن میرزا رستم است '.

2ـ ه: عبارت از ' تته تفصیلش انکه چون میرزا غازی ترخان فوت شد . . . . تا مردم را از حسن سلوک خورسند دارد ' ندارد.

3ـ ه: این عبارت ندارد.
' آنحضرت مظفر خان را به حکومت تته دستوری فرمودند '

ندهند و چون آثار خجالت و ندامت از جبین روزگار او ظاهر شد از روی مروت فتوحات گرددهای او ناکرده انگاشته به شرف کورنش و عنایت خلعت سرفرازی بخشیدند و [1]چون به عرض رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده ولیعهد فوت شد معتمد خان را به خدمت بخشیگری فرق عزت برافراخته بدان صوب رخصت فرمودند۔

و از سوانح بهجت افزا شکست یافتن احداد بد نهاد است تفصیل این اجمال انکه معتقد خان در پولم[2] گذر که در حوالی پیشاور است بافواج قاهره نشسته بود وخان دوران سر راه آن سیاه روی داشت درینولا نوشته از پیش بلاغ به معتقد خان رسید که احداد بکوتل تیراه که در هشت کروهی جلال‌آباد است باسوار و پیاده بسیار آمده است و از جماعتی که دولت خواهی اختیار نموده بودند به رخی راکشته و چندی را بند کرده می خواهد تیراه فرستد و اراده تاختن جلال‌آباد و پیش بلاغ دارد به مجرد رسیدن این خبر معتقد خان با جماعتی که با او بودند به سرعت تمام روانه شد و چون به پیش بلاغ پیوست تکیه بر عنایت الہی و اقبال پادشاهی کرده سپاه نصرت پناه را دو فوج ساخت وخود را به غنیم

1۔ ب۔ج۔ہ: این عبارت ندارند۔

' و چون به عرض رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده ولیعهد فوت شد معتمد خان را به خدمت بخشیگری فرق عزت برافراخته بدان صوب رخصت فرمودند '

2. Rogers gives the following note on this discrepancy, 'Though the text has Pulam, the real word seems to be Ilam or Ailam. Ailam Guzar appears to be a pass in a range of hills. It may, however, be a ferry on the Kabul River. That river seems to be also known as the Shah 'Alam, and there is a ferry on it of that name.'

Tuzuk, Eng. Tr. Vol. I, P. 263 n.

رسانید احداد بدنهاد که زیاده از چهار پنج هزار سوار و پیاده داشت چون علامات وصول عساکر فیروزی مآثر مشاهده نمود مردم خود را چهار توپ ساخت وخود بر بالای بلندی نشسته جنگ انداخت وبرق اندازان لشکر ظفر اثر به ضرب تفنگ جمع کثیری ازان مقهوران را به جهنم فرستادند وبقیته السیف زخمی شده و یراق انداخته قرار بر فرار دادند و افواج منصوره شب در رزم گاه بسر بردند وصباح آن ششصد سر جدا کرده بپیشاور آوردند و کله‌منارها در انجا اساس نهادند و پانصد سر اسپ و مواشی بیشمار ومال و اسلحه بسیار بدست بهادران جان نثار افتاد و بندیان تیراهی خلاص شدند و از لشکر منصور روشناسی کسی ضایع نگشت و معتقد خان به جلدوی این فتح به خطاب لشکر خانی امتیاز یافت -

و درین ایام میر غیاث الدین علی مخاطب به نقیب خان از ظلمت کده جسمانی بفروغ ستان روحانی شتافت و[1] به حکم اشرف در روضه مقدسه حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سره متصل به گنبد مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت او قزوینی‌الاصل و از سادات سیفی است پدرش[2] میر عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس عرش آشیانی با اولاد

1- ه: این عبارت ندارد -
' و به حکم اشرف در روضه مقدسه حضرت خواجه معین الحق والدین قدس سره متصل به گنبد مدفن آن عاقبت محمود مقرر گشت '

2- ه: عبارت از ' پدرش میر عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز جلوس عرش آشیانی با اولاد و احفاد به هندوستان آمده . . . .
. . . . تا و به سلامت نفس و تهذیب اخلاق و درویش نهادی موصوف و در خدمت حضرت عرش آشیانی

و احفاد به هندوستان آمده در سلک ملازمان عتبه خلافت منتظم گشت و میر از اهل سعادت و ارباب عزت بود و نقیب خان در علم حدیث و سیر و اسمای رجال و تاریخ یگانگی معروف بود و به سلامت نفس و تهذیب اخلاق و درویش نهادی موصوف و در خدمت حضرت عرش آشیانی نسبت قوی داشت درینولا راجه مان سنگه در ملک دکن ودیعت حیات سپرد و بپسرش بهاو سنگه فرمان طلب صادر گشت و بعد از ادراک سعادت ملازمت به جانشینی پدر مقرر شد و میرزا راجه خطاب یافته به منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار فرق عزت برافراخت راجه مان سنگه از عمده های دولت اکبری و جهانگیری بود و همت عالی و فطرت والا و شجاعت ذاتی و مروت جبلی داشت۔

و از سوانح انکه در هشتم امرداد تغیری در مزاج مقدس حضرت شاهنشاهی پدید آمد و رفته رفته به تپ و درد سر کشید آنحضرت به ملاحظه آنکه مبادا اختلالی باحوال ملک و بنده های خدا راه یابد تاچند روز این معنی را از اکثر محرمان و نزدیکان پنهان داشته حکما و اطبا را نیز آگاه نه ساختند و به قاعده معهود به دیوان خانه خاص و عام و جهروکه درشن و غسل خانه می برآمدند تا انکه در بشره همایون آثار ضعف ظاهر گشت و بعضی از نزدیکان مطلع شدند[1] ناگزیر به چندی از اطبا مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابو القاسم و حکیم عبدالشکور اظهار فرمودند و چون تب مفارقت نمی کرد باستصواب حکما دوسه شب از شراب

نسبت قوی داشت ' ندارد۔

1ـ ه : عبارت از ' ناگزیر به چندی از اطبا مثل حکیم مسیح الزمان و حکیم ابوالقاسم و حکیم عبدالشکور اظهار فرمودند ....
.... تاو به خاطر عاطر گذرانیدند که چون تندرستی کامل روزی گردد ' ندارد۔

معتاد اجتناب گزیدند و این معنی باعث زیادتی ضعف و کمی قوت گردید درین اثنا به روضه منوره حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته دران آستانه متبرکه صحت خود را از باری تعالیٰ در خواستند و صدقات و نذورات قبول نمودند و به خاطر عاطر گزرانیدند که چون تندرستی کامل روزی گردد چنانچه در باطن از حلقه به گوشان خواجه بزرگواریم در ظاهر نیز گوش خود را سوراخ نموده در جرگه حلقه به گوشان ایشان باشیم و مقارن آن از عنایت آلهی عارضه تپ برطرف شد و دود سر که شدتی عظیم داشت فرونشست و مزاج وهاج در عرض بیست و دو روز به حالت اصلی باز آمد و آنحضرت بنا بر ایفای عهد گوش مبارک را سوراخ نموده در هر گوشی یک دانه مروارید آبدار در کشیدند و برای پیروی این طرز همگی بندگان درگاه و مخلصان هوا خواه چه گروهی که به سعادت حضور مستسعد بودند و چه جمعی که در سرحد به خدمت گذاری و جان سپاری اشتغال داشتند به تلاش گوش های خود را سوراخ نموده بدرر ولالی که از جواهر خانه بدیشان مرحمت شد زینت بخش حسن اعتقاد گشتند روز پنجشنبه دوم[1] شهریور مطابق دهم شعبان مجلس وزن شمسی مبارک در دیوان خانه خاص آراسته شد درین روز منصب خان دوران از اصل و اضافه شش هزاری ذات و پنجهزار سوار مقرر گشت و میرزا راجه بهاو سنگه به وطن خود رخصت یافت و از غرایب وقایع انکه[2] حضرت شاهنشاهی شبی از شبهای دی ماه در خواب مشاهده فرمودند که حضرت عرش آشیانی بالیشان می فرمایند که بابا گناه عزیز را که خان اعظم باشد به خاطر من به بخش آنحضرت بعد ازین واقعه رقم عفو بر جریده گناه او کشیده از بند خلاص گردانیدند

1ـ ه: ' بست و دویم شهریور '.

2ـ ه: ' این ایام سبب بخشایش تقصیر خان اعظم است '

[1]وحکم ارفع شرف صدور یافت که دیوانیان عظام موافق پنجهزاری ذات جاگیر باو تنخواه نمایند و پسرش جهانگیر قلی خان و خویشان و برادران به صوبه الهآباد که به جاگیر آنها مقرر شده بود رخصت یافتند و از قضایا اساس یافتن چشمه نور است در حوالی اجمیر دره واقع است در نهایت صفا و در انتهای این دره چشمه ایست که آب آن در آبگیری دراز پهناور جمع می شود و بهترین آبهای اجمیر این آب است و این دره و این چشمه به حافظ جمال معروف و مشهور بود چون عبور شهریار عالی مقدار درین مقام عشرت انتظام واقع شد فرمودند که عمارتی در خور این جابه سازند و در اندک فرصتی مقامی ترتیب یافت که جهان نورد آن مثل آن نشان نمی دهند حوضی چهل گز در چهل گز ساخته شده و آب چشمه را به فواره که ده دوازده گز می جهد درین حوض جاری کرده اند و برکنار این برکه نشیمن‌های دل پذیر اساس یافته و هم چنین در مرتبه بالای آن که آبگیر و چشمه در آنجا واقع است ایوانهای دلکش و حجره های موزون بعض ازان مصور و منقش ساخته و پرداخته گشته و چون خاطر قدسی مظاهر خواست که اسم آن مکان دلفریب[2] نسبتی بنام نامی داشته باشد موسوم به چشمه نور گردید و تاریخ اتمام این عمارت را سعیدای زرگر باشی این مصراع یافت محل شاه نورالدین

1ـ ه: این عبارت ندارد ـ

' و حکم ارفع شرف صدور یافت که دیوانیان عظام موافق پنجهزاری ذات جاگیر باو تنخواه نمایند و پسرش جهانگیرقلی‌خان با خویشان و برادران به صوبه الهآباد که به جاگیر آنها مقرر شده بود رخصت یافتند '

جهانگیر و[1] ملا محمد امین کشمیری در تعریف این چشمه فیض بخش در رباعی نیکو گفته ـ رباعی

این چشمه که هست فیض ها را گنجور   هر قطره ازو بود شفای رنجور
عالم بهمین دو چشمه در نشو و نماست   یا چشمه آفتاب یا چشمه نور

و از عجایب سوانح آنکه درین سال در ماه دی در لاهور درخت توت بار آورد بهمان شیرینی و لطافت که در موسم خود می شود و درین روزها بازرگانی پرنده از ولایت زیرباد آورده به نظر مقدس گذرانید مانند طوطی سبز رنگ بود لیکن در جثه ازو کوچکتر و تمام شب خود را به شاخ درختی یا چوبی دیگر از پا آویخته سرنگون می بود و با خود زمزمه می کرد و همین که آفتاب سر میزد برپا می نشست و آب مطلق نمی خورد بلکه می گفتند که آب در طبیعت او کار زهر میکند ـ

ملازمت نمودن رانا امر سنگه شاهزاده ولیعهد را و مراجعت فرمودن آنحضرت به درگاه والا

چون شاهزاده جوان بخت بلند اقبال[2] در اودی پور که حاکم نشین آن ملک بود رایت اجلال بر افراشته تهانجات مقرر فرمودند و هرجا اثری و نشانی ازان آواره بادیه ادبار می بود پیدا ساخته همگی توجه بر استیصال او مصروف میداشتند و با انکه اکثری ازان شعاب هوا های

1ـ ه : عبارت از ' و ملا محمد امین کشمیری در تعریف این چشمه . . . . . .
. . . . تا رباعی ' ندارد ـ

2ـ ب ـ ج : عبارت از در اودی پور که حاکم نشین آن ملک بود رایت اجلال برافراشته . . . . تا پای همت افسرده اساس عزیمت را قوی‌تر ساختند ، ندارند ـ

مسموم و آبهای جان گرا داشت و بسیاری از سپاه تلف شد پای همت افسرده اساس عزیمت را قوی تر ساختند و نیروی تیغ جهانکشای رفته رفته کار برو مشکل شد و در اندک مدتی ملک معمور اوپی سپر عساکر ظفر ماثر گردید و روزگار بعسرت و دشواری کشید و از زراعت و عمارت اثری باقی نماند و اسپ و فیل و براق سپاه گیری و سامان خانه او بتاراج حادثات رفت و همراهان جدای گزیدند و معدودی که ماندند از شدت بیماری و ضعف قدرت بر نقل و حرکت نداشتند و نزدیک بآن شد که خود نیز با اهل و عیال اسیر کمند اقبال گردد نا گزیر نجات خودرا منحصر در بندگی و فرمان برداری یافته[1] سوبکرن نام طغائی خود را با هرداس جهاله که از عمده‌هائی او بود به درگاه شاهزاده فرستاده معروض داشت که یکی از عمده‌هائی دولت بجهت تسلی خاطر وحشت دیده من تعین گردد و تا همراه او به ملازمت شتافته ادراک سعادت سجود نمایم و شاهزاده جرم بخش عذر پذیر میرزا شکر الله دیوان وسندر داس میر سامان را نزد او فرستاده نوید بخشش و مژده عفور رسانیدند و رانا به رفاقت نام بردگان روی امید به قدسی آستان نهاد و چون به حوالی اردوی گیهانپوی پیوست آنحضرت عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بر سنگه دیو و سیف خان را باستقبال فرستاده پایه اعتبارش افزودند و روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن در مقام گوکنده جشن عالی ترتیب داده حکم باحضار او فرمودند و او جبین اخلاص بر زمین ادب سوده تسلیمات و سجدات به تقدیم رسانید و از جای که نمودار شد تا پیش تخت در هر قدم تسلیمات می نمود و چون به تخت دولت جبین سای اخلاص گشت

---

1 — •: این عبارت ' سوبکرن نام طغائی خود را با هرداس جهاله که از عمده‌های او بود ' ندارد و بجای آن این عبارت دارد ـ ' خالوی' خود را که از مردم معتبر فهمیده او بود '

شاهزاده والا قدر بدو دست سراو را از زمین بر گرفته محاذی سینه مبارک خویش رسانیده فرق عزتش باوج سپهر رسانیدند آنگاه عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه را بر یمین نصرت قرین حکم نشستن شد و رانا را بر یسار میمنت آثار به جلوس اشارت رفت و بانواع و اقسام پرسش و دلجوئی تسلی بخش خاطر رمیده و دل وحشت گزیده او گشته حیات تازه بخشیدند و رانا لعلی داشت گران بهای مشهور که از قدیم دران سلسله بود آنرا با تمام فیلان که از تاراج افواج منصوره باقی مانده بودند و دوازده سر اسپ به رسم پشکش گذرانید و اقربای او به سعادت آستان بوس سرفرازی یافتند و بعد از زمانی خلعت گرانبها با شمشیر و خنجر مرصع و اسپ قپچاق با زین مرصع و فیل خاصه کوه شکوه با ساز نقره به رانا مرحمت شد و همچنین[1] پسران وخویشان او و به عنایت اسپ و خلعت و خنجر مرصع کام دل بر گرفتند و دوازده خنجر با پنجاه راس اسپ و یکصد سروپا به مردم عمده او مرحمت فرمودند و رانا با دل اخلاص‌مند و خاطر خورسند رخصت معاودت یافت و بجهت مزید عزت او حکم شد که میرزا شکرالله وسندر داس طریق مشایعت پیموده پسر جانشین او را به ملازمت حاضر سازند وآخرهمان روز کنور کرن پسرش بدولت زمین بوس فرق عزت بر افراخته به عنایت خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ عراقی بازین طلا و فیل نامی سرفرازی یافت و چون مقرر شده بود که کنور مذکور در رکاب نصرت انتساب به درگاه والا شتافته باستلام عتبه اقبال حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر کرد و پنجاه هزار روپیه در انعام او مرحمت شد که سامان ضروریات سفر

1— ه: عبارت از ' و همچنین پسران وخویشان او و به عنایت اسپ و خلعت وخنجر .... تا به مردم عمده او مرحمت فرمودند ' ندارد -

نموده در ظل موکب جهان نورد روانه شود ـ

[1]از تاریخی که سواد اعظم هندوستان به نور اسلام فروغ جا
پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها بادشاه دهلی را ملازمت نه کرد
سلاطین دهلی را نیز این اراده دور از کار پیرامون خاطر راه نیافته و پیو
عساکر منصوره حضرت عرش آشیانی به قصد استیصال رانا تعین بو
و هرچند کوشش بکار میرفت نتیجه بران مترتب نمی گشت و حض
شاهنشاهی از آغاز جلوس بر اورنگ خلافت لشکر های تازه زور پی
پی برای تسخیر می فرستادند و چون افتتاح این عقده دشوار به تیغ جه
کشائی شاهزاده بلند اقبال رقم زده کلک تقدیر بود از کوشش ه
عبث وسیعهای بی سود هیچ نکشود و چون هنگام جلوه شاهد مراد رو
کریم کارساز و خداوند بی نیاز بروفق خواهش دولت خواهان ا
دودمان رفیع‌الشان به وجه شایسته میسر ساخت و چون خاطر قدس
مظاهر شاهزاده ولیعهد از ضبط و نسق مهم رانا وا پرداخت رایا
جهان کشائی بصوب اجمیر ارتفاع یافت و کرن[2] را همراه گرفته متو
ادراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشتند و بتاریخ دهم ماه اسفندار
در ظاهر دارالولایته اجمیر نزول اجلال دست داد ارکان دولت
اعیان سلطنت به حکم حضرت شاهنشاهی به سعادت استقبال مبادر
نمودند و غبار موکب اقبال توتیای دیده مراد ساخته هرکدام

1ـ ب ـ ج ـ ه: عبارت از ' تاریخی که سواد اعظم هندوستان به ن
اسلام فروغ جاوید پذیرفته .... تا خواهش دول
خواهان این دودمان رفیع الشان به وجه شایسته میسر ساخت
ندارند ـ

2ـ ب ـ ج ـ ه: ' و کرن را همراه گرفته متوجه ادراک سعادت زمین بو
والد بزرگوار گشتند ' ندارند.

خور مراتب خویش پشکشها گذرانیدند ومتصدیان کارخانه سلطنت به حکم اشرف ارفع دولتخانه پادشاهی را بانواع و اقسام آرایش و تکلفات زینت بخشیده جشن عالی ترتیب دادند و روز یکشنبه یازدهم ماه مذکور سال نهم از جلوس مطابق بیستم محرم سنه هزار و بیست و چهار هجری شاهزاده فلک شکوه بر توسن جهان نورد سوار شده از ظاهر شهر متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند و امرای عالیقدر و سایر منصبداران و احدیان و برق اندازان در موکب عالی سعادت پذیر گشتند و بعد از انقضای دوپهر ودو گهڑی از روز مذکور قرة العین خلافت فروغ افزای دیده امید پدر والا قدر گردید و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و آداب زمین بوس و تعظیم آنحضرت از غلبه شوق نیم خیز شده تنگ در آغوش محبت کشیدند هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه به طریق تصدق وصندوقچه بلورین مملو از جواهر با لعلی که رانا در روز ملازمت گذرانیده بود برسم پشکش معروض داشتند ولعل را مبصران شصت هزار روپیه قیمت کردند خلعت خاص مشتمل بر چهار قب مرصع و تسبیح مروارید گرانبها و اسپ خاصه قپچاق بازین مرصع وفیل خاصه کوه شکوه با سازطلا به شاهزاده بلند اقبال لطف نمودند و مقرر شد که دیوانیان عظام جاگیر آنحضرت را موافق بیست هزاری و ده هزار سوار از محال نیک تنخواه دهند۔ انگاه به بخشیان عظام حکم شد که کنور کرن پسر رانا را در پشگاه اقبال آورده ناصیه اخلاص او را به فروغ سجود نورانی سازند و چون به سجده پشگاه دولت سربلند گشت حکم شد که یساولان بارگاه عزت اورا بر جرگه دست چپ مقدم استاده سازند و پس ازان به خلعت فاخره و شمشیر مرصع سرفرازی یافت بعد ازان امرای پادشاهی و ملازمان شاهزاده که درین یورش همراه بودند به ترتیب منصب و پایه خویش

سعادت زمین بوس در یافتند و در خور مرتبه از مراحم و نوازش کام دل برگرفتند وحضرت شاهنشاهی به میامن توجه و ترتیب شاهزاده جوان بخت هر روز مرحمت تازه وعنایت سرشار به کنور کرن ظاهر ساخته اسپ و فیل و خنجر مرصع و تسبیح مروارید و انگشتر بهائی مکلل و پنجاه هزار[1] روپیه نقد به طریق انعام عنایت فرمودند و منصب پنجهزاری ذات و سوار مرحمت نمودند و هر روز با قسام ظرایف و لطایف از جواهر و مرصع آلات سرفراز فرمودند چنانچه از نفایس و نوادر کم جنسی باشد که باو مرحمت نشده باشد ومحال متعلقه رانا که بیرون کوه است و قریب به شصت سال شده که از تصرف او بر آمده به جاگیر بنده های درگاه تنخواه می شد با تمامی ملک او که بدست اولیای دولت در آمده بود باو عنایت شد۔

و از جمله وقایع انکه بهادر که از حاکم زاده های گجرات و خمیر مایه فتنه وفساد بود باجل طبیعی در گذشت وبآبیاری[2] اقبال بی همال غبار شورش وآشوب آن دیار بکلی فرونشست و از جمله سوانح انکه نزدیک به بندر سورت میان ورزی امیرالامرای بنادر فرنگ که به قصد گرفتن قلعه وبندر سورت باستعداد تمام می آمد وانگریزان که پناه باین بندر آورده بودند جنگ افتاد و اکثر جهازات ورزی به آتشبازی انگریزان سوخت ناچار تاب مقاومت نیاورده گریزان گشت و کس نزد مقرب خان حاکم بنادر گجرات فرستاده اظهار نمود که ما بجهت صلح

1— ه: پنجاه روپیه۔

2— ه: ' وبآبیاری اقبال بی همال غبار شورش وآشوب آن دیار بکلی فرونشست و از جمله سوانح انکه نزدیک به بندر سورت میان ' ندارد۔

آمده بودیم انگریزان این جنگ را بر انگیختند درینولا[1] حسب الالتماس شاهزاده ولیعهد میرزا شکرالله به خطاب افضل خان وسندر داس به خطاب راجه بکرماجیت فرق عزت بر افراختند و همدرین ایام شبی دیانت خان بی تقریب و بی جهت سخنان درشت باعتمادالدوله گفت و این معنی برطبع مبارک گران آمد واو را محبوس ساخته به قلعه گوالیار فرستادند[2] و از[3] نگاشته‌ها انکه حسب الحکم اشرف از آغاز جلوس مقدس هرشب جمعی از ارباب احتیاج و استحقاق از نظر فیض اثرمی گذشتند و بهرکدام زروزمین به روش سیورغال مرحمت می شد آنچه درین سال خجسته مآل صرف نیاز مندان گشته بود چون حساب نمودند پنجاه و پنج هزار روپیه نقد و یک لک و نود هزار بیگه زمین و چهارده[4] موضع در و بست و بیست و شش قلبه زراعت و یازده[5] هزار خروار شالی شد۔

1ـ ه: ' درینولا حسب‌الالتماس شاهزاده ولیعهد میرزا شکرالله به خطاب افضل خان و سندر داس به خطاب راجه بکرماجیت فرق عزت بر افراختند ' ندارد۔

2ـ ه: این عبارت دارد۔
' و دراوسط این سال فرخنده مال درمشکوی اقبال شاهزاده ولیعهد از صبیه قدسیه آصف خان مولود زهره جبین میمنت افزای حرم سرای دولت گردید و حضرت شاهنشاهی آن نوباده حدیقه قدس را به جهان آرا بیگم موسوم ساختند '

3ـ ه: عبارت از ' نگاشته‌ها انکه حسب الحکم اشرف از آغاز جلوس .... تانیاز مندان گشته بود چون حساب نمودند ' ندارد۔

4ـ ه: وچهارده موضع در بست و بیست وشش قلبه زراعت ندارد۔

5ـ ه: چهارده هزار۔

آغاز سال دهم از جلوس جهانگیری

شب یکشنبه بیستم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری جمشید زرین چتر خورشید بر اورنگ حمل بر آمده روزگار پژ مرده را سر سبز و شاداب ساخت و بآغاز سال دهم از جلوس مقدس جشن نوروزی آراستگی پذیرفت درین[1] جشن همایون اعتمادالدوله به منصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و نقاره نیز مرحمت شد و حکم فرمودند که در پای تخت نقاره می نواخته باشد و این عنایت مخصوص ایشان بود روز دوم آصف خان پیشکش عالی گذرانید و قریب یک لک روپیه از نفالیس و نوادر انتخاب افتاد و پسر رانا در سلک امرای والا قدر منتظم گردید و درین مدت هیچ یکی ازین سلسله در خدمت سلاطین دهلی اختیار نوکری نه کرده به قصد ملازمت هم مبادرت نه نموده اند و خود سر روزگار بسر برده مطیع و فرمان پذیر نبوده اند ایزد جل سبحانه غریب توفیقی نصیب شاهزاده بلند اقبال نمود و منشی دارالملک قضا طغرای غرای آن فتح بنام نامی و القاب گرامی شاهزاده جوان بخت بر صفحه جهانگیری رقم زد و در[2] بیست و نهم ماه مذکور در حرم سرای شاهزاده ولیعهد از صبیه قدسیه قدوه خوانین بلند مکان

1ــ ب ـ ج ـ د ـ ه : عبارت از و درین جشن همایون اعتمادالدوله به منصب شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید ....
.... تا القاب گرامی شاهزاده جوان بخت بر صفحه جهانگیری رقم زد ، ندارند ـ

2ــ ه: این عبارت دارد ـ
'و تا روز شرف هر روز پیشکش یکی از امرا از نظر مقدس گذشت' ـ

آصف خان فرزند اقبال مند قدم سعادت براورنگ وجود نهاد و شاهزاده بلند اقبال هزار مهر به صیغه نذر به پدر والا قدر گذرانیده التماس نام کردند و حضرت شاهنشاهی آن فروغ بخشی دیده خلافت را به سلطان داراشکوه موسوم ساختند و به تهنیت این مولود مسعود به دولت خانه شاهزاده ولیعهد تشریف قدوم ارزانی فرموده داد عیش و کامرانی دادند و آن خلف الصدق خلافت پیشکش عالی از نفایس روزگار و نوادر هر دیار به نظر اشرف در آورد و از هر جنس موازی دو لک روپیه پایه قبول یافت و در ابتدای این سال میمنت مآل مصطفی بیگ فرستاده شاه عباس فرمان روای ایران که بعد از انجام مهم گرجستان به درگاه خلایق پناه روانه نموده بود سعادت آستان بوس حاصل کرد و کتابتی مشتمل بر اظهار انواع صداقت و محبت با چند راس اسپ و استر و اقمشه حلب و نه قلاده سگ درنده فرنگی که شاه جم جاه ارسال داشته بودند به نظر مقدس درآورد -

و در همین ایام مرتضی خان به خدمت تسخیر قلعه کانگره که در کوهستان پنجاب بلکه در معموره عالم باستحکام و ارتفاع آن قلعه نشان نمی دهند مرخص گردید و[1] فیل خاصه با ماده فیلی که بآن همراه می باشد مرحمت شد و راجه سورج مل ولد راجه باسو هم چون ولایت او متصل بدین قلعه بود به همراهی او تعین شد و در[2] همین روزها پیشکش

1— ه : 'از ابتدائی صیت اسلام تا این زمان که اورنگ سلطنت و سریر خلافت بوجود عالم افروز آراستگی دارد هیچ یک از احکام و سلاطین گذشته دست بران نیافته اند' -

2— ه : عبارت از و در همین روزها پیشکش عمده امرای منیع الشان مهابت خان از اقسام جواهر نفیسه و انواع مرصع آلات........

.... تا و در طویله خاصه با صالت و رنگ و بست امتیاز

عمده امرای منیع‌الشان مهابت خان از اقسام جواهر نفیسه و انواع مرصع آلات گرانبها و اجناس اقمشه فاخره به نظر مبارک درآمد از آنجمله آنچه درجه قبول یافت کمپوه مرصع بود که مثل آن در سرکار خاصه شریفه موجود نبود و مبصران قیمت آن یک لک روپیه نمودند و سوای آن دیگر چیزها به یک لک وسی و هشت هزار روپیه می ارزید و اسپ سیاه ابلقی که دارای ایران فرستاده بود و در طویله خاصه با صالت و رنگ و بست امتیاز داشت به مهابت خان عنایت شد.

و در خلال این احوال ابراهیم خان به صاحب صوبگی بهار فرق عزت بر افراخت و ظفر خان حاکم سابق آنجا را حکم شد که متوجه درگاه جهان پناه گردد و مقارن[1] این حال به دولت خانه شاهزاده ولیعهد تشریف بردند و ایشان پشکشهای خود را که به خراج اقلیمی می ارزید به نظر اشرف در آوردند و آنحضرت را هرچه خوش آمد برداشته تتمه به فرزند ارجمند بخشیدند و همدرین ایام قراولان خبر ماده شیری آوردند و آنحضرت متوجه شکار آن شدند و چون بجای که شیر را قبل داشتند رسیدند به حسب اتفاق باد وشورشی در هوا پیدا شد و فیل ماده که بران سوار بودند از واهمه شیر یکجا قرار نمی گرفت و باین دو مانع از کنور کرن که در رکاب اقبال بود پرسیدند که کدام جای این شیر را بزنم و بعرض مقدس رسانید که درمیان دو چشم او و آنحضرت تفنگ را سرراست ساخته آتش دادند وچون قضاپرو خواهش آن پادشاه آسمان جاه بود همانجا هدف تیر اقبال گشت و این معنی حیرت افزای همکنان شد هشتم اردی بهشت مجلس وزن قمری اشرف ترتیب یافت.

داشت مهابت خان عنایت شد ' ـ ندارد.

1ـ ه: عبارت از مقارن این حال به دولت خانه شاهزاده و لیعهد .. .. تا تتمه به فرزند ارجمند بخشیدند ، ندارد.

[1]و درین[2] ایام از عرضه داشت منهیان صوبه کشمیر و نظامی واقعه نویس کشمیر به مسامع جلال رسید که ملا گدائی نام درویشی مرتاض که مدت چهل سال دریکی از خانقاه های بلده مذکور منزوی بود دو سال پیش از انکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه استدعا نمود که چون زمان ارتحال من در رسد مرا در گوشه این خانقاه نگاه خواهید داشت و آنهابه طیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری شد و هنگام رحیل نزدیک رسید بدوستان و عزیزان و آشنایان خود گفت که بمن حکم رسیده که درین چند روز امانت ایزدی که نزد من است سپرده سبک بار متوجه سفر باز پسین شوم حاضران ازین حرف متعجب شده گفتند که اینها را برین سر اطلاع نیست این سخن را از شما چگونه توان باور نمود او جواب داد که بمن چنین حکم رسیده روز پنجشنبه یکی از معتقدان و مخصوصان خویش که از قاضی زاده های کشمیر است توجه فرموده گفت که مصحف مرا که نهصد تنکه می ارزد هدیه نموده این جزوی را صرف تجهیز و تکفین من خواهی کرد و فردا که روز جمعه است چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر

1ـ ه: این عبارت دارد ـ

' و درین روز همایون خان اعظم را از قبله طلبیده رخصت پنجاب شد و خاصه باو مرحمت گشت و حکم شد که دیوانیان عظام موافق پنجهزاری ذات جاگیر باو تنخواه نمایند و جهانگیر قلی خان با خویشان و برادران بصوبه الهآباد که با جاگیر آنها مقرر بود رخصت یافت' ـ

2ـ د: عبارت از و درین ایام از عرضه داشت منهیان صوبه کشمیر و نظامی واقعه نویس .... تا مشنوی سست گیرد شاخهارا بعد ازان' در احوال سال نهم دارد ـ

خواهی گرفت و هرچه در حجره داشت بآشنایان و مریدان قسمت نموده آخر روز پنجشنبه به حمام در آمده غسل کرد روز دیگر قاضی زاده پیش از انکه بانگ نماز بشنود به خانقاه آمده بدر حجره رسید و در حجره را بسته دید و خادمی برو نشسته کیفیت حال از خادم استفسار نمود او گفت که فرموده اند که تا در این حجره خود بخود باز نشود به حجره در نخواهی آمد و جست وجوی احوال من نخواهی کرد قاضی زاده زمانی توقف نمود پس از ساعتی در حجره و اشد و قاضی زاده باتفاق خادم بدرون در آمدند و دیدند که مستقبل قبله بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است انا لله و انا الیه راجعون خوشاحال و ارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی پرواز توانند کرد ـ مثنوی

[1]این جهان همچون درختست ای کرام

ما برو چون میوه های نیم خام

سخت گیرد خامها مر شاخ را

زانکه در خامی نشاید کاخ را

چونکه پخت وگشت شیرین لب گران

سست گیرد شاخها را بعد ازان

[2]دران روز غریب شورشی در شهر افتاد و از وضیع و شریف و آشنا

1ـ ه : عبارت از مثنوی این جهان همچون درخت است ای کرام .... تا و درین آشوب و فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین به قتل میرسند سی و دو نفر از طرف راجه و سی و شش نفر از جانب کشن سنگه ' ندارد ـ

۲ـ ب ـ ج : 'دران روز غریب شورشی در شهر افتاد و از وضیع و شریف و آشنا .... تا و شیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را بارد بیل که مدفن آبا و اجداد ایشان

و بیگانه کسی نماند که درپای جنازهٔ آن بزرگوار حاضر نشد و از غرایب اتفاقات که درینولا سانح گشت کشته شدن کشن سنگه و گوبند داس است در مستقر خلافت تفصیل این اجمال انکه کشن سنگه برادر حقیقی راجه سورج سنگهٔ نبیرهٔ راو مالدیو مشهور است راجه سورج سنگه وکیلی داشت گوبند داس نام بغایت معتبر و گوپال داس برادر زادهٔ راجه را بجهت نزاعی که نوشتن آن طولی دارد پیش ازین به چند سال گوبند داس به قتل رسانیده بود و کشن سنگه توقع آن داشت که راجه سورج سنگه به انتقام برادر زاده خود گوبند داس را از هم گذراند چون راجه باو عنایت مفرط داشت و مدار دولت راجه برو بود ازین بار خواست غافل افتاد و کشن سنگه از اغماض راجه آشفتگی داشت و کینهٔ برادر زاده در فضای سینه اش بیخ و ریشه فرو برده در انتهاز فرصت بود درینوقت که حضرت شاهنشاهی بسیر کول پهکر تشریف برده شب در انجا توقف فرمودند قابو یافته با کرن نام برادر زادهٔ خود و دیگر ملازمان و یاران بقصد کشتن گوبند داس مطارحه نموده باین عزیمت پیش از صبح صادق سوار می شود و در فضای که راجه و ملازمان او فرود آمده بودند می رسد و چندی از مردم آزموده خود را پیاده ساخته برسر خانهٔ گوبند داس که متصل منزل راجه بود می فرستد و خود همچنان سوار می ایستد و جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه گوبند داس درآمده چندی از راجپوتان را که برسم محافظت و محارست براطراف خانه

است می فرستد ٬ ندارند ـ

د ؛ عبارت از درآن روز غریب شورشی در شهر افتاد ....
.... تا و حسب الالتماس اعتمادالدوله دیانت خان را از قلعه گوالیا رطلبیده رهای بخشیدند و صفدر خان را از حکومت کشمیر معزول ساخته احمد بیگ خان را بجای او فرستادند ، ندارد ـ

گوبند داس بیدار بودند در ته شمشیر می کشند و درین زد و خورد و شور و شغب گوبند داس بیدار شده بی سابقه خبرو آگاهی مضطربانه شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه بر می آید تا خود را به مردم پیش رسانیده بر کیفیت حال واقف گردد و درین شورش و آشوب گوبند داس به نظر مردم کشن سنگه که در طلب او آشفته می گشتند در آمده او را به قتل رسانیدند و چون کشن سنگه از کشتن او خبر نداشت از غایت اضطراب و شدت غضب خود از اسپ فرود آمده و پیاده شده باتفاق کرن بدرون حویلی گوبند داس در می آید و هر چند مردم از پیاده شدن مانع می آیند التفات بحرف آنها نمی نماید درینوقت راجه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمده بر در حویلی می ایستد و مردم از اطراف و جوانب هجوم آورده خود را به راجه می رسانند و راجه همه را به مدافعه و مقابله جمعی که پیاده شده بدرون لشکر در آمده بودند می فرستد و چون مردم راجه به حسب جمعیت فزونی داشتند هریک از انها را ده کس بیست کس در زیر تیغ می گیرند مجملا کشن سنگه و کرن برادر زادهٔ او دران کثرت به قتل رسیدند کشن سنگه هفت زخم و کرن نه زخم برمی دارد و بعد از کشته شدن گوبند داس و کشن سنگه وکرن بقیته السیف خود را باسپان رسانیده سوار می شدند و همچنین جمعی از مردم راجه بکشتن آنها سوار می شوند و جنگ کنان تاپیش جهروکهٔ بادشاهی میرسند و درین آشوب و فتنه شصت و هشت راجپوت از طرفین به قتل میر سند سی و دو نفر از طرف راجه وسی و شش نفر از جانب کشن سنگه و از اعاظم و قایع که درین سال پرتو ظهور افکند مقتول گشتن صفی‌میرزاست مهین فرزند شاه عباس صفوی به تیغ پدر نامهربان و بیان این سانحه برسم ایجاز و اختصار انکه شاه مدتها از جانشین خویش بدگمان

و متوهم بود تا انکه در معموره رشت که از شهرهای مشهور گیلان است به بهبود نام غلام ترکی اشارت می کند که صفی میرزا را باید گشت و آن سفاک بی باک فرصت جسته در سال هزار و بیست و چهار هجری وقتی که میرزا از حمام بر آمده متوجه خانه بهبودبی رحم به دو زخم سنجکی کارش با نجام می رساند و بسیاری از روز جسدش درمیان آب وگل افتاده بود و هیچکس یارای آن نداشت که اجازت گرفته به تجهیز و تکفین پردازد تا انکه به شیخ بهاءالدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه‌بوی اعتقاد تمام داشت خبر میرسد وشیخ به حسن ادا و لطف بیان اظهار می نماید که درین نزدیکی سید زاده برلب جوی کشته افتاده اشارت فرمایند که تجهیز و تکفین نموده در جائی مناسب مدفون سازند شاه رخصت می فرماید وشیخ بعد از تجهیز و تکفین نعش او را باردبیل که مدفن آباو اجداد ایشان است می فرستد۔

[1]و در همین ایام کنورکرن رخصت وطن یافت واسپ وفیل خاصه باخلعت و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع باو مرحمت شد وبعد از چند روز جگت سنگه پسر او آمده دولت ملازمت حاصل ساخت و به عنایت خلعت فاخره عزت امتیاز گرفت در[2] خلال این احوال پشکش خانخانان که از دکن به درگاه والا فرستاده بود به نظر مقدس در آمد و مرصع آلات آن بیک لک روپیه قیمت شد

1ــ د: و در همین ایام کنورکرن رخصت وطن یافت .... تا و اقسام اقمشه آن ملک در پشکش او بود در احوال سال نهم دارد۔

2ــ ه: عبارت از 'و در خلال این احوال پشکش خانخانان که از دکن به درگاه والا فرستاده بود .... تا بالش بزمین میرسید و اقسام اقمشه آن ملک در پشکش او بود' ندارد۔

و سواری آن پانزده زنجیر فیل و یک راس اسپ که بالش بزمین میر سید و اقسام اقمشه آن ملک در پشکش او بود و همدرین ولا خانجهان حسب الحکم از دکن رسیده سعادت آستان بوس دریافت و پشکش لایق گذرانید و مقرب خان نیز از بندر کنبایت آمد ملازمت کرد و میرزا[1] مراد پسر کلان میرزا رستم صفوی به خطاب التفات خانی سرفراز گردید و به مها سنگه پسر زاده راجه مان سنگه خطاب راجگی مرحمت شد و به عنایت نقاره کوس اعتبارش بلند آوازه گشت درینولا[2] میر جمال‌الدین حسین انجو که بایلچیگری بیجاپور رفته بود مراجعت نموده دولت سجود حاصل کرد و فیلان[3] نامی با یراق طلا و نقره و اسپان عربی و مرصع آلات و اقمشه آن ملک که عادل خان برسم پشکش فرستاده بو با عرضه داشت او به نظر اقدس گذشت و در[4] خلال این احوال مصطفی بیگ ایلچی فرمان روای ایران رخصت معاودت یافت و سوای آنچه در مدت بودن حضور باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر

1ـ ه: ' و میرزا مراد پسر کلان میرزا رستم صفوی به خطاب التفات خانی سرفراز گردید ' ندارد۔

2ـ ه: ' هفدهم ماه شهریور '

3ـ ه: این عبارت دارد۔

عادل خان سید کبیر نام شخصی را از جانب خود همراه میر مذکور نمود '

4ـ ه: این عبارت دارد۔

' اوکه مشتمل بود بر التماس عفو تقصیرات که از دنیاداران دکن تعهد گذاشتن قلعه احمد نگر و ولایات پادشاهی که با فساد جمعی مفسدان از تصرف اولیای دولت قاهره بر آمده به نظر مقدس گذشت و در همین روز مجلس وزن شمسی منعقد گشت '

قد و خلعت فاخره عنایت گشت و در جواب کتابتی که آورده بود
ببت نامه مشعر بر کمال دوستی و یگانگی تحریر یافت و همدرین ایام
خانجهان و مهابت خان و راجه سورج سنگه بتازگی بخدمت صوبه دکن
مرخص شدند و هر یکی به عنایت خلعت عالی و خنجر مرصع و اسپ
و فیل خاصه شرف امتیاز یافتند و سی هزار سوار موجود با توپخانه
راسته و فیلان نامی به[1] همراهی آنها مقرر گشت و در اثنای این حال
نود زنجیر فیل که قاسم خان چشتی از فتح ولایت کوچ و فتح مکه و
زمینداران اوڑیسه بدست آورده ارسال داشته بود به نظر اقدس گذشت
و ارادت خان به منصب میر سامانی و معتمد خان به خدمت بخشی
گری احدیان سرفرازی یافتند[2] -

و در همین[3] هنگام میر جمال الدین حسین انجو از اصل و اضافه
به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار فرق عزت بر افراخت
و از سوانح انکه چون به مسامع علیه رسید که لاهوری برادر خورد
چین قلیج خان به غایت شریر النفس و بی اعتدال است و بنده‌های خدا
از سلوک ناهموار او در آزارند لاجرم احدی مطلب او رفت و بی سببی
- باعثی واهمه بر چین قلیج غلبه کرد و جاگیر و زر و سامان و فرزندان
و متعلقان را در جونپور گذاشته پاره زر نقد و طلا و جواهر بر داشته
با معدودی به میان زمینداران جونپور در آمد وبهر زمینداری که میرسید

1ـ ب - ه : سه روپیه

2ـ ه : 'وسید کبیر را فرستاده عادل خان درین تاریخ رخصت شده
خلعت و اسپ و فیل روانه گردید'

3ـ ه : 'و در همین هنگام میر جمال‌الدین حسین انجو از اصل و اضافه
به منصب پنجهزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار فرق عزت
بر افراخت' ندارد -

بلغها ازو گرفته او را از ولایت خود می گذرانید تا انکه به ولایت
پورهت[1] داخل شد جهانگیر قلی خان صوبه‌دار الهآباد زمینداران
نجا را که به حسب اتفاق پیش او بودند با جمعی از مردم خود
رستاد که آن بی عاقبت را گرفته بیارند و آنها به مجرد رسیدن او را
ستگیر ساخته خواستند که به جهانگیر قلی خان رسانند در اثنای راه
ه عالم نیستی شتافت بعض برین اند که بیماری که پیش ازین بهمرسانیده
ود در گذشت و برخی برانکه قصد خویش نمود تا بدان حال تباه
ه نظر جهانگیر قلی خان در نیاید بهر تقدیر جیفه کثیفه او را به اله آباد
وردند و در[2] همین روزها مقرب خان به منصب پنجهزاری ذات و
و هزار و پانصد سوار شرف امتیاز یافت و حسب[3] الالتماس اعتماد الدوله
یانت خان را از قلعه گوالیار طلبیده رهای بخشیدند[4] و صفدر خان را
ز حکومت کشمیر معزول ساخته احمد بیگ خان را بجای او فرستادند[5]۔

---

[1] ــ تزک: 'جوهٹ' - ص ۱۴۸ -

[2] ــ ہ: 'واگر زرها را ضایع ساخته' زمینداران ازو گرفته بودند
حاشا که نمک مثل این روسیاهان را به چنین عقوبت‌ها
گرفتار نکنند ع
از پس فرضی که بود برامم فرض بود حق ولی النعم - دارد -

[3] ــ ہ: 'وحسب الالتماس اعتماد الدوله دیانت خان را از قلعه گوالیار
طلبیده رهائی بخشیدند' ندارد -

[4] ــ ہ: وچون از صفدر خان بعض مقدمات ناخوش بسمع علیه رسید -

[5] ــ ہ: این عبارت دارد -
'و به عنایت خنجر مرصع و خلعت و اضافه منصب مفخر گشته
بدان صوب شتافت و همدرین هنگام تقصیر دیانت خان
حسب الالتماس اعتماد الدوله بخشیدند و بعد از دریافت سعادت

و در همین[1] تاریخ به میر محمد واحد که با وجود لباس سپاهی گری خالی از نشاۀ درویشی نبود کمر خنجر عنایت شد و درین ایام مکتوب زبده اولیای کرام قدوه اصفیای عظام خواجه هاشم دهبیدی که امروز بزهد و سلوک در سلسله علیه خواجه های بزرگوار قدس الله تعالی اسرار هم ممتاز اند و مردم ماوراءالنهر را نسبت بایشان اعتقاد تمام است با فرجی و کمان مصحوب یکی از صوفیان آنجناب رسید اظهار دعاگوئی قدم و رابطه اخلاص آبا و اجداد خود باین دودمان عالیشان فرموده بودند و باستشهاد بیتی که حضرت فردوس مکانی بجهت مولانا خواجگی احمد مشتهر به مخدومی اعظم قدس سره جد آنجناب در سلک نظم آورده اند و مصراع آخر آن اینست.

خواجگی را مانده ایم و خواجگی را بنده ایم

دران کتاب درج بود حضرت شاهنشاهی نیز در برابر مکتوب ایشان سطری چند مرقوم گوهر بار ساختند و این رباعی را بدیهه گفته دران رقیمه کریمه نوشتند ـ

رباعی : ای انکه مرا مهر تو پش از پش است
از دولت یاد بودت ای درویش است

چند انکه زمژده ات دلم شاد شود
شادیم از انکه لطفت از حد پش است

و با هزار مهر به خواجه فرستادند و حکم شد که این رباعی را هر

کورنش حکم شد که اموال اوکه در قید ضبط آمده بود حواله او نماید ،

1 ـ ه : عبارت از و در همین تاریخ به میر محمد واحد............ تا درویشی نبود کمر خنجر عنایت شد ، ندارد ـ

که طبع نظمی داشته باشد جواب بگوید بسیاری گفتند ازان جمله حکیم مسیح الزمان خوب گفت و پسند خاطر اشرف افتاد ـ

رباعی : داریم اگر چه شغل شاهی در پیش
هر لحظه کنیم یاد درویشان پیش
گر شاد شود زما دل یک درویش
آنرا شمریم حاصل شاهی خویش

هزار مهر دیگر به جایزه وصله این رباعی به حکیم مذکور عنایت شد و[1] در همین ایام میر میران پسر میر خلیل الله که قبل ازین به درگاه گیتی پناه رسیده بود از ایران آمده به وسیله مقربان بساط عزت دولت زمین بوس دریافت و مورد عنایات خسروانه گردیده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار سرفراز شد[2] و همدرین ولا مخلص خان به خدمت دیوانی صوبه بنگاله دستوری یافت و در بیست و پنجم ماه دی جشن وزن مبارک شاهزاده ولیعهد آراستگی پذیرفت و[3] تا حال که سنین عمر ابد قرین به بیست و چهار رسیده بود آن سر مست نشاهٔ آگهی بمیامن توفیقات ایزدی دامن خواهش بباده هوش وبا نیالوده بلکه توجه خاطر پک از مغیرات نه فرموده بودند حضرت سلیمان مکانی درین انجمن

1ـ د : بقیه احوال سال دهم ندارد ـ
2ـ ه : این عبارت دارد ـ
و پانزده هزار روپیه باو عنایت شد چنانچه در اوراق گذشته مرقوم گشت پدرش میر خلیل الله قبل ازین از عراق آمده در لاهور ملازمت نموده بود '
3ـ ه : ' و آن گرانبار دولت را به زر و سیم سنجیده در وجه ارباب استحقاق خدمت فرمودند '

کامرانی بدست مبارک خویش پیاله داده فرمودند که اگر به طریق ندرت در چنین جشن های عالی و بزم‌های دلکش دو سه پیاله بنوشید در نظر عقل منفعت بین نا پسندیده و ممنوع نیست چنانچه شیخ رئیس ابو علی سینا در سلک نظم کشیده ـ رباعی

می دشمن مست و دوست هشیار است
اندک تریاک و پیش زهر مار است

در بسیارش مضرت اندک نیست
در اندک او منفعت بسیار است

و بجهت استرضای خاطر اشرف به تکلیف و مبالغه ارتکاب نمودند[1] و از وقایع انکه عبدالکریم سوداگر از ایران آمده ادراک دولت سجود نمود و تسبیح عقیق یمنی و رکابی کار فرنگ که شاه عباس مصحوب او ارسال داشته بود به نظر مقدس گذرانید ـ و درین روزها صادق برادرزاده اعتماد الدوله که به خدمت بخشیگری قیام داشت به خطاب خانی سرفراز گشت و جگت سنگهه ولد کنور کرن به وطن خود دستوری یافت و در هنگام رخصت بیست هزار روپیه و یک اسپ و یک زنجیر فیل باو مرحمت شد و راجه سورج مل ولد راجه باسو که به همراهی مرتضی خان به گرفتن قلعه کانگره

1ـ ه: «سال سی ام از عمر ابد طراز به مبارکی و خور می آغاز شد به توفیق ایزد سبحانه تائب گشتند چنانچه بجای خویش رقمزده کلک بیان خواهد شد انشاء الله تعالی» دارد ـ

تعین بود حسب الحکم آمده ملازمت کرد[1] و همدرین[2] ولا به عرض رسید که آهنگری بر زنی از هم پشگان خویش شیفته شده و هر چند او را از پدر و مادرش خواستگاری می نماید همداستان نمی کردند حکم شد که آن آهنگروزن را حاضر سازند و بعد از آمدن آنها خاقان گیتی ستان از روی امتحان فرمودند که اگر تو خود را ازین قصر بزیر افگنی ما این زن را حکمی بتومیدها نیم هنوز این حرف تمام بر زبان الهام ترجمان نه گذشته بود که آن مست باده محبت خود را بی تابانه از قصر انداخت و خاله تن را متاع جان پرداخت ـ بیت :

نه پنداری که جان را رایگان داد
فروغ روی جانان دید و جان داد

و از نظایر این داستان است انکه از طیور غریبه هندوستان جانور نسبت توتی نام در جثه برابر کنجشک خانگی اما خوش بست تر از ان چون در فصل توت بهم می رسد توتی می, گویند در سال اول رنگ او سرخ است و در سال دوم زرد می شود و از بسکه خوش نواست مردم این ملک او را نگاه می دارند معتمد خان حکایت کرد که دو توتی در یک

1ـ ہ: این عبارت دارد ـ
' خان خانمذکور را بعضی منطبه های ازو در خاطر قرار گرفته بودند بجهت او را مخل دانسته مکرر عرایض بدرگاه فرستاد و درباب او سخنان نوشت با انکه حکم طلب صادر گشت '

2ـ ہ: عبارت از ' و همدرین ولا به عرض رسید که آهنگری برزنی از هم پشگان خویش شیفته شده .... تا چون این سرگذشت خالی از دردی و ندرتی نبود نگارش یافت ' ندارد ـ

ی داشتم بسیار خوش آواز و مرا بآنها موانستی تمام بود روزی از
گاه بخانه آمدم و ازان دو توتی یکی را ندیدم چون سبب آن پرسیده
.گفتند فلان خویش تو امروز اینجا آمده بود انرا گرفته برد بعد از
ه شب شد آن مرغ به ناله درد آمیز شام را به صبح آورد چنانچه
ا از استماع آواز حزین او خواب نیامد و چون روز شد خواجه سرائی
گفتم که این توتی را هم به منزل آن عزیز برکه مرا تاب مفارقت
ن دو مرغ از هم دیگر نیست آن خواجه سرا چون نزد قفص او رفت
فراق زده را قالب تهی کرده یافت و از مرغ دیگر خبر گرفته شد
نیز بهمان فریاد درگذشته بود چون این سرگذشت خالی از دردی و
رتی نبود نگارش یافت ـ

و از سوانح شکست یافتن احداد بد نهاد است درین ایام نحس
اعی جمیله خان دوران کار بروتنگ شد و در چرخنی که محل اعتماد
بود پناه برد و اطراف آنرا خان قبل نموده راه در آمد و برآمد براو
ت و چون گاه و جوکه خوراک حیوانات است در محکمه مذکور نماند
ها مواشی خود را از کوه پایان آورده در دامن های آن می چرانید
خود نیز به واسطه آنکه مردم همراهی نمایند می آمد قضا را این
ر به خان دوران رسید و او جمعی از سرداران و مردم کار آزموده را
ن کرد که به حوالی چرخنی رفته کمین نمایند آنجماعه به سرعت
افته هم در شب خود را در پناه کاہها پنهان ساختند و روزش
ن دوران بهمان طرف سواری نمود و چون آن تیره بختان حیوانات خود را
آورده بچراسر دادند و احداد بد نهاد با جماعه خود از کمین کاہها
شت به یکبارگی کردی از پیش ظاهر شد و او دریافت که خان دوران
ت متلاشی و مضطرب شده قصد باز گشتن کرد و قراولان خان مذکور
خبر رسانیدند که احداد است خان جلو ریز خود را باو رسانید و مردمی

که در کمین فرصت بودند سرراه گرفته حمله آوردند و تا دوپهر بجهت شکستگی جاو تنگی درها و بسیاری جنگل معرکه جنگ قایم بود آخرالامر شکست بر افغانان افتاد و خود را به کوه ودره کشیدند و قریب سیصد کس از مردم کاری آن سیاه بختان به جهنم رفتند و یکصد نفر اسیر سرپنجه اقبال جهانگیری گردیدند واحداد نتوانست که دیگر باره خود را بدان محکمه رسانیده پا قایم سازد ناچار قندهار رویه شتافت و افواج قاهره چرخنی و خانه های آن تیره بختان را خراب ساخته از بنیاد بر انداختند و[1] در آخر سال دهم جلوس اشرف مژده فتح شاه نواز خان خلف خانخانان و شکست عنبر بد اختر مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید تفصیل این اجمال انکه چندی سرداران معتبر از سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان وجادون رای و بابوجیو کانتیه و چندی دیگر از عنبر رنجیده اراده دولتخواهی نمودند و در وقتی که شاه نواز خان با فوجی از عساکر منصوره در بالاپور بود بعهد و قول خاطر جمع ساخته شاه نواز خان را دیدند و خان مذکور باقسام مردمی دلجوئی آنها کرده بهر یک در خور قدرو منزلت او از نقد و جنس و اسپ و فیل و خلعت تکلفات نموده سرگرم دولتخواهی ساخت و به صواب دید ایشان از بالاپور کوچ نموده به همراهی این مردم به عزم رزم عنبر مقهور رایت فیروزی بر افراشت و پیش از رسیدن به عنبر درا ثنای راه محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و چندی دیگر از سرداران

1- ب - ج: عبارت از ' و در آخر سال دهم جلوس اشرف مژده فتح شاه‌نواز خان .... تا مسرت بخش خاطر دولتخواهان گردید ' ندارند

د: و در آخر سال دهم جلوس اشرف مژده فتح شاه‌نواز خان خلف خانخانان - ندارد

عمده نظام الملک به تقابل آمدند و بیمن اقبال روز افزون شاه‌نواز خان آن مخالفان را باندک زد و خورد شکست داده گرم وگیرا برسر عنبر شتافت و نام برده‌ها به حال تباه و روز سیاه ـ بیت :

شکسته سلاح و گسسته کمر نه یارای جنگ و نه پروای سر

راه ادبار طی کرده به عنبر پیوستند و آن بداختر به کثرت لشکر و انتظام آلات نبرد و فزونی توپخانه و فیلان مست جنگی مغرور بوده از نهایت غرور بر آن شد که با افواج قاهره جنگ نماید و مردم خود را با لشکر عادل خانیه و قطب الملکیه جمع ساخته و توپخانه و استعداد خود را سر انجام نموده رو بروی لشکر ظفر اثر روانه گشت[1] تا انکه مسافت پنج شش کروه پیش نماند یعقوب خان بدخشی از کهنه سپاهیان کار دیده رزم آزموده که خانخانان جلو شاه نواز خان را به قبضه اختیار او سپرده بود نخست سوار شده میدان جنگ در جائی قرار داد که ناله آبی در پیش داشت و اطراف ارغدال بود و جمعی از جوانان تیر انداز موشگاف را مقرر داشت که برکنار ناله پای همت افسرده لشکر مخالف به تیر جان ستان آواره صحرای عدم سازند روز دیگر بیست و پنجم بهمن ماه الهی سال مذکور افواج نور و ظلمت بهم نزدیک رسیده از طرفین به ترتیب صفوف پرداختند بعد از سه پهر روز فوجها نمایان گشت و از طرف غنیم آغاز بان‌کاری و توپ اندازی شد و بعد[2] از انکه

1ـ ب ـ ج : عبارت از ' تا انکه مسافت پنج شش کروه پیش نماند یعقوب خان بدخشی .... تا لشکر مخالف به تیر جان ستان آواره صحرای عدم سازند ' ندارند ـ

2ـ ب ـ ج : عبارت از ' و بعد از انکه روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت .... تا بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد ' ندارند ـ

روی هوا از دود غبار روشنی پذیرفت غلامانی که تربیت کرده او بودند و جمعی که بانها اعتماد کلی داشت و انتخاب نموده هراول قرار داده بود جلو انداختند. و چون بر کنار ناله رسیدند بجهت فرود آمدن و عبور نمودن هجوم شد و ازین طرف داراب خان که سردار هراول بود با راجه برسنگه دیو و رای چاند[1] و علیخان نیازی و جهانگیر قلی بیگ ترکمان و سایر شیران پیشهٔ دلاوری بر هراول غنیم تاختند و داد مردانگی و جانسپاری داده این فوج را پراگنده ساختند و سوار[2] و پیاده بسیار به زخم تیر بر خاک هلاک انداختند و هر تیر که باسپ می رسید چون اکثر کچهی و تازی بود چراغ پا شده سوار خود را بر زمین می انداخت بالجمله از آن طرف هیچ سلاح کاری نمی و ازین طرف در تیر باران بلا بر خاک فنا می غلطیدند و جمعی که در عقب بودند احوال مردم پیش را برین نمط دیده برجا ماندند. مقارن این حال داراب خان با بهادران فوج هر اول از ناله گذشته برسر و سینهٔ کشتگان

---

1 ـ ه: رای رامچند ـ

2 ـ ج: عبارت از ' و سوار و پیاده بسیار به زخم تیر بر خاک هلاک انداختند . . . . تا زمان خواب ادبار شان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بی دریغ بر خاک هلاک می انداختند ' ندارد ـ
و بجای آن این عبارت دارد ـ
' و از غایت کار طلبی به طرف دیگر متوجه نشده خود را به غول غنیم رسانیدند و همچنین هر فوجی بفوج رو بروی خود زد و خورد قوی نمود و عنبر سیاه بخت تاب مقاومت نیاورده روی بگریز نهاد و بهادران جان نثار قریب دو سه کروه تعاقب نمودند '.

اسپ رانده جلو انداختند و از دیگر افواج شیران بیشهٔ همت و هزبران عرصه جلادت شمشیرها کشیده بر فوج مقابل خویش تاختند و افواج را پراگنده ساخته خود را به فوج غول رسانیدند و چون عنبر خود در فوج غول پای ادبار افسرده بود آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بهادران رزم دوست چنان کششی کردند که دیده های نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشته‌ها افتاد و عنبر تیره بخت تاب مقاومت نیاورده راه ادبار سپرد و رو بگریز نهاد اگر ظلمت شب به فریاد آن تیره بختان ظلمانی نهاد نمی رسید یکی جان نبردی نهنگان دریای هیجا تا وقت خفتن که زمان خواب ادبار شان بود تا سه کروه مسافت تعاقب نموده گریختگان را به تیغ بی دریغ بر خاک هلاک می انداختند و چون در اسپ و آدم تاب و توان حرکت نماند و بقیهٔ السیف باطراف متفرق گشتند و شب تیره شد جلو باز کشیده به معسکر خود معاودت نمودند و همگی توپخانه غنیم با سیصد شتر که بآن بار داشت و فیلان مست جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار بیرون به تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و جمعی کثیر از سرداران فوج مخالف زنده بدست افتادند و کشته‌ها را خود حساب و شمار نیست روز دیگر افواج نصرت امتزاج از منزل فتح کوچ نموده متوجه کهرکی که آشیانه آن بوم صفتان بود گشتند و اثری از انجماعه تیره بخت ندیده همانجا دایره کردند و روزی چند توقف کرده عمارات و منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته به خاک تیره برابر ساختند و بنا بر حدوث بعضی امور که تفصیل آن درین مقام باعث طول کلام است که انجا عطف عنان نموده گریوه روهنگهیره فرود آمدند حضرت شاهنشاهی به جلدوی این فتح نمایان بر منصب[1] شاه‌نواز خان و داراب خان و دیگر امرای رفیع الشان

---

1 ب - ج - ه : « شاه‌نواز خان و داراب‌خان و دیگر امرای رفیع‌الشان » ندارند -

که تردد‌ات نموده بودند افزوده بانواع مراحم و نوازش سر بلندی بخشیدند ـ

و از وقایع فتح ولایت کوکره و بدست آمدن کان الماس است این[1] ملک از توابع صوبه بهار است و درین سرزمین رود خانه الیست که الماس دران متکون می شود و طریق برآوردن او ازان دریا اینست که در ایام کمی آب کودالها و آب کندها بهم میرسد و چون به تجربه معلوم شده که بر بالای کودالی که دران الماس است البته جانورگان ریزه مانند پشه هجوم آورده در پرواز می باشند بنابران طول رود خانه را تاجای که راه توان یافت به نظر در آورده اطراف کودالها راسنگ چین می سازند و بعد ازان به بیل وکلند آن کودالها را تایک گز و نیم گز بیبایان برد دور آنرا می کاوند و تفحص نموده از میان سنگ ریزه و ریگی که از انجا ظاهر می شود الماس خورد و کلان برمی آورند گاه باشد که پارچه الماس بدست در آید که به یک لک روپیه قیمت کنند مجملا این ولایت و این رود خانه را[2] زمینداری درجن سال نام در تصرف داشت و بهرچند مدت که حکام صوبه بهار برسر او فوجی می فرستادند یا خودها می رفتند بنابر دشواری راه و کثرت درخت زار و فزونی مضرت هوا به گرفتن دوسه الماس قناعت کرده مراجعت نموده او را به حال خود می گذاشتند و چون صوبه مذکور از ظفرخان تغیر یافت و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت به مجرد در آمدن به ولایت بهار جمعیت کرده بر سر آن زمیندار روان شد و او بدستور سابق کسان فرستاده

---

1 د: عبارت از این ملک از توابع صوبه بهار است .... تا منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزاری ذات وسوار مقرر گشت در احوال سال نهم دارد ـ

2 ـ ه: هندوی

اظهار دادن چند دانه الماس[1] نمود ابراهیم خان بدین معنی راضی نشده تیز و تند در ولایت او در آمد و پیش از انکه راجه مردم خود را فراهم آورد ایلغار نموده، او را دستگیر کرد[2] و الماس های که در بساط او بود با بیست و سه زنجیر فیل نر و ماده بدست آورده آن ولایت جواهر خیز را داخل ممالک محروسه ساخت و به جلدوی این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و سوار مقرر گشت و به خطاب فتح جنگی[3] فرق عزت بر افراخت و هم چنین بر مناصب جمعی که درین خدمت همراهی کرده بودند اضافه‌ها شد -

آغاز سال یازدهم از جلوس مقدس

روز یکشنبه غره ماه ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری عطیه[4] بخشش کون و مکان و نور افزای زمین و زمان پرتو محاذات به برج

1- ه: و چند زنجیر فیل -

2- ه: این عبارت دارد -

' و راهبران پیدا ساخته ایلغار نمود و مقارن انکه بدو خبر رسید کوه و دره که مسکن مقرر او بود قبل کرد و کسان به تفحص او پریشان ساخته او را چند در غاری از عورات که یکی مادر حقیقی او دیگر زنان برادری از برادران او بودند در آوردند و تفحص نموده '

3- د: فیروز جنگ

4- ه: عبارت از ' عطیه بخشش کون و مکان و نور افزای زمین و زمان .... تا امرای عظام برسم معهود پشکشها گذرانید، ندارد و بجای آن این عبارت دارد -

حمل انداخت و سال یازدهم از اورنگ نشینی گیتی خدیو آغاز شد در ایام جشن نو روز جهان افروز امرای عظام برسم معهود پشکشها کشیدند ازان[1] جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری نموده مهیا ساخته بود به نظر همایون در آورد بالای دسته یاقوت زردی نشانده بودند در غایت صفا و لطافت برابر نصف بیضه مرغ و دیگر تمام یاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنه خوش آب و رنگ به طرح و اندام مرصع ساخته بود و این خنجر را مقیمان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند و آصف خان به منصب چهار[2] هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افراخت و هم چنین دیگر امرا

' وجشن نو روزی بفرخی و فیروزی خاطر فریب دیده دران دشوار پسند گردید و حضرت شاهنشاهی بر تخت ظل الهی جلوس فرمودند و شاه زادها کامگار و امرای عالی مقدار را درخور پایه مرتبه بانواع واقسام مراحم و نوازش فرق عزت برافراختند نوزدهم فروردی که روز شرف آفتاب جهان تاب بود در دولت خانه مجلس عالی و انجمن والا آراستگی پزیرفت ووزن قمری مقدس نشاط بر نشاط افزود '

1ــ ه: عبارت از ' ازان جمله میر جمال الدین حسین انجو خنجر مرصع که خود در بیجاپور سرکاری .... تا و این خنجر را مقیمان پنجاه هزار روپیه قیمت نمودند' ندارد ـ

2ــ ب ـ ج ـ د : ' پنچهزاری و چهار هزار سوار'

د : آصف خان به منصب چهارهزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره سر افتخار بر افراخت ندارد ـ

ضور پایه خویش باضافه های لایق اختصاص یافتند[1] و در روز[2] جشن
، شاهزاده عالم و عالمیان لعلی برسم پشکش گذرانیدند در غایت
ت مقیمان هشتاد هزار روپیه قیمت کردند درین روز عالم افروز منصب
ن که پانزده هزاری و هشت هزار سوار بود بیست هزاری و
ده هزار سوار مقرر گشت و میر جمال الدین حسین انجو به خطاب
ـ الدوله سرافرازی یافت و در[3] پنجم این ماه کنور کرن که پیش
، به وطن خود دستوری یافته بود آمده ادراک دولت سجود نمود
نصد اشرفی و یک هزار روپیه نذر و یک زنجیر فیل با یراق نقره
ہار راس اسپ پشکش گذرانید و در یازدهم حسب الالتماس
اد الدوله به خانه او تشریف فرمودند و او به لوازم نثار و پای انداز

۱: در حاشیه این عبارت دارد ـ
' تحقیق آنست که آصف خان در سال گذشته چهار هزاری
دو هزار سوار شده بود و درین جشن پنجهزاری سه هزار سوار
شد چنانچه حضرت جنت مکانی خود در جهانگیر نامه ضبط نموده اند
و هم چنین معتمد خان هم در اقبال نامه نوشته شد '

۲: عبارت از ' در روز جشن شرف شاهزاده عالم و عالمیان لعلی
برسم پشکش گذرانیدند .... تا بیست هزاری و
دوازده هزار سوار مقرر گشت ' ندارد ـ

۳: عبارت از ' و در پنجم این ماه کنور کرن که پیش ازین به وطن
خود دستوری یافته بود .... تا در غره اردی بهشت
به سردارخان نقاره مرحمت نموده فرستادند ' ندارد و بجای
این عبارت دارد ـ
' و حسب الالتماس عبدالله خان فیروزجنگ نیز او را و سردار خان
نقاره عنایت شد '

پرداخته پشکش خوب گذرانید و آنحضرت موازی یک لک و بیست و پنجهزار روپیه را از جواهر و اقمشه پذیرفته تتمه را باو بخشیدند و در نوزدهم که روز شرف آفتاب جهانتاب بود جشن وزن قمری آراستگی یافت و روزگار را نشاط برنشاط افزود درین روز اعتماد الدوله به منصب هفت هزاری ذات و پنجهزار سوار و عنایت تمن طوغ سر باوج آسمان رسانید و حکم شد که نقاره نوبت او را بعد از نقاره شاهزاده ولیعهدی نواخته باشند در غره اردی بهشت به سردار خان نقاره مرحمت نمود فرستادند و در ماه ربیع الثانی خبر فوت مرتضی خان که به گرفتن قلعه کانگره دستوری یافته بود به مسامع علیه رسید و خاطر اقدس ازین رهگذر بازردگی تمام درشد و آمرزش او را از درگاه الهی مسالت نمودند خان مذکور شیخ فرید نام داشته از اولاد امجاد مخدوم جهانیان سید جلال بخاری است و حضرت عرش آشیانی او را تربیت فرموده بدرجه اعتماد و اعتبار رسانیده بودند[1] از شجاعت و سخاوت بهره وافی داشت و از مروت و فتوت نصیبه

1— ه: این عبارت دارد۔

' در زمان دولت حضرت شاهنشاهی نیز توفیق خدمات نمایان گرفت که از انجمله شکست دادن سلطان خسرو بود و منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار عز امتیاز داشت و چون به حکومت و حراست پنجاب باو متعلق بود درینولا تعهد گرفتن قلعه کانگڑه که در کوهستان آن ولایت باستحکام آن قلعه نمی باشد نموده بدان مهم اشغال داشت (؟) حضرت شاهنشاهی سخت گرانی نمود و آمرزش او از درگاه مسالت فرمودند و سرداری لشکر که همراهی مرتضی خان به تسخیر قلعه مذکور مقرر بود راجه بآن مفوض گردید '

کاف و در هفتم[1] این ماه خبر آمد که سیف خان بارهه در سهم دکن ودیعت حیات سپرد و از سوانح آنکه قدم یگانه افغان که از دولت خواهان فرمان بردار بود و راه داری کوتل خیبر باو تعلق داشت باندک توهمی پای از دایره اطاعت بیرون نهاده سر به فساد بر آورد و بر سر هرتهانه جمعی را فرستاد و هر جا که مردم او رسیدند بنا بر غفلت بند های پادشاهی دست به قتل و غارت برآورده خلقی کثیر را ضایع ساختند چون این خبر به مسامع علیه رسید هارون برادر قدم و جلال پسر او که در حضور بودند در قلعه گوالیار محبوس گشتند و درین هنگام بکرماجیت راجه باندهون که آبا و اجدادش از زمینداران معتبر هندوستان اند به وسیله شاهزاده ولیعهد سعادت کورنش دریافت و تقصیرات او بعفو مقرون گشت و از وقایع بهجت افزا انکه روز یکشنبه دوازدهم خورداد ماه الهی مطابق چهار دهم جمادی الاول سال هزار وبیست و پنج هجری واهب العطایا به شاهزاده ولیعهد از صبیه قدسیه آصف خان فرزند اقبال مند کرامت فرمود و ایشان به ضابطه معهود هزار مهر نذر گذرانیده التماس نام نمودند و حضرت شاهنشاهی به تهنیت این مولود مسعود به دولت سرای شاهزاده جوان بخت تشریف قدوم ارزانی داشته آن والا گوهر را به شاه شجاع موسوم گردانیدند و در[2] همین روزها محجر طلای شبکه دار

[1]ـ د: عبارت از 'در هفتم این ماه خبر آمد که سیف خان بارهه .... تا و تقصیرات او بعفو مقرون گشت' ندارد ـ
ه: 'و در هفتم این ماه خبر آمد که سیف خان بارهه در سهم دکن ودیعت حیات سپرد' ندارد ـ

[2]ـ د: عبارت از 'و در همین روزها محجر طلای شبکه دار که برای مرقد منور حضرت شیخ معین الدین سجزی ....

که برای مرقد منور حضرت شیخ معین الدین سجزی قدس سره فرموده
بودند انجام یافت و حسب الحکم بر دور آن نصب نمودند بیک لک و
ده هزار روپیه تمام شده بود و درین سال وبائی عظیم در بعضی ا
پرگنات هندوستان ظاهر گشت و رفته رفته شدت عظیم کرد و آغاز این
بلیه از پرگنات پنجاب شده به شهر لاهور سرایت کرد و خلق بسیار
از مسلمان و هندو بدین علت تلف گشتند و بعد ازان به سرهند و میا
دو آب تا دهلی و اطراف آن رسیده بسیاری از قریات و قصبات و پرگنا
را معدوم ساخت و مردمان[1] ترک خانه‌ها کرده به طرف جنگل رفته
میگرفتند و جان می بردند والا در اندک فرصتی تمام مردم آن ده رخ
به صحرای عدم میکشیدند و سرایت این بلیه در هنود بیشتر بود و
خانه های لاهور بسیار بودی که ده کس و بیست کس می مردند و
تفحص آنها همسایه ها بستوه آمده محله را میگذاشتند و خانه‌ها پر از م
مقفل افتاده بود و از بیم جان هیچکس پیرامون آن نمی گشت و درکش
شدت عظیم ظاهر ساخت و بجای رسید که عزیزی فوت کرد و درویش
او را بر روی گاه غسل داد و روز دوم آن درویش نیز در گذشت و
علفی که او را شسته بود گاوی که ازان علف خورد مرد و سگان
از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و در هندوستان هیچ ملک ا
علت خالی نماند بیست سال ممتد در ممالک وسیعه هندوستان سایر و
بود و در همین ایام عرضه داشت عابد خان بخشی و واقعه ن

.... تا یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه ش
مرصع سرافراز گردیده بدان صوب شتافت' ندارد.

1- ب-ج-ه: عبارت از 'و مردمان ترک خانه‌ها کرده به طرف
رفته جا میگرفتند.................... تا بیست
ممتد در ممالک وسیعه هندوستان سایرو دایر بود، ندارند.

احمدآباد به نظر مقدس گذشت مضمون انکه چون معلوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ شد که هرچه روی میدهد من داخل واقعه می سازم و ملاحظه خاطر او نمی نمایم در مقام ستیز درآمده جمعی را برسر راه من فرستاد و آنها مرا در غایت بی عزتی نزد او بردند و او اهانت تمام رسانید ظهور این واقعه بر طبیعت اشرف گران آمد و دیانت خان دستوری یافت که به احمدآباد رفته عبدالله خان را به درگاه آورد و حفظ و حراست صوبه مذکور به عهده سردار خان برادر او مقرر باشد اتفاقا پیش از روان شدن دیانت خان این خبر به خان فیروز جنگ رسید و از غایت انقیاد و مزاج دانی بیاده عازم درگاه والا گشت دیانت خان در اثنای راه باو رسیده به تکلیف تمام سوار ساخت و همراه گرفته روان شد و چون عبدالله خان بدارالولایه اجمیر پیوست به شفاعت شاهزاده ولیعهد دولت کورنش حاصل نمود و بعد از چند روز به عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع فرق سعادت برافراخت و[1] مقارن این حال مقرب خان به صاحب صوبکی گجرات امتیاز یافت و به منصب پنجهزاری ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و دو راس اسپ از طویله خاصه و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع سرافراز گردیده بدان صوب شتافت و در شب جمعه بیست و دوم مهر و ماه میرزا علی بیگ اکبر شاهی که سنین عمرش از هفتاد و پنج[2] درگذشته بود ودیعت حیات سپرد و به حکم اشرف در روضه خواجه معین الدین قدس سره مدفون گشت شجاع و

1ـ ه: عبارت از ' و مقارن این حال مقرب خان به صاحب صوبکی گجرات امتیاز یافت. . . . . تا و یک زنجیر فیل خاصه و یک قبضه شمشیر مرصع سرافراز گردیده بدان صوب شتافت ' ندارد.

2ـ د: پنج ـ ندارد

کریم الطبع بود و گاهی شعری می‌گفت این قطعه ازوست[1] ع قطعه

می خوارهٔ من اگر خوری می بزم طرب آشکار کرده
زنهار به خاک جرعه ریز یاد من خاکسار کرده

و[2] در خلال این احوال محمد رضا بیگ که از قدیمیان و محرمان شاه عباس بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بایلچی گری آمده ملازمت نمود و کتابتی که آورده بود با اسپان و هدایا به نظر مقدس گذرانید[3] روزی به تقریبات ازو حرفها پرسیدند و سخن تا باینجا کشید که سبب کشتن شاه صفی میرزا پسر کلان خود را هیچ معلوم نشد محمد رضا عرض کرد که چون به وجوه دلنشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه دارد و بر طبق آن آثار و علامات ظاهر شد و زندگانی به صعوبت و تنگی کشید چنانچه شبی دوسه جا تغیر خوابگاه می‌کردند ناگزیر بهبود حکم قتل او فرمودند و مقارن آن شبی در غسل خانه حضرت شاهنشاهی به عادت معهود مجلس آرای بودند که ناگاه بومی بر فراز بام بلندی

1— ه: قطعه ندارد ـ

2— ه: این عبارت دارد ـ

و در همین ایام خسرو را که رای سنگه دلن به محافظت و خبرداری او مقرر بود بنا بر بعضی ملاحظه ها به آصف خان سپردند در هفدهم شوال ،

3— ب ـ ج ـ د: عبارت از ' روزی به تقریبات ازو حرفها پرسیدند و سلسه سخن.......... تا جا تغیر خوابگاه می‌کردند ناگزیر بهبود حکم قتل او فرمودند ' ندارند

ه: عبارت از روزی به تقریبات ازو حرفها........... تا این کارنامه جلادت آفرین‌ها کردند ، ندارد ـ

آمده نشست و بسیار به نظر کم در می آمد چنانچه اکثر مردم از تشخیص آن عاجز بودند آنحضرت تفنگ خاصه طلبیده بر سمتی که او را می نمودند سر راست ساخته کشاد دادند و تیر تفنگ چون قضای آسمانی بدان جانور شوم رسیده پاش پاش ساخت و محمد رضا بیگ ایلچی شاه عباس و دیگر حاضران محفل فیض منزل بی اختیار فریاد برآورده بر این کارنامه جلادت آفرین ها کردند.

[1] فرستادن حضرت شاهنشاهی شاهزاده ولیعهد را به تسخیر دکن و[2] توجه فرمودن بذات اقدس بجانب مندو

چون از بی رشدی و نارسائی شاهزاده سلطان پرویز سررشته انتظام دکن از دست رفت و باوجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار و خزانه بیشمار و وفور مصالح ملک گیری تمام ولایت بالاگهاٹ حتی قلعه احمد نگر به تصرف غنیم درآمد رای جهان آرای شاهنشاهی چنان تقاضا نمود که شاهزاده جوان بخت جهان کشا که مجدداً[3] فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بود به طریق منقلا بدان صوب نهضت فرماید و از انجا که مهم بغایت کلان و گران است و غنیم

1— د : بقیه احوال سال یازدهم ندارد.

2— ه : ' و توجه فرمودن بذات اقدس بجانب مندو ' ندارد.

3— ب - ج - ه : ' مجدداً فتح رانا نموده آنچنان سبع دیو خصلت را بدام اقبال در آورده بود ' ندارند.

سخت خیره و دلیر شده خود نیز تا مندو[1] تشریف برند و باین عزیمت صایب[2] آن خلف الصدق خلافت را به خطاب والای شاهی که از زمان حضرت صاحبقرانی گیتی ستانی تا حال بهیچ شاهزاده تجویز نه شده بود سرفراز فرموده به شاه خورم ممتاز ساختند و[3] منصب آنحضرت بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت و خلعت مشتمل بر چهارقب مرصع دور گریبان و دامن وسر آستین مروارید کشیده و دو اسپ خاصه یکی عراق بازین مرصع و دوم رهوار باد رفتار و فیل خاصه بنسی بدن نام باماده فیل و خنجر و شمشیر مرصع با پردله گران بها که از غنایم فتح احمد نگر بود و حضرت عرش آشیانی به حضرت شاهنشاهی عنایت نموده بودند ویک لک روپیه قیمت داشت به شاه جوان بخت مرحمت فرمودند و چند[4] خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها به نظر فرزند اقبال مند

1ــ ه: بامعدودی

2ــ ج: ' روز جمعه سلخ شهر شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی سنهٔ یازده جلوس جهانگیری نخست '
ه: این عبارت دارد ـ
' حساب روز جمعه سی ام شهر شوال هزار و بست و پنج هجری و مطابق بیستم آبان ماه الهی سنه یازده جلوس جهانگیری نهضت موکب اجلال بلند اقبال شاهزاده بدان صوب اتفاق افتاد و از توجهات خاص و عنایت ممتاز که نسبت '

3ــ ه: ' و منصب آنحضرت بیست هزاری ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت ' ندارد ـ

4ــ ب ـ ج ـ ه: عبارت از ' و چند خوان از جواهر و مرصع آلات گران بها به نظر فرزند اقبال مند در آوردند ....تا جلوس جهانگیر شاهی شاهزاده والا قدر را به مبارکی و فیروزی به صوب

در آورند و حکم شد که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگیرد بنابر استرضای خاطر اشرف یک عقد مروارید برگرفتند حضرت شاهنشاهی آن عقدرا دیگر که روز های جشن می پوشیدند و لعلهای و زمرد های نفیس داشت ویک لک روپیه قیمت آن بود التفات فرمودند و روز دوشنبه نوزدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و پنج هجری مطابق نهم آبان ماه الهی سنه یازده‌جلوس جهانگیر شاهی شاهزاده والا قدر را به مبارکی و فیروزی به صوب دکن شرف رخصت ارزانی داشتند و بهریک از امرا و منصبدار که در خدمت شاه بلند اقبال نامزد شده بودند در خور پایه و مرتبه لطفها نمودند از انجمله شمشیر خاصه از کمر همایون کشاده به عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بخشیدند و معتمد خان باز درین یورش به خدمت بخشیگری و منصب هزاری ذات و خلعت و فیل خاصه سرفرازی یافت و حکم شد که دیوانیان عظام جاگیر شاهزاده سلطان پرویز را در صوبه الهآباد تنخواه دهند و مهابت خان سزاولی نموده [1]اورا از برهان پور به تیولش راهی سازد و بتاریخ روز شنبه غره ذی القعده مطابق بیست و یکم آبان ماه الهی رایات اقبال شاهنشاهی به صوب مندو ارتفاع یافت [2]روزی درین راه غریب سانحه مشاهدهٔ شد یکی از خواجه سرایان پادشاهی دو بچه سارس از راه گرفته آورد سارس جانوریست از عالم کلنگ اما از کلنگ کلانتر و سرش سرخ می شود چون حضرت

دکن شرف رخصت ارزانی داشتند' ندارند۔

1ـ ع : ' و اورا از برهان پور به تیولش راهی سازد ' ندارد۔

2ـ ع : عبارت از ' روزی درین راه غریب سانحه مشاهده شد.......... تا در آخر پی تاپانه برسردست آن خواجه سرای پهلوی بچه رفته نشست و بهمین دستور تا چهار منزل همراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت و پرواز کنان اورا همراه برد' ندارد۔

شاهنشاهی از شکارگاه معاودت نموده به منزل تشریف آوردند دو سارس کلان فریاد کنان در پیش خلوت خانه پادشاهی بی دهشت و وحشت آمده نشستند و مظلومانه فریاد و فغان آغاز نهادند بعد از جست و جوی سبب آن خواجه سرای هر دو بچه را به حضور اشرف آورد از دیدن بچه‌ها بیتابانه نزدیک رفته به گمان آنکه شاید طعمه نیافته باشند چیزی از دهان خود برآورده بدهان بچه‌ها نهادند و بچه‌ها را درمیان گرفته پرواز کنان متوجه آشیانه خود گشتند از موانست و محبت سارس باجفت خود نقلهای غریب بر زبانها جاری است انجمله قیام پسر شاه محمد قندهاری که قراول بیگی حضرت شاهنشاهی بود در حضور آنحضرت نقل کرد که روزی به شکار رفتم سارسی را دیدم در سایه درختی نشسته خواستم به بندوق شکار کنم قدمی چند پیش نهادم باین قصد که چون استاده شود به بندوق بزنم اصلا از و حرکتی پدید نیامد هرچند پیشتر میرفتم هیچ وحشتی ظاهر نمی شد با خود گفتم که مگر بیمار است بعد از انکه برسرش رسیدم پایش را گرفته استاده ساختم بنوعی سبک بود که گویا یک مثقال گوشت در تمام اعضای او نیست دو سه قدم لنگ لنگان برداشته افتاد و جان داد چون نیک ملاحظه کردم در سینه‌اش کرم افتاده گوشت و پوست به تحلیل رفته بود و درجائی که نشسته بود استخوانی چند از سارس مرده یافتم ظاهر شد که استخوانهای جفت خود را در زیر سینه گرفته نشسته بود و ازین عالم نقل بسیار زبان زد خاص و عام است یکی از منتظمان درگاه غریب امری مذکور کرد که در سفری که حضرت شاهنشاهی از اجمیر به کشمیر میرفتند روزی در حوالی آنبیر[1] یکی از خواجه سرایان حقیر بچه گنجشک صحرائی گرفته آورد و مادرش فریادکنان همراه آمد آن خواجه سرا بچه مذکور در پنجره نهاده

1ـ معتمد: تهانیسر ـ ص ۹۲

پنجره را از خود دورتر گذاشت مادرش هردم به صحرا می رفت و دانه چند به دهان خود گرفته می آورد و باین بچه می خورانید و باز به صحرا میرفت آنروز گذشت و روز دیگر که کوچ شد مادرش پروازکنان همراه آمد و بدستور روز نخستین بچه خود را دانه میرسانید چون این خبر بمن رسید خواجه‌سرا را به حضور خود طلبیده گفتم که بچه را بدست بگیرد آیا بر سر دست او آمده می نشیندیانه اول فریادکنان آمده برگردوپیش او پروازی چندکرد و در آخر بی تابانه برسردست آن خواجه سرای پهلوی بچه رفته نشست و بهمین دستور تا چهار منزل همراه لشکر می آمد تا بچه قوت گرفت پروازکنان او را همراه برد و چون عبور موکب اقبال نواب قدسی القاب جهانبانی گیتی ستانی شاهزاده عالم و عالمیان شاه خورم به حدود متعلقه رانا اتفاق افتاد رانا بقدم اخلاص و سعادت مندی شتافته در منزل انوله باستلام عتبه خلافت مبادرت نموده به تقدیم شرایط بندگی و مراسم زمین بوس مستسعد گشت و پنج زنجیر فیل و بیست و هفت راس اسپ و خوانچه از جواهر و مرصع آلات برسم پیشکش معروض داشت و شاه عالیقدر یک‌فیل و سه راس اسپ بجهت سرفرازی و دلنوازی رانا پذیرفته تتمه را باو بخشیدند انگاه به عنایت خلعت چهار قب و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ عراق و ترکی راهوار و فیل خاصه دندان دار با ماده فیل سربلند ساخته رخصت انعطاف ارزانی داشتند و فرزندان او را با عمده های او خلعت عنایت شد و قرار[1] یافت که نبیره جانشین او جگت سنگه با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد.

و مقارن این حال شاه بلند اقبال راجه بکرماجیت و افضل خان را

---

[1] ـــ م: وقرار یافت که نبیره جانشین اوجگت سنگه با هزار و پانصد سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد' ندارد.

نزد عادل خان فرستاده پیغام فرمودند که اگر عنبر بد اختر ملکی را که در زمان حضرت عرش آشیانی به تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمده بود بهمان دستور واگذارد و حکام دکن بندگی و فرمان پذیری را شعار خود ساخته پیشکش لایق بدرگاه فرستند استشفاع جرایم گذشته آنها نموده از صدمات افواج قاهره مصون خواهیم داشت والا عنقریب به سزای کردار ناهنجار و افعال [1]ناپسندیده خویش گرفتار خواهند شد و در هژدهم محرم سال هزار و بیست وشش هجری موافق سال یازدهم جلوس جهانگیری عبور موکب اقبال از کهاتی چاند اتفاق افتاد و این منزل داخل ولایت مالوه است مالوه از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گده تا بانسواله دویست و چهل و پنج کروه است وکروه مالوه از کروه پادشاهی کمتر نیست و عرضش از پرگنه چندیری تا پرگنه ندربار دولیست و سی کروه شرق ولایت باندهون که باولاد راجه رامچند مشهور متعلق است و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بگلانه و غربی ملک گجرات است و مالوه ملکی است به غایت خوش آب و هوا نهرها و جویهای جاری بسیار دارد و هوالیش باعتدال نزدیک است در قصبه دهار راجه بهوج قلعه از سنگ اساس نهاده به غایت مطبوع و مقبول که گویا از یک پارچه سنگ تراشیده اند در سالی دو مرتبه انگور بار میدهد یکی در اول حوت دوم در ابتدائی اسد اما در حوت شیرین ترمیشود وبیست وچهار کرور و هفت لک دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه بیست هزار سوار همیشه باخود می داشتند وقلعه مندو را پای تخت خود ساخته بودند

1ــ ب ـ ج ـ ه: عبارت از ناپسندیده خویش گرفتار خواهند شد .....
.... تا وبحدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر ناصرالدین پدر کش را شکافته استخوان او را از انجا بر آورند ، ندارند ـ

حقیقت حال آنها از آثاری که تا حال برجا است ظاهر میشود و دوم اسفندارمذ ماه الهی بلده اجین محل نزول رایات جلال گشت و چون متواتر تعریف سناسیٔ مرتاضی به عرض اشرف رسیده بود خاطر اقدس به ملاقات او رغبت فرمود نامش اجهد روپ اشرم است نزدیک به معموره اجین در گوشه صحرائی از آبادانی دور پشتهٔ واقع شده دران پشته سوراخی کنده که مسکن و مامن اوست و دهن سوراخ که راه درآمد و برآمد اوست طول آن پنج و نیم گره و عرضش سه و نیم گره پیموده شد اول دو دست خودرا دراز ساخته بدرون در می آرد آنگاه سر بعد ازان بعینه مثل ماری خود را بدرون می اندازد و در وقت برآمدن نیز بهمین دستور بالجمله دیدن آنجا حیرت افزای نظارگیان است و پارچه کرباسی دارد تخمینا نیم ذراع که پیش و پس خود را بدان پوشیده نه در زمستان آتش و نه در تابستان باد هر روز دو مرتبه بدریا درآمده غسل میکند و ظرف از مس بجهت خوردن آب در دست دارد و در تمام شهر اجین هفت خانه برهمن که صاحب زن و فرزنداند و اعتقاد بر درویشی و قناعت او دارند اختیار کرده روزی یکمرتبه به معموره اجین درآمده بردر خانه سه نفر ازان هفت برهمن رسیده بروش گدایان می ایستد وآنها چیزی از خوردنی که بجهت خوردن خود ترتیب داده باشند برکف دست او می نهند و اوبی خائیدن و ادراک لذت فرو می برد بشرطی که دران خانه طویٔ و موتی و ولادتی واقع نشده باشد و زن حایض دران خانه نباشد و به صحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت را که مراد علم تصوف باشد خوب ورزیده فهم تیز و فکر عالی داشته این دو سه بیت حکیم سنائی مطابق حال اوست .

مثنوی :

داشت لقمان یکی کریچه تنگ چون گلو گاه نای و سینه چنگ

بوالفضولی سوال کرد ازوی چیست این خانه یک بدست وسه پی
بادم سرد وچشم گریان پر گفت هذا لمن یموت کثیر
و بعضی از فضلای وقت بیتی چند از حقیقت او در سلک نظم کشیده اند

مثنوی :

زاهدی دیدم از جهان رسته در بروی جهانیان بسته
نه ازو بردل زمین باری نه دلش راز چرخ آزاری
دارد از بهر این دو روزه درنگ خانهٔ چون دوات تیره و تنگ
درش از حلقه تنگ تر بینی وز درون عالمی دگر بینی
عالمی آرمیده از شر و شور کرده جا در درون دیده مور
در بهار و تموز و صیف و شتا سر و تن فارغ از کلاه و قبا
پوستینش ز پرتو خورشید پیرهن از حریر سایهٔ بید
نه پسندد درین جهان دژم خرقه و لقمه بار پشت و شکم

حضرت شاهنشاهی از معموره اجین تشریف فرموده بدو صحبت داشتند مصطلحات تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود بیست و سیوم اسفندارمذ قلعه ماندو مورد اردوی گیهان شکوه گردید میر عبدالکریم معموری به موجب حکم اشرف اقدس عمارات سلاطین سابق را مرمت دلخواه نموده مجددا نشیمنهای خوش و عمارات دلکش از جهروکه غسلخانه ترتیب داده بود پسندیده و مستحسن افتاد قریب سه لک روپیه صرف شده باشد قلعه مندو بر فراز کوهی واقع شده و دور آن ده کروه به مساحت درآمد در ایام برشکال مقامیست خوش هوا و روح افزا و از گل و ریاحین مالامال خصوص گل حنا مشاطه بهار دست و پای عروس ملک را رنگین دارد و شبها در قلب اسد به مرتبه سرد میشود که بی لحاف نمیتوان گذرانید و روزها احتیاج به باد زن نیست و آثار سلاطین ماضی در ماند و بسیار است از انجمله گنبدیست مدفن سلطان هوشنگ

بغایت عالی و پادشاهانه عمارتیست دیگر مسجدیست معظم و گنبذی که مدفن سلاطین خلجیه است و مناره از سنگ در غایت ارتفاع متصل گنبد خان جهان که وزیر هوشنگ بود محمود نام پسری داشت بغایت شجاع و متهور و بلند پرواز بعد از فوت هوشنگ محمود مذکور پسر هوشنگ را که در صغر سن به سلطنت رسیده بود به تیغ بیداد معدوم ساخته سریر آرائی سلطنت گشت و در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرده حدود متعلقه خویش را چنانچه باید بقید ضبط درآورد و یکمرتبه لشکر به دکن کشیده رایت فتح و فیروزی برافراخت و متصرف آن ملک گشته یکچندی در آنجا بسر برد و چون محمود بیکرا والی گجرات بکومک حاکم دکن آمد پای ثبات محمود خلجی از جای رفت ناگزیر محافظت ملک و نگاهداشت دولت خویش بر عزیمت ملک گیری مقدم داشته به مستقر دولت خویش عنان معاودت معطوف داشت و بعد از فوت محمود بیکرا لشکر بر سر گجرات کشیده در ظاهر احمدآباد با والی گجرات جنگ کرده اعلام فتح و فیروزی مرتفع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر به ملتان کشیده آن ملک را تاخت و تاراج نموده به عمارت روضه متبرکه خواجه معین‌الدین چشتی قدس سره همت مصروف داشت و این روضه که امروز بر جاست از آثار دولت اوست بالجمله بعد از سلطان محمود غیاث‌الدین پسر او در چهل وهشت سالگی جانشین پدر گشت و روزی با امرای خود ظاهر ساخت که مدت سی سال لشکرکشی کرده در خدمت پدر خود به لوازم تردد و جان فشانی کوشیده ام و اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم که بقیه عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشهور است که پانزده هزار زن در حرم خود فراهم آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده مشتمل بر جمیع طوایف از اقسام اصناف از حاکم و قاضی و کوتوال و اهل حرفه و غیر

آن آنچه بجهت نظام شهرها درکار است همه از زنان مقرر نموده و جائی که صاحب جمالی شنیدی تا بدست نیاوردی از پای نه نشستی و فنون صنایع بکنیزان آموخته بود و بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته بود باکتساب علوم ممتاز ساخته بود و به شکار و سواری میل مفرط داشت و آهو خانه عالی ترتیب داده و جانوران شکاری در و جمع ساخته با زنان و اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت می بود بالجمله در مدت سی و دو سال که اجل امان داد چنانچه قرار داده بود برسر هیچ غنیمی سواری نه کرد و هیچ کس برسر ملک او نیز نیامد و حرفی که وحشت افزا باشد در مجلس او مذکور نشد و چون عمرش بهشتاد رسید مشهور است که ناصرالدین نام پسر ناخلف او پدر را دو مرتبه زهر داد هر بار بزهر مهره که در بازو داشت دفع آن نمود بار سیوم کاسه شربتی که به زهر آمیخته بود خود بدست پدر داد که می باید خورد پدرش چون اهتمام او درین کاردید زهر مهره را از بازو کشاده پیش او انداخت انگاه جبین عجزو نیاز بخاک سوده بر زبان راند که عمرم بهشتاد رسید و درین مدت به عیش و عشرت گذرانیده ام و آرزوی در خاطر گره نیست اکنون امیدوارم که نصیر را باین گناه نگیری و در روز جزا باز خواست آن ننمائی انگاه کاسه را از دست آن ناخلف وخیم العاقبه گرفته در کشید و جان بجان آفرین سپرد در گنبذ مذکور مدفن خانجهان و سلطان محمود پسر او و سلطان غیاث الدین پسر محمود و سلطان ناصرالدین پسر غیاث الدین و سلطان محمود پسر ناصرالدین است اصل قبر از سنگ مرمر است و روی آنرا بسنگهای الوان اسلیمی خطائی بریده نشانیده اند و بحدی خوب وصل کرده اند که درز محسوس نمی شود حکم شد که قبر ناصرالدین پدرکش را شگافته استخوان

او را از انجا برآورند و[1] در دریای نربده اندازند و چون موکب اقبال شاهزاده عالمیان از دریای نربده عبور فرمود امرای عظام و سایر منصبداران که در صوبه دکن تعین بودند مثل خانخانان و خانجهان و مهابت خان و شاهنواز خان و راجه سورج سنگه و دیگر منصبداران و بنده های درگاه به سعادت استقبال شتافته غبار موکب اجلال را توتیای دیده امید ساختند و[2] روز دوشنبه پنجم شهر ربیع‌الاول سال هزار و بیست وشش هجری موافق بیست و سیوم اسفندارمذ ماه الهی سنه یازده جلوس نزول رایات ظفر آیات شاهی به بلده برهانپور اتفاق افتاد و همدرین ساعت مسعود حضرت شاهنشاهی نیز بمندو ورود اقبال ارزانی فرمودند و منازل بهشت هوا و نشیمنهای روح افزا که به حکم ارفع دران شهر میمنت بهر به مبلغ سه لک روپیه حسن انجام یافته بود از قدوم سعادت لزوم رونق آسمانی گرفت.

و مقارن[3] این حال عرایض علامی فهامی افضل خان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت که در اثنای راه بموجب حکم شاهزاده بلند اقبال

1ــ ه: ' منزل به منزل طی مسافت نموده تابرهان پور نهضت فرمود ' دارد.

2ــ ه: ' و هریک در خور شائستگی خویش به عواطف بیکران و مراحم بجا پایان فرق عزت برافراختند و از سطوت شکوه موکب جهانکشای حضرت خاقانی صاحب قران ثانی ارکان همت مخالفان تزلزل پذیرفت و تا ساحل دریای شور غبار شورش و آشوب مرتفع گشت ، دارد.

3ــ ب ـ ج ـ ه: عبارت از مقارن این حال عرایض علامی افضل خان و عمدة الدوله راجه بکرماجیت .... تا و مجددا آن عمده دودمان خلافت از جوانی و دولت برگرفت ، ندارند.

نزد عادل خان شتافته بودند رسید مشعربر انکه عادل خان هفت کروه باستقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان عالیشان شاهی برآمده آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید و اظهار بندگی و فرمان پذیری نموده تعهد کرد که محالی را که عنبراز حدود متعلقه اولیای دولت انتزاع نموده بود به تصرف بنده های درگاه باز گزارد و پشکش لایق از خود واز دیگر دنیا داران دکن سامان نموده مصحوب نام برده هاروانه درگاه والا سازد و در همان دوسه روز مردم سخن دان نزد عنبر فرستاده آنچه مناسب دانست اعلام نمود ـ در خلال این حال که شاهزاده جوان بخت بلند اقبال بلده طیبه برهان پور را به نزول موکب همایون رشک نگار خانهٔ چین ساخته بانواع مستلذات روحانی و جسمانی کام روا بودند به تجویز حضرت شاهنشاهی صبیه کریمه شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خانخانان را خواستگاری فرمودند وآن کهن دولت دیرینه خدمت را باین نسبت سر بلندی بخشیدند ومجددا آن عمده دودمان خلافت از جوانی و دولت بر گرفت ـ

آغاز سال دوازدهم از جلوس اشرف

روز دو شنبه دوازدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست وشش هجری مسندآرای هفت اورنگ و بادشاه بی شبه و مانند بیت‌الشرف حمل را بنور موفور آراستگی بخشید وسال دوازدهم از جلوس اشرف ابتدا شد و جشن نوروزی در دولت خانه مندو اتفاق افتاد وبا انکه اکثر امرا و اعیان دولت در خدمت شاه و لیعهد بودند مجلسی ترتیب یافت که از سالهای گذشته هیچ کمی نداشت و حکم شد که چون یساق درمیانست

امرای عظام بلازمه پشکش نه پردازند[1] و درین[2] مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت داشت پیوسته به شکار خوش وقت بوده بسیاری از شیرهای قوی بازو مضرت آنها به

1ـ ب ـ ج : عبارت از درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت داشت پیوسته به شکار خوش وقت بوده .... تا و مرزا راجه بهاو سنگه را به منصب پنجهزاری ذات وسه هزار سوار سر بلند ساختند ، ندارند وبجای آن این عبارت دارند ـ

در نهم این ماه حسب الالتماس شاه ولیعهد منصب خانجهان شش هزاری ذات و سوار مقرر گشت و در دهم ماه مذکور مطابق بیست دویم ربیع‌الاول مجلس وزن قمری حضرت شاهنشاهی منعقد شد و درین روز راس دو اسپ عراق از طویله خاصه و خلعت فاخر به شاه خرم ارسال یافت و دریازدهم یک راس اسپ عراق به خانخانان عنایت فرموده فرستادند مرزا راجا بهاو سنگه را به منصب پنجهزاری ذات وسه هزار سوار سر بلند ساختند ،

د : ودرین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی در بلده طیبه مندو نزول سعادت داشت پیوسته به شکار خوش وقت بوده بسیاری از شیرهای قوی بازو مضرت آنها به متوطنین مندو ومواضع اطراف میرسید شکار فرمودند ، ندارد ـ

ه : این عبارت دارد ـ

' اکثری امرا باضافه منصب واز دیاد مرتب کام دل برگرفتند ودرمبادی این سال منال از عرض .داشت شاهزاده به حوالی بیجاپور شده عادل خان تاپنج کروه استقبال نموده آداب بندگی

متوطنین مندو و مواضع اطراف میرسید شکار فرمودند و در نهم این ماه حسب الالتماس شاه ولیعهد منصب خانجهان شش هزاری ذات و سوار

و زمین بوس به تقدیم رسانید وقرار داد که ملک بادشاهی با مکالید قلعها خصوصاً قلعه احمد نگر تسلیم بندهای درگاه نمودند پشکش لائق از خود و دنیاداران دکهن سامان داده بدرگاه والا فرستند و بعد ازین قدوم از جاده اطاعت و فرمان پذیری بیرون ننهاده و شرائط بندگی و دولت خواهی را پاس دارد و از غرائب اتفاقات آنکه قبل ازان که فیل مسرت پیرای برسید آنحضرت بدیوان لسان الغیب درسر انجام این مهم تفاول فرموده بودند و این غزل بیت برآمده بود - ع

روز هجران وشب فرقت یار آخر شد
زدم این فال گذشت اختر و کار آخر شد

بالجمله حضرت شاهنشاهی لشکر باین مواهب عظمیٰ و عطیه گیری چنین نیاز به سجود این بی نیاز نورانی ساخته زبان را به سپاس بی قیاس چاشنی بخشیدند و حکم بنواختن نقارهای شادیانه شد و سید علی عبدالله ولد سید قاسم را که از بندهای معتمد شاهزاده ولیعهد بود عرضداشت فتح آورده بود به خطاب سیف خانی سرافراز ساخته خلعت واسپ و فیل و خنجر مرصع لطف نموده رخصت اعطاف ارزانی داشتند ولعلی در غایت نفاست که سالها زینت افزای فرق همایون بود لشکر مبارک دانسته بجهت آن سریر آرای خلافت فرستادند ،

2ــ ه: و درین مدت که موکب منصور حضرت شاهنشاهی . . . . . . و میرزا راجه بهاوسنگه را به منصب پنجهزاری ذات وسه هزار سوار سر بلند ساختند ، ندارد -

گشت و در دهم ماه مذکور مطابق بیست و دوم ربیع الاول مجلس
قمری حضرت شاهنشاهی منعقد شد و درین روز دو اسپ عراق از
خاصه و خلعت فاخره به شاه خورم ارسال یافت و در یازدهم یک
اسپ عراق به خانخانان عنایت فرموده فرستادند و میرزا راجه
سنگه را به منصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار سر بلند ساختند
ر نوزدهم فروردین که شرف آفتاب جهان تاب بود فرمان شد که
هیم خان فتح جنگ حاکم بهار به صوبه بنگاله رفته به ضبط و ربط
ملک وسیع پردازد و قاسم خان صاحب صوبه قدیم آنجارا به درگاه
اشتباه فرستد و نیز حکم شد که جهانگیر قلی خان صوبه دار الهآباد
پتنه رفته حاکم آنجا باشد و در بیست و نهم محمد رضا ایلچی شاه
فرمان روای ایران سعادت رخصت یافت وسی هزار روپیه با خلعت
باو مرحمت شد و در برابر یاد بود شاه تحفه چند از قسم مرصع
و پارچه های نفیس همراه ایلچی مذکور روانه گشت و[8] حسب الحکم

ه: این عبارت دارد
' در دهم فروردین مطابق بست و دوم ربیع الاول مجلس وزن
قمری سرانجام پذیرفت و درین خلعت فاخره بادو اسپ عراق از
طویله خاصه مصحوب بیرم بیک به شاه جوان بخت روانه گشت
خانجهان حسب الالتماس شاه کام بخش به منصب شش هزاری
ذات سوار شرف اختصاص گرفت '

ه: و بهار.

ه: از الجمله پیاله بلوری بود در نهایت صفا که چلپی از عراق
فرستاده بود آن پیاله را شاه دیده بایلچی گفته بودند که اگر
درین پیاله برادرم شراب نوشیده بجهت من فرستند شفقت تمام
خواهد بود چون ایلچی این معنی را اظهار نمود در حضور او

منشیان عطارد رقم جواب کتابت شاه بروجه صواب مرقوم ساختند[1] غره[2] اردی بهشت الماس به وزن بیست و سه سرخ که مقرب خان از احمد آباد مصحوب فرستاده بود به نظر مبارک در آمد و جوهریان سی‌هزار روپیه قیمت کردند و در هفتم ماه مذکور قراولان خبر آوردند که چهار شیر درین نزدیکی دیده ایم حضرت شاهنشاهی با اهل محل متوجه شکار آنها گشتند و چون شیران بنظر در آمدند نور جهان بیگم بعد از رخصت بر چهار شیر را به چهار تفنگ پی در پی زده انداخت

چند مرتبه درین پیاله شراب نوش فرمودند رکابی آنرا در غایت نفاست ترتیب داده.

1— ه: این عبارت دارد.

و همدرین ایام استاد محمد نامی که از بی نظیران عصر بود شاه جوان بخت به ملازمت پدر والا قدر خود فرستاده بودند نقشی که در غزل بنام حضرت شاهنشاهی بسته بود به سمع همایون رسانید به پایه قبول یافت؛ و حکم شد تا او را به روپیه‌ها وزن نموده باو ارزانی داشتند و فیل حوضه‌داری نیز باو عنایت شده همدرین روزها ملا اسد نام قصه خوانی که قبل ازین ملازم مرزا غازی بوده از پتنه آمده ادراک دولت بساط نمود و چون شیرین حکایت و خوش نقل بود و بیان او موافق مزاج اقدس افتاد بغایت خلعت و هزار روپیه نقد و اسپ و فیل عزت بر افراخت و بعد از چند روز او را سنجیده باو عنایت فرمودند.

2— ه: غره اردی بهشت الماس به وزن بیست و سه سرخ .... راجه مان سنکه در سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بسیار شربت واپسین آشامید، ندارد.

و به جلدوی این تیز دستی آنحضرت هزار اشرفی بر فرق او نثار نمودند و یک جفت پهونچی الماس که یک لک روپیه بها داشت مرحمت فرمودند ـ

در خلال این احوال راجه مها سنگه[1] بنیره راجه مان سنگه در سن سی و دو سالگی بخوردن شراب بسیار شربت واپسین آشامید و همدرین ایام استاد محمد نامی که در روزگار خود بی قرین و همتا بود و شاه جوان بخت به ملازمت اشرف فرستاده بودند بدولت زمین بوس رسید و نقشی که در غزال بنام حضرت شاهنشاهی بسته بود به سمع همایون رسانید و به حکم اقدس او را به روپیه بر کشیده باو ارزانی داشتند و فیل حوضه داری نیز عنایت شد و درینولا نادری خاصهٔ زردوزی در نهایت نفاست به شاه ولیعهد لطف نموده فرستادند و حکم شد که برندهٔ آن مذکور سازد که چون این نادری را در روز بر آمدن از اجمیر به تسخیر ملک دکن پوشیده بودیم بآن فرزند اقبال مند عنایت نمودیم و نادری عبارت از جامه ایست به غایت مطبوع و خوش نما بطور خاص از مخترعات آنحضرت و در همین تاریخ راول سمیرسی پسر راول اودی سنگه زمیندار بانسواله دولت سجود آستان معلی حاصل نمود و سی هزار روپیه وسه زنجیر فیل و یک پاندان مرصع و یک کمربند مرصع پشکش گذرانید و راجه کدهه نیز ملازمت کرد و از وقایع انکه عبدالطیف که از اولاد حکومت گذاران ولایت گجرات بود و همواره دران صوبه مصدر فتنه و فساد میشد گرفتار سر پنجه مکافات گشت و درین روزها نه قطع الماس فرستاده ابراهیم خان فتح جنگ که از کان برآمده بود از نظر مقدس گذشت از انجمله یک قطعه که چهار و نیم تانک بود بیک لک روپیه قیمت شد و در خلال این احوال هدایت الله به خطاب فدائی

1ـ ب : بهاو سنگه ـ

خانی سرفراز گشت[1] و در همین ایام حکم شد که روز پنجشنبه را چون روز جلوس اشرف است مبارک شنبه میگفته باشند و[2] درین هنگام سعادت انجام شاهزاده ولیعهد که باس والد بزرگوار صبیه شاه نواز خان پسر خانخانان را خواستگاری نموده بودند بجهت سرفرازی آن عمده دودمان خلافت به منزل او تشریف برده جشن ازدواج بر آراستند و از سوانح مسرت افزا که درین سال فرخنده فال لمعه ظهور افگند فتح ولایت بالاگهاٹ و بدست آمدن قلعه احمد نگر دارالملک دکن است و تفصیل این بر سبیل اجمال انکه[3] چون[4] افضل خان و راجه بکرماجیت وکلای شاه

1ـ ہ: این عبارت دارد.

و چون ماهیانه پیاده از سواران مهابت خان موافق بربست دو اسپه و سه اسپه بجهت سرانجام دکهن اضافه شده بود تا الحال ان خدمت بانصرام نرسد حکم شد که دیوانیان عظام تفاوت را از جاگیر او باز یافت نمایند آخر روز پنجشنبه چهار دهم شعبان که شب برات بود جشن عالی ترتیب یافت و جمیع امراء عظام را حکم پیاله دادن شد روشنی چراغهائی و فانوسها نظر فریب دیده وران دشوار پسند بود،

2ـ ہ: و درین هنگام سعادت انجام شاهزاده ولیعهد که باس والد بزرگوار صبیه شاه نواز خان ....

فتح ولایت بالاگهاٹ و بدست آمدن قلعه احمد نگر دارالملک دکن است و تفصیل این بر سبیل آنکه، ندارد۔

3ـ ہ: در ششم شهر یور۔

4ـ ہ: ' چون افضل خان و راجه بکرماجیت وکلائی شاه ولیعهد ....

.... بجهت شاهزاده گیتی ستان لطف نموده مصحوب او ارسال داشتند ' ندارد۔

ولیعهد به حوالی بیجاپور پیوستند عادل خان تا پنج کروه باستقبال شتافته آداب بندگی و زمین بوس به تقدیم رسانید و با حکام مطاعه گردن نهاده قرار داد که ملک پادشاهی را با مقالید قلعه‌ها و حصنها خصوصاً قلعه احمد نگر تسلیم بنده‌های درگاه نماید و پیشکش لایق از خود و دیگر دنیا داران دکن ترتیب داده به درگاه والا فرستد و بعد ازین قدم از جادهٔ اطاعت و فرمان پذیری بیرون ننهند و چون عرایض افضل خان و راجه بکرماجیت به مضمون مسطور معروض شاه جم جاه گشت عریضه مشتمل بر نوید فتح و فیروزی نوشته مصحوب سید عبدالله بارهه که از تربیت کرده های آنحضرت بود به خدمت پدر والا قدر ارسال داشتند مضمون[1] عرضه داشت انکه جمیع دنیاداران دکن سر خدمت به ربقه اطاعت و فرمان پذیری نهاده حدود متعلقه پادشاهی را که عنبر بداختر متصرف شده بود به دستور سابق به تصرف اولیای دولت قاهره بازگذاشتند و مقالید قلعه‌ها و حصنها به تخصیص قلعه احمدنگر حواله وکلای درگاه والا نمودند چون این خبر بوسیله نورجهان بیگم به مسامع جلال رسید حضرت شاهنشاهی به شکر این موهبت عظمی جبین نیاز به سجود ایزد بی نیاز نورانی ساخته حکم بنواختن نقاده شادیانه فرمودند و پرگنه[2] توده که دو لک روپیه حاصل داشت به جلدوی این مژده به بیگم عنایت نمودند و سید عبدالله را به خطاب سیف خان عز اختصاص بخشیده خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع مرحمت فرمودند و لعلی در غایت نفاست که سالها

1ـ ب ـ ج: مضمون عرضداشت انکه جمیع دنیاداران دکهن سر خدمت .... تا چون این خبر به وسیله نورجهان بیگم به مسامع جلال رسید، ندارند.

2ـ ب ـ ج: پرگنه توده که دو لک روپیه حاصل داشت به جلدوی این مژده به بیگم عنایت نمودند، ندارند.

در سر پیچ خاصه زینت افزای فرق همایون بود بجهت شاهزاده گیتی ستان لطف نموده مصحوب او ارسال داشتند به[1] بموجب التماس آن برگزیده دین و دولت عادل‌خان که خدمات پسندیده بجا آورده بود به خطاب مستطاب فرزندی نامور ملک و ملکوت گردیده کله گوشهٔ فخر و مباهات به فلک سود و حضرت شاهنشاهی بجهت رعایت خاطر فرزند اقبال مند حکم فرمودند که بعد ازین منشیان عطارد رقم در فرامین خطاب فرزندی را پیرایه عزت و آبروی او سازند و در ینولا فرمانی مبنی بر انواع شفقت و مرحمت باسم عادل‌خان نوشتند و این بیت را بدیهه گفته در صدر آن منشور سعادت بخط اشرف ثبت فرمودند ـ

بیت : شدی از التماس شاه خورم به فرزندی ما مشهور عالم

و[2] فرمان مذکور با نقل نزد شاهزاده ولیعهد فرستادند تا نقل را ملاحظه نموده اصل را روانه سازند و چون[3] فرمان عاطفت عنوان به

1ـ ب ـ ج ـ د : (و مقارن این حال افضل خان و راجه بکرماجیت با وکلای) عادل‌خان مع پیشکش شایسته از جواهر نفیس و مرصع آلات گران بها و فیلان نامی و اسپان نادر و ظروف چینی فغفوری و اقسام نفالیس که مبلغ کل قیمت آنها میشد به خدمت شاه ولیعهد رسیدند و آنحضرت این خبر را نگاشته مصحوب میر علی به والد بزرگوار ارسال داشتند ، دارند ـ

2ـ د : بقیه احوال سال دوازدهم ندارد ـ

3ـ ب ـ ج : عبارت از و چون فرمان عاطفت عنوان به عادل خان رسید پنجاه و پنج فیل کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی . . . . تا و همچنین میر مکی و جادون داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن ، ندارند ـ

عادل‌خان رسید پنجاه و پنج فیل‌کوه شکوه و پنجاه راس اسپ عربی و یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر جواهر نفیس و مرصع آلات و ظروف چینی و فغفوری و اقسام تحف و نفالیس که قیمت مجموع پانزده لک روپیه میشد با وکلای خود مصحوب افضل‌خان و راجه بکرماجیت روانه درگاه سلاطین پناه ساخت و دو لک روپیه به افضل خان و دو لک روپیه راجه بکرماجیت باحمدنگر رفته قلعه مذکور را با سایر پرگنات بالاگهاث که از تصرف بنده‌های درگاه بر آمده بود متصرف گشته احمدنگر را به خنجر خان و جالنا پور را به جان سپار خان و همچنین هر محلی را بیگی از امرا که به حکم اشرف تعین شده تسلیم نموده و خاطر خود را از ضبط و نسق آن حدود پرداخته متوجه قدسی آستان گردد و چون راجه شنیده بود که در بندر کوده لعلی است به وزن هفده مثقال وکسری و دو لک روپیه قیمت آن شده مبلغی که عادل خان باو تکلف نموده بود فرستاده لعل مذکور را بدست آورد و بعد از استلام عتبه اقبال با دیگر نفایس و نوادر به شاهزاده جوان بخت پیشکش کرد و همچنین میر مکی و جادون داس دیوان بیوتات که بجهت گرفتن پیشکش قطب‌الملک حاکم گلکنده شتافته بودند از اقسام نوادر روزگار و انواع غرایب هر دیار و[1] جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قبچاق که قیمت مجموع آن پانزده لک روپیه میشد گرفته روانه درگاه جم جاه گردیدند و بهر یک از نام برده ها مبلغها از نقد و جنس خدمتکاری نمود

ه: و چون فرمان عاطفت عنوان به عادل خان رسید ...... گرفته روانه جم جاه گردیدند و بهر یک از نام برده‌ها مبلغها از نقد و جنس خدمتکاری نمود، ندارد.

1ـ ب ـ ج: و جواهر و مرصع آلات و فیلان نامی و اسپان قبچاق.... ....مبلغها از نقد و جنس خدمتکاری نمود، ندارند.

و از وقایع انکه چون زمیندار جیت پور که در حوالی مندو واقع است از بی سعادتی ادراک دولت آستان بوس نه نمود حضرت شاهنشاهی فدائی خان را باتفاق برادرش روح الله و جمعی دیگر از بنده های درگاه باستیصال او تعین فرمودند و چون خان به جیت پور درآمد زمیندار آنجا فرار نمود و ولایت او بتاراج حادثات رفت و فدائی خان روح الله را در تعاقب او فرستاد که آن مقهور را بدست آورد قضارا روح الله در جست و جوی او بدهی از دیهای آن نواحی رسید و شنید که زنان و متعلقان جیت پوری درین ده اند و بقصد تفحص بیرون ده فرود آمده مردم آن ده را نزد خود طلبید و در اثنای تجسس یکی از فدایان زمیندا مذکور درمیان مردم درآمده خود را باو رسانید و بزخم نیزه کار او را آخر ساخت و چندی که پیش روح الله حاضر بودند آن خون گرفته را به جهنم فرستادند و جماعتی که متفرق منزل گزیده بودند فراهم گشته و مسلح شده برسرده تاختند و ساکنان آن ویرانه به شامت یک تن در یک ساعت نجومی به قتل رسیدند و عیال و اطفال آنها به بندگرفتار شدند و چون آثار آبادانی در آن سر زمین نماند و زمیندار آنجا از آوارگی و سرگردانی بتنگ آمده خجالت و ندامت را شفیع جرایم خود ساخته فدائی خان را آمده دید و خان از چنین گناه عظیم درگذشته او را همراه خود بدرگاه آسمان جاه آورد و به سجود اورنگ خلافت روشن پیشانی ساخت و[1] درین سال در حرم سرای شاه ولیعهد از دختر آصف خان صبیه قدسیه به وجود آمد و به روشن آرای بیگم نامور گردید.

1ــ ه: و از قضایای آنکه چون راجه سورجمل پسر راجه باسو تعهد نمود که در عرصه یکسال قلعه کانگڑه را به تصرف اولیای دولت قاهره درآوردند بدان صوب دستوری یافت و حسب الالتماس شاهزاده ولیعهد به عنایت نقاره و علم سر بلندی گشت، دارد.

معاودت موکب منصور شاهزاده ولیعهد از برهان پور بدرگاه والا

چون[1] فرستاده های شاهزاده والا شکوه پیشکشهای بیجاپور و گلکنده را با رسول عادل خان و قطب الملک به برهان پور رسانیدند و خاطر قدسی مظاهر شاه بلند اقبال از انتظام صوبه دکن بجمعیت گرائید صاحب صوبکی خاندیس و برار و احمد نگر را به سپهسالار خانخانان تفویض فرموده شاهنواز خان خلف او را با دوازده هزار سوار موجود خوش اسپه به ضبط ولایت مقبوضه محال بالا گهاٹ مقرر داشتند و هر سرکاری را به عهده یکی از امرای ذی شوکت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب منصور آن خلف الصدق خلافت سعادت پذیر بود سی هزار سوار موجود و هفت هزار پیاده برق انداز به کومک خانخانان نامزد فرموده تتمه را که بیست و پنجهزار سوار و دو هزار توپچی باشد در خدمت خود گرفته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند و بتاریخ یازدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری مطابق بیستم مهر ماه الهی سال دوازدهم جلوس در قلعه شادی آباد مندو ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و ادراک سعادت قدم بوس پدر والا قدر به مبارکی و فیروزی نصیب شد بعد از ادای مراسم کورنش و تسلیم و آداب زمین بوس و تعظیم حضرت شاهنشاهی آن سریر آرای سلطنت را بالای جهروکه طلبیده بی اختیار از جای خود برخاسته از غایت محبت و افراط شوق قدمی چند پیش نهاده در آغوش عاطفت کشیدند و چندانکه ازین جانب در ادب و فروتنی مبالغه شد از آنطرف در اعزاز و احترام افزوده نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند شاه بلند اقبال درین روز

1ـ ب ـ ج : چون فرستاده‌های شاهزاده والا شکوه .... و قطب‌الملک به برهان پور رسانیدند ، ندارند ـ

یک هزار مهر و یک هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه برسم تصدق معروض داشتند و چون فرصت مقتضی آن نبود که تمام پیشکش را درین روز بنظر مقدس در آورند فیل سر ناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود با صندوقچه مملو از جواهر نفیس درینوقت گذرانیدند بعد ازان ببخشیان عظام حکم شد که امرای را که همراه شاهزاده آمده بودند بترتیب بملازمت مشرف سازند اول خانجهان زمین بوس نموده سعادت سجود دریافت و هزار مهر و هزار روپیه نذر و پاره از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و او را بالا طلبیده بدولت قدمبوس امتیاز بخشیدند و چهل و پنجهزار روپیه بهای پیشکش و شد بعد ازان عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بشرف کورنش فرق عزت بر افراخت و صد[1] مهر نذر معروض داشت انگاه مهابت خان بزمین بوس سر بلندی پذیرفت و صد[2] مهر و هزار روپیه نذر و چغه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید و یک لک و بیست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد ازانجمله لعلی بود بوزن یازده مثقال که جوهریان یک لک روپیه قیمت آن نمودند و بعد ازو راجه بهاو سنگه و پس ازو داراب خان پسر خانخانان و بعد ازو سردار خان ملازمت نمودند و همچنین شجاعت خان عرب و دیانت خان و معتمد خان[3] و

1- ه: و صد مهر نطر معروض داشت ، ندارد .

2- ه: و صد مهر و هزار روپیه نذر و چغه از جواهر ....
بوزن یازده مثقال که جوهریان یک لک روپیه قیمت آن نمودند ،
ندارد .

3- ه: و بخشی .

شهبازخان[1] افغان و او دارام دکنی[2] به سجود عتبه کعبه رتبه جبین اخلاص بر افروختند و حضرت شاهنشاهی خلعت با چهار قب زربفت و در گریبان و دایره دامن و سر آستین مروارید کشیده که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع که بهای آن هم پنجاه هزار بود و خنجر مرصع به شاهزاده والا قدر لطف نمودند و پیش[3] ازین بجلدوی فتح رانا منصب بیست هزاری ذات و ده هزار سوار بشاهزاده بلند اقبال مرحمت فرموده بودند و چون بتسخیر دکن رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاهی ضمیمه سایر مراحم گشت و اکنون بجلدوی این خدمت شایسته منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار و خطاب شاه جهانی ارزانی داشتند و مقرر فرمودند که بعد ازین در مجالس و محافل بهشت آئین بجهت نشستن آن مسند آرای خلافت صندلی نزدیک بتخت می نهاده باشند و آنحضرت در واقعات خود نوشته اند که این عنایتی است خاص و لطفی ممتاز که نسبت بآن فرزند بظهور آمده و از زمان حضرت صاحبقرانی تا حال درین سلسله ابد قرین هیچ بادشاهی بفرزند شایسته خویش این قسم عنایتی نکرده و بجهت از دیاد عزت و شوکت آن مسرة الصدر سلطنت خود از جهروکه فرود آمده خوانی چند از جواهر و چند خوان دیگر از زر و سیم بدست اشرف بر فرق همایون

1ــ ب ـ ج ـ ہ: و شهبازخان افغان ـ ندارند ـ

2ــ ہ: که از سرداران عمده نظام الملکی بود ـ

3ــ ب ـ ج ـ ہ: و پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب .... رایت عزیمت برافراشتند خطاب شاهی ضمیمه سایر مراحم گشت ، ندارند ـ

آن زینت افزائی تاج خلافت نثار فرمودند و[1] سلامتی ذات قدسی صفات و از دیاد دولت و اقبال فرزند اقبالمند از درگاه ایزد توانا مسالت نمودند۔

ع [2]این دعای است که براوج فلک تا رفته
کندش لطف الهی بقبول استعجال

انگاه بر فیل سر ناک که در کلانی و شکوه و قبول صورت و حسن سیرت تمام عیار بود و عدیل و نظیر آن در فیلخانه پادشاهی نشان نمی دادند بسعادت سوار شده بدرون دولت خانه خاص بردند و زرها بر او نثار کردند و مقرر شد که درون دولت خانه می بسته باشند و باین نسبت نور تخت نام نهادند و یک لک و بیست و پنجهزار روپیه قیمت او قرار یافت و [3]درین اثنا راجه بهرجی زمیندار بکلانه بوسیله آنحضرت سعادت زمین بوس دریافت و در ایام توقف برهان پور فوجی بجهت تنبیه و تادیب زمینداران کوندوانه تعین فرمودند بهادران فیروز جنگ به نیروی اقبال بلند تنبیه و تادیب بلیغ نموده شصت زنجیر فیل و دو لک روپیه نقد از چانده و سی زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد از دیوکده که مجموع نود زنجیر فیل و سه لک روپیه باشد برسم پیشکش گرفته در اثنای راه به موکب منصور پیوستند و بعد از روزی چند که شاه جهان به خدمت پدر والا قدر پیوستند نورجهان بیگم جشنی عالی جهت فتح شاه

1ــ ه : وسلامتی ذات قدسی صفات و از دیاد دولت . . . . مسالت نمودند ، ندارد۔

2ــ ه : رباعی ندارد۔

3ــ ب، ج، ه : و درین اثنا راجه بهرجی زمیندار . . . . باقسام آراستگی تکلف فرمود همه خرچ سه لک روپیه بقلم درآمد ، ندارند۔

ولیعهد ترتیب داده خلعتهای گران بها با نادری که بکلهای مرصع و مروارید نفیس آراسته بود و سر پیچ مرصع بجواهر و نادر و دستار با طرح مروارید و دو اسپ که زین یکی مرصع بود و فیل اول با دو ماده فیل بشاه جوان بخت گذرانید و همچنین بشاه زاده های والا شکوه و اهل حرم خلعتها و تقوزهای اقمشه باقسام آراستگی تکلف فرمود همه خرج سه لک روپیه بقلم در آمد و همدرین چند روز شاه جوان بخت تمامی پیشکشهای خود را در صحن دولتخانه خاص و عام ترتیب داده بنظر مبارک در آوردند و آنحضرت از فراز جهروکه پایان آمده به تفصیل تماشا کردند از انجمله لعلی نمود بوزن هفده مثقال که بحساب اهل هند نوزده تانک باشد در نهایت رنگینی و آبداری و در سرکار پادشاهی وزن لعل از دوازده تانک زیاده نبود قیمت دو لک روپیه مقرر شد دیگر نیلمی بود بابت پیشکش عادل خان بغایت کلان و خوش رنگ و تمام عیار که مثل آن بلکه نزدیک بآن در سرکار اشرف نبود قیمت یک لک روپیه قرار یافت دیگر الماسی هم از پیشکشهای عادل قیمت چهل هزار روپیه شد دیگر دو مروارید نفیس خوش آب که یکی از آنها را بیست وپنجهزار روپیه قیمت شد و بهای دیگری دوازده هزار روپیه مشخص گشت دیگر الماسی بود از جمله پیشکش قطب الملک سی هزار روپیه قیمت کردند و اقسام جواهر نفیس و مرصع آلات نادر و یکصد و پنجاه زنجیر فیل که سه فیل ازان با ساز طلا و نه فیل با ساز نقره بود و یکصد اسپ عربی و عراق که[1] سه راس زینهای مرصع داشت مجملا مجموع پیشکشی که به حضرت شاهنشاهی گذرانیدند چه از خود وچه از حکومت گذاران دکن موازی بیست لک روپیه قیمت شد و دو لک روپیه سوای آن به نورجهان بیگم

1ـ پ : صد

وشصت هزار روپیه باشد[1] موافق هفتاد و پنجهزار تومان رایج ایران و نود لک خانی رایج توران و حضرت شاهنشاهی در واقعات خود نگاشته اند که چنین پیشکشی درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه و عنایت بسیار بآن فرزند نمودم و در حقیقت خلفی که شایان لطف و شفقت باشد اوست و نهایت رضامندی و خوشنودی ازو دارم الله تعالی او را از عمر و دولت برخوردار گرداند۔

[2] هیچ شک نیست که کرد و با جابت مقرون
هر دعای که پدر در حق فرزند کند

و[3] چون خاطر قدسی مظاهر بشکار فیل بسیار مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل نکرده بودند و تعریف ملک گجرات و شهر احمدآباد

1— ە: موافق هفتاد و پنج هزار تومان رایج ایران و نود لک خانی رایج توران۔ ندارد۔

2— ە: رباعی ندارد۔

3— ب۔ ج: روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال مطابق بیست و هفتم مهر ماه الهی مهد علیا نورجهان بیگم جشن فتح شاه دریانوال ترتیب دادند به آن مسرت الصدر خلافت خلعتهای گرانبها نادری که به گلهای مرصع و مرواریدهای نفیس آراسته بود و سر پیچ مرصع به جواهرهای نادر و دستار با طره مروارید و کمربند با مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع و خنجر با پهول کتاره و علاقه مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل با دو ماده فیل بآن مسرت الصدر خلافت ارزانی داشت و همچنین به فرزندان و اهل محل و شاه ولی‌عهد خلعتها و تقوزهای و اقمشه باقسام زرین ارزانی داشتند و به بنده‌های

متواتر استماع افتاده بود رای جهان آرا چنین تقاضا فرمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور نموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیل در رسد شکار کنان متوجه دارالخلافه اکبرآباد باید شد و باین عزیمت صایب حضرت مریم‌الزمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه اکبرآباد ساخته موکب اقبال بصوب ملک گجرات نهضت فرمود و چون مکرر بعرض رسید که خان دوران پیر و ضعیف شده تاب قطره و سواری که از لوازم حکومت کابل است ندارد مهابت‌خان[1] را خلعت و اسپ و فیل عنایت نموده بصاحب صوبگی کابل فرستادند و مقرر شد که حفظ و حراست بصوبه تته که جای بی تردد است در عهده

عمده آنحضرت اسپ و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف این جشن شد و درین روز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و سردار خان به عنایات خسروانه امتیاز یافته به سرکار کالپی و قنوج که به جاگیر آنها مقرر شده بود مرخص گردیدند و از سوانح آنکه راجه پرتاپ زمیندار بکلانه بدرگاه خلایق پناه رسید و ادراک سعادت زمین‌بوس نمود و به عنایت شمشیر مرصع و اسپ و خلعت انگشتریهای یاقوت و الماس و لعل ممتاز گشته به منصب سه‌هزاری فرق عزت بر افراخت ، دارند -

• : رجوع کنید به ضمیمه ۳ -

1— • : 'و صوبه کابل و بنگش که سر زمین فتنه خیز است و بجهته استیصال افغانان پیوسته سواری و قطره لازم دارد و از انجا که احتیاط و حزم شرط جهانداریست'

خان دوران شد[1] درینولا[2] از روی وقایع صوبه کشمیر بعرض رسید که در خانه ابریشم فروشی دو دختر دندان دار بوجود آمده که پشت هر دو خواهر تا کمر باهم چسپیده بود اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده درگذشتند روز جمعه هشتم دی ماه سال دوازدهم از جلوس اشرف ساحل دریای شور مخیم بارگاه اقبال گشت و[3] در باغ سلطان احمد عامل

1ـ ه: این عبادت دارد ـ
' و درین سفر میمنت اثر رای رایان از ملازمان شاهزاده ولیعهد حسب الالتماس آنحضرت به خطاب راجه باجیت عز اختصاص یافت و در حوالی اجین فوجی که شاهزاده ولیعهد از برهان پور به تنبیهه زمینداران کوندوانه تعین فرموده بودند نیروی دولت اقلیم کشا تادیب بر اصل نموده صد زنجیر فیل و یک لک و بست و پنج هزار روپیه پیشکش گرفته تقدیس آستان پیوست و ازین جمله آن رونق افزای تاج و تخت صد زنجیر فیل پیشکش پدر والا قدر نمود و آن حضرت لعلی که یک لک روپیه قیمت داشت و مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی در زمان ولادت حضرت شاهنشاهی برسم رونما التفات فرموده بود و سالها عزیمت افزائی فرق مبارک آنحضرت بود و حضرت شاهنشاهی نیز مدتها متمادی برکتاً در سر پنج خاصه خود داشتند به شاهزاده والا گوهر جناب کردند '

2ـ ه: ' درینولا از روی وقایع صوبه کشمیر بعرض رسید که در خانه .... اما سر و دست و پای هر یک جدا زمانی زنده مانده در گذشتند ' ندارد ـ

3ـ ب ـ ج: رجوع کنید به ضمیمه م ـ
ه: ' و در باغ سلطان احمد عامل بندر کنبایت که برکنار دریا

بندر کنبایت که برکنار دریا واقع است دولتخانه ترتیب یافت و متصدیان بندر مذکور غرابها آراسته بنظر همایون در آوردند و آنحضرت بر غراب نشسته سیر دریا کردند و تمام روز به سیر و شکار خوش وقت شدند و نوزدهم[1] ماه مذکور رایت عزیمت بصوب احمد آباد ارتفاع یافت و[2] در بیست و پنجم تالاب کا نکریه که در سواد شهر واقعست محل نزول اردوی گیهان شکوه گردید وچون مزار شاه عالم در سر راه واقع بود آنحضرت بدرون روضه متبرکه در آمده فاتحه خوانده بانواع خیرات و اقسام مبرات پرداختند یمکن که یک لک روپیه صرف عمارت این مزار فایض الانوار شده باشد سلسله ایشان به مخدوم جهانیان منتهی می شود و مردم گجرات را کمال اعتقاد به حضرت شاه است میگویند که مکرر از شاه عالم احیای اموات بظهور پیوسته بعد از انکه پدرش ازینمعنی آگاهی یافته مانع آمده که تصرف در کارخانه الهی خلاف شرط بندگی است سید محمد امروز جانشین ایشان است و شاه عالم در هشتصد و هشتاد ازین جهان فانی بعالم بقا شتافته روز دو شنبه بیست و پنجم ماه مذکور بمبارکی و فیروزی داخل احمدآباد شدند و[3]

واقع . . . . آراسته به نظر همایون در آوردند ' ندارد ـ

1ـ ه : ' و نوزدهم ماه مذکور ' ندارد ـ

2ـ ه : ' و دربیست و پنجم تالاب کانکریه که در سواد شهر . . . . .
. . . . . و شاه عالم در هشتصد و هشتاد ازین جهان فانی بعالم بقا شتافته ' ندارد ـ

3ـ ه : این عبارت دارد ـ
' ودرهمین روز جهان افروز وزن شمسی شاهزاده ولیعهد بعمل آمد وسال بست و هفتم از عمر گرامی آن واسطه العقد خلافت به مبارکی وفرخندگی آغاز شد وحضرت شاهنشاهی دعائی عمر و

چنانچه[1] تعریف این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار را عرض وسیع گرفته اند لیکن دکانها را درخور وسعت بازار نساخته اند عمارتش همه از چوب است و ستون دکانها بغایت باریک و زبون و سقفش سفال پوش درین روز بلده گجرات بجاگیر شاهزاده کشور ستان شاه جهان ارزانی داشتند از ماند و تا کنبایت یکصد و بیست و چهار کروه مسافت است و از کنبایت تا احمدآباد و بیست و یک کروه هر روز یک مرتبه حضرت شاهنشاهی به خانقاه شیخ وجیه الدین تشریف برده لوازم زیارت و نیازمندی به تقدیم میرسانیدند ایشان[2] از خلفای شیخ محمد غوث اند لیکن خلیفه که مرشد بخلافت او مباهات دارد و ارادت شیخ

دولت فرزند اقبال‌مند خود فرموده صوبهٔ گجرات را که از اعاظم ممالک محروسه است به تیول ملازمان ایشان ارزانی داشتند و آنحضرت مجلسی شاهانه ترتیب داده والد بزرگوار را به ضیافت استدعا نمودند و حضرت شاهنشاهی دولت خانهٔ شاهزاده را بفر مقدم اقبال توام رونق آسمانی بخشیده داد عیش و نشاط دادند و شاهزاده جوان بخت بلوازمِ نیاز پرداخته پابند از دروازه پادشاهی دولت خانه خود انداخته پیشکش عالی از نفائس روزگار و نوادر هردیار بنظر مقدس در آوردند حضرت شاهنشاهی فیل آن متهن را که از فیلان خاصه به حسن صورت و قبول سیرت امتیاز داشت باساز طلاء بآنحضرت مرحمت فرمودند ،

1— ه: عبارت از و چنانچه تعریف این شهر شنیده بودند بنظر در نیامد اگرچه میان رسته بازار . . . . تا واز کنبایت تا احمد آباد و بیست ویک کروه' ندارد۔

2— ه: ' ایشان از خلفای شیخ محمد غوث اند . . . . که پیغمبر من پیرو مرشد امي بودند' ندارد۔

وجیه الدین گفت که از شما مستبعد مینماید که مرشد امی اختیار کرده اید در جواب فرمودند که منت خدای را عزوجل که پیغمبر من پیرومرشد امی بودند پیش ازین بسی سال درین شهر ودیعت حیات سپرده اند و بعد از فوت ایشان شیخ عبدالله بوصیت پدر بر مسند ارشاد تمکن یافته بغایت درویش مرتاض بود و کمال شکستگی و نهایت درویشی داشت و بخدمت درویشان و تیمار حال ایشان روزگار بسر می برد و چون شیخ عبدالله بجوار مغفرت ایزدی پیوست فرزندش شیخ[1] سعدالله جانشین شده هم دران زودی مسافر ملک بقا گشت بعد ازو برادرش شیخ حیدر صاحب سجاده گردیده و او الحال در قید حیات است و اثر صلاح از ناصیه حالش ظاهر می گردد و[2] بعد از روزی چند حضرت شاهنشاهی بزیارت روضه شیخ احمد کهتو توجه فرمودند کهتو[3] قصبه ایست از سرکار ناگور مولد شیخ آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمدآباد به گجرات

1ـ معتمد ـ ه: شیخ اسدالله،

2ـ ه: ' خود بخدمت درویشان و بیمار جان ایشان معمول است و مشهور چنان است که اینها از سعادات علوی اند چون عرس شیخ وجیهه‌الدین درمیان بود یک هزار و پانصد روپیه بجهت خرج آن شیخ حیدر عنایت شد و هزار و پانصد روپیه دیگر بجمیع از فقرا که در خانقاه ایشان بودند و پانصد روپیه شیخ وجیهه‌الدین وهم چنین هر کدام از خویشان ومنسوبان ایشان خرج شد و زمین هم مرحمت کردند' دارد ـ

3ـ ه: عبارت از ' کهتو قصبه ایست از سرکار ناگور مولد شیخ آنجاست در زمان سلطان احمد بانی احمد آباد .... تا وبی اغراق مقبره شیخ مقامیست پرفیض از روی قیاس پنج شش لک روپیه صرف این عمارات شده باشد' ندارد ـ

تشریف آوردند سلطان احمد را به خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام بود و مردم آن ملک شیخ را از اولیای کبار میدانند و هر شب جمعه خلقی انبوه از وضیع و شریف بزیارت ایشان حاضر میشوند سلطان محمد پسر سلطان احمد مذکور عمارت عالی از مقبره و مسجد و خانقاه برسر مزار ایشان اساس نهاده و متصل به مقبره در ضلع جنوب تالاب کلان ساخته دور آنرا بسنگ و آهک ریخته بر آورده وا تمام این عمارات در زمان قطب‌الدین ولد [1]سلطان محمد شده و مقبرهٔ سلاطین گجرات برکنار تالاب در طرف پائین شیخ واقع است و دران گنبد سلطان محمود بیکرا و سلطان مظفر پسر او و محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اند و بی اغراق مقبره شیخ مقامیست پر فیض از روی قیاس پنج شش لک روپیه صرف این عمارات شده باشد [2]روز دو شنبه غره اسفندارمذ ماه الهی از احمدآباد بجانب مالوه نهضت اتفاق افتاد و درین راه

1ـ معتمد: محمد شاه

2ـ ه: این عبارت دارد ـ

' و در خلال این احوال از عرائض منهیان ممالک شرق بعرض علیه رسید که مکرم خان ولد معظم خان‌که به صاحب صوبگی اوڑیسه سرافراز گشت و فتح ولایت خورده کرده و راجه آنجا پناه براجه مهندره برده خان مذکور را بجلدوی این فتح بمنصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و عنایت نقد و اسپ و خلعت فرق عزت برافراختند و درمیان سرحد اوڑیسه و گولکنده دو زمیندار واسطه بودندیکی راجه خورده و دوم راجه مهندره ولایت راجه خورده بتصرف اولیائی دولت ابد اتصال درآمد امید که نیروی اقبال روز افزون ولایت راجه مهندره سریر ممالک محروسه افزایش باید '

پیوسته به نشاط شکار خوش وقت بوده تا قصبه دهود تشریف فرمودند درکنار آب مهی زمیندار سورتهه جام بوسیله شاهزاده عالم و عالمیان شاه جهان سعادت زمین بوس دریافته پنجاه راس اسپ کچهی برسم پیشکش معروض داشت نام او جساست و جام لقب دارد و هر کسی که جانشین بود او را جام گویند و این از زمینداران عمده گجرات بلکه از راجه های نامی هندوستان است ملکش بدریای شور متصل است و پنج شش هزار سوار همیشه میدارد و در وقت کار دوازده هزار سوار سامان میتواند کرد ودر ملک او اسپ بسیار بهم میرسد و اسپ کچهی در ملک گجرات و کچه بدو هزار وسه هزار روپیه خرید و فروخت میشود و در[1] ملک دکن بهزار هون و هزار و پانصد هون که پنجهزار روپیه باشد میفروشند و درین تاریخ راجه لچهمی نارائن زمیندار ولایت کوچ که[2] در اقصای بلاد بنگاله واقع است باستلام عتبه خلافت جبین سعادت مالیده پانصد مهر نذر گذرانید و[3] از غرایب انکه برق اندازی بچه لنگوری به نظر اشرف در آورده معروض داشت که لنگور ماده بچه خود را در سینه گرفته برفواز شاخ نشسته بود یکی از توبچیان بنابر قساوت قلب لنگور را به بندوق زد و آن مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته برشاخی میگذارد و خود بر زمین افتاده جان میدهد مقارن این حال من رسیدم

1ـ ه: ' و در ملک دکن بهزار هون و هزار و پانصد هون که پنجهزار روپیه باشد میفروشند ' ندارد.

2ـ ه: ' که در اقصای بلاد بنگاله واقع است ' ندارد.

3ـ ه: عبارت از ' و از غرایب انکه برق اندازی بچه لنگوری به نظر اشرف در آورده .... تا و الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن بابز چندان مستبعد ننمود مهر و دلبستگی بزبان بچه غریب تر دانستند ' ندارد.

و بچه را فرود آورده بجهت شیر خورانیدن نزدیک بز بردم حق تعالی بز را برو مهربان ساخت فی الفور شروع در شیر دادن کرد و همچنین شیر او میخورد تا چنان الفت باهم گرفتند که گویا از شکم او برآمده حکم شد که بچه را از نظر او پنهان سازند بز از نا دیدن او بی تاب شد فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بی طاقت شد و چندان فریاد و ناله نمود که ناظران را بر حال او رقت آمد و الفت بچه لنگور بجهت شیر خوردن با بز چندان مستبعد ننمود مهرو دلبستگی بزبآن بچه غریب تر دانستند ـ[1]

آغاز[2] سال سیزدهم از جلوس میمنت مانوس

شب چهار شنبه بیست و سیوم شهر ربیع‌الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری خورشید اعظم عطیه بخش عالم پر تو خور می به برج حمل انداخت و سال سیزدهم از جلوس همایون آغاز شد درین[3] روز

1ـ ه: ' بالجمله حضرت شاهنشاهی روزی چند در مقام دهود به نشاط شکار فیل پرداختند و تا انصرام شکار هوا بغایت گرم شد و نیز از عرائض واقعه نویسان دارالخلافت معروض گردید که دران حدود بیشه و باد غلبه طوغون اشتداد دارد بنا بران بر باطن قلسی مواطن پرتو افکند که ایام تا بستان موسم برسات را در احمدآباد گذرانده رایات اقبال بصوب دارلخلافه برافرازند ' دارد ـ

2ـ رجوع کنید به ضمیمه ه ـ

3ـ ه: عبارت از درین روز مسعود رکن السلطنت آصف خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت .... تا و راه

مسعود رکن السلطنت آصف خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ناصیه سعادت بر افروخت و راجه جام بانعام خلعت با کمر خنجر مرصع و شمشیر و فیل و دو اسپ از طویله خاصه سرفرازی یافته رخصت بوطن شد و درین تاریخ میر جمله از عراق آمده باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید اکنون مجملی از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار میکردد میر از اعیان سادات صفاهان است نامش محمد امین بود عم او میر رضی را شاه عباس منصب وزارت بخشیده صبیه خود را بعقد ازدواج او در آورده بود میر محمد امین پیش ازین بچهارده سال از عراق بر آمده نزد محمد قلی قطب الملک شتافت و بوسیله محمد مومن مشهور که سالها مدار دولت قطب الملک او را به میر جمله مخاطب ساخته از موافقت طالع مدار مهمات مالی و ملکی به قبضه اقتدار او حواله فرمود تا محمد قلی در حیات بود حل و عقد امور بکار آگهی میر واگذاشته خود مدام به شراب و عیش و طرب مشغول بود و چون محمد قلی درگذشت و نوبت ریاست به سلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میر با او خوب نه نشست و او بآئین مردمی میر را رخصت نموده دست تصرف از اموال و اشیای او کوتاه داشت و میر از گلکنده به خدمت عادل خان بیجاپوری پیوست و در انجا نیز صحبت او در نگرفت ناگزیر از عادل خان اجازت حاصل نموده از راه دریای شور بوطن مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده به نسبت میر رضی مشمول عواطف گردید و در خدمت شاه پیشکشهای نفیسه گذرانیده مدت چهار سال به عزت و آبرو روزگار بسر برد میرزا خواهش انکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطمح نظر انکه با لتفات زبانی سر گرم داشته

بر آمد بخار نداشته باشد نداشته است و بیرون شهر بجای گل و ریاحین تمام ، ندارد -

نفایسی که درین مدت فراهم آورده ازو بگیرد آخر چون دریافت که حقیقت کار چیست ناگزیر به ملازمان عتبه خلافت التجا آورده مکر عرایض مشتمل بر خواهش ملازمت ارسال داشته التماس فرمان طلب نمود و حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفت نشان فرستاده بدرگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دریافته مشمول مراحم بیکران گردید و اسپ و نه تقوز قماش و دو انگشتری یاقوت برسم پیشکش گذرانید و به منصب هزار و پانصدی و دویست سوار سرفراز گردید روز یکشنبه دوازدهم فروردین ماه موضع سهارا مضرب خیام فلک احتشام گردید و بعرض رسید که ازین منزل تا چراگاه فیل یک دو کروه مسافت است و از انبوهی جنگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور به یکبارگی متعذری نماید روز دوشنبه سیزدهم با معدودی از بندههای مخصوص متوجه شکارگاه شدند و پیش ازان جمعی کثیر از پیادههای آن سر زمین جنگل را برسم قمرغه احاطه نموده بودند و بیرون جنگل در اندک فضای بر فراز درختی جائی خوب بجهت نشستن پادشاه و شکار نمودن فیل ترتیب داده بر درختهائ اطراف آن جاها بجهت نشستن و تماشا دیدن امرا ساخته بودند و دویست فیل نر با کمندهای مستحکم و بسیاری از فیلان ماده آماده داشته بر هر فیلی دو نفر فیلبان از قوم جهزیه که شکار فیل مخصوص آن طایفه است نشسته و مقرر شده بود که فیلان صحرائی را از اطراف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار فیلان بروجه دلخواه کرده شود قضا را در وقتی که مردم از اطراف به جنگل در آمده بودند بنابر انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت و فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده زنجیر از نر و ماده در حضور اشرف شکار شد ازانجمله دو فیل بغایت خوش صورت و اصیل و تمام عیار بدست آمد

دربنولا دلاورخان کاکر از تغیر احمد بیگ خان کابلی به حکومت کشمیر سرفرازی یافت و چون بعرض رسید که عبدالرحیم خانخانان غزل ملا عبدالرحمن جامی را که این مصرع ازانست :

' بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید '

تتبع نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع بدیهه فرمودند ـ

بیت :

ساغر می بر رخ گلزار می باید کشید
ابر بسیار است می بسیار می باید کشید

و چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم محنت بسیار داشتند و از بعد مسافت تا رسیدن بدارالخلافه اکبرآباد بصعوبت و دشواری سپری میشد رای صواب اندیش که عقده‌کشای مشکلات است چنان تقاضا فرمود که ایام تا بستان و موسم بر شکال در احمدآباد گذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه اکبرآباد باید شد و باین عزیمت صائب از مقام دهود عنان اقبال بصوب احمدآباد معطوف گشت ـ مقارن این حال از عرضه داشت منهیان دارالخلافه بمسامع جلال رسید که در مستقر خلافت اثر وبا ظاهر شده و مردم بسیار تلف میشوند بنابران فسخ عزیمت اکبرآباد که بالهام غیبی در خاطر حقیقت مظاهر پر تو افگنده بود مصمم گردید و هفتم اردی بهشت ماه در ساعت مسعود و زمان محمود بمبارکی و فیروزی ورود موکب اقبال و سعادت در شهر احمدآباد اتفاق افتاد و از شدت گرما و عفونت هوا بیماری در شهر احمدآباد شایع شد و از اهل شهرو اردوکس نماند که دو سه روز به محنت تب مبتلا نگشته باشد و از اثر این دو سه روزه تب ضعف و سستی بحدی مستولی میگشت که مدتها نقل و حرکت تعذر تمام داشت الحمدلله که عاقبت بخیر بود قضا را حضرت شاهنشاهی نیز دو سه روز

این محنت را کشیدند و آنقدر آزار بوجود تفضل ورود آنحضرت رسید که ناطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را کدام لطافت و خوبی منظور افتاد که در چنین سر زمین بی فیض بد همه چیز شهر اساس نهاده و بعد از و دیگران راچه ملحوظ بوده که عمر گرانمایه را درین خاکدان ریگ گذرانیده اند هوایش مسموم زمینش کم آب و ریگ بوم گرد و خاک بحدی که در وقت شدت باد و جهکر پشت دست محسوس نمی‌گردد و آبش بغایت زبون و ناگوار چاهها اکثر شور و تلخ تالابها که در سواد شهر واقعست بصابون گاذران حل شده مردم اعیان بقدر موئنتی و بضاعتی دارند در خانه‌های خود برکه ها ساخته اند که در ایام با رندگی از آب باران مملو می سازند و تا سال دیگر ازان آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در و سرایت نکند و راه بر آمد بخار نداشته باشد ظاهر است و بیرون شهر بجای گل و ریاحین تمام [1]صحرا[2] زقوم زارست و نسیمی که از روی

1ــ ه: ' و جشن نوروزی در مقام خوٗد آراستگی یافت و عنان معاودت بدارالملک احمد آباد معطوف گشت و چون صوبهٔ گجرات به تیول شاهزاده بلند اقبال ولیعهد مقرر بود آنحضرت افواج قاهره بسرکردگی بندهایٔ کاردان خود تنبیهه و استیصال متمردان آن نواحی تعین فرمودند و بهادران عرصهٔ کارزار بکار و مبارزان جان نثار در اندک فرصت کارنامهائی شجاعت و دلاوری بظهور آورده بسیاری از فتنه جویان کراسی و مواسی را علف تیغ بی دریغ ساخته سالماً و غنیماً مراجعت نمودند ' دارد ـ

2ــ ه: عبارت از صحرا زقوم زارست .... تا شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بیست و شش زنجیر نر و سی هفت ماده گرفتند ندارد ـ

زقوم و زد فیضش معلوم ع

مصرع ای تو مجموعهٔ خوبی زکدامت گویم

درینولا راجه بهاره که از زمینداران ولایت گجرات است دولت زمین بوس دریافته دو صد مهر نذر و دو هزار روپیه برسم تصدق و یکصد اسپ کچهی بطریق پیشکش معروض داشت در ملک گجرات کلان تر ازین زمینداری نیست ملکش بدریای شور پیوسته بهاره و جام از یک جد اند ده پشت بالاتر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهاره از جام در پیش است و میگویند بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده و سلطان محمود فوجی برسر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد عمرش از هفتاد متجاوز بنظر در می آید و او خود میگوید که نود سال دارم در حواس و قوی فتوری نرفته چون یکچندی در خدمت برد بعنایت اسپ خاصه و فیل نرو ماده فیل و خنجر و شمشیر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند درینولا به عرض اقدس رسید که قراولان پادشاهی یکصدو هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دهود شکار کردند هفتاد و سه زنجیر نر و یک صد و دوازده ماده و قراولان شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بیست و شش زنجیر نر و سی هفت ماده گرفتند[1]

1— ه: این عبارت دارد۔

' چون از عرائض منهیان صوبهٔ پنجاب مکرر به سمع جلال رسید که معامله تسخیر کانگڑه که در کوهستان شمالی پنجاب واقع است از زور بازوی امرای که باین خدمت تعین اند بیرون است و رای مهر اخلاص خاقان گیتی کشا چنین تقاضا فرمود که راجه بکرماجیت ملازم شاهزاده ولیعهد را با فوجی از بهادران نامی به تسخیر آن رخصت فرمایند تا فتح این قلعه

درین[1] تاریخ راجه بکرماجیت که از عمده های دولت شاهزاده جوان بخت شاه‌جهان است و به میامن تربیت و نوازش آنحضرت بمراتب بلند ترقی و تزاید نموده بالتماس شاهزاده گیتی ستان با فوجی از بنده های شاه و جمعی از ملازمان عتبه سلطنت مثل شاهباز خان لودی و هردی نراین هاده و راجه هری چند[2] وغیره و دویست سوار برق انداز سوای جمعی که پیشتر تعین شده بودند بخدمت تسخیر قلعه کانگره دستوری یافته بعنایت خلعت و شمشیر سرفراز گردید و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود روز مبارک شنبه بیست و یکم شهریور ماه الهی سال سیزدهم از جلوس جهانگیری موافق بیست و دوم شهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت

از ابتدای صیت اسلام بکلید هیچ یکی از سلاطین نامدار و فرمان روایان عالی مقدار کشاده نشده بر دست بندهای شاهی برآمد و درین نیک نامی نصیب آن سریر آرائی خلافت کردد باین عزیمت صایب بتاریخ بست و یکم شهریور ماه الهی مطابق غره شعبان این سال راجه مذکور را بافواج بحر امواج و به سپاه نصرت پناه بدان صوب دستوری فرمودند '

1ــ ه : ' درین تاریخ راجه بکرماجیت که از عمده های دولت شاهزاده جوان بخت شاهجهان .... و راجه تسبیح زمرد که ده هزار روپیه قیمت داشت پیشکش نمود ' ندارد -

2ــ تزک جهانگیری : پرتهیچند ص - ۲۳۸
معتمد : پرتهیچند ص - ۱۱۷

هجری رایات اقبال بصوب دارالخلافه آگره ارتفاع یافت و [1]مقرب خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود نظر بر حقوق خدمت او نموده مشمول عواطف و مراحم بی دریغ فرموده بصاحب صوبگی ولایت بهار بلند پایگی بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه پیش از طلوع صبح بسه گهڑی درکرهٔ هوا مادهٔ بخاری بادخانی بشکل عمود نمودار شد و هر شب یک گهڑی پیشتر از شب دیگر مرئی میگشت و چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد هر دو سر باریک و میان گنده خمدار مانند دهره پشت بجنوب و روی به شمال منجمان و اختر شناسان قد و قامت او را باسطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلکی را باختلاف منظر سائر است و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک اعظم در وظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب راگذاشته بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز دارد و دانایان فن نجوم در کتب این قسم را حربه نوشته اند و بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان شب ستاره مرئی گشت که روشنای داشت و تا دو سه گز دمش دراز مینمود لیکن درطرف دم اصلا روشنی و درخشندگی نبود از آثار این آنچه در وسعت آباد ممالک هند پرتو ظهور افکند وبا و طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنهٔ ماضی نبود و نشان نمیدهند و درکتب معتبره اهل هند مثبت نگشته و نیز درمیان حضرت

1ـ ه: عبارت از و مقرب خان را که از صغر سن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت پذیر بود ....
تا و همچنین از فالیز و انگور اثری نگذاشتند از میوه و غلات در باغ و صحرا هیچ نمانده و بعد ازان بمرور آوارهٔ صحرای عدم شدند، ندارد.

شاهنشاهی و شاهزاده جوان بخت شاه جهان ابواب شورش و فساد مفتوح شده مدت هفت هشت سال روزگار بدسگال به ترتیب مواد فتنه و آشوب اشتغال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانه‌ها که خراب نگشت درینولا از عرضه داشت بهادر خان حاکم قندهار بمسامع جلال رسید که در نواحی شهر و بلوکات آن کثرت موش بحدی رسیده که از محصولات زرعی و سر درختی اثری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربع محصول بدست رعایا آمده باشد و همچنین از فالیز و انگور اثری نگذاشتند و از میوه و غلات در باغ و صحرا هیچ نمانده و بعد ازان بمرور آوارهٔ صحرای عدم شدند شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه مطابق پانزدهم ذی القعده سنه مذکور در مقام دهود در شبستان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان از دختر خجسته اختر قدوهٔ خوانین بلند مکان آصف خان پسری والا گهر بعرصه وجود قدم نهاد و نام آن مولود مسعود سلطان اورنگ زیب بر صفحه روزگار ثبت شد و چون معموره اجین محل ورود موکب مسعود گردید شاهزاده گیتی ستان جشن ولادت فرزند اقبالمند در بلده مذکور ترتیب فرموده بورود قدوم میمنت لزوم والد بزرگوار خویش محسود خلد برین ساختند و پنجاه زنجیر فیل برسم پشکش معروض مجلس فردوس نظیر گردید ازانجمله هفت زنجیر فیل داخل فیلخانه خاصه حکم شد و در کل آنچه از پیشکش های ایشان مقبول افتاد دو لک روپیه به‌قیمت درآمد و[1] چون بحوالی ملک رانا امر سنگه ورود

1— ه: عبارت از ' و چون به حوالی ملک رانا امر سنگه ورود موکب کیهان شکوه دست داد کنور کرن...............

...............تا و بیست هزار روپیه مدد خرج عنایت نموده و خلعت و خنجر مرصع و اسپ مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند ' ندارد.

موکب گیهان شکوه دست داد کنور کرن پسر جانشین او بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخته مبارکباد فتح دکن معروض داشت ـ

در خلال این حال خبر بغی و کافر نعمتی سورجمل ولد راجه باسو به مسامع جلال رسید تفصیل این اجمال انکه راجه باسو سه پسر داشت و سورجمل ده سال از همه کلانتر بود لیکن از بدسگالی و آشوب طلبی پدر را آزرده خاطر ساخته بود و پدرش از کردار ناهنجار او پیوسته توهم داشت بعد از فوت راجه باسو حضرت شاهنشاهی بجهت انتظام سلسلهٔ زمینداری و محافظت ملک این بی دولت را به خطاب راجگی و منصب دو هزاری ذات و سوار سرفراز ساخته محال زمینداری پدرش را با مبلغهای کلی از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سعادت ارزانی داشتند و همراه مرتضی خان بخدمت فتح قلعه کانگره دستوری یافت و چون کار بر متحصنان بدشواری کشید و این بدسگال از صورت حال دریافت که عنقریب قلعه مفتوح خواهد شد در مقام ناسازی و فتنه پردازی در آمده پرده آزرم از میان بر گرفته با مردم خان مشار الیه کار بمنازعت و مخاصمت رسانید و مرتضی خان نقش ادبار از صفحه حال آن برگشته روزگار خوانده شکایت بسیار بدرگاه والا عرضه داشت نمود و صریح نوشت که امارات بغی و نادولتخواهی از و جنات احوال او ظاهر است و چون مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بود بترتیب اسباب فتنه و آشوب نتوانست پرداخت ناگزیر بخدمت نواب قدسی القاب جهان بانی کشورستانی شاه جهان ملتجی گشته عرضه داشت نمود که مرتضی خان به تحریک ارباب غرض بامن سوء مزاجی بهمرسانیده در مقام خراب ساختن من شده و مرا بعصیان و بغی متهم میدارد امید که باعث حیات و سبب نجات این بخت بر گشته شده بدرگاه والا طلب فرمایند هر چند بر سخن مرتضی خان نهایت

اعتماد بود لیکن از التماس او طلب خود را بدرگاه والا چنان بر حواشی خاطر دولتخواهان نشست که مبادا مزاج مرتضی خان به‌تحریک اهل فساد بشورش آمده و غور ناکرده او را متهم ساخته باشد مجملا با لتماس شاهزاده بلند اقبال شاه جهان رحم عفو بر جراید جرایم اوکشیده بدرگاه والا طلب نمودند - مقارن این حال مرتضی خان بجوار مغفرت ایزدی پیوست و فتح قلعه کانگره چند روز در عقده توقف افتاد و چون این فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال افگنده هم دران زودی مشمول عواطف و مراحم بیدریغ ساخته در خدمت شاهزاده والا گهر شاه جهان به مهم دکن رخصت فرمودند بعد ازانکه ملک دکن بتصرف اولیای دولت ابد پیوند در آمد و سائل بر انگیخته متصدی قلعهٔ کانگره شد هر چندان بی سعادت را باز دران کوهستان راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون افتتاح این عقدهٔ دشوار بکلید همت شاهزاده گیتی ستان حواله بود ناگزیر باراده و اختیار ایشان باز داشتند و آن بلند اقبال فوجی پسندیده از منصبداران و برق اندازان ترتیب داده او را با محمد تقی بخشی خود تعین فرمودند و چون بمقصد پیوست با محمد تقی نیز آغاز خصومت و بهانه طلبی نموده جوهر ذاتی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضه داشت نمود و صریح نوشت که صحبت من با او راست نمی‌آید و این خدمت ازو متمشی نمی شود اگر او را طلب حضور نموده مرا باستقلال مقرر فرمایند فتح این قلعه به سهولت میسر می شود ناگزیر محمد تقی را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت را که از عمده‌های دولت ایشان بود با فوجی از مردم تازه زور بفتح آن قلعه رخصت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده ازین حیله و تزویر پیش نمیرود تا رسیدن راجه بکرماجیت فرصت غنیمت شمرده جمعی از بنده‌های درگه را به بهانه انکه مدتها یساق کشیده بی سامان

شده اند رخصت که با محال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند و چون بظاهر تفرقه در سلسلهٔ جمعیت دولتخواهان راه یافت و اکثر به محال جاگیر خود رفتند و معدودی از مردم روشناس درانجا ماندند قابو دانسته آثار بغی و فساد ظاهر ساخت سید صفی که در زمرهٔ سادات بارهه بود و به‌مزید شجاعت و جلادت اختصاص داشت با چندی از برادران و خویشان پای همت افشرده شربت خوش‌گوار شهادت چشید و بعضی به زخمهای کاری که پیرایه شیر مردان عرصه کار زار است آبروی جاوید یافتند و آن بی سعادت از میدان کارزار برگرفته به نکبت سرای خود برد و جمعی از بیم جان بیکبار خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه سرشت دست تعدی و تطاول دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن‌کوه را که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گشته بترتیب اسباب شورش پرداخت۔

و از وقایع انکه درینولا خانخانان سپه سالار باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت و هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذرگذرانید و از پیشکشهای او آنچه پسند افتاد موازی یک لک[1] روپیه قیمت شد پس از روزی چند آن دیرینه خدمت‌که به میامن عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سرگرفته بود مجددا بصاحب صوبگی خاندیس و دکن سر بلندی یافت و خلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل مرحمت شد و منصب آن رکن‌السلطنه از اصل و اضافه هفت هزاری ذات و سوار مقرر شد و عابدخان را به خدمت دیوانی دکن بلند پایگی بخشیدند روز مبارک شنبه بیستم دی ماه الهی درکنار کول فتحپور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و بحکم مقدس معلی دورکول را پیمودند هفت کروه شد و چون بعرض رسید که در شهر

1ـ معتمد: یک لک و پنجاه هزار ـ ص ۱۲۲

آگره علت طاعون بافراط کشیده و کس بسیار دانه بر آورده تلف می‌شوند بنابر آن بتاریخ بیست و هشتم ماه مذکور معموره فتحپور نزول رایات جهان کشا آراستگی یافت و روز جمعه بزیارت روضه غفران پناه شیخ سلیم چشتی تشریف ارزانی داشته اظهار نیاز مندی بسیار فرمودند یکی از اعاظم آثار که در زمان دولت و عهد خلافت حضرت عرش آشیانی بظهور آمده این مسجد است بی اغراق عمارتیست عالی از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لک روپیه از خزانه عامره خرج شده با تمام رسیده و این مسجد مشتمل است بر دو دروازه کلان بر فراز کوه طرف جنوب واقع شده در غایت ارتفاع و نهایت تکلف پیش طاق این دو دروازه دوازده ذراع عرض و شانزده ذراع طول و پنجاه و دو ذراع ارتفاع دارد و بسی و دو زینه بالا باید رفت و در دیگر خورد تر ازین رو به مشرق واقع است طول مسجد از مشرق تا به مغرب با عرض دیوارها دو صد و دوازده ذراع است ازانجمله مقصوره بیست و پنج و نیم‌ذراع پانزده ذراع گنبد میان است هفت ذراع عرض و چهارده ذراع طول و پنج ذراع ارتفاع پیش طاق است و بر دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خورد تر است ده ذراع در ده ذراع همه ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال تا به جنوب یکصد و هفتاد و دو ذراع و بر اطراف نود ایوان هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذراع و طول پنج ذراع و ایوان بطول ده ذراع و عرض هفت و نیم ذراع و صحن مسجد سوای مقصوره و ایوان دور یکصد و شصت و نه ذراع طول و یکصد و چهل و سه ذراع عرض است و بالای ایوانهای دور و بالای گنبدهای خورد ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرکه

شمع درمیان نهاده دور آنرا بپارچهٔ الوان میگیرند و از عالم فانوس
می نماید و در صحن مسجد برکه ساخته اندکه ایام برسات بآب باران
مملو می سازند و چون فتح پور کم آب و بد آبست باهل سلسله و
مجاوران و معتکفان این بقعه که پیوسته ملازم این مسجدند تمام سال
کفایت میکند و در مقابل دروازهٔ کلان بر سمت شمال باندک فاصله
روضه شیخ است قدس سره العزیز میان گنبد هفت ذراع و دور گنبد
ایوان سنگ مرمر که پیش آنرا نیز پنجره سنگ مرمر ساخته اند در غایت
تکاف و مقابل این روضه بر سمت مغرب فاصله باندک گنبد دیگر
واقعست که اولاد و عشایر شیخ در آنجا آسوده اند و از
سوانح این سال فتح قلعهٔ مورد[1] مهری است و شکست سورجمل
مقهور و تفصیل این اجمال انکه چون راجه بکرماجیت بدان حدود
پیوست سورجمل برگشته روزگار خواست که روزی چند به تبتال[2] وکریزت
بسر آرد مشار الیه که از حقیقت کار آگهی داشت به سخن او نپرداخته
قدم جرات و جلادت پیش نهاد و آن مخذول‌العاقبه سر رشته تدبیر از
دست داده بجنگ صف پای ادبار قایم نداشت و بلوازم قلعه‌داری همت
گماشت و باندک زد و خورد کس بسیار بکشتن داده راه آوارگی سپرد
و قلعه مورد مهری که اعتضاد قوی آن برگشته بخت بود بی محنت و
تعب هر دو قلعه مفتوح گردید و ملکی که اباعن جد در تصرف داشت
پی سپر عساکر اقبال شد و آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت و ادبار بحال
تباه پناه بکریوه‌های دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار
خویش ریخت و چون نوید این فتح بمسامع جلال رسید بجلدوی این

1ــ تزک جهانگیری : مؤو مهری ص ۲۶۳ ـ
معتمد : مود و مهری ـ ص ۱۲۴ ـ
2ــ تزک جهانگیری : تنبال ص ۲۶۳ ـ

خدمت شایسته براجه مرحمت شد و جگت سنگه پسر دیگر راجه باسو را که منصب قلیل داشت و در بنگاله بود بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه طلب داشته بخطاب راجگی و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته و بیست هزار روپیه مدد خرچ عنایت نموده و[1] خلعت با خنجر مرصع و اسپ مرحمت فرموده نزد راجه بکرماجیت فرستادند ـ

آغاز سال چهاردهم از جلوس مبارک

روز مبارک [2]شنبه چهارم شهر [3]ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت

1ـ ه: این عبارت دارد ـ

' و درین راه خانخانان سپه سالار حسب‌الحکم از دکن شتافته بسجود آستان ملائک نشان دریافت و پیشکشهای گرامی بنظر مقدس در آورد و آنحضرت او را چند روز در رکاب دولت نگاه داشته رخصت صوبه مذکور ساختند بیست و دوم دی‌ماه مطابق غره صفر هزار و بیست و هشت هجری معموره فتح پور به سایه لوای آسمانی سای آرائش یافت و در همین روز جهان افروز جشن وزن مبارک شاهزاده ولیعهد آراستگی پذیرفت و سال بیست و دوم از عمر ابد پیوند بفرخی و فیروزی آغاز شد در اوسط اسفندار ماه الهی خاندوران که از تغیر مهابت خان بصاحب صوبگی کابل عز امتیاز یافته بود بدرگاه خلائق پناه رسیده ادراک دولت بساط بوس نمود و بعد از چند روز که در ملازمت بسر برده بصاحب صوبگی تته فرق عزت بر افراخته خلعت و اسپ و کمر شمشیر مرصع عنایت فرموده مرخص ساختند '

2ـ ه: پنجشنبه ـ

3ـ ب - ج - ه: ربیع‌الاول ـ

هجری کوکبه آفتاب عالم تاب ببرج حمل پرتو حضور و سرور افگند و سال چهاردهم از جلوس بهجت قرین خاقان روی زمین آغاز شد و جشن نو روزی در دارالسرور فتح پور آرایش یافت و در ابتدای این سال همایون فال حضرت شاهنشاهی به منزل شاه ولیعهد تشریف برده جشن مراد برآراستند و مسرةالصدر خلافت پیشکش عالی از منتخب تحف روزگار و نفالیس نوادر هر دیار ترتیب داده برسم پیشکش معروض بساط اخلاص گردانیده به نظر مقدس درآوردند از انجمله لعلی بود بسنگ سه مثقال در آب و رنگ و اندام تمام عیار قیمت[1] آن چهل هزار روپیه و یاقوت بیست و دو سرخ وزن در غایت لطافت و نفاست قیمت[2] آن بیست و دو هزار روپیه و شش دانه مروارید غلطان که هر یک از انها یک تانک وهشت سرخ وزن دارد و وکلای ایشان به بیست و پنجهزار روپیه در احمدآباد ابتیاع نموده بودند و پنج دانه دیگر قیمت سی و سه هزار روپیه و قطعه الماس که هژده هزار روپیه بها داشت و پردله مرصع و خنجر که در زرگر خانه شاهی بدقت تصرفات طبع وقاد آن برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت هیچ یک از پادشاهان نشده با تمام رسیده بود و دیگر جواهر و مرصع آلات نفیسه و نقارخانه اسپ از طلا و نقره و یک جفت نقاره مرسل از طلا و تتمه آلات و ادوات نقاره خانه از گورکه و کرنای و سرنای و آنچه لازمه کارخانه پادشاهان ذی شوکت باشد از نقره و حوضه فیل از طلا با قبه های مرصع و دو فیل در کمال عظمت و شکوه یکی با ساز طلا و دوم با ساز نقره و

1ـ ب ـ ج : ' قیمت آن چهل هزار روپیه ' ندارند ـ

2ـ ب ـ ج : ' قیمت آن بیست و دو هزار روپیه و شش دانه مروارید غلطان . . . . سه هزار روپیه و قطعه الماس که هژده هزار روپیه بها داشت ' ندارند ـ

پنج ماده فیل که[1] قطب الملک برسم پیشکش فرستاده بود و دیگر نفالیس امتعه از ولایت عراق و گجرات که اگر به تفصیل نگاشته آید به تطویل می آنجامد بالجمله موازی پنج لک روپیه قیمت پیشکشهای نو روزی ایشان شد روز چهار شنبه هفدهم ماه ربیع الاول جشن وزن قمری حضرت شاهنشاهی به عمل آمد و مقارن آن سردار خان بجهت بعض امور که تفصیل آن طولی دارد از برادر خود عبدالله خان بهادر فیروز جنگ رنجیده[2] بدرگاه خلایق پناه رسید و بادراک دولت سجود جبین سعادت برافروخته مشمول عواطف بادشاهانه گردید ـ و در خلال این احوال مقرب خان را به حکومت صوبه بهار فرستادند و سردار خان را در[3] سرکار منگیر جاگیر تنخواه فرموده[4] بخدمت فوجداری ترهت رخصت فرمودند و در همین ایام[5] مزاج قدسیه حضرت بلقیس الزمانی والده ماجده شاه ولیعهد از مرکز اعتدال انحراف ورزید و هرچند اطبا به معالجات و تدبیرات پرداختند اثری بران مترتب نشد و بتاریخ سیوم شهر جمادی الاول سنه هزار و بیست و هشت هجری به باغ مظفر خان که در سواد دارالخلافه اکبر آباد واقع است آن صدر نشین شبستان عصمت نقاب آرای نهانخانهٔ عالم بقا گردید و حضرت شاهنشاهی بآن محفل قدس تشریف برده بانواع و اقسام پرسش و دلجوئی تسلی‌بخش خاطر شاه جوان بخت گشتند و حضرات سرادقات عفت و شاهزاده های کامکار

1ـ ب ـ ج : ' قطب الملک برسم پیشکش فرستاده بود ' ندارند ـ

2ـ ه : ' از کالپی و قنوج که در جاگیر آنها مقرر بود ' ـ

3ـ ه : حاجی پور ـ

4ـ د : ' بخدمت فوجداری ترهت رخصت فرمودند ' ندارد ـ

5ـ ه : ' که رایات اقبال در فتح پور سایه اجلال گسترده بود '

غرای به سزا داشته بلوازم خیرات و مبرات پرداختند غره[1] اردی بهشت ماه الهی موافق چهارم جمادی الاول ورود موکب مسعود به مستقر خلافت اتفاق افتاد و مقارن آن شاهزاده سلطان پرویز از اله آباد آمده سعادت ملازمت پدر والا قدر حاصل نمود و در[2] همین ایام خبر فوت شاهنواز خان خلف سپه سالار خانخانان رسید جوان[3] وجیه رشید بلند فطرت بود در عنفوان جوانی و دولت شیفته شراب گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پرداز خانه بر انداز می‌گساری بافراط کشید همتش بلند پرواز نگاهش دور بین شجاعتش با تدبیر هم آغوش در ضبط ملک و انتظام سپاه و رزم آرائی و سرداری بی عدیل و بی نظیر با این همه خوبیها دور از خدمت درگاه بخود کامی روزگار بسر برده نقد حیات درباخت چون خانخانان به برهانپور پیوست گرامی فرزند را بغایت ضعیف و زبون یافته

1ـ د : عبارت از غره اردی بهشت ماه الهی موافق چهارم جمادی الاول .... تا بقیه احوال سال چهاردهم ندارد ـ

2ـ ب ـ ج : عبارت از ' و در همین ایام خبر فوت شاهنوازخان خلف سپه سالار خانخانان رسید .... تاکه مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت نکشند ' ندارند ـ

ب ـ ج : ' و چند روز در خدمت گذرانیده رخصت جاگیر شد در همین ایام شاه نوازخان پسر کلان خانخانان از افراط باده‌گساری بساط حیات در نوردید چون این خبر به مسامع علیه رسید پسرانش به مناصب مناسب اختصاص پذیرفتند و داراب خان و سوار مقرر گردید ' دارند ـ

3ـ ه : 'جوان وجیه رشید بلند فطرت بود .... برخاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران رفت و بعد از رسیدن این خبر بمسامع علیه ' ندارد ـ

بمداوا و معالجه پرداخت بعد از روزی چند صاحب فراش گشته بر بستر ناتوانی افتاد هر چند اطبا تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد و در عین دولت و جوانی با جهان جهان مسرت و دل نگرانی رخت زندگانی ازین خاکدان فانی به نزهتکده جاودانی کشید و این قضیه بر خاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی سخت گران رفت و بعد از رسیدن این خبر بمسامع علیه پسرانش به مناصب مناسب اختصاص پذیرفتند و داراب[1] خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل بدو مرحمت گردیده بسرداری صوبه برار و احمدنگر رخصت یافت و درینولا راجه کلیان زمیندار رتن پور در خدمت شاهزاده عالمیان سلطان پرویز دولت بار یافت و هشتاد زنجیر فیل و یک لک روپیه نقد پشکش معروض داشت و در خلال این حال شاه بیگ خان که بخطاب خان دوران ممتاز بود بنابر کبرسن و ضعف از سپاهگیری استعفا نمود و حضرت شاهنشاهی آن دیرینه خدمت را کامیاب خواهش ساخته پرگنه خوشاب را که از قدیم جاگیر او بود و هفتاد و پنج هزار روپیه حاصل داشت در وجه مدد خرج او عنایت فرمودند و پسران او را در خور استعداد هر یک منصب و جاگیر مرحمت شد و درین تاریخ خبر فوت راجه سورج سنگه نبیرهٔ راو مالدیو رسید که در دکن باجل طبعی رخت هستی بر بست کجسنگه پسر او را به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار و خطاب راجگی فرق عزت بر افراختند و درینولا حکم شد که از آگره تا لاهور

---

[1] ــ ہ: عبارت از ' و داراب خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل .... تا قدم به عالم وجود نهاد و در اندک فرصتی درگذشت ' ندارد ـ

بر سر هرکروه میلی سازند که علامت باشد و در میل سیوم چاه آبی مرتب سازند و مانند خیابان دورسته درخت به نشانند که مسافران از تابش آفتاب و تشنگی محنت نکشند و روز سه شنبه چهاردهم تیر ماه مطابق دوازدهم رجب در شبستان شاه ولیعهد از صبیه شاهنواز خان پسری والا گهر قدم به عالم وجود نهاد در اندک فرصتی درگذشت[1]۔

نهضت رایات ظفر آیات شاهنشاهی بصوب کشمیر جنت نظیر

چون خاطر قدسی مظاهر خاقان گیتی ستان به سیر گلزار همیشه بهار کشمیر بغایت مایل و راغب بود پنجم شهر شوال [2]در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار ارباب تنجیم بود بعزم سیرکشمیر نهضت موکب منصور اتفاق افتاد وحراست دارالخلافه اکبرآباد در عهده اهتمام لشکر خان مقرر داشته [3]خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره بدو مرحمت فرمودند و روز مبارک شنبه بتاریخ هشتم پرگنه متهرا مورد اردوی کیهان شکوه گردید حضرت شاهنشاهی بتماشای این شهر دلفریب و بتخانه های آن تشریف فرمودند در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی امرای راجپوت بتخانه های عالی بطرز خود ساخته اند و از بیرون به

1ــ ه: ' و درین اثناء ارادت خان حسب الالتماس خانخانان رخصت بخدمت دکن گشت از اصل و اضافه منصب او چهار هزاری ذات و سوار مقرر گردید ' دارد ۔

2ــ ب ۔ ج : ' توجه موکب اقبال بصوب پنجاب اتفاق افتاد ' دارند ۔

3ــ ب ۔ ج ۔ ه : عبارت از ' خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل و نقاره .... تا درگاه والا آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت ' ندارند ۔

تکلفات افزوده لیکن از درون چندان تیره و تاریک کرده بودند که به واسطه آن سر بدرون نمی توان برد و ازین منزل شاهزاده پرویز بصوبه الهآباد و محال جاگیر خویش دستوری یافته عنان معاودت معطوف داشت و در اوراق سابق از کیفیت حال گسائین اچهدروپ که در اجین گوشه انزوا اختیار کرده بود مرقوم گشته درینولا از اجین و متهرا که از اعاظم معابد هنود است نقل مکان نموده برکنار دریای جمنا بآئین دین خویش بت پرستی می نماید حضرت شاهنشاهی ظلمت کده او را بنور قدوم سعادت لزوم روشنی بخشیدند و زمانی ممتد با او در خلوت صحبت مستوفی داشتند و چون مدت حبس خسرو بطول کشیده بود و خان اعظم از جانب او بسیار بسیار نگرانی خاطر داشت و بتفرس دریافت که سخن اچهد روپ در باطن اقدس اثر تمام می بخشد پنهان از خویش و بیگانه نزد او رفته در باب خلاصی و رهائی خسرو بخضوع و زاری‌التماس نمود و بار دیگر که حضرت شاهنشاهی به ملاقات او شتافتند بجهت خلاصی خسرو حرفهای محققانه معروض داشت و دل آنحضرت را برو مهربان ساخت و مجددا نقوش جرایم آن بیدانش کوته اندیش را بزلال عفو شست و شو نموده و بآبیاری رحمت غبار خجالت و مذلت از ناصیهٔ احوال او زدوده از قید برآوردند و حکم فرمودند که بکورنش می آمده باشد روز مبارک شنبه بیست و نهم آبان ماه دارالسلطنت دهلی بورود موکب اقبال آراستگی یافت و بعد از چند روز پرگنهٔ کیرانه که وطن مقرب خان است معسکر دولت گردید بی تکلف جائیست خوش آب و هوا و زمینش بغایت قابل مقرب خان در آنجا باغ عالی ساخته انبه که در باغ او می شود در تمام هندوستان نظیر خود ندارد از دکن و گجرات و ملک های دور دست هر جا تعریف انبه شنیده تخم آنرا آورده درین باغ نشانیده و بغایت خوب شده آنچه دیوار

بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگه است و خیابانها را فرش بسته و میان باغ[۳] حوضی ساخته بطول دولیست و بیست ذراع و درمیان حوض ماهتابی بیست و دو ذراع مربعه ساخته و از درختهای گرم سیری و سرد سیری اکثری درین باغ هست حتی نهال پسته سبز شده و سروهای خوش قد باندام دارد روز مبارک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد و چون در مشکوی اقبال شاهزاده عالیشان شاه جهان گرامی فرزندی قدم بعرصهٔ وجود نهاده بود روز مبارک شنبه نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده بالتماس ضیافت حضرت شاهنشاهی و حضرات عالیات سعادت پذیرگشته پشکش عالی کشیدند و از اقسام نفالیس و نوادر آنچه پسندیده افتاد یک لک وسی هزار روپیه قیمت شد و سوازی چهل هزار روپیه بوالده های خود گذرانیدند و برلب آب بیاه جشن وزن شاهزاده بلند اقبال آراستگی یافت و راجه بکرماجیت که قلعه کانگره را محاصره داشت بجهت عرض بعض مقاصد به درگاه والا آمده بدولت زمین بوس فرق عزت برافراخت و در اثنای راه از عرضه داشت واقعه نویس لاهور بمسامع علیه رسید که خان دوران که به حکومت تته نامزد شده بود چون بلاهور پیوست ملازمان خود را دستوری داده گوشه انزوا اختیار نمود آنحضرت خان مذکور را به حضور اشرف طلب فرموده بانواع و اقسام مراحم و عواطف شرف امتیاز بخشیدند و بموجب خواهش او پرگنه خوشاب را در مدد معاش او مقرر داشته رخصت فرمودند که در لاهور مرفه و آسوده بسر برد و چون[1] پیشنهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهارکشمیر بود و از رفتن

1ــ ب ـ ج: عبارت از و چون پیشنهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود .... تا و خان عالم به منصب پنج هزاری و سه هزار سوار سرفراز شد چهارم ماه مذکور ظاهر قلعه رهتاس مخیم اردوی کیهانپوی گشت؛ ندارند ـ

لاهور فرصت از دست میرفت حضرت جهانبانی گیتی ستانی را بدیدن عمارات لاهور رخصت فرمودند و راجه بکرماجیت به عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ خاصه سرفرازی یافته به محاصره قلعه کانگره عنان مراجعت معطوف داشت دوم ماه بهمن باغ کلا نور به ورود موکب مسعود آراستگی یافت درین گل زمین حضرت عرش آشیانی بر تخت سلطنت و اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سیوم ماه مذکور خان عالم که نزد شاه عباس بایلچی گری و حجابت رفته بود از ایران آمده بدولت زمین بوس سعادت اندوخت و معروض[1] داشت که زنبیل بیگ ایلچی شاه با مراسله که مصحوب او ارسال داشته اند متعاقب خواهد رسید از التفاتی که شاه به خان عالم داشت اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک سوانح نویس گردد سواد خوانان صفحهٔ هستی حمل بر اغراق خواهند فرمود همواره در محاورات خان جان خطاب میفرمود و زمانی از خدمت دور نمیداشت و بحسب اتفاق اگر روزی بسببی و ضرورتی در کلبهٔ خویش خواستی بسر برد شاه بی تکلفانه به منزل او تشریف آورده عواطف و مهربانی را پایه برتر می‌نهاد نفیس الامر آنکه خان عالم این خدمت را به شایستگی حسن انجام بخشید و چون از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید شاه خود به مشایعت آمده عذر خواست و از نفالیس و نوادر که خان عالم آورده بود آنچه بهترین تحفه‌ها توان

۰: و چون پیشنهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود .... اورنگ خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سیوم ماه مذکور، ندارد.

2 ـ ه: ' و معروض داشت که زنبیل بیگ ایلچی .... که اگر از نسق آن کوهستان خاطر جمع ساخته باشد جریده آمد ملازمت نماید، ندارد.

گفت مجلس تصویر جنگ حضرت صاحبقران گیتی ستان است با تولتمش خان شبیه آنحضرت و اولاد امجاد و امرای عظام که دران جنگ به سعادت همراهی اختصاص داشتند کشیده و در زیر هر صورت نوشته که شبیه کیست و این مجلس مشتمل است بر دویست و چهل صورت و مصور آن مجلس نام خود را خلیل میرزا شاهرخی نوشته کارش بغایت پخته و عالی است و بقلم استاد بهزاد باشد و چون بحسب تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن انکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق کرده و درین تاریخ طالبای آملی بخطاب ملک الشعرا خلعت امتیاز پوشید این چند بیت ازوست

بیت : ز غارت چمنت بر بهار منتهاست
که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند

وله : لب از گفتن چنان بستم که گوئی
دهان بر چهره زخمی بود به شد

وله : دو لب دارم یکی در می پرستی
دگر در عذر خواهیهای مستی

و مقارن این حال حسینی پسر سلطان قوام این رباعی گذرانید ۔

رباعی :

گردی که ترا ز طرف داماں ریزد آب از رخ سرمهٔ سلیمان ریزد
گر خاک درت بامتحان بفشانند ازوی عرق جبین شاهان ریزد

درین وقت معتمد خان رباعی بابا طالب اصفهانی که ازان جنس بود معروض داشت و بغایت خوش آمد و آنحضرت بخط خاص در بیاض خود ثبت فرمودند ۔

رباعی : زهرم بفراق خود چشانی که چه شد
خونریزی و آستین فشانی که چه شد

ای غافل از انکه تیغ هجر تو چه کرد
حاکم بفشار تابدانی که چه شد

بابا طالب در عنفوان شباب بلباس تجرد و قلندری از اصفهان برآمده بسیر و سیاحی گذارش بکشمیر افتاد و از نفاست جا و لطافت آب و هوا دل نهاد آن ملک شده توطن و تاهل اختیار نمود و بعد از انکه فتح کشمیر شد بخدمت حضرت عرش آشیانی پیوسته در سلک بنده های درگاه منتظم گشت و در اواخر عهد حضرت شاهنشاهی که سنین عمرش از صد درگذشته بود درگذشت و از غرائب انکه در پرگنه دولت آباد دختر باغبانی بنظر درآمد باریش و بروت انبوه ظاهرش بمردان مشتبه و ریشش از یک قبضه بیشتر و درمیان سینه موی انبوه اما پستان ندارد بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه رفته کشف ستر او نموده حقیقت را معروض دارند که مبادا خنثی باشد ظاهر شد که با دیگر عورات یکسر موتفاوت ندارد غره اسفندارمذ ماه الهی در پرگنه کری بنشاط شکار قمرغه توجه فرمودند و هفتاد ویک قوچ و سی چکاره شکار شد و چون مهابت‌خان مدتها از دولت حضور پرنور دور مانده بود حکم عالی صدور یافت که اگر از نسق آن کوهستان خاطر جمع ساخته باشد .ریده آمد ملازمت نماید درین هنگام از کابل آمده باستلام عتبه خلافت فرق عزت برافراخت[1] و[2] خان عالم به منصب پنجهزاری وسه هزار سوار سرفراز شد چهارم ماه مذکور ظاهر قلعه رهتاس مخیم اردوی گیهان پوی گشت درینولا از عرضه داشت دلاور خان حاکم کشمیر به مسامع جلال رسید که او نیروی اقبال روز افزون فتح کشتوار که در ضلع

1ـ ه: ' و بعد از چند روز به تیول خود مرخص گشت '

2ـ ه: ' و خان عالم به منصب پنجهزاری وسه هزار سوار........ ....قلعه رهتاس مخیم اردوی گیهان‌پوی گشت ' ندارد ـ

شمالی کشمیر واقعست نمود فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خنجر مرصع فرستاده محصول یک ساله ولایت مفتوحه را بانعام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند و به منصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرفراز ساختند و چون مرکوز خاطر ملکوت ناظر سیر بهار بود و درین راه بسبب کوه و کوتل پیر پنجال از برف مالامال و نشیب و فراز بیک دفعه عبور لشکر منصور متعذر مینمود مقرر گشت[1] که مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات چند روز توقف فرموده بآسودگی قطع مسافت نمایند و اعتماد الدوله الخاقانی و صادق خان و ارادت خان با بیوتات و کارخانجات بمرور عبور کنند و میرزا رستم و خان اعظم و جمعی از بندهها براه پونچ دستوری یافتن و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بساط قرب نهضت فرمود[2] و درین روزها خواجه جهان وفات یافت و درین[3] تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید و حکم شد که راجه کشن داس فرمان مرحمت عنوان با خطاب رانائی و خلعت و اسپ و فیل بجهت کنورکرن برده مراسم تعزیت و تهنیت بتقدیم رساند بیست و یکم ماه مذکور در موضع پکهلی[4] نزول موکب اقبال

1ـ ب ـ ج: عبارت از «مریم الزمانی و دیگر حضرات عالیات چند روز توقف فرموده .... تا بقیه احوال سال چهاردهم» ندارند ـ

ه: «مقرر گشت که مریم الزمانی و دیگر حضرات .... تا با چندی از منظوران بساط قرب نهضب فرمود» ندارد ـ

2ـ ه: «بر سمت راه پکهلی و دستور نهضت اتفاق افتاد»

3ـ ه: عبارت از «و درین تاریخ خبر فوت رانا امر سنگه رسید .... تا بقیه احوال سال چهاردهم» ندارد ـ

4ـ تزک جهانگیری: مالکلی ص ۲۸۹ ـ

اتفاق افتاد مهابت خان را به عنایت پوستین و اسپ و فیل سرفراز ساخته بخدمت بنگش رخصت فرمودند و درین منزل گلهای بنظر در آمد که زبان از تعریف آن قاصر است بعضی سرخ آتشین نزدیک گل انار و بعضی نزدیک گل شفتالو بلکه ازان سیر تر گویا چندین گل ختمی را با یکدیگر دسته بسته اند درختش از درخت زرد آلو کلانتر می‌شود و گلهایش سراپای درخت را فرو میگیرد و برگ گلش اندک شیرینی دارد ودرین دامن کوه بنفشه خود رو بسیارست در غایت خوشبوئی و رنگش از بنفشه باغ کمتر است شب بیست و دوم باران شد و هنگام سحر برف بارید چون در اکثر راه از باران لغزیدگی بهمرسید جانورهای لاغر هر جا افتادند بر نخاستند و بیست و پنج زنجیر فیل از سرکار پادشاهی تصدق شد و از امرا بضبط در نیامد و بجهت باران و سرما دو روز مقام فرمودند بیست و سیوم سلطان حسین زمیندار پکهلی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شفتالو و زرد آلو صحرا صحرا شکوفه کرده سراپا گرفته بود و درختهای صنوبر جوان دیده را سیراب نظاره می ساخت ولایت پکهلی سی و پنج کروه در طول و بیست و پنج کروه در عرض است مشرق رویه کوهستان کشمیر بر سمت مغرب اتک بنارس و بر جانب شمال کوه کنور و بطرف جنوب کوه پونچ از مضافات کشمیر است در زمانی که حضرت صاحبقران گیتی ستان فتح هندوستان نموده بدارالملک توران عنان اقبال معطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصرت قباب بودند درین حدود زمینداری مرحمت نموده گذاشته اند میگویند که ذات قارلغ اند امامشخص نمیدانند که دران وقت کلانتر آنها که بوده وچه نام داشته الحال خود لاهوری مشخص اند و بزبان پنجاب متکلم و حقیقت مردم دهمتور نیز برین قیاس باید کرد در زمان عرش آشیانی شاهرخ زمیندار دهمتور بود

درین تاریخ بهادر نام پسر اوست اگرچه باهم نسبت خویشی و پیوند دارند لیکن نزاع که لازمه زمینداریست پیوسته بر سرحد و حدود دارند و همیشه دولت خواه آمده اند و چون بعرض رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله که به اردوی ظفر قرین کفایت کند سامان نمی شود حکم شد که پیشخانه مختصر بقدر احتیاج و کارخانجات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روزه آذوقه برگیرند و خواجه ابوالحسن بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می آمده باشد بیست ویکم از پل رودخانه نین سکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه و دره که مابین ولایت بدخشان و تبت واقع است برآمده درین منزل متصدیان پیشخانه عالی بجهت عبور لشکر منصور دو پل مرتب ساخته بودند در طول هژده ذراع و عرض چهارده ذراع و طریق ساختن پل انکه درختهای کلان بروی آب می اندازند و هر دو سر آنرا بسنگ استحکام میدهند و تخته چوبها بر روی آن انداخته با طنابهای قوی مضبوط می سازند در اندک مدتی فیلان را پایاب گذرانیده سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند سی ام برکنار رود خانه کشن گنگ منزل واقع شد و درین روز حکم شد که بجهت جشن نو روز جهان افروز زمینی که ارتفاع داشته باشد اختیار نمایند اتفاقا در آنطرف رودخانه مذکور پشته واقع بود مشرف برآب پنجاه ذراع در پنجاه ذراع برابر و هموار بحدی که گوئی کارفرمایان قضا و قدر بجهت جشن نوروزی مهیا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز درآنجا آراستگی یافت و چون حضرت شاهنشاهی به مبارکی درانجا تشریف ارزانی فرمودند تحسین و آفرین از انتخاب آن زمین واقع گشت۔

آغاز سال پانزدهم از جلوس معلی

روز جمعه پانزدهم ربیع[1] الآخر سنه هزار و بیست و نه هجری ماهچه رایت اعتدال آیت خورشید عالم طراز به بیت‌النشاط حمل فروغ انداخت و سال پانزدهم از جلوس همایون آغاز شد و[2] بر فراز رودخانه کشن گنگ جشن نوروزی آراستگی یافت ازین[3] منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است و بغایت کوههای بلند دارد و از میان دره آب در غایت تندی و جوش و خروش میگذرد و هر چند فیل کلان باشد نمی تواند پای خود را قایم ساخت و چون این کتلها را بغایت تنگ و تند نشان میداند و از هجوم عبور بصعوبت و زحمت میسر می شد بنابر ان به معتمد خان حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نماید و غیر از آصف خان و چندی از خدمتگاران ضروری هیچ متنفسی را نگذارد که در رکاب سعادت کوچ کند حتی خسرو

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ربیع الاول ـ

2ـ د: عبارت از ' بر فراز رودخانه کشن گنگ جشن نوروزی آراستگی یافت .... تا راجه بر سنگه دیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند و از سوانح این ایام انکه سریر آرائی سرادق عفت بادشاه بانو، ندارد ـ

3ـ ب ـ ج: عبارت از ' ازین منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است .... تا عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را به ملازمت می آرم و امیدوار مراحم و عنایات آنحضرتم بهر چه حکم شود، ندارند ـ

ه: عبارت از ' ازین منزل تا کشمیر همه جا راه برکنار دریای بهت است .... تا خرگوش، سیاه گوش،

و خانجهان و خان عالم و دیگر بنده ها دور از رکاب یک منزل در قفای ما می آورده باشد چون خیمه و بنگاه خود را معتمد خان پیش ازین حکم روانه منزل پیش ساخته بود بعد از ورود این حکم بمردم خود نوشت که هر جا رسیده باشید توقف نمائید و مردم او درپای کوتل بهلباس این خبر را شنیده همانجا دایره ساختند و چون موکب اقبال قریب بمنزل رسید برف و باران و رعد و صاعقه شد حضرت شاهنشاهی با حرم سواره می آمدند و نورجهان بیگم و سایر بیگمان و خواص در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و بغیر از خواجه سرای[۱] چند دیگری دران نزدیکی بار نداشت از شدت برف و باران و رعد مزاج اقدس مشوش گردیده و هنوز یک میدان طی نشده بود که دائرهٔ معتمد خان نمایان گشت بنابران حضرت شاهنشاهی منزل معتمد خان را به ورود مسعود سعادت آمود فرموده از آشوب برف و باران محفوظ نشستند و از وفور مرحمت وکمال عاطفت حکم طلب معتمد خان فرمودند و او از استماع این نوید جان بخش سر از پا ساخته خود را باستلام عتبه خلافت سر بلند ساخت و آنچه در بساط از نقد و جنس و صامت و ناطق داشت همه را برسم پیشکش گذرانید حضرت شاهنشاهی همه را باو بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا درچشم همت ما چه نماید جوهر اخلاص را به بهای گران خریداریم روز سه شنبه پنجم در موضع گبهای نزول موکب منصور اتفاق افتاد سر و پائی که پوشیده بودند به معتمد خان مرحمت فرموده به منصب هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سر فراز ساختند ـ درین روز خبر رسید که سهراب خان پسر رستم میرزا در آب بهت

گربه صحرای ، موشک کربلای[۲]، سوسمار، خار پشت درینولا سید با یزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی تته سرفرازی یافت ، ندارد ـ

غرق بحر فنا گشت تفصیل این مجمل انکه او یک منزل عقب می آمد در مستی جوانی و نشاهٔ شراب بخاطرش میرسد که بدریا در آمده غسل کند با انکه آب تند میرفت و خرسنگهای عظیم داشت و بحدی سرد بود که در آمدن در آن تعذر تمام داشت و آب گرم بجهت غسل مهیا بود هر چند مردم او را مانع آمدند و گفتند که درین قسم هوای سرد بی ضرور در چنین دریای خونخوارکه فیل مست را می غلطاند در آمدن از حزم و احتیاط دور است بحرف آنها مقید نشده و از آشوب مستی و غرور جوانی باعتماد شناوری خود با یک خدمتکار و یک کشتی گیرکه آنها نیز در فن آب بازی بی نظیر بودند فراز سنگی که بر لب آب بود برآمده خود را بمیان دریا می اندازد و بمجرد افتادن از تلاطم امواج نمی تواند خود را جمع ساخت و بشناوری پرداخت افتادن همان بود و رفتن همان سهراب خان با خدمتکار رخت حیات بسیل فنا در داد وکشتی گیر بهزار جان کندن کشتی وجود را بساحل سلامت رسانید میرزا رستم از غایت تعلق و نهایت محبتی‌که با این پسر داشت در راه از استماع این خبر جانکاه دلخراش جامه شکیبائی چاک زده بی تابی و اضطراب بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سر و پا برهنه متوجه ملازمت گردید اگرچه میرزا دیگر فرزندان هم داشت لیکن پیوند دلی که باین فرزند داشت با دیگری نداشت به سن بیست و پنج سال بود و در بندوق اندازی شاگرد رشید پدرش بود و سواری فیل را خوب میدانست در یورش گجرات اکثر اوقات حکم می‌شدکه پیش فیل خاصه سوار شود و در سپاهی‌گری بغایت چسپان بود و چون از کتلها گذشته در موضع سیار[1] منزل شد صحرا صحرا و چمن چمن شکوفه و انواع ریاحین از نرگس و بنفشه و ارغوان

1ـ معتمد: نیسار (بلتار) ص ۱۳۰

زرد و گلهای غریب که مخصوص این ملک است بنظر در آمد و درین منزل آبشاری بغایت عالی از جائی بلند میریزد و نمود خوشی دارد اگرچه بسیار آبشار بنظر در آمده لیکن این آبشار ممتاز و مستثنی بود روز دیگر بیار همولہ[1] منزل شد بار همولہ از قصبات کشمیر است بر لب آب بہت واقع شده و جمعی از سوداگران کشمیر درین قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و مساجد ساخته آسوده و مرفه الحال روز بسر می برند و پیش از ورود موکب مسعود بجهت اکثری از بندههای درگاه کشتی آراسته درین مقام مهیا داشته بودند چون ساعت در آمدن شهر بغایت نزدیک بود فی الفور در خدمت آنحضرت بر کشتیها نشسته متوجه شهر شدند درین روز دلاورخان کاکر حاکم کشمیر از کشتوار آمده باستلام عتبه خلافت سعادت اندوخت بعواطف روز افزون شاهنشاهی و گوناگون نوازش ظل الهی عز اختصاص یافت الحق خدمت فتح کشتوار را پسندیده بتقدیم رسانیده از شهر کشمیر تا معموره کشتوار شصت کروه راه مسافت پیموده اند تفصیل فتح کشتوار انکه دهم شهریور ماه الهی سنه چهارده جلوس والا دلاورخان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح کشتوار پیش نهاد همت ساخت و حسن نام پسر خود را با گرد علی[2] میر بحر به محافظت شهر و حراست سرحد ها مقرر داشت و چون گوهر[3] چک و ابیه[4] چک درکشتوار و نواحی آن پرگنه بادیه پیمائی ضلالت و ادبار بودند هیبت نام یکی از برادران خود را با جمعی در مقام دلیسو که متصل بکوتل پیر پنجال واقعست بجهت احتیاط گذاشت

1ـ معتمد: موله ص - ۱۳۱

2ـ معتمد: باکبر علی - ص ۱۳۱ ن

3ـ معتمد: لوهر چک - ص ۱۳۱

4ـ معتمد: ابیه چک - ص ۱۳۱

و تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه سنگی پور شتافت و جلال نام پسر رشید خود را با نصرالله عرب و علی ملک کشمیری و جمعی از بندههای جهانگیری براه آهن تعین فرمود و جمال نام پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کار طلب بهراولی فوج خود مقرر کرد و دو فوج دیگر بردست راست و چپ خود قرار داد که میرفته باشند و چون راه بر آمد اسپ نبود چند اسپ بجهت احتیاط همراه گرفته اسپان سپاه را در کل بازگردانینده بکشمیر فرستاد جوانان کار طلب کمر خدمت بمیان جان بسته پیاده برفرازکوه بر آمدند و غازیان اسلام با کافران بد سر انجام منزل به منزل جنگ کنان تا نرکوت که یکی از محکمه های غنیم بود شتافتند و در انجا فوج جلالی و جمالی که از راههای مختلف تعین شده بود باهم پیوستند و مخالفان برگشته روز تاب و مقامت نیاورده راه فرار در پیش گرفتند و بهادران جان سپار کوه و کوتل دشوار و نشیب و فراز بسیار بپای همت پیموده تا دریای مرو شتافتند و بر لب آب مذکور آتش قتال اشتعال یافت و غازیان لشکر اسلام ترددات پسندیده بظهور رسانیدند و ایبه چک با بسیاری از اهل ادبار بقتل رسید و از کشته شدن ایبه راجه بی دست و دل شده راه فرار پیش گرفت و از پل گذشته در بهندرکوت که بران طرف آب واقع است توقف گزید جمعی از بهادران تیز جلو خواستند که از پل گذر کنند برسر پل جنگ عظیم واقع شد و چندی از جوانان به شهادت رسیدند و همچنین مدت بیست شبانروز بنده های درگاه سعی درگذشتن آب داشتند و کافران تیره بخت هجوم آورده بمدافعه و مقاتله تقصیر نکردند تا انکه دلاور خان از استحکام تهانجات و سرانجام آن خاطر جمع نموده به لشکر فیروزی اثر پیوست راجه از حیله سازی و روبه بازی وکلای خود را نزد دلاور خان فرستاده التماس نمود که برادر خود را با پیشکش لایق بدرگاه میفرستم و چون گناه من بعفو مقرون گردد و بیم و هراس از خاطر من زایل شود خود نیز بدرگاه گیتی پناه رفته

آستانپوس میتملیم دلاور خان سخن فریب آمیز اوگوش نکرده و نقد فرصت از دست نداده فرستاده های راجه را بی نیل مقصود رخصت نمود و درگذشتن آب اهتمام شایسته بکار برد و جمال پسر کلان او با جمعی از نهنگان بحر شجاعت و جلادت بالای آب رفته بشنا ازان دریای خونخوار عبور نمود و با مخالفان جنگ سخت در پیوست و بنده های جان نثار از اطراف هجوم آورده کار را بر اهل ادبار تنگ ساختند و چون تاب مقاومت مخالفان را نماند تختهٔ پل را شکسته راه گریز پیش گرفتند و بنده های نصرت قرین باز پل را استحکام داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاور خان در بهندرکوت معسکر اقبال آراست و از آب مذکور تا دریای چناب که اعتضاد قوی آن سیاه بختان است دو تیر انداز مسافت بوده باشد و درکنار آب چناب کوهیست رفیع و عبور ازان آب دشواری تمام دارد و بجهت آمد و رفت پیاده ها طنابهای سطبرتعبیه نموده میان دو طناب چوبها مقدار یک گز پهلوی آب مضبوط میسازند و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر تعبیه مینمایند که پیاده ها پای خود را بران چوبها نهاده بهر دو دست طنابهای بالا را گرفته از فراز به نشیب میرفته باشند تا از آب بگذرند و این را باصطلاح مردم کوهستان زم به گویند و هرجا مظنه بستن زم به داشتند به بندوقچی و تیرانداز و مردم کاری استحکام داده خاطر جمع نموده بودند دلاور خان جالها ساخته شبی هشتاد نفر از جوانان دلیر کار طلب برجاله نشانده میخواست که از آب بگذارند چون آب در غایت تندی و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت و شصت و هشت نفر ازان جوانان غریق بحر عدم شده آبروی شهادت یافتند وده نفر بدستیاری شناوری خود را بساحل سلامت رسانیدند و دوکس بر آنطرف آب افتاده درچنگ ارباب ضلالت اسیرگشتند القصه دلاور خان تا چهار ماه و ده روز در بهندرکوت پای همت افسرده سعی درگذشتن

آب داشت و تیر تدبیر بهدف مراد نمیرسید تا انکه زمینداری رهبری نموده از جانبی که مخالفانرا گمان گذشتن نبود زم به بسته در وقت شب جلال پسر دلاور خان با چندی از بنده های درگاه و جمعی افغانان قریب دویست نفر ازان آب به سلامت گذشتند و هنگام سحر بیخبر برسر آنها رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند چندی که برگردو پیش راجه بودند درمیان خواب و بیداری سراسیمه بر آمده اکثری علف تیغ خون آشام گشتند و بقیه السیف جان بتک پا ازان ورطه بلا برآوردند دران شورش یکی از سپاهیان براجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کارش بانجام رساند راجه فریاد بر آورد که من راجه ام مرا نزنید مردم بر سر او هجوم آورده دستگیر ساختند و بعد گرفتار شدن راجه از منسوبان او هرکس هرجا بود خود را بگوشه کشید و دلاور خان از شنیدن مژده فتح و فیروزی سجدات شکر الهی بتقدیم رسانید و با لشکر منصور از آب عبور نموده بمنزلی که حاکم نشین آن ملک است در آمد از کنار آب تا آنجا سه کروه مسافت بوده باشد و چون موکب منصور نزدیک رسید دلاور خان حسب الحکم راجه را گرفته متوجه آستان بوس گشت و نصرالله عرب را با جمعی از سوار و پیاده بحر است آنملک گذاشت مجملی از خصوصیات کشتوار انکه زعفران او از کشمیر بهتر است و قریب بصد دست از باز و جره گرفته میشود و نارنج و ترنج و هندوانه فرد اعلی بهم میرسد خربزه اش از عالم کشمیر است و دیگر میوه‌ها از انگور و شفتالو و زرد آلو و امرود ترش و زبون میباشد و یک لک روپیه تخمینا حاصل این ملک باشد و در وقت کار شش هفت هزار پیاده جمع میشود و اسپ درمیان آنها کم است پنجاه اسپ از راجه و عمده های او بوده باشد از روی تخمین جاگیر هزاری ذات و سوار بضابطه جهانگیری بوده باشد روز دوشنبه دوازدهم بمبارکی و فرخی در عمارات مجدده که برکنار تال

دل احداث یافتند و رود موکب مسعود اتفاق افتاد بحکم حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک قلعه در غایت استحکام اساس یافته غایه‌ٔ هنوز ناتمام است یک ضلع آن مانده در اندک مدت باتمام میرسد روزسه شنبه سیزدهم دلاور خان حسب‌الحکم راجه کشتوار را مسلسل بحضور آورده شرف زمین بوس دریافت خالی از وجاهت نیست لباسش بروش اهل هند و زبان کشمیری و هندی هردو میدانست بخلاف دیگر زمینداران این حدود حکم فرمودند که باوجود چندین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بدرگاه حاضر سازد از قید و حبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فارغ البال بسر خواهد برد والا در یکی از قلاع هندوستان بحبس مخلد گرفتار خواهد بود عرض کرد که اهل و عیال و فرزندان خود را بملازمت می آرم و امیدوار مراحم و عنایات آنحضرتم بهر چه حکم شود و بتاریخ پانزدهم فروردین معموره کشمیر فردوس نظیر بورود موکب اقبال رونق و بها پذیرفت -

اکنون مجملی از احوال و اوضاع و خصوصیات ملک کشمیر[1] نگاشته خامه بیان میگردد کشمیر از اقلیم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سعدا صد و پنج درجه مدت چهار هزار سال این نزهتگاه در تصرف راجه ها بوده وکیفیت احوال و اسامی آنها در تاریخ راجه ترنگی که از تصانیف وقایع نویسان آنملک است و بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی بفارسی مترجم شده به تفصیل مرقوم است و در تاریخ هفتصد و دوازده هجری[2] بنور اسلام

1- ب - ج : ' انچه راقم حروف در رکاب سعادت بچشم خود دیده نه چون مصنف ظفرنامه ازین و آن شنیده نگاشته خامه‌ٔ بیان میگردد ، دارند -

2- ب - ج : ' در دولت سلطان سکندر بت شکن '

روشنی پذیرفته و در سنه هفتصد و هفتاد و دو میر سید علی همدانی قدس سره بآن سر زمین رسیده بسیاری از سرگشتگان بادیهٔ ضلالت را بشاه راه هدایت آوردند و[1] بتاریخ نهصد ونود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح این ملک فرمودند و ازان تاریخ تا حال مدت سی و پنج سال گذشته که در تصرف اولیای دولت ابد قرین است مساحت زمین آن در درازی پنجاه و شش کروه است و در پهنا از بیست و هفت زیاده نیست و از ده کم نه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه بتخمین و قیاس نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا فرو[2] تر یکصد و بیست کروه است و عرض از ده کم نیست و از بیست و پنج زیاده نه حضرت شاهنشاهی بجهت احتیاط جمعی از مردم معتمد کاردان مقرر فرمودند که طول و عرض را طناب بکشند تا حقیقت از قرار واقع نوشته شود چون قرار دادست که حد هر ملک تا جائیست که مردم بزبان آنملک متکلم باشند بنابر ان از بهولباس که یازده کروه از کشن گنگ آنطرف است سرحد کشمیر مقرر شد باین حساب طول پنجاه و شش کروه بر آمد و در عرض دو کروه پیش تفاوت ظاهر نگشت و کروهی که درین دولت معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذراع است و دریای بهت از میانه شهر که به سری‌نگر موسوم است میگذرد و سرچشمه آن که به ویرناک اشتهار

1— ب ـ ج: عبارت از ' و بتاریخ نهصدونود و چهار هجری حضرت عرش آشیانی فتح این ملک .... تا موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند هر کروهی پنجهزار ذراع است ' ندارند.

2— معتمد: قنبر دیر ص - ۱۴۷

دارد در چهارده کروهی شهر بجانب جنوب واقع شده و[1] بحکم حضرت شاهنشاهی بر سرچشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و درمیان شهر چهار پل از سنگ و چوب در غایت استحکام بسته شده که مردم از روی آن تردد مینمایند و پل را باصطلاح این ملک کدل گویند و در شهر مسجدیست بغایت عالی که در زمان سلطان سکندر بت شکن در هفتصد و نود و پنج اساس یافته و بعد ازان سوخته شده و باز سلطان‌حسن تعمیر نموده و هنوز با تمام نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاد و در نهصد و نه ابراهیم ماکری وزیر سلطان محمد به حسن انجام آراستگی بخشید و ازان تاریخ تا حال یکصد و بیست سال است که برجا است از محراب تا دیوار شرق یکصد و چهل و پنج ذراع و عرض یکصد و چهل و چهار ذراع است مشتمل بر چهار طاق و بر اطراف ایوان ستون‌های عالیست و الحق از حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میر سید علی همدانی روزی چند درین شهر بودند و خانقاهی از ایشان یادگار است و متصل شهر دوکول بزرگ است که همه ساله پر آب میباشد و طعمش متغیر نمیگردد و مدار آمد و رفت مردم و نقل و تحویل غله و هیمه و دیگر ضروریات برکشتی است و در شهر و پرگنات پنجهزار[2] و هفتصد کشتی هفتهزار و چهار صد ملاح بشمار آمد و این ولایت مشتمل بر سی و

1ـ ب ـ ج : عبارت از ' و به حکم حضرت شاهنشاهی بر سرچشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته .... تا حکام کشمیر اثری بهتر ازین نمانده میرسیدعلی‌همدانی روزی چند درین شهر بودند و خانقاهی از ایشان یادگار است ' ندارند ـ

2ـ ب ـ ج : ' پنجهزار و هفتصد کشتی و هفتهزار و چهار صد ملاح ... . و بضابطه حال جای هشت هزار و پانصد سوار است واه درآمد کشمیر ' ندارند ـ

هشت پرگنه است و آنرا دو نصف اعتبار کرده اند بالای آب را مراج گویند و پایان آب را کمراج نامند و داد و ستد زر و سیم درین ملک رسم نیست و نقد و جنس را بخروار شالی حساب کنند هر خرواری سه من و هشت سیر بوزن حال است کشمیریان دو سیر را یک من اعتبار کرده اند و چهار من را که هشت سیر بوزن حال باشد یک ترک گویند و جمع ولایت کشمیر سی لک وشصت و سه هزار و پنجاه خروار و یازده ترک است که بحساب نقدی هفت کرور و چهل وشش لک و هفتاد هزار و چهار صد دام میشود و بضابطه حال جای هشت هزار و پانصد سوار است راه درآمد کشمیر از سمت هند متعدد است و بهترین راهها بهنبر و پکهلی است اگرچه راه بهنبر نزدیک است لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشمیر را دریابد منحصر در راه پکهلی است و دیگر راهها دران موسم از برف مالا مال میباشد عمارات کشمیر همه از چوب صنوبر است و تا چهار آشیانه میسازند و بامش را خاکپوش کرده پیاز لاله جوغاسن می نشانند و سال بسال در موسم بهار می شگفد و بغایت خوشنماست و این تصرف مخصوص اهل کشمیر است و[1] اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت ناگزیر بر سبیل ایجاز و اختصار اوضاع و خصوصیات آن رقمزده کلک بیان میگردد کشمیر باغیست همیشه بهار یا قلعه ایست آهنین حصار پادشاهان را گلشنی است عشرت افزا و درویشان را خلوتکده ایست دلکشا چمنهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون و آبهای روان و چشمه سارهای لطیف از حساب و شمار بیرون چند انکه نظر کارکند سبزه است و آب روان

1ـ ب ـ ج : عبارت از ' و اگر به تعریف و توصیف کشمیر پردازد دفترها باید نوشت .... تا و در ملک کشمیر در اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور ' ندارند ـ

و گل سرخ و بنفشه و نرگس خود رو صحرا صحرا و انواع گلها و اقسام شگوفه و ریاحین ازان بیشتر که بشمار درآید در بهار کوه و دشت از اقسام شگوفه مالامال و درو دیوار و صحن و بام خانه‌ها از مشعله لاله بزم افروز ع مثنوی

شده جلوه‌گر نازنینان باغ رخ آراسته هر یکی چون چراغ
شده مشکبو غنچه در زیر پوست چو تعویذ مشکین ببازوی دوست
غزل خوانیٔ بلبل صبح خیز تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آبگیر چو مقراض زرین بقطع حریر
بساط از گل و سبزه گلشن شده چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده گره دردل غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه شگوفه بادام و شفتالو است بیرون کوهستان ابتدای شگوفه در غره اسفندارمز ماه میشود و درملک کشمیر درّ اوایل فروردین و در باغات شهر در نهم و دهم ماه مذکور و یاسمن کبود در باغات این ملک فراوانست و یاسمن سفید بغایت خوشبو میشود و قسم دیگر صندلی رنگ است وآن نیز در نهایت خوشبوئی و بغیر ازین دیار درجای دیگر نیست و گل سرخ چند قسم بنظر درآمد یکی از انها بسیار خوشبو است دیگر گلیست صندلی رنگ بویش در غایت لطافت و نزاکت ببوی گل سرخ نزدیک و تنه اش نیز بگل مشابه و گل سوسن دوقسم میباشد باغی آن بسیار بالیده و سیر رنگ و صحرائی کم رنگ و خوشبو است و گل جعفری کلان و خوب میشود وتنه اش از قامت آدمی میگذرد و گلهای که در ییلاقات کشمیر بنظر در آمده از اندازه گذارش بیرونست زرد آلوی پیوندی بسی بالیده و نازک میشود و ناشپاتی آن از کابل و بدخشان بهتر و بناشپاتی سمرقند نزدیک است و سیب کشمیر بخوبی ضرب‌المثل است و امرود میانه میشود و انگورش فراوانست اما اکثر ترش و زبون و انارش نیز

اینچنین و تربز بسیار بالیده و شیرین بهم میرسد و خربزه چندان خوب نمیشود و شاه توت صحرا صحراست و مردمش اگرچه خالی از صباحتی نیستند لیکن از ملاحت بی بهره اند و [1]ظاهر اهل کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفاست ارباب صنایع در زمان میرزا حیدر پیش آمدند و موسیقی را رونق افزود و کمانچه و قبز و قانون و چنگ و دف و نی شایع شد و در زمان سابق سازی از عالم کمانچه میداشتند و نقشها بزبان کشمیری در مقامات میخواندند و آن هم منحصر در دو سه مقامی بلکه اکثر بیک آهنگ می سرائیدند الحق میرزا حیدر را در رونق افزای کشمیر بسیار حقوق است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی مدار سواری مردم این ملک برکونت بوده و اسپ کلان نمیداشتند مگر از خارج اسپ عراق و ترکی هدیه و تحفه بجهت حکام آوردندی و کونت عبارت از یابوئیست بزمین نزدیک در سایر کوهستان هند نیز فراوان میباشد و آنچه در طرف بنگاله میشود آنرا تانکن میگویند و بعد از انکه این گلشن خدا آفرین بتائید دولت ویمن تربیت خاقان سکندر آیئن رونق جاوید یافت بسیاریٔ از ایماقات را درین صوبه جاگیر مرحمت فرموده گله های اسپ عراق و ترکی حواله شد که کره بگیرند وسپاهیان از خود نیز ایلخیها سامان کردند ودر اندک فرصت اسپان نیک بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر تادولیست وسیصد روپیه بسیار خرید و فروخت میشود و احیانا بهزار و پانصد روپیه هم میرسد و درین شهر

1— ب-ج: عبارت از وظاهر اهل کشمیر خصوص عوام الناس بغایت چرکین و بی صفاست................ تا گربه صحرائی، موشک کربلائی، سوسمار، خارپشت، درینولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی تته سرفرازی یافت' ندارند.

نه از فقرا میباشند که آنها را ریشی گویند اگرچه علمی و معرفتی
ند لیکن ظاهری آراسته دارند و هچکس را بد نمیگویند و زبان خواهش
ی طلب کوتاه دارند و گوشت نمیخورند وزن نمیکنند و پیوسته درخت
دار در صحرا می نشانند باین نیت که مردم ازان بهره ور شوند
ود ازان تمتعی بر نمیگیرند و قریب دو هزار کس ازین قوم بوده
ند وجمعی برهمنان انداز قدیم درین ملک مانده و بزبان کشمیریان
م اند ظاهر شان از مسلمانان تمیز نمیتوان کرد لیکن کتابها بزبان
کرت دارند و میخوانند وآنچه شرایط بت پرستی است بعمل می آرند
سکرت زبانیست که دانشوران هند کتابها بدان تصنیف کرده اند
ایت معتبر دارند وآثار بتخانه های عالی که پیش از عهد اسلام
ن یافته بر جاست و عمارتش همه از سنگ و از بنیاد تا سقف سنگهای
ر تراشیده بر روی یکدیگر نهاده اند و حضرت عرش آشیانی حکم
رده بودند که درین مقام قلعه از سنگ وآهک در غایت استحکام
ن نهند و در عهد دولت جهانگیری باختتام رسید چنانچه کوهچهٔ
کور درمیان حصار واقع است و دیوار قلعه بر دور آن گشته و کول
کور بحصار پیوسته و عمارات دو لتخانه مشرف برآب است و در دولت
ه باغچه واقعست با مختصر عمارتی که حضرت عرش آشیانی اکثر اوقات
انجا می نشستند وچون درین مرتبه سخت بی طراوت وافسرده بنظر
ب در آمد حکم شد که در ترتیب این باغچه و تعمیر منازل آن
ت جدوجهد بتقدیم رسانند در اندک فرصت رونق تازه یافت و درمیان
چه صفهٔ عالی سی و دو ذراع مربع مشتمل بر سه طبقه آراسته شد
مارت را از سرنو تعمیر نموده به تصویر استادان نادره کار رشک نگار
چین ساخت و این باغچه را نور افزا نام فرمودند روز جمعه پانزدهم
ردین دو گاو قطاس از پیشکشهای زمینداران بنظر اشرف گذشت

در صورت و ترکیب بگاومیش بیشتر شباهت و مناسبت دارد و اعضایش پرپشم است و این لازمهٔ حیوانات سرد سیر است چنانچه بز رنگ که از ولایت بهکر و کوهستان گرم‌سیر می آرند بغایت خوش صورت و کم پشم میباشد و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بجهت شدت سرما و برف پر موی میباشد و همدرین ولا آهوی مشکین پیشکش آوردند چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعامها ازان پختند سخت بی مزه و بد طعم ظاهر شد چنانچه از حیوانات صحرای گوشت هیچ یک باین بد طعمی نیست نافه در تازگی بوئی ندارد و بعد از انکه چند روز خشک شود خوشبوی گردد و ماده نافه ندارد و مخصوص نر است درین دو سه روز اکثر اوقات برکشتی نشسته از سیر و تماشای شگوفه بهاک و[1] شالمال محظوظ بودند بهاک نام پرگنه ایست که بآنطرف کول دل واقع است و همچنین شالمال نیز متصل آن و جوی آبی دارد که از کوه آمده به کول دل میریزد بحکم شاهزاده عالمیان شاهجهان اطراف جوی را سنگ بستند و آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن محظوظ توان شد و این مقام از سیر گاههای مقرری کشمیر است درینولا غریب واقعه روی داد شاه شجاع در عمارات دولتخانه بازی میکرد اتفاقا دریچهٔ بود بجانب دریا پرده بر روی آن افکنده دروازه را بسته بودند شاهزاده بازی کنان بجانب دریچه میرود که تماشا کند بمجرد رسیدن سرنگون شده بزیر می افتد قضا را پلاسی در زیر دیوار ها نهاده بودند و فراشی متصل آن نشسته سرشاهزاده به پلاسی میرسد و پاها بر پشت و دوش فراش دکه خورده بر زمین می افتد و با انکه ارتفاعش هفت ذراع است چون حمایت ایزد سبحانه حافظ و ناصر بود وجود فراش و پلاس واسطه حیات میشود در آنوقت رای مان سردار پیاده های که در پای جهروکه ایستاده بودند

1ـ تزک جهانگیری : شالمار ص ۳۰۳ -

فی الفور دویده آن نوردیده خلافت را برداشته در آغوش گرفته متوجه بالا میشود درینوقت آنحضرت باستراحت مشغول بودند از استماع این خبر موحش سراسیمه از جا جسته بیرون شتافتند و آن نور حدقهٔ خلافت را در آغوش شفقت گرفته زمانی ممتد محو این موهبت مجدده الهی بوده سجدات شکر بتقدیم رسانیدند و فقرا و ارباب استحقاق که در شهرو نواحی توطن داشتند از وجه تصدقات و خیرات کام دل برگرفتند در واقع طفل چهار ساله از جائی که هفت گز ارتفاع داشته باشد سرنگون افتد و اصلا غبار آسیبی بر اعضایش نه نشیند حیرتست و از غرایب انکه سه چهار ماهپیش ازین واقعه جوتک رای منجم که در مهارت فن نجوم از پیش قدمان این طایفه است بعرض اشرف رسانیده بود که از طالع شاهزاده چنین استنباط شده که این سه چهار ماه برایشان گرانست یمکن که از جای مرتفع بزیر افتد و غبار آسیبی بردامن حیات ایشان نه نشیند چون مکرر احکام او بصحت پیوسته بود همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف میگشت و درین راههای خطرناک یک چشم زدن ازیشان غافل نبوده حواس ظاهر وباطن را وقف محارست و محافظت ایشان میداشتند تا بکشمیر نزول اتفاق افتاد وچون این سانحه نا گزیر بود انگها و دایه های ایشان در چنین وقت غافل میشوند الحمدلله که بخیر گذشت وچون از دلاور خان خدمت شایسته بظهور آمده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و پسران او را نیز بمناصب مناسب امتیازبخشیدند و روز چهار شنبه بقصد شکارکبک بموضع چارده[1] که وطن حیدر ملک است سواری شد الحق سر زمینی خوش و صحرائی دلکش‌است و آبهای روان و درختهای چنار عالی دارد و درختست هل تهل نام که اگر یکی از شاخهای آنرا گرفته جنبانیده شود تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد انکه

1ــ معتمد: چادوره ص ۱۰۹ ـ

این حرکت مخصوص همان درختست اتفاقا در ده مذکور درخت دیگر بنظر در آمد که بهمان دستور متحرک بود معلوم شد که این حرکت لازم این نوع درختست مخصوص بهمان یک درخت نیست و در موضع راول پوره از شهر دو نیم کروه بر سمت هندوستان درخت چناری واقعست میان سوخته هفتاد کس درمیان آن راست ایستادند جانوران پرنده که در کشمیر نیست بدین تفصیل است سارس، طاؤس، کلنگ، چرز، تغدار[1]، کروانک، زرد پلک[2]، نقره پا[3]، غرم پی[4]، لوره[5]، لکلگ، حواصل، مله[6]، لعله[7]، قاز، کوکله[8]، دراج، شارک، نولسرخ[9]، موسیچه، هریل، دهیک[10]، کویل، شکرخواره، مهوکه، مهرلات، دهنس[11]، کلچری، تتیری - چون اسامی بعض ازینها بفارسی معلوم نبود بلکه در ولایت نمیباشد بهندی نوشته شده و اسامی جانورانی که در کشمیر نمیباشد از درنده و چرنده بدین تفصیل است شیر زرد، یوز، کرک، گاومیش صحرائی، آهوی سیاه، چهکاره، کوته پاچه، نیله گاو، گورخر، خرگوش، سیاه گوش، گربه صحرائی، موشک کربلائی،

1- تزک: تغداغ
معتمد: تفداغ

2- تزک: زرد تلک

3- تزک: باچرم

4- تزک: غرم پی - ندارد -

5- تزک: لیلوره
معتمد: بوزه

6- تزک: مکثه
معتمد: مکه

7- تزک: تقله
معتمد: بغله

8- تزک: کونکله

9- تزک: نونسرج
معتمد: نوک سرخ

10- معتمد: دهنک

11- تزک: هنس

سوسمار، خار پشت،، . دربنولا سید بایزید بخاری فوجدار سرکار بهکر بصاحب صوبگی تته سرفرازی یافت[1] ـ

و در خلال این احوال از عرایض سپه‌سالار خانخانان و متصدیان صوبه دکن بمسامع جلال رسید که عنبر سیاه بخت و دنیاداران دکن باز قدم از حد ادب بیرون نهاده فتنه و فساد که لازمه سرشت زشت آن بداختر انست بنیاد کرده اند و ازینکه موکب منصور از مرکز خلافت ولایت دور دست نهضت فرموده از کوتاه اندیشی فرصت را غنیمت شمرده عهد و پیمانی که بابنده های درگاه بسته بودند نقض نموده دست‌تصرف بحدود متعلقه پادشاهی دراز ساخته بعضی از مضافات احمد نگر وبرار را متصرف شدند و[2] چون سپه سالار التماس خزانه نموده بود حکم شد که متصدیان دارالخلافه آگره مبلغ بیست لک روپیه از خزانه بلشکر ظفر قرین راهی سازند مقارن این حال خبر رسید که امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمده اند و باغیان دکن بر دور لشکر فوج فوج و جوق جوق میکردند و دست قزاق میکنند و خنجر خان در احمد نگر متحصن شده و تا حال دو سه دفعه بنده‌های درگاه را با مقهوران سیاه بخت مبارزت اتفاق افتاد و هر مرتبه مخالفان شکست خورده رو بوادی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفت و لشکر منصور سالماً و غانماً بار دو مراجعت نمود لیکن کار بصعوبت کشیده و رسد غله نمیرسید دولتخواهان کنکاش دران دیدند که از گریوه روهنکیره فرود آمده در

---

1 ـ ه : ’و در پانزدهم فروردین معموره کشمیر فردوس نظیر بورود موکب اقبال رونق دلها پذیرفت‘ دارد ـ

2 ـ ب ـ ج : و چون سپه‌سالار التماس خزانه نموده بود. . . . . از سوانح ایام انکه سرپرآرائی سرادق عفت پادشاه بالو‘ ندارند.

پایان گهات توقف باید نمود تا در انجا رسد غله بسهولت میرسیده باشد و سپاه محنت و تعب نکشد ناگزیر در بالا پور معسکر آراستند معهذا مقهوران شوخی و شلائینی نموده در اطراف اردو نمایان شدند و راجه برسنگه دیو با عتماد اقبال بی زوال بمدافعه غنیم همت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام حبشی که از سران سپاه مخالف بود زنده بدست افتاد هرچند خواستند که برفیل اندازند پای جهالت افشرده راضی نشد راجه برسنگه دیو اشارت کرد که سرش را از تن جدا سازند و از سوانح این ایام انکه سریرآرائی سرادق عفت با دشاه بانو روز چهار شنبه بیست و یکم اردی بهشت حجله نشین ملک بقا گشت و الم این واقعه دلخراش بارگران برخاطر حق شناس حضرت شاهنشاهی نهاد و از غرایب انکه جوتکرای منجم زایچه طالع بندگان حضرت را دیده دو ماه پیش از وقوع این سانحه بعضی از مقربان بساط عزت را آگاه ساخته بود که یکی از صدر نشینان حرم سرای عفت بنهانخانه عدم خواهد شتافت و از سوانح شکست یافتن لشکر بنگش است تفصیل این اجمال انکه چون هنگام درویدن زراعت و برگرفتن محصول رسید مهابت خان لشکر تعین نمود که بکوهستان در آمده کشت زار افغانانرا بچرانند و در کشتن و بستن آن جاهلان بتقصیر راضی نشوند و چون بهادران جان نثار بپای کوتل رسیدند افغانان هجوم آورده سر آن گریوه را مستحکم ساختند و جلال خان که مرد کار آزموده بود چنان صلاح دید که دوسه روزی توقف باید کرد تا افغانان آذقه چند روزه را که برپشت خود گرفته آورده اند صرف نموده خود ویران شوند انگاه برکوه برآمده بلوازم تاخت و تاراج باید پرداخت غیرت خان که بیکرتهور بود بصوابدید جلال خان عمل نکرده با چندی از سادات بارهه برآنمقهوران تاخت و افغانان این دلیری بی هنگام را غنیمت دانسته اورا با رفیقانش کرد

رفتند و همه را شربت شهادت چشانیدند درین وقت جلال خان گکهر
مسعود بیگ پسر احمد بیگخان و بیژن ولد نادعلیخان و دیگر
یارزان عنان ثبات از دست داده بی اختیار از هر طرف بکوتل چسپیدند
. مقهوران سرکوبها را گرفته بمدافعه و مقاتله مشغول شدند و بعد از
د و خورد بسیار جلال خان و مسعود بیگ نقد هستی خود را فدای کار
ادشاهی ساختند مجملا بیک تندخوئی و تیز جلوی غیرت خان چنین چشم
خمی بلشکر اسلام رسید و مهابت خان از استماع این خبر فوجی از
ردم تازه روز بکومک فرستاده تهانجات را از سر نو استحکام بخشید و
چون صورت واقعه بعرض مقدس رسید اکبر قلی خان پسر جلال خان را
نصب هزاری ذات و سوار لطف فرموده و ملک موروثی او را در وجه
اگیرش مقرر داشته به بنگش فرستادند و با انکه از غیرت خان طفلی
انده بود جانفشانی او در پیش نظر داشته منصب و جاگیر عنایت
ودند[1] و درین ایام خواجه ابوالحسن میربخشی به منصب پنجهزاری
ات و دو هزار سوار سر فراز گردید و حسن علیخان ترکمان بصاحب
وبکی اوڑیسه فرق عزت بر افراخت و میر[2]علی اصغر پسر میر علی اکبر
ان نامور گشت ودرین تاریخ محمد زاهد ایلچی عرب[3] خان فرمانروای
رگنج با عریضه مشتمل بر اظهار اخلاص و نسبتهای قدیم رسیده

- د: عبارت از ' و درین ایام خواجه ابوالحسن میر بخشی ......
...... تا بقیه احوال سال پانزدهم ' ندارد
ه: ' تا باز مانده او از هم نباشند و دیگر آنرا امیدواری افزاید '
دارد -
- ه: ' میر علی اصغر ' ندارد
- تزک: عزت خان ص - ۳۰۹

بنظر عاطفت مخصوص گردید[1] -

و در خلال این احوال دلاور خان کاکر باجل طبیعی در گذشت روز پنجشنبه نوزدهم مهرماه مجلس وزن شمسی حضرت شاهنشاهی منعقد

1ــ ه: این عبارت دارد -

' عجلت الوقت پنجهزار روپیه انعام او عنایت فرمود و به معتقد خان بیوتات حکم شد که از اقسام اجناس انچه او التماس نماید بجهته فرستادن ترتیب دهد و در همین روزها تا بهادر خان صوبه صاحب قندهار به منصب پنجهزاری شرف امتیاز گرفت درینولا از عرض داشت راجه بکرماجیت که به تسخیر قلعه کانگڑه تعین بود بعرض رسید که جوهر مل مقهور که دران کوهستان در وادی ضلالت و بغی سیر می‌کرد جانرا به مالکان جهنم سپرد و فوجی بر سر یکی از زمینداران فرستاده شده بود طریق احتیاط از دست داده بی آنکه راه درآمده جنگ بی صرفه کردند و چون روز بآخر رسیده بود کار ناساخته عطف عنان نموده اند و در برگشتن جلو بسیران شد وکس بسیار برکشتن جلو بسیران شد وکس بسیار بکشتن داده خصوصاً جمعی که غارت گری برخود پسندیده اند و شهادت را بجان خریده اند از جمله شهباز خان دوتانی (تزک: دلومانی - ص ۲۱۰) با جمعی از اقوام که نوکران جان نثار گشت و جمال خان افغان و رستم برادر او سید نصیب بارهه و چندی دیگر زخمی برآمدند و مقارن این باز عرضداشت او رسید که محاصره قلعه کانگره تنگ شده و کار برمتحصنان بدشواری کشیده مردم را درمیان انداخته زینهاری خواهند امید که درین زودی به یمن اقبال روز افزون قلعه مفتوح گردد '

شد و[1] در همین روزها ارادت خان خانسامان را بصاحب صوبگی کشمیر کامیاب خواهش ساختند و میر جمله را از تغیر او بخدمت خانسامانی

1ـ ه: این عبارت دارد:

بضابطهٔ معهود آن گرانبار دولت را و یازده جنس و دیگر وزن کرده در وجه ارباب استحقاق مقرر فرمود سال پنجاه و یکم از عمر مبارک بانجام رسید نیز آغاز سال پنجاه و دوم چهره مراد افروخت و از قضایا شورش کشتوار است و مفصل این مجمل آنکه چون دلاور خان فتح کرده متوجه درگاه گشت نصرالله عرب را چندی از منصبداران به محافظت آنجا گذاشت و او را افتاد یکی آنکه بزمینداران و مردم آنجا بغایت تنگ گرفت و سلوک نا ملائم پیش نهاد خود ساخت دوم آنکه جمعی که کومک او مقرر بودند بطمع اضافه منصب ازو رخصت خواستند که بدرگاه رفته سهم سازی خود بکنم و او تجویز این معنی نموده اکثری را بمرور رخصت داد و چون پیش او جمعیت کم ماند زمینداران آنجا که زخمهای کاری ازو در دل داشتند و در کمین شورش بودند فرصت یافته از اطراف هجوم آوردند پل را که عبور لشکر و کومک منحصر دران بود سوخته آتش فتنه و فساد برافروختند و نصرالله متحصن شد دو سه روزی خود را بهزار جان کندن نگاه داشت و چون آذقه نبود در راه آب را نیز بسته بودند ناگزیر بشهادت قرار داده مرتبه مردانه برآمد و با چندی که همراه بودند داد شجاعت و جلادت داد تا آنکه اکثری ازان مردم بشهادت رسیدند و خود اسیر پنجه تقدیر گردید و چون این خبر بمسامع اجلال رسید جلال خان نام پسر دلاور خان را که آثار رشد و کار طلبی از ناصیه اش

امتیاز بخشیدند[1] و خدمت عرضمکرر از تغیر میر جمله به معتمد خان مرحمت شد و صفی خان را بدیوانی گجرات مقرر فرمودند و درین ایام خان دوران در نود سالگی ودیعت حیات سپرد[2] او[3] از مردم ولایت ماوراء النهر است و از تربیت کرده های میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی بود چون میرزا برحمت حق پیوست او بشرف ملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت و رفته رفته جوهر شجاعت و جلادت خود را ظاهر ساخته بمراتب بلند رسید ترک ساده لوح کریم طبع نیک نهاد عالی فطرت بود امید که از اهل آمرزش باد ازو پنج پسر ماند و در همین روزها خاطر

ظاهر بود و در فتح کشتوار از ترددات پسندیده ازو بظهور آمده بود به منصب هزاری ذات و سیصد سوار سرافراز ساخته و ملازمان پدر او را که در سلک بندهای انتظام یافته اند و فوجی از سپاه صوبهٔ کشمیر با بسیاری از زمینداران و پیاده‌های نامدار بکومک او مقرر داشته باستیصال آن گروه مخذول‌العاقبت تعین فرمودند و نیز حکم شد که راجه سنگرام زمیندار جمو با مردم خود از راه جمو درآید '

1— ب - ج: ' وخدمت عرضمکرر از تغیر میر جمله به معتمدخان مرحمت شد ' ندارند

2— ه: ' ازبهادران مقرر روزگار و دلیران عرصهٔ کارزار بود شجاعت را با سرداری جمعداشت امید که از اهل آمرزش باد چهار ازو درماند وقریب چهار لک روپیه نقد وجنس از ترکه او برآمد به فرزندان او عنایت نمودند '

3— ه: ' او از مردم ولایت ماورا النهر . . . . از اهل آمرزش باد ازو پنج پسر ماند ' ندارد

اشرف بسیر و تماشای ویرناک که[1] سرچشمه دریای بهت است و از[2] شهر تا آنجاهمه راه سیرگاه و چشمه های جان فزا در غایت عذوبت و لطافت واقع شده رغبت فرمود و کشتیها را آراسته سمت بالا آب شتافتند و روز سیوم مقام پنجراره از نزول موکب جهان افروز آراستگی یافت این موضع از سیرگاههای مقرر کشمیر است و جلکه واقع شده در غایت صفا و نزاهت و هفت درخت چنار عالی در وسط جلکه و جوی آبی بر دور آن گشته و این ده بجاگیر شاهزاده پرویز تنخواه است و وکلای ایشان عمارتی بموقع ساخته اند مشرف بر دریا بغایت دلنشین و همچنین بتماشای دیگر منازل فرح بخش که در نواحی کشمیر واقعست تشریف بردند و عمارات دلنشین در سیرگاهها طرح افکنده بعد از چند روز بشهر مراجعت فرمودند و مقارن این حال مزاج اقدس قدری از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت و اثر عارضه ضیق النفس در خود احساس نموده حقیقت را باطبائی که در رکاب سعادت بودند بیان فرمودند.

مراجعت موکب منصور بدارالسلطنت لاهور

شب دوشنبه بیست و هفتم مهر ماه الهی رایات اقبال بصوب ولایت پنجاب[3] ارتفاع یافت و چون زعفران گل کرده بود از سواد شهر

---

1 ـ ب ـ ج : عبارت از که سرچشمه دریای بهت است . . . . تا مشرف بر دریا بغایت دلنشین و همچنین به تماشای ' ندارند

2 ـ ه : عبارت از ' شهرتا آنجاهمه راه سیرگاه و چشمه های جان فزا . . . . تا عمارات دلنشین در سیر گاهها طرح افکنده ' ندارد

3 ـ ه : ' هندوستان '

بموضع پانپر شتافته فرح افزای خاطر قدسی مظاهر شدند در تمام ملک کشمیر کشت وکار زعفران مخصوص این سر زمین است غره آبان ماه از پانپر کوچ اتفاق افتاد وتا انتهای کوهستان در عمارات دلکشا و منازل فرح افزا که حسب الحکم برای نشیمن خاص و پردگیان حرم سرای عصمت بانجام رسیده بود نزول دست داد[1] وچون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام الدین ولد میر جمال‌الدین انجو را باستقبال او فرستاده خلعت با سی هزار روپیه مدد خرج مصحوب او ارسال داشتند ومقرر شد که آنچه او بمیر مذکور تکلف نماید میر نیز موازی قیمت آن و پنجهزار روپیه دیگر از خود برسم ضیافت ارسال دارد و درین چند روز پیوسته برف باریده بود و کوهها سفید شده و درمیان جاده یخ بسته چنانچه سم اسپ گیرائی نداشت وسوار بدشواری طی مسافت مینمود ودرین راه از سختی سرما شیخ ابن امین[2] مسافر راه عدم شد از خدمتگاران معتمد وبنده‌های قدیم بود افیون خاصه او نگاه میداشت وآبدار خانه نیز بعهده او بود خدمت افیون بخواص خان تفویض یافت[3] وآبدار خانه بموسوی خان مقرر شد وچون موضع تته معسکر اقبال گشت ازین منزل در هوا وزبان و لباس و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد و مردم اینجا بزبان کشمیری و هندی هر دو متکلم اند لیکن زبان اصلی اینها هندی است و زبان

1ــ ب ـ ج ـ ه : عبارت از وچون بعرض رسید که زنبیل بیگ ایلچی شاه عباس بحوالی لاهور رسیده میر حسام‌الدین .... تا در مقام کرجهاک ومکهیال نیز شکار قمرغه کردند واز انجا بده منزل شکار گاه، ندارند

3ــ معتمد : یامین ـ ص ۱۶۹

کشمیر را بجهت قرب جوار یاد گرفته اند مجملا ازینجا داخل هندوستان وگرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند و بدستور اهل هند حلقه در بینی میکشند روز دیگر موضع راجور محل ورود موکب مسعود گردید و مردم اینجا در زمان قدیم هند و بوده اند زمینداران این سر زمین را راجه میگفته اند سلطان فیروز مسلمان کرده و مع هذا او راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت درمیان آنها مستمر است چنانچه زنان هندو و با شوهران خود زنده باتش در می آیند اینها نیز زنده بگور در می آیند بعرض رسید که درین چند روز دختر دوازده ساله با شوهر خود بگور در آمده فرمان شد که بعد ازین پیرامون این امور نکردند و هرکس مرتکب این بدعتها شود او را سیاست کنند در منزل بهنبر شکار قمرغه ترتیب یافته بود یک مقام فرمودند و بنشاط شکار پرداختند و در مقام کرجهاک و مکهیال نیز شکار قمرغه کردند و از انجا بده منزل شکارگاه جهانگیرآباد در پنجم آذر مخیم بارگاه جلال شد[1] این

1ــ ب ـ ج : عبارت از ' این سر زمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان .... تا آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند ، ندارند

ب ـ ج : این عبارت دارند ـ

' و یک لک و پنجاه هزار روپیه در عمارات این صرف شده مخیم بارگاه دولت گردید نهم آذر مطابق پنجم محرم سنه هزار و سی دولت خانه لاهورکه درین نزدیکی به مبلغ هفت لک روپیه اتمام پذیرفته بفر قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رونق و بها یافت و درین روز خبر فتح قلعه کانگره که به تیغ همت راجه بکرماجیت تربیت او کرده شاه ولیعهد چهره کشای مراد گردیده بود بمسامع علیه رسید ،

سر زمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت شاهنشاهی بود بنام مبارک خویش دیهی‌آباد ساخته و مختصر عمارتی بنا نهاده به[2] سکند مبین که از قراولان بقرب خدمت اختصاص داشت عنایت فرموده بود بعد از جلوس اشرف پرگنه ساخته بجهانگیرآباد موسوم فرمودند بجاگیر مومی الیه مقرر داشتند و حکم شدکه عمارتی بجهت دولت خا و تالابی و مناری اساس نهند بعد[3] از فوت سکندر مبین بجاگیر ارادت خا عنایت نمودند تمامی یک لک و پنجاه هزار روپیه صرف عمارات اینه شده بی تکلف پادشاهانه شکارگاهی است روز دوشنبه نهم آذر مطابق پنجم محرم الحرام سنه هزار و سی در ساعت مسعود و زمان محمو بدولتخانه دارالسلطنت لاهور که درین نزدیکی باهتمام معمور خا میر عمارت حسن انجام پذیرفته بمبارکی و فرخی نزول اقبال ارزانی فرمود بی اغراق منازل دلکشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت هم معمور و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و باغهای پاکیز و خورم بانواع و اقسام گل و ریاحین نظر فریب گشته۔

بیت:

ز[4] پای تا بسرش هر کجا که می نگری
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

2— ه: 'به سکندر مبین که از قراولان بقرب خدمت .... فرمو بودند' ندارد

معتمد: سکندر مئی ص ۱۸۱ -

3— ه: بعد از فوت سکندر مبین بجاگیر ارادت خان عنایت نمودند' ندا

4— ه: بیت ع ز پای تا بسرش هرکجاکه می نگری .... خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری، ندارد ـ

از متصدیان سرکار استماع افتاد که هفت لک روپیه که سه هزار تومان رایج ایران باشد صرف عمارت شده درین روز بجهت افروز نوید فتح قلعه کانگره مسرت بخشی خاطر اولیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی بشکر این موهبت عظمیٰ که از عنایات مجدده واهب العطایا بود سر نیاز بدرگاه کریم کار ساز فرود آورده کوس نشاط و شادمانی بلند آوازه فرمودند و بی بدل خان تاریخ فتح این حصار را چنین گفته قطعه ع

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر
که شد بر هفت‌کشور پادشاه از حکم تقدیر
بشمشیر غزا این قلعه را بکشود و تاریخش
خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری

کانگره[1] قلعه ایست قدیم برسمت شمال لاهور درمیان کوهستان واقع شده و باستحکام و دشوارکشائی و متانت و محکمی معروف و مشهور ست و از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین دیگری آگاه نیست و اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین مدت قلعه مذکور از قومی بقومی دیگر انتقال ننموده و بیگانه برو دست تسلط نیافته و [2]بیرون قلعه بتخانه ایست عظیم و پیوسته خلق انبوه راه ضلالت و گمراهی پیموده از اقصای بلاد هند روی شقاوت بدان مطاف مینهند و بسیاری

1ـ ه: ' و مبلغ هفت لک روپیه صرف این عمارت شده درین روز بهجت افروز مژده فتح قلعه کانگره که بیمن توجه و حسن سعی شاهزاده گیتی ستان شاهجهان و اهتمام راجه بکرماجیت ملازم ایشان میسرگشته مسرت بخشی خاطر اولیائی دولت شد ' دارد ـ

2ـ ه: ' و بیرون قلعه بتخانه ایست عظیم و پیوسته .... سرفرازی یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم ' ندارد

از بی سعادتان با سمت مسلمانی وادی تقلید سپرده نذورات میبرند بالجمله از روزی که سواد اعظم هندوستان بفروغ نور اسلام رونق و ضیا پذیرفته کمند تسخیر هیچ یک از پادشاهان عظیم الشان بر شرفات کنکره آن نرسیده سلطان فیروز شاه با آن همه شوکت و استعداد و لشکر گران و آلات و ادوات قلعه گیری خود رفته بتسخیر قلعه پرداخت و مدتها محاصره داشت و چون دانست که استحکام و متانت و قلعه بحدی است که تا سامان قلعه داری و آذقه با متحصنان بوده باشد افتتاح آن بکلید تدبیر از محالاتست کام و ناکام بآمدن راجه و ملازمت نمودن او خورسندی نموده دست ازان باز داشت[3] گویند راجه ملازمت نموده و پیشکش گذرانیده بتقریب ضیافت سلطان را تکلیف آمدن دران قلعه نمود سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من پادشاهی را بدرون قلعه درآوردن از شرایط حزم و احتیاط دور بود جمعی که در ملازمت اند اگر قصد تو کنند و قلعه بتصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود در لحظه فوجی دلاوران مسلح مکمل از نهانخانه برآمده سلطان را کورنش کردند سلطان از دیدن هجوم آن مردم متوهم و متفکر گشته از غدر اندیشید راجه اینمعنی را دریافته قدم خدمت پیش نهاد و معروض داشت که مرا جز اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی را پاس میدارم سلطان آفرین گفت و راجه منزلی چند در رکاب بوده رخصت معاودت یافت بعد ازان هرکه بر تخت دهلی نشست لشکری بتسخیر کانگره فرستاد

3ـ ب ـ ج : عبارت از گویند راجه ملازمت نموده و پیشکش گذرانیده به تقریب ضیافت .... تا از انجمله سه زنجیر فیل گران بها با رخوت طلا و نقره داخل حلقه خاصه شد ٬ ندارند

و کاری از پیش نرفت حضرت عرش آشیانی یک مرتبه لشکری عظیم بسرداری حسین قلیخان که بعد از خدمات پسندیده بخطاب خانجهانی شرف اختصاص پذیرفته بود تعین فرمودند در اثنای محاصره شورش ابراهیم حسین میرزا شد و آن حق ناشناس از گجرات گریخته بصوب پنجاب علم فتنه و فساد بر افراشت و خانجهان ناگزیر از گرد قلعه برخاسته متوجه اطفای نائره شورش و آشوب او گشت و تسخیر قلعه در عقده تعویق افتاد و بعد ازان پیوسته این اندیشه ملازم خاطر اشرف بوده و شاهد مقصود از نهانخانه تقدیر چهره کشا نمی شد چون تخت دولت بجلوس جهانگیری آراستگی یافت نخست مرتضی خان را که ایالت صوبه پنجاب داشت با فوجی از بهادران رزم طلب بتسخیر قلعه مذکور رخصت فرمودند و هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که مرتضی خان برحمت ایزدی پیوست بعد ازان سورجمل پسر راجه باسو تعهد خدمت مذکور نمود و اورا بسرداری لشکر سرفرازی بخشیدند و آن بد سرشت در مقام بغی و کافر نعمتی در آمده عصیان ورزید و تفرقه عظیم دران لشکر راه یافت و تسخیر قلعه در عقده توقف افتاد و بسی برنیامد که آن حق ناشناس بسزای عمل خویش گرفتار گشته بجهنم رفت چنانچه تفصیل آن در جای خود گذارش یافته بالجمله درینولا شاهزاده بلند اقبال گیتی ستان شاهجهان عزیمت تسخیر قلعه مذکور بر ذمت همت خویش لازم شمرده راجه بکرما جیت را که از عمده‌های دولت ایشان بود باستعداد تمام تعین فرمودند و بسیاری از امرای پادشاهی و بنده‌های شاهی بکومک او دستوری یافتند و شانزدهم شهر شوال سنه هزار و بیست و نه هجری بدور قلعه پیوسته مورچلها قسمت شد و مداخل و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نموده راه آمد و شد آذقه را مسدود ساختند و رفته رفته کار بدشواری کشید و بعد از انکه از قسم غله و آنچه غذا تواند شد در قلعه نماند چهار ماه دیگر

علفهای خشک را بنمک جوشانیده خوردند و چون کار بنهایت رسید و از هیچ ممر راه امید نماند ناگزیر قلعه را سپردند و روز پنجشنبه غره محرم سال هزار و سی هجری فتحی که هیچ یکی را از سلاطین والا شکوه میسر نشده بود و در نظر کوته اندیشان ظاهر بین دور مینمود الله تعالی بمحض لطف و کرم خود کرامت فرمود و جمعی از بنده‌های درگاه که درین خدمت ترددات پسندیده نموده بودند در خور استعداد و شایستگی خویش باضافه مناصب و مراتب سر فرازی یافتند روز مبارک شنبه دوازدهم بدولتخانه شاهزاده بلند اقبال که درین نزدیکی اساس یافته بود تشریف ارزانی فرموده بزم نشاط و کامرانی آراستند و شاه والا همت پیشکش لایق از نفالیس روزگار و نوادر هردیار بنظر فیض اثر در آوردند آنچه پسند افتاد برگزیده تتمه را بایشان بخشیدند از انجمله سه زنجیر فیل گران بها با رخوت طلا و نقره داخل حلقه خاصه شد[1] در خلال این احوال زنبیل بیک[2] ایلچی شهر یار ایران شاه عباس بدرگاه شاهنشاهی رسیده دولت بساط بوس دریافت و رقیمه کریمه شاه عالیجاه را که مشتمل بر اظهار محبت و اتحاد بود بنظر مقدس گذرانید و چهارده راس اسپ عراق با یراق و سه دست باز تویغون و پنج سر استر و یک قطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم پیشکش معروض داشت خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند و[3] بعد از چند روز سوغات فرمانروائی ایران که

1ــ ه: ' در همین روز عبد العزیز خان نقشبندی بخدمت فوجداری نواحی قلعه کانگره سر فراز گشت و الف خان ولد قیام خان بحر است قلعه مذکور مقرر شد '

2ــ ه: ' رسول بیک '

3ــ ه: ' و شاه او را همراه خان عالم رخصت فرموده بودند بجهت

مصحوب[1] ایلچی ارسال داشته بود بنظر اشرف در آمد و سه لک روپیه قیمت شد و پنجاه هزار روپیه بانعام زنبیل بیگ مرحمت گشت درین[2] تاریخ صبیه نور محل را که از علی قلی ترکمان داشت بجهت شاهزاده شهریار خواستگاری فرموده یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند و از قضایا بر آمدن کشتوار است از تصرف بنده‌های درگاه و تفصیل این اجمال انکه چون دلاور خان فتح آن ملک نموده متوجه درگاه والا گشت نصرالله عرب را با چندی از منصبداران بمحافظت آنجا گذاشت و او بزمینداران آن ملک سلوک نا ملایم نمود وکومکیان را بدفعات رخصت کشمیر کرد بومیان کشتوار از بدسلوکی او به تنگ آمده و رفتن معاونان را غنیمت دانسته از اطراف هجوم آوردند و پلی را

سامان بعضی ضروریات همراهی نتوانست کرده درین تاریخ بدرگاه رسید خلعت فاخره با جیغه و طره مرصع‌کاری و خنجر مرصع با و مرحمت شد وصال بیگ و حاجی نعمت که همراه او آمده بودند ملازمت نمودند و به خلعت سرافرازی یافتند ' دارد -

1ــ ه : ' زنبیل بیگ '

2ــ ب - ج : ' درین تاریخ صبیه نور محل را ....
یک لک روپیه از نقد و جنس برسم ساچق فرستادند ' ندارند
ب - ج : این عبارت دارند -
' در همین ایام حضرت شاهنشاهی بدولت سرای شاه ولیعهد که درین نزدیکی اساس یافته بود تشریف برده بزم نشاط و کامرانی آراستند و شاه والا همت پیشکش لایق از نفائس روزگار بنظر فیض اثر در آورد از جمله سه فیل بود با ساز طلا و نقره '
ه : درین تاریخ صبیه نور محل را که از علی قلی ....
آن مقهوران تعین فرمودند ، ندارد

که عبور لشکر وکومک منحصر دران بود سوخته نصرالله را قبل کردند و او دو سه روز بهزار جان کندن خود را نگاه داشت وآخرالامر برآمده حرکته المذبوحی نمود و اکثر همراهان را بکشتن داده خود زنده بدست غنیم افتاد و چون این خبر بمسامع اقبال رسید جلال پسر دلاور خان بمنصب هزاری ذات و ششصد سوار سرفراز ساخته باجمعی از بنده های درگاه باستیصال آن مقهوران تعین فرمودند مقارن این حال عرایض منهیان ممالک جنوبی رسید که عادل خان و نظام‌الملک و قطب‌الملک باهم اتفاق نموده شصت هزار سوار از رنود و اوباش فراهم آورده ولایت بالاگهات را که در تصرف دولتخواهان بود متصرف شدند و بنده های پادشاهی در مهکر باهم پیوسته مدت سه ماه در آنجا بامخالفان سپاه روزگار در رزم و بیکار گذرانیدند چون از هیچ راه غله وآذقه بمعسکر نمیرسید و عسرت بنهایت انجامید ناگزیر از کوتل فرود آمده در بالاپور توقف گزیدند و مقهوران تباه اندیش بر اطراف بالا پور نیز بتاخت و تاراج پرداخته راه آمد وشد رسد غله را مسدود ساختند ناچار به برهان پور شتافته بخانخانان پیوستند وغنیم در کمال قوت وقدرت پاشنه کوب رسیده براطراف شهر بتاخت وتاراج مشغول است وبجهت عسرت غله وزبونی اسپان کار بدشواری کشیده ـ[1]

1ـــ ه: ' وغنیم اکثری دست تعدی و تطاول برعایا وزیردستان دراز ساخته شهر برهان پور را محاصره دارد '

[1]نهضت موکب منصور شاه ولیعهد بار دوم بصوب دکن وارتفاع رایات عالیات حضرت شاهنشاهی بجانب دارالخلافه اکبر آباد

[2]چون دران ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی مظاهر بسیر وشکار گلزار همیشه بهار کشمیر خوش وقت بود عرایض متصدیان ممالک جنوبی بتواتر رسید مشتمل برانکه چون رایات جهانکشا از مرکز خلافت دور ترشتافته دنیا داران دکن از کوته اندیشی وکم فرصتی نقض عهد نموده سربفتنه وفساد برداشته اند و پا از اندازه خویش بیرون نهاده بسیاری از مضافات احمد نگر و برار را متصرف گشته و مدار شغل آن شوره بختان برتاخت وتاراج وآتش زدن وضایع ساختن کشتها وعلف زارهاست لاجرم مقرر شده بود که شاهزاده گیتی ستان شاهجهان توجه بانتظام آن صوب مبذول فرمایند و چون بنده های شاهی بمحاصره قلعه کانگره اشتغال داشتند نهضت موکب منصور چند روز در عقده توقف افتاده بود درینولا که فتح قلعه مذکور شد وخاطر اشرف ازان نگرانی وا پرداخت واستیصال آن گروه وخیم‌العاقبه منحصر در توجه شاه اقلیم کشا بود مجددا آن عزیمت تصمیم یافت و بتاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی مطابق بیستم صفر سنه هزار و سی هجری بحکم پدر والا قدر نهضت موکب جهانکشای آنحضرت بدان صوب اتفاق افتاد و خلعت با خنجر و

1— ب ـ ه: عبارت از نهضت موکب منصور شاه ولیعهد .... تا درینولا که فتح قلعه مذکور شد وخاطر اشرف ازان نگرانی وا پرداخت، ندارند

2— ج: چون در ایام خجسته فرجام که خاطر قدسی .... درینولا که فتح قلعه مذکور شد وخاطر اشرف ازان نگرانی وا پرداخت، ندارد

شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر ملک دکن ده کرور دام از ولایت مفتوحه در وجه انعام خود متصرف شوند وششصد و پنجاه منصبدار و یکهزار احدی و یکهزار سوار برق انداز رومی و پنجهزار توپچی پیاده سوای سی و یکهزار سوار که پیش ازین در آن صوبه تعین بودند با توپخانه عظیم و فیلان بسیار کوه شکوه در خدمت شاهزاده عالمیان دستوری یافتند و یک کرور روپیه بجهت مدد خرچ لشکر ظفر اثر لطف فرمودند و بنده های که بخدمت مذکور مقرر شدند هرکدام در خور پایهٔ خویش باضافه منصب و انعام و اسپ و فیل سرفرازی یافتند و معتمد خان را باز درین یورش بخدمت بخشیگری سر بلندی بخشیده و علم مرحمت فرموده در خدمت شاهزاده عالمیان شرف رخصت ارزانی داشتند و سلطان خسرو را که در زندان مکافات محبوس بود و بنده های پادشاهی محافظت و محارست او مینمودند بشاه جوان بخت سپرده حکم فرمودند که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمئن باشد مقید دارد و درهمین ساعت مسعود لوای آسمان سای حضرت شاهنشاهی بصوب دارالخلافه اکبرآباد در حرکت آمد و مقارن این حال خانجهان را صاحب صوبگی ملتان سرفراز ساخته بدانصوب رخصت فرمودند و [1]خلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل بدو عنایت شد و چون بهادر خان حاکم قندهار مکرر بهانه درد چشم و ضعف باصره را وسیله آمدن خود بدرگاه نموده بود و معلوم شد که ببودن آنجا راضی نیست حکومت و حراست قندهار را به عبدالعزیز خان نقشبندی مفوض

1— ب ـ ج : وخلعت با خنجر مرصع و اسپ و فیل بدو عنایت شد و چون بهادر حاکم قندهار........................
به عبدالعزیز خان نقشبندی مفوض داشته او را بدرگاه طلب فرمودند ' ندارند

داشته او را بدرگاه طلب فرمودند و فرمان شد که بعد از رسیدن عبدالعزیز خان به قندهار قلعه را حواله او نموده متوجه درگاه معلی گردد[1] غره بهمن ماه سواد دلکشای سهرند مضرب خیام نصرت اعتصام گشت و درین منزل خواجه ابوالحسن را خلعت با نادری خاصه و اسپ و فیل و طوغ و نقاره عنایت نموده بکومک لشکر دکن مرخص ساختند و روز مبارک شنبه بیست و پنجم ربیع الاول مجلس وزن قمری خاقان گیتی ستان منعقد گردید[2] و چون[3] پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است از راه راست برجانب دست چپ واقع بود حسب الالتماس آن دیرینه خدمت پرگنه مذکور مورد اردوی کیهان پوی گردید و او سر مفاخرت بر اوج عزت رسانیده یک قطعه یاقوت و چهار قطعه الماس برسم پیشکش و دو هزار ذراع مخمل بصیغه پای انداز و صد شتر بطریق تصدق

1ـ ه: 'و نیز مقرر گردید که منصبداران صوبه' پنجاب دو لک روپیه بجهت آذوقه قندهار روانه سازند قاسم بجهت تنبیهه و تادیب سرکشان حوالی کانگره و ضبط آن حدود رخصت یافت'

2ـ ه: 'و درین روز میر میران که به فوجداری میوات شتافته بود حسب الحکم آمده ملازمت کرد و از تغیر سید بهوده به حکومت دارالملک دهلی سرافراز شد'

3ـ ب: 'و چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان .... روزی چند بنشاط شکار خوش وقت گشتند' ندارد

ج-ه: عبارت از 'و چون پرگنه کیرانه که وطن قدیم الخدمت مقرب خان است .... تا خواجه سرا و دیگر نفالیس که دران ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد' ندارد

معروض داشت حکم شد که شتران را بارباب استحقاق قسمت نمایند و بعد از فراغ سیر باغ کیرانه بشکار گاه پالم تشریف برده روزی چند بنشاط شکار خوش وقت گشتند غره اسفندارمذ دارالملک دهلی محل نزول بارگاه اقبال گردید و ازگرد راه بروضه منوره حضرت جنت آشیانی شتافته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و بخیرات و مبرات پرداختند بیست[1] و دو زنجیر فیل پیشکش الله یار ولد افتخارخان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله نوزده زنجیر فیل با پنجاه نفر خواجه سرا و دیگر نفالیس که دران ملک بهم میرسد برسم پیشکش ارسال داشته بود مقبول افتاد درینولا آقا بیگ و محب علی فرستاده‌های فرمان روای ایران شاه عباس سعادت زمین بوس دریافته. مکتوب مرغوب محبت طراز شاه والا قدر را با کلگی پر ابلق که بر خانه آن یک قطعه لعل گران بها داشت بنظر اشرف در آوردند[2] و آن[3] لعل بوزن دوازده مثقال[4] از خزانه میرزا الغ بیگ خلف میرزا شاهرخ بمرور روزگار و گردش ادوار بسلسله صفویه منتقل گشته بود و دران لعل بخط نسخ کنده شده الغ بیگ بن میرزا شاهرخ بهادر بن امیر تیمورگورگان و در گوشه دیگر بفرموده شاه والا شکوه بخط نستعلیق کنده اند بنده شاه ولایت عباس این لعل را در بر خانه کلگی نشانیده بجهت مناسبت ارسال داشته اند چون نام اجداد حضرت

1— ب : بیست و دو زنجیر فیل پیشکش .... ارسال داشته بود مقبول افتاد ، ندارد

2— ه : ' جوهریان پنجاه هزار روپیه قیمت کردند '

3— ب - ج : عبارت از ' و آن لعل بوزن دوازده مثقال از خزانه میرزا الغ بیگ .... تا که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبر شاه و تاریخ حال ثبت نماید ' ندارند

4— ه : تانک

شاهنشاهی دران لعل ثبت شده بود تیمناً و تبرکاً بر خود مبارک گرفته بداروغه زرگر خانه حکم فرمودند که در گوشه دیگر جهانگیر شاه اکبر شاه و تاریخ حال ثبت نماید و همدرینولا میر سید برکه بخاری که از انقیای سادات است و نسب شریفش بقدوه ارباب وجد و حال امیر سید کلال میرسد برسم رسالت بخدمت خاقان والا شان امام قلیخان فرمان روای ممالک توران دستوری یافت و میر میران از تغیر سید بهوه بفوجداری دهلی سرفراز شد و پادشاه دریا دل برکشتی نشسته از راه بحر متوجه اکبرآباد گردیدند و بتاریخ چهاردهم[1] اسفندارمذ ماه الهی بساعت مسعود و زمان محمود همای چتر جهان پرای سایه سعادت بر دولتخانه مستقر اورنگ خلافت انداخت لشکر[2] خان حاکم شهر و خضر[3] خان حاکم آسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته دولت آستانبوس دریافتند و مقارن[4] آن لشکر خان بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار فرق عزت بر افراخته رخصت دکن یافت و سعیدای زرگر باشی بخطاب بی بدلخان

1ـ ب ـ ج : هژدهم ماه مذکور

2ـ ب ـ ج : « لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم اسیر و برهانپور و دیگر بندهای عمده بسعادت استقبال شتافته دولت آستانبوس دریافتند » ندارند

3ـ « : « خضر خان حاکم اسیر و برهانپور » ندارد

4ـ « : « و بتاریخ پانزدهم ماه مذکور در باغ نور افشان که آن روی آب جون واقعست به مبارکی نزول فرمودند و چون ساعت بجهت در آمدن شهر هژدهم ماه مذکور مقرر شده بود سه روز درین منزل مقام نموده در ساعت مسعود مختار متوجه قلعه گشته بفرخی و فیروزی بدولت خانه نزول اتفاق افتاد » دارد

نامور گشت[1] -

آغاز سال شانزدهم از جلوس مبارک

روز شنبه بیست و هفتم ربیع[2] الآخر سنه هزار و سی هجری[3] فروغ[4] افزای نورستان ایزدی پر تو خورمی ببرج حمل انداخت و سال شانزدهم از جلوس همایون آغاز شد[5] درین روز شاهزاده شهر یار بمنصب هشت هزاری ذات و چهار هزار سوار فرق عزت برافراخت و مقارن آن صوبه بهار از تغیر مقربخان بشاهزاده سلطان پرویز عنایت شد و فرمان عطوفت عنوان با خلعت خاصه وکمر مرصع مصحوب سارنگدیو بایشان فرستادند[6] و[7] مکرم خان حاکم اوڑیسه سی و دو زنجیر فیل

1— ه: ' و مظفر خان از تته رسیده بسعادت ملازمت اختصاص یافت '
2— د: ربیع الاول
3— ه: ' نیر اعظم عطیه بخش عالم دولت سرای جالنهور جهان افروز خویش منور ساخته عالم و عالمیان را شاد کام و بهره‌ور گردانید '
4— ه: ' فروغ افزای نورستان .... ببرج حمل انداخت ' ندارد
5— ه: ' و حضرت شاهنشاهی در ساعت مسعود زمان محمود در دارالخلافت آگره بر تخت مراد جلوس نمودند '
6— ه: ' که از اله آباد بهار راهی سازد و بجهت شاهزاده خلعت خاصه با کمر مرصع مشتمل بر یک قطعه یاقوت کبود و چند قطعه یاقوت سرخ تعین مصحوب مشار الیه مرسول گشت ' دارد
7— د: عبارت از ومکرم‌خان حاکم اوڑیسه سی و دو زنجیر فیل

برسم پیشکش فرستاده بود قبول افتاد و درین ایام گورخری عجیب بنظر مقدس در آمد برنگ ببر بود لیکن بر خلاف خطوط آن که سیاه و زر داست خطهای این سیاه و سفید بود از سر بنی تا انتهای دم و از نوک گوش تا سر همه خطهای سیاه و سفید خورد و بزرگ بقرینه همدیگر داشت و[1] بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت کشیده و از بس که عجیب بود بعضی راگمان آن می شد که شاید رنگ کرده باشند بعد از تحقیق و تفحص معلوم شد که خدا آفرین است شب[2] جمعه شانزدهم ماه مذکور مجلس طوی شاهزاده شهریار منعقد گشت و از غرایب سوانح آنکه در یکی از مواضع پرگنه جلندر هنگام صبح از جانب مشرق غوغای عظیم مهیب برخاست چنانچه از هول آن صدای وحشت افزا نزدیک بود که ساکنان آن مرز و بوم قالب تهی کنند درین اثنا روشنی از بالا بر زمین افتاد و ناپدید گشت و مردم را مظنه آن شد که از آسمان آتش می بارد و بعد از لحظه که آن شورش و آشوب لختی تسکین یافت دلهای مشوش ساکنان آنجا از آشفتگی بخود آمده قاصدی تیز تک نزد محمد[3] سعید عامل پرگنهٔ مذکور فرستاده

برسم پیشکش .... تا و چون حوالی اجین بورود بارگاه اقبال آرایش یافت ' ندارد

ب ـ ه : و مکرم خان حاکم اوڑیسه .... قبول افتاد ' ندارند

1ـ ب ـ ج : و بر گرد چشم خطی سیاه در غایت لطافت .... تا ماه مذکور مجلس طوی شاهزادهٔ شهریار منعقد گشت ' ندارند

2ـ ه : ' شب جمعه شانزدهم ماه مذکور........... منعقدگشت ' ندارد

3ـ ج : محمد سعید ـ ندارد

ازین واقعه اعلام نمودند و او بر جناح استعجال بر سر آن قطعه زمین رفته[1] بنظر در آورد موازی ده دوازده ذراع در طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه و رستنی نمانده هنوز اثر حرارت و تفسیدگی داشت فرمود که آنقدر زمین را بکنند هر چند بیشتر کندند اثر حدت و حرارت زیاده تر ظاهر میشد تا بجای رسید که پارچه آهنی تفته نمودار شد و بحدی گرم بود که گویا همین دم از کوره تافته بر آورده اند چون هوا رسید و سرد گشت آنرا بر گرفته بمنزل خود آورد و در خریطه کرده و مهر نهاده روانه درگاه ساخت در حضور حضری شاهنشاهی حسب الحکم وزن کردند یکصد و شصت توله بر آمد استاد داؤد را که در فن شمشیرگری ید طولی دارد بحضور طلبیده فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجری و کاردی مرتب سازد او عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه باهنی دیگر که پاک و بی جرم باشد ممزوج ساخته بعمل آورد حکم شد که چنین کنند او سه حصه آهن برق ویک حصه آهن دیگر باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر کیمیا اثر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر بر آورد و بدستور شمشیر المانی و جنوبی خم میشد و اثر خم نمی ماند و بعد از آزمودن در برش برابر بشمشیرهای اصیل اول بر آمد و آنحضرت یکی را شمشیر قاطع و دیگری را برق سرشت نام کردند و بی بدل خان رباعی درین باب گفته

رباعی : از شاه جهانگیر جهان یافت نظام
افتاد بعهد او ز برق آهن خام

1ــ ب : ' رفته بنظر در آورد . . . . تا از سبزه و رستنی نمانده ' ندارد

زان آهن شد بحکم عالم گیرش
یک خنجر و کارد با دو شمشیر تمام

و شعله برق پادشاهی تاریخ یافته در چهارم اردی بهشت دختر نورجهان بیگم را که از شیر افکن ترکمان داشت و با خود بحرم‌سرای سلطنت آورده بود بسلطان شهریار نسبت کردند درینولا مظفر خان بخدمت بخشیگری فرق عزت برافروخت و چون[1] والده امام قلی خان والی توران مکتوبی مشتمل بر اظهار نسبت اخلاص و مراسم آشنائی بنور جهان بیگم فرستاده از تحفه‌های آن دیار برسم سوغات ارسال داشته بود بنا برین از جانب نورجهان بیگم مکتوبی در جواب مراسله ایشان نوشته خواجه نصیر کابلی را که از قدیمیان این درگاه بود با اقسام نفایس بطریق یادآوری فرستادند [2]در چهارم خورداد ماه الهی افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاه جهان بدرگاه خلایق پناه رسیده عرضه داشت آن سریر آرائی خلافت را که مشتمل بر خبر بهجت اثر فتح دکن و شرح دیگر مطالب بود بنظر اشرف گذرانید[3] اکنون مجملی از کیفیت این فتح نامی نگاشته کلک بیان میگردد چون ساحل دریای چنبل مخیم سرادقات جاه و جلال شاه بلند اقبال گردید جشن وزن سال سی ام عمر ابد قرین آنحضرت آراستگی یافت و درین روز بهجت افروز بر مرآت ضمیر دانش پذیر پرتو انداخت که چون حضرت فردوس مکانی با رانا سانکا عرصه مبارزت آراستند با ایزد کام بخش عهد

1ــ ب ـ ج : « و چون والده امام قلی خان والی توران.......... .... بطریق یاد آوری فرستادند » ندارند

2ــ ه : « در چهارم خورداد ماه الهی » ندارد

3ــ ه : « عبارت از اکنون مجملی از کیفیت این فتح نامی نگاشته ... . تا در حضور اشرف شکسته بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمودند » ندارد

کردند که اگر لشکر اسلام بر فوج کفار ظفر یابد از شراب توبه کنند
و به حسن نیت آن پادشاه حقیقت آگاه فتحی که طغرای فتوحات روزگار تواند
شد چهره مرادکشا درینوقت که عزیمت فتح دکن پیشنهاد خاطر است
اگر قبول از جلوه شاه مقصود توبه کرده شود بادب و نیازمندی نزدیکتر
است وباین نیت حق اساس سراناابت بدرگاه ایزد جرم بخشش عذر پذیر زمین
سای سجده نیاز ساخته از گذشته نادم و بآینده جاذم گشته تایب شدند
و حکم فرمودند که شرابها را در رودخانه چنبل بریزند و ظروف طلا و
مرصع آلات و جمیع آلات و ادوات بزم را در حضور اشرف شکسته
بفقرا و ارباب استحقاق قسمت نمودند و چون حوالی اجین بورود بارگاه
اقبال آرایش یافت عرضه داشت محمد تقی که در قلعه مندو بود رسید
که فوجی از مقهوران و خیم العاقبه قدم جرات و بیباکی پیش نهاده و
از آب نربده گذشته مواضع اطراف قلعه را سوخته بنهیب و تاراج مشغول
اند بنا برین رکن السلطنه مدار المهامی خواجه ابوالحسن را با فوجی از
بنده های پادشاهی و بیرم بیگ بخشی را با جمعی از ملازمان خود برسم
منقلای رخصت فرمودند که گرم و گیرا شتافته سزای کردار ناهنجار
در دامن روزگار آن سیاه بختان ستیزه کار نهند و [1] بهادران عرصه شهامت
شباشب ایلغار نموده هنگام طلوع صبح که شام ادبار ارباب ظلالت و
گمراهی بود درکنار آب نربده بمفسدان بی عاقبت رسیدند و محمد تقی هم
حسب الحکم از مندو برآمده بخواجه ابوالحسن ملحق شد و باندک
زدوخوردی بسیاری را بشمشیر انتقام مسافر راه عدم گردانیدند و بقیه
مقهوران برگشته روزگار راه هزیمت سپرده تا نواحی برهان پور عنان

1ـــد : عبارت از « و بهادران عرصه شهامت شباشب ایلغار نموده. . . .
. . . . تا از غنایم فتح روم فرستاده بود
بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند » ندارد

مسارعت باز نکشیدند و چون این خبر بمسامع جلال رسید فرمان شد که بهادران رزمجوی تا وصول موکب منصور در آنطرف آب توقف گزینند و مقارن آن خود نیز با عساکر فیروزی مآثر بسرعت هرچه تمامتر رایت منصور بصوب برهان پور برافراشتند و چون غنیم بحدی خیره شده بود که باوجود وصول موکب منصور پای ادبار برقرار داشته از حوالی شهر بر نخاست خانخانان تمام لشکر را مقابل غنیم گذاشته خود بسعادت استقبال شتافته ملازمت نمود و چون بدولتخانه ارک برهانپور نزول اجلال واقع شد ومدت[1] دو سال بندههای درگاه با گروه باطل پژوه در زد وخورد بوده انواع رنج واقسام آزار وعسرت غله کشیده بودند وسوای آن اسپان هم زبون شده بودند بنابر ان مدت نه روز بسر انجام لشکر توقف افتاد ودرین نه روز سی لک روپیه نقد که صد هزار تومان رایج ایران باشد بمردم آن صوبه که چند فصل بی جاگیر بوده کمال پریشانی داشتند مرحمت فرمودند واسپ وفیل بسیار وجیبه و یراق بیشمار بر امرا وسپاه منصور قسمت نموده پنج فوج ترتیب دادند سه فوج بسرداری امرای پادشاهی داراب خان وعبدالله خان و خواجه ابوالحسن و دو فوج بباشلیقی بندههای شاهی راجه بکرماجیت و راجه بهیم ودر هر فوجی ششهزار سوار مقرر شد واگرچه بظاهر سرداری کل از جانب سپه سالار خانخانان بداراب خان پسراو مفوض بود اما در معنی سرداری وکار فرمای راجه بکرماجیت داشت وبهادران جان نثار ودلیران عرصه کارزار صفوف نبرد آراسته بنیروی تائید الهی واقبال شاهی کثرت غنیم را بنظر همت در نیاورده بی محابا بر فوج مخالف تاختند وبزخم تیغ صاعقه آتش در خرمن حیات بسیاری ازان سیاه بختان

1ــ ب ج : ‹ ومدت دو سال بندههای درگاه با گروه .... بنابران مدت نه روز بسر انجام لشکر توقف افتاد › ندارند

برگشته روزگار زده رایت فتح و فیروزی برافراختند ومقهوران بی عاقبت تاب صدمات افواج قاهره نیاورده بناکامی راه هزیمت سپردند و بهادران عرصه شهامت فرصت نداده زده و کشته در عرض هشت روز از برهانپور تا کهرکی که جای اقامت نظام الملک شوریده بخت و عنبر تیره روزگار مدار علیه او بود شتافتند وآن مقهور یکروز پیشتر از رسیدن افواج منصوره از نیرنگی اقبال شاهی آگاهی یافته نظام الملک را با اهل و عیال و احمال و اثقال بفراز قلعه دولت آباد برآورده خود در پای قلعه مذکور پشت بکوه داده در زمینی که پیش آن چهله و جمجمه داشت پناه گرفته بود و بیشتری از مردم را باطراف ملک پراگنده ساخته و سران لشکر ظفر اثر با سپاه کینه خواه سه روز در بلدهٔ کهرکی توقف نمود عمارات آن شهر را که در مدت بیست سال تعمیر یافته و رونق پذیرفته بود از بیخ بر کندند و بنوعی خراب ساختند که در بیست سال دیگر معلوم نیست که بر رونق اصلی باز آید و چون فوجی از مخالفان سیاه بخت قلعه احمد نگر را محاصره داشت و کار بر متحصنان بدشواری و اضطرار کشیده بود رای دولتخواهان بران قرار گرفت که تا احمد نگر شتافته مفسدان بد اندیش را مالش بسزا داده آواره دشت ادبار سازند و از نو سامان آذقه و لوازم قلعه داری نموده و کومک گذاشته بتاخت و تاراج ملک معمور آن مقهور پردازند و باین عزیمت تا قصبه پٹن شتافتند و عنبر مقهور ازین عزیمت وقوف یافته چهره ادبار در آئینه حال مشاهده نمود و چاره کار منحصر در اظهار ندامت و خجالت و عجز و فروتنی یافته وکلای زبان دان نزد شاه ولیعهد فرستاده معروض داشت که مرتبه اول آنحضرت پایه اعتبار عادل خان را بجلایل توجهات و جزایل تلطفات افزوده اعتماد بر قول و فعل او نموده بودند اگر درین نوبت جبین اعتبار این غلام را بداغ عبودیت آراستگی بخشند بخدای جان آفرین عهد میکند که تا رمقی از حیات مجهول الکمیه باقی باشد سر بندگی از خط

اطاعت و فرمان پذیری برندارد و طوق این احسان را در گردن جان انداخته زیور سعادت دارین خود سازد و ملک پادشاهی را بتصرف اولیای دولت واگذاشته فوجی را که بمحاصره احمد نگر مقرر است بناکامی باز گرداند و پیشکش لایق از خود و دیگر دنیا داران دکن سامان نموده خدمتها بجا آرد که باعث هزار گونه مجرای این پرغلام باشد از انجاکه جرم بخشی و عذر پذیری شیوه ستوده ذات قدسی صفات بود ذوق عفو را بر لذت انتقام مرجح داشته دست رد بر ملتمسات او ننهادند و فرمان شد که چون در محال صوبجات دکن که بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمده از قدیم موازی چهارده کرور دام بطریق اشتراک در تصرف دکنیان است اگر آن محال مشترک را بی آفت اشتراک باسایر حدود متعلقه پادشاهی بدولتخواهان واگذارد و مبلغ پنجاه لک روپیه از عادل خان و نظام الملک و قطب الملک بصیغه پیشکش و جرمانه سامان نموده بدرگاه والا فرستد رقم عفو برجراید جرایم او کشیده خواهد شد بشرطی که بعد ازین قدم از حد و اندازه خویش بیرون ننهاده شرایط اطاعت و بندگی را پاس دارد عنبر بورود فرمان مرحمت عنوان که طغرای حیات و منشور نجات او بود استظهار تمام یافته ادغان احکام مطاعه نمود و بحکم شاه بلند اقبال سرداران لشکر نصرت اثر خاطر از سامان آن کاروا پرداخته با عساکر منصوره متوجه تمرنی شدند و نزدیک تمرنی برفراز رود خانه سر زمین پسندیده اختیار نموده حسب الحکم قلعه در غایت استحکام از سنگ و آهک اساس نهادند و بعد از اتمام بظفر نگر موسوم گشت و عساکر ظفر مآثر ایام برشکال و با رندگی را دران محروسه گذرانیدند و بیامن دولت جهانکشا تمام ممالک مفتوحه بتصرف دولتخواهان در آمد و تهانجات پادشاهی جابجا قرار گرفت و جاگیرداران محال متعلقه خویش را متصرف شدند و پنجاه لک روپیه پیشکش دنیا داران دکن نصف نقد و نصف جنس برین موجب مقرر گشت عادل خان هژده لک روپیه نظام الملک

دوازده لک روپیه قطب الملک بیست لک روپیه و بجهت آوردن پیشکش بنده های درگاه دستوری یافتند و چون خاطر دولتخواهان از ضبط و نسق بالاگهاٹ مطمئن گشت لشکر منصور متوجه برهانپور شد و حکام دکن وکلای خود را با پیشکش مقرری بخدمت سریر آرائی سلطنت فرستادند کجا بودم و سر رشته سخن سرائی بکجا آورد القصه حضرت شاهنشاهی از استماع این خبر بهجت اثر بمراسم شکر الهی پرداخته خلعت و فیل و دوات و قلم مرصع به افضل خان مرحمت فرموده رخصت معاودت ارزانی داشتند وکلگی لعل که دارای ایران ارسال داشته بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلک سوانح طراز گشته مصحوب او به فرزند اقبالمند خود ارسال داشتند درین ایام خنجر خان که در تحصن قلعه احمد نگر مصدر خدمات پسندیده شده بود بمنصب چهار هزاری ذات و سوار سرفرازی یافت و مکرم خان حسب الحکم از اوڑیسه آمده بدولت زمین بوس مستسعد گشت و بصاحب صوبگی دهلی و خدمت فوجداری میوات فرق عزت برافراخت و مقربخان از صوبه بهار رسیده بسجود عتبه کعبه رتبه جبین سعادت برافروخت درینولا آقا بیگ و محب علی بیگ ایلچیان دارای ایران رخصت انعطاف یافتند بآقا بیگ خلعت و خنجر مرصع و جیغه مرصع و چهل هزار روپیه و به محب علی خلعت وسی هزار روپیه انعام شد و یاد بودی بشاه جم جاه فرستادند و[1] مقارن این حال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مشتمل بر مراتب محبت و یکجهتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر در آورد

---

1 ــ ب ـ ج : عبارت از و مقارن این حال قاسم بیگ فرستاده .... تا بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند، ندارند

و[1] درینولا نظر بیگ اخته بیگی شاهزاده بلند اقبال شاه جهان عرضه داشت ایشانرا آورده گذرانید التماس اسپان بخششی نموده بودند براجه کشنداس مشرف اصطبل حکم شد که هزار راس از طوایل سامان نموده روانه سازد واسپ روم رتن نام که شاه والا جاه از غنایم فتح روم فرستاده بود بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند و از سوانح انکه چون مهم کشتوار از جلال خان پسر دلاور خان صورت پذیر نگشت ارادت خان صاحب صوبه کشمیر با نصرام این خدمت سواری نموده فتنه گران فساد اندیش را آواره دشت ادبار ساخت و تهانجات را بمردم کاردان سپرده مراجعت نمود بجلدوی این خدمت پانصد سوار بر منصب ارادت خان افزودند و از قضایا انکه هوشنگ برادر زاده خان عالم خون بناحق کرد و بحکم پادشاه عدالت دستگاه بقصاص رسید[2] درینوقت بعرض رسید که کلیان نام آهنگری بزنی هم از صنف خود عاشق زارست و پیوسته سردر پی او دارد و اظهار شیفتگی مینماید وآن ضعیفه باوجود یکه بیوه است اصلا باشنای او تن نمیدهد و محبت آن دلداده در باطن او سرایت نمیکند هر دو را بحضور طلب داشته باز پرس فرمودند و هرچند آن عورت را به پیوند او ترغیب و تکلیف نمودند اختیار نکرد آهنگر از غایت تعلق بیتابانه گفت که اگر یقین دانم که او را بمن عنایت نمی فرمایند خود را از شاه برج بزیر می اندازم آنحضرت از روی مطائبه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از بام این خانه بزیرمی اندازی

1ـ ه: ' درینولا نظر بیگ اخته بیگی شاهزاده بلند اقبال .... بشاهزاده عنایت نموده مصحوب او ارسال داشتند ' ندارد

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: عبارت از درینوقت بعرض رسید که کلیان نام .. .. تا فروغ روی جانان دید و جان داد ' ندارند

من او را حکمی بتو عنایت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آسا دویده خود را بزیر انداخت و بمجرد افتادن چند قطره خون از چشمانش برون افتاد و جان داد بلائی که از چشم کشیده بود بچشم خود دید

بیت ع نپنداری که جانرا رایگان داد
فروغ روی جانان دید و جان داد

در سوانح گذشته ایمائی بدان رفته که حضرت شاهنشاهی روز جشن دسهره کشمیر اثر گرفتگی نفس کوتاهی دم در خود احساس نمودند مجملا از کثرت باریدگی و رطوبت هوا در مجرای نفس بجانب چپ نزدیک بدل گرانی و گرفتگی ظاهر می شد [1]رفته رفته باشتداد و امتداد انجامید از اطبای که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج گشت و یکچندی دواهای گرم ملایم بکار برده بظاهر اندک خفتی شد و چون از کوه برآمدند باز شدت ظاهر ساخت درین مرتبه روزی چند بشیر بزوباز بشیر شتر پرداخت و از هچکدام فایده معتد به حاصل نشد مقارن این حال حکیم رکنا بخدمت پیوست و از روی جرأت و اظهار قدرت مرتکب علاج گردید و مدار بر ادویه گرم و خشک نهاد و بر تدبیرات او نیز فایده مترتب نشد بلکه سبب مزید حرارت و خشکی مزاج و دماغ گشت وضعف استیلا یافت و مرض اشتداد پذیرفت و چون در اثنای تابستان وگرم شدن هوا ضرر نشاهٔ پیاله محسوس گشت بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیراتی که مناسب وقت و ملایم حال باشد شدند و شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاهای ناموافق احتراز کردند روز دوشنبه بیست و دوم شهریور مطابق بیست و پنجم شوال مجلس وزن شمسی

1ــ ب ـ ج ـ د : رفته رفته باشتداد و امتداد.................
.... و شراب را بتدریج کم فرمودند
و از غذا های ناموافق احتراز کردند ، ندارند

شاهنشاهی بمبارکی و فرخی منعقد گردید و مقارن آن بیماری آنحضرت رو به تخفیف آورد و اثر[1] صحت و بهبود بروجنات احوال جلوه نمود و بشکرانه این عطیه ایزدی جشن بزرگ و انجمن والا ترتیب یافت و نور[2] محل التماس کرد که وکلای او متصدی سامان این جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در غایت تکلف و جمعی از بنده های پسندیده خدمت که درین ضعف از روی اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بوده پروانه صفت بر گرد آنحضرت میگشتند بنوازشات از خلعت وکمر شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسپ و فیل و خوانهای زر سرفرازی یافتند و بعد از فراغ وزن مبارک خوانهای جواهر و زر بطریق نثار در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد و با انکه از اطبا خدمت شایسته بظهور نیامده بود بانعامات لایق از نقد و جنس کام دل برگرفتند و جوتکرای منجم را که نوید بخش صحت و تندرستی بود به پانصد مهر و هفت هزار روپیه برکشیده مبلغ مذکور را باو بخشیدند و درآخر مجلس پیشکشهای که بجهت حضرت ترتیب داده بود بنظر اشرف در آورد از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و اقسام نفایس آنچه پسند افتاد قبول فرمودند بالجمله موازی دو لک روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی که بیگم نموده بود سوای آنچه برسم پیشکش گذرانید بقلم آمد وقایع انکه چون خبر بیماری حضرت شاهنشاهی بشاهزاده پرویز رسید بیتابانه از بلده پتنه متوجه درگاه معلی گشته بتاریخ چهاردهم مهر ماه فروغ افزای دیده پدر عالیقدر شد در خلال این احوال عبد الله

1ـ د : عبارت از ' و اثر صحت و بهبود برو جنات احوال .... تابقیه احوال سال شانزدهم ' ندارد

2ـ ب ـ ج : ' و نور محل التماس کرد که وکلای او .... در دامن اهل نشاط و ارباب استحقاق ریخته شد ' ندارند

خان بهادر فیروز جنگ به منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار ممتاز گردید و مقارن آن به شهریار طوغ و نقاره عنایت شد و بتاریخ بیست[1] و نهم مهر ماه والده نور جهان بیگم به نهانخانه بقا شتافت و درینولا[2] بیست لک روپیه خزانه مصحوب الله داد خان بجهت ضروریات لشکر دکن نزد شاه والا قدر شاهجهان مرسول گشت و چون بعرض رسید که عبدالله خان بی رخصت شاهزاده از صوبه دکن به محال جاگیر خود شتافته بدیوان عظام حکم شد که جاگیر او را تغیر نمایند و اعتماد رای بسزاولی مقرر گشت که باز او را بخدمت شاهزاده رساند درینولا حکیم مسیح الزمان التماس سفر حجاز و زیارت خانه مبارک نمود مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند۔

نهضت موکب جهان نورد حضرت شاهنشاهی برسمت کوهستان شمالی و از انجا به کشمیر بار دوم

چون هوای اکبرآباد از ممر شدت حرارت و افراط گرما بمزاج وهاج صحت امتزاج حضرت جهانبانی سازگار نبود روز شنبه دوازدهم ماه آبان ماه الهی سال شانزدهم از جلوس سعادت مانوس رایات عزیمت بطرف کوهستان شمالی برافراشتند که اگر هوای آن ناحیت باعتدال نزدیک باشد برکنار

1— ه: بیست و پنجم

2— ب: ' و درینولا بیست لک روپیه خزانه مصحوب الله داد خان.... تاعنوان برسمت کوهستان شمالی و از آنجا به کشمیر باردوم ' ندارد
ج-ه: ' و درینولا بیست لک روپیه خزانه .... مبلغ بیست هزار روپیه بصیغه مدد خرج عنایت فرمودند ' ندارند

آب گنگ شهری بنا نموده شود که در موسم تابستان محل اقامت باشد والا بجانب کشمیر عنان عزیمت معطوف گردد و مظفر خان را بحفظ و حراست دارالخلافه اکبرآباد گذاشته بعنایت نقاره وخلعت و اسپ و فیل سرفراز فرمودند و میرزا محمد، برادر زاده او را بفوجداری نواحی شهر مقرر داشته بخطاب اسد خانی امتیاز بخشیدند و در بیست و ششم ماه مذکور شاهزاده سلطان پرویز که خبر ضعف آنحضرت را شنیده از تیول خود آمده بود از حوالی متهرا بصوبه بهار که در جاگیر او بود رخصت یافت و خلعت خاصه با نادری و خنجر مرصع و اسپ خاصه و فیل نامی عنایت شد [1]درینولا بعرض رسید که جادون رای کاتهیه که هراول لشکر دکن بود از مقهوران و خیم العاقبه جدای گزیده ببدرقه، توفیق سعادت زمین بوس شاهزاده گیتی ستان شاه جهان دریافت و درین تاریخ بعرض رسید که راجه بهاو سنگه کچهواهه در صوبه دکن مسافر ملک عدم گشت با انکه[2] جگت سنگه برادر کلان او و مها سنگه برادر زاده او هر دو بافراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت ازان نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت جوان وجیهه و سنجیده و نیک ذات بود[3] هفتم

1ــ ب - ج : عبارت از ' درینولا بعرض رسید که جادون رای کاتهیه .... تا جوان وجیهه و سنجیده و نیک ذات بود ' ندارند

ه : ' درینولا بعرض رسید .... شاهزاده گیتی ستان شاه جهان دریافت ' ندارد

2ــ ه : ' با انکه جگت سنگه برادر کلان .... وجیهه و سنجیده و نیک ذات بود ' ندارد

3ــ ه : ' چون ازو فرزندی نماند جیسنگه نبیرهٔ برادر کلانش را باوجود صغر سنی بخطاب راجگی سرافراز ساخته منصب دو هزاری ذات

دی ماه در مقام هردوار که بر ساحل دریای گنگ واقعست نزول سعادت اتفاق افتاد و چون هوای این دامن کوه پسند خاطر قدسی مظاهر نیامد و سر زمینی که قابل اقامت باشد نبود بر سمت دامن کوه جمون و کانگره متوجه شدند درینولا خواجه ابوالحسن از دکن آمده باستلام عتبه خلافت جبین سعادت افروخت و [1]معتمد خان به منصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت و خان عالم به حکومت صوبه الهآباد مرخص گردید و [2]چون ساحل آب بیاه مخیم سرادقات جاه و جلال شد قاسم خان از لاهور و هاشم خان برادر او از کوهستان کانگره آمده ملازمت نمودند روز دوشنبه دوازدهم بهمن ماه جشن وزن قمری آنحضرت آراستگی پذیرفت و در چهاردهم ماه مذکور موضع بهولون[3] از مضافات سیتا محل ورود اردوی گیهانپوی گردید چون هوای سیر و تماشای قلعه کانگره همواره مرکوز خاطر قدسی مظاهر بود اردوی کلان را درین مقام گذاشته باجمعی از بندههای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه مذکور شدند و چون اعتماد الدوله بواسطه استیلای بیماری نیروی دریافت سعادت همراهی نداشت او[4] را در اردو گذاشته صادق خان میر بخشی را بجهت

و هزار سوار عنایت فرمودند و پرگنه آنبیر که وطن انها است بدستور سابق بجاگیر او مقرر شد تا جمعیت او پراگنده نشود ' دارد

1ـ ب ـ ج ـ ه: ' و معتمد خان به منصب دو هزاری ذات و ششصد سوار سرفرازی یافت ' ندارند

2ـ ه: ' و مقرب خان به منصب پنجهزاری ذات و سوار ممتاز گشت '

3ـ معتمد: بهلوان ـ ص ۱۸۷ ـ

4ـ ب: ' او را در اردو گذاشته صادق خان میر بخشی .... محارست اردو مقرر داشتند ' ندارد

محافظت احوال مشار الیه و محارست اردو مقرر داشتند روز دیگر خبر رسید که احوال اعتمادالدوله دگرگون شده واطبا از حیات او قطع امید نموده اند وعلامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنابر اضطراب نورجهان بیگم و التفاتی که حضرت شاهنشاهی را باو بود باردو مراجعت فرمودند و آخر های روز بدیدن اعتمادالدوله تشریف بردند در سکرات بود گاه از هوش میرفت وگاه بهوش می آمد نورجهان بیگم بجانب حضرت اشارت کرد وگفت می شناسید در چنان حالی این بیت انوری برزبان راند بیت:

آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود

در جبین عالم آرایش به بیند سروری

دوسه ساعت بر بالین او بوده بدولتخانه معاودت فرمودند و هفدهم بهمن ماه سال هزار وسی ویکم آن دستور اعظم از تنگنای عرصه تعلق به وسعت آباد تجرد شتافت و از غمگینی نورجهان بیگم خاطر مقدس غبار آلود اندوه گشت روز دیگر خاقان حق شناس آمرزش آن کهنه خدمت را از درگاه الهی مسالت نموده بچهل ویک تن از فرزندان و خویشان او خلعت مرحمت فرموده نعش آن مرحوم را همراه پسر خوردش اعتقاد خان روانه دارالخلافه ساختند و در باغی که سبز کرده او بود مدفون شد و معتمد خان تاریخ فوت او را چنین نظم نموده ـ قطعه

چو در خلد اعتماد الدوله جا یافت

بتاریخش خرد در جست و جو شد

سروش غیب در گوش دلم گفت

بنازم خلق را تاریخ او شد

نوزدهم ماه مذکور بهمان عزیمت متوجه تماشای قلعه کانگره شدند و

بچهار[1] منزل ساحل دریای بان گنگا مورد اردوی معلی گشت درین منزل پیشکش راجه چنبا بنظر اقدس گذشت ملک او بیست و پنج کروه از کانگره دور تر است و درین کوهستان ازو عمده تر زمینداری نیست عقبه‌های دشوار دارد و تا حال اطاعت هیچ پادشاهی نکرده برادرش پیشکش او را آورده بود به نوازشات شاهانه سرفرازی یافت بیست و چهارم ماه مذکور بر فراز قلعه بر آمده حکم فرمودند که قاضی و مهر عدل و دیگر علمای اسلام در رکاب بوده آنچه شعار ملت اسلام و شرایط دین محمدی است علیه الصلوة و السلام در قلعه مذکور بعمل آوردند به[2] توفیق ایزد جل وعلا بانگ نماز و خواندن خطبه و کشتن گاو که از ابتدای بنای این قلعه تا حال بوقوع نیامده بود همه را در حضور خود بعمل آوردند و سجدات[3] شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری که هیچ پادشاهی توفیق بران نیافته بود بتقدیم رسانیدند و حکم شد که مسجد عالی درون قلعه اساس نهند[4] قلعه کانگره

1ـ ب ـ ج ـ ه: ' و بچهار منزل ساحل دریای بان گنگا .... نوازشات شاهانه سرفرازی یافت ' ندارند

2ـ ب: ' به توفیق ایزد جل وعلا بانگ .... نوبت پادشاهی می نواخته باشند ' ندارد

3ـ ه: ' و سجدات شکر این موهبت .... بتقدیم رسانیدند ' ندارد

ج: و سجدات شکر این موهبت .... نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند ' ندارد

4ـ ه: قلعه کانگره بر فراز کوه مرتفع .... نسبت بجاهای دیگر گرامی تر داشتند ' ندارد

. فراز کوه مرتفع واقعست و استحکام بنیانش بحدیست که تا آذقه و
سایر مصالح قلعه داری بر جا باشد دست استیلا بدامن امنیتش نمیرسد
لعه مذکور بیست و سه برج و هفت دروازه دارد و دور درون آن
یک کروه و پانزده طناب است و عرض از بیست و دو طناب زیاده و از
پانزده کم نیست و ارتفاع یکصد و چهارده ذراع و دو حوض کلان
در درون قلعه واقعست بعد از فراغ سیر قلعه به تماشای بتخانه درگا
که به بهون مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه
ضلالت گشته قطع نظر از کفار شقاوت آثار گروه گروه از عوام اهل
اسلام مسافت بعید طی نموده نذورات میبرند و پرستش این سنگ سیاه
مینمایند و نزدیک بتخانه مذکور در دامن کوهی ظاهرا کان گوگرد
است و از اثر حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله میکشد و ارباب
ضلالت آنرا جوالا مکهی نام نهاده یکی از خوارق بت قرارداده اند و
عوام الناس را بدان فریفته دارند هنود میگویند که چون زن مهادیو را
عمر بسر آمد مهادیو از غایت محبت و تعلق که باو داشت او را
بر دوش گرفته سر در جهان نهاد و مدتها با خود میگرداند چون
یکچندی برین گذشت ترکیب او متلاشی شد و از یکدیگر فرو ریخت
و هر عضوی در جائی افتاد و در خور شرافت و کرامت هر عضو آن
موضع را عزت و حرمت داشتند و چون سینه که به نسبت سایر اعضا
شریف تر است در آن مقام افتاد اینجا را نسبت بجاهای دیگر گرامی
تر داشتند در غره[1] اسفندارمذ جاگیر و حشم و سایر اسباب ریاست و
امارت اعتماد الدوله را به نورجهان بیگم ارزانی فرمودند و حکم شد

1– ه: و در بیست و پنجم بهمن رایات مراجعت برافراشتند درین
روز بی بدل خان تاریخ فتح کانگره معروض داشت چون خوب
یافته بود نوشته شد ـ عه:

که نقاره نوبت اور را بعد از نقاره نوبت پادشاهی می نواخته باشند چهارم[1] ماه مذکور خواجه ابوالحسن به منصب والای دیوانی کل فرق عزت بر افراخت و مقارن آن از عرایض منهیان صوبه دکن به مسامع جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم بهمن ماه الهی سنه هزار و سی و یک در برهانپور به بیماری قولنج درگذشت و همدرین ایام ظفرخان پسر زین خان در غزنین وفات یافت پیش[2] ازین قراولان تعین شده بودند که در مقام کرجهاک شکار قمرغه ترتیب نمایند و چون بعرض رسید که جرگه بهم پیوسته به نشاط شکار پرداخته یکصد و بیست راس از قچقار کوهی و چهکاره شکار فرمودند ۔

آغاز سال هفدهم از جلوس اقدس

شب دوشنبه هشتم جمادی‌الاول سنه هزار و سی و یک هجری خورشید جهان افروز به بیت‌الشرف حمل سعادت تحویل ارزانی داشت و درین روز عالم افروز آصف خان به منصب شش هزاری ذات و سوار سرفراز گردید وقاسم خان به حکومت صوبه پنجاب رخصت یافت و

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن شاه اکبر
که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری
به شمشیر غزا این قلعه را بکشود تاریخش
خرد گفتا کشود این قلعه اقبال جهانگیری
دارد ۔

1۔ ە: چهاردهم

2۔ ب ۔ ج ۔ ە: ' پیش ازین قراولان تعین شده .... چهکاره شکار فرمودند ' ندارند

فاضل خان بخدمت بخشیگری حضور امتیاز پذیرفت و چهل[1] هزار روپیه بزنبیل بیگ ایلچی دارای ایران مرحمت گشت[2] وحکم شد که تامعاودت موکب منصور از کشمیر در معموره لاهور بآسودگی بسر برد دو[3]ازدهم ماه مذکور در منزل[4] باباحسن ابدال مهابت خان از کابل آمده ملازمت کرد وحکیم[5] مومنا بوسیلهٔ مهابت خان دولت ملازمت دریافته متصدیٔ علاج ضعف آنحضرت گشت نوزدهم ظاهر پکهلی مورد بارگاه اقبال گشت وجشن شرف آفتاب در آنجا آراستگی پذیرفت و درین تاریخ مهابت خان را خلعت خاصه و اسپ خاصه و فیل نامی لطف نموده به کابل رخصت

1ــ ه: هشتاد هزار

2ــ ه: 'در ششم ماه مذکور مقام زوال بندی مورد عساکر منصوره گردید فاضل خان بخدمت بخشیگری سرافرازی یافت' دارد ـ

3ــ ه: 'وچون درینولا مکرر بعرض رسید که دارائی ایران از خراسان بعزم تسخیر قندهار شتافته زین‌العابدین بخشی احدیان بافرمان رحمت عنوان نزد شاهزاده بلند اقبال شاه جهان دستوری یافت مضمون فرمان آنکه چون از جانب شاه حرفهائی نا ملائم بگوش می رسد و انتظام این مهم منحصر در حسن سعی آن فرزند است باید که عساکر فیروزی مآثر و فیل بانان کوه شکوه و توپ خانهٔ عظیم بر جناح استعجال متوجه این صوب گردد و چون ایام برشکال قرین رسیده اگر باران درین حدود روزی چند در اجمیر توقف گزیده بعد از تخفیف بارگی متوجه مقصد شود' دارد

4ــ ه: در منزل بابا حسن ابدال ـ ندارد

5ــ ب ـ ج ـ د ـ ه: و حکیم مومنا بوسیلهٔ مهابت خان.......... ....آنحضرت گشت' ندارند

فرمودند و اعتبار[1] خان خواجه سرا بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازی یافت و[2] چون از صغرسن بسعادت پرستاری آنحضرت اختصاص داشت صاحب صوبگی اکبرآباد و حراست قلعه و خزائن به عهده آن دیرین خدمت مقرر گشت دوم اردی بهشت در خطه دلپذیر کشمیر نزول سعادت اتفاق افتاد و مقارن آن بجهت رفاهیت حال رعیت و رعایت روزگار سپاهی فرمان شد که در کل ممالک محروسه بعلت رسوم فوجداری مزاحمت نرسانند و در خلال این احوال بهادر خان از قندهار آمده دولت زمین بوس دریافت و سردار خان که در خدمت دکن بود بمنصب[3] چهار هزاری ذات و سه هزار سوار سر بلند گردید و راجه کجسنگه بعنایت نقاره ممتاز شد و از[4] سوانحی[5] که درین ایام روداد انکه شاه عباس موالات چندین ساله را برهم زده و چشم از نسبتهای سابق ولاحق پوشیده با لشکر[6] گران بقصد تسخیر قندهار آمده قلعه را محاصره نمود و[7] عبدالعزیز[8] خان که با اندک مایه مردم در قلعه بود

1ــ ب: اعتماد خان

2ــ ب ـ ج ـ د: ' و چون از صغر سن بسعادت پرستاری آنحضرت...... ....آن دیرین خدمت مقرر گشت ' ندارند

3ــ ه: ' سه هزاری ذات و دو هزار سوار سر بلندگردید '

4ــ ه: ' و فرمان طلب بشاهزاده پرویز صادر گشت دربنوقت عرضداشت خانجهان رسید '

5ــ ه: ' و از سوانحی که درین ایام .... سابق و لاحق پوشیده ' ندارد

6ــ ه: ' لشکر های عراق و خراسان '

7ــ ه: ' حکم شد که ساعت بجهت بر آمدن از کشمیر مقرر نمائند '

8ــ ه: عبارت از ' و عبدالعزیز خان که باندک .... تا یورش قندهار و تدارک آن کار پردازد ' ندارد

روزی چند متحصن گشت و بجهت بعد مسافت و دیر رسیدن کومک عاجز شده قلعه را سپرد و چون این خبر بمسامع علیه رسید فرمان عاطفت عنوان مصحوب زین‌العابدین پسر جعفر بیگ آصفخان ولیعهد ارسال یافت مضمون انکه منت خدای را جل سبحانه که فتح دکن و انتظام آن صوبه بیمن همت آن فرزند نسق شایسته یافت باید که بزودی متوجه این صوب شده بسامان یورش قندهار و تدارک آن کار پردازد و مقارن آن خواجه ابوالحسن دیوان و صادق خان میر بخشی را به لاهور رخصت فرمودند که تا رسیدن شاه بلند اقبال با عساکر دکن و گجرات جاگیرداران[1] پنجاب را با بعضی از امرا که درین نزدیکی از محال متعلقه خود برسید بکومک لشکر قندهار نزد خانجهان به ملتان روانه نمایند[2] و نام[3] بردگان بلاهور پیوسته سردار خان را که درین زودی از دکن آمده بود با چندی دیگر از بنده های درگاه به ملتان فرستادند و درین روزها زین العابدین از خدمت شاه ولیعهد بقدسی آستان رسیده عرضه داشت آن سریر آرای خلافت را از نظر مقدس گذرانید باین مضمون که از برهانپور متوجه درگاه گشته بمندو پیوست و چون عساکر ظفر قرین هنوز از محنت سواری نفس راست نساخته بودند و

1ـ ه: و بنگاله و بهار

2ـ ه: ' و به خانجهان فرمان شد که تا رسیدن عساکر منصور از ملتان قصد آن جانب نکند و گوش بر حکم دارد بهادرخان اوزبک بعنایت اسپ و سرو پا سرافراز گشته بکومک لشکر قندهار تعین شد ' دارد

3ـ ه: ' و نام بردگان بلاهور.............. بنده‌های درگاه به ملتان فرستادند ' ندارد

راجه[1] بهیم با پیشکش کوندوانه که پنج لک و پنجاه هزار روپیه و دویست فیل قرار یافته مراجعت ننموده و در طغیان باران سواری و سفر خصوص حرکت عرابه‌های توپخانه در زمین مالوه دشوار بود تا انقضای ایام برسات در مندو توقف صلاح افتاد انشاءالله تعالی بعد از طلوع سهیل با لشکر آراسته متوجه فتح قندهار خواهد شد[2] لیکن[3] چون طرح مقاتله با پادشاه ذی شوکت والا حشمت اتفاق افتاده سامان کار در خور کار باید کرد الحمد لله از لشکر و خزانه و توپخانه و فیلان مست صف شکن کمی نیست التماس دارد که تا این مهم بروفق خواهش اولیای دولت حسن انجام پذیرد بر افراختن و ریاست و سیاست جمعی که درین یورش همراه باشند به قبضه اختیار و اقتدار این نیازمند حواله شود تا از امید و بیم نظام کارها پدید آید و چون قندهار بر سمت پنجاب واقعست آن صوبه به تیول این فرزند تعلق پذیرد تا سبب رفاهیت سپاه شود و سامان آذقه و دیگر ضروریات بسهولت میسر گردد و قلعه رنتهنبور را نیز باین خیر خواه لطف فرمایند تا پردگیان حرم‌سرای خود و بسیاری امرا در انجا گذاشته بی نگرانی خاطر متوجه مقصد شود درینولا[4] میرزا رستم صفوی را حکم شد که پیشتر بلاهور

1ـ ' و راجه بهیم با پیشکش . . . . یافته مراجعت ننموده ' ندارد

2ـ ه: ' و به لاهور در نیامده از راهی که مسافتش قریب تر است خود را به ملتان خواهد رسانید ' دارد

3ـ د: ' لیکن چون طرح مقاتله با پادشاه ذی شوکت . . . . بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست ' ندارد
رجوع کنید به ضمیمه ج ـ

4ـ ب: ' درینولا مرزا رستم صفوی . . . . به عنوان شاه

شتافته استعداد لشکر قندهار نماید و یک لک روپیه برسم مساعدت عنایت فرمودند سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظفر اثر دکن بمبارکی و فیروزی عنان معاودت معطوف داشته معتمد خان بخشی آن لشکر روانه رکاب ظفر انتساب گردد بنابران معتمد خان درینولا باستلام عتبه خلافت جبین افروز گردید و از غرایب سوانح انکه در حرم سرای دولت دانه مرواریدی که پانزده شانزده هزار روپیه قیمت داشت کم شد جوتکرای منجم معروض داشت که درین دو سه روز پیدا می شود و صادق رمال عرض کرد که در همین دو روز از جای بهم میرسد که بصفا و نزاهت متصف باشد مثل عبادتخانه و جائی که مخصوص برای عبادت و نماز و تسبیح باشد و عورت رمالی بعرض رسانید که درین دو سه روز عورتی از روی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد داد قضا را روز سیوم یکی از کنیزان ترک در عبادتخانه یافته به خوشحالی تمام تبسم کنان آورده بدست مبارک داد و سخن هر سه بکرسی نشست -

ذکر غبار خاطری که باغوای اهل فساد درمیان حضرت شاهنشاهی و شاه ولیعهد حادث شد

چون قدرت و مکنت نور جهان بیگم درین دولت بلند صولت از حد تصور و امکان در گذشت و خاقان گیتی ستان حل و عقد امور سلطنت و قبض و بسط مهام خلافت را به قبضه اختیار و اقتدار او سپرده از پادشاهی جز اسم بی مسمی بهرهٔ خویش بر نگرفتند چاشنی باده خوش گوار

ولیعهد حادث شدند ' ندارد

ج - ه: درینولا میرزا رستم صفوی .... و سخن هر سه بکرسی نشست ' ندارند

سلطنت در مذاقش جا کرد و مستی دولت با کوتاهی خرد که مخصوص زنانست متضمن هزار گونه فتنه و فساد گشت با روزگار در آویخت و با قضا و قدر در افتاد و در بیماری حضرت جهانبانی بخاطر ناقص خود رسانید که اگر بحسب تقدیر سانحه ناگزیر اتفاق افتد و سریر خلافت بجلوس شاهی رونق پذیرد یقین که صاحب این اقتدار و اختیار نخواهم ماند و سلوکی که طبیعت بدان خو کرده از پیش نخواهد رفت لاجرم در مقام تربیت داماد خود سلطان شهریار شد مطمح نظر کوتاه بین انکه هرگاه امری سانح گردد او را مانند بتی در دست داشته باستظهار خزانه و فیلخانه و سایر اسباب ریاست کاری از پیش برد و باین عزیمت نا صواب و اندیشه باطل به ترتیب اسباب شورش پرداخت و برهنمونی ادبار نسبت بشاه بلند اقبال خصومت و عداوت را صریح ساخت بالجمله چون عریضه شاه ولیعهد مشتمل بر ملتمساتی که نگاشته خامه بیان شد رسید از انجا که بیگم در مقام بدخوئی و بهانه جوئی بود هریک ازین مقاصد را لباس نا ملایم پوشانیده در نظر آنحضرت چنان جلوه داد که مقصد شاهجهان از ترتیب این مقدمات آنست که حل و عقد مهام سلطنت و انتظام امور خلافت را به قبضه اقتدار خویش در آورده بجهت رواج کار خود دستگاهی فرو چند و در بیرون جمعی از مفسدان خانه برانداز باو همراز شده هیزم کشی میکردند تا آتش فتنه بالا گرفت و بیگم خود متصدی یورش قندهار و تدارک آن کارشده داماد نا خلف خود را بسرداری لشکر التماس خود بعرض اشرف رسانید که میرزا رستم پسرعم شاه عباس را که در قندهار نشو و نما یافته و چندین سال حکومت آنجا کرده و از حقیقت آن سر زمین واقف است اتالیق او سازند و از خزانه و سپاه هیچ کمی نیست زرهائی که از پدرم مانده و آنچه من درین مدت اندوخته ام همه را صرف این مهم کرده نوکر جدید نگاه داشته

لشکری سامان نمایم که از تماشای کمیت وکیفیت آن چشم روزگار سرمه حیرت کشد بشرطی که شاهجهان در همان صوبه توقف گزیده عوض جاگیرهای که در نواحی دارالخلافه اکبرآباد و لاهور و اجمیر دارند از محال دکن و مالوه و گجرات متصرف شوند و جمعی را که بجهت خدمت دکن همراه برده بودند روانه درگاه والا سازند حضرت شاهنشاهی سخن ناصواب بیگم را بسمع رضا اصغا نموده خلاصه جاگیرهای شاه بلند اقبال را تغیر کرده بشهریار دادند و فرمان شد که موکب شاهی در همان صوبه توقف گزیده مردمی را که از درگاه بکومک شتافته بودند روانه حضور سازند و سزاولان بجهت آوردن آنها مقرر شدند و میر عبدالسلام را که از جانب شاه ولیعهد وکیل در خانه بود کسیل کردند و شهریار را تسلیم خدمت قندهار و منصب دوازده هزاری و هشت هزار سوار فرمودند و [1]مقرر گشت که میرزا رستم اتالیق شاهزاده و سپه سالار لشکر باشد و پیشتر بلاهور شتافته بفراهم آوردن سپاه همت مصروف دارد درینولا شاهزاده بلند اقبال پرگنه دهولپور را بجاگیر خود التماس نموده دریای افغان را بحکومت و حراست آنجا تعین فرمودند و پیش از رسیدن عرضه داشت شاهزاده بالتماس نور محل بجاگیر شهریار تنخواه شده بود و شریف الملک ملازم شهریار قلعه دهولپور در تصرف داشت مقارن این حال دریا رسید وخواست که قلعه را متصرف گردد واز طرفین آتش قتال اشتعال پذیرفت و تیری بر حدقهٔ چشم شریف الملک رسید و او را کور ساخت وظهور این سانحه سبب زیادتی شورش وآشوب خاطر بیگم گشت۔

---

[1]ـ ب ـ ج ـ د: عبارت از ' ومقرر گشت که میرزا رستم اتالیق . . . . تا این سانحه سبب زیادتی شورش وآشوب خاطر بیگم گشت ' ندارند

مراجعت موکب منصور بصوب دارالسلطنه لاهور

در بیست و پنجم امرداد لوای جهان آرای خاقان ممالک کشای بجانب لاهور ارتفاع یافت و در مقام[1] هیرپور اعتقاد خان بحکومت کشمیر فرق عزت بر افراخت و کنور سنگه راجه کشتوار را از حبس بر آورده بعنایت وطن مالوف کامیاب خواهش ساختند و قرار یافت که زعفران و جانور شکاری بخالصه شریفه ضبط شود در بیست و چهارم شهریور از آب چناب عبور اتفاق افتاد و درین[2] تاریخ میرزا رستم از لاهور آمده باستلام عتبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت و همدرین منزل افضل خان دیوان شاهزاده گیتی ستان شاهجهان از خدمت ایشان رسیده عرضه داشت آن خلف الصدق خلافت را بنظر اشرف گذرانید خلاصه مضمون انکه این منصوبه که ارباب فساد ترتیب داده اند محض خطاست و پیش نهاد خاطر بیگم غیر از نقاضت من و بداندیشی این دولت نیست و از دانائی آنحضرت دور مینماید که[3] صلاح و فساد کارها را بنظر دوربین نسنجیده در مصالح ملکی و امور کلی بقول زنان و رای ایشان که میمنت آن ظاهر است و بجز ندامت و پشیمانی نتیجه بران مترتب نخواهد شد عمل میفرمایند و برین فرزند صلاح اندیش و مرید وفاکیش که مجددا مصدر چنین فتح عظیمی شده و در خور آن امیدوار انواع و اقسام عواطف بود بی شائبه تقصیر خاطر مبارک را گران ساخته

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' در مقام هیرپور ' ندارند

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: و درین تاریخ میرزا رستم .... سعادت نورانی ساخت ' ندارند

3ـ ه: ' که صلاح و فساد کار ها را بنظر .... نخواهد شد عمل میفرمایند ' ندارد

بحرف بداندیشان کار میکنند و به تحریک بیگم جاگیر های این نیازمند را تغیر نموده بچنین ناخلفی میدهند خود بدولت انصاف فرمایند که باین وضع درمیان دوست و دشمن چون تواند بسر برد هرگاه بی عنایتی و عدم استقلال حضرت درین مرتبه باشد التماس دارد که سوای سورت که در معنی دروازه خانه مبارک است تمام محال جاگیر این مرید را تغیر فرموده بهر کسی که مرضی بیگم باشد تنخواه دهند و این نیازمند را اجازت بخشند که در سورت گوشه انزوا اختیار نموده بدعا مشغول باشد هر چند[1] حضرت شاهنشاهی به نورجهان بیگم فرمودند که تغیر جاگیر شاهجهان بی وجه و سبب مناسب نیست و آنچه او عرضه داشت نموده سراسر معقول است لیکن چون استقلال بیگم بکمال رسیده بود اثری برین گفت و شنود مترتب نگشت و[2] به متصدیان دیوان اعلی حکم شد که محال متعلقه شاهجهان را در سرکار حصار و میان دوآب هرجا واقعست بجاگیر شهریار تنخواه نمایند و ایشان عوض آن محال از صوبه دکن و گجرات و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند افضل خان هرچند در اصلاح این فساد سعی نمود سخن او بجائی نرسید و نتیجه بران مترتب نگشت و بی نیل مقصود رخصت معاودت یافت و[3] فرمان صادر شد که از محال دکن و گجرات و مالوه که بآن فرزند عنایت شد هرجا خواهد محل اقامت خود قرار داده به ضبط آن

1ـ ه: ' هر چند حضرت شاهنشاهی به نور جهان بیگم .... سرا سر معقول است ' ندارد

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' و به متصدیان دیوان اعلی حکم شد .... و مالوه هر جا خواهند متصرف گردند ' ندارند

3ـ ه: ' و فرمان صادر شد که از محال دکن.............. تا من جرات برآمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم ' ندارد

حدود پردازد و جمعی را که بجهت یورش قندهار طلب فرموده ایم بزودی روانه درگاه والا نماید اگرچه این احکام را بحضرت شاهنشاهی منسوب میداشتند لیکن باراده و اختیار ایشان نبوده همه ساخته و پرداخته بیگم بود و غرض اصلی او انکه اگر شاهجهان به تغیر جاگیر و جدا ساختن مردم تن درداده این بحکم و تعدی را فرو خورد بمرور فتور عظیم در جمعیت و سامان ایشان راه خواهد یافت و اگر مزاج وهاج آن فرازنده تخت و تاج بشورش درآمده با قبله حقیقی طریق گستاخی و سوء ادب پیش گیرد ناگزیر برحضرت شاهنشاهی لازم و متحتم خواهد شد که بدانجانب نهضت فرمایند بالجمله همگی همت آن خلف الصدق خلافت مصروف آن بود که غبار شورشی که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرونشیند و پرده هائی آزرم و ادب از میان برداشته نشود و اراده فاسد بد اندیشان واقعه طلب انکه از جانبین اسباب شورش و فساد سرانجام یابد و دستگاهی بجهت تربیت و پیش آوردن شهریار ترتیب دهند و چون آصف خان را از معتقدان قدیم و دولتخواهان شاهجهان میدانستند خاطر بیگم زا از چنین برادری، بحرفهای سست و مقدمات دور ازکار منحرف ساخته بودند و هر گاه ازین عالم سخنی مذکور میشد آصف خان سکوت را حصار عزت خود دانسته زبان را بگویائی آشنا نمی ساخت و ارباب فساد میدان را خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند تا آنکه بیگم را برین آوردند که پرده مدارا و آزرم از میان برگرفته ابواب مخاصمت و منازعت مفتوح گردانید و حضور مهابت خان را که از شاه ولیعهد متردد و متوهم بود و همواره با آصف خان طریقه

ب ـ ج ـ د: عبارت از و فرمان صادر شد که از محال دکن .....

.........، تا خالی یافته در آتش افروزی سعی داشتند "

"ندارند"

بغض و خصومت و حسد مسلوک میداشت از اعاظم مصالح این کار دانسته از حضرت شاهنشاهی التماس نمود و از غرایب آنکه هر چند فرامین مطاعه و نشانهای بیگم بطلب او صادر میگشت نظر[1] بر نسبتهای سابق نموده ظهور این سانحه را بوجوه معقول دلنشین خود نمیتوانست ساخت و جرات بر آمدن نمینمود و بخدمت مهد علیا عرضه داشت کرد که تا آصف خان در درگاه باشد آمدن من متصور نیست اگر در واقع عزم برهم زدن دولت شاهجهان را با خود مصمم ساخته اند آصف خان را بصوبه بنگاله باید فرستاد و معتمد خان را که خلیفه بیعت شاهجهان است سیاست باید فرمود تا من جرات بر آمدن نموده متصدی این شغل خطیر گردم بالجمله[2] امان الله پسر مهابت خان به منصب سه هزاری ذات و یک هزار و هفتصد سوار سر فرازی یافت و فرمان شد که او را بوکالت خویش در کابل گذاشته جریده متوجه درگاه گردد و منصب مهابت خان شش هزاری ذات و سوار مقرر شد چهارم آبان در دارالسلطنه لاهور ورود موکب مسعود اتفاق افتاد و درین روز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپی[3] که محل جاگیر اوست آمده باستلام عتبه اقبال جبین افروز گشت و خانجهان از ملتان حسب الحکم رسیده بسعادت زمین بوس فرق عزت بر افراخته هزار مهر[4] و هزار روپیه

1ــ ب ـ ج ـ د : ' نظر بر نسبتهای سابق نموده ظهور.......... بر آمدن نموده متصدی این شغل گردم ' ندارند

2ــ ه : ' و مهابت خان را که پیوسته از شاهجهان نا امید و آزرده خاطر بود از مصالح اینکار دانسته بدرگاه طلبیدند ' دارد

3ــ ه : کالپی ـ ندارد

4ــ ب ـ ج ـ د : ' هزار مهر و هزار روپیه............ معروض داشت ' ندارند

بصیغه نذر و هژده اسپ عراق برسم پیشکش معروض داشت و مقارن آن صبیه قدسیه شاهزاده سلطان دانیال را به میرزا خان پسر عبدالله خان نسبت فرمودند[1] و دربنولا[2] حیدر[3] بیگ و ولی بیگ فرستاده‌های شاه عباس بسعادت آستان بوس سرفراز گشته مراسله محبت طراز بنظر اقدس در آوردند و هم دران زودی خلعت و خرچی داده رخصت انعطاف ارزانی فرمودند و خانجهان را که بجهت بعضی مصلحتها طلب شده بود اسپ و فیل و شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده بطریق منقلای فرستادند و حکم شد که تا رسیدن شهریار در ملتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و بی[4] حکم عازم استخلاص قندهار نشود و آصف خان را بدارالخلافه اکبرآباد فرستادند که تمام خزاین مهر و روپیه را که از آغاز سلطنت حضرت عرش آشیانی تا حال فراهم آمده بدرگاه آرد ازین[5] فرستادن مطلب اصلی جدا ساختن او بود چنانچه مهابت خان التماس نمود و پیش ازین در جای خود اشارتی بدان رفته و درین روزها شریف وکیل

ه: ' هزار مهر و هزار روپیه .... عبدالله خان نسبت فرمودند ' ندارد

1ـ ه: ' و بطلب راجه بیرسنگه دیو فرمان شد '

2ـ ب - ج: ' دربنولا حیدربیگ و ولی بیگ فرستاده های ....
.....شمشیر و خنجر مرصع عنایت نموده ' ندارند

د: دربنولا حیدر بیگ و ولی بیگ .... مقارن این حال عرضه داشت اعتبار خان از آگره رسید ' ندارد

3ـ ه: ' حیدربیگ و ولی بیگ فرستاده‌های شاه عباس ' ندارد

4ـ ه: ' و بی حکم عازم استخلاص قندهار نشود ' ندارد

5ـ ه: ' ازین فرستادن مطلب اصلی .... اشارتی بدان رفته ' ندارد

ه پرویز دستوری یافت که بسرعت تمام یافته ایشان را با لشکر بهار متوجه ملازمت سازد و فرمان[1] مرحمت عنوان بخط خاص نموده تاکید بسیار در آمدن مرقوم فرمودند و چون درین ایام ی نا ملایم از طرف شاهجهان بمسامع جلال رسیده موجب توزع قدسی مظاهر و شورش افزای طبع اشرف میگشت و حدوث این بر آن حضرت سخت‌گران بود لاجرم موسوی خان را که از ی مزاج فهم و سخن شناس بود نزد کوکب مراد فرستاده نصایح افزا به تقریر او حواله فرمودند و حکم شد که بر منویات باطن صد نهانی ایشان وقوف حاصل نموده بخدمت شتابد تا بهرچه ی وقت باشد بعمل آید غره بهمن ماه جشن وزن قمری حضرت اهی آراستگی یافت و درین تاریخ مهابت خان از کابل رسید به پایه اورنگ خلافت فرق عزت بر افراخت و در[2] خلوت بعرض که تا معتمد خان درمیان کار است برهم زدن هنگامهٔ شاهجهان لات مینماید اگر حضرت صریح بقتل او راضی نباشند به بهانه ، روانه کابل سازند تا من او را آواره راه عدم گردانم مقارن این رضه داشت اعتبار خان از آگره رسید که شاهجهان با لشکر بسیار دو متوجه این صوب شده تا پیش نهاد خاطر چه باشد مجملی سرگذشت انکه چون افضل خان بخدمت شاه جوان بخت پیوست ی ناملایم از بی التفاقی پدر عالیقدر و اراده های فاسد بیگم و پردازی مفسدان باطل ستیز معروض داشت و ظاهر شد که هر چند

---

[1]: 'و فرمان مرحمت عنوان بخط خاص .... آن حضرت سخت گران بود لاجرم' ندارد

[2] ه.: 'و در خلوت بعرض رسانیدکه تا معتمد خان .... بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد' ندارند

مساعده بکار رود نتیجه بران مترتب نخواهد شد بلکه حمل بر عجز و زبونی نموده در تحکم و تسلط خواهند افزود و چنانچه جاگیرهای هندوستان را تغیر نموده اند رفته رفته جاگیرهای مالوه و گجرات و دکن را نیز تغیر خواهند فرمود لاجرم نهضت موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بصوب مستقر خلافت اتفاق افتاد ـ

توجه رایات عالیات بجانب هندوستان

چون[1] آمدن شاه ولیعهد به تحقیق پیوست بیگم به تحریک مهابت خان این معنی را بروش ناملایم و طریق ناپسندیده معروض داشته مزاج اشرف حضرت شاهنشاهی را به شورش در آورد و قرار یافت که آنحضرت در لباس سیر و شکار تا آب سلطانپور تشریف برند اگر طریق آمدن ایشان گستاخانه و از روش بیگانه باشد شرایط حزم و احتیاط را پاس داشته از آب مذکور عبور باید فرمود و اگر طور دیگر صورت بندد فراخور آن بعمل آید و باین عزیمت هفدهم ماه بهمن از لاهور کوچ واقع شد در[2] خلال این حال پیوسته عرایض اعتبار خان و دیگر بنده ها از دارالخلافه آگره میرسید که موکب منصور شاهزاده گیتی ستان شاهجهان[3] بر جناح استعجال متوجه این حدود است و[4] خانخانان و داراب خان

1ـــ ه: ' چون آمدن شاه ولیعهد به تحقیق پیوست............
.... از لاهور کوچ واقع شد ' ندارد

2ـــ ب ـ ج ـ د: عبارت از در خلال این حال پیوسته...........
تا باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم ' ندارند

3ـــ ه: ' از مندو '

4ـــ ه: ' و خانخانان و داراب خان پسر او...............
برج و باره و لوازم آن پرداختم ' ندارد

پسر او را با دیگر امرا که از تعینات صوبه دکن بودند همراه آورده اند ازین جهت برآوردن خزانه و روانه ساختن همراه آصف خان صلاح دولت ندانسته بنا بر احتیاط باستحکام برج و باره و لوازم آن پرداختم و [1]مطابق این عرضه داشت آصف خان نیز رسید که چون آمدن شاهجهان مشخص گشت صلاح در بر آوردن خزانه ندانسته بنده متوجه ملازمت گردید چون ازین خبر وحشت اثر شورش مزاج اشرف از دیاد پذیرفت لاجرم نهضت موکب اقبال بصوب دارالخلافه آگره از اعاظم مصالح دولت دانسته از آب سلطانپور عبور فرمودند و بکوچ متواتر متوجه دهلی شدند [2]بالجمله از فتنه و فساد نورجهان بیگم کار باینجا رسید و بشامت نسبت شهریار جهانی بشورش گرائید و فرزندی را که دستور العمل اخلاص و رضا جوئی بود در مقام ستیز و عقف آوردند و چنین پادشاهی را درکبر سن باکمال ضعف بیماری در هوائی که به مزاج اشرف نهایت ناسازگاری و تناقض دارد به جنگ فرزند ترغیب و تحریض نمودند غافل از انکه بهر جانب که چشم زخم رسد زیان این دولت است و بجز ندامت نتیجه بران مترتب نخواهد شد و بنده های را که سالها تربیت فرموده بوالا پایهٔ امارت رسانیده اند و امروز بایستی در موکب

1ــ ه: ' تا به چه قصد می آمده باشند بیگم که هلاک چنین واقعه بود به تحریک مهابت خان و دیگر مفسدان واقعه طلب قرار باین داد که حضرت برسم سیر و شکار با سلطان پور تشریف برند اگر طریق آمدن ایشان گستاخانه و از روش بیگانه باشد از آب مذکور عبور باید فرمود و اگر طور دیگر صورت باشد درخور ان بعمل آید وباین عزیمت هفدهم بهمن ماه از لاهورکوچ واقع شد ' داود

2ــ ب ـ ج ـ د ـ : ' بالجمله از فتنه و فساد نورجهان بیگم ....منازعت بایکدیگر ضایع ساختند ' ندارند ـ

شاهزاده والا قدر بر سر قندهار که ناموس سلطنت است در استیصال مخالفان کوشیدندی در منازعت با یکدیگر ضایع ساختند درین وقت چندی از ارباب فساد که محرک سلسله عناد بودند بعرض رسانیدند که محرم خان خواجه سرا و خلیل بیگ ذوالقدر و فدائی خان میر[1] توزک و معتمد خان بخدمت شاهزاده شاهجهان ابواب عرایض و مراسلات مفتوح دارند[2] چون[3] وقت مقتضی مدارا و اغماض نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنابر عداوتی که میرزا رستم با خلیل بیگ داشت بر بی اخلاصی او سوگند خورد و نور الدین قلی نیز بر طبق آن گواهی دروغ داد و همچنین ابو سعید از جانب محرم خان خواجه سرا خباثت کرده مقدمه چند که بوی خون ازانها آید معروض داشت و آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم بقتل این هر دو بیچاره شد و مهابت خان که سبب هلاک آن تهمت زده‌های مظلوم بود بی تامل و توقف به تیغ بیدریغ از هم گذرانید و فدائی خان را تیغ زبان بمیان جان در آمد و از کشتن جان برد و معتمد خان را از پایه اعتبار انداخته بجانب تته اخراج نمودند و مقارن[4]

1— د ـ ه: میر توزک ندارند

2— ه: ' لاجرم بسعی بیگم محرم خان و خلیل بیگ را بسیاست رسانیده ' دارد

3— ب ـ ج ـ د ـ ه: عبارت از ' چون وقت مقتضی مدارا و اغماض .... جان در آمد و از کشتن جان برد ' ندارند
ب ـ ج ـ د: این عبارت دارند ـ
' آنحضرت محرم خان را بسعی بیگم بیاساز رسانیدند چون میرزا رستم بر بی اخلاصی خلیل بیگ گواهی داد او را نیز از هم گذرانیدند و فدائی خان را محبوس ساختند '

4— ب ـ ج ـ د: ' و مقارن این حال عرضه داشت اعتبار خان .... در فتحپور توقف گزیده اند ' ندارند

این حال عرضه داشت اعتبار خان از دارالخلافه اکبرآباد رسید که شاهجهان با عساکر بیکران بنواحی اکبرآباد آمده در فتحپور توقف گزیده اند و موسوی خان در فتحپور دولت ملازمت دریافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و آنچه به تقریر او حواله شده بود معروض داشت و ایشان بروش پسندیده با او خطاب فرموده مقرر ساختند که قاضی عبدالعزیز برفاقت مشارالیه متوجه درگاه گشته مطالب[1] ایشان را بعرض همایون باین عنوان رساند که چون افضل خان در درگاه کاری نساخت و هر چند باصلاح این فساد کوشش نمود نتیجه بر آن مترتب نشد و ناگزیر مایوس باز گشت و بیگم منازعت و مخاصمت را صریح ساخته محال جاگیر شاهجهان را بمکابره و ستیزه تغیر داده تنخواه نمود و حرفهای نا ملایم مقدمات زشت از بی التفاتی حضرت شاهنشاهی و بد اندیشی بیگم بشاه جوان بخت رسید و متیقن گشت که هر چند مدارا و بردباری بکار رود حمل بر عجز و زبونی کرده در تعدی و تحکم خواهند افزود و جمعی که بامید واریها فراهم آمده اند نقش یاس از صفحه احوال خوانده راه بیوفائی خواهند سپرد و کار بدشواری خواهد کشید لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز و فراهم آمدن لشکر از اطراف و اقطار ممالک بخدمت پدر بزرگوار باید شتافت یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید و کار بجای نرسد که طرفین را ندامت ابد حاصل شود بالجمله درکنار آب لودیانه موسوی خان با قاضی عبدالعزیز بموکب شاهنشاهی رسید و از بس که مزاج اشرف به تحریک و فساد نور محل برشورش وآشوب بود

1ــ ب ـ ج ـ د: عبارت از مطالب ایشان را بعرض همایون .... تا به تحریک و فساد نورمحل بر شورش آشوب و بود، ندارند

قاضی را راه سخن نداده حوالهٔ مهابت خان فرمودند که مقید دارد و چون[1] موکب اقبال از سهرند پیشتر شتافت امرا و سایر بنده‌ها از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از انجمله لاله پرسنگدیو بوندیله در مقام تهانیسر بموکب اقبال پیوست و فوج آراسته عرض داد و در منزل کرنال آصف خان از اکبرآباد رسیده بسعادت رکاب بوس مشرف شد و [2]نوازش خان پسر سعید خان از گجرات آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گردید و تا رسیدن بدارالملک دهلی جمعیت نیک در ظل رایت جلال فراهم آمد و سید بهوه بخاری و صدر خان و راجه کشن داس در دهلی ملازمت نمودند و باقر خان فوج آراسته بنظر در آورد و راجه گردهر داس پسر رایسال[3] درباری بسعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت درین یورش مدار تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض بود و سرداری فوج هراول به عبدالله خان مقرر شد و حکم فرمودند که یک کروه پیشتر از اردو فرود می آمده باشد و خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راهها نیز بعهده او شد پنجم[4] اسفندارمذ از میان معموره دهلی گذشته درکنار آب جون نزول سعادت فرمودند۔

1ـ ب ـ ج ـ د : ' و چون موکب اقبال از سهرند . . . .
زمین بوس دریافتند ' ندارند

2ـ ب ـ ج ـ د : و نوازش خان پسر سعید خان از گجرات . . . .
. . . . ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض بود '
ندارند

3ـ معتمد : رای سین ـ ص ۲۰۱ ـ

4ـ د : بیست ـ دارد

آغاز سال هژدهم از جلوس والا

روز سه شنبه بیستم جمادی الاول سال هزار و سی و دو هجری نور بخش صورت و معنی حمل را فروغ دیگر بخشید وسال هژدهم از جلوس مقدس آغاز شد راجه[1] جی سنگه نبیره راجه مان سنگه از وطن خود آمده باستلام شده خلافت ناصیه سعادت برافروخت و مقارن آن رایت اقبال شاهنشاهی از دهلی قدری پیشتر رفت و موکب مسعود شاه ولیعهد بمقام بلوچ پور پیوست و مسافت مابین ده کروه پیش نماند درین وقت بعضی ظاهر بینان به سریر آرائی خلافت معروض داشتند که از مقید ساختن قاضی و چهره پردازی احوال چنین معلوم میشود که کار از صلاح و صواب گذشته و معامله بجای نازک رسیده الحمدلله لشکر ما بحسب کمیت وکیفیت برلشکر پادشاهی فزونی دارد صلاح دولت در آنست که ترک مسامحه نموده عرصه نبرد باید آراست غالب ظن آنکه فتنه جویان واقعه طلب خجلت زده ادبار کردند و کارها بمراد دولتخواهان شود آن برگزیده دین و دولت حقوق تربیت والد بزرگوار را بخاطر حق پسند گذرانیده فرمودند معاذالله از ارتکاب چنین گستاخی که نزد خدا و خلق ناستوده و ممنوع باشد و بغیر از ندامت و پشیمانی نتیجه بران مترتب نکردد قضارا اگر در اثنای جنگ چشم زخمی بآنحضرت برسد با انکه فتح ازینجانب باشد مارا ازان دولت و سلطنت چه بهره و دلخوشی خواهد بود مرکوز خاطر حقیقت گزین جز آن نیست که فتنه سازان خانه برانداز را که محرک سلسله شورش وفساد اند مالشی بسزا داده شود

1ـ ب ـ ج ـ د : « راجه جی سنگه نبیره راجه مان سنگه .... ناصیه سعادت برافروخت » ندارند ـ

ه : « راجه جی‌سنگه نبیره راجه مان سنگه .... ومعامله بجای نازک رسیده » ندارد ـ

و محال جاگیرها بدستور سابق بتصرف در آید بالجمله آن مظهر مکارم سبحانی بحرف واقعه طلبان التفات نفرموده از غایت سعادتمندی و حق پسندی چهارده کروه از راه متعارف میل بجانب دست چپ نموده در مقام کوتله که داخل ولایت میوات است معسکر آراستند و چهار پنجهزار سوار در رکاب منصور نگاهداشته فوج بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر فرمودند که براردوی پادشاهی بقذاق تاخت و تاراج پرداخته راه[1] آمد و شد رسد غله و آذقه را مسدود دارند و اگر[2] به تحریک بیگم فوجی بمبارزت و مقاتلت نامزد فرمایند نام برده ها روی آنها را توانند نگاهداشت تا مفسدان بد اندیش بستوه آمده غبار شورشی که مرتفع ساخته اند فرونشانند و دست از محال جاگیرها باز دارند و پرده[3] آزرم و ادب از میان برداشته نشود و[4] بیگم بتحریک مهابت خان آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائی خان و نوازش خان وغیره را با موازی بیست و پنجهزار سوار موجود بتقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمدند و چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد عبدالله خان سردار فوج هراول که از بی عنایتی حضرت جهانبانی و بدسلوکی بیگم و دشمنی مهابت خان ذخیره ها در

1ـ ه: ' راه آمد و شد رسد و غله و آذقه ....
آنها را توانند نگاهداشت ' ندارد ـ

2ـ ب ـ ج ـ د : ' و اگر به تحریک بیگم فوجی ....
توانند نگاهداشت ' ندارند ـ

3ـ ه: ' پرده آزرم و ادب از میان برداشته ....
و چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد ' ندارد ـ

4ـ ب ـ ج ـ د : ' و بیگم به تحریک مهابت خان آصف خان ....
.... و راجه بکرماجیت و داراب خان نیز افواج ' ندارند ـ

خاطر داشت و قرار داده بود که اگر افواج باهم نزدیک برسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت شاهزاده ولیعهد رساند درینولا قابو یافته فوج هراول را ویران ساخته بخدمت شاه والا قدر شتافت و[1] مشمول عواطف بیکران گردیده بعنایت بیست هزار مهر نقد و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسپ خاصه فرق عزت برافراخت درین[2] هرج و مرج زبردست خان میر توزک و شیر حمله و شیر بچه پسر او و محمد حسین برادر خواجه جهان و پسر اسد خان معموری از فوج عبدالله خان جان نثار شدند و[3] راجه بکرماجیت که از اراده عبدالله خان آگاهی داشت نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند و نوازشی خان پسر سعید خان و جمعی که از اراده عبدالله خان آگاهی نداشتند پنداشتند که بقصد جنگ تاخته است و بفوج مقابل خود اسپ برانگیختند و گرد و غبار بحدی حادث شد که تشخیص دوست و دشمن از میان برخاست و بحسب سر نوشت درین وقت تیر تفنگ بر پیشانی راجه بکرماجیت خورد و از اسپ افتاد و جان بجان آفرین سپرد و از افتادن راجه سر رشته انتظام افواج شاهی ازهم گسیخت و اختلال تمام

1ـ ه: ' و مشمول عواطف بیکران گردیده ....
نزد داراب خان شتافت که نوید آمدن او رساند ' ندارد ـ

2ـ ب ـ ج ـ د: ' درین هرج و مرج زبردست خان.............
..........که نوید آمدن او رساند ' ندارند ـ

3ـ الف: این عبارت در حاشیه دارد ـ
' ازین طرف رفتن عبدالله خان افواج را از نسق انداخت و در انجانب بکشته شدن راجه بکرماجیت دست و دل لشکر از کار ماند آخرهای روز افواج طرفین هر یک بجا و مقام خود رفته قرار گرفتند '

بحال مردم راه یافت و راجه از مشاهده این حال بی محابا بجانب فوج نوازش خان تاختہ و او را شکست داده جمع کثیر از سادات بارهه و امروهه را بقتل رسانید و سید شهاب پسر سید هاشم بارهه با چندی دستگیر شد و[1] چون خبر رفتن عبدالله خان بعرض حضرت شاهنشاهی رسید از آصف خان و خواجه ابوالحسن بدگمان شده باضطراب تمام نزد خود طلب فرمودند و اعتماد از میان برخاست و شورش عظیم در لشکر افتاد و مهابت خان که مدار این مهم بر او بود چون آثار غلبه و تسلط از افواج شاهی مشاهده نمود ناگزیر دست بحیله و تزویر زده بحرفهای دلفریب خاطر نشان قاضی عبدالعزیز ساخت که اگر شاهجهان انقیاد حکم اشرف نموده عنان معاودت دکن معطوف دارند من تعهد مینمایم که مهم سازی جاگیر ایشانرا خاطر خواه سرانجام دهم و متعاقب اسناد آن محال را بمهر اوزک رسانیده روانه خدمت سازم و چون این معنی از عرضه داشت قاضی بمسامع شاهی رسید اگرچه بر سخن مهابت خان اعتماد نداشتند لیکن ازین که دست آویز عذری بهم رسید رضا جوئی پدر والا قدر را بر مطالب خود ترجیح داده رایت مراجعت برافراشتند با[2]لجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی اکبرآباد عبور نموده بصوب اجمیر نهضت فرمود و شاهجهان بجانب ماندو رایت دولت برافراشتند و در اثنای راه صوبه

1— ب - ج - د : ' و از مردم اعیان زبردست خان میر توزک و محمد حسین برادر خواجه جهان و شیر حمله باپسرش مسافر ملک نیستی گردیدند ' دارند -

2— ب - ج - د : 'بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی..... ماندو رایت دولت برافراشتند' ندارند

ه : 'بالجمله موکب حضرت شاهنشاهی از حوالی...... بحکومت و حراست آن ملک رخصت کرد' ندارد

گجرات را به عبدالله خان عنایت فرمودند و او[1] وفادار نام خواجه سرائی را بحکومت و حراست آن ملک رخصت کرد و درین وقت خان عالم از اله آباد و سربلند رای از دکن و راجه جیسنگه از وطن باردوی شاهنشاهی رسیده سعادت رکاب بوس دریافتند و باسان الله پسر مهابت خان خطاب خانه زاد خانی عنایت شد ششم اردی بهشت کنار کولاب فتحپور محل نزول بارگاه دولت گردید و[2] درین[3] منزل اعتبار خان[4] خواجه سرا باستلام عتبه سلطنت جبین سعادت نورانی ساخت چون[5] در محارست قلعه اکبرآباد شرایط احتیاط و لوازم بندگی بتقدیم رسانیده بود بعواطف و نوازش خسروانه کامیاب مراد گردید و منصب شش هزاری ذات و پنجهزار سوار و خطاب ممتاز خان عنایت نموده و خلعت باکمر شمشیر مرصع و اسپ و فیل خاصه مرحمت فرموده رخصت انعطاف ارزانی داشتند درین هنگام بعرض رسید که جگت سنگه ولد راجه باسو در کوهستان کانگره غبار شورش مرتفع ساخته حکم شد که سردار خان از

1ـ د: 'و او وفادار نام خواجه سرای را .... شاهنشاهی رسیده سعادت رکاب بوس دریافتند' ندارد

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: درین منزل شاهزاده پرویز از بهار رسیده دولت رکاب بوس دریافت به منصب چهل هزاری ذات و سی هزار سوار فرق عزت برافراخت، دارند

3ـ د: 'و درین منزل اعتبار خان خواجه سرا.......... شاهجهان از راه گهاتی چاندا عبور فرموده به ماندو شتافتند، ندارد

4ـ ب ـ ج ـ د: اکبر آباد

5ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: 'چون در محارست قلعه اکبرآباد........ ونوازش خسروانه کامیاب مراد گردید' ندارند

ملتان بدانصوب شتافته سزای لایق در کنار روزگار او نهد دهم[1] اردی بهشت ماه الهی حوالی پرگنهٔ هندون معسکر اقبال گشت چون شاهزاده پرویز از صوبه بهار آمده بنواحی اردوی گیهان پوی رسیده بود حکم شد که امرای عظام باستقبال شتابند یازدهم بعد از دو پهر روز در ساعتی که مختار انجم شناسان بود بسعادت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساخت و حضرت شاهنشاهی بشوق و شغف تمام در آغوش عاطفت گرفته نوازش و مهربانی بیش از بیش ظاهر ساختند و همدرین ولا صادق خان بخشی بحکومت و حراست پنجاب سرفرازی یافت و درخلال این حال بمسامع جلال رسید که میرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ که در سرکار پتن صوبه گجرات جاگیر داشت برادران خورد او شبی بیخبر برسر او ریخته اورا بقتل رسانیدند ومقارن این حال برادرانش بابا در حقیقی او بدرگاه والا آمدند لیکن مادرش چنانچه باید مدعی خون فرزند نشد و به ثبوت شرعی نیارست رسانید اگرچه فتنه جوئی و زشت خوئی او بمرتبه بود که کشته شدن او افسوس نداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت به برادر کلان که به منزله پدر است چنین بیباکی بظهور رسیده بود حکم شد که بالفعل در زندان محبوس دارند تابعد ازین آنچه سزاوار آنها باشد بعمل آید و چون بعرض رسید که شاهزاده بلند اقبال شاهجهان از راه گهاتی چاندا عبور فرموده بماندو شتافتند درین وقت مهابت خان از قرار صلح برگشته حضرت شاهنشاهی را بران داشت که تا اجمیر تشریف

---

[1] ـــ ب ـ ج : 'دهم اردی بهشت ماه الهی حوالی پرگنه هندون ..... شاهجهان از راه گهاتی چاندا عبور فرموده به ماندو شتافتند' ندارند

ه : 'دهم اردی بهشت ماه الهی حوالی پرگنه هندون ....و شکار افگنان متوجه اجمیر شدند' ندارد

وجی بسرداری شاهزاده سلطان پرویز به تعاقب شاهجهان باید
تا سلسله انتظام و سر رشته جمعیت ایشان گسیخته شود لاجرم
نان و شکار افگنان متوجه اجمیر شدند۔

دستوری یافتن شاهزاده سلطان پرویز بصوب دکن

خاقان ممالک ستان از اثنای راه بموجب قرار داد شاهزاده پرویز
دار ساخته و مدار انتظام افواج و کار فرمائی لشکر به قبضه اختیار
ار مهابت خان حواله نموده از امرای عظام و منصبدار و احدی و
داز موازی چهل[1] هزار سوار موجود با توپخانه عظیم و فیلان
جنگی و بیست لک روپیه خزانه همراه داده بتاریخ بیست و پنجم
بهشت سال هزار وسی و دو بجانب دکن رخصت فرمودند اسامی[2]
که در خدمت شاهزاده دستوری یافتند بدین تفصیل است خان
راجه بر سنگدیو بوندیله راجه سورج سنگه راجه جی سنگه فاضل
شید خان راجه کردهر خواجه میر عزیزالله اسد خان سید هزبر
کرام خان وغیره و فاضل خان بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی
ظفر اثر مقرر گشت غره خورداد داور بخش پسر سلطان خسرو
منصب هشت هزاری ذات و سه هزار سوار سربلند ساخته و[3] دو

: پنجاه۔
ـ ج ـ د ' اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده ....
ظفر اثر مقرر گشت غره خورداد ' ندارند۔
ه : ' اسامی امرائی که در خدمت شاهزاده ....
والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند ' ندارد۔
ـ ج ـ د : ' و دو لک روپیه نقد مدد خرچ عنایت نموده ' ندارند۔

لک روپیه نقد مدد خرچ عنایت نموده وخان اعظم را اتالیق او کرده[1] ویک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرموده بصوب گجرات فرستادند تا عامل عبدالله خان را ازان ملک بر آورده خود بحکومت پردازد و درینولا[2] آصف خان بصاحب صوبگی ولایت بنگاله واوڑیسه دستوری یافت

1ـ ب ـ ج ـ د : ' یک لک روپیه بصیغه مساعدت مرحمت فرموده ' ندارد ـ

2ـ ب ـ ج : ' درینولا آصف خان بصاحب صوبگی .... سلطان پرویز تعین شده بود نگاشته کلک وقایع نگار میگردد ' ندارند

ب ـ ج : ' در خلال این احوال خبر رسید که صفی خان دیوان گجرات با ناهر خان و دلیر خان و چندی از بندهای بادشاهی متفق شده خواجه سرای عبدالله خان را مقید ومحبوس ساخت و مفت و رایگان شهر احمدآباد را بتصرف خود در آورده تخت مرصعی را سریر آرائی خلافت بجهت والا بزرگوار ترتیب فرموده بود وقریب شش لک روپیه صرف آن شده بود و یمکن که بده لک روپیه صورت اتمام می یافت شکسته به نگاهداشتن نوکر وفراهم آوردن لشکر پرداخت و عبدالله خان از شنیدن این خبر به شورش در آمده و از شاه بلند اقبال رخصت گرفته متوجه گجرات شد و از فرط غرور و تکبر صفی خان را بنظر اعتبار در نیاورده برسیدن کومک وفراهم آمدن جمعیت مقید نشده با نواحی احمد آباد که عنان مسارعت باز نکشید صفی خان وناهر خان و دلیر خان و دیگر کومکیان صوبه گجرات نجات خود را منحصر در اتفاق دانسته با چهارده پانزده هزار از مردم قدیم وجدید بقصد جنگ از شهر برآمدند و عبدالله خان با چهار پنجهزار سوار که همراه داشت مراعات حزم واحتیاط

وجگت سنگه پسر راناکرن از وطن خود آمده دولت زمین بوس دریافت و ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله سی و چهار زنجیر فیل برسم پیشکش ارسال داشته بود بنظر همایون درآمد و درینوقت عرضه داشت متصدیان صوبه گجرات مشتمل بر جنگی که میان عبدالله خان و ناهر خان وصفی پسر امانت خان ودیگر بنده‌ها واقع شد بمسامع جلال رسید و شرح این داستان برسم اجمال انکه ولایت گجرات به تیول شاهجهان مقرر بود و راجه بکرماجیت بصاحب صوبگی آن ملک اختصاص داشت در هنگامی که موکب گیهان شکوه از ماندو و نهضت فرمود راجه بکرماجیت حسب الحکم کنهرداس برادر خود را در احمدآباد گذاشته خود بخدمت آمده در حوالی دهلی جان نثار گشت چنانچه در جای خود گذارش یافته و چون آنحضرت عنان معاودت معطوف داشته ماندو شدند گجرات را به تیول عبدالله خان لطف فرمودند وکنهرداس را باصفی دیوان آن صوبه و خزانه و تخت مرصعی که پنج لک روپیه صرف آن شده و پردله شمشیر که بدو لک روپیه برآمده و آنها را بجهت پیشکش والد بزرگوار ترتیب داده بودند نزد خود طلب نمودند و عبدالله خان

ننموده عرصه مبارزت آراست و به حسب سرنوشت که نفاق رفقاء جزو اعظم آن بود شکست خورده بجانب بندر سورت شتافت و بجلدوی این خدمت صفی خان از خطاب سیف خان سرافرازی یافت ' دارند ۔

د : ' در خلال این احوال خبر رسید که صفی خان دیوان گجرات . . . . وعبدالله‌خان از شنیدن این خبر به شورش در آمده و از شاه بلند اقبال رخصت گرفته متوجه اقبال شد ' دارد ۔

وفادار نام خواجه سرای خود را بحکومت آن ملک فرستاد[1] و او با[2] معدودی بی سر و پا به احمدآباد در آمده شهر را متصرف گشت وصفی دولتخواهی درگاه را بخود مصمم ساخته در نگاهداشتن سپاهی و فراهم آوردن جمعیت همت گماشت و روزی چند بیشتر از کنهرداس از شهر برآمده درکنار تال کانکریه منزل گزید و از آنجا به محمودآباد شتافت و بظاهر چنان مینمود که بخدمت شاهجهان میروم و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان و بابو خان افغان و دیگر بنده ها که در محال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات دولتخواهی نموده در انتهاز فرصت بود و صالح فوجدار سرکار تبلاد از فحوای کار دریافت که صفی را اندیشهٔ کار دیگر پیشنهاد خاطر است بلکه کنهرداس هم این معنی را تفرس نموده بود لیکن چون صفی جمعیت نیک فراهم آورده شرط حزم و احتیاط مرعی میداشت نتوانستند باو دست انداخت و صالح چون کار آگاه بود از توهم آنکه مبادا صفی ترک مدار او محابا نموده دست یغما بخزانه شاهی دراز سازد دوربینی بکار برده با خزانه شتافت وقریب ده لک روپیه در ماندو بخدمت شاه والا قدر رسانید وکنهرداس نیز پردلهٔ مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد صفی که عرصه را خالی دید با جمعی که اتفاق داشت

---

[1]ــ ه: بنابرین داور بخش پسر خسرو رابصاحب صوبگیٔ گجرات امتیاز بخشیده خان اعظم را اتالیقی ساخته بدانصوب رخصت فرمودند و منصب او هشت هزاری ذات و سه هزار سوار مقرر داشته دو لک روپیه مدد خرچ عنایت شد، دارد۔

[2]ــ ه: 'و او با معدودی بی سر و پا به احمدآباد .... سلطان پرویز تعین شده بود نگاشتهٔ کلک وقایع نگار میگردد' ندارد۔

مراسلات فرستاده قرار داد که هرکدام از عمال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم وگیرا شتافته هنگام طلوع نیراعظم از دروازه که برسمت راه آنهاست بشهر درآیند و خود بابو خان افغان از پرگنه کبیر[1] بنیج کوچ کرده وقت سحر بسواد شهر رسیده در باغ شعبان لحظهٔ توقف نمود تا روشنی شود و دوست از دشمن تمیز یابد و بعد از ساعتی چون دروازهٔ شهر را کشاده یافت از دروازه سارنگپور بحصار احمدآباد درآمد و مقارن این حال ناهر خان رسیده از دروازه ایدر بشهر داخل شد خواجه سرای عبدالله خان از ظهور این سانحه که در مخیلهٔ او نگذشته بود سراسیمه بخانه شیخ حیدر نبیرهٔ میان وجیهه الدین پناه برد و نام برده ها باستحکام قلعه و برج و باره پرداخته جمعی را برسر خانهٔ محمد تقی دیوان و حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده ظاهر نمود که خواجه سرای عبدالله خان در خانهٔ من است فی‌الفور او را هم دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداختند و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفهٔ مردم قدیم وجدید قسمت نمودند حتی‌ٰ تخت مرصع که مثل آن بسالها صورت بندد درهم شکسته طلا را بعلوفهٔ نوکران تقسیم نمودند و جواهر را خود متصرف گشتند و در اندک فرصت جمعیت خوب فراهم آمد و چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان ازخدمت شاه والا قدر رخصت گرفته بکومک و مدد التفات نفرموده با پانصد ششصد سوار برجناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروده پیوست صفی خان و ناهر خان و دلیر خان و دیگر کومکیان صوبه گجرات نجات خود را منحصر در اتفاق دانسته با چهارده پانزده هزار

1ـ معتمد: کربیخ یلفر - ص ۲۰۷

تزک: کربیج - ص ۳۶۲ -

سوار از مردم قدیم و جدید بقصد جنگ از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عبدالله خان از کثرت لشکر غنیم وقوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک برسد و بعد از چند روز کوچ نموده به محمود آباد لشکر آراست و مردم شهر از کنار تال کانکریه برخاسته در ظاهر موضع بتوه نزدیک به مزار قطب عالم فرود آمدند و عبدالله خان از محمود آباد بموضع بارتجه[1] آمد و صفی و ناهرخان در ده بالود منزل نمودند و بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجه عرصهٔ کار زار شدند قضارا در جائی که عبدالله خان معسکر آراسته بود زقوم زار انبوه وکوچه های تنگ داشت و زمین نشیب و بلند بود بنابر ان سلسله افواج او انتظام شایسته نیافت نخست ناهر خان را که هراول لشکر پادشاهی بود باهمت خان که از پیش قدمان فوج عبدالله خان بود مبارزت اتفاق افتاد و از شصت قضا تفنگی بدو رسید و راه عدم گزید و فیلی که در پیش فوج عبدالله خان بود از آواز بان و تفنگ رو گردان شده بکوچهٔ تنگ که از دو طرف زقوم زار داشت در آمده بسیاری را پامال راه عدم ساخت و از نیرنگیٔ تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرده بر بروچ رفت و سه روز در بروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در بندر مذکور بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و باز فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاهجهان رسانید و چون این خبر بعرض حضرت شاهنشاهی رسید صفی که چنین خدمت عمده به تقدیم رسانیده بود از منصب هفتصدی ذات وسیصد سوار به منصب سه‌هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزت

1ـ معتمد: ناریچه ـ ص ۲۰۸ ن ـ

تزک: باریچه ـ ص ۳۶۳

ـمان سودند وناهرخان به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار
نیاز یافت اکنون مجملی از ماجرای موکب گیهان شکوه شاهجهان
کری که در خدمت شاهزاده سلطان پرویز تعین شده بود نگاشته
وقایع نگار میگردد. چون موکب شاهجهان به مندو پیوسته بود
اده پرویز و مهابت[1] خان بکهاتی چانده رسیده عنان باز کشیده قرار
د که ایام برسات را در همین حدود گذرانیده بعد از تخفیف باریدگی
ه مقتضای وقت و صلاح کار خواهد بود بعمل خواهند آورد[2]

ه: مهابت خان ندارد
ه: این عبارت دارد.

' و مقارن این خبر رسید که سیف خان دیوان گجرات نیرنگ سازی شهر احمدآباد را متصرف گشته خواجه سرائی عبدالله خان بهادر را مقید و محبوس داشت تخت مرصع را که شاه جهان را بجهته پیشکش آنحضرت ساخته بودند مبلغ شش لک روپیه تا آن وقت صرف شده بود بنهمگین که بده لک روپیه تمام می شد شکسته به نگاهداشتن مردم و فراهم آوردن لشکر پرداخت به شنیدن این معنی عبدالله خان فیروز جنگ بشورش درآمده از شاهزاده بلند اقبال شاهجهان رخصت گرفته متوجه احمدآباد شد و جمعی از امرا و منصبداران بکومک خان مشارالیه مقرر گردیدند و سیف خان بنظر درنیاورده و این کار را بغایت خورد گرفته و فراهم آمدن کومک بقید نا شده تا حوالی احمدآباد عنان مسارعت باز نکشید سیف خان و ناهر خان و دلیر خان و بابو خان و دیگر کومکیان صوبه احمدآباد از شهر برآمده و قرار جنگ صف دادند و بجهت کوتاهی کومکیان و رفقاء و امراء شکست عبدالله خان بهادر فیروز جنگ افتاد چون این

درینولا[1] رستم خان شغالی و برق اندازخان میرآتش که به میامن تربیت و ذره پروری شاه ولیعهد از پایه قلقچیگری بوالا مرتبهٔ امارت رسیده بودند از حق ناشناسی و نمک حرامی به شاهزاده پرویز و مهابت خان نوشتند که بی تامل و توقف روانه اینجانب باید شد که چون افواج طرفین قریب به یکدیگر برسند فوج خود را برهم زده بشما ملحق خواهیم گشت و شاهزاده و مهابت خان از تحریک مفسدان سیاه باطن دلیر گشته با لشکر پادشاهی از کریوه چانده عبور نمودند و شاه ولیعهد خالی الذهن از نفاق و بد اندیشی حرام نمکان رستم خان را با بسیاری از امرا و فوجی از مردم دکن برسم منقلای رخصت فرمودند که سر راه برلشکر پادشاهی گرفته آثار مردانگی بظهور رساند و خود متعاقب از قلعه مندو بر آمده رایت عزیمت بدانصوب برافراشتند و روز اول سران سپاه دکن چپقلش نمایان کرده منصور خان فرنگی را که از اردوی شاهی گریخته بلشکر پادشاهی ملحق شده رعایت یافته بود بقتل رسانیدند و روز دیگر نیز چیره دستی نموده عجب سنگه پسر بهاری را که از عمده های مهابت خان بود با دولیست راجپوت علف شمشیر ساختند و کار لشکر پادشاهی به سختی دشواری کشید و قرار یافت که روز سیوم موکب شاهی بلشکر منقلای پیوسته جنگ صف نماید درینوقت رستم خان که او[2] را از منصب سه بیستی

خبر به شاهزاده پرویز رسیده دلیر شده از گهاتی چانده عبور نمود و شاهجهان فوج گیران به سرداری رستم خان بطریق منقلاء رخصت فرمودند که سر راه لشکر بادشاهی بکرد و خود نیز متعاقب از قلعه بر آمده رایت عزیمت بدانصوب بر افراشتند '

1— ه: ' درینولا رستم خان شغالی و برق انداز............. موکب شاهی به لشکر منقلای پیوسته جنگ صف نماید ، ندارد ـ

2— ب ـ ج ـ د : که او را از منصب سه بیستی بوالا پایه.......... ....ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند ، ندارند

بوالا پایه منصب پنجهزاری و خطاب رستم خانی ترق فرموده صاحب صوبهٔ گجرات ساخته بودند و نهایت اعتماد برو داشتند با محمد مراد قور بیگی و برق انداز خان و جمعی کثیر از منصبداران راه کافر نعمتی سپرده و حقوق تربیت را بعقوق بدل ساخته و خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار پخته نزد شاهزاده پرویز و مهابت خان رفتند و از رفتن وگریختن این بی سعادتان سر رشته انتظام افواج از هم گسیخت و اعتماد از میان برخاست و بسیاری راه بی حقیقتی سپرده قرار بر فرار دادند و جمعی سراسیمه بخدمت شاه ولیعهد پیوستند ناگزیر قرار یافت که از دریای نربده گذشته کنار آب را استحکام باید داد درین[1] هنگام یکی از بنده‌های شاهی مراسله خانخانان را که از روی بی اخلاصی بدستخط خویش به مهابت خان نوشته این بیت را در عنوان مکتوب ثبت نموده بود - ع

صد کس بنظر نگاه میدارندم * ورنه بپرید می زبی آرامی

با قاصد او گرفته بملازمت اشرف آورد وشاه سکندر شکوه ارسطو دانش صلاح در اظهار آن ندیده حکم فرمودند که دوش حامل رقیمه را از بار سرسبک سازند تا افشای این سرنشود واز دریای نربده پایاب عبور فرموده بیرم بیگ بخشی را باجمعی از سوار و پیاده در کنار آب گذاشته گذرها را به توپ و تفنگ استحکام داده متوجه قلعه آسیر[2] گشتند و[3] مقارن این حال خانخانان را با اولاد او بحضور طلب فرموده آن نوشته

1- ه: درین هنگام یکی از بنده های .... سرسبک سازند تا افشای این سرنشود ، ندارد -

2- ه ، : و برهان پور ،

3- ه ، : و مقارن این حال خانخانان را با اولاد .... میر جمال‌الدین حسین انجو از قلعه . برآمده ملازمت نمود ، ندارد -

را نمودند و او منفعل شده جواب پسندیده نتوانست داد او را با داراب خان و دیگر فرزندان به سید مظفر خان سپردند که نظر بند دارد و آنچه خود فال زده بود که صدکس بنظرنگاه میدارندم پیش آمد وچون موکب گیهان شکوه شاه ولیعهد به قلعه آسیر[1] پیوست میر حسام الدین ولد میرجمال‌الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود و آنحضرت سه[2] روز بر فراز قلعه توقف فرموده از آذقه وسایر مصالح قلعه داری خاطر مبارک جمع ساخته اسباب زیادتی را که همراه گردانیدن آن تعذر تمام داشت باگروهی از پرستاران حرم سرای اقبال در آنجا گذاشته حراست قلعه را براجه گوپال داس حواله فرموده با شاهزاده های والا قدر رایت عزیمت بصوب برهانپور برافراشتند مقارن این حال عبدالله خان از[3] سورت آمده سعادت رکاب بوس دریافت و[4] مهابت خان با شاهزاده[5] پرویز بکنار آب نربده رسیده رو بروی بیرم بیگ معسکر آراست و پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد و[6] هرچند سعی در عبور از دریا نمودند چون بیرم‌بیگ کشتیها را بآنطرف برده گذرها را به توپ و تفنگ

1ـ ب ـ ج ـ د: ' پیوست میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین انجو از قلعه برآمده ملازمت نمود ' ندارند

2ـ ه: چهار

3ـ ه: گجرات

4ـ ب ـ ج ـ د ـ ه ـ: ' ومهابت خان ' ندارند

5ـ ب ـ ج: ' شاهزاده پرویز ' ندارند

6ـ ب ـ ج: ' و هرچند سعی در عبور از دریا نمودند .... استحکام داده بود میسر نشد ' ندارند

ه: ' و هرچند سعی در عبور از دریا نمودند .... بعنایت گوناگون دلنوازی فرمودند ' ندارد

استحکام داده بود میسر نشد و چون از داراب خان بی اخلاصی ظاهر نشده بود و گناهی که مستوجب قید باشد بفعل نیامده محبوس داشتن او بی تقصیر پسند خاطر ملکوت ناظر شاهجهان نیفتاد و نیز گذاشتن پسر ونگاهداشتن پدر از مصلحت دور بود لاجرم هر دو را از قید برآورده بعنایت گوناگون دلنوازی فرمودند و چون موکب شاهی به برهانپور نزول نمود[1] و مهابت[2] خان از آب نربده عبور کردن نتوانست نهانی نوشته ها نزد خانخانان فرستاد وآن کهن سال فرتوت دنیا دوست را شیطان صفت بترتیب مقدمات مردم فریب از راه برد خانخانان بخدمت آنحضرت معروض داشت که چون روزگار بناسازگاری پرداخته اگر روزی چند به زمانه در ساخته طرح صلح بمیان اندازند هرآینه سبب وامنیت عالم و رفاه بنده های خدا خواهد بود از انجا که شاهجهان همواره همت والا را باطفای نائرهٔ فساد مصروف میداشتند ترتیب این مقدمه را فوز عظیمٌ دانسته خانخانان را به خلوت سرای دین و دولت برده بسوگند مصحف

1ـ ب ـ ج ـ د : ' سربلند رای که از امرای عمده راجپوتان صاحب الوش است با شارت مهابت خان برسل و رسائل سلسله جنبان مصالحت گردید و بعد از گفت وشنود قرار یافت که خانخانان بمیان در آمده از طرفین ارکان صلح را به قسم های مغلظه استحکام بخشد وشاه ولیعهد نخست خانخانان را سوگند مصحف دادند ، دارند

ه : راؤ رتن که از امراء و عمده راجپوتان مردانه صاحب الوش باشارت شاهزاده پرویز و مهابت خان حرف صلح بمیان آورد برسل و رسائل چنان مصالحت گردید ' دارد

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : و مهابت خان از آب نربده .... ترتیب این مقدمه را فوز عظیم دانسته ' ندارند

مجید خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساختند و او دست بر مصحف نهاده غلاظ وشداد سوگند خورد که هرگز از آنحضرت روی اخلاص بر نتابد و درین شغل نفاق که طبیعتش بران مجبول بود ظاهر نسازد و همه جاصلاح طرفین را در نظر داشته کار کند و بعد از اطمینان قلب خانخانان را رخصت فرموده داراب[1] خان را با فرزندان او در خدمت خود نگاهداشتند و قرار[2] یافت که مشار الیه درین طرف آب توقف گزیده به مراسلات ترتیب مقدمات صلح نماید وچون خبر صلح و رخصت خانخانان به بندههای شاهی رسید رسوخ عزیمت نقصان پذیرفت و احتیاط که در استحکام گذرها میکردند بطریق اصلی نماند شبی در گران خواب غفلت بودند ناگاه جمعی از جوانان کار طلب بارگی همت بآب در زده مردانه عبور نمودند و بیرم بیگ نتوانست به مقابله ومقاتله پرداخت بالجمله شاهزاده پرویز ومهابت خان قابو یافته از آب گذشتند وخانخانان به نوشت های مهابت خان طومار حقیقت ووفا را بآب عصیان شسته وشرایط عهد وسوگند را برطاق نسیان گذاشته[3] واز خدا و روز جزا نیندیشیده پرده از پیش روگرفت وراه ادبار سپرده به مهابت خان پیوست و بیرم بیگ خجلت زده وسر افگنده خود را به ملازمت شاه عالی مقدار رسانید وچون حقیقت بی حقیقتی خانخانان و عبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده و آمدن

1ـ ه: ‹ داراب خان را با فرزندان او در خدمت خود .... و بیرم بیگ نتوانست به مقابله ومقاتله پرداخت › ندارد

2ـ ب ـ ج ـ د : ‹ وقرار یافت که مشار الیه درین طرف آب توقف گزیده .... به مقابله و مقاتله پرداخت › ندارند

3ـ ب ـ ج ـ د: ‹ گذاشته واز خدا و روز جزا نیندیشیده .... وچون حقیقت بی حقیقتی خانخانان وعبور لشکر منصور حضرت شاهنشاهی از آب نربده وآمدن › ندارند

بیرم بیگ بمسامع شاه جوان بخت رسید توقف در برهانپور صلاح دولت ندانسته با شاهزاده های والا قدر و پرستاران حرم سرای عزت از آب برهانپور عبور فرمودند از راه ملک برار و گلکنده متوجه بنگاله شدند و درین هنگام که وقت عیار گرفتن مردی و وفا بود بسیاری از بنده‌های شاهی راه بی حقیقتی سپرده جدائی گزیدند و مقارن این حال سلطان پرویز و مهابت[1] خان به برهانپور پیوسته از دریای تپتی گذشتند وتا گهاتی بهنگاره که درسی کروهی برهانپور واقعست به تعاقب شتافتند و از انجا که حفظ ایزدی نگاهبان شاه ولیعهد بود لشکر پادشاهی بتواتر باران از حرکت باز ماند و یراقها از کار رفت لاجرم از کریوه مذکور عنان مراجعت به بلده برهانپور معطوف ساختند و شاه جم جاه بسرحد تلنگانه که از حدود متعلقه قطب الملک است در[2]آمده کوچ بر کوچ متوجه مقصد گردیدند و چون نزدیک به اوڑیسه رسیدند احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان حاکم آن صوبه روی بوادی فرار نهاده نزد ابراهیم[3] خان شتافت و شاه ولیعهد محمد تقی مخاطب بشاه قلیخان را بافوجی بحراست صوبه اوڑیسه گذاشته رایت منصور بصوب بنگاله بر افراشتند و چون حوالی بردوان مخیم سرادقات جلال گشت صالح برادر زاده جعفر بیگ آصف خان در حصار بردوان متحصن گردید و حسب‌الحکم عبدالله خان بهادرفیروز جنگ بلوازم محاصره پرداخته درسرسواری کار

1ـ ه: 'مهابت خان' ندارد

2ـ ه: 'عزیمت یورش بنگاله پیش نهاد همت ساختند و در کمال استقامت از انجا بندر مچهلی پٹن و از مچهلی پٹن تا اوڑیسه نهضت فرمود و در آن وقت قریب سه هزار سوار ملازم رکاب ایشان بودند' دارد ـ

3ـ ه: 'بجانب بنگاله'

براو تنگ ساخت و[1] او از[2] روی بیچارگی از حصار برآمده عبدالله خان را دید و بحکم اشرف محبوس زندان ادب گردید و سرکار بردوان را بیرم بیگ عنایت نموده و او را در انجا گذاشته متوجه پیش شدند درین وقت ابراهیم خان صاحب صوبه بنگاله از صیت موکب جهانکشائی بترتیب[3] افواج و تهیه رزم و بیکار پرداخت و با فیلان بسیار و توپخانه و نواره باکبر نگر شتافت نخست نام این مقام آک محل بود بعد از انکه راجه مان سنگهه قلعه اساس نهاده حاکم نشین ساخت براج محل شهرت گرفت و اکنون باکبر نگر موسوم شده و احمد بیگ خان نیز در اکبرنگر بعم خویش پیوست و در هنگامی که راجه مان سنگهه قلعه می ساخت دریای گنگ متصل به قلعه جاری بود بعد از مدتی دریا جای خود گذاشته قریب بیک کروه دور افتاده و ابراهیم خان مقبره پسر خود را بر فراز آب بنیاد نهاده حصاری از سنگ و آهک در غایت استحکام ترتیب داده درین هنگام بخاطر آورد که اگر در قلعه اکبر نگر متحصن شود عساکر اقبال از چهار طرف بلوازم محاصره پرداخته کار براو تنگ خواهند ساخت چون حصار مقبره مستحکم است و از راه دریا کومک نواره و آذقه میرسد بهمه جهت در حصار مقبره تحصن جستن به صلاح قریب تر است لاجرم قلعه اکبر نگر را خالی گذاشته باستحکام مقبره پرداخت و جمعی از فرنگیان را که در توپ اندازی و شرایط قلعه داری

1ــ ه: ' و او از روی بیچارگی از حصار بر آمده عبدالله خان........ .... در انجا گذاشته متوجه پیش شدند ' ندارد

2ــ ه: ' و هما روز آمده دید او را قید کرده متوجه راج مل شدند ' دارد

3ــ ه: ' بترتیب افواج و تهیه رزم بیکار پرداخت............ .... بعد از قتل من این ملک به بنده های درگاه ارزانی ' ندارد

و قوف تمام داشتند بابسیاری از بنده‌های بادشاهی و مردم معتمد خود قریب چهار هزار کس به حصار مقبره در آورد و بقیه لشکر را فرمود که دران طرف آب معسکر آراستند در خلال این احوال حوالی اکبر نگر مخیم سرادقات جاه و جلال[1] گردید و شاه بلند اقبال ستوده خصال فرمان عاطفت عنوان مصحوب کمال الدین حسین مخاطب به جان نثار خان نزد او فرستادند مضمون انکه به حسب تقدیر عبور موکب جهان نورد بدین صوب اتفاق افتاده اگر او اختیار بندگی نماید ازین ملک هرجا را که خواهد بجاگیر او عنایت می فرمایم و اگر اراده رفتن درگاه نماید بخشنودی رخصت میدهیم ابراهیم خان در جواب عرضه داشت نمود که فرموده حضرت ترجمه کلام الهی است و جان و مال و ملک بنده‌ها به حکم فرمانروائی زمین و آسمان تعلق به آنحضرت دارد لیکن آئین نمک شناسی و حقوق تربیت پادشاهی سد راه این پیر غلام شده نه بدریافت سعادت رکاب بوسی میتوانم شتافت و نه قرار فرار بخود داده روی خجلت زده با مثال و اقران میتوانم نمود سر خود را پای انداز سم ستوران موکب اقبال میخواهم بعد از قتل من این ملک به بنده های درگاه اوزانی باو تتمه این داستان بجای خود نگاشته خامه بیان خواهد شد روز سه شنبه سی ام خورداد ماه نزول موکب مقدس حضرت شاهنشاهی در دارالکرامه اجمیر اتفاق افتاد و مقارن آن از[2] دارالخلافه اکبرآباد

1– ه: ' هر چند فرامین فرستاده بصالح خان بخشی نمودند که آمده ملازمت نماید با متوجه درگاه کردد پای استقامت افشرده در جواب عرضداشت نمود که سر منت ؟ و این ملک تا جان دارم می کوشم که در مقبره که بجهته پسر خود ساخته بود استحکام تمام داشت تحصین جسته بلوازم قلعه داری پرداخت ' دارد .

2– ه: ' از دارالخلافه اکبرآباد ' ندارد .

خبر رسید که حضرت مریم‌الزمانی نقاب آرای نهانخانه قدس شدند مصیبت والده ماجده برحضرت شاهنشاهی سخت گرانی نمود و بجهت روح گرامی آن افتخار عفایف روزگار به لوازم خیرات و مبرات پرداختند و درین ایام شرزه خان و قاتل[1] بیگ و سرفراز خان را با چهل و یک نفر از کومکیان عبدالله‌خان که در جنگ گجرات بدست افتاده بودند در قهرمان جلال حاضر ساختند از انجمله شرزه خان و قاتل[2] بیگ را در زیرپای فیل انداخته از هم گذرانیدند و دیگران بزندان ادب افتادند بیست و دوم شهریور جشن وزن شمسی حضرت جهانبانی آراستگی یافت و درین روز بهجت افروز میرزا رستم بصاحب صوبگی الهآباد خلعت امتیاز پوشیده مرخص گردید و خانجهان از ملتان آمده دولت زمین بوس دریافت.

توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بار سیوم بجانب کشمیر

چون[3] موکب اقبال شاه والا شکوه از راه ولایت قطب‌الملک بصوب بنگاله نهضت نمود و شاهزاده پرویز عطف عنان نموده در برهانپور توقف گزید و خاطر فیض مآثر از سهم فرزند اقبال مند فراغ گونه یافت و گرمای هندوستان به مزاج اشرف سازگار نبود لاجرم بتاریخ دوم آذر ماه سنه هزار وسی وسه نهضت رایات عالیات بصوب کشمیر اتفاق

1ـ ہ: قابل بیگ.
تزک: قابل بیگ. ص ۲۶۳.

2ـ ہ: قابل بیگ.

3ـ ب. ج. د: «چون موکب اقبال شاه والا شکوه .... نموده در برهانپور توقف گزید» ندارند

افتاد و[1] آصف خان را که بصاحب صوبگی بنگاله تعین فرموده بودند چون نورجهان بیگم از جدای برادر نگرانی داشت حکم شد که عنان معاودت معطوف دارد ودرین اثنا خبر رسید که ممتاز خان خواجه[2] سراصاحب صوبه اکبرآباد شنقار شد حضرت شاهنشاهی مقرب خان را به خدمت حفظ و حراست دارالخلافه بلند پایگی بخشیده رخصت فرمودند و درین[3] هنگام جگت سنگه پسر رانا کرن بوطن خود رخصت شد بیست ودوم ماه مذکور در قصبه متهرا مجلس[4] وزن قمری آنحضرت منعقد گشت درین روز خانجهان به تنبیه و تادیب کفار آنروی آب جون که شیوه تمرد راهزنی داشتند باجمعی از منصبداران باتش خود دستوری یافت وجلد وگیرا شتافته بقتل وبند آن کروه مخذول پرداخت در[5] خلال این احوال میرزا خان پسر عبدالله‌خان که در قلعه اکبرآباد محبوس بود به حکم اشرف به شهادت رسید ودر همین ایام رستم خان شغالی را به فوجدای

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: 'وآصف خان را که بصاحب صوبگی بنگاله ... . که عنان معاودت معطوف دارد' ندارند ـ

2ـ ه: 'خواجه سرا' ندارد

3ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: 'ودرین هنگام جگت سنگه پسر رانا کرن بوطن خود رخصت شد' ندارند

4ـ ه: 'مجلس وزن قمری آنحضرت منعقد گشت درین روز خانجهان' ندارد

5ـ ه: در خلال این احوال میرزا خان .... به شهادت رسید، ندارد

سرکار قنوج فرستادند ودر[1] خلال این حال عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی را در حضور سیاست فرمودند تفصیل این اجمال انکه چون دارای ایران پدرش را در شکنجه وتعذیب کشید مشار الیه از ایران گریخته بعد فلاکت وپریشانی خود را به هندوستان انداخت وبوسیله اعتمادالدوله در سلک بنده‌های درگاه منتظم گردید واز مساعدت طالع در اندک مدت پادشاه شناس گشت وداخل خدمت گاران نزدیک شد ومنصب پانصدی وجاگیر معمور یافت لیکن از انجا که حوصله اش تنک بود باطالع نیک در ستیزه افتاد وکفران نعمت وناسپاسی پیش نهاد خود ساخت وپیوسته زبان را به شکوه حضرت شاهنشاهی آلوده میداشت دربنولا مکرر بعرض رسید که هر چند عنایت ورعایت در حق او بیشتر می شود آن ناحق شناس در شکایت وآزردگی می افزاید مع ذلک نظر به مرحمت های که در حق او بظهور می آمد نموده آنحضرت قبول نمی فرمودند تا انکه از مردم بیغرض که در محافل ومجالس حرفهای بی ادبانه او شنیده بودند بمسامع جلال رسید وبعد از ثبوت بحضور اشرف طلب نموده باز پرس فرمودند جواب معقول سامان نیارست کرد حکم به سیاست او فرمودندی

زبان سرخ سرسبز میدهد برباد

1ــ ب - ج - د - ه: ودر خلال این حال عبدالله پسر حکیم نورالدین طهرانی .... علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بدرگاه آمده سعادت جاوید اندوخت ' ندارند

ب - ج - د: این عبارت دارند ـ

' وحکیم عبدالله طهرانی که همواره زبان به شکوه بادشاهی آلوده میداشت '

درینولا صادق خان به ضبط کوهستان شمالی پنجاب دستوری یافت و سید بهوه بخاری به حکومت دهلی و حراست آن نواحی فرق عزت بر افراخت و علی محمد پسر علی رای حاکم تبت بدرگاه آمده سعادت جاوید اندوخت و درین هنگام از عرضه داشت سردار خان معروض گردید که قلعه نور پور بتصرف بنده های درگاه درآمد و جگت سنگه قرار نموده در قلعه مؤو تحصن جسته و افواج قاهره آن محکمه را در قبل دارند امید که درین زودی گرفتار شود پنجم ماه اسفندارمز باغ سهرند نزول موکب منصور طراوت و نضارت پزیرفت درین تاریخ باز عرضه داشت سردار خان رسید که چون کار جگت سنگه در قلعه مؤو بدشواری کشید و دانست که درین چند روز دستگیر میگردد بعهد و پیمان آمده این بنده را دید و قرار داد که به ملازمت اشرف شتابد حکم شد که صادق خان صوبه لاهور او را بحضور بیاورد و سردار خان در کوهستان شمالی توقف نموده به ضبط و ربط آن حدود پردازد در کنار آب ستلج[1] صادق خان وبهادر خان اوزبک و دیگر جاگیرداران پنجاب سعادت آستانبوس دریافتند وجگت سنگه را که[2] روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه و فساد مشتعل ساخته بود به نوید مراحم بیکران مستمال ساخته آورد و باستشفاع نور جهان بیگم رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده به عنایت خلعت امتیاز بخشیدند درینولا[3] از عرایض متصدیان و منهیان

1ــ ه: پناه

2ــ ب ـ ج ـ د: ' روزی چند در شعاب جبال آتش فتنه.........
و باستشفاع نورجهان بیگم ' ندارند

3ــ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' درینولا از عرایض متصدیان و منهیان صوبه دکن
.... وخدمت آنحضرت را سرمایهٔ سعادت خویش
میدانست ' ندارند

صوبه دکن بعرض همایون رسید که شاهجهان از حد قطب‌الملک گزشته بجانب اوڑیسه و بنگاله شتافتند و درین یورش بسیاری از بنده‌های تربیت کرده ایشان خاک ادبار برفرق روزگار پخته هنگام فرصت راه بی وفائی سپردند از انجمله روزی دروقت کوچ میرزا محمد پسر افضل خان دیوان ایشان با والده و عیال خود قرار فرار داده جدای* گزید در خلال این حال افضل خان در بیجاپور بود چون خبر بشاه والا قدر رسید سید جعفر و خان قلی اوزبک را با چندی از معتمدان خویش به تعاقب او فرستادند و حکم فرمودند که تاممکن و مقدور باشد بدلاسا و مواسا او را زنده بیارند و اگر میسر نشود سراو را بیارند نام برده‌ها بسرعت هرچه تمامتر طی مسافت نموده در اثنای راه بوی رسیدند وی ازین حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجانب جنگل کسیل کرد و خود با معدودی پای همت و حمیت افشرده بکمان داری استاد سید جعفر نزدیک آمده هرچند به مقدمات بیم و امید دلداری نمود که شاید بخدمت تواند آورد او تن درنداد و کار به جنگ کشید و تردد نمایان کرده کشته گردید و سید جعفر زخمهای تیر برداشت و خان قلی کشته شد و سید جعفر پای همت و سپاهیگری افشرده سراو را بریده به خدمت شاهزاده رسانید القصه موکب اقبال شاهی از بندر مچهلی بصوب اوڑیسه شتافت و قطب الملک به متصدیان عمال متعلقه و حارسان سرحد خویش نوشته ها فرستاده بود که غله وسایر حبوبات و ضروریات را باردوی گیهانپوی میرسانیده باشند و پیشکش از نقد وجنس ومیوه وحبوبات وغیره مترادف می فرستاد و خدمت آنحضرت را سرمایه* سعادت خویش میدانست۔

ب ۔ ج ۔ د : این عبارت دارند۔

ودرین روزها فرمان باسم شاهزاده پرویز ومهابت خان صادر شد که چون شاهجهان بصوب ممالک شرقی شتافته باید که شمانیز بدان صائب متوجه گردند*

آغاز سال نوزدهم از جلوس اقدس[1]

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری خورشید والا دولت سرای حمل را برافروخت وسال نوز دهم از جلوس اشرف آغاز شد و جشن نو روزی بر لب آب راوی که در ده کروهی کلانور واقع است آراستگی یافت و بسیاری از بنده ها باضافه منصب فرق عزت برافراختند درین روز عالم افروز سردار خان از کوهستان کانگره آمده به سجود اورنگ خلافت ناصیه سعادت بر افروخت و الله وردی بیگ برادر امام وردی بیگ از خدمت شاه ولیعهد رسیده در سلک بنده‌های درگاه انتظام یافت و[2]در اندک فرصتی از وفور اخلاص وکثرت اعتقاد به خطاب معتقد خان نامور شد و[3]چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب اوڑیسه و بنگاله پیش راه نتواند گرفت و مقاومت نیارد نمود آن فرزند با عساکر گیهان شکوه به تقابل شتابد و بنا بر حزم و احتیاط عمدة السلطنه خانجهان را بصوب دارالخلافه رخصت فرمودند که دران حدود بوده گوش بر حکم دارد اگر بخدمتی حاجت افتد و اشارت بدان رود بر حکم فرمان کار آگاه گردد و در هنگامی که قاضی عبدالعزیز از خدمت شاه والا قدر آمد بحکم اشرف مهابت خان او را در قید نگاهداشته بعد از روزی چند کام و ناکام ملازم خود ساخت و از برهانپور برسم وکالت نزد عادل خان

1ــ ب: عنوان ندارد

2ــ ه: 'و در اندک فرصتی از وفور اخلاص و کثرت اعتقاد ....
.... و جمعی از جوانان کار طلب بر جناح استعجال خود را بابراهیم خان رسانیدند' ندارد

3ــ ب ـ ج ـ د: 'و چون خبر نهضت موکب شاهی بصوب........
........سپرده از ضبط و نسق ملک خاطروا پرداخت' ندارند

فرستاد و دنیا داران دکن از صمیم قلب اختیار بندگی و دولتخواهی نمودند عنبر حبشی علی شیر نام معتمد خود را نزد مهابت خان فرستاده از عالم نوکران عرضه داشت نوشته نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت و قرار داد که مهابت خان را به بیندو پسر کلان خود را در سلک غلامان درگاه منتظم سازد و نوشتهٔ قاضی عبدالعزیز رسید که عادل خان نطاق خدمت و دولتخواهی بر میان جان بسته قرار داد که ملا محمد لاری را که وکیل مطلق العنان و نفس ناطقه اوست و در محاورات و مراسلات او را ملا بابا میگوید و مینویسند با پنجهزار سوار به فرستد که پیوسته در خدمت باشد متعاقب او را رسیده دانند چون مکرر فرامین به تاکید صادر شد که شاهزاده پرویز با لشکری که همراه داشت عنان معاودت معطوف داشته بصوب بنگاله شتابد باوجود ایام بر شکال و شدت باران ولاي و گل ولایت مالوه از برهانپور کوچ فرمودند و مهابت‌خان شاهزاده را روانه ساخته خود روزی چند تا آمدن ملا محمد لاری در شهر توقف نمود و لشکر خان و جادون رای و اودا جیرام و دیگر بنده هارا مقرر داشت که به بالاگهات رفته در ظفر نگر معسکر سازند و جان سپار خان را بدستور سابق رخصت سرکار بیر فرموده اسد خان معموری را بایلچپور باز داشت و منوچهر پسر شاهنواز خان را بجالنا پور تعین نموده رضوی خان را به تهالنیر فرستاد که صوبه خاندیس را صیانت نماید و همچنین هر جای را بیکی از بنده های کاردان سپرده از ضبط و نسق ملک خاطر وا پرداخت و در عنفوان این سال خبر کشته شدن ابراهیم خان رسید تفصیل این اجمال انکه چون ابراهیم خان در مقبره پسر خود تحصن جست مقارن آن شاه ولیعهد بدولت و اقبال در قلعه اکبر نگر نزول اجلال نمودند و حسب الحکم دلاوران جان نثار و بهادران عرصهٔ کارزار بلوازم محاصره

همت گماشتند و رومی خان میر آتش بکار نقب مشغول شد و[1] از درون و بیرون آتش قتال اشتعال پذیرفت درین وقت احمد بیگ خان‌رسیده به درون حصار در آمد و از آمدن او دلهارا نیروی دیگر پدید آمد و چون عساکر ابراهیم خان در آنطرف آب بود عبدالله خان و دریای افغان از آب گذشته بدان سمت معسکر آراستند ابراهیم خان از شنیدن این خبر وحشت اثر احمد بیگ خان را همراه گرفته سراسیمه بدان سوی شتافت و دیگر مردم را بحر است و تحصن قلعه باز داشت وکشتیهای جنگی را که باصطلاح هند نواره گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت تاسر راه بران فوج گرفته نه گذارند که از آب عبور نمایند اتفاقا پیش از رسیدن نواره دریا خان از دریا گذشته بود ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده برسر دریا خان فرستاد چون مشار الیه به دریا خان رسید در کنار آب بین الفریقین مبارزت اتفاق افتاد و جمعی کثیر از همراهان احمد بیگ خان بقتل رسیدند و او عطف عنان نموده به ابراهیم خان پیوست و از غلبه و تسلط غنیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب جمعی از جوانان کار طلب که در چهار دیوار مقبره متحصن بودند فرستاد که وقت مدد و کومک است و جمعی از جوانان کار طلب برجناح استعجال خود را بابراهیم خان رسانیدند[2] و چون نواره در دست ابراهیم خان

1ـ ب ـ ج ـ د : ' و از درون و بیرون آتش قتال.............. .... و جمعی از جوانان کارطلب بر جناح استعجال خود را بابراهیم خان رسانید ' ندارند

2ـ ه : ' در عنفوان این سال خبر نهضت شاهجهان بصوب بنگاله بتواتر رسید فرمان باسم شاهزاده پرویز و مهابت خان صادر شد که خاطر از ضبط و نسق آن ملک پرداخته متوجه الهاباد و بهار شوند ومقارن این حال عرضداشت متصدیان صوبه' بنگاله مبنی

بود عبور لشکر منصور از دریای گنگ بی کشتی میسر نمی گشت درین اثنا[1] تیلیه راجه نام زمینداری شرف آستانبوس دریافته معروض داشت که اگر فوجی همراه بنده تعین شد در طرف بالا آب نزدیک به حدود متعلقه خویش چند منزل کشتی را بدست آورده عساکر منصوره از آب بگذرانم وشاه بلند اقبال عبدالله خان بهادر فیروزجنگ را با هزار و پانصد سوار جرار نامزد فرمودند تا از گذری که او رهبری کند عبور نموده برسر اردوی مخالف تاخت برند و آنها برهنمونی[2] تیلیه راجه بسرعت تمام از آب گذشته به دریا خان پیوستند وچون این خبر به ابراهیم خان رسید سراسیمه بعزم رزم شتافته نورالله نام سید[3] زاده را که از منصبداران تجویزی آن صوبه بود با هزار[4] سوار هراول قرار داد واحمد بیگ خان

بر طلوع رایات شاهجهان از ممالک شرقیه وکشته شدن ابراهیم خان خبر توجه شاهزاده شنید از ڈها که بلا توقف خود را براجمل رسانند ودر مقبره که بجهته پسر خود ساخته بود واستحکام تمام داشت تحصین جسته بلوازم قلعه داری پرداخت واردو آن روی آب فرود آورد قلعه راجمل را خالی ساخت مقارن این حال موکب شاهی براجمل بداشت وخود بسعادت در قلعه نزول فرموده بندهای که قرین رکاب سعادت بودند به محاصره مامور گشتند و به رومی خان میر آتش حکم نقب زدن شد' دارد

1ـ ه: ' زمیندار کهل کاتو'

2ـ ه: ' برهنمونی تیلیه راجه بسرعت تمام از آب .... سراسیمه بعزم رزم شتافته ' ندارد

3ـ ب - ج - د - ه: ' سید زاده را که از منصبداران تجویزی آن صوبه بود ' ندارند

4ـ ه: هشتصد سوار-

را با هزار[1] سوار طرح کرد و خود با هزار سوار در غول ایستاد و بعد از تلاق فریقین جنگ عظیم در پیوست و [2]عبدالله خان بهادر فیروز جنگ وغیره بی محابا بر فوج هراول مخالف تاخته عرصه مبارزت را بگلگونه فتح زینت بخشیدند و نورالله تاب صدمات بهادران صف شکن نیاورده روی بوادی فرار نهاد و[3] جنگ به احمد بیگ خان پیوست موسی الیه مردانه ایستاده زخمها برداشت ابراهیم خان از مشاهده این حال تاب نیاورده جلو انداخت و عبدالله خان با همراهان بی توقف بر فوج ابراهیم خان با معدودی پای عزیمت برجا داشت هرچند مردم جلو او را گرفته خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضی نشده گفت که مقتضی همت این کار نیست چه دولت بهتر ازین که در خدمت پادشاهی جان نثار کردم هنوز سخن تمام نشده بود که از اطراف هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند واز خان فیروز جنگ شنیده شد که ابراهیم خان را نظر بیگ نامی از نوکران من بقتل رسانید بالجمله خان مذکور سراو را بریده نزد شاه جم جاه فرستاد[4] وجمعی[5] که در حصار

1ــ ه: هفتصد ـ

2ــ ه: 'وعبدالله خان بهادر فیروز جنگ .... مردانه ایستاده زخمها برداشت' ندارد

3ــ ب ـ ج ـ د ـ: 'وجنگ به احمد بیگ خان .... این حال تاب نیاورده جلو انداخت' ندارند

4ــ ه: 'شاهجهان از فرط مروت فرمودند که سر او را با تن یکجا ساخته در همان مقبره پسرش بخاک سپارند' دارد

5ــ ب ـ ج ـ د: 'و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها از دست دادند' ندارند
ه: 'و جمعی که در حصار مقبره متحصن بودند .... و حسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند' ندارد

مقبره متحصن بودند از مردن ابراهیم خان وقوف یافته دلها از دست دادند درین هنگام رومی خان نقبی را که بنده‌های شاهی به پای حصار رسانیده بودند آتش داده چهل ذراع از دیوار حصار منهدم ساخت و فدویان جان سپار که در انتهاز فرصت و کمین قابو بودند خود را بدرون قلعه انداخته داد جرات و جلادت دادند و متحصنان از هول برق تیغ دل از حیات برگرفته کروه کروه خویش را بدریا می انداختند و اگر احیانا کشتی بدست می افتاد چندان هجوم میکردند که با کشتی غریق بحر فنامی گشتند القصه آنها که از آتش شمشیر جان بردند اکثری از آنها در دریا رخت حیات به سیلاب عدم سپردند وکروهی[1] که گرفتاری عیال سلسه پای آنها بود رفته ملازمت نمودند و میرک جلائر که از عمده های آن صوبه بود دستگیر شد واز بنده های شاهی عابد خان دیوان وشریف خان بخشی وسید عبدالسلام بارهه وحسن بیگ بدخشی و چندی دیگر جان نثار گشتند و چون احمد بیگ خان وجمعی از منصبداران آن صوبه از میدان نبرد برآمده بصوب ڈھاکه که دارالملک بنگاله است شتافته بودند واهل وعیال واندوخته های ابراهیم خان نیز در انجا بود نهضت موکب منصور شاهی بدان صوب اتفاق افتاد وچون ڈھاکه مخیم سرادقات جاه وجلال گردید احمد بیگ خان ودیگر بنده ها کام وناکام بادراک شرف زمین بوس مستسعد گشته بجان[2] ومال امان یافتند و بیست و پنج لک روپیه نقد از اموال ابراهیم خان و پنج لک روپیه از اموال میرک جلائر وغیره داخل خزانه عامره شد و پانصد زنجیر

1ـــ ب ـ ج ـ د : ' وکروهی که گرفتاری عیال سلسله پای آنها بود رفته ملازمت نمودند ' ندارند

2ـــ ه : ' بجان ومال امان یافتند .... شاه والا جاه از ضبط ونسق ممالک مفتوحه وا پرداخت ' ندارد

نیل و چهار صد راس اسپ تانگن که در آن ولایت بهم میرسد از ضمایم غنایم گشت و اقمشه و امتعه و اگر وافر بقید ضبط درآمد و نواره و توپخانه چند انکه در خور پادشاهان ذی شوکت باشد به سرکار عالی رسید شاه دریا دل بسپاس این موهبت سترک سحاب کرم به بارش آورده سه لک روپیه نقد به عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و دو لک روپیه براجه بهیم و یک لک روپیه به داراب خان و یک لک روپیه بدریا خان و [1]پنجاه هزار روپیه به وزیر خان و پنجاه هزار روپیه به شجاعت خان عنایت فرمودند و پنجاه هزار روپیه به محمد تقی و پنجاه هزار روپیه به بیرم بیگ مرحمت نموده فرستادند و همچنین دیگر امرا و بندهای شایسته در خور منصب و پایه خویش بجزایل عطایای شاهی کام دل برگرفتند و چون خاطر قدسی مظاهر شاه والا جاه از ضبط و نسق ممالک مفتوحه وا پرداخت داراب خان پسر[2] خانخانان را که تا حال مقید بود از قید برآورده و سوگند داده حکومت بنگاله را باو تفویض فرمودند و زن[3] او را بایک دختر ویک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند[4] و رایات اقبال بعزم تسخیر ولایت بهار برافراشتند و راجه بهیم پسر رانا را که درین هرج و مرج از خدمت ایشان جدای اختیار نکرده بود برسم منقلای با

1ـ د : ' و پنجاه هزار روپیه به وزیر خان و پنجاه هزار روپیه به شجاعت خان عنایت فرمودند ' ندارد

2ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : ' پسر خانخانان را که تا حال مقید بود از قید بر آورده وسوگند داده ' ندارند

3ـ ب ـ ج ـ د ـ ه : ' و زن او را بایک دختر ویک پسر شاهنواز خان همراه گرفتند ' ندارند

4ـ ه : ' ودر ڈھاکه دارالملک بنگاله است گذاشته خود بسعادت با نواره ' دارد

فوجی[1] پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند صوبه در تیول شاهزاده پرویز مقرر بود و ایشان مخلص خان دیوان خود را بحکومت و حراست آن ملک مقرر داشته الله[2] یار خان پسر افتخار خان و پیر[3] خان افغان را به فوجداری گذاشته بودند پیش از رسیدن راجه بهیم پای همت آنها از جا رفت و توفیق یاوری نکرد که حصار پٹنه را استحکام داده روزی چند تا رسیدن لشکر معطل دارند و از غایت بی همتی راه هزیمت سپرده از پٹنه برآمده تا الهآباد عنان مسارعت باز نکشیدند و راجه به شهر پٹنه در آمده آن ملک را متصرف گشت و بعد از چند روز موکب اقبال شاه گیتی ستان سایه سعادت بر متوطنان آن مرز و بوم افکند و بسیاری از کومکیان صوبه بهار و جاگیرداران آنجا بخدمت شتافته ملازمت نمودند از اطراف و نواحی نیز پنج شش هزار سوار آمده نوکر شدند و سید مبارک که بحر است قلعه رهتاس مقرر بود باوجود استحکام قلعه و استعداد قلعه داری شرف آستان بوس دریافته حصار را پیشکش کرد و زمیندار اجینیه و دیگر زمینداران آن حدود نیز به ملازمت پیوستند و شاه[4] بلند اقبال بیرم بیگ بخشی را که در ایام حسب الحکم از بردوان آمده بود به ضبط و حراست صوبه بهار گذاشته عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه بهیم را با عساکر منصوره بطریق منقلای بصوب اله آباد و دریا خان را با فوجی

1ــ ب ـ ج ـ د ـ ه: « بافوجی پیشتر از خود بصوب پٹنه روانه گردانیدند» ندارند

2ــ ب ـ ج ـ د: « الله یار خان پسر افتخار خان .... معطل دارند واز غایت بی همتی » ندارند

3ــ ه: شیرخان ـ

4ــ ه: « و شاه بلند اقبال بیرم بیگ بخشی............. حراست صوبه بهار گذاشته » ندارد

بجانب مانکپور نامزد فرموده خود نیز همعنان دولت و اقبال بدان صوب رایات جلال برافراشتند و چون عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بگذر جوسا پیوست جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم که بحکومت جونپور اختصاص داشت تاب مقاومت نیاورده نزد میرزا رستم به الهآباد رفت و خان فیروز جنگ گرم و گیرا از پی شتافته در قصبه جهوسی که بر آنطرف آب گنگ در مقابل الهآباد واقعست معسکر آراست و دریا خان در مانکپور برلب آب گنگ فرود آمد و راجه[1] بهیم بفاصله پنج کروه از اله آباد منزل گزید و موکب مسعود شاهی در جونپور سعادت نزول ارزانی فرمود میرزا رستم در قلعه الهآباد تحصن جست و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ به ضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در ظاهر الهآباد صف آرا گردید و از درون و بیرون به مدافعه و مقاتله پرداختند و مجددا شورش و آشوب عظیم درین ملک پدید آمد بقیه داستان بجای خود رقمزده کلک بیان خواهد شد [2]اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کلک بیان میگردد سابقا تحریر یافته که عنبر حبشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابت خان فرستاده نهایت عجز و فروتنی ظاهر ساخت بامید انکه مدار مهمات صوبه دکن بعهده او مفوض باشد و چون او را با عادل خان ابواب منازعت و مخاصمت مفتوح گشته بود امید آن داشت که بامداد بنده های درگاه سلاطین پناه آثار تسلط برو ظاهر سازد و همچنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او تلاش میکرد که مدار اختیار آن صوبه به قبضه

1ـ ه: «و راجه بهیم بفاصله پنج کروه از الهآباد .... جونپور سعادت نزول ارزانی فرمود» ندارد

2ـ ب- ج- د- ه: «اکنون مجملی از سوانح دکن نگاشته کلک بیان .... اقمشه به ملا محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود» ندارند

اقتدار او حواله شود آخر فنون عادل خان کارگر افتاد و مهابت خان
جانب عنبر را از دست داده بکامروائی عادل خان پرداخت و چون عنبر
در سر راه بود ملا محمد لاری وکیل عادل خان از جانب او نگرانی
خاطر داشت مهابت خان فوجی از لشکر منصور به بالاگهات تعین
فرمود که بدرقه شده ملا محمد را به برهانپور رساند و عنبر از شنیدن
این اخبار متردد و متوهم گشته با نظام‌الملک از شهر کهرکی برآمده
به قندهار که بر سرحد ولایت گولکنڈه واقعست شتافت و فرزندان را با
احمال‌واثقال برفراز قلعه دولت آباد گذشته کهرکی را خالی ساخت
وبظاهر چنان نمود که به سرحد قطب‌الملک میروم که زر مقرر خود
را ازو باز یافت نمایم بالجمله چون ملا محمد لاری به برهانپور پیوست
مهابت خان تا شاه پور باستقبال رفته نهایت گرمی و دلجوئی ظاهر ساخت
و از انجا باتفاق متوجه ملازمت شاهزاده پرویز گردیدند و سربلند رای را
بحکومت و حراست شهر برهانپور گذاشته جادون رای و اوداجیرام را به
کومک او مقرر داشت و پسر جادون رای و برادر اوداجیرام را بجهت احتیاط
همراه گرفت و چون ملا محمد بخدمت شاهزاده پیوست مقرر گشت که او با
پنجهزار سوار در برهانپور بوده باتفاق سربلند رای تمشیت احکام وانتظام مهام
نماید و امین الدین پسر او با هزار سوار در خدمت شتابد باین قرار داد
مشار الیه را رخصت فرموده خلعت با شمشیر مرصع و اسپ و فیل لطف نمودند
و به محمد امین ولد او نیز خلعت و اسپ و فیل با پنجاه هزار روپیه مدد خرج
عنایت کردند و محمد امین را همراه خود گرفتند و مهابت خان از جانب
خود یکصد و ده اسپ و دو زنجیر فیل و هفتاد هزار روپیه نقد و یکصد
و ده خوان اقمشه به ملا محمد و پسر او و دامادش تکلف نمود نوزدهم
خورداد ماه نزول حضرت شاهنشاهی در خطهٔ کشمیر اتفاق افتاد

[1]اعتقاد خان از نفایس کشمیر که درین مدت ترتیب داده بود بر سبیل پیشکش معروض داشت درینولا به مسامع جلال رسید که یلنگتوش اوزبک سپه سالار نذر محمد خان اراده نموده که حوالی کابل و غزنین را بتازد و خانه زاد خان پسر مهابت خان با امرائی که به کومک او مقرر اند از شهر برآمده به مدافعه و مقابله همت مصروف داشته بنا بران غازی بیگ که از خدمتگاران نزدیک بود بڈاکچوکی رخصت شد که از حقیقت کار وقوف یافته خبر مشخص بیارد و از قضایا انکه چون عبدالعزیز خان قلعه قندهار را بجهت نا رسیدن کومک به شاه عباس حواله نمود و این معنی بر مزاج شاهنشاهی گرانی داشت درینولا او را حواله سید و نام منصبداری فرمودند که از بندر سورت بر کشتی نشانیده به مکه معظمه روانه سازد و متعاقب فرمان شد که مشارالیه را از هم گذراند و آن بیچاره در اثنای راه بقتل رسید خواجه مذکور از کشاده روئی و خوشخوئی و بی تکلفی بهره مند بود امید که اهل آمرزش باد در هفتم تیر ماه آرام بانو بیگم همشیره قدسیه آنحضرت به مرض اسهال ودیعت حیات سپرد حضرت عرش آشیانی آن عفت سرشت را بغایت دوست میداشتند در چهل سالگی چنانچه بدنیا آمده بود رفت و [2]درین تاریخ غازی بیگ نوشته معروض داشت که یلنگتوش بجهت ضبطالوس هزاره جات که یورت آنها در حدود غزنین واقعست و از قدیم به حاکم غزنین مالگذاری مینمودند قلعه درموضع جیتوار[3] از مضافات غزنین ساخته

1ـ ب - ج - د - ه: ' اعتقاد خان از نفالیس کشمیر که درین مدت...... و بی تکلفی بهره‌مند بود امید که اهل آمرزش باد' ندارند

2ـ ه: ' و درین تاریخ غازی بیگ نوشته معروض داشت ' ندارد

3ـ تزک: صوار- ص ۳۸٦

معتمد: چتور- ص ۲۲۰

همشیره زادهٔ خود را با فوجی آنجا گذاشته بود سران‌الوس هزاره[1] نزد خانه زاد خان آمده استغاثه نمودند که ما از قدیم رعیت و[2] مالگذار حاکم کابل ایم یلنگتوش می خواهد که مارا به تعدی ایل و فرمان بردار خود سازد اگر شما شر او را از ما کفایت کنید و[3] دست تعدی او را از ما باز دارید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم والا ناگزیر باو ملتجی گشته خود را از آسیب ظلم و بیداد اوزبکان محافظت نمائیم خانه زاد خان فوجی به کومک هزاره‌ها فرستاد و خواهر زاده یلنگتوش به مدافعه و مقاتله پیش آمده در اثنای زد و خورد با جمعی از اوزبکان بقتل رسید و سپاه منصور قلعه اورا بخاک برابر ساخته به ظفر و فیروزی عنان معاودت معطوف داشتند یلنگتوش از شنیدن این خبر خجلت زده کردار خریش گشته از نذر محمد خان برادر نام قلی خان دارای توران التماس نمود که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را ازان انفعال برآرد در ابتدا نذر محمد خان و اتالیق و عمده های او تجویز این جرأت و بیباکی نمی نمودند بعد از مبالغه و اغراق بسیار رخصت حاصل نموده با ده هزار سوار از اوزبک و المانچی روی ادبار بدین حدود نهاد خانه زاد خان از استماع این خبر مردمی را که در تهانجات بودند طلبیده به ترتیب اسباب قتال و جدال پرداخت و[4] بنده های جانسپار و بهادران عرصه کارزار همه

1ـ ه: هزاره ـ ندارد

2ـ ه: ' و مالگذار حاکم کابل ایم یلنگتوش . . . . فرمان بردار خود سازد ' ندارد

3ـ ب ـ د ـ ه: ' و دست تعدی او را از ما باز دارید بدستور سابق رعیت و فرمان پذیریم ' ندارد

4ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' و بنده های جانسپار و بهادران عرصه‌کارزار . . . . بهادران عرصه شهامت ' ندارند

یکدل و یکرو بجنگ قرار دادند بالجمله چون بهادران عرصه شهامت به موضع شیر گهیر[1] که در ده کروهی غزنین واقعست معسکر آراستند و از آنجا افواج را ترتیب داده و جیبه[2] پوشیده متوجه پیش گردیدند خانه زاد خان با جمعی از منصبداران و ملازمان پدر خود در غول پای ثبات افشرد و مبارز خان[3] افغان و انیرای سنگه دلن و سید حاجی و دیگر بهادران را در فوج هراول مقرر داشت و همچنین[4] فوج جوانغار و برانغار و طرح بآئین شایسته ترتیب داده از ایزجل سبحانه وتعالی نصرت و فیروزی درخواست نمود و چون مذکور میشد که سپاه اوزبک درسه کروهی غزنین لشکر گاه ساخته دولتخواهان را به خاطر میرسد که شاید روز دیگر تلاق فریقین اتفاق افتد قضارا همین که سه[5] کروه از موضع شیر گذشتند قراولان اوزبک نمایان شدند و قراولان لشکر منصور قدم جلادت پیش نهاده جنگ انداختند وعساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کوه شکوه آهسته وآرمیده بان انداخته و توپ زده شتافتند اتفاقا یلنگتوش در پس پشته بوغچی شده ایستاده بود و قصدش انکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمینگاه برآمده کارزار نماید مبارز خان که سردار فوج هراول بود غنیم را دیده جمعی را بکومک قراولان میفرستد وآنها نیز کس نزد یلنگتوش فرستاده از رسیدن افواج قاهره آگاه میسازند یک کروه به لشکر مانده سپاهی غنیم نمایان می شود

1ـ ه: پتنه ـ

2ـ تزک: چیته ـ ص ۳۸۷ ـ

3ـ ه: مبارز خان افغان ـ ندارد

4ـ ب ـ ج ـ د: ' و همچنین فوج جوانغار و برانغار وطرح ....
جنگ دور بود زده و گشته تعاقب نمودند ' ندارند

5ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: چهار ـ

آن مقهور مردم خود را افواج ساخته بود یک فوج او با هراول لشکر منصور مقابل میگردد و خود با فوج دیگر به فاصله یک تفنگ ایستاده عنان ادبار میکشد چون[1] فوج مخالف به حسب کمیت از بهادران فوج هراول فزونی داشت بهادران فوج غول گرم وگیرا شتافته خود را بکومک هراول رسانیده نخست بان و زنبورک و توپ و تفنگ بسیار میزنند و از پس فیلان جنگی را دوانیده کارزار مینمایند و جنگ بامتداد و اشتداد میکشد در چنین وقت یلنکتوش خود را بکومک میرساند ومع هذا کاری نمی سازد و پای همت آنها از جا می لغزد وبهادران عرصهٔ شهامت در برداشتن وبستن و تاختن و انداختن کارنامه جلادت وجانسپاری به تقدیم میرسانند مخالفان تاب نیاورده جلو بر میگردانند و هزبران پیشه شهامت آن مقهوران بخت برگشته را تا قلعه حماد که شش کروه از میدان جنگ دور بود زده وکشته تعاقب نمودند وقریب سیصد اوزبک علف تیغ بیدریغ ساختند وموازی هزار راس اسپ و اسلحه وجیبه بسیار که مخالفان در راه از گرانی انداخته بودند بدست سپاه منصور افتاد وفتحی عظیم که عنوان فتح نامه ها باومی زیبد بتائید ایزدجل سبحانه چهره کشائی مراد گشت وچون این خبر بهجت اثر به مسامع جلال رسید بنده‌های شایسته خدمت که درین جنگ مصدر خدمات و ترددات پسندیده گردیده بودند هرکدام در خور استعداد وحالت خویش باضافه منصب واقسام مراحم ونوازش سرفرازی یافتند یلنکتوش اوزبک است نامش جتی بوده[2] یلنگ برهنه را گویند وتوش سینه را گویا در جنگی سینه

1ـــ ه: «چون فوج مخالف به حسب کمیت .... فزونی داشت» ندارد

2ـــ ه: ترکان.

و از تاخته و از انروز به يلنكتوش اشتهار يافته[1] اكثر اوقات درميان قندهار و غزنين بسر مى برد و چون مكرر به خراسان شتافته دستبرد هاى سپاهيانه نموده توان گفت كه شاه عباس ازودر حساب بود درين[2] ايام سزاوار خان درسن چهل و چهار سالگى برحمت حق پيوست و ابو البقا نام پسرى از همشيره مهابت خان به يادگار گذاشت مقارن[3] اين حال از عرضه داشت فاضل خان بخشى لشكر دكن به مسامع جلال رسيد كه چون ملا محمد لارى به برهانپور رفت و خاطر اولياى دولت از ضبط و نسق صوبه دكن اطمينان پذيرفت شاهزاده پرويز با مهابت خان و ديگر امرا بصوب ملك بهار و بنگاله نهضت فرمودند و چون خاطر از فتنه سازى و نيرنگ پردازى خانخانان نگرانى داشت[4] و داراب پسر او در خدمت شاه والا شكوه بود به صلاح وصوابديد دولتخواهان او را نظر بند نگاه ميداشتند ومقرر[5] شد كه متصل به دولتخانه شاهزاده خيمه بجهت او

1ـ ه: ' بدر محمد خان حاكم ' دارد

2ـ ه: ' درين ايام سزاوار خان درسن چهل و چهار .... مهابت خان به يادگار گذاشت ' ندارد

3ـ ب ـ ج ـ د : درينولا بعرض مقدس رسيد كه شاهزاده پرويز مهابت خان بحوالى كالپى پيوستند ' دارند

ه: ' درينولا عرضداشت فاضل خان بخشى لشكر شاهزاده پرويز رسيد كه با وجود ايام برسات و شدت باران شاهزاده بسرعت هرچه تمامترطى مسافت نموده بتاريخ دويم امرداد ماه به حوالى كالپى رسيدند ' دارد

4ـ ه: ' و شاهجهان نزديك رسيده اند '

5ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' ومقرر شد كه متصل به دولت خانه .... او پاس دارند بعد از انكه ' نداوند

برپا کنند و جانا بیگم صبیه او که در عقد ازدواج شاهزاده دانیال بود و شاگرد رشید پدر خود است با پدر یکجا بسر برد وجمعی از مردم معتمد بر در خانه او پاس دارند بعد از انکه جمعی را بجهت ضبط اموال بر دایره او فرستادند خواستند که فهیم نام غلام او را[1] که از عمده های دولت او بود وشجاعت را با کاردانی جمع داشت مقید سازند او رایگان خود را بدست دیگری نداد و پای همت افشرده با پسر وچندی از نوکران داد مردی داده جان فدای آبرو نمود در خلال این احوال افضل خان دیوان شاه ولیعهد که در بیجاپور مانده بود بدرگاه والا شتافته دولت زمین بوس دریافت ومشمول عواطف خسروانه گردید و مقارن این خبر نبرد آرائی شاهزادگان با همدیگر رسید شرح این داستان انکه چون شاهزاده سلطان پرویز و مهابت خان به حوالی الهآباد رسیدند عبدالله خان از قلت جمعیت دست از محاصره قلعه باز داشته بجهوسی مراجعت نمود و چون دریا خان با فوجی از بنده های شاهی کنار آب گنگ را استحکام داده کشتیهارا بجانب خود کشیده بود روزی چند عبور لشکر اقبال در توقف افتاد و شاهزاده پرویز و مهابت خان در کنار آب مذکور معسکر آراستند و دریا خان ضبط گذرها نتوانست نمود تا انکه زمینداران بیس که دران حدود اعتباری تمام دارند سی منزل کشتی از اطراف بدست آورده چند کروه بالا آب گذری بهمرسانیده راهبری کردند وتا دریا خان آگاهی یافته به مدافعه و مقاتله پردازد لشکر پادشاهی از آب گذشت لا علاج دریا خان صلاح در توقف ندیده بجانب جونپور شتافت و عبدالله خان و راجه بهیم نیز باغوای او به طرف جونپور روان شدند و باتفاق حقیقت حال را به خدمت

---

[1] ب - ج - د - ه: ، را که از عمده های دولت ....
خود را بدست دیگری نداد ، ندارند

شاه بلند اقبال عرضه داشت نموده التماس نهضت موکب مسعود بصوب بنارس کردند و آنحضرت پردگیان حرم سرای عفت را به قلعه رهتاس فرستاده بذات اقدس به طرف بنارس توجه فرموده از آب گنگ عبور نمودند و درین منزل عبدالله خان و راجه بهیم و دریا خان به موکب اقبال پیوستند و بعد از کنگاش همگی دولتخواهان خصوص راجه بهیم صلاح در جنگ صف دیدند مگر[1] عبدالله خان که اصلا راضی باین معنی نشد و به عرض رسانید که چون لشکر پادشاهی به حسب کمیت و کیفیت بر سپاه ما فزونی دارد چنانکه لشکر پادشاهی قریب چهل هزار سوار موجود است و لشکر شاهی از نوکران قدیم و جدید تا ده هزار سوار نمی کشد مناسب حال آن و صلاح در آنست که لشکر جهانگیری را در همین سر زمین گذاشته خود را از راه اوده و لکهنؤ به نواحی دهلی رسانیم و چون این کروه انبوه بدانصوب شتافته نزدیک رسد بطرف دکن متوجه شویم ناگزیر لشکر پادشاهی از بسیاری حرکت گرانی اسباب حشمت عاجز شده آشتی خواهند کرد و اگر صلح صورت نه بندد در آنزمان به مقتضای وقت عمل باید فرمود شاه جم جاه از کمال غیرت و جلادت این سخن را به سمع قبول اصغانموده قرار بر جنگ صف دادند[2] و باین

1ـ ه: « مگر عبدالله خان که اصلا راضی باین............. بر جنگ صف دادند » ندارد

2ـ ه: « و باین عزیمت اول راجه بهیم را بطریق منقلا رخصت فرمودند بعد ازان خود بدولت متوجه شدند و بکنار ناله نولس در مقابل لشکر بادشاهی رایت اقبال ارتفاع یافت و پل بر آن ناله بسته مدت پانزده و شانزده روز افواج در برابر یکدیگر نشسته جنگ توپ و تفنگ می کردند درین وقت برهنمونی زمینداران شاهزاد پرویز با لشکر بادشاه بالا شتافته قرار دادند که ازگذر سر بگذرند

عزیمت پای دولت برکاب سعادت در آورده ترتیب افواج فرمودند غول به وجود اشرف آراستگی یافت و در برانغار عبدالله خان با گروهی مقرر گشت و در جوانغار نصیری[1] خان با جمعی رزم طلب گردید و در هراول راجه بهیم پای همت افسرده و بر دست راجه دربا خان با طایفه افغانان جا گرفت و بر دست چپ راجه بهار سنگه وغیره پسران راجه برسنگدیو صف بستند و در التمش [2]شجاعت خان و شیر بهادر مخاطب بشیر خواجه

و درهمین گذشتن دست برد نمایان باید نمود و باین حکم گذشتن لشکر از ان پل تنگ؟ بود نتوانستند بسرعت عبور نمود توقف بسیار شد ناگزیر ازان عزیمت عنان بازکشیده جمعی که گذشته بودند برگردانیده رو بروی فوج بادشاهی کوچ فرمودند و درین وقت زمینداران بنگاله فرصت یافته تمام لوازه با توپ خانه که شاهزاده ولی عهد از بنگاله همراه آورده بودند گرفتند راه فرار سپردند باوجود این و آن شیر بیشه توکل برعزیمت خود ثابت قدم بوده باندک مایه مردم که قریب دو هزار سوار قدیمی داشت وهشت هزار سوار جدیدی بودند و برابر لشکری بآن کمیت و کیفیت پائی همت افشرده خاطر بر محاربه گذاشت درین وقت خبر شد که لشکر بادشاهی بفاصله یک کروه منزل گردید و رائی شاهی بر آن قرار گرفت که بی سابقه آگاهی یک بارگی فوج بسته باید تاخت تا خبر دار شدن و جیبه پوشیدن و ترتیب افواج نمودن شاید کاری نتوان ساخت ' دارد

1ــ ه: نصیر خان

تزک: نصرت خان ـ ص ۳۸۹

2ــ ه: سید جعفر

تند و بموجب حکم رومی خان میر آتش توپخانه را از اردو بر
تر روانه ساخت مقارن این حال شاهزاده سلطان پرویز مهابت خان
د آراسته به عرصه کارزار شتافتند وکثرت سپاه پادشاهی بمثابه
سه طرف لشکر شاهی را فروگرفته حلقه سان درمیان داشت و
ن میرآتش بکومک پرداخته توپخانه را دلیرانه پیش برد و یمکن
گوله توپ انداخته باشند واز غرایب اتفاقات انکه یک گوله
نخورود و توپها گرم شده از کار باز ماند و چون فاصله میان توپخانه
شاهی بسیار شد هراول لشکر پادشاهی بجانب توپخانه مطمئن
نت و مردم توپخانه تاب نیاورده راه هزیمت سپردند و توپها به
مردم پادشاهی در آمد و از مشاهده این حال دریا خان افغان
دست راست هراول بودبی جنگ راه فرار سپرد واز برگشتن او
ت چپ هراول نیز خود بخود ویران گردید ناگزیر راجه بهیم
مخالف را بنظر اعتبار در نیاورده با معدودی از راجپوتان قدیمی
توسن همت برانگیخته بر قلب لشکر پادشاهی رسیده به شمشیر
رزار نمود وجتاجوت نام فیلی که در پیش بود بزخم تیر و تفنگ
د وآن شیر بیشه جرأت وجلادت با راجپوتان جان نثار پای
شرده کارنامه مردی وشجاعت ظاهر ساخت جوانان[2] چیده و
جنگ دیده که برگردو پیش شاهزاده پرویز و مهابت خان

- ج - د - ه: 'کثرت مخالف را بنظر اعتبار..........
بزخم تیر و تفنگ از پا افتاد' ندارند
' جوانان چیده وسپاهیان جنگ دیده.......... در عرصه
کارزار زخمی افتادند' ندارد
۱- ج - د : 'جوانان چیده وسپاهیان جنگ..........
برخاک هلاک انداختند' ندارند

ایستاده بودند از اطراف هجوم آورده آن یکه تاز عرصه همت را به تیغ بیدریغ بر خاک هلاک انداختند و او تا رمقی داشت کارزار کرد و جان نثار شد وبهیم راتهور و پرتهی‌راج و اکهیراج راتهور با چندی از متهوران رزم دوست در عرصه کارزار زخمی افتادند و از کشته شدن راجه بهیم و برهم خوردن فوج هراول شجاعت[1] خان که رفیق فوج التمش بود نیز منهزم شد و شیر[2] خواجه که سردار این فوج بود قدم برجای داشته مقتول گردید و چون هراول والتمش از پیش برخاست وجنگ به غول رسید فوج جوانغار که سرکرده آنها نصیری[3] خان بود تاب نیاورده طرح داد وشاه ولیعهد با عبدالله خان که در برانغار بود وجمعی از دولتخواهان که مجموع به پانصد سوار می کشیدند پای توکل وتحمل افشرده بنده های جان نثار را به مدافعه و مقاتله ترغیب وتحریض می فرمودند تا انکه اکثری زخمی شدند و غیر[4] از فیلان علم وطوغ و قورخانه خاصه وعبدالله خان که بجانب دست راست باندک فاصله ایستاده بود چیزی بنظر در نمی آمد درین وقت تیری بجیبه[5] خاصه رسید و[6] ایزد جل اسمه ذات مقدس را بجهت مصلحتی که

1ــ ه: سید جعفر

2ــ ب ـ ج: شیر بهادر

3ــ ه: نصرت خان

تزک: نصرت خان ـ ص ۳۹۰

4ــ ب ـ ج ـ د ـ ه: 'وغیر از فیلان علم وطوغ .... چیزی بنظر در نمی آمد' ندارند

5ــ تزک: بجیته ـ ص ۳۹۰

6ــ ه: 'وایزد جل اسمه ذات مقدس را ....، خورده از بناگوش سربر کرد' ندارد

آفریده بود محافظت و محارست نمود و شیخ تاج الدین را که از خلفای خواجه باقی است قدس سره و دران معرکه همعنان شاه والا قدر بود تیری بر رخسار خورده از بناگوش سربر کرد[1] درین وقت آنحضرت یوسف[2] خان را نزد عبدالله خان فرستاده فرمودند که کار بجای نازک رسیده مناسب حال و ملایم شان ما آنست که با معدودی که در ملازمت مانده اند توکل به کرم الهی نموده برقلب لشکر پادشاهی بتازیم تا آنچه رقمزده کلک تقدیر است بظهور رسد عبدالله خان به خدمت شتافته معروض داشت که کار ازان گذشته که برتاخت و تردد اثری مترتب شود این دست و پازدن بجز دشمن کامی ثمره نخواهد داشت وچون[3] چتر اقبال برسر دولتخواهان سایه گستر باشد تلافی وتدارک بروجه دلخواه منصور است صاحبقران گیتی ستان را که دستور العمل سلاطین روزگارند وفردوس مکانی را که در فنون جهانگیری و رزم آرائی آیتی بودند در مبادی سلطنت مکرر چنین سوانح اتفاق افتاده واز فروغ دانش ووسعت حوصله ضبط احوال خود فرموده عنان از عرصه کارزار منعطف ساخته بدشمن کامی قرار ندادند لهذا آخر بدولتی که بالاتر ازان نباشد کامروای مقصود گردیدند وچندی از فدویان که در رکاب سعادت بودند گستاخانه دست برجلو آنحضرت زده از عرصه کارزار بر آوردند ولشکر پادشاهی باردوی شاهی در آمده به ضبط اموال واسباب پرداختند واین نیرنگی را غنیمت شمرده به تعاقب نه شتافتند وشاه والا قدر از نبرد گاه بچهار کوچ برفراز قلعه رهتاس نزول فرمودند وسه روز در قلعه توقف نموده

1ـ ه: «واز ضرر نگاهبان حقیقی آسیبی بذات مقدس راه نیافت» دارد

2ـ ه: یوسف خان ـ ندارد

3ـ ه: «وچون چتر اقبال برسر دولتخواهان .... از عرصه کارزار برآوردند» ندارد

خاطر اشرف از لوازم قلعه داری جمع ساخته و سلطان مراد بخش را که در همین ایام قدم به عالم وجود نهاده بود با دایه ها و انکه ها در آنجا گذاشته با دیگر شاهزاده های والا شوکت و پرستاران حرم سرای دولت بجانب پتنه[1] و بهار نهضت فرمودند و چون[2] این اخبار به مسامع قدسیه حضرت شاهنشاهی رسید مهابت خان را به خطاب والای خانخانان سپه سالار نامور ساخته به منصب هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه شرف امتیاز بخشیدند و عنایت تمن طوغ علاوه عواطف گشت اکنون[3] مجملی از سوانح ملک دکن رقمزده کلک و قایع نگار میگردد و چون ملک عنبر به سرحد ولایت قطب الملک شتافت مبلغ مقرری که هر سال بجهت خرج سپاه ازو میگرفت و درین دو سال موقوف مانده بود باز خواست نموده مجدداً بعهد

1ـ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' بنگاله '

2ـ ه: ' وچون این اخبار به مسامع قدسیه حضرت شاهنشاهی . . . . .
. . . . خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی به آشوب گرائید '
ندارد ـ

3ـ ب ـ ج ـ د: ' اکنون مجملی از سوانح ملک دکن رقمزده. . . . . . .
. . . . . .خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی به آشوب گرائید ' ندارند
ب ـ ج: این عبارت دارند ـ
' و از وقایع گرفتار شدن امرای دکن است بدست عنبر بد اختر
درین وقت آن سیاه باطن عهد و پیمانی را که با بندهای درگاه
بسته بود برطاق نسیان گذاشته پای جسارت از حد خود پیش
نهاده بعض از محال بالای گهات را متصرف بود با دیگر امرا
متوجه جنگ گشت و در موضع بهتوری که در شش کروهی
قلعه احمد نگر واقع است '

وسوگند خاطر از انجانب وا پرداخته به حدود ولایت بندر رسید و مردم عادل خان را که بحراست آن ملک مقرر بودند زبون و بی استعداد یافته غافل برسر آنها تاخت و بندر را تاراج نموده از انجا با جمعیت و استعداد فراوان برسر عادل خان شتافت و چون عادل خان اکثری از مردم کاردیده و سرداران پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهانپور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت کنند حاضر نداشت صلاح وقت در پاس عزت و محارست دولت خود دانسته در قلعه بیجاپور متحصن شد و باستحکام برج و باره و لوازم قلعه داری پرداخته کس به طلب ملا محمد لاری و لشکری که همراه او در برهانپور بود فرستاد و به متصدیان صوبه مذکور مکرر به تاکید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه دولتخواهان ظاهر و هویداست و خود را از متعلقان آن درگاه میدانم درین وقت که عنبر ناحق شناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان با سپاهی که در صوبه موجود دارند بکومک من متوجه گردند تا این غلام فضول را از میان برداشته سزای کردار در دامن روزگار او نهاده آید در هنگامی که مهابت خان با شاه پرویز متوجه الهآباد گردید سربلند رای را بحکومت و حراست برهانپور باز داشته مقرر نموده بود که مومی الیه در مهمات کلی و جزوی بصوابدید ملا محمد لاری کارکند و در انتظام مهام دکن از صلاح او انحراف نورزد. چون ملا محمد بسیار بجد شد و مبلغ سه لک هون که قریب دوازده لک روپیه باشد بصیغه مدد خرج لشکر به متصدیان آنجا داد و نوشته های عادل خان در باب طلب کومک به مهابت خان رسید و او نیز تجویز این معنی نموده به متصدیان دکن نوشت که بی تامل و توقف همراه ملا محمد لاری بکومک عادل خان شتابند ناگزیر سربلند رای با معدودی در برهانپور توقف گزید و لشکر خان و میرزا منوچهر و خنجر خان حاکم احمد نگر و جانسپار خان حاکم بیر

رضوی خان و ترکمان خان و عقیدت خان بخشی و اسد خان و عزیز الله
و جادون رای و اودا جیرام و سایر امرا و منصبداران که از تعینات
صوبه دکن بودند با ملا محمد لاری بکومک عادل خان به قصد
استیصال عنبر شتافتند و چون عنبر ازین معنی وقوف یافت او نیز نوشته ها
به بنده های درگاه فرستاد که من از غلامان درگاهم نسبت بسکان آن
جناب گستاخی و بی ادبی از من بظهور نیامده بچه تقصیر و کدام گناه
در مقام خرابی و استیصال من درآمده اند و به تکلیف عادل خان و تحریک
ملا محمد بر سر من می آئید میان من و عادل خان بر سر ملکی که در
زمان سابق به نظام الملک متعلق بود الحال او متصرف گشته نزاع است
اگر او از بنده هاست من نیز از غلامانم مرا با او و اورا با من واگذارند
تا هرچه در مشیت حق است بظهور آید آنها باین حرف او التفات نفرمود،
کوچ برکوچ متوجه آنصوب گردیدند و هرچند عنبر بالحاح و زاری
افزود الیشان بیشتر شدت ظاهر ساختند ناگزیر از ظاهر بیجاپور به حدود
ملک خود پیوست و بعد از نزدیک رسیدن افواج عنبر دفع الوقت و
مدارا نموده روز میگزرانید و به ترتیب راست و چپ لشکر پرداخته
سعی دران داشت که کار به جنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای
بادشاهی سردر دنبال نهاده فرصت نمیدادند و هر چند او بیشتر سپر
اندازی و مدارا مینمود حمل بر عجز و زبونی او کرده درشدت می
افزودند وچون کار براو تنگ شد و اضطرار دامن گیر گشت ناگزیر در
روزی که مردم بادشاهی غافل بودند و میدانستند که جنگ نمیکند
برگیها از دور نمایان ایشان گردیدند جمعی چنان گمان بردند که
ترک جنگ نموده برآمده اند و میخواهند که گریخته بروند درین وقت
بر مردم عادل خان ریختند و میان مردم او و عنبر جنگ در پیوست
و بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر بودش کشته شد و

ازین جهت سپاه عادل خان را سر رشته انتظام گسیخته گشت و جادون رای و اودا جیرام دست بکار نبرده را فرار سپردند و عنبر باگاهی کار خود کرد وشکست عظیم برلشکر عادل خان واقع شد واخلاص خان و غیره بیست و پنج نفراز سران سپاه عادل خان که مدار دولت او برآنها بود گرفتار شدند وازان گروه فرهاد خان را که تشنه خون او بود از سرچشمه تیغ سیراب ساخت و دیگر انرا محبوس گردانید و از امرای پادشاهی لشکر خان ومیرزا منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و خنجر خان گرم و گیرا خود را به احمد نگر رسانید و باستحکام قلعه پرداخت وجان[1] سپار خان نیز برگشته ببرکه در تیول او بود رفته حصار بیر را مضبوط ساخت وجمعی دیگر که ازان ورطه هلاک برآمدند بعضی خود را احمد نگر رسانیدند وگروهی به برهانپور شتافتند وچون عنبر به مراد خویش کام روا گردید وآنچه در مخیله او نگذشته بود بر عرصه ظهور جلوه گری نمود اسیران سر پنجه تقدیررا مسلسل ومحبوس به دولت آباد فرستاد وخود به احمدنگر رفته به محاصره قلعه پرداخت لیکن هرچند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش نرفت ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته خود بجانب بیجاپور عنان عزیمت معطوف داشت وعادل خان باز متحصن شد وعنبر تمام ملک او را با حدود متعلقه پادشاهی که در بالاگهات بود متصرف گشته جمعیت نیک فراهم آورد وقلعه شولاپور را که پیوسته میان نظام الملک وعادل خان برسر آن نزاع میبود محاصره نمود و یاقوت خان را با فوجی برسر برهانپور فرستاد و توپ ملک میدان را از دولت آباد آورده قلعه شولاپور را به ضرب دست وزور بازوی قدرت مفتوح گردانید واز استماع این اخبار موحش خاطر اقدس حضرت

1- معتمد: نثار خان- ص ۲۳۰-

شاهنشاهی به آشوب گرائید و درخلال این احوال مکتوب نذر محمد خان[1] والی بلخ بنظر مقدس در آمد خلاصه مضمون انکه این نیازمند آنحضرت را بمثابه پدر و ولی نعمت خود میداند و پلنگتوش بی رخصت این خیر اندیش مصدر چنان گستاخی شد و الحمدلله که تادیب شایسته یافت لیکن چون غبار نقاری درمیان لشکر کابل و سپاه بلخ حادث شده امید وارست که خانه زاد خان را از حکومت کابل تغیر فرموده بجای او دیگری را تعین فرمایند از انجا که کام بخشی شیوه پسندیده آنحضرت بود امارت آن صوبه بمدار المهامی خواجه ابوالحسن تفویض یافت و احسن‌الله پسر خواجه را به وکالت پدر به حکومت و حراست کابل تعین فرمودند و حکم[2] شد که پنجهزار سوار خواجه را به ضابط دواسپه و سه اسپه تنخواه نمایند واحسن‌الله به منصب هزار و پانصدی ذات و هشتصد سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم بیکران گردید و فرمان شد که خانه زاد خان روانه درگاه شود۔

مراجعت رایات عالیات بدارالسلطنه لاهور

چون موسم زمستان در آمد و خوبیهای کشمیر آخر شد بنابران[3] بتاریخ بیست و پنجم شهریور رایت اقبال بصوب دارالسلطنه لاهور ارتفاع یافت و در ساعت سعد دران شهر میمنت بهر نزول دست داد

1- ج: نذیر محمد خان۔

2- ب۔ ج۔ د۔ ہ: ' وحکم شد که پنجهزار سوار خواجه ......
...... وفیل ضمیمه مراحم بیکران گردید ' ندارند

3- ب۔ ج۔ د۔ ہ: ' بنابران بتاریخ بیست و پنجم شهریور ' ندارند

و مقارن آن صاحب صوبگی پنجاب از تغیر صادق خان برکن السلطنه آصف خان مقرر شد[1] و در خلال این احوال بطرف هرن مناره که از شکار گاههای خاص بود توجه نمودند و درین تاریخ خانه زاد خان از کابل آمده شرف بساط بوس دریافت و چون خاطر قدسی مظاهر از نشاط شکار وا پرداخت عنان معاودت بدارالسلطنه انعطاف پذیرفت[2] درین[3] وقت عرضه داشت مهابت خان رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاهجهان از پتنه و بهار گذشته به ولایت بنگاله در آمد و شاهزاده پرویز با عساکر

1_ ه: ' در همین ایام راقم اقبال‌نامه از کانگڑه رسیده دولت سجود قدسی آستان دریافت و به منصب چهار صدی ذات و پنجاه سوار فرق عزت برافراخت و اولین ملازمت این خانه زاد همین است ' دارد

2_ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' و در خلال این حال عرضه داشت فاضل خان بخشی و واقعه نویس لشکر شاهزاده پرویز بموقف عرض رسید که شاهزاده ولیعهد شاهجهان از انجا که آمده بودند باز متوجه ولایت دکهن شدند داراب خان را که به حکومت بنگاله گذاشته بودند زمینداران آنجا بدست آورده روانه لشکر ساختند فرمان شد که شاهزاده پرویز خان معاودت بصوب برهان پور معطوف دارند داراب خان را بقتل رسانند و مقارن این حال خانه زاد خان به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز یافته مرخص گشت وخلعت با کمر خنجر مرصع و پهول کتاره و اسپ خاصه باو شفقت فرمودند و فرمان بطلب عبدالرحیم خانخانان ' دارند

3_ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' درین وقت عرضه داشت مهابت خان رسید . . . . باستحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزینند ' ندارند

منصوره به ملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان داراب خان پسر خانخانان را سوگند داده بحکومت وحراست ملک بنگاله باز داشته وبجهت احتیاط زن او را بایک پسر ویک برادر زاده او همراه گرفته بودند بعد از جنگ تونس[1] و انعطاف عنان زن او را در قلعه رهتاس گذاشته به داراب خان نوشتند که در کدهی[2] خود را به خدمت رساند داراب از ناراستی و زشت خوئی صورت حال را طور دیگر در خاطر نقش بسته عرضه داشت نمود که زمینداران باهم اتفاق کرده مرا در محاصره میدارند و ازین جهت نمیتوانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب از آمدن داراب مایوس شد و در موکب مسعود جمعی که مصدر کاری و ترددی توانند شد نمانده بودند ناگزیر از آشوب خاطر پسر داراب را به عبدالله خان حواله فرمودند و کارخانجات بیوتات همراه گرفته بهمان راه که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند و چون داراب چنین ادای نا پسندیده بظهور آورده خود را مطعون و مطرود ازل و ابد ساخته بود عبدالله خان پسر جوان اور ابقتل رسانید و شاهزاده پرویز صوبه بنگاله را بجاگیر مهابت خان و پسرش تنخواه فرموده عنان معاودت معطوف داشتند و حکم به زمینداران بنگاله که داراب را قبل داشتند صادر شد که دست تعرض ازو کوتاه داشته او را روانه ملازمت سازند و او آمده مهابت خان را دید و چون خبر آمدن داراب بعرض اشرف اقدس رسید به مهابت خان فرمان شد که در زنده داشتن آن بی سعادت چه مصلحت بخاطر آورده باید که برسیدن فرمان گیتی مطاع سر آن گشته بادیه ضلالت وگمراهی را بدرگاه عدالت پناه روانه سازد بالجمله مهابت خان بموجب

1ـ تزک: لونس - ص ۳۹۳

2ـ تزک: کرهی - ص ۳۹۲

حکم عمل نموده سرش از تن جدا ساخته بدرگاه فرستاده و درین هنگام خانه زاد خان را خلعت خاصه وخنجر مرصع با پهول کتاره واسپ خاصه مرحمت فرموده بصاحب صوبگی بنگاله فرستادند و مقارن آن فرمان جهان مطاع بطلب عبدالرحیم که پیش ازین خطاب خانخانانی داشت صادر گشت و چون در صوبه دکن شورش عظیم دست داد و جمعی از اعیان لشکر اسیر سرپنجه تقدیر گشته در قلعه دولت آباد محبوس ماندند و موکب کیهان شکوه شاهجهان از ملک بنگاله بصوب ملک دکن انعطاف عنان فرمود ناگزیر مخلص خان برجناح استعجال نزد شاهزاده پرویز دستوری یافت که سزاولی نموده ایشان را با امرای عظام روانه دکن سازد و همدرینولا قاسم خان از تغیر مقرب خان به حکومت و حراست دار الخلافه آگره خلعت افتخار پوشید و درین تاریخ عرضه داشت اسد خان بخشی صوبه دکن از برهانپور رسید نوشته بود که یاقوت خان حبشی با ده هزار سوار موجود بنلکاپور که از شهر بیست کروه مسافت است رسیده و سربلند رای از شهر برآمده قصد آن دارد که جنگ اندازد فرمان بتاکید تمام صادر شد که زنهار تا رسیدن کومک و مدد حوصله بکار برده تیز جلوئی نکنند و باستحکام برجها پرداخته در شهر تحصن گزینند ـ

نهضت موکب مقدس حضرت شاهنشاهی بار چهارم بجانب کشمیر

در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سی و چهار ارتفاع رایت اقبال آیت بدستور معهود بجانب کشمیر اتفاق افتاد و از وقایعی که در ابتدای این حال بظهور آمد انکه لوای عالم آرای شاه جهان سایهٔ اجلال بر ولایت دکن انداخت و عنبر شروع در خدمتگاری نموده بجهت هوا خواهی ایشان فوجی بسرکردگی یاقوت خان بحوالی برهانپور فرستاد که بتاخت

و تاراج پردازند و بشاه والا قدر عرضه داشت نمود که بزودی بدانصوب نهضت فرمایند و ایشان رایات عزیمت بدان سمت برافراشته عرصه دیول[1] کانو را مخیم بارگاه جاه و جلال ساختند و عبدالله خان و[2] محمد تقی مخاطب بشاه قلی خان را با فوجی تعین فرمودند که با اتفاق یاقوت خان برهانپور را محاصره نموده بلوازم قلعه گیری پردازند و متعاقب آنها خود نیز متوجه شده در لعل باغ که در سواد شهر واقعست معسکر آراستند [3]راو رتن و دیگر بنده های پادشاهی که در قلعه بودند در استحکام شهر و حصار شرایط اهتمام و لوازم کار آگهی بتقدیم رسانیده متحصن گشتند و شاه ولیعهد فرمودند که از یکطرف عبدالله خان و از جانب دیگر شاه قلی خان به قلعه بچسپند قضارا در طرفی که عبدالله خان بود غنیم هجوم آورد و جنگ صعب در پیوست و شاه قلی خان با فدائی خان جان نثار دیوار قلعه را شکسته غنیم مقابل خود را برداشته بحصار در آمد و راو رتن جمعی از مردم کارکرده خود را در برابر عبدالله خان گذاشته خود برسر شاه قلی خان تاخت و چون اکثری از نوکران زر بنده در کوچه و بازار متفرق شده بودند شاه قلی خان با معدودی در میدان پیش ارک پای همت افشرده بمدافعه و مقاتله پرداخت تا انکه چندی از بنده های شاهی که با او بودند بقتل رسیدند ناگزیر به ارک در آمده در قلعه را بست و راو رتن محاصره نموده کار بر او تنگ ساخت شاه قلی خان از روی اضطرار قول گرفته او را دید و چون این خبر بسمع شاه جم جاه رسید مرتبه دیگر

۱ــ ب - ج : دیول گام

ه : دیو گاؤں ـ

۲ــ ه : دریا خان ـ

۳ــ ه : راو رتن و دیگر بنده های پادشاهی ....

بتقدیم رسانیده متحصن گشتند ، ندارد ـ

افواج ترتیب داده حکم یورش فرمودند و هرچند مبارزان جان سپار و دلیران عرصه کارزار شرایط سعی و کوشش بجا آوردند اثری بران مترتب نگشت و از مردم روشناس شاه بیگ خان و سر[1] انداز خان و سید شاه محمد نقد حیات در باختند و بار سیوم خود بسعادت سوار شده حکم یورش کردند و از اطراف بهادران رزم آرا و دلیران قلعه کشا قدم جرات و جلادت پیش نهاده کارنامه های شجاعت ظاهر ساختند و از اعیان اهل قلعه لودی خان با جمعی از برادران و بابا میرک داماد لشکر خان و بسیاری از راجپوتان راورتن علف تیغ انتقام گردیدند درین وقت که کار بر متحصنان بدشواری کشیده بود قضارا تیر تفنگی بگردن سید جعفر رسیده پوست مال گذشت و او اضطراب کرده برگشت و از عنان تافتن او تمام دکنیان سراسیمه راه فرار سپرده بسیاری از پیدلان را با خود بردند و مقارن این حال خبر آمد که شاهزاده پرویز ومهابت خان خانخانان بالشکر پادشاهی از بنگاله معاودت نموده بدریای نربده رسیده اند ناگزیر شاه والا قدر به وسعت آباد صبر وشکیبائی خرامیده رایت مراجعت بصوب بالاگهات برافراشتند درین[2] هنگام عبدالله خان از موکب شاهی جدائی گزید و ترک تعلقات نموده در موضع اندور نشست و مقارن آن نصیری[3] خان از ملازمت اشرف تخلف ورزیده نزد نظام الملک

1ـ « : شهر انداز خان -

در نسخه «الف» این عبارت در حاشیه دارد -

ابتدائی این سال مراد سال هجری است والا سال

جلوس خود باتنها رسیده»

2ـ « : «درین هنگام عبدالله خان از موکب شاهی.......... نزد

نظام الملک شتافت و نوکر او شده» ندارد

3ـ تزک : نصرت خان - ص ۳۹۰

شتافت ونوکر او شد واز سوانح سپری شدن روزگار خان اعظم میرزا[1] عزیز کوکلتاش است پدر او از آدمی زاده های غزنین است و مادرش را عرش آشیانی را شیر داده بود وآنحضرت پاس این نسبت داشته میرزا عزیز را بزرگ ترین امرا ساخته بودند وازو وفرزندانش ناز های عجیب میکشیدند در علم سیرو فن تاریخ استحضار تمام داشت ودر تقریر وتحریر بی نظیر بود وگاهی شعر هموارى میگفت واین رباعی از واردات طبع اوست ءه

رباعی عشق آمد واز جنون برو مندم کرد

وارسته زصحبت خرد مندم کرد

آزاد زبند دین ودانش گشتم

تا سلسله زلف کسی بندم کرد

وفات[2] خان در شهر احمد آباد گجرات اتفاق افتاد ونعش او را بدهلی آورده در جوار روضه قدسیه سلطان المشائخ شیخ نظام الدین قدس سره نزدیک به قبر پدرش بخاک سپردند وچون خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت داور بخش را بحضور طلب داشته خان[3] جهان را بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی بخشیدند وحکم شد که از آگره به احمدآباد شتافته محافظت آن ملک نماید ـ

1ـ ه: ' میرزا عزیز کوکلتاش است .... خان اعظم مسافر دارالملک بقا گشت ' ندارد

2ـ د: ' وفات خان در شهر احمدآباد گجرات........... محافظت آن ملک نماید ' ندارد

3ـ ب ـ ج ـ ه: ' خان جهان را بصاحب .... محافظت آن ملک نماید ' ندارند

آغاز سال بیستم از جلوس والا

روز مبارک شنبه دهم جمادی‌الثانیه سنه هزار وسی وچهار سرچشمه روشنی برج حمل را نور آگین ساخت وسال بیستم از جلوس اشرف آغاز شد و در[1] دامن کوه بهنبر به نشاط شکار پرداخته یکصد و پنجاه ویک راس قوچ کوهی به تفنگ و تیر شکار کردند و در منزل چنگیز[2] هتی جشن شرف آراستگی یافت از بهنبر[3] تا این منزل ارغوان زار های عالی سیر فرمودند وچون درین موسم کوتل پیر پنجال از برف مالامال میباشد وعبور سوار از فراز آن بغایت دشوار بلکه محال لاجرم نهضت موکب گیهان شکوه از راه گریوه پونچ اتفاق افتاد درین کوهستان نارنج بهم میرسد و دو سال و سه سال بر درخت میماند و از زمینداران آنجا شنیده که قریب بهزار نارنج در یک درخت میباشد و درین اثنا ابوطالب پسر آصف خان به حکومت لاهور بنیابت پدر مرخص گردید و درینولا سید عاشق پسر سردار خان بکوهستان شمالی پنجاب که ضبط و ربط آن بعهده پدرش بود دستوری یافت[4] و او را به کامگار

1ـ ب - ج - د - ه: ' ودر دامن کوه بهنبر به نشاط شکار . . . . .
. . . . . دریک درخت می باشد ، ندارند

2ـ تزک: جنگرتهی - ص - ۳۹۶
معتمد: چنکس هستی - ص ۳۴۱

3ـ تزک: بهنر - ص - ۳۹۶

4ـ ب - ج: هنگام ولادت این احقر را مصراع ' پدرگز من روانش باو خشنود ' به سید عاشق که نام یکی از اجداد والا نهاد اسمه موسوم ساخته بود و احوال کرامت اشتمال آنجناب در حبیب السیر و رشحات به تفصیل مرقوم است ، داوند

نامور گردانیده منصب [1] چهار صدی ذات و صد و پنجاه سوار عنایت فرمودند روز [2] جمعه بیست و نهم در منزل نورآباد که بر ساحل دریای بهت واقعست نزول اتفاق افتاد از گهات بهت تا کشمیر بدستوری که در راه پیر پنجال منزل به منزل جایها و نشیمنها ساخته اند درین راه نیز اساس یافته و اصلا به خیمه و سایر رخوت فراشخانه احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گیهان پوی بجهت برف و باران و شدت سرما از گریوه های دشوارگذار بصعوبت گذشت و در اثنای راه آبشار خوشی بنظر درآمد که از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش پنجاه ذراع باشد و عرض آب ریز چهار ذراع متصدیان منازل صفه عالی در برابر آن بسته بودند حضرت شاهنشاهی ساعتی نشسته پیاله چند نوش جان فرموده چشم و دل را از تماشای آن آب بهره دادند وحکم شد که تاریخ عبور لشکر منصور برلوح سنگی ثبت نمایند تا این نقش دولت در صفحه روزگار ماند درین منزله لاله سوسن وارغوان و یاسمن کبود ازکشمیر آوردند روز یکشنبه غره اردی بهشت ماه قصبه بارهموله که از قصبات کلان کشمیر است بورود موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر از اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سایر اصناف جوق جوق وگروه گروه برسبیل استقبال دولت زمین بوس در یافتند درین دو منزل شگوفه زار های خوب سیر کرده شد و بندگان حضرت و جمیع

د: ' و او را به کامگار نامور گردانیده .... و مردم خود چه صورت دارد ، ندارد

1ـ ه: ' منصب چهار صدی ذات وصد و پنجاه سوار عنایت فرمودند. .... و مردن خود چه صورت دارد ' ندارد

2ـ ب - ج: ' روز جمعه بیست و نهم در منزل نوز آباد.......... و مردن خود چه صورت دارد ' ندارند

امرا برکشتی نشسته متوجه شهر شدند روزسه شنبه هژدهم[1] در ساعت سعادت قرین به عمارات دلنشین کشمیر بهشت آئین نزول موکب اقبال اتفاق افتاد اگرچه در باغ نور منزل که درمیان دولتخانه واقعست آخر های شگوفه بود لیکن یاسمن کبود دماغ را بعطر و منور داشت و در تماشای بیرون شهر اقسام شگوفه جمال افروزی مینمود عه

بیت باز این چه جوانی وجمال است جهان را
زین حال که نوگشت زمین را و زمان را

چون بتواتر پیوسته و در کتب طب خصوص ذخیره خوارزمشاهی ثبت یافته بود که خوردن زعفران خنده می آرد و اگر بیشتر خورده شود آنقدر خنده کند که بیم هلاکت باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان کشتنی را از زندان طلب فرموده در حضور خود ربع سیر زعفران که چهل مثقال باشد خورانیدند اصلاً تغیری در احوالش راه نیافت روز دیگر ضعف آن که هشتاد مثقال باشد خورانیدند لبش به تبسم رنگین نشد تا بخنده چه رسد ومردن خود چه صورت دارد[2] درینولا حفظ وحراست قلعه کانگره به انی رای سنگه دلن مفوض شد وداور بخش از گجرات آمده ملازمت نمود ودرین ایام مزاج سردار خان از مرکز اعتدال انحراف ورزیده بیماری سوء القنیه بدو عارض شد و رفته رفته منجر باسهال دموی

1ــ در نسخه '۱' این عبارت در حاشیه دارد ـ
' هژدهم ظاهر امرداد هژدهم ماه قمری باشد یعنی رجب '

2ــ ب ـ ج ـ د ـ ه: ' ومقارن آن عبدالرحیم خانخانان که قبل ازین فرمان طلب شده بود از لشکر سلطان پرویز رسیده دولت سجود دریافت ومشمول انواع واقسام نوازش ومراحم گشته بتازگی بخطاب مستطاب خانخانان فرق عزت برافراخت، دارند ـ

گشت و بتاریخ یازدهم محرم سنه هزار وسی[1] و پنج در قصبه پتهان ودیعت حیات سپرد و او[2] را دوده نو حصار که زادگاه او بود مدفون ساختند[3] در سال پنجاهم از ولادتش سپری شد و چون این خبر به مسامع علیه رسید فوجداری کوهستان شمالی پنجاب بالف خان که از کومکیان او بود تفویض یافت و فرمان شد که کامگار پسرش بملازمت شتابد و در همین روزها مصطفی خان حاکم تته رحلت نمود و صوبه[4] مذکور بشهریار عنایت شد[5] درینولا[6] از عرضه داشت اسدخان بخشی دکن به مسامع جلال رسید که شاهجهان بدیول گانو رسیدند و یاقوت خان حبشی بالشکر عنبر برهان‌پور را محاصره دارد و سربلند رای‌پای غیرت و حمیت برجا داشته بلوازم قلعه داری همت گماشته و پیوسته از

1ـ د : ' سی ' ندارد

2ـ د : ' و او را در ده نوحصار که زادگاه او بود .... که کامگار پسرش به ملازمت شتابد ، ندارد

3ـ ب ـ ج : در جوار مزار فایض الانوار خواجه علاء الدین عطار پهلوی پدر و الاقدر و والده ماجده آن سفر گزین اقلیم بقا مدفون ساختند از عمر شریفش چهل و نه سال بانجام رسیده بود ، دارند

4ـ د : ' وصوبه مذکور به شهریار عنایت شد .... خطاب نمیباشد عنایت نمودند ، ندارد

5ـ ه : از واقعه لاهور معروض گردید که آقا محمد نام فرستاده شاه عباس دارای ایران به لاهور رسیده مبلغ از خزانه لاهور باو شفقت نموده حکم فرمودند که تا معاودت رایات عالیات دران مصر جامع توقف نماید ، دارد

6ـ ب ـ ج ـ ه : ' و درینولا از عرضه داشت ...... خطاب نمیباشد عنایت نمودند ، ندارند

بیرون جنگ می اندازند و هرچند دست وپا میزنند کاری نمیسازند و بعد از چند روز خبر رسید که موکب شاه والاقدر در قفای لعل باغ بارگاه اقبال ساخت و بعضی از جوانان کار طلب که در خدمت آنحضرت بودند مکرر به قلعه تاختند و کاری نساختند و بعد از چندروز از انجا کوچ نموده به بالا گهات شتافتند و مردم عنبر نیز رفتند چون این معنی بعرض همایون رسید سر بلند رای را بصنوف عواطف و مراحم سرفراز فرموده منصب پنجهزاری ذات و سوار و خطاب راجا که در ملک دکن بالا تر ازین خطاب نمیباشد عنایت نمودند و از سوانح انکه چون شاه ولیعهد دست از محاصره برهانپور باز داشته لوای مراجعت بصوب دکن بر افراشتند در اثنای راه ضعف قوی بر مزاج وهاج استیلا یافت و در ایام تکسر بر مرآت باطن حق شناس پرتو افگند که عذر تقصیرات گذشته که بحسب سر نوشت از نهانخانه تقدیر[1] بعالم ظهور آمده از پدر والاقدر باید خواست و باین اراده حق پسند عرضه داشتی مشتمل بر اظهار ندامت وانفعال و استغفار از جرایم ماضی و حال نوشته ارسال داشتند و حضرت شاهنشاهی فرمانی بخط مبارک خویش قلمی فرموده روانه ساختند مضمون انکه اگر دارا شکوه و اورنگ زیب را به ملازمت اشرف بفرستند و قلعه رهتاس و قلعه آسیر را که در تصرف کسان اوست به بنده های پادشاهی بسپارد رقم عفو بر جراید تقصیرات او کشیده ملک بالای گهات را باو عنایت میفرمایم و بعد از ورود منشور عاطفت شاه ستوده خصال آداب استقبال و شرایط تعظیم و تکریم بتقدیم رسانیده باوجود کمال تعلق و دلبستگی که به شاهزاده های والا نژاد داشتند رضاجوئی والد ماجد را بر دلنوازی خویش مقدم شمرده آن جگر گوشه ها را بانفالیس پیشکش از جواهر و مرصع آلات و فیلان کوه پیکر که

1ـ د : بقیه احوال ندارد

موازی ده‌لک روپیه قیمت داشت روانه درگاه والا ساختند و به[1] سید مظفر خان و رضا بهادرکه بحر است قلعه رهتاس مقرر بودند حکم شد که بهرکس که فرمان پادشاهی ظاهر سازد قلعه را سپرده در خدمت سلطان مراد بخش به ملازمت شتابد و همچنین به حیات خان نوشتند که قلعه آسیر را به بنده‌های پادشاهی حواله نموده روانه حضور گردد وموکب شاهی از جالناپور بصوب ناسک نهضت فرمود و درین[2] ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن سلطان هوشنگ پسر شاهزاده دانیال وعبدالرحیم خانخانان نزد شاهزاده پرویز رفته بود آمده دولت زمین بوس دریافت هوشنگ را به عواطف روز افزون اختصاص بخشیده به مظفر خان بخشی فرمودند که از احوال او خبر دار بوده آنچه بجهت ضروریات او درکار باشد از سرکار خاصه شریفه سر انجام نماید و بنوعی سامان سرکار او کند که از هیچ فکر نگرانی خاطر نداشته باشد در خلال این حال عبدالرحیم خانخانان به سعادت آستان بوس جبین خدمت نورانی ساخت و زمانی ممتد ناصیه خجالت از زمین بر نگرفت وآنحضرت بجهت دلنوازی و تسلی او فرمودند که درین مدت آنچه بظهور آمده از آثار

1— ه: ' به سید مظفر خان و رضا بهادر . . . . با سایر امرا در برهانپور توقف نمایند ' ندارد
این عبارت دارد۔
' و بر بنده‌های که بحصانت وحراست قلعه رهتاس وقلعه اسیر متعین بودند امر شد که قلعه های مذکور را بهرکس که حکم شود وفرمان پادشاهی سپار و سپرده روانه حضور کردند '
دارد

2— ب۔ ج۔: درین ایام عرب دست غیب که بجهت آوردن . . . . پیش آورده در جای مناسب باز دارند ، ندارد

قضا و قدر است نه مختار ما وشما ازین رهگذر خجالت و ملالت بخود راه ندهند و بعد از تقدیم مراسم خدمت و زمین بوس اشارت رفت که بخشیان او را پیش آورده در جای مناسب باز دارند قبل ازین حضرت شاهنشاهی باغوای نورجهان بیگم و آصف خان فدائی خان را نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابت خان را از خدمت ایشان جدا ساخته بجانب بنگاله روانه سازد و خانجهان از گجرات آمده بخدمت وکالت شاهزاده فرق عزت برافرازد[1] درینولا عرضه داشت فدائی خان رسید مرقوم بود که در سارنگپور بخدمت شاهزاده پیوسته ابلاغ احکام شاهنشاهی نمودم شاهزاده به جدائی مهابت خان و همراهی خانجهان راضی نیستند و هرچند درین باب به مبالغه و تاکید معروض داشتم نتیجه بران مترتب نشد چون من دران لشکر سود نداشت در سارنگپور توقف گذیده قاصدان تیز رو بطلب خانجهان فرستاده ام که بسرعت هرچه تمامتر متوجه این حدود گردد بالجمله چون حقیقت حال از عرضه داشت فدائی خان بعرض مقدس رسید باز فرمان بتاکید تمام به شاهزاده صادر شد که زنهار خلاف آنچه حکم شده به خاطر راه ندهد و اگر مهابت خان برفتن بنگاله راضی نشود جریده متوجه درگاه والا گردد و شما با سایر امرا در برهانپور توقف نمایند۔

نهضت موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بجانب لاهور

چون خاطر فیض ماثر از سیر و شکار عرصه دلپذیر کشمیر وا پرداخت بنابران بتاریخ نوزدهم محرم‌الحرام سنه هزار و سی و پنج هجری رایات

1ـ ب۔ج : ' درینولا عرضه داشت فدائی خان...........
.... با سایر امرا در برهانپور توقف نمایند ' ندارند۔

عالیات بصوب لاهور ارتفاع یافت پیش[1] ازین مکرر بعرض رسیده بود که در کوه پیر پنجال جانوری می باشد مشهور بهمای و مردم این سر زمین میگویند که طعمه اش استخوان ریزه است و پیوسته بر روی هوا پرواز کنان مشاهده می افتد و نشسته کم بنظر در آمده چون خاطر اشرف اقدس به تحقیق این مقدمات توجه مفرط دارد حکم شد که از قراولان هرکس که به تفنگ زده بحضور بیارد هزار روپیه انعام میفرمائیم قضارا جمال خان قراول به بندوق‌زده بحضور اشرف آورد و چون زخم بپایش رسیده بود زنده و تندرست بنظر اشرف در آمد فرمودند چینه‌دان را ملاحظه نمایند تا خورش او معلوم شود چینه دانرا شگافتند از حوصله اش استخوان ریزه‌ها بر آمد و مردم کوهستان معروض داشتند که مدار خوراک این بر استخوان ریزه است و همیشه بر روی هوا پرواز کنان چشم بر زمین دارد هر جا که استخوانی بنظرش در آید به نول خود گرفته بلند میشود و از آنجا بر روی سنگ می اندازد تا بشکند و ریزه ریزه شود انگاه می‌چیند و می‌خورد درین صورت غالب ظن انکه همای مشهور همین باشد چنانچه گفته اند عه

بیت همای بر همه مرغان ازان شرف دارد
که استخوان خورد و طایری نیازارد

سر و نولش بکل مرغ میماند لیکن سرکل مرغ پر ندارد و این پرهای سیاه براق دارد در حضور وزن فرمودند چهار صد و پانزده توله که یکهزار و سی و هفت و نیم مثقال باشد بوزن در آمد و در نواحی لاهور ابوطالب پسر آصف خان بدولت زمین بوس افتخار اندوخت و شب مبارک شنبه سلخ ماه مذکور در ساعت مسعود به لاهور نزول

1ـ ب - ج - ه - : « پیش ازین مکرر بعرض رسیده .... و نیم مثقال باشد به وزن در آمد » ندارند

اقبال اتفاق افتاد و یک[1] لک روپیه به عبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد و درین تاریخ آقا محمد ایلچی شاه عباس شرف سجود حاصل نموده مکتوب محبت اسلوب شاه را با تحف و هدایا که یک دست شاهین سفید ازانجمله بود بنظر مقدس گذرانید[2] و از[3] غرایب انکه شاهزاده داور بخش شیر نر پیشکش آورد که با بز الفت گرفته در یک پنجره میباشد و با آن بز نهایت محبت ظاهر میسازد و بدستوری که حیوانات جفت میشوند بز را در آغوش گرفته حرکت میکند حکم کردند که آن بز را مخفی داشتند فریاد و اضطراب بسیار ظاهر ساخت انکه

1ــ ب ـ ج ـ ه: ' و یک لک روپیه به عبدالرحیم خانخانان انعام مرحمت شد ، ندارند

2ــ ه: رجوع کنید به ضمیمه ے -

3ــ ب ـ ج : و از غرایب انکه شاهزاده داور بخش . . . . .معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت ، ندارند

این عبارت دارند

' و مقارن این حال خبر آمد که عنبر رخت هستی بر بست و از سوانح انکه ظفرخان را با احداد در حوالی بنگش مبارزت اتفاق افتاد و نسیم فتح و فیروزی بر اعلام لشکر بادشاهی ورزیده احداد بقتل رسید و ظفرخان سر بی‌مغز اورا مصحوب مخلص‌الله پسر احمد بیگ خان بدرگاه والا فرستاد و در خلال این احوال عبدالرحیم خانخانان را خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند درین روزها میرزا دکنی پسر مرزا رستم صفوی بخطاب شاه نواز خان اختصاص یافت' دارند

ه: و از غرایب انکه شاهزاده داور بخش . . . . آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند ' ندارد

فرمودند که بز دیگر بهمان رنگ و ترکیب دران قفس در آوردند اول آنرا بوی کرد بعد ازان کمرش بدهان گرفته شکست فرمودند که میشی را بدرون پنجره در آوردند فی الفور از هم درید و خورد باز همان بز را نزدیک آوردند الفت و مهربانی بدستور سابق ظاهر ساخته خود بر پشت افتاد و بز را بر روی سینه خود گرفته دهانش را می لیسید از هیچ حیوان اهلی و وحشی تا حال مشاهده نشده که دهان جفت خود را بوسه کند درینولا فاضل خان را بخدمت دیوانی صوبه دکن سرفراز ساخته و منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار عنایت فرموده خلعت و اسپ و فیل بمشارالیه مرحمت نمودند و بسی و دو نفر امرای آن صوبه خلعت مصحوب او فرستادند[1] وچون مهابت خان فیلانی که در صوبهٔ بنگاله وغیره بدست آورده بود تا حال بدرگاه والا نفرستاده بود و مبلغهای کلی از مطالبه سرکار نزد او می آمد و نیز از عمال جاگیر بندههای درگاه در وقت تغیر و تبدیل مبلغها متصرف گشته بود بنابران حکم شد که عرب دست غیب نزد مشارالیه رفته فیلانی که پیش او فراهم آمده بدرگاه بیارد و مطالبات حسابی را ازو بازیافت نموده بخدمت شتابد و اگر او را جواب حسابی خرد پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام مفروغ سازد ومقارن این حال عرضه داشت فدائی خان رسید که خانجهان از گجرات آمده شاهزاده پرویز را ملازمت

1ــ ه: «ودرین ایام بمسامع جلال رسید که امرای تعینات خدمت دکن از سلوک ناهموار مهابت خان آزرده اند لاجرم فرمان شد که خان مذکور بدرگاه والا شتابد خانجهان بجای او نامزد گشت که از گجرات متوجه خدمت شاهزاده پرویز شد و مقارن آن به تقریبی در عقل است آئین ، دارد ـ

کرد[1] و [2]همدرینولا عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاهجهان جدا شده این فدوی را شفیع جرایم خویش ساخته کتابتی مبنی بر اظهار ندامت و خجالت ارسال داشته باعتماد کرم و بخشایش آنحضرت نوشته او را بجنس بدرگاه فرستاده‌ام امید از مراحم بیکران چنانست که رقم عفو بر جراید جرایم او کشیده باین موهبت عظمی در امثال و اقران سرفراز و ممتاز گردانند در جواب او فرمان شد مصراع 'این درگه ما درگه نومیدی نیست' ملتمس او بعز قبول مقرون گشت درین تاریخ طهمورس پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاهجهان جدا شده به ملازمت شتافت قبل ازین هوشنگ برادر خورد او بدولت زمین بوس سعادت پذیر گشته بود درینولا او نیز برهنمونی بخت خود را بقلسی آستان رسانید و بانواع مراحم و نوازش مخصوص گردید بجهت سرفرازی آنها تسلیم نسبت خویشی که باصطلاح سلاطین چغتائی گورکان گویند فرموده بهار بانو بیگم صبیه خود را به طهمورس و هوشمند بانو بیگم صبیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کردند و درین وقت معتمد خان بخدمت بخشیگری عز اختصاص یافت۔

1— ه: رجوع کنید به ضمیمه ۸۔

2— م: 'همدرینولا عرضه داشت خانجهان رسید.............
معتمد خان بخدمت خشیگری عز اختصاص یافت' ندارد۔
در نسخه 'الف' این عبارت در حاشیه دارد۔
مهابت خان از خدمت شاهزاده پرویز دستوری یافته بصوب بنگاله شتافت'

توجه موکب گیهان پوی بجانب کابل

چون از مدتهای متمادی هوای کابل در خاطر قدسی مظاهر سیر میکرد بتاریخ هفدهم اسفندارمذ ماه الهی سنه هزار وسی وپنج بعزم سیر وشکار نهضت، موکب اقبال بدان صوب اتفاق افتاد چند روز[1] در ظاهر لاهور مقام فرموده روز جمعه بیست وسیوم ماه مذکور کوچ فرمودند سردار خان پسر احمد بیگ خان کابلی سر احداد را پیشکش آورده جبین اخلاص بر زمین سود وحضرت شاهنشاهی سر نیاز مندی بدرگاه بی نیاز فرود آورده سجدات شکر این موهبت عظمی که از مواهب مجدده الهی بود بتقدیم رسانیده حکم نواختن شادیانه فرمودند و فرمان شد که سرآن آشفته دماغ تباه اندیش را به لاهور برده از دروازه قلعه بیاویزند تفصیل این اجمال انکه چون ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن به کابل رسید شنید که یلنگتوش اوزبک بقصد شورش افزای وفتنه انگیزی بنواحی غزنین آمده مشارالیه باتفاق دیگر بنده‌های که از تعینات آن صوبه اند لشکرها فراهم آورده بود درین اثنا احداد بدنهاد قابو یافته باشارت آن تباه اندیش به تیراه در آمده راهزنی ودست اندازی که که شیوه شنیعه آن مفسد سیاه بخت است پیش میگیرد و یلنگتوش ازان اراده باطل ندامت گزیده یکی از خویشان خود را نزد ظفر خان فرستاده اظهار ملائمت وچاپلوسی نموده اولیای دولت قاهره خاطر ازان جانب وا پرداخته دفع فساد احداد بدنهاد را پیش نهاد همت ساختند وبهمان استعداد وجمعیت از راه گردیده بر سرآن مقهور روان شدند وچون خبر

1ـ ب ـ ج ـ ه : 'چند روز در ظاهر لاهور مقام فرموده . . . . و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند' ندارند

برگشتن یلنگتوش و آمدن لشکر ظفر اثر بآن بد فرجام رسید تاب مقاومت نیاورده خود را بکوه اواغر که محکمه او بود میکشد وآن بی عاقبت آن کوه را پناه روز بداندیشیده دیواری در پیش دره بر آورده واستحکام تمام نموده ذخیره وسایر اسباب قلعه داری آماده ومهیا داشت اولیای دولت ابد قرین استیصال او را پیش نهاد همت ساخته بقدم سعی فراز ونشیب بسیار طی نموده بدره مذکور پیوستند و همه یکدل ویکجهت از اطراف هجوم آورده همت به تسخیر آن گماشتند هفتم جمادی الاول نقاره فتح بلند آوازه ساخته از اطراف جنگ انداخته داد شجاعت وجلادت دادند و از هنگام صبح تاسه پهر روز آتش قتال وجدال اشتعال داشت بعد از سه پهر بیامن عواطف و مراحم الهی ابواب فتح و فیروزی بر چهره مراد دولتخواهان مفتوح گردید وآن محکمه به تصرف بهادران لشکر منصور در آمد درین وقت یکی از احدیان شمشیر و کارد و انگشتری که یافته بود نزد ظفر خان برده مینماید و یقین میشود که اینها ازان عاصی است وظفر خان خود با چندی بر سر آن بدگوهر میرود وظاهر میگردد که بندوق باو رسیده وبه جهنم واصل شده هر چند منادی کردند مشخص نگشت که این تفنگ از دست کدام کس باو رسیده بالجمله سر آن مفسد مصحوب سردار خان روانه درگاه آسمان جاه گردید وظفر خان ودیگر بنده های شایسته خدمت که مصدر ترددات پسندیده گردیده بودند هر کدام در خور استعداد خویش باضافه منصب و اقسام نوازش و مراحم اختصاص یافتند ودرین تاریخ خبر رسید که رقیه‌سلطان بیگم صبیه میرزا هندال منکوحه حضرت عرش آشیانی در دارالخلافه اکبرآباد بجوار رحمت ایزدی پیوستند زن کلان آنحضرت ایشان بودند و چون فرزند نداشتند در زمانی که شاهجهان از صبیه راجه بعالم وجود آمدند حضرت عرش آشیانی آن یکتا گوهر خلافت را به

مشکوی بیگم سپردند و آن سرور آرائی خلوت سرای قدس متکفل تربیت شاهزاده والا گهر شد القصه در هشتاد و چهار سالگی به نهانخانه عدم شتافتند و در خلال این احوال عبدالرحیم ولد بیرم خان مشمول انواع مراحم و اقسام نوازش گردیده بتازگی به خطاب مستطاب خانخانان فرق عزت برافراخت و خلعت و اسپ مرحمت نموده بایالت سرکار قنوج رخصت فرمودند و مقارن این حال تمامی فیلان مهابت خان که قبل ازین فرمان طلب شده بود بدرگاه رسیده داخل فیلخانه پادشاهی شدند و درین روزها معروض گردید که مهابت خان صبیه خود را به خواجه برخوردار نام بزرگ زاده نقشبندی نسبت کرده و چون این وصلت بی رخصت آنحضرت شده بود بر خاطر اشرف گران آمد و او را بحضور اقدس طلبیده فرمودند که چرا بی دستوری ما دختر چنین عمده دولت را گرفته جواب پسندیده سامان نتوانست نمود و به حکم اشرف شلاق پست و رسا خورده محبوس گردید و[1] درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی به خطاب شاه نواز خان اختصاص یافت بیست و نهم اسفندارمذ ماه ساحل دریای چناب به ورود موکب مسعود آراستگی یافت.

آغاز سال بیست و یکم از جلوس اقدس

روز[2] شنبه بیست و دوم جمادی‌الثانیه سنه هزار و سی و پنج نور افروز آفرینش نزهتگاه حمل در آمد و سال بیست و یکم از جلوس مبارک آغاز شد بر ساحل دریای چناب یک روز بلوازم جشن نوروزی

1 — ب ـ ج ـ ه: "و درین روزها میرزا دکنی پسر میرزا رستم صفوی . . .
. . . . . موکب مسعود آراستگی یافت" ، ندارند

2 — ب ، ج : سه شنبه

پرداخته روز دیگر ازان منزل کوچ فرمودند دریتولا[1] آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را رخصت انعطاف ارزانی داشته خلعت با خنجر مرصع و سی هزار روپیه بدو مرحمت فرمودند و مکتوبی که در جواب محبت نامهٔ شاهی نگارش یافته بود با گریز مرصع تمام الماس که یکلک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد در[2]

1ـ ه: دریتولا آقا محمد ایلچی شاه فلک بارگاه شاه عباس را ...... و کمر مرصع نفیس نادر برسم ارمغان حواله او شد » ندارد

2ـ ب ـ ج ـ ه : این عبارت دارند ـ

« از سوانحی که در ابتدای این سال دست داد بی ادبانه رسیدن مهابت خان است بکورنش همایون و تفصیل این اجمال آنکه چون مهابت خان آثار بی عنایتی بندگان حضرت و دشمنی نورجهان بیگم و صرایح دریافت و دانست که ازین مرتبه البته اورا از پایهٔ اعتبار انداخته بی عزت خواهند ساخت در فکر خود شد و در کمین فرصت بوده روزی که از روی گیهان پوی با بیشتری از بند های درگه از دریای بهت گذشته بود و آن حضرت با معدودی از اهل خدمت تشریف داشتند بی سابقه آگاهی باسه چهار هزار سوار مسلح افواج ترتیب داده بدر دولت خانه رسید و بی رخصت درون سرا پرده در آمده سعادت سجود دریافت اگرچه ظهور این بی اعتدالی بر حقیقت مظاهر سخت گران کرد (؟) وقت و غایت زمان نموده به کشاده پیشانی پیش آمدند و روز دیگر مهابت خان صادق خان را پیش نظام الدین آصف خان فرستاده پیغام داد که چندگاه شما بوکالت حضور قیام و اقتدام خود گرفته ام و ظیفه شما به صوبه پنجاب که در جاگیر شما است شبانروز آنجا آصف خان دشمنی مهابت خان

اوراق[1] سابق فرستادن عرب دست غیب نزد مهابت خان بجهت آوردن فیلان رقمزده کلک سوانح نگار گشته و اشارتی بطلب او نیز رفته دربنولا نخست فیلان را فرستاده بعد ازان خود بحوالی اردو پیوست بالجمله طلب او به تحریک و کار پردازی آصف خان شده بود و پیشنهاد خاطر ایشان انکه او را خوار و بی عزت ساخته دست تعرض بعرض و ناموس و جان و مال او در زنند و این مطلب گران را بغایت سبک و سست پیش گرفتند و او برخلاف ایشان با چهار پنجهزار سوار راجپوت خونخوار یکرنگ یکجهت آمده و عیال اکثری را همراه آورده که هر گاه کار بجان و کارد باستخوان رسد و از همه راه و همه جهت مایوس گردد بجهت پاس عزت و ناموس خود بقدر امکان دست و پازده با اهل و عیال جان نثار شود ع

بیت　　وقت ضرورت چو نماند گریز
　　　　دست بگیرد سر شمشیر تیز

با انکه از روش آمدن او در مردم حرفهای ناملایم مذکور میشد آصف‌خان در نهایت غفلت و بی پروائی بسر میبرد و چون خبر آمدن او بعرض مقدس رسید نخست پیغام شد که تا مطالبات سرکار پادشاهی را بدیوان اعلی مفروغ نسازد و مدعیان را به مقتضای عدالت تسلی ننماید راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلانی که درین مدت

را نسبت بخود به یقین می دانست و برگفته او اعتماد نداشت قبول این معنی ننموده صادق خان را با گردانیده'

1- ب - ج - ه: 'در اوراق سابق فرستادن عرب دست غیب . . . . .
. . . . . و در وقت گذشتن انتظام افواج برجا نماند وهر فوجی بطرفی افتاد' ندارند.

جمع نموده بدرگاه والا حاضر سازد و در باب خواجه برخوردار پسر خواجه عمر نقشبندی که مهابت‌خان دختر خود را بدو نسبت نموده و سابقاً مذکور شد که او را تعدی نموده بزندان سپردند حکم شد که آنچه مهابت خان باو داده فدائی خان تحصیل نموده به خزانه عامره رساند و چون منزل درکنار آب بهت واقع شد نواب آصف خان باوجود اینچنین دشمن قوی بازوی از سر و جان گذشته در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود یعنی حضرت شاهنشاهی را در آنطرف دریا گذاشته خود با عیال و احمال و اثقال و خدم و حشم از راه پل عبور نموده درین روی آب منزل گزید و همچنین کارخانجات بیوتات عالی از خزانه و قورخانه وغیره حتی خدمتکاران و بنده‌های نزدیک در کل از دریا عبور نموده معتمد خان بخشی و میر توزک از آب نگذشته شب پیشخانه بود علی الصباح چون مهابت خان دریافت که کار بناموس و جان او رسیده لا علاج درین وقت که هیچکس در گرد و پیش حضرت نمانده بود با چهار پنجهزار سوار راجپوت که بآنها قول و عهد نموده بود از منزل خود برآمده نخست بسر پل رسیده قریب دو هزار سوار بر پل میگذارد که پل را آتش زده اگر کسی اراده آمدن داشته باشد به مدافعه و مقابله قدم بر جا دارند و خود متوجه دولتخانه میگردد و از در حرم گذشته به پیشخانه معتمد خان رسیده باز پرس احوال نمود و معتمد خان شمشیر بسته از خیمه بر آمد و چون چشمش برو افتاد از کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود قریب بصد راجپوت پیاده برچهه و شمشیر در دست همراه داشت و از گرد و غبار چهره آدم خوب محسوس نمیشد و بر سمت دروازه کلان شتافت و در آنوقت در فضای دولتخانه معدودی از اهل یتاق وغیره و سه چهار خواجه سرا پیش دروازه استاده بودند مهابت خان وخیم‌العاقبه سواره تا در

دولتخانه رفته از اسپ فرود آمد و در آنوقت پیاده شده بجانب غسلخانه
شتافت قریب دویست راجپوت همراه داشت معتمد خان در آنجا حاضر
بود چند قدم پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب
دوراست اگر نفسی توقف نمائید من رفته عرض کورنش و زمین بوس نمایم اصلا
بجواب نپرداخت و چون بر در غسلخانه رسید ملازمان او تخته های دروازه را
که دربانان بجهت احتیاط بسته بودند در هم شکسته بفضای دولتخانه فرو
ریختند جمعی از پرستاران که بر گرد و پیش آنحضرت بسعادت حضور
اختصاص داشتند از گستاخی او بعرض همایون رسانیدند آنحضرت از
درون خرگاه بر آمده بر پالکی که در بیرون بجهت نشستن ترتیب یافته
بود جلوس فرمودند بالجمله مراسم کورنش و زمین بوس بتقدیم رسانید
انگاه بر دور پالکی گشته معروض داشت که چون یقین خود کردم که
از آسیب عداوت و دشمنی آصف خان خلاصی ورهائی ممکن نیست وبانواع
واقسام خواری ورسوائی کشته خواهم شد از روی اضطرار جرات و دلیری
نموده خود را در پناه حضرت انداختم اکنون اگر مستوجب قتل وسیاستم
در حضور اشرف سیاست فرمایند درینوقت راجپوتان او فوج فوج مسلح
آمده دور سرا پرده پادشاهی فرو گرفتند ودر خدمت آنحضرت بجز عرب
دست غیب که دستیار او بود ومیر منصور بدخشی وجواهر خان خواجه
سرا ناظر محل وفیروز خان وخدمت خان خواجه سرا و بلند خان وخدمت
پرست وفصیح خان مجلسی وسه چهاری از خواصان دیگری حاضر نبود
چون آن بی ادب خاطر اقدس را شورانیده بود ومزاج اعتدال سرشت را
غیرت در آشوب داشت دو مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده خواستند
که جهانرا از لوث وجود آن بی باک پاک سازند هر بار میر منصور
بدخشی به ترکی عرض کرد که وقت مقتضی این نیست صلاح
حال منظور باید داشت وسزای کردار ناهنجار این تیره بخت بد
کردار را بایزد دادگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او در رسد

چون حرف او بفروغ دولتخواهی آرلستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک فرصت راجپوتان او درون و بیرون دولتخانه فروگرفتند چنانچه بغیر او و نوکران او کسی دیگر بنظر در نمی آمد درین وقت آن بی عاقبت عرض کرد که هنگام سواریست بضابطهٔ معهود سواری فرمایند تا این غلام فدوی در خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرات و گستاخی حسب‌الحکم از من بوقوع آمده واسپ خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود که بر همین اسپ سوار شوند غیرت سلطنت رخصت نداد که بر اسپ او سواری فرمایند حکم شد که اسپ سواری خاصه را حاضر سازند و بجهت لباس پوشیدن و استعداد سواری خواستند که بدرون محل تشریف برند آن تیره بخت ستیزه کار برفتن درون محل راضی نشد القصه آنقدر توقف روی داد که اسپ خاصه را حاضر ساختند و آنحضرت سوار شده تا دو تیر انداز بیرون دولتخانه تشریف بردند بعد ازان فیل خود را پیش آورده التماس نمود که چون وقت شورش و اژدحام است صلاح دولت درین میداند که برفیل نشسته متوجه شکارگاه شوند آنحضرت بی مضایقه و مبالغه برهمان فیل سوار شدند یکی از راجپوتان معتمد خود را در پیش فیل و دو راجپوت و دیگر را در پس حوضه نشانیده بود درین اثنا مقرب خان خود را رسانیده باسترضای او درون حوضه نزدیک بآنحضرت رفته نشست ظاهرا درین آشوبگاه بی تمیزی زخمی میان پیشانی مقرب خان رسید و خدمت پرست خواص که شراب معتاد و پیاله خاصه در دست داشت خود را بفیل رسانیدند و هرچند راجپوتان بسنین برچهه و زور دست و بازو مانع آمده خواستند که او راجای ندهند او کناره حوضه را مستحکم گرفته خود را نگاه داشت و چون در بیرون جای نشستن نبود خود را بمیان حوضه درگنجانید و چون

قریب نیم کروه مسافت طی شد کجهست[1] خان داروغه فیلخانه ماده فیل سواری خاصه را حاضر آورد و خود در پیش فیل پسرش در عقب نشسته بود مهابت خان اشارت کرد تا آن بیگناه را باپسرش شهید ساختند بالجمله در لباس سیر و شکار بر سمت منزل خویش راهبری نمود و آنحضرت بدرون خانه او در آمده زمانی توقف فرمودند فرزندان خود را بر دور آنحضرت گردانید و چون از نورجهان بیگم غافل افتاده بود درین وقت بخاطرش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدولتخانه برده از انجا همراه نورجهان بیگم باز بخانه خود آرد باین قصد بار دیگر آنحضرت را بدولتخانه آورد قضارا در هنگامی که حضرت شاهنشاهی بقصد سیر و شکار سوار شدند نورجهان بیگم فرصت غنیمت شمرده با جواهر خان خواجه سرا از آب گذشته به منزل برادر خود آصف خان رفته بود آن بی عاقبت کم فرصت خبر رفتن بیگم یافته از سهوی که در محارست بیگم کرده بود ندامت کشیده متردد خاطر گشت انگاه در فکر شهریار شد و دانست که جدا داشتن او از خدمت حضرت خطائیست عظیم لاجرم رای فاسد او برایںمعنی قرار گرفت و آنحضرت را باز سوار ساخته به منزل شهریار برد و آنحضرت از وسعت حوصله و گرانباری هرچه او میگفت میکردند درین وقت چهجو نبیره شجاعت خان همراه شد وچون بخانه شهریار در می آمد به راجپوتان اشارت کرد تا او را بقتل رسانیدند بالجمله چون نورجهان بیگم از آب گزشته به منزل برادر خود رفت عمده های دولت را طلب داشته مخاطب و معاتب ساخت که از غفلت وخام کاری شماکار تا باینجا کشید و آنچه در مخیله هیچکس نه گزشته بود بظهور آمد و در پیش خدا و خلق خجلت زده کردار خویش گشتید اکنون تدارک

1ــ معتمد : کجهت خان ــ ص ۲۰۸

آن باید کرد و در آنچه صلاح دولت و برآمد کار باشد باتفاق معروض باید داشت همه یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که تدبیر درست و رای صایب آنست که فردا فوجها ترتیب داده در رکاب سعادت از آب گذشته آن مفسدان را مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس بندگان حضرت سرافراز شویم چون این کنکاش ناصواب بمسامع جلال رسید از ضابطه معقول دور نموذ همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور و خدمت خان را پی در پی نزد آصف خان و عمده هائی دولت فرستاده فرمودند که از آب گذشتن و جنگ انداختن محض خطاست زنهار که این تدبیر نا درست را نتیجه خام کاری و ناسازی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز ندامت و پشیمانی اثری بران مترتب نخواهد شد هرگاه من درین طرف باشم بکدام دلگرمی و بچه امید جنگ میکنید و بجهت اعتماد و احتیاط انگشتری مبارک خود را مصحوب میرمنصور فرستادند آصف خان بگمان انکه این حرفها زاده طبیعت مهابت خان بی عاقبت است و حضرت به تکلیف او حکم فرموده مهر فرستاده اند بهمان قرارداد پای عزیمت افشرده درینوقت فدائی خان چون از فتنه پردازی زمانه وقوف یافت سوار شده بکنار آب آمد و از انکه پل را آتش زده بودند و امکان عبور منصور نبود بیتاب شده درتیر باران بلا و تلاطم فتنه با چندی از نوکران خویش رو بروی دولتخانه اسپ بدریا درزده خواست بشناوری عبور نماید شش کس از همراهان او بموج فنا رفتند و چندی از تندی آب پایان رویه افتاده نیم جانی بساحل سلامت رسانیدند و خود باهفت هزار سوار بر آمده چپقلش نمایان کرد و دست اکثری از رفقای او بکار رسید و چهار کس از همراهان او جان نثار شدند و چون دیدکه کاری از پیش نمیرود و غنیم زور است و به ملازمت اشرف نمیتوان رسید عطف عنان نموده از آب گزشت و حضرت شاهنشاهی آنروز

و آن شب در منزل شهریار بسر بردند روز شنبه هشتم فروردین ماه الهی مطابق بیست و نهم جمادی‌الثانیه آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمده هائی دولت قرار به جنگ داده درخدمت مهد علیا نورجهان بیگم از گذری که غازی بیک مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن دادند اتفاقا بدترین گذرها همان بود سه چهار جا از آب عمیق عریض گذشتند و در وقت گذشتن انتظام افواج بر جا نماند و هر فوجی بطرفی افتاد آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادات خان با عماری بیگم رو بروی فوج کلان غنیم که فیلان کارئی خود را پیش داده کنار آب را مضبوط ساخته ایستاده بودند در آمدند و فدائی[1] خان به فاصلهٔ یک تیر انداز پایان تر مقابل فوج دیگر از آب گذشت و ابو طالب پسر آصف خان و شیر خواجه و الله یار و بسیاری مردم پایان تر از فدائی خان عبور نمودند و هنوز جمعی بکنار پیوسته و بعض میان آب بودند که افواج غنیم فیلان را پیش رانده حمله آوردند و هنوز آصف خان و خواجه ابوالحسن درمیان آب بودند که جلو مردم پیش بر گشت دیگر کیست که سخن بشنود و پای همت برجا دارد و خواجه ابوالحسن و معتمدخان از یک آب گذشته بر لب آب دوم ایستاده تماشای نیرنگ تقدیر میکردند و سوار و پیاده و اسپ و شتر و بهل و ارابه میان دریا در آمده بر یکدیگر پهلو زده سعی در گذشتن داشتند درینوقت ندیم خواجه سرای بیگم آمده هر دو را مخاطب ساخت که مهد علیا میفرمایند که این چه جای تامل و توقف است پای همت پیش نهید که بمجرد در آمدن شما غنیم منهزم گشته راه آوارگی پیش خواهد گرفت از سماع این عتاب خواجه ابوالحسن و معتمد خان اسپان

1ـ ب ـ ج ـ ه: « و فدائی خان به فاصلهٔ یک تیر انداز پایان . . . و الله یار و پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند ، نیارند

خود را بآب در زدند و فوج غنیم و راجپوتان مردم اینجانب را پیش انداخته باز بر گشتند درین وقت در عماری بیگم دختر شهریار با انکه او وصبیه شاه نواز خان بودند در چنین وقت تیری بر بازوی دختر شهریار رسید و بیگم خود بر آورده بیرون انداخت و لباسها بخون رنگین شد وجواهرخان خواجه سرا ناظر محل و ندیم خواجه سرای بیگم و خواجه سرائی دیگر در پیش فیل جان نثار گردیدند و دو زخم شمشیر بر خرطوم فیل بیگم رسید و بعد از انکه روی فیل برگشت دو سه زخم برچهه بر عقب فیل زدند و با انکه شمشیر ها از پی هم رسید فیلبان سعی در راندن فیل داشت تا بجای کشید که آب عمیق پیش آمد و اسپان بشناوری افتادند و بیم غرق شدن بود ناگزیر عطف عنان نمودند و فیل بیگم از آب بشناوری گذشته بدولتخانهٔ پادشاهی رفته فرود آمدند و چون راجپوتان قصد تمام باینجانب کردند درینوقت آصف خان پیدا شد واز نیرنگ زمانه و بیراه رفتن رفیقان و بدنشستن و نقش گله آغاز کرده روانه شد و هر چند حاضران ازیشان به چشم وزبان نشان خواستند اثری ظاهر نشد که بکدام جانب شتافت وخواجه ابوالحسن گرم راند واز هول واضطراب اسپ را بدریا زد و چون آب عمیق بود و تند میرفت در وقت شناوری از اسپ جدا شد اما قاش زین را بدو دست مستحکم گرفته بود و با انکه چند غوطه خورد و نفس گیر شد قاش زین را نگذاشت درین حالت مخمصه ملاح کشمیری خود را رسانیده خواجه را برمی آرد و فدائی خان باجمعی از نوکران خود و چندی از بنده های پادشاهی که جهتمندی از قدیم باوی داشتند از آب گذشته با فوجی که در مقابل او بود چپقلش کرده غنیم خود را بر داشته تاخانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید وچون درون سرا پرده از سوار و پیاده مالامال بود برسر در ایستاده به تیر اندازی پرداخت- چنانچه تیر های او اکثر در صحن خلوتخانه نزدیک

بآنحضرت میرسید و مخلص خان در پیش تخت ایستاده بود بالجمله فدائی خان زمانی ممتد ایستاده تلاش کرد واز همراهان او سید مظفر که از جوانان کار دیده کار طلب فدوی بود وعطاءالله نام خویش فدائی خان به دریافت سعادت شهادت حیات جاوید یافتند وسید عبدالغفور بخاری که جوان شجاع بود زخم کاری برداشت و چهار زخم باسپ سواری فدائی خان رسید وچون دریافت که کاری از پیش نمیرود و بخدمت نمیتواند رسید عطف عنان نموده از اردو برآمد و بطرف بالا آب شتافت و روز دیگر از آب گذشته برهتاس نزد فرزندان را در انجا گذاشته و خاطر ازینجانب وا پرداخته جریده بجانب هندوستان شتافت وشیر خواجه و الله وردی خان قراول باشی و الله یار پسر افتخار خان هر کدام بطرفی بدر رفتند وآصف خان چون دانست که از دست مهابت خان خلاصی ممکن نیست باپسر خود ابوطالب ودوصد سیصد سوار مفلوک از بارگیر واهل خدمت بجانب قلعهٔ اتک که در تیول او بود رفت وچون[1] برهتاس رسید از

1— ب- ج: ' وچون برهتاس رسید از ارادت خان خبر یافت . . . .
. . التماس کردند و کامیاب مراد خود گشتند- ندارند-
این عبارت دارند-
' وروز دیگر حضرت شاهنشاهی بیگم و بنده‌های درگاه را به ملازمت اشرف طلب داشته ازآب عبور فرمودند و مهابت خان جمعی از نوکران خود را به تعاقب آصف خان فرستاد وخان چند روز درقلعه اتک تحصن جسته چون موکب مسعود بدان حدود رسید به پیمان و ایمان برآمد و مهابت خان را دید و او آن عمده دولت را با پسرش مقید و محبوس ساخت و مولانا محمد تقی را که در علوم الهی و ریاضی و طبیعی عالی پایه بود بواسطه آشنائی که به آصف خان داشت و عبدالخالق خوافی و ملا

ارادت خان خبر یافت که در گوشه فرود آمده کسان خود فرستاده به مبالغه بسیار نزد خود طلبید لیکن هر چند سعی کرد او بهمراهی آصف خان به قلعه اتک رفته متحصن گشت و ارادت خان برگشته باردو آمد بعد ازان خواجه ابوالحسن بعهد وسوگند اطمینان خاطر بهمرسانیده مهابت خان را دید و نوشته بنام ارادت خان و متعمد خان مشتمل بر سوگند غلیظ وشدید بخط او گرفت که گزند جانی و نقصانی بعزت و ناموس نرساند انگاه ایشانرا همراه برده ملاقات داد و درین روز عبدالصمد نواسه شیخ چاند منجم را که به آصف خان رابطهٔ محبت قوی داشت والحق جوان مستعد بود بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید و مقارن این حال شاه خواجه نقشبندی ایلچی نذر محمد خان والی بلخ بدرگاه والا رسیده ملازمت نمود و بعد از ادای کورنش و تسلیم و آدابی که معمول این دولتخداداد است کتابت نذرمحمدخان که مشتمل بر اظهار اخلاص و نیازمندی بود با تحف و هدایای آن ملک گذرانید انگاه پیشکش خود را بنظر در آورد و سوغاتهای نذر محمد خان از اسپ و غلام ترکی وغیره موافق پنجاه هزار روپیه قیمت شد و عجالهٔ الوقت سی هزار روپیه باو عنایت کردند پیش[1] ازین نگاشتهٔ کلک وقائع نگار گشته که چون آصف خان بهیچ وجه از مهابت خان بیعاقبت ایمن نبود به قلعهٔ اتک

عبد الصمد منجم را که از مصاحبان خان مذکور بودند بسعادت شهادت رسانید ،

ه: و چون برهتاس رسید از ارادت خان ...... بشامت آشنائی او در حضور خود بقتل رسانید ، ندارد

1— ب ـ ج ـ ه: ، پیش ازین نگاشتهٔ کلک وقایع نگار .... اسپ و شمشیر و نقد و سر و پای سرخ التماس کردند و کامیاب مراد خود گشتند ، ندارند

که در تیول او بود رفته تحصن جست و همگی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده باو همراهی گزیدند مهابت خان چندی از احدیان پادشاهی و ملازمان خود و زمینداران آن نواحی را بسرکردگی بهره‌ور نام پسر خود و شاه قلی فرستاد که گرم و گیرا شتافته به محاصره قلعه پردازند نام برده‌ها در آنجا رسیده قلعه را بدست آوردند و آصف خان عنان بقضا سپرد و فرستاده‌های مهابت خان بعهد و سوگند آرام بخش خاطر متوحش او گشته حقیقت را به مهابت خان نوشتند و چون موکب گیهان شکوه از دریای اتک عبور نمود مهابت خان و خیم‌العاقبه از حضرت رخصت گرفته بقلعهٔ اتک رفت و آصف خان را با ابو طالب پسرش و خلیل الله ولد میر میران مقید و محبوس ساخت وقلعه را به ملازمان خود سپرد و در همین اثنا عبدالخالق برادر زاده خواجه شمس الدین محمدخوافی را که از مصاحبان و مخصوصان آصف خان بود با محمد تقی بخشی شاهجهان که در محاصره برهانپور بدست افتاده بود به تیغ بیباکی آواره صحرای عدم گردانید و نیز ملا محمد[1] تتوی را که بسمت آخوندی نزد آصف خان بود ووقتی که او را زنجیر میکردند بحسب اتفاق زنجیر حلقه دار در پای او کردند و چنانچه باید استحکام ندادند و باندک حرکت از پای او برآمد این مقدمه را حمل بر افسونگری و ساحری او کرد و حافظ قرآن بود و پیوسته به تلاوت اشتغال داشت ولبهای او به تلاوت متحرک بود ازین حرکت لب نقش دل خود کرد که مرا دعای بدمیکند و از غلبه وسواس وفرط توهم آن مظلوم را به تیغ ستم شهید ساخت ملا محمد بافضایل صوری وکسب کمالات بزیور صلاح و پرهیز کاری آراستگی داشت افسوس که این سفاک بیباک قدر اینچنین مردی نشناخت و بیهوده ضایع ساخت وچون بنواحی جلال آباد نزول اردوی گیهان

1ـ معتمد : ملا محمد تتهی - ص ۲٦٧

شکوه اتفاق افتاد جمعی از کافران آمده ملازمت نمودند اکنون مجملی از معتقدات و رسومی که میان آنها شایع است بجهت غرابت مرقوم میگردد طریق آنها بآئین کافران تبت نزدیک است بتی بصورت آدمی از طلایا از سنگ ساخته پرستش مینمایند و بیش ازیک زن نمیکنند مگر زن اول نازاد باشد یابا شوهر ناسازگار و اگر خواهند که بخانه دوستی یا خویشی بروند از بالای بام یکدیگر تردد میکنند وحصار شهر را جزیک در نمیباشد وغیر از خوک وماهی ومرغ دیگر همه گوشت میخورند و حلال میدانند ومیگویند که از قوم ما هرکس که ماهی خورده البته گور شده گوشت را یخنی کرده میخورند ولباس سرخ را دوست میدارند ومرده خود را لباس پوشانیده و مسلح ساخته با صراحی و پیاله شراب در گور میگذارند وسوگند ایشان اینست که کلهٔ آهو یابزرا در آتش مینهند و بازآنرا ازآنجا برداشته بر درخت میگذارند و میگویندهرکس‌ازما این سوگند را بدروغ خورده البته ببلائی مبتلا شده و اگر پدر زن پسر خودرا خوش کرده بگیرد و پسر دران باب مضایقه نمی‌نماید حضرت شاهنشاهی فرمودند که هرچه دل شما از چیزهای هندوستان خواهش داشته باشد درخواست نمایند اسپ و شمشیر و نقد و سروپای سرخ التماس کردند و کامیاب مراد خود گشتند[1] درین اثنا جگت سنگه پسر راجه باسو[2] از اردوی گیهانپوی فرار نموده بکوهستان شمالی لاهور که وطن اوست شتافت و مقارن آن صادق خان بایالت صوبه پنجاب رخصت

1ـ ه: ' و مولانا عبدالرحیم منجم که بنده‌هائی روشناس حضرت شاهنشاهی و صاحبان آصف خان بودند بسعادت شهادت رسانید ، دارد

2ـ ه: ' که از مهابت خان ملاحظه تمام داشت ،

یافت[1] و حکم[2] شد که تنبیهه و تادیب جگت سنگه نماید و حضرت شاهنشاهی منزل به منزل به نشاط شکار پرداخته روز[3] یکشنبه بیستم اردی بهشت ماه در وقت مسعود داخل شهرکابل شدند و درین روز بر فیل نشسته نثار کنان از میان بازار گزشته به باغ شهر آرا که نزدیک به قلعه کابل واقعست نزول اجلال فرمودند روز[4] جمعه غره ماه خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکانی انارالله برهانه تشریف برده لوازم نیازمندی بتقدیم رسانیده از باطن قدسی مواطن آنحضرت استمداد همت نمودند و همچنین بزیارت میرزا هندال و عم بزرگوار خود میرزا محمد حکیم تبرک جسته از حضرت‌حق سبحانه و تعالی التماس آمرزش ایشان فرمودند و از غرایب اتفاقات که از نهانخانه تقدیر بر منصهٔ ظهور پرتو افکند پاداش کردار زشت مهابت خان و خیم العاقبه است تفصیل این اجمال انکه چون آن جرات و گستاخی در کنار آب بهت ازو بفعل آمد و امرای بی حوصله با سپاه از غفلت خویش خجلت زده جاوید گشتند و امری که در مخیله هیچکس خطور نکرده بود چهره پرداز ظهور گردید راجپوتان او بنابر تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق روی نموده بود خودسر و مغرور گشته دست تعدی و تطاول بر رعایا و زیردستان دراز ساخته هیچکس را موجود نمی شمردند تا انکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها درزد بالجمله جمعی از

1ـ ه: ' و خلعت عنایت فرموده مرخص ساختند '

2ـ ه: ' و حکم شد که تنبیهه و تادیب جگت سنگه نماید ' ندارد

3ـ ه: ' روز یکشنبه بیستم اردی بهشت ماه ' ندارد

4ـ ب - ج - ه: ' روز جمعه غره ماه خورداد بروضه منوره حضرت فردوس مکانی ...... تا انکه روزگار برگشت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زد ' ندارند

راجپوتان در جلکه که از شکار گاههای مقرر کابل است رفته اسپان خود را بچرا گذاشته بودند چون آن جلکه را بجهت شکار پادشاهی قوروغ ساخته به جمعی از احدیان حواله نموده بودند یکی از انها مانع آمده کار بدرشتی رسانید و راجپوتان بی محابا آن بیچاره را بزخم تیغ پاره کردند چندی از خویشان و برادران او و احدیان دیگر بدرگاه رفته استغاثه و داد خواهی نمودند حکم شد که اگر اورا می شناخته باشید نام و نشان او معروض دارید تا بحضور اشرف طلب فرموده باز پرس فرمائیم و بعد از اثبات خون بسزا رسد احدیان باین حکم تسلی نشده از ملازمت برگشتند راجپوتان نیز قریب بآنها فرود آمده بودند روز دیگر احدیان مستعد رزم و پیکار شده همه یکجهت و یکرو برسر دایره راجپوتان آمدند و چون احدیان تیرانداز و توپچی بودند باندک زد و خوردی راجپوت بسیار کشته شد و چندی را که مهابت خان تیره روزگار از فرزندان حقیقی گرامی تر میدید علف تیغ انتقام گردیدند تخمینا هشتصد نهصد بقتل رسیده باشند و احشام کابل و هزارجات هرجا راجپوتی را در اطراف و نواحی یافتند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند و باین طریق قریب به پانصد راجپوت که بیشتری از انها سردار قوم خود بودند و بشجاعت و مردانگی اشتهار داشتند بفروخت رفتند و [1]مهابت خان بی عاقبت از این خبر سراسیمه و مضطرب سوار[2] شده بکومک نوکران خود شتافت و

1ـ ب ـ ج : ' و مهابت خان بی عاقبت از شنیدن این خبر .... در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی به مرتبه او رسیده باشد ، ندارند ـ

2ـ ء : ' سوار شده بکومک نوکران خود شتافت.......... مهابت خان عبد الرحیم خانخانان راکه متوجه جاگیر خود بود برگردانیده به لاهور فرستاد ، ندارد ـ

در اثنای راه نقش را طور دیگر دید و از بیم و هراس که مبادا درین آشوب بقتل رسد برگشته خود را در پناه دولت خانه انداخت و بالتماس او حبش خان و کوتوال خان و جمال محمد و خواص خان راتهور را حکم شد تا این فتنه را فرو نشاندند دیگر آن مفسد بعرض رسانید که باعث جنگ و ماده فساد بدیع‌الزمان خویش خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر اوست هردورا بحضور طلبیده باز پرس فرمودند جوابی که تسلی او شود سامان نیا رستند کرد چون کس بسیار ازو تیر و تفنگ بقتل رسیده بود ناگزیر مراعات خاطر او از لوازم وقت شمرده نام برده ها را بوی حواله کردند و آن بی آزرم در نهایت خواری و رسوائی سر و پا برهنه بخانه خود برده مقید ساخت و آنچه در بساط آنها بودبه تمام متصرف شد درینولا بعرض رسید که عنبر حبشی در هشتاد سالگی باجل طبیعی درگذشت عنبر در فن سپاهیگری و سرداری و ضوابط تدبیر و کارگذاری عدیل و نظیر نداشت و اوباش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده بود و تا آخر عمر روزگار به عزت بسر برد در هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام حبشی‌به مرتبه او رسیده باشد و درین ایام سید بهوه حاکم دهلی بموجب نوشته مهابت خان عبدالرحیم خانخانان را که متوجه جاگیر خود بود برگردانیده به لاهور فرستاد و درینولا خبر رسید که شاهزاده های والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب پسران شاه ولیعهد بحوالی اکبرآباد رسیدند وخاطر قدسی مظاهر از مژده وصول نبایر کامگار گل گل شگفت لیکن مهابت خان به مظفر خان حارس دارالخلافه نوشت که نظربند بدرگاه بیارد وچون[1] توجه خاطر اشرف به شکار بسیار بود وشیفتگی آنحضرت

---

[1]ــ ب - ج - ه: 'وچون خاطر اشرف به شکار بسیار بود وشیفتگی آنحضرت . . . . وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد ، ندارند

درین شغل بحدی رسیده بود که در حضر و سفر یکروز بی شکار ممکن نیست که بسرآید لاجرم درینولا الله وردی خان قراول بیگی بجهت شکار قمرغه تور کلانی که اهل هند آنرا باور گویند از ریسمان ترتیب داده پیشکش نمود و مبلغ بیست و چهار هزار روپیه بران صرف شده بنابران در موضع ارغنده که از شکارگاههای مقرر این ملک است به متصدیان سرکار حکم شد که تور مذکور را به شکار برده ایستاده سازند و شکاری را از هر جانب رانده بدرون تور در آوردند و حضرت با پرستاران حرم سرای عزت به نشاط شکار توجه فرمودند شاه اسمعیل هزاره که جماعه هزاره‌ها او را به بزرگی و مرشدی قبول میداشتند با توابع و لواحق خویش در ظاهر ده میر مانوس فرود آمده بود حضرت شاهنشاهی با نورجهان بیگم و اهل حرم به منزل شاه اسمعیل تشریف فرمودند و بیگم به فرزندان شاه از اقسام جواهر و درداری و مرصع آلات تلطف فرمودند و از انجا به نشاط شکار پرداخته قریب سیصد راس از رنگ و قوچ کوهی و خرس و کفتار که بتور در آمده بود شکار شد و یکی که از همه کلانتر بود وزن فرمودند سه من وسی سیر بوزن جهانگیری برآمد[1] و از سوانح انکه

1– ب - ج : ومدتی به بطالت روزگار گذرانیده آن بهم را انتظام نتوانست داد و چون حقیقت حال معروض بارگاه جلال گردید مخلص خان بآن خدمت نامزد شد و جگت سنگه در ملتان آمده او را دید و غبار شورش آن سر زمین فرونشست ، دارند

ه : « لیکن مهابت خان از غایت بی اخلاص که به شاه‌جهان داشت مظفر خان حاکم آگره نوشت که نظر بند بدرگاه بیاد او مقارن آن بسمع عالی رسید که خانخانان که قبل ازین رخصت قنوج شده بود چون به دهلی رسید سید بهوه حاکم آنجا بموجب نوشته مهابت خان او را از پیش رفتن مانع آمد والحال در '

چون خبر گستاخی و بیباکی مهابت خان به مسامع جلال شاه ولیعهد رسید مزاج اشرف بشورش گرائید و باوجود قلت جمعیت و عدم سامان داعیه عالی مصمم شد که بخدمت پدر والاقدر شتافته سزای کردار نا هنجار در دامن روزگار آن تباه کار نهند وباین[1] عزیمت بتاریخ بیست و سیوم رمضان سال هزار و سی و پنج هجری با[2] هزار سوار از مقام ناسک ترنبک رایات اقبال بر افراشتند بگمان انکه شاید درین مسافت بقدر جمعیتی فراهم آید و چون اجمیر مخیم سرادقات جاه و جلال شد راجه کشن سنگه پسر راجه بهیم که با پانصد سوار در موکب منصور بود باجل طبیعی

دهلی است فرمان شد که او را به لاهور آورده شهربند نگاه دارند ' دارد

1ـ ه: ' وباین عزیمت بتاریخ ...... و پنج هجری ' ندارد

2ـ ه: ' که بخدمت شاهنشاهی شتافته اطفاء نائره این فساد نمایند وباین عزیمت به خانجهان وراجه بیرسنگه دیو پوشید که تنبیهه مهابت خان مرکوز خاطر حق شناس شده اگر شما هم در موکب اقبال شتابد هرآئینه این اراده بروجه احسن صورت خواهد بست خانجهان و راجه بیر سنگه دیو توفیق این سعادت مندی نیافته عذرهای نامسموع معروض داشتند نا گزیر شاهزاده توکل برابر بی همال نموده با معدودی از ملازمان و محذرات سرادق عظمت از ناسک متوجه مقصد شدند ومکنون خاطر انکه شاید در اثنای راه سامانی دست هم دهدو بقدر جمعیت فراهم آید و باین قصد طی مسافت نموده از گهات چانده در گذشته با انکه شاهزاده پرویز باتمام لشکر بادشاهی در برهان‌پور نشسته بود ازسی کروهی برهان‌پور در حوالی ماندو از آب نربده عبور فرمودند ' دارد

مسافر راه نیستی گردید و جمعیت او متفرق گشت و همگی پانصد سوار در غایت پریشانی و تنگدستی همراه ماند و اراده سابق سامان پذیر نشد نا گزیر رای عقده کشای چنین تقاضا فرمود که به ولایت تته شتافته روزی چند دران تنگنای خمول باید گذرانید و باین داعیه از اجمیر به نا گور بحدود جودهپور و ازان راه به جیسلمیر نهضت عالی اتفاق افتاد و حضرت جنت آشیانی در ایام هرج و مرج از همین راه به ولایت سند و ملک تته تشریف برده بودند و این[1] موافقت باجد بزرگوار از بدایع روزگار است[2]۔

1ــ ه: 'و این موافقت باجد بزرگوار از بدایع روزگار است، ندارد

2ــ ب ـ ج: رجوع کنید به ضمیمه ۹

ه: این عبارت دارند ـ

'و این راه بغایت خشک و بی آب واقعه شده بالجمله به مشقت تمام طی یافت نموده و چون به ولایت تته در آمدند شریف ملک کور ظاهر و باطن که از جانب شهر با حاکم تته بلوازم تحصین و استحکام قلعه پرداخت و بجهته بعضی موانع که تفصیل آن طولی دارد فتح دست ندارد درین اثناء بواسطه تغیرات ضعیفی قوی بر مزاج شاه آماده متولی گشت و اکثری از بندههای ایشان بر بستر نا توانی افتادند و مقارن این حال کتابت نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابت خان از خبر نهضت شما بدین وقت مضطرب و سراسیمه گشت شاهزادههای والا قدر را بر آیند دار و در نیت که غبار و آسیبی بدامن بد اندیشان رساند صلاح وقت در آنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند بناکامی روزگار می باید ساخت و چون صوابدید بیگم بصدق مقرون

مراجعت موکب مقدس به لاهور

چون خاطر فیض مآثر از سیر و شکار گلزار همیشه بهار کابل وا پرداخت روز[1] دو شنبه غره شهریور ماه الهی به ساعت مسعود از کابل بصوب مستقرالخلافه کوس مراجعت بلند آوازه گشت درین[2] تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز بعرض رسید که درد قولنج قوی بهم رسیده ایشانرا زمانی ممتد بی شعور ساخت و بعد از تدبیرات بقدر خفتی حاصل شد و مقارن این حال عرضه داشت خانجهان رسید نوشته بود که شاهزاده باز از هوش رفت و درین مرتبه مدت پنج گهڑی که دوساعت نجومی باشد بی شعور بودند ناگزیر اطبا قرار بداغ دادند و پنج داغ در سر پیشانی و شقیقه ایشان سوختند و مع هذا به هوش نیامدند و بعد از د...

بود رایت عزیمت از راه گجرات بصوب بر افراشتند و از بست کروهی احمدآباد قطع مسافت نموده و از آب تپتی (؟) گذشته و از گذر پانیز از دریای نربده عبور بحوالی صورت آمده از گهاٹ چرائی که به راجه بکلانه تعلق دارد و برآمده بناسک نزول اجلال ارزانی داشتند درین تاریخ خبر رسید که جگت سنگه در کوهستان شمالی پنجاب سر بشورش برداشته فرمان شد که دق (؟) خان از لاهور شتافته تنبیهه او نماید چون از خان مذکور این خدمت چنانچه سر انجام نیافت مخلص‌خان بانصرام او مرخص گردید و جگت سنگه ازوی قول گرفته آمده دید بتازگی در سلک دولت خواهان منتظم گشت،

1ـ ب - ج - ه: 'روز دو شنبه غره شهریور ماه الهی' ندارند

2ـ ب - ج - ه: 'درین تاریخ خبر بیماری شاهزاده پرویز ...... عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید' ندارند

ساعت دیگر افاقه بهمرسید و سخن کردند و باز از هوش رفتند اطبا بیماری ایشانرا صرع تشخیص نموده اند و این ثمره افراط شراب است چنانچه هر دو عم ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده دانیال بهمین بیماری مبتلا گشته جان در سرکاسه شراب کردند درینولا شاهزادگان والا گوهر سلطان داراشکوه و شاهزاده اورنگ زیب از خدمت پدر عالیقدر به ملازمت جد بزرگوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیاز نورانی ساختند و سواری فیلان از جواهر و مرصع آلات قریب سه لک روپیه پیشکش ایشان بنظر در آمد و از عرضه داشت متصدیان دارالخلافه اکبرآباد معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر بیکبار زائیده بود الحال همان زن یک پسر و دو دختر زائید و درینولا از نوشته فاضل خان بعرض همایون رسید که بایسنغر پسر سلطان دانیال مرحوم در امرکوت از شاهجهان جدای گزیده به ملک راجه کجسنگه خود را رسانیده عنقریب بخدمت شاهزاده پرویز خواهد رسید واز سوانح بهجت افزا که درین راه بظهور آمد آوارگی مهابت خان است از درگاه و برهم خوردن هنگامه باطل او تفصیل این داستان برسم اجمال انکه از تاریخی که آن بد اندیش مصدر چنین گستاخی که هرگز در خیال هیچکس پرتو نیفگنده باشد گردید مزاجش بشورش گرائید و ظرف حوصله اش تنگی کرد وبا اعیان دولت سلوک ناملایم دلهارا از خود آزرده و خاطرها را متنفر کردانید[1] وحضرت[2] شاهنشاهی با وجود اینچنین گستاخی وسوء

1ـ ه: ‹ وخاطر اقدس نیز از طرز گستاخی و بی اعتدالی او نهایت گرانی داشت و عمدهائی دولت قابو و فرصت می خوشند › دارد

2ـ ب ـ ج ـ ه: ‹ وحضرت شاهنشاهی باوجود اینچنین گستاخی . . . . و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا میکرد و مستمال و امیدوار میساخت › ندارند

ادب از کمال حوصله و بردباری التفات وعنایت ظاهر میساختند و هرچه نورجهان بیگم در خلوت می‌گفت بی کم وکاست نزد او بیان میفرمودند چنانچه مکرر بزبان آوردند که بیگم قصد تو دارد خبردار باش وصبیه شاهنواز خان نبیرهٔ عبدالرحیم خانخانان که در عقد ازدواج شایسته خان پسر آصف خان است میگوید که هر گاه قابو یابم مهابت خان را به بندوق خواهم زد و باظهار این مقدمات خاطر او را مطمئن میساختند تا آنکه رفته رفته توهمی که در ابتدا داشت و ازان رهگذر هشیار و بیدار میبود و جمعی کثیر از راجپوتان باخود بدرگاه می آورد و بر گرد و پیش دولتخانه باز میداشت کم شد و آن ضبط و انتظام برجا نماند و مع هذا نوکران خوب او در جنگ احدیان کابل بقتل رسیدند و نورجهان بیگم بر خلاف او پیوسته در انتهاز فرصت بود وسپاه نگاه میداشت و مردم دلیر جنگ آزما را دلاسا میکرد و مستمال و امید وار میساخت تا انکه هوشیار خان خواجه سرای بیگم بموجب نوشته ایشان قریب دو[1] هزار سوار از لاهور نوکر ساخته بخدمت شتافت و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود یک منزل پیش از رهتاس دیدن محله سواران را تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه از قدیم و جدید جیبه پوشیده از دولتخانه تا درد مدی (؟) صف بسته بایستند انگاه بلندخان خواص را حکم شد که از جانب حضرت نزد آن بی عاقبت رفته پیام گذارد که امروز بیگم مردم خود را بنظر اشرف میگذراند بهتر آنست که شما مجرای اول روز را موقوف دارید مبادا باهم گفت وشنود به جنگ و نزاع کشد و در عقب بلند خان خواجه ابوالحسن فرستادند که این سخن بوجوه پسندیده معقول او سازد و او حسب‌الحکم عمل نموده درین وقت بکورنش نیامد روز دیگر

1- ه: دو - ندارد

بسیاری از بنده‌های پادشاهی در درگاه فراهم آمدند و آنحضرت به مهابت خان حکم فرمود که یک منزل از اردو پیش میرفته باشد اگرچه او از حقیقت حال آگاه گشت لیکن چون چشمش از جنگ احدیان با راجپوتان نرسیده بود کام و ناکام روانه پیش شدند و آنحضرت متعاقب او سوار شده گرم و گیرا شتافتند و مهابت خان دیگر خود را جمع نتوانست ساخت و از منزل پیش نیز کوچ کرده از دریای بهت گذشته فرود آمد و حضرت شاهنشاهی درین طرف آب معسکر آراستند و افضل خان را نزد آن آشفته دماغ فرستاده [1] چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند

---

[1]— ب ـ ج : ' چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند نخست انکه چون شاهجهان . . . . بحوالی دهلی رسیده بنا بران صفدر خان و سپه دار خان و علی قلی در من ' ندارند ـ

ب ـ ج : این عبارت دارند ـ

' افضل خان (ج ـ آصف خان) و ابو طالب و خلیل الله را بحضور فرستاده خود بهر طرف که خواهد آواره شود که دیگر او را روی آمدن بملازمت نماند ثانی الحال بهرچه در باب او حکم شود بعمل خواهد آورد و مهابت خان چاره کار جز رضا و تسلیم ندیده نام بردگان بدرگاه روان نموده خود بجانب هندوستان شتافته بحدود ملک رانا پیوست و در ساعت مختار رایت اقبال ظلال معدلت بر فرق سکنه لاهور انداخت و سلطان دارا شکوه و سلطان اورنگ زیب فروغ افزای دیده جد والا قدر شدند و عبدالرحیم خانخانان نیز شرف بساط بوس دریافت و چون سهم جگت سنگه از صادق خان سر نشده بود و اورا از دوستان مهابت خان میدانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد درین تاریخ بعرض رسید که خزانه گران از بنگاله وکلای مهابت خان

نخست انکه چون شاهجهان بصوب تته رفته او نیز از پی شتافته آن مهم را با انجام رساند دوم آصف خان را به ملازمت حضور فرستد[1] سیوم طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال را روانه حضور نماید چهارم لشکری پسر مخلص خان را که ضامن اوست و تا حال به ملازمت نیامده حاضر سازد و اگر در فرستادن آصف خان ایستادگی کند یقین شناسد که فوجی بر سر او تعین خواهد شد افضل خان پسران شاهزاده دانیال را آورده معروض داشت که در باب آصف خان عرض میکند که چون از جانب بیگم ایمن نیستم بیم آن دارم که اگر آصف خان را از دست دهم مبادا لشکر بر سر من تعین فرمایند درین صورت بنده را بهر خدمتی که تعین نمایند بدان سرفراز شده چون از لاهور بگذرم منت بر چشم و دل نهاده آصف خان را روانه درگاه خواهم ساخت چون افضل خان عذر فرستادن آصف خان معروض داشت بیگم از حرفهای لغو او بشورش درآمد و افضل خان باز رفته آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت وگفت که در فرستادن آصف خان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که به ندامت خواهد کشید[2] چون مهابت خان بی عاقبت از حقیقت

برای او فرستاده اند '

ه: ' چهار حکم به تقریر او حواله فرمودند............ آن مهم را با انجام رساند ' ندارد ـ

1ـ ه: ' سیوم طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال......... آصف خان توقف مصلحت نیست زنهار طور دیگر بخاطر نرساند که به ندامت خواهد کشید ' ندارد ـ

2ـ ه: ' خود بهر طرف که خواهد آواره شود که دیگر روز از روی آمدن بملازمت نمانده در ثانی الحال بهر چه در باب او حکم شود بعمل خواهد آورد ' دارد ـ

کار آگاه شد فی[1] الفور آصف خان را نزد خود آورده معذرت خواست و بعهد و سوگند خاطر وا پرداخته و ملایمت فراوان ظاهر ساخته روانه درگاه نمود لیکن ابوطالب پسر اورا بجهت مصلحتی که رقم پزیر گردیده روزی چند نگاهداشت و بظاهر عزیمت تته وا نموده کوچ بر کوچ روانه شد و بیست و سیوم ماه مذکور عبور موکب منصور از آب بهت واقع شد از غرایب انکه شورش مهابت‌خان و هرج و مرج او برساحل همین دریا اتفاق افتاد و باز انحطاط اختر بخت و زمان ادبار او بر لب همان آب روی نمود پس از روزی چند ابوطالب پسر آصف خان و بدیع الزمان داماد خواجه ابوالحسن و خواجه قاسم برادر او را نیز عذر خواسته بدرگاه فرستاد و چون در جهانگیرآباد نزول سعادت اتفاق افتاد داوربخش پسر خسرو و خانخانان و مقرب خان و میر جمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند هفتم[2] ماه آبان بساعت مسعود نزول موکب اقبال بدارالسلطنه لاهور چهره افروز مراد گردید درین[3] روز مسعود آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت و منصب وکالت ضمیمه مراحم گردید و حکم شد که بر سر

1ـ ه: ' فی الفور آصف خان را نزد. . . . . .و میر جمله و اعیان شهر لاهور بدولت زمین بوس جبین اخلاص نورانی ساختند ' ندارد ـ

2ـ ه: ' هفتم ماه آبان ' ندارد

ه: ' خود بجانب هندوستان شتافت و از حوالی لاهور عبور نموده از نواحی بیکانیر گذشته بحدود متعلقه رانا پیوست ' دارد

3ـ ه: ' درین روز مسعود آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت. . . . . رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند ' ندارد.

دیوان نشسته از روی استقلال به تمشیت مهمات مالی و ملکی پردازد و خدمت دیوانی به خواجه ابوالحسن ارزانی شد و افضل خان از تغیر میر جمله بخدمت خانسامانی سرافرازی یافت و میر مزکور بخدمت بخشیگری سر بلند گردید و سید جلال ولد سید محمد نبیرهٔ شاه عالم بخاری را که در گجرات آسوده اند و احوال ایشان به تقریبات درین اقبال نامه ثبت افتاده رخصت وطن فرموده فیل بجهت سواری ایشان لطف نمودند[1] و درینولا بعرض رسید که مهابت خان بی عاقبت از سمت راه تته عنان تافته بجانب هندوستان روی ادبار نهاده و نیز بمسامع جلال پیوست که بیست[2] و دولک روپیه نقد که وکلای او از بنگاله برای او فرستاده اند بحوالی دهلی رسیده بنابران صفدر خان و سپه‌دار خان و علی قلی درمن و نورالدین قلی و انی رای سنگه دلن با هزار احدی تعین شدند که برجناح استعجال شتافته زرها بدست آرند و نام برده‌ها کار بند خدمت شده در حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه می آوردند رسیدند و[3] آنها با زر ها در سرا متحصن شده تا ممکن و منصور بود به مدافعه و مقاتله پای ضلالت افشردند و بنده های درگاه پس از زدوخورد بسیار در سرا را آتش زده بدرون در آمده زرها را به تصرف آوردند و مردم او قرار برفرار داده راه ادبار سپردند

1ــ ه: ' و سلطان دارا شکوه و اورنگ زیب فروغ افزای دیده جد والا قدر شدند و خانخانان نیز بدولت کورنش سر افراز گردیده مشمول نوازش و مراحم گشت ، دارد

2ــ ه: بیست و دولک روپیه نقد که وکلای او از بنگاله ...... و سپه‌دار خان و علی قلی درمن ' ندارد

3ــ ه: ' و آنها بازرها در سرا متحصن شده........ و مردم او قرار برفرار داده راه ادبار سپردند ' ندارد

و فرمان شد که زرها را بدرگاه فرستاده خود به تعاقب مهابت خان شتابند و مقارن این حال خانخانان را به منصب هفتهزاری ذات و سوار از قرار دو اسپه و سه اسپه سرفراز نموده[1] و خلعت و شمشیر مرصع و اسپ قبچاق بازین مرصع و فیل لایق فوج مرحمت فرموده باجمعی از بنده های درگاه باستیصال مهابت خان دستوری فرمودند و صوبه اجمیر به تیول او مقرر شد و چون مهم جگت سنگه از صادق خان سرنشده بود و او را از دوستان مهابت خان میدانستند حکم شد که از سعادت کورنش محروم باشد و درین[2] روزها مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگره رسیده ملازمت نمودند و درین روزها به مکرم خان که تعینات ملک کوچ بود فرمان صادر شد که او را صاحب صوبه بنگاله ساختیم بدان صوب شتافته به ضبط و نسق آن ولایت پردازد و خانه زاد خان را روانه حضور نماید -

سپری شدن روزگار شاهزاده پرویز

شاهزاده از فرط باده پیمائی به مرض صرع مبتلا شد و رفته رفته از غذا نفرت بهم رسانید و قوی‌اش به تحلیل رفت و هر چند اطبا به معالجات و تدبیرات پرداختند چون زمان ناگزیر در رسیده بود اثری بران مترتب نگشت و بتاریخ شب چهار شنبه هفتم صفر سنه هزار وسی وشش هجری[3]

1— ه: ' وخلعت و شمشیر مرصع . . . . مرحمت فرموده ' ندارد

2— ه: ' و درین روزها مخلص خان و جگت سنگه از کوهستان کانگره . . . . وخانه زاد خان را روانه حضور نماید، ' ندارد

3— ه: ' مطابق چهارم آبان الهی سال بست و یکم جهانگیری '

در برهانپور پیمانه حیاتش لبریز شد وکالبد آن مرحوم را نخست دران شهر امانت گذاشته آخر به اکبر آباد نقل کردند و در باغی که سبز کرده آن سرو جویبار سلطنت بود مدفون گردید و چون این خبر وحشت اثر بمسامع علیه رسید آنحضرت در چنین مصیبتی که جگر کوه آب شد رضا بقضای ایزد توانا داده دامن خاطر غبار آلود تفرقه نساختند و زخم درونی را به مرحم خورسندی چاره فرموده آمرزش آن سفر گزین عالم قدس از ایزد بسیار بخشش اندک پذیر در خواستند درسن[1] سی و هشت سالگی وفات یافت تاریخ فوت او را بعضی از فضلا چنین یافته اند وفات شاهزاده پرویز بعد از استماع این خبر وحشت اثر به خانجهان حکم شد که فرزندان و باز ماندههای ایشانرا روانه درگاه والا سازد[2] در خلال این احوال شاه خواجه ایلچی نذر محمد خان رخصت معاودت یافت و سوای آنچه بدفعات باو عنایت شده بود چهل هزار روپیه دیگر مرحمت گردید و انموذجی از نفایس هندوستان بخان فرستاده آمد[3] و

1ـ ب ـ ج ـ ه : ' درسن سی و هشت سالگی وفات یافت . . . .
و باز مانده های ایشانرا روانه درگاه والا سازد ، ندارند

2ـ ه : ' و روزگار بزبان حال می گفت ع

اگر نو روز عالم رفت برباد * گل صد برگ سوری را بقا باد

لله الحمد که شاهزاده ولی عهد که سریر آرائی اقبال است ' دارد .

3ـ ه : ' درین تاریخ عرضداشت انی رای سنگه دلن و نورالدین قلی رسید مضمون آنکه چون مهابت خان را ازین طرف روی امید و راه نجات نماند بخیر شتافته سعادت ملازمت شاهجهان دریافت و مقارن این خبر آمد که خانخانان در دهلی ودیعت حیات سپرد از

درینولا[1] ابوطالب خلف اعتضادالخلافه آصف خان به خطاب شایسته خان نامور شد[2] و درین[3] ایام موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت و درین هنگام که میرزا رستم صفوی بصاحب صوبگی ولایت بهار فرق عزت بر افراخت و درینولا از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض همایون رسید که یاقوت خان حبشی که در آن ملک بعد از عنبر سرداری عمده تر ازو نبود و درحیات عنبر نیز سپه سالاری لشکر و انتظام افواج به عهده او مقرر بود اختیار بندگی و دولتخواهی را سرمایه سعادت خود دانسته با پانصد سوار به حوالی جالنا پور آمده بسر بلند خان نوشته که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام الملک قرار دولتخواهی داده از پیش قدمان این سعادت شده ام و نام برده ها بر یکدیگر سبقت کرده پی در پی خواهند آمد چون خانجهان از نوشته سر بلند خان بر حقیقت کار اطلاع یافت کتابتی مشتمل بر استمالت و دلجوئی بسیار به یاقوت خان نوشته سرگرم این عزیمت گردانید و بسر بلند خان نیز مکتوبی قلمی نمود که در لوازم ضیافت و مراسم

شجاعت و کاردانی و صف آرائی و سرداری بهرهٔ ذاتی ونصیبه کافی داشت امید که از اهل امرزش باد ' دارد

1ــ ه: ' و درینولا ابوطالب خلف اعتضادالخلافه آصف خان . . . . .
. . . وچه از سرداران دیگر همه را دستگیر ساخته سالماً غانماً بخدمت نظام‌الملک مراجعت نمود ، ندارد

2ــ ب ـ ج : رجوع کنید به ضمیمه ۱۰

3ــ ب ـ ج ـ : ' و درین ایام موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت زمین بوس دریافت . . . . یمکن که بآبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرونشیند ' ندارند

مهمانداری کوشیده بزودی روانه برهانپور سازد در اوراق سابق رقمزده کلک سوانح نگار گشته که شاهجهان با معدودی از بنده ها بجانب تته نهضت فرمودند چون در ایام شاهزادگی باشاه والا جاه شاه عباس طریقه دوستی و مصادقت مسلوک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین هرج و مرج شاه نیز متفحص احوال ایشان بود بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شتافته بایشان نزدیک باید شد یمکن که بآبیاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فسادی که مرتفع شده فرونشیند بالجمله چون[1] بحوالی تته پیوستند شریف الملک کور ظاهر کور باطن سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده از روی حماقت قدم جرات پیش نهاد و[2] با انکه همگی سیصد چهار صد سوار از بنده های وفادار در ظل موکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدمه آنها نیاورده بحصار شهر درآمده متحصن گشت وچون پیشتر ازین مرمت قلعه نموده توپ و تفنگ بسیار در برج و باره آماده ساخته بود درینولا بدرون حصار در آمده به مدافعه و مقاتله پای ضلالت افشرد وآنحضرت بتاکید منع فرمودند که بنده های جان نثار برقلعه نتازند وخود را به توپ و تفنگ ضایع نسازند باوجود این جمعی از جوانان کار طلب برحصار بند شهر یورش نمودند واز استحکام برج و باره وکثرت توپخانه کاری نیارستند کرد ناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند و پس از روزی چند باز بهادران شیردل

1ــ ب ـ ج : رجوع کنید به ضمیمه ۹

2ــ ب ـ ج : عبارت از ' وبا انکه همگی سیصد چهار صد سوار از بنده های وفادار . . . . تا چه از خاصه عادل خان وچه از سرداران دیگر همه را دستگیر ساخته سالماً غانماً بخدمت نظام الملک مراجعت نمود ' ندارند

زنجیر گسل مانند برق لامع به قلعه تاختند و چون بردور قلعه همه جا میدان مسطح بود و اصلا پستی و بلندی و دیوار و درخت نداشت سپرها بررو کشیده دویدند قضارا دران ضلع خندق عریض عمیق مملو از آب بود پیش رفتن محال وپس گشتن از ان محال ترشد درمیان میدان توکل حصار خود ساخته نشستند درین وقت وجود مسعود شاهی تکسری بهم رسانید و بنابر بعضی موانع که نوشتن آن طولی دارد سفر عراق در عقده توقف افتاد و نیز خبر بیماری شاهزاده پرویز بتواتر پیوست و یقین شد که ضعف او بغایت قوی است و همدرین[1] ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابت خان ازصیت نهضت موکب اقبال بدین صوب سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درآنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند بناکامی باید ساخت ع

تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

بنابر ان باوجود ضعف قوی و بیماری صعب پالکی سوار از راه گجرات و ملک بهاره متوجه دکن شدند و درین ضمن خبر فوت شاهزاده پرویز رسید و بر جناح استعجال نهضت موکب منصور لازم افتاد و این راهیست که سلطان محمود غزنوی از همین راه آمده فتح بتخانه سومنات کرده چنانچه مشهور است و شاهزاده[2] ممالک ستان به ملک گجرات در آمده از بیست کروهی احمدآباد گذشته از گزر چانپانیر دریای نربده را عبور فرمودند و از گریوه چرائی که براجه بکلانه تعلق دارد بر آمده بناسک ترنبک که از مضافات دکن که مردم خویش را در آنجا گذاشته بودند نزول اقبال ارزانی داشتند و چون درین ملک عمارتی نبود در همان

---

[1] ب - ج : رجوع کنید به ضمیمه ۹

[2] ب -ج : رجوع کنید به ضمیمه ۹

نزدیکی بخیبر شتافته دران سر زمین رحل اقامت انداختند و درینولا آصف خان به منصب هفتهزاری ذات و سوار بضابطه دو اسپه و سه اسپه فرق عزت بر افراخت تا از قید مهابت خان و آسیب جان نجات یافته بود منصب و جاگیر نداشت و احوالش نا منتظم بود درین هنگام مراحم شاهنشاهی او را دریافته از سر نو مشمول عواطف روز افزون گردید و درینولا از عرضه داشت متصدیان صوبه دکن بعرض مقدس رسید که نظام‌الملک از کوتاه اندیشی و فتنه انگیزی فتح خان پسر عنبر و دیگر تربیت یافته های نو دولت را بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فساد بر انگیخته لاجرم عمدة الملک خانجهان بجهت محافظت و محارست لشکر خان را که از بنده های کهن سال کار دانست بحر است برهانپور مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوا متوجه بالا گهات شد و تا کهرکی که محل اقامت او بود عنان مسارعت باز نکشید و نظام‌الملک از قلعه دولت آباد سر بیرون نکشید و چون نظام الملک بعد از فوت عنبر و قید کردن فتح خان پسر او حمید خان نام غلام حبشی را مدار علیه خود ساخت و حمید خان را زنی بود لاله و محتاله بنابر غرابت احوال او مرقوم میگردد که در ابتدا نظام‌الملک مفتون شراب و شیفتهٔ زنان بود و این زنکه بدرون حرم راه یافته شراب مخفی که مردم بیرون را ازان آگاهی نباشد میرسانید و زن و دختر مردم را به فریب و فسون بدراه ساخته نزد او میبرد و به لباسهای خوب و زیور های مناسب آراسته بنظر او جلوه میداد و او را به معاشرت و معانقت پری پیکران محظوظ و مسرور میداشت رفته رفته مدار اختیار بیرون به قبضه اقتدار شوهر او شد و در درون مدار زندگانی و کامرانی نظام‌الملک بدست آن زنکه در آمد و هرگاه آن زنکه سوار شدی سران سپاه و عمده های دولت او پیاده در رکابش رفته عرض احوال خود

:ند تا انکه عادل خان فوجی به سرحد نظام الملک فرستاد و ازین
نیز جمعی رابه تقابل تعین کردند و این زنکه برغبت و خواهش
،رداری فوج را از نظام الملک استدعا نمود و خاطر نشان ساخت که
ىن لشکر عادل خان را شکست دهم یک زنی مصدر چنین کار شده باشد
منصوبه برعکس نشست جز این نخواهد بود که زنی شکست خورده
له این زنکه محتاله نقاب افگنده بر اسپ سوار میشد و همیشه خنجرهای
ام حلقه های مرصع و دیگر نفایس با خود میداشت و داد و دهش
بانه میجست هیچ روزی نبود که مبلغی به مردم نمیداد و انعام
رد و بعد از انکه فوجها روبرو شد از فرط جرات ودلیری لشکر
خان را شکست داد و جمعی کثیر از اعیان لشکر او به قتل رسانید
فیل که دران فوج بود چه از خاصه عادل خان وچه از سرداران
ر همه را دستگیر ساخته سالماً غانماً بخدمت نظام الملک مراجعت
.

آمدن[1] عبدالرحیم خواجه بدرگاه والا

امام قلی خان فرمانروائی توران چند سال میر سید برکه ایلچی
ىرت شاهنشاهی را در ماوراء النهر نگاهداشته آدمیانه[2] سلوک
د درین ضمن خبر بی عنایتی آنحضرت بشاه ولیعهد و مخالف نمودن ایشان
پدر والا قدر در آن ملک شایع شد لاجرم قدوه ممالک اسلام زبده
لاد حضرت خیرالانام عبدالرحیم خواجه سرا را با شرایف تحف ونفایس

---

۱ - ب - ج : عنوان واحوال اینجا ندارند.
۲ - ه : ' آدمیانه سلوک نمود درین ضمن خبر بی عنایتی. . . . .
به پدر والاقدر در آن ملک شایع شد ' ندارد

هدایا همراه میر رخصت فرمود تا بخدمت حضرت شاهنشاهی رسیده از طرفین احکام صلح را استحکام بخشد و مکتوبی نیز درین باب و دیگر مقاصد نوشته مصحوب خواجه ارسال داشت خواجه از اعاظم سادات و اجله مشایخ ماوراء النهر است و نسب شریفش به امام جعفر صادق رضی‌الله عنه منتهی میشود و پادشاه کشور ستان عبدالله خان به خواجه جویبار جد بزرگوار آنجناب دست انابت داده بود و ارادتی صادق داشت حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته در تعظیم و تمجید افزودند و امرا و اعیان دولت را باستقبال فرستادند و چون به کابل رسید ظفر خان[1] استقبال نموده به شهر آورد و مجلس عالی آراسته لوازم مهمان داری به تقدیم رسانید و حضرت شاهنشاهی در سه منزلی لاهور موسوی خان را باخلعت خاصه و کمر خنجر مرصع پیشوا فرستاده مسرت بخش خاطر آن سیادت پناه شدند و بعد[2] ازو بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت و چون خواجه بحوالی شهر پیوست بحکم[3] اشرف خواجه ابوالحسن دیوان و ارادت خان بخشی باستقبال او رفته ملاقات نمودند و همان روز بشرف دست بوس آنحضرت مشرف گردید کورنش و تسلیم را معاف فرموده شرایط بزرگ داشت بجای آوردند و قریب باورنگ خلافت حکم نشستن

1ــ ه: ' پسر خواجه ابوالحسن حاکم آن جا استقبال نموده ' دارد ـ

2ــ ه: ' و بعد ازو بهادر خان اوزبک که در زمان عبدالمومن خان حاکم مشهد بود و درین درگاه منصب پنجهزاری داشت ' ندارد

3ــ ه: ' بحکم اشرف خواجه ابوالحسن . . . . ملاقات نمودند ' ندارد

شد و پنجاه هزار روپیه برسم انعام تکلف فرمودند و روز[1] دیگر چهار ده قاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند و تمام ظروف بالوازم آن بایشان ارزانی داشتند وسواد مکتوب امام قلی خان به جنس درین اقبال نامه ثبت افتاد ـ

نامه امام قلی خان فرمانروائی توران

درر غرر بهترین کلام حمد و ثنای ملک علامی است که قلم دو زبان در گذارش سپاس او کنک و لال کشته و شاهباز بلند پرواز عقل دراکـدر هوای شناخت اوپرو بال شکسته و روایح صلوات الهی وفوایح تحیات نامتناهی که نسیم فردوس از نکهت آن غالیه سای آموزد وفضای روح افزای جنت از شمایم آن عطر انگیزی اندوزد نثار مرقد مطهر و مشهد معطر آفتاب آسمان رسالت ماه فلک نبوت سیدالمرسلین و خاتم‌النبیین صلی الله علیه و علی آله و اصحابه اجمعین باد و بدایع تحیات قدسی آیات و ضایع مدحات مخالصت سمات که شمامه کلماتش مشام دل را معطر و جواهر خلت مظاهرش انفاس جانرا منور کرداند تحفه مجلس نامی و هدیه محفل گرامی اعلی حضرت و الا مرتبت نقاده دود مان عز و علا سلاله خاندان مجد و اعتلا مشید ارکان دولت و اقبال موسس بینان حشمت و استقلال مستعد استعلای مسند آفتاب مستحق سریر افراسیاب شایسته تخت کورکانی زیبنده بخت کامرانی روشن رای که اشعه بارقات خورشید منیر عاطفتش بنور رای عدالت آئین ساکنان سواد اعظم را مانند قلوب ارباب یقین فروغ

1ـ ه: عبارت از ' و روز دیگر چهارده قاب طعام الوش خاصه با ظروف . . . . تا رباعی عه ' در هر کدام روز که خواهد ادا کند ' ندارد

بخشیده بیضا ضمیری که لمعات جهانتاب مرحمتش متوطنان چهار دانک عالم را از تیرگی شب ظلمانی نجات داده بروز بهجت افروز رسانیده ـ

قطعه : شاه جم شوکت جهانگیر انکه از فیض آله
عالم پر از بهار عدل او گشته جوان
هم باستحقاق ملک هند را مالکرقاب
هم باستقلال اقلیم جهان را کامران

بر مرآت خاطر عرفان ناظر که عکس پزیر الهامات غیبی است پرتو انداز خواهد بود که پادشاه ازل و ابد ضبط و ربط امور ملک و ملت را بوجود مسعود سلاطین عدالت‌گزین و خواقین با تمکین منوط و مربوط ساخته در هر زمان سعادت اقتران از پادشاهان والا شان را بر تخت فرمانروائی و اورنگ کشور کشائی جای داده و لهذا ازان هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام که فراش قضا سرادقات جاه و جلال ما را در بلاد توران افراشته پیوسته مطمح نظر عدالت گستر و ملحوظ ضمیر رافت اثر آنست که عموم خلایق در مهد امن و امان غنوده فارغ البال و مرفه الحال بسر برند بنابران در تنسیق و تنظیم این ملک که مقر خوانین عالیمقدار و مصر سلاطین کامکار بود سعی و اهتمام نموده بتائید ایزدی اقوام اوزبکیه را با یکدیگر انضباط و ارتباط داده کردن کشان و دلاوران توران را مطیع و منقاد گردانیدیم و چون همواره جوامع نیت و بواعث امنیت بر تمهید اساس محبت و تشیید مبانی قرابت محصور و متصور بود داعیه آن داشتیم که صیت خصوصیت و اتحاد طرفین در اطراف و اکناف ربع مسکون شایع و منتشر شده به مسامع موافق و مخالف رسد و فقرا و مساکین ممالک و مترددین مسالک از مضایق مهالک نجات یافته محفوظ و مصون باشند و دوستان را از استماع آن گلهای اقبال در چمن امانی و آمال شکفتن گیرد و دشمنان را از مشاهده این خارهای

حسرت در سینه های مکیدت خلیدن پذیرد لیکن درین مدت بواسطه وقوع موانع غریبه و حدوث سوانح عجیبه این اراده فیض آماده از قوه بفعل نیامد تا انکه سیادت مآب سعادت انتساب معین الدوله امیر سید برکه که خیرخواه راست، گفتار بلکه مرید درست کردار آنحضرت است از ملازمت لازم السعادة بخدمت سیادت مآبین مرتضوی انتسابین مخدوم زاده‌های عالیمقدار خواجه های سعادت آثار حسن خواجه و عبدالرحیم خواجه پیوسته مقاصد زبانی و مدعیات نهانی را که حواله به تقریر دلپذیر او شده بود بوساطت حضرات مذکور بسمع اینجانب اقتران داد و مراسلات محبت انگیز و منشورات شوق آمیز که بنام نامی خواجه های عظام اصدار یافته بود بنظر انور درآورد وثوق تمام در ظهور این مرام بحصول انجامید و از شمایم تاکید و ترغیب دماغ جان محبان مخزن اسرار و معدن انوار گردید و نیز چون حضرت ولایت مرتبت هدایت منزلت مرکز دایره طریقت فروزنده ناصیه حقیقت ارشاد پناه معارف دستگاه نظام‌الدین والدنیا خواجه هاشمی دام برکاته در حصول این مامول مبالغه میفرمودند بنا بر استرضا و استصواب حضرات با برکات خاطر انور نیز در باب رعایت مناسبات خویشی و اتحاد بل مرابطات پدر فرزندی و داد چنان متوجه است که تشیید مبانی مصادقت و اخلاص و تاسیس اساس قرابت و اختصاص بمثابه استحکام یابد که دست تصاریف زمان پرامون ساحت آن نتواند گشت و اندیشه نقص و فتور در خاطر نزدیک و دور نیارد گذشت واگر بعنایت سبحانی ریاض دولت بریاحین و ازهار اولاد با رتبت آراسته و پیراسته کرد و صلاح حال اسلاف دستورالعمل اخلاف شده آثار آن تا انقراض زمان بر صفحات دوران مثبت و مرقوم ماند و از انجا که در طی نامه بیان شمه از رتبت و منزلت حضرات عالی صفات و مشایخ والا درجات که تحریک سلسله قرابت مینمایند لازم بود

بآن می پردازد بر خاطر فیض مآثر مخفی نماند که در هر زمان حضرت حق را سبحانه و تعالی در روی زمین بندگانی باشند که به مرافقت توفیق میوه صفت بر شاخسار شجره انسان پرتو آفتاب جهانتاب محبت الهی و تابش ماه عالم افروز معرفت مرحمت نا متناهی پرورش یافته زینت بخشش آفرینش وقوت قلوب اهل دانش و بینش کردند و باغبان صنع ایشانرا در اطباق عزت برسر دست عنایت گرفته در نظر نظارگیان جمال باکمال ملک ذوالجلال جلوه دهد و به برکت متابعت سنت و شریعت حضرت نبوی علیه السلام مادام که یکی ازیشان باشد قوام عالم خواهد بود و چون حضرات با برکات مزبور با صدق این مراتب اند هرگاه توجه وتعلق خاطر ایشان بر ظهور و استحکام امر خیری وابسته گردد یقین که نتایج آن بر عالمیان ظاهر و هویدا شده خلل پزیر نخواهد گشت و از انکه واسطه و وسیله مهم عظیم البینان مصادقت و قرابت مخدوم زاده های کبار و خواجه های حقیقت آثار اند لایق چنان نمود که امر رسالت هم بعهده یکی ازان فرقه عالی مکان شود لاجرم جناب سیادت مرتبت کرامت منزلت زبده خاندان رسالت قدوه دودمان امامت سالک مسالک طریقت ناهج مناهج حقیقت منظور انظارالملک الکریم خواجه عبدالرحیم دام غره را برسم رسالت به ملازمت ارسال نمودیم که شرح محبت و بیان قرابت را در محفل جنت مشاکل تقریر نموده قصر دوستی و یکتادلی را انتظام و استحکام دهند خلایق پناها بر ضمیر بی عیب که آئینه جمال نمای اسرار غیب است مختفی و محتجب نماند که چون مابین خاقان والاشان جنت مکان عبدالله خان و شهریار علیین ایشان خدا آگاه جلال الدین محمد اکبر بادشاه خلاصه قرابت و نتیجه موافقت فتح راه حرمین شریفین زاد هما الله تعالی تشریفا و تکریما بود آنچه از فرط شجاعت و دینداری وکمال جلادت وکامکاری که در ضمیر آن قا آن والا

مرکوز بود از قوت بفعل آورده تمام خراسان و اکثر عراق عجم را فتح نمودند چنانچه هنوز اثر خون دلیران ایران بر تیغ و سنان سپاه توران باقی است و بعد از انتقال آنحضرت والد مغفرت نشان داعی با حاکم عراق در نواحی هرات مقابله و مقاتله نموده شربت شهادت چشیدند بنابر این دو مقصد که کشادن راه خانه مبارک و خواستن خون پدر والا قدر است یورش ایران بر عساکر نصرت مآثر فرض گشته ترصد انکه ایشان نیز احیای سنت آبای بزرگوار نموده دران کار خیر آثار راه ندهند انتهی[1] درین ایام صاحب صوبگی بنگاله از تغیر خانه زاد خان به مکرم خان مقرر گشت و چون مکرم خان به حکومت آن ولایت کامیاب مبارک گردید بحسب اتفاق فرمانی بنام او عزا صدار یافت و او برکشتی نشسته باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریای مقرر مشهور که در بنگاله است ناله آبی بود که کشتی را ازان جوی بایست گذشت چون کشتی مکرم خان بدانجا میرسد به ملاحان اشارت مینماید که کشتی را زمانی درکنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارده متوجه مقصد گردد در وقتی که ملاحان میخواهند کشتی را بکنار آب رسانند بادی بهم رسید و کشتی را بر گردانید و از شورش و تلاطم و حرکت بی موقع کشتی غرق میشود و مکرم خان با چند کس که دران کشتی نشسته بودند غریق بحر فنا میگردد و یک متنفس سر ازان گرداب بلا بر نمی آرد و در خلال این حال خانخانان ولد بیرم خان درسن هفتاد و دو سالگی باجل طبیعی درگذشت تفصیل این مجمل[2] انکه

1ـ ب ـ ج : عبارت از انتهی درین ایام صاحب صوبگی بنگاله .... تا درینوقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند، ندارند ـ رجوع کنید به ضمیمه ۱۱ .

2ـ ب ـ ج : رجوع کنید به ضمیمه ۱۵ .

چون به دهلی پیوست ضعفی قوی بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نمود و در اواسط سال هزار وسی و شش هجری ودیعت حیات سپرده در مقبره که برای منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اعاظم امرای این دولت ابد قرین بود و در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی مصدر خدمات شایسته و فتوحات عظیمه گردیده ازانجمله سه کار نمایان کرده نخست فتح گجرات و شکست مظفر خان که بهمان فتح گجرات از دست رفته باز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دوم فتح جنگ سهیل که لشکر دکن رابا فیلان مست جنگی و توپخانه عظیم همراه داشت و مشهور است که هفتاد هزار سوار فراهم آورده بود خانخانان بابیست هزار سوار به تقابل او شتافت و دو روز ویک شب جنگ عظیم کرده لوای فتح و فیروزی بر افراشت سیوم فتح تته و ملک سند و در زمان دولت حضرت جنت مکانی پسر کلانش شاهنواز خان با اندک مایه مردم عنبر را شکست داد چنانچه به موقع خویش ثبت افتاد خانخانان در قابلیت واستعداد یکتای روزگار بود و عربی و ترکی و فارسی و هندی میدانست واز[1] اقسام دانش عقلی و نقلی حتی علوم هندی بهره وافی داشت و از شجاعت و شهامت و سرداری نصیبه کافی وبزبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و واقعات بابری را بحکم حضرت عرش آشیانی به فارسی ترجمه کرده و گاهی بیتی و احیاناً رباعی و غزلی میگفت این چند بیت ازوست ع

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است

جز اینقدر که دلم سخت آرزومند است

۱- ب - ج: رجوع کنید به ضمیمه ۱۰

نه دانه دانم و نه دام اینقدر دانم
که پای تا بسرم هر چه هست در بند است
بکیش صدق ووفا حرف عهد بیکار است
نگاه اهل محبت تمام سوگند است
مرا فروخت محبت ولی نمیدانم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ادای حق محبت عنایتیست ز دوست
وگر نه خاطر عاشق بهیچ خورسند است
ازان خوشم به سخن های دلکش تو رحیم
که اندکی باده های عشق مانند است

و این رباعی هم ازوست رباعی ع

زنهار رحیم از پی دل نروی بیهوده بآرزوی دل در گروی
گفتم سخنی و باز هم میگویم خواهش کاری همیشه کاهش ذروی

[1]چون راجه امر سنگه زمیندار ملک باندهو بندگی و دولتخواهی اختیار نموده عرضه داشت کرد که پدران من بسعادت آستانبوس مستسعد گشته اند من نیز امیدوارم که باین شرف فرق عزت بر افرازم بنا بران خان راتهور که از خدمتگاران زبان فهم بود دستوری یافت که رهنمونی سعادت نموده او را به قدسی آستان بیارد و بجهت سرفرازی او فرمان استمالت با خلعت و اسپ مرحمت شد و چون به مسامع جلال رسید که مهابت خان به خدمت شاهزاده گیتی ستان شاهجهان رفت علی رغم

1ـ ب ـ ج : چون راجه امر سنگه زمیندار ملک باندهو........
او از راه تته عطف عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد ، ندارند ـ

او خانجهان را بخطاب سپه سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجملی از ماجرای احوال مهابت خان بجهت شادابی سخن نگاشته کلک بیان میگردد که چون او را از درگاه بر آوردند او از راه تته عطف عنان نموده روی ادبار بوادی فرار نهاد و لشکر[1] پادشاهی به تعاقب او تعین شد و او را از هیچ طرف راه خلاصی و روی امید نماند ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل بدرگاه شاه ولیعهد دانسته عریضه مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آنحضرت فرستاد مضمون انکه اگر رقم عفو بر جرايد جرایم این بنده گناهگار کشند روی امید بقدسی آستان نهد و شاه جم جاه به مقتضای کرم جبلی از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان باپنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی باقریب دو هزار سوار از راه راج پیپله و ملک بهرجی متوجه درگاه آنحضرت شده درخیبر بسجود عتبه کعبه رتبه مفتخر گشت و هزار اشرفی نذر ویک الماس کلان که هفتاد هزار روپیه قیمت آن بود بادیگر نفایس پیشکش گزرانید و بعنایت خنجر مرصع و شمشیر مرصع واسپ خاصه وفیل خاصه سرفرازی یافت و درین ایام خانجهان نوشته های پی درپی فرستاده عبدالله خان را که دران دور بود بآمدن برهانپور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد و پیمان بدانجا شتافته او را دید و چون روزی چند در برهانپور گذرانید خانجهان باغوای اهل فساد ازخان فیروز جنگ بدگمان شده در روزی که بایک خدمتگار بخانه او آمده بود آنجناب را گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه والا عرضه داشت نمود و فرمان شد که عبدالله خان رابه قلعه آسیر برده نگاهدارند وچون عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده و ممنوع است خانجهان در اندک مدتی نتیجه آن یافت و شرح این داستان بر

1ــ ب ـ ج : رجوع کنید به ضمیمه ۱۰

سبیل ایجاز انکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازانکه اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت سلیمان مکانی صاحبقران ثانی ارتفاع آسمانی یافت پیوسته خود را باندیشه های ناصواب و خیالات فاسده آزرده میداشت تا انکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته قرار بر فرار داد و شب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار وسی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافه اکبرآباد بر آمده راه ادبار پیش گرفت وآنحضرت همان شب خواجهابوالحسن و سید مظفر خان و الله وردی خان و رضابهادر و پرتهیراج راتهور با فوجی از بندههای درگاه به تعاقب او تعین فرمودند و نام بردگان در حوالی دهولپور باو رسیده جنگ سخت در پیوستند و در اثنای داروگیر رضا بهادر شربت خوشگوار شهادت چشید و پرتهیراج زخمی شده در میدان افتاد و خانجهان دو پسر خود را بابسیاری از افغانان بکشتن داده خودنیم جانی ازان مهلکه بر آورده بجانب دکن شتافت و به نظامالملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد مقارن این حال نهضت موکب جهانکشا بجانب دکن اتفاق افتاد و درساعت مسعود دولتخانه برهانپور بسایه چتر جهان پیرای رونق و بهایافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادت خان داشت باعساکر ظفر مآثر بجهت استیصال او به بالاگهات تعین شد و افواج قاهره پادشاهی را مکرر با خانجهان اتفاق مبارزت افتاد و هربار آثار تسلط و غلبه از بنده های درگاه بظهور رسید لیکن دفع آن مقهور میسرنگشت تا آنکه عنان ادبار بجانب ممالک شرق که مساکن افاغنه ملاعنه است معطوف ساخت و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده و سید مظفر خان و معتقد خان کوکه و رشیدخان و چندی دیگر از امرا را همراه نموده به تعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروزی اثر در حوالی پرگنه سینهده که دربیست و پنج کروهی الهآباد واقع است بآن بی سعادت

پیوست و او از حیات ونجات نا امید گشته با جمعی از پسران وخویشان و نوکران قدیم پای جهالت افشرده به جنگ پرداخت و بادو پسر و چندی از منتسبان به قتل رسید و خان بهادر فیروز جنگ سرپی مغز او رابدرگاه والا فرستاد

گر زانکه بدکنی توبهنداز کان بدی
دوران فرو گزارد و گردون رها کند
قرض است فعلهای بدت نزد کردگار
در هرکدام روز که خواهد ادا کند

بتاریخ[1] بیست و یکم اسفندارمذ در ساعت مسعود نهضت رایات اقبال به عزم شیر و شکار خطه دلپذیر کشمیر اتفاق افتاد و این[2] سفر اضطراری است نه اختیاری چون هوای گرم به مزاج اشرف در غایت نا سازگاری بود لاجرم هر سال در موسم بهار صعوبت راه را بر خاطر اقدس و مزاج قدس آسان شمرده خود را به گلزار همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوبیهای کشمیر را دریافته و استیفای لذات آن رشک بهشت فرموده باز عنان عزیمت بصوب هندوستان معطوف میدارند پیش ازین به چند روز عبدالرحیم خواجه را سی هزار روپیه برسم

1ـ ه: در اواسط اسفندارمذ سنه هزار و سی و شش،
ب - ج: 'بتاریخ بیست و یکم اسفندارمذ در ساعت مسعود .... درینوقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند، ندارند
ب - ج: 'آمدن عبدالرحیم خواجه بدرگاه والا' عنوان و احوال اینجا دارند۔

2ـ ه: 'و این سفر اضطراری است ...... درینوقت ماده فیل با حوضه نقره شفقت فرمودند، ندارد

مدد خرج لطف فرموده بودند درینوقت ماده فیم با حوضه نقره شفقت فرمودند[1] ـ

آغاز سال بیست و دوم از جلوس مقدس

روز یکشنبه سیوم رجب سنه هزار و سی و شش سر چشمه نور را بحمل گذاره شد و سال بیست و دوم از جلوس والا آغاز گردید و بر لب آب چناب جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و یکروز بلوازم آن پرداخته کوچ فرمودند و منزل به منزل سیر کنان و شکار افگنان طی راه فرموده در ساعت فیض اشاعت به نزهت سرای کشمیر نزول اقبال اتفاق افتاد و چون بعرض رسیده بود که مکرم خان حاکم بنگاله غریق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق بدان ایما رفته درینولا فدائی خان را به حکومت صوبه بنگاله شرف امتیاز بخشیده و منصب پنجهزاری ذات و سوار و خلعت فاخره و اسپ عراق ابلق فرستاده فرمانروای ایران عنایت فرموده بدان صوب رخصت نمودند و[2] مقرر گشت که

1ـ ه: ' نیز خواجه با جمعی از بنده‌های درگاه رخصت بودن لاهور یافت و عنایت الله نام ملازم نظام‌الدین آصف خان به نیابت او بحکومت شهر مقرر گشت محمد مراد قور بیگی بفوجداری کانگره مرخص گردید پانصدی و دو صد سوار بر منصب الله وردی‌خان قراول بیگی اضافه شد داور بخش پسر سلطان خسرو را حواله شهریار فرمودند چون درینوقت کوتل برین حال از برف مالا مال می باشد نهضت عالی براه بجبهته (؟) اتفاق افتاد ، دارد

2ـ ه: ' و مقرر گشت که هر سال پنج لک روپیه .... به حکومت تته فرق عزت بر افراخت ، ندارد ـ

هر سال پنج لک روپیه برسم پیشکش حضرت شاهنشاهی و پنج لک روپیه بصیغه پیشکش بیگم که مجموع ده لک روپیه باشد به خزانه عامره و اصل سازد و درین هنگام ابو سعید نبیره اعتماد الدوله به حکومت تته فرق عزت بر افراخت و بهادر[1] خان اوزبک به حکومت الهآباد از تغیر جهانگیر قلی خان خلعت اختصاص پوشیده بدان صوب شتافت و سرکار کالپی در جاگیر محتشم خان مقرر شد[2] ـ

انتقال و ارتحال اعلیٰ حضرت خاقانی از جهان فانی بسرای جاودانی

ذکر[3] این واقعه دلدوز و شرح این حادثه جگر سوز زبان سخن آفرین وگوش دانش گزین برنتابد آنرا که دیده جهان بین بر حسن صورت و قبول سیرت آن خاقان والا شوکت افتاده داند که سپهر شعبده باز چه باخته و روزگار جانگداز چه پرداخته ـ مثنوی

نشستی چو برگاه شاهنشهی
گرفتی جهان فر ظل اللهی
فروزندهٔ افسر و تخت بود
کریم و رحیم و جوان بخت بود

1ـ ب ـ ج ـ ه : ' و در خلال این احوال سیف خان از احمد آباد آمده ادراک دولت بساط بوس نمود بعد از چند روز بصاحب صوبگی گجرات فرق عزت بر افراخته دستوری یافت ' دارند

2ـ ب ـ ج ـ ه : رجوع کنید به ضمیمه ۱۲

3ـ ه : ' ذکر این واقعه دلدوز وشرح . . . . . . عه کریم و رحیم و جوان بخت بود ' ندارد

[1] بالجمله[2] درین مدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند مرض استیلا پذیرفت[3] و از غایت ضعف و زبونی پیوسته بر[4] پالکی نشسته به سیر و سواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند روزی درد و وجع بشدت کشید و آثار یاس و ارتحال برو جنات احوال پرتو افکند و حرفهای که ازان بوی نا امیدی می آمد بی اختیار بر زبان جاری شد و شورش عظیم در مردم افتاد لیکن چون روزی چند از حیات باقی بود در آن مرتبه بخیر گذشت و بعد از چند روز اشتها مفقود گشت و طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید بغیر از چند پیاله شراب انگوری بچیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمیشد درین[5] وقت شهریار باشتداد مرض داء الثعلب آبروی خود ریخت و موی بروت و ابرو و مژه تمام افتاد و هر چند اطبا به مداوا و علاج پرداختند اثری بران مترتب نگشت بنا بران خجلت زده التماس

1ـ ه: ' بالجمله درین ایام ضعف تنگی نفس که مدت هشت سال همنفس آن حضرت بود '

2ـ ه: ' بالجمله درین مدت که آنحضرت در کشمیر تشریف داشتند ' ندارد

3ـ ب ـ ج : ' و از غایت ضعف و زبونی پیوسته . . . . بغیر از چند پیاله شراب انگوری بچیزی دیگر هرگز توجه خاطر نمیشد ' ندارند

رجوع کنید به ضمیمه ۱۳-

4ـ ه: ' بر پالکی نشسته به سیر و سواری خود را مشغول میداشتند . . . . . . که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه ومداوا پردازد ' ندارد

5ـ ب ـ ج ـ ه: رجوع کنید به ضمیمه ۱۲

نمود که پیشتر به لاهور رفته روزی چند به معالجه و مداوا پردازد و به حکم اشرف روانه لاهور شد و داور بخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرایط حزم و احتیاط باو حواله نموده بود که مقید دارد التماس نمود که بدیگری حواله شود ازو گرفته حواله ارادت خان فرمودند و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به تماشای مچهی‌بهون واچول و ویرناک نهضت فرمودند و دراثنای سیر خانه زاد خان پسر مهابت خان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت و یک زنجیر فیل خوش بست پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاه ولیعهد تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست و مقارن این حال رایات عزیمت بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت و در[1] مقام بیرم کله بنشاط شکار پرداختند کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته نگاشته کلک بدایع رقم گشته کوهیست بغایت بلند و در ته کوه نشیمنگاه بجهت بندوق اندازی ترتیب یافته چون زمینداران آهوان را رانده بر تیغه کوه برسی آورند و بنظر اشرف در می آید بندوق را سر راست ساخته می اندازند و همینکه بآهو رسید از فراز کوه جدا شده معلق زنان آمده بر روی زمین می افتد و بی تکلف عجب نمودی میکند و غریب شکاریست درینوقت یکی از پیاده‌های آن مرزوبوم آهو رانده آورد وآهو بر پارچه سنگی به عشرت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس نمیشد پیاده خواست که پیشتر آمده آهو را ازآن مکان براند بمجرد انکه قدم پیش نهاد پای خودرا نتوانست درجائی مضبوط ساخت درپیش بته بود دست بدان بته زد که خود را تواند نگاهداشت قضا را بوته کنده شد واز انجا معلق زنان بحال تباه برزمین

1ـ ە: 'و در مقام بیرم کله بنشاط شکار پرداختند .... ایستاده‌ها ی بساط قرب را روز امید سیاه بود نفسی چند بسختی برآمد' ندارد ـ

افتاد افتادن همان بود و تسلیم جان نمودن همان از مشاهده این حال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرائید و خاطر قدسی مظاهر بغایت مکدر گشت و ترک شکار کرده بدولتخانه تشریف آوردند و مادر آن پیاده آمده جزع و فزع بسیار ظاهر ساخت اگرچه او را به نقد تسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت گویا ملک‌الموت باین صورت متخلق گشته بنظر آنحضرت در آمده بود ازان ساعت آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت و از بیرم کله بتهنه و از تهنه براجور تشریف آوردند و بدستور معهود یک پهر از روز مانده کوچ میفرمودند در اثنای راه پیاله خواستند و همینکه برلب نهادند گوارا نیافت و برگشت و تارسیدن بدولتخانه حال برهمین منوال بود آخر های شب که در حقیقت آخر روز حیات بود کار بدشواری کشید و هنگام صبح که زمان واپسین بود ایستاده های بساط قرب را روز امید سیاه بود نفسی چند بسختی برآمد و هنگام چاشت روز یکشنبه بیست و هشتم شهر صفر سنه هزار وسی و هفت هجری [1] مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم ازجلوس اشرف همای روح مطهر آنحضرت از آشیانه خاک پرواز نموده سایه برفرق ساکنان خطه افلاک زد و درسن شصت سالگی جان بجان آفرین سپردند از [2] سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه جگر تراش جهان بشورش و آشوب گرائید و جهانیان سر رشته تدبیر از دست داده سراسیمه شدند درین وقت آصف خان که از فدائیان و داعیان دولت ابد قرین شاهی بود با ارادت خان هم داستان شده

1ـ ه: ' مطابق پانزدهم ماه آبان سال بیست و دوم از جلوس اشرف همای ' ندارد

2ـ ه: ' از سنوح این واقعه دلخراش و وقوع این حادثه.........
.... بر اعتماد القصه آن شب در نوشهره توقف گزیده ' ندارد

داور بخش پسر خسرو را از قید و حبس بر آورده به نوید سلطنت موهوم شیرین کام ساخت لیکن او این حرف را باور نمیداشت تا انکه بسوگند مغلظ تسلی بخش خاطر آشفته او شدند انگاه آصف خان و ارادت خان او را سوار ساخته و چتر برسرگرفته روانه منزل پیش شدند و نورجهان بیگم هر چند کسان بطلب برادر فرستاد آصف خان عزرها گفته نزد ایشان نرفت ناگزیر نعش حضرت جنت مکانی را پیش انداخته با شاهزاده های عالیمقدار بر عماری فیل نشسته از پی شتافت و یمین الدوله آصف‌خان بنارسی نام هندوئی را بڈاکچوکی بخدمت شاه بلند اقبال فرستاده خبر شنقار شدن آنحضرت رابه تقریر او حواله نمود و چون مقتضی عرضه داشت نوشتن نبود انگشتری مهر خود را باو سپرد تا دلیل باشد بر اعتماد القصه آن شب در نوشهره توقف گزیده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبر نرول فرمودند و در آنجا به تجهیز و تکفین پرداخته نعش آنحضرت را مصحوب مقصود خان و دیگر بنده‌ها روانه لاهور ساختند و روز جمعه درآنطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس نهاده بود بجوار رحمت الهی سپردند بالجمله[1] امرای عظام وسایر بنده ها که در موکب مسعود پادشاه مرحوم مغفوز بودند چون میدانستند که آصف خان بجهت استقامت واستدامت دولت شاه این توطیه بر انگیخته داور بخش را به سلطنت برداشته و در حقیقت اورا گوسفند قربانی ساخته همه با آصف خان موافقت و متابعت نموده آنچه میگفت میکردند وتابع رضاجوئی او بودند و در حوالی بهنبر خطبه بنام داور بخش خوانده روانه لاهور شدند و چون پیوسته از صادق خان یمین‌الدوله آصف خان را اثر بی اخلاصی و نفاق نسبت به حضرت شاهی ظاهر میشد درین وقت خوف و هراس عظیم بخاطر حق ناشناس اورا یافت و بخدمت آصف خان ملتجی

1ـ ه : بقیه احوال ندارد ـ

گشته در اصلاح این کار استعانت جست وشفیع بجهت عفو تقصیرات خویش درخواست و آن مدارالسلطنه شاهزاده های عالیمقدار را که از نور محل گرفته بود باو حواله نمود که بخدمت ایشان سعادت اندوخته ادراک این دولت را شفیع جرایم خویش سازد و همشیره یمین‌الدوله که در عقد ازدواج صادق خان بود پرستاری شاهزاده‌ها را سعادت جاوید دانسته پروانه صفت بر گرد فرق مبارک ایشان میگشت ویمین‌الدوله چون از جانب همشیره خود نور جهان بیگم مطمئن خاطر نبود نظر بند داشته احتیاط مینمود که هیچکس نزد ایشان آمد و رفت ننماید بیگم درین اندیشه که شهریار سریر آرائی سلطنت گردد و آن برگشته روزگار در لاهور خبر شنقار شدن حضرت جنت مکانی را شنیده به تحریک زن وفتنه پردازی آن کوتاه اندیش خود را باسم بی مسمای سلطنت بدنام ازل و ابد ساخته دست تصرف بخزائن و سایر کار خانجات پادشاهی دراز کرده هرکس را هرچه خواست داده به فراهم آوردن لشکر وجمعیت پرداخت وجمیع کار خانجات بیوتات را از خزانه و فیلخانه وقورخانه وغیره که در لاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد وسه لک روپیه نقد به منصبداران قدیم و جدید داده به خیال محال همت مصروف داشت و میرزا بایسنغر پسر شاهزاده مرحوم سلطان دانیال را که بعد از شنقار شدن آنحضرت فرار نموده به لاهور نزد شهریار آمده بود بجای خود سردار ساخته لشکر را از آب گذرانید غافل از انکه کار فرمایان قضا و قدر در تمهید دولتی خدمت گذارند که سلاطین والا شکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را پیرایه دوش مفاخرت و مباهات خواهند ساخت بالجمله از آنطرف آصف خان داور بخش را بر فیل سوار ساخته و خود بر فیلی دیگر نشسته روی بعرصه کار زار نهاده در غول جا گرفت و خواجه ابوالحسن و مخلص خان و الله وردی خان و سادات بارهه در

هراول کار طلب گشتند و شهر خواجه و پسران شاهزاده دانیال در التمش مقرر شدند و ارادت خان با بسیاری از امرا در برانغار پای همت افشرده صادق خان و شاهنواز خان و معتمد خان و جمعی در جرنغار مقرر گشتند و در سه کروهی شهر تلاقی فریقین اتفاق افتاد و در حمله اول انتظام افواج او از هم گسیخت و نوکرانی که بتازگی فراهم آورده در برابر امرای قدیمی این دولت ابد پیوند فرستاده بود هر کدام براهی شتافتند درینوقت شهریار برگشته روزگار با دو سه هزار سوار از مردم قدیم در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت - ع 'تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون'

ناگاه غلام ترکی از جنگ گاه تاخته میرسد و این خبر دلکوب بوی میرساند و آن برگشته بخت و خیم‌العاقبه برآمد کار خود را نه سنجیده و بهبود خویش نفهمیده برهنمونی ادبار عطف عنان نموده به قلعه در آمد روز دیگر امرا آمده متصل به حصار شهر بر سمت باغ مهدی قاسم خان لشکرگاه ساختند و اکثری از نوکران او قول گرفته آصف خان را دیدند و شب ارادت خان بدرون قلعه در آمده در صحن دولتخانه پادشاهی 'توقف گزید و صباح آن امرای عظام بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرائی ادبار ساختند و شهریار برگشته روزگار در سرای حضرت شاهنشاهی رفته درکنج خمول خزیده بود فیروز خان خواجه سرا که از محرمان و معتمدان حرم سرای اقبال بود او را بیرون آورده به الله وردی خان سپرد و او فوطه' کمرش کشوده هر دو دستش را بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم درجائی که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز مکحول ساخته در زاویهٔ ادبار بحال تباه و روز سیاه نشانیدند و پس از روزی چند طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده

دانیال را نیز گرفته مقید ساختند و یمین‌الدوله عرضه داشت مشتمل بر
نوید فتح و فیروزی بدرگاه شاه جوان بخت بلند اقبال ارسال داشته
التماس نمود که موکب گیهان شکوه بر جناح استعجال شتافته جهان
را از آشوب و اختلال خلاص سازند و دیدهٔ منتظران شاه راه اخلاص را
به غبار موکب گیتی نوردْ سرمهٔ بینش کشند اکنون مجملی از حقیقت
رسیدن بنارسی بدرگاه والا و نهضت رایات جهانکشا به مستقر سریر
خلافت رقمزده کلک بیان میگردد بالجمله بنارسی در عرض بیست روز
از مقام چنگیزهتی که منزلیست در وسط کوهستان کشمیر روز یکشنبه
نوزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار وسی و هفت هجری خود را به خیبر
که در انتهای سرحد نظام‌الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل
مهابت خان که در همان چند روز بشرف تقبیل بساط اقبال سر بلندی
یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و او چون برق و باد خود را
بر در حرم سرای خلافت رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محل
بر آمدند و بنارسی زمین بوس نموده حقیقت را معروض داشت و مهر
یمین‌الدوله را بنظر همایون در آورد حدوث این سانحه دلخراش
بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت و آثار حزن و ملال از جبههٔ
همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی اقامت مراسم تعزیت وترتیب
لوازم آن نبود و فرصت و توقف را مجال دادن دور ازکار بود ناگزیر
بالتماس مهابت خان و دیگر دولتخواهان روز پنجشنبه بیست و سیوم
ربیع‌الاول سنه هزار و سی و هفت هجری که مختار انجم شناسان بود
نهضت موکب اقبال بر جناح استعجال از راه گجرات به مستقر سریر
خلافت اتفاق افتاد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر رسیدن بنارسی
و رسانیدن اخبار اقبال آثار و نهضت موکب سعادت بصوب دارالخلافه
مصحوب امان‌الله و بایزید که از گرم روان شاهراه اخلاص بودند

ارسال داشتند و جان نثار خان را که از بنده های مزاج دان بود با فرمان عالیشان محتوی بر انواع مراحم و نوازش نزد خانجهان افغان که در آنوقت صاحب صوبهٔ دکن بود فرستادند تا او را بنوید عواطف گوناگون مستمال ساخته بر ذخایر ضمایر او وقوف حاصل نماید و چون هنگام زوال و ایام انتقال او نزدیک رسیده بود راه صواب از دست داده باندیشه های باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و با نظام‌الملک موافق مطلب خویش عهود و مواثیق درمیان آورده بسوگند مغلظ موکد گردانید و مقرر کرد که تمام ملک بالاگهات را با قلعه احمد نگر بتصرف او باز گذارد و بنام امرای پادشاهی که در تهانجات بودند نوشتجات فرستاد که آن محال را حواله وکلای نظام‌الملک نموده خود را بحضور رسانند و تمام این جماعه ولایت بالاگهات را به غنیم وا گذاشته نزد او به برهانپور آمدند مگر سپهدار خان که حراست قلعه احمدنگر به عهده او بود هر چند وکلای نظام‌الملک نوشته خانجهان نموده به تمهید مقدمات بیم و امید خواستند که قلعه را متصرف کردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان پادشاهی این قلعه را متصرف کردند میسر نشد و در جواب گفت که بی فرمان پادشاهی این قلعه را بشما نمیدهم از آذقه خاطر پرداخته منتظر نشسته ام اگر فرمان پادشاهی بمن رسد تسلیم میکنم والا سر من و این قلعه بالجمله چون خانجهان قصد فساد داشت و اراده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین ملکی را مفت و رایگان به غنیم وا گزاشت که شاید در وقت بد بفریاد او رسد مقارن این حال دریای روهیله که پیش از شنقار شدن حضرت جنت مکانی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بچاندور که داخل ولایت نظام‌الملک است رفته بنا کام روزگار بسر میبرد آمده

بخانجهان ملحق گشت و محرک سلسله فتنه و فساد شد و آقا افضل دیوان صوبه دکن که برادرش دیوان شهریار بود او نیز بشاه بلند اقبال اخلاص درست نداشت حرفهای پوچ بآن افغان برگشته بخت خاطر نشان نمود بالجمله جان نثار خان را که فرمان گیتی مطاع بجهت استمالت خانجهان آورده بود بی انکه عرضه داشت در جواب فرمان قلمی نماید بی نیل مقصود رخصت معاودت فرمود القصه خانجهان فرزندان خود را با سکندر[1] دو تانی و جمعی از افغانان که از صمیم قلب با او موافقت داشتند در برهانپور گزاشته خود باجمعی از بنده های پادشاهی که بظاهر دم از موافقت او میزدند و خود را از شر او محافظت مینمودند مثل راجه گجسنگه و راجه جیسنگه وغیره بماندو آمده اکثر محال ولایت مالوه را متصرف شد و منویات باطنی و فتنه پردازی خود را بر عالمیان ظاهر ساخت وهم بزودی برگشته به برهانپور پیوست و چون موکب کیهان شکوه بسرحد ملک گجرات رایت اقبال بر افراشت عرضه داشت ناهر خان که بخطاب شیر خانی سرفرازی داشت مبنی از اظهار اخلاص و دولتخواهی خویش و اراده های باطل سیف خان که دران وقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید و چون سیف خان در ایام حیات حضرت جنت مکانی نسبت به بنده های شاه جوان بخت مصدر گستاخیها شده بود از کردار های خویش خوف و هراس عظیم داشت رسیدن عرضه داشت شیر خان مصدق اینمعنی گشت لهذا شیر خان را به مراحم خسروانه مستمال و امیدوار ساخته بصاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانیدند و فرمان شد که شهر احمدآباد را متصرف شده حواله معتمدان خود نماید وسیف خان را نظربند بدرگاه و الا حاضر سازد درین وقت سیف خان بیماری صعب داشت و چون همشیره کلان نواب قدسی

1ـ معتمد: سکندر خان دوسانی ـ ص. ۳۰

القاب فلک احتجاب ممتاز الزمانی در حباله نکاح سیف خان بود آن ملکه جهان به همشیره خویش نهایت محبت و دل نگرانی ظاهر میساخت مراعات خاطر ایشان برذمت مروت شاه بلند اقبال لازم و متحتم بود لاجرم خدمت پرست خان دستوری یافت که به احمدآباد شتافته سیف‌خان را نظر بند بحضور بیارد و نگزارد که آسیب جانی به سیف خان رسد و موکب منصور دریای نربده را از گزر بابا پیاره عبور فرموده در ظاهر قصبه سنبور[1] که برکنار آب مذکور واقع است نزول سعادت ارزانی داشتند و در آن مقام دلکشا جشن وزن قمری سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و سید دلیر خان بارهه که از یکتا جوانان رزم آزمائی نبرد دوست بود با دراک سعادت زمین بوس فرق عزت برافراخت و منصب او چهار هزای ذات وسه هزار سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروز از عرضه داشت شیرخان معروض بساط اقبال گردید که از نوشته هندوان گجرات که شرکا و گماشته های آنها در لاهور اند معلوم شد که یمین‌الدوله آصف خان ودیگر دولتخواهان که بولاقی[2] را دست نشان ساخته به مقابله شهریار نا شدنی در قلعه لاهور متحصن گشته بزندان مکافات گرفتار شد و خدمت پرست خان که بجهت محافظت سیف خان شتافته بود چون بحوالی احمد آباد پیوست شیرخان باستقبال فرمان مرحمت عنوان وخلعت خاصه برآمده جبین اخلاص را بسعادت زمین بوس نورانی ساخت و سیف خان لاعلاج همراه خدمت پرست خان روانه درگاه سپهر اشتباه شد و شاه بلند اقبال به شفاعت نواب فلک احتجاب جرایم او را بعفو مقرون داشته از حبس آزاد ساختند

1ـ معتمد: سنور ـ ص ۳۰۱

2ـ معتمد: داور بخش ص ۳۰۱

و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر پرداخته با دیگر امرا مثل میرزا عیسی تر خان و میرزا والی وغیرهم در محمودآباد بسعادت زمین بوس کامروای مراد گردید و چون تالاب کانگریه که در ظاهر شهر احمدآباد واقع است محل نزول رایات اقبال گشت هفت روز در آنمقام دلکش بجهت تنظیم و تنسیق ملک اقامت فرموده شیر خان را به منصب پنجهزاری ذات و سوار و صاحب صوبگی ملک گجرات بلند پایگی بخشیدند و میرزا عیسی تر خان را به منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار وایالت ملک تته سرفراز ساختند و بجهت نظام کارخانه سلطنت و انتظام مصالح دولت خدمت پرست خان را که از معتمدان و محرمان جان نثار بود نزد یمین‌الدوله آصف‌خان به لاهور فرستادند و فرمان عالیشان بخط خاص صدور یافت که درین هنگام آشوب و طلب و زمین فتنه جوست اگر بولاقی[1] پسر خسرو برادر اوونا شدنی و پسران شاهزاده دانیال آواره صحرای عدم ساخته دولتخواهان را از توزع خاطر و شورش دل فارغ سازند بصلاح و صوابدید قریب ترخواهد بود روز یکشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه هزار وسی و هفت هجری باتفاق دولتخواهان در ایوان دولتخانه خاص و عام لاهور خطبه بنام نامی والقاب سامی شاه جوان بخت بلند اقبال مسند آرای تخت خلافت و اجلال رونق و بها پزیرفت و بولاقی[1] را که دولتخواهان روزی چند بجهت مصلحت وقت و تسکین شورش بسلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته در گوشه ادبار محبوس گردانیدند و شب چهار شنبه بیست و پنجم شهر مزکور او را با کرشاسپ برادرش و شهریار و طهمورس و هوشنگ پسران شاهزاده مرحوم دانیال آواره راه فنا ساختند و گلشن هستی را از خس و خاشاک وجود شان پرداختند درین وقت موکب اقبال بحدود ملک رانا پیوست و رانا کرن در مقام

1— معتمد : داور بخشی

کوگنده که سابق در ایام شاهزادگی با پدرش بادراک سعادت آستانبوس مفتخر و مباهی گشته بود بتارک اخلاص شتافته دولت زمین بوس دریافت و پیشکشی در خور خویش گزرانیده سعادت جاوید اندوخت و شهنشاه دریانوال او را بانواع و اقسام مراحم و نوازش سرفرازی بخشیده خلعت با دهکدکی لعل که سی هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و فیل خاصه با رخوت نقره و اسپ خاصه بازین طلا عنایت فرمودند و محال جاگیر اورا بدستور سابق مقرر داشتند و برکنار کول ماندل جشن وزن مبارک شمسی سال سی و هفتم از عمر ابد پیوند آراستگی یافت و بتاریخ هفدهم جمادی الاول ساحت دارالبرکه اجمیر از غبار موکب منصور محسود بهشت برین گردید و بآئین جد بزرگوار خویش پیاده بزیارت روضه متبرکه شتافته آداب زیارت بتقدیم رسانیدند باقسام خیرات و انواع مبرات پرداختند و مسجد عالی از سنگ مرمر طرح افگنده بنایان چابک دست مقرر فرمودند که دراندک فرصت حسن انجام بخشند و بخواهش مهابت خان خانخانان سپه سالار صوبه اجمیر و پرگنات آن نواحی بجاگیر او مرحمت فرموده عازم دارالخلافه گردیدند و در اثنای راه خان عالم و مظفرخان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جیسنگه و انی رای سنگه دلن و راجه بهارت بوندیله و سید بهوه بخاری و بسیاری از بندهای درگاه بتارک شوق و اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافتند و شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول موکب فلک شکوه در ظاهر دارالخلافه اکبرآباد به باغ نور منزل نزول اقبال ارزانی فرمود و قاسم خان حاکم شهر بسعادت زمین بوس اخلاص نورانی ساخت و صباح آن که روز پنجشنبه بود همعنان بخت و دولت فیل سوار داخل شهر شده خرمن خرمن زر مسکوک بریمین و یسار ریخته دامان اهل حاجات را مالامال مراد

ساختند و چون ساعت جلوس میمنت مانوس بر اورنگ خلافت و جهانبانی روز دوشنبه هفتم شهر جمادی الثانی بود در دولتخانه ایام شاهزادگی نزول سعادت فرموده مدت ده روز دران سر منزل کامرانی مقام نمودند و بتاریخ مذکور سوار سمند دولت و اقبال داخل قلعه مبارکه شده در دولتخانه خاص و عام سریر سلطنت بجلوس اشرف آسمان پایه گردانیدند و خطبه و سکه را بنام نامی و لقب گرامی خویش رتبت و زینت بخشیدند و طغرای غرای ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی بر مناشیر دولت مثبت شد و جهان پیر از سر نوجوان گردید و جهانیان را سرمایه امن و امان بدست افتاد والحمد لله والمنه که این دستورالعمل شاهنشاهی و منشورالادب کار آگاهی گنج نامه ارکان سلطنت و خلافت کارنامه دیوان عدل و رافت با تمام رسید باختتام انجامید، و خلاصه وقایع و سوانح مرقوم مشکین رقم گردید، ایزد جل و علا جمیع اهل اسلام را حسن عاقبت و نیکی خاتمت نصیب گرداناد - آمین

ضمیمه ا

ب - ج - د : این عبارت دارند -

و در حوالی متهرا حسن بیگ و شیخ عمر که از حکومت کابل معزول گشته متوجه درگاه بود بآن آواره دشت ناکامی پیش آمد و به تملق او از راه رفته طریق بغی و ضلالت گزید و در منزل پانی پت عبدالرحیم نیز باو پیوست و به سرعت هرچه تمام تر متوجه لاهور شدند بالجمله چون حضرت شاهنشاهی از فرار آن سرگشته وادی ادبار آگاهی یافتند اول به خاطر آوردند که شاهزاده ولیعهد را به تعاقب او روان نماید و در آخر رای جهان آرا بران قرار گرفت که خود به سعادت و اقبال متعاقب او نهضت فرمود شاهزاده ولیعهد را بجای خویش سریر آرای سلطنت سازند و باین عزیمت صایب شیخ فرید را به طریق منقلا تعین نمود خود نیز صبح یکشنبه مذکور بر جناح استعجال رایت جاه و جلال بدان صوب بر افراشتند و شاهزاده ولیعهد را برای محافظت خزاین و پاس حرم سرای عزت در دارالخلافه گذاشتند و خواجه جهان و اسلام خان را نیز در خدمت درةالتاج سلطنت نگاهداشتند و چون به روضه منوره حضرت عرش آشیانی در سه کروهی شهر واقع است رسیدند و به لوازم زیارت پرداخته استمداد همت از روحانیت آنحضرت نمود متوجه پیش شدند و بعد از طی منازل روز جمعه سیزدهم ذی حجه در ظاهر دهلی و رود موکب سعادت اتفاق افتاد و به زیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی و مراقد اولیای عظام که دران مصر جامع آسوده اند شتافته بخیرات مبرات پرداختند درین منزل فرمان عطوفت عنوان مرقوم ساخته به سلطان پرویز فرستادند مضمون انکه جمعی از سرداران را برسر رانا گذاشته خود به آصف خان و بعض از نزدیکان به ملازمت لازم السعادت شتابد و چون خسرو به حوالی لاهور رسید قضا را سعید خان و دلاور خان و نورالدین قلی و چندی دیگر

از بندهای بادشاهی پیشتر خبر یافته به شرایط تحصین و مراسم قلعه داری همت گذاشته بودند و او در دولت را بروی خویش مسدود دیده بلوازم محاصره وفراهم آوردن لشکر پرداخت وچون شیخ فرید نزدیک رسید از گرد قلعه برخاسته در کنار آب پناه به مقابله فوج بادشاهی صف آراست و بعد از زود خورد بسیار شکست یافته چهارصد پانصد سوار (د ـ چهارصد سوار) را بکشتن داده آواره دشت ناکامی گشت و از بندهای درگاه نیز پنجاه شصت کس زخمی و شهید شدند و خسرو به دریای چناب رسید او برکشتی نشسته می خواست از آب عبور نماید این خبر را قاسم خان نمکین که در نواحی گجرات بود و هلال خان و جماعهٔ خواجه خضر خان و زمینداران آن نواحی شنیدند و جلد وگیرا شتافته او را دستگیر ساختند وموکب منصور شاهنشاهی در باغ میرزا کامران برادر جنت آشیانی که در سواد لاهور واقع است نزول اجلال فرمود و به حکم اشرف امیرالامرا بر جناح استعجال رفته خسرو خسرا زده و حسن بیگ مردود عبدالرحیم مخذول را روز پنجشنبه سیوم محرم سنه هزار و پانزده به توره چنگیز خانی از طرف دست چپ در پیشگاه قهرمان جلال حاضر ساخت ـ

شعر— که دانست کین کودک خورد سال

شود با بزرگان چنین بدسگال

به اول قدح داد آرد به پیش

گذاره شکوه شه و شرم خویش

بشو راند اورنگ خورشید رو

تمنا کند جای جمشید رو

آنحضرت خسرو را مسلسل بزندان ادب سپردند و بجهت عبرت فنه انگیزان روزگار و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در چرم خر کشیده و اژ گونه بر دراز گوش سوار نموده گرد شهر گردانیده و چون پوست گاو زود تر از پوست خر خشکی پذیرد حسن بیگ بعد از چهار پهر به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم در چرم خر بود و آشنایان و دوستان از خارج باو رطوبت رسانیدند زنده ماند و جمعی از مفسدان ان سیاه بخت را که با خسرو و رفیق طریق ضلالت بودند بانواع و اقسام ز جرو شدت سیاست فرموده بجلدوی این فتح موضع بهراول که ظفر دران مقام چهرهٔ مراد افروخته بود به شیخ فرید مرحمت شد و مشار الله به خطاب میر مرتضی‌ای خانی سرافراز گردید و زمینداران که درین خدمت لوازم دولت خواهی بجا آورده بودند به ریاست میانه دریای چناب و بهت امتیاز یافتند و زمینها به طریق سیورغال بهریک مرحمت شد از جمله اموال حسن بیگ از خانه ملک محمد قامی قریب به هفت لکه روپیه ظاهر گشت و در نهم محرم سنه مذکور خبر جهان آرای سایه اقبال بر فرق سکنه دارالسلطنت لاهور انداخت۔

ضمیمهٔ ۲

د: این احوال سال نهم دارد۔

آغاز سال نهم از جلوس مبارک شب جمعه شهر صفر سنه هزارو بیست و سه هجری نور افروز شبستان عالم به بیت اشرف حمل پر تو سعادت افکند بآغاز سال نهم از جلوس ابد پیوند جهان را آئین نشاط و انبساط تازه شد درین روز بهجت افروز عرضداشت شاهزاده ولیعهد مشتمل بر نوید فتوحات با فیلان کوه شکوه که عالم گمان از آنجمله بود رسید فیل مذکور بغایت قوی هیکل و خوش پشت بود رانا بآن مباهات می

نمود این فیل را با چند فیل دیگر در شعاب جبال پنهان داشت جاسوسی این خبر را به عبدالله خان رسانید خان گرم گیرا شتافته جمع آن فیلان را بدست آورده بنظر شاهزاده جوان بخت گذرانید ایشان بنظر والا بقلم اعجاز رقم مرقوم فرمود تا درین گوهرین نامه ثبت افتاد مکتوب بابای دلبند من الله تعالی این نو روز عالم افروز را مبارک و همایون گرداناد ، بعد ازین فتحهای تازه در نصیب آن جگر بند کناد و فیل عالم گمان با فیلهائی دیگر که فرستاده بودند بنظر اشرف در آمد بغایت خوش گرد هم و بلند هم فیل خوبی است هر دو را خاصه گردانیدیم و بر عالم گمان سواری نموده شد ، مقارن این حال نظامی واقعه نویس کشمیر عرضداشتی مرسل داشته بود که ملا گدائی نام درویشی مرتاض که چهل سال در یکی از خانقاهی در بلده مذکور منزوی بود دو سال پیش از انکه ودیعت حیات سپارد از وارثان آن خانقاه بجهت مدفن خود گوشه التماس نموده گرفت چون آن مدت بسرآمد بدوستان وآشنایان خود اظهار نمود که بمن حکم رسیده که امانت ایزدی را سپارد ومتوجه عالم آخرت شود حاضران ازین حروف متعجب گشته گفتند که انبیاء را برین شرط اطلاع نیست این سخن را از شما چگونه توان باور کرد جواب داد که بمن چنین حکم رسیده روز پنجشنبه یکی از معتقدان خود که از قاضی زاده هائی آن ملک بود گفت که مصحف مرا که نهصد روپیه می ارزد هدیه نموده صرف برداشتن من خواهی کردن چون بانگ نماز جمعه بشنوی از من خبر خواهی گرفتن وهرچه در حجره داشت بآشنایان و مریدان قسمت نموده همان روز بحمام رفته غسل کرد وقاضی زاده پیش از آنکه بانگ نماز بشنود بخانقاه آمده بدر حجره رسید چون در را بسته دید بگردید از خادمی که بردر نشسته بود احوال پرسید او گفت که ملا فرموده که تا در این خانه خود بخود وا نشود بحجره در

نخواهی آمد پس از ساعتی در حجره وا شد قاضی زاده و آن خادم در آمدند دیدند که به قبله رو نموده بدو زانو نشسته جان بحق تسلیم نموده است خوشاحال وارستگان که ازین دامگاه تعلق بدین آسانی توانند پرواز کرد ،

مثنوی : این جهان همچون درختست ای کرام
تا برو چون میو هائی نیم خام
سخت گیرد نیامد امر شاخ را
زانکه در خامی نساید کاخ را
چونکه بخت و کشت شیرین لب گران
سست گیرد شاخها را بعد ازان

در خلال این احوال پیشکش خانخانان که از دکن بدرگاه والا ارسال داشته بود بنظر مقدس در آمد مرصع آلات آن بیک لکھ روپیه قیمت شد و سوای آن پانزده زنجیر فیل و یک راس اسپ که یالش بزمین می رسید و اقسام اقمشه آن ملک نیز بنظر در آمد و کنور کرن رخصت بوطن یافته اسپ و فیل خاصه و عقد مروارید که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و خنجر مرصع باو مرحمت شد و مصطفی بیگ ایلچی فرمان روای ایران رخصت معاودت یافت و سوای آنچه در مدت بودن حضور باو مرحمت شده بود بیست هزار روپیه دیگر نقد و خلعت فاخره عنایت گشت و از وقائع صوبه بهار است (که) دران سرزمین رود خانه ایست که الماس در انجا می شود و طریق بر آوردن از ان دریا اینست که در ایام یکی آب کودالها و آب گندها بهم می رسد چون به تجربه معلوم شده که بر بالائی کودالی که دران الماس است جانوران مانند پشه هجوم آورده در پرواز می باشند بنا بران طول

رود خانه را تا جائی که راه توان یافت بنظر در آورده اطراف کودالها را سنگ چئن می سازند بعد ازان به بیل و کلندران کودالها را تا یک گز و یک نیم گز بپایان برده و آن را میکاوند و تفحص نموده از میان سنگریزه در یکی که از آنجا ظاهر می شود خورد و کلان بر می آورند گاه باشد که پارچه الماس بدست در آید که بیک لکهه روپیه قیمت کنند بجمله‌الملک که ناگ پور نام دارد و آن رود خانه را در حیزه سال نام زمینداری در تصرف داشت و هر چند درین مدت که حکام صوبه بهار برسر او فوجی می فرستادند باخود هامی رفتند بنابر دشواری راه و کثرت درخت زار فزونی ؟ مفرت هوا بگرفتن دوسه الماس قناعت کرده مراجعت نموده او را بحال خود می گذاشتند چون ظفرخان از صوبه مذکور معزول شد و ابراهیم خان بجای او مقرر گشت او بمجرد رسیدن باجمعیت برسر آن زمیندار روان شده او بدستور سابق کسان فرستاده اظهار دادن چند دانه الماس نمود ابراهیم خان بدین معنی راضی نشده تیز تر شد و در ملک او در آمده پیش از انکه راجه مردم خود را فراهم آورد ایلغار نموده او را دستگیر کرد و الماسهای که در بساط او بود با بیست و نه زنجیر فیل و ماده بدست آورد و آن ملک جواهر خیز داخل ممالک محروسه ساخت بجلدوی این خدمت منصب ابراهیم خان از اصل واضافه چهار هزاری ذات و سوار مقرر گشت و بخطاب فیروز جنگ فرق عزت بر افراخت در بیست و نهم محمد رضا ایلچی شاه عباس فرمان روائی ایران رخصت معاودت یافت سی‌هزار روپیه باخلعت فاخره باو مرحمت شد و در یاد بود تحفه چند از قسم مرصع آلات و پارچه های نفیس همراه ایلچی روانه گشت حسب‌الحکم منشیان عطارد رقم جواب کتابت شاه را بر وجه صواب مرقوم ساختند غره اردی بهشت الماس بوزن بیست و سه سرخ که مقرب خان از احمدآباد مصحوب قاصدان فرستاده بود بنظر مبارک در آمد جوهریان سی هزار روپیه قیمت کردند

در هفتم ماه مذکور قراولان خبر آوردند که چهار شیر درین نزدیکی دیده ایم حضرت شاهنشاهی با اهل محل متوجه شکار آنها گشتند چون شیران بنظر در آمدند نورجهان بیگم بعد از رخصت هر چهار شیر را بچهار تیر تفنگ پی در پی انداخت بجلدوی این تیز دستی آن حضرت یک جفت پهنچی الماس که یک لکهه روپیه بها داشت مرحمت فرمودند و هزار اشرفی بر فرق او نثار نمودند -

معاودت موکب منصور شاهزاده ولی عهد از برهان پور بدرگاه معلی

و چون خاطر قدسی مظاهر شاهزاده بلند اقبال از انتظام صوبهٔ دکن بجمعیت گرائید صاحب صوبگی خاندیس و برار و احمد نگر را سپه سالار خانخانان تفویض فرموده شاه نواز خان پسر او را با دوازده هزار سوار و هفت هزار پیاده اند از بکومک خانخانان نامزد فرموده تتمه را که بیست و پنج هزار سوار و ده هزار توپچی باشد در خدمت خود گرفته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند بتاریخ یازدهم شهر شوال سنه هزار بیست و هفتم هجری مطابق بیستم مهر ماه الهی سال دوازدهم جلوس در قلعه ماندو رفته ملازمت پدر والا قدر سعادت جاوید اندوخت آداب کورنش تسلیم و شرائط زمین بوس و تعظیم بتقدیم رسانیدند حضرت شاهنشاهی آن سریر آرائی سلطنت را بالائی جهروکه طلبیده بی‌اختیار از جائی خود برداشته قدمی چند پیش نهاده در آغوش عاطفت کشیدند و نزدیک بخود حکم نشستن فرمودند شاهزاده بلند اقبال هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر و هزار روپیه بصیغه تصدق معروض داشتند چون معصی آن نبود که تمام پیشکش را درین روز بنظر مقدس در آوردند فیل سرناک را که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود باصندوقچه از جواهر نفیس درین وقت گذرانیدند بعد ازان به بخشیان

عظام حکم شد که امرای را که همراه شاهزاده آمده اند به ترتیب منصب بملازمت مشرف سازند اول خانجهان سعادت سجود دریافت هزار روپیه و هزار مهر نذر و پاره از مرصع آلات پیشکش گذرانید او را باطلا طلبیده بدولت قدم بوس امتیاز بخشیدند و چهل و پنج هزار روپیه بهای پیشکش اوشد بعد ازان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ بشرف کورنش فرق‌عزت برافراخت آنگاه مهابت خان بزمین بوس سر بلندی پذیرفت صد مهر و هزار روپیه نذر وحقه از جواهر و مرصع آلات پیشکش گذرانید یک لکه و بیست و چهار هزار روپیه قیمت آن شد از جمله لعلی بود بوزن یازده مثقال که جوهریان لکه روپیه بها کردند بعد از وراجه بهاو سنگه و پس ازان داراب خان پسر خانخانان و سردار خان و شجاعت خان عرب و دیانت خان و معتمد خان و اودی رام دکهنی بسجود عتبه کعبه رتبه چنین اخلاص بر افروختند حضرت شاهنشاهی خلعت زربفت دوز و دائرهٔ دامن وسر آستین مروارید کشیده که پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و شمشیر مرصع با پردله مرصع که بهائی آن پنجاه هزار روپیه بود و خنجر مرصع با شاهزاده والا قدر لطف نمودند و بجلدوی این فتح خطاب شاه جهانی ومنصب سی هزاری و بیست هزار سوار ارزانی داشتند و مقرر فرمودند که بعد ازین در محافل ومجالس بجهت نشین آن مسند آرائی خلافت صندلی نزدیک به تخت می نهاده باشند وآن حضرت در واقعات خود نوشته اند که این عنایتی است خاص که نسبت بآن فرزند بظهور آمده و از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال درین سلسله آید قرین هیچ پادشاهی بفرزند خویش این قسم عنایتی نکرد بجهته از دیاد عزت وشوکت آن مسرة الصدر سلطنت خود از جهروکه فرود آمده خوانی از جواهر و چند خوان دیگر از زروسیم بدست اشرف بر فرق هماون زینت افزائی تاج خلافت نثار فرموده سلامتی ذات قدسی صفات واز دیاد

دولت و اقبال فرزند اقبال مند از درگاه ایزد مسألت نمودند آنگاه برفیل سرناک که در کلانی و شکوه و قبول صورت و حسن سیرت تمام عیار بود وعدیل و نظیر آن در فیل خانه پادشاهی نشان نمی دادند بسعادت سوار شده بدرون دولتخانه خاص بردند و زرها برسر نثار کردند و مقرر شد که درون دولتخانه می نشسته باشند باین نسبت نور بخت نام کردند یک لکه و بیست هزار روپیه قیمت او مقرر گشت بعد از چند روز شاه جوان بخت تمام پیشکشهای خود را در صحن دولتخانه خاص و عام ترتیب داده بنظر مبارک در آوردند وآنحضرت از فراز جهروکه پایان آمده به تفصیل تماشا کردند از جمله لعلی بود بوزن نوزده تانک در نهایت رنگینی و آبداری و در سرکار پادشاهی وزن لعل یازده از دوازده تانک نیست قیمت او دو لکه روپیه قرار یافت دیگری بود بابت پیشکش عادل خان بغایت کلان وخوش رنگ وتمام عیار که مثل آن در سرکار اشرف نبود یک لکه روپیه قرار یافت دیگر الماسی هم از پیشکش عادل خان قیمتش چهل هزار روپیه شد و مروارید نفیس خوش آب که یکی از انها بیست و پنج هزار روپیه قیمت داشت و دیگری دوازده هزار روپیه مشخص گشت واقسام جواهر نفیس و مرصع آلات نادر و یکصد و پنجاه زنجیر فیل که سه از آن باساز نقره بودند و یکصد اسپ عربی و سه راس عراق با زینهای مرصع بنظر اقدس گذشت جمله پیکی که بحضرت شاهنشاهی گذرانیدند چه از خود وچه از حکومت گذاران دکن موازی بیست لکه روپیه قیمت شد و دو لکه روپیه سوائی آن به نورجهان بیگم وشصت هزار روپیه باشد موافق هفتاد و پنجهزار تومان رائج ایران و توران و نود لکه خالی رایج توران و حضرت شاهنشاهی در واقعات خود نگاشته اند که چنین پیشکش درین دولت ابد پیوند از نظر نگذشته بود توجه وعنایت بسیار بآن فرزند نمودم ودر حقیقت شاه ایران لطف وشفقت مثلی که باشد اوست و نهایت رضامندی وخوشنودی ازو دارم الله تعالی

او را از عمر و دولت برخوردار گرداناد و هیچ شک نیست که گردد باجابت مقرون هر دعائی که پدر در حق فرزند کند درین ولا نورجهان بیگم که جشن فتح شاه‌ولی عهد ترتیب داد خلعت گران بها نادری به کمرهای مرصع و مروارید هائی نفیس آراسته بود و سر پیچ مرصع به جواهر نادر و دستار باطرهٔ مروارید و کمربند مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع و خنجر با پهول کتاره و علاقه مروارید و دو اسپ هریکی زین مرصع داشت فیل نامی با دو ماده فیل بآن مرت‌القدر خلافت ارزانی داشت هم چنین فرزندان و مخدرات شبستانی ایشان خلعتها و خنجر مرصع بخشیدند چنانچه سه لکه روپیه صرف این جشن شد درین روز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و سردار خان بعنایت خسروانه امتیاز یافته به سرکار کالپی و قنوج که بجاگیر آنها مقرر شده بود مرخص گردیدند و از سوانح آنکه راجه پرتاپ بگلانه بدرگاه خلائق پناه رسیده ادراک سعادت زمین بوس نمود بعنایت شمشیر و فیل واسپ وخلعت وانگشتری بهائی یاقوت والماس و لعل ممتاز گشته بمنصب سه هزاری فرق عزت برافراخت چون مکرر بعرض رسید که خان دوران پیر و ضعیف شده چنانکه باید تاب قطره و تردد ندارد صوبهٔ کابل بنگش که زمین فتنه خیز است بجهته استیصال افغانان پیوسته سواری وفطره (؟) می خواهد ازآنجاکه احتیاط شرط جهان داری است مهابت خان را بصاحب صوبگی کابل تجویز فرموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل خاصه امتیاز بخشیده بآنصوب فرستادند و حسب الالتماس آن رکن السلطنت رشید خان افغان نیز خلعت و اسپ و فیل و خنجر مرصع یافته همراه او رخصت شد مقررگشت که حفظ و حراست صوبه پتنه در عهدهٔ خان دوران باشد چون بمیامن اقبال که روز افزون شاه ولی عهد باطن قدسی مواطن خاقان ممالک ستان از ضبط و نسق صوبه دکن بجمعیت گرائید خاطر فیض مآثر بسیر ولایت گجرات و تماشای دریای شور

رغبت فرمود باین عزیمت حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان داخل
محل را و اسباب و کارخانجات زیادتی روانه اکبرآباد ساخته در یازدهم
آن ماه سال الهی بمبارکی و خجستگی از ماند و متوجه گجرات شدند
و فوجی که قرةالعین سلطنت از برهانپور تنبیه زمینداران گوندوانه
تعین کرده بود آن هارا تادیب بر اصل کرده و صد و ده زنجیر فیل
و یک لکه و بیست و پنج هزار روپیه پیشکش گرفته در حوالی اجین
بقدسی آستان پیوست از انجمله آن رونق افزائی تاج و تخت صد زنجیر
فیل پیشکش نذر والا قدر نمودند حضرت شاهنشاهی فیلی که یک لکه
روپیه قیمت داشت و مریم مکانی والده ماجده حضرت عرش آشیانی در
زمان ولادت حضرت شاهنشاهی برسم رونما التفات فرموده بودند و سالها
زینت افزائی فرق اکبری بود و مدتها بر تارک جهانگیری جائی داشت
با دومروارید گران بها شاه ولی عهد عنایت کردند در اثناء راه از
روزنامه واقعه کشمیر بعرض رسید که در خانهٔ ابریشم فروشی دو
دختر دندان دار بوجود آمدند که پشت هر دو تا کمر متصل بود اما
هرکدام سر و دست و پائی جدا داشت اندک زمانی زنده مانده فوت شدند
در هشتم دی ماه الهی ساحل دریائی شور محل نزول بارگاه اقبال گشت
درین منزل مقرب خان حاکم گجرات سعادت آستان بوس دریافت یک
دانه مروارید که بسی هزار روپیه ابتیاع نموده بود پیشکش کردند
از فراغ خاطر از تماشائی بندر کهنبایت سواری غراب رایات عالیات
بصوب دار الملک احمد آباد ارتفاع یافت و از جمله وقائع آنکه کوتوال
احمد آباد دزدی را گرفته بحضور اقدس آورده که پیش ازین چند واقع
او را بدزدی گرفته هر بار عضوی از اعضایش بریده بودند یک مرتبه
دست راست بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سیوم گوش چپ
و نوبت چهارم پی هر دو پار آخر بینی و معهذا ترک این کار خود
نکرده بخانهٔ گاوفروشی بدزدی آمده بود قضا را صاحب خانه خبردار شده

او را گرفته و او چند زخم کارد بگاؤ فروشی زده او را هلاک ساخت وخویشان گاو فروشی هجوم نموده دزد را گرفتند و بحکم اشرف دزد مذکور را از حلق بر کشیدند و از جمله قضایا آنکه طائفهٔ سیوره در اکثر بلاد می باشد غالباً در ملک گجرات خرید و فروخت آنجا برقوم بانیه است که فرقه از هنود اند و این گروه ارادت سیوره ها دارند و لاجرم سوای میخانه منازل دیگر هم بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که در حقیقت دارالفساد است و زنان و دختران خود را پیش سیورها می فرستند و انواع فسق و فجور بوقوع می آرند بنابرین حضرت شاهنشاهی باخراج سیورهای احمدآباد حکم فرمودند وفرامین باطراف ممالک محروسه صادر شد که هرجا سیورهائی باشند از قلمرو بر آرند در خلال این حال عرضداشت واقعه نویس کشمیر بمسامع جلال رسید که درین ملک علت وبا استمداد تمام یافته و مردم بسیار تلف می شوند باین طریق که روز درد سروتپ بهم می رسد و خون از بینی بسیار می رود و روز دوم جان بحق تسلیم می کنند و از خانه که یک کس فوت می شود گر تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند هر که بر سر بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا گردد و از آنجمله شخصی بود مرده او را بالائی کاه انداخته بشتند اتفاقاً کاوی آمده ازان کاه قدری خورد و مرد بعد ازان سگ چند از گوشت آن گاؤ خوردند آنها هم جان به سلامت نبردند کار بجائی رسید که از تو هم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمی رود و از غرایب آنکه در محله که بیماری در آنجا سرزده بود آتشی درگرفته قریب سه چهار هزار خانه سوخت و در اثنائی طغیانی این حادثه اهل شهر و نواحی شهر شکل مستدیر بر درهائی خانه ظاهر شده دیدند سه دائرهٔ کلان بر روئی هم و دو دائره وسط و یک دائره خورد دیگر دو دائره که میان آن بیاض ندارد این اشکال در همه

خانها ظاهر گشت و در مساجد نیز بهم رسید در پنجم آذر جهانگیر آباد که معمور فرموده آن حضرت است و یک لکه و چهار هزار روپیه در عمارات آن صرف شده مخیم بارگاه دولت ابد پیوند گردید نهم آذر مطابق پنجم محرم سنه هزار و سی دولت خانه لاهور که درین نزدیکی به مبلغ هفت لکه روپیه اهتمام پذیرفته بود بشرف قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رونق و بها گرفت درین اثناء خبر قلعه کانگڑه که بتیغ همت راجه بکرماجیت با رشاد شاه ولی عهد چهره کشائی مراد گردیده بود بمسامع علیه رسیده بی بدل خان تاریخ گرفتن این قلعه را چنین بسته عه

شهنشاه زمان شاه جهانگیر ابن اکبر شه
که شد بر هفت کشور بادشاه از حکم تقدیری
بشمشیر ظفر این قلعه را بکشود و تاریخش
خرد گفتا کشاد این قلعه اقبال جهانگیری

قلعه کانگڑه در شمالی کوهستان پنجاب واقعست در غایت استحکام و اساس این قلعه جز جهان آفرین دیگری آگاه نیست درین ایام گورخر عجیب و غریب بنظر مقدس در آمد که برنگ شیر بود لیکن بر خلاف خطوط آنکه سیاه و زرد داشت و خطهائی این سفید و سیاه از سر بینی و تا انتهائی دم و از نوک گوش تا سم خطوط سیاه و سفید و خورد و بزرگ و بقرینه همدیگر داشت و از غرائب سوانح آنکه دریکی از مواضع پرگنه جلندر هنگام صبح از جانب مشرق غوغائی مهیب برخاست چنانکه نزدیک بود که ساکنان آن نواحی از هول آن قالب تهی کنند درینولا روشنی از بالا بر زمین افتاد و مردم را مظنه شد که از آسمان آتشی می بارد بعد از لحظه که آن شورش تسکین یافت ساکنان آن جا قاصدی نزد عامل پرگنه مذکور فرستادند و ازین واقعه اعلام نمود و او بر جناح استعجال شتافته بر سرآن قطعه زمین که هنوز

اثر حرارت داشت رسیده فرمود تا آن را بکنند هرچند پیشتر کندیدند نفتگی اثر سوختگی ظاهر گشت تا آنکه پارچه آهن گرم که گویا از کوره یافته بر آورده اند بر آید چون سرد شد آن را عامل روانه درگاه ساخت حسب الحکم در حضور وزن کردند یکصد و شصت توله برآمد باستاد (؟) حکم شد که ازان آهن شمشیری و خنجری و کاردی بسازد او عرض کرد که در زیر (؟) می ریزد فرمودند که بآهن دیگری که پاک و بی جرم باشد ممزوج ساخته بعمل آورد او سه حصه آهن بر قدر یک حصه آهن دیگر را آمیخته دو شمشیر و یک خنجر و یک کارد ساخت و بنظر کیمیا تاثیر گذرانید از آمیزش آهن دیگر جوهر آورده مانند المانی و جنوبی (؟) خم‌شده و اثر خم نماند بعد از ان در آزمودن برابر شمشیر های قبیل اول بر آمد آنحضرت یکی را شمشیر اطع دیگر را شمشیر برق سرشت نام کردند بی بدل خان رباعی دربن باب گفتند ، رباعی

از شاه جهانگیر جهان یافت نظام
افتاد بعهد او زبرق آهن خام
زان آهن شد بحکم عالمگیرش
یک خنجر و کارد بادو شمشیر تمام

شعله برق بادشاهی تاریخ یافته در چهارم اردی بهشت دختر نورجهان بیگم که از شیر افکن ترکمان داشت و با خود بحرم سرای خطنت آورده بود به شهریار نسبت کردند در خلال این احوال افضل خان دیوان شاه ولی عهد بدرگاه خلائق پناه رسید عرضداشت آن سریر آرائی خلافت را که مشتمل بر خبر بهجت اثر فتح دکن بود بنظر اشرف گذرانید اکنون مجملی از کیفیت این فتح نامی نگاشته کلک بیان

می کرد و چون ساحل دریای چنبل مخیم سرادقات جاه و جلال شاه بلند اقبال گردیده جشن وزن سال سی ام از عمر ابد قرین آنحضرت آراستگی یافت درین روز بهجت افروز بر مرآت ضمیر دانش پذیر پر تو انداخت که چون حضرت فردوس‌مکانی با رانا سانگا مبارزت آراستند با ایزد کام بخش عهد کردند که در لشکر اسلام بر فوج کفار ظفر یابد از شراب توبه کنند بحسن نیت آن بادشاه حقیقت آگاه فتحی که طغرائی فتوحات روزگار تواند بود چهره کشای مراد گشت دربنوقت که عزیمت فتح دکن پیش نهاد خاطر است اگر قبل از جلوه شاهد مقصود توبه کرده شود بادب نیازمندی نزدیک است باین نیت حق اساس بدرگاه ایزد جرم بخش عذر پذیر زمین سای سجده نیاز گشته از گذشته نادم و پائندهٔ جازم گشته تائب شدند و حکم فرمودند که شرابها در رودخانه چنبل بریزند وظروف طلا و مرصع آلات و ادوات بزم را در حضور اشرف شکسته بفقراء و ارباب استحقاق قسمت نمودند چون حوالی او چنین بورود بارگاه اقبال آرائش یافت عرضداشت محمد تقی که در قلعه مندو بود رسید که فوجی از مقهوران و خیم‌العاقبت قدم جرأت و بی باکی پیش نهاد و از آب گذشته مواضع اطراف قلعه را سوخته به نهب و تاراج مشغول اند بنابرین رکن السلطنت خواجه ابوالحسن را بافوجی از بندهای بادشاهی و بیرم بیگ را باجمعی از ملازمان خود برسم منقلا رخصت فرمودند که گرم و گیر شتافته سزائی کردار نا هنجار در دامن روزگاران سیاه بختان ستیزه کار نهد دوران عرصه شهامت شباشب الغار نموده هنگام طلوع صبح که شام ادبار ارباب ضلالت بود در کنار آب نربده بمفسدان بی عاقبت رسیدند و محمد تقی هم حسب الحکم از ماندو برآمده بخواجه ابوالحسن ملحق شد و باندک زد و خوردی مقهوران راه هزیمت سپرده تا نواحی برهان پور عنان مسارعت باز نکشیدند چون این خبر بمسامع جلال رسید فرمان شد که بهادران رزم

جوئی تا وصول موکب منظور در آن طرف آب توقف گزینند مقارن آن
خود نیز باعساکر فیروزی مآثر بسرعت هرچه تمام‌تر رایت نمود بصوب
برهان پور بر افراشتند چون غنیم بحدی غره شده بود که با وجود
وصول موکب منصور پای ادبار بر افراشته از حوالی شهر بر نخاست خان
خانان تمام لشکر را مقابل غنیم گذاشته خود بسعادت استقبال شتافته
ملازمت نمود چون بدولت خانه ارک برهان‌پور نزول اجلال واقع شد
شاه اقلیم کشا در عرض نه روز مبلغ سی لکه روپیه نقد که صد هزار
تومان رائج ایران باشد بمردم آن صوب که چند فصل بی جاگیر بودند
کمال پریشانی داشتند مرحمت فرمودند و اسپ و فیل و یراق بی شمار برابر
قسمت نمود پنج فوج ترتیب دادند و سه کس سرداری فوج بادشاهی
داراب خان و عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و دو فوج باسلیقی بندهای
شاهی راجه بکرماجیت داشت بهادران جان‌نثار و دلیران عرصه کارزار
صفوف نبرد آراسته به نیروی تائید الٰهی واقبال شاهی کثرت غنیم را
بنظر همت در نیاورده بی محابا برفوج مخالفان تاختند و بزخم تیغ صاعقه
بار آتش در خرمن بسیاری از سیاه بختان برگشته روزگار رایت فتح و
فیروزی بر افراشتند و مقهوران بی عاقبت تاب صدمات افواج قاهره نیاورده
بناکام راه هزیمت سپردند ـ

ضمیمه ۳

: ه

روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال مطابق بیست و هفتم مهر ماه
الهی مهد علیا نورجهان بیگم جشن فتح شاه دریانوال ترتیب
دادند به آن مسرت‌الصدر خلافت خلعتهای گران بها نادری که به
گلهای مرصع مروارید هائی نفیس آراسته بود و سر پیچ مرصع به جواهر

های نادر و دستار با طره مروارید و کمربند با مسلسل مروارید و شمشیر با پردله مرصع و خنجر با پهول کتاره و علاقه مروارید و دو اسپ که یکی زین مرصع داشت و فیل نامی با دو ماده فیل تکلیفی نمودند و همچنین به فرزندان و اهل محل و شاه ولیعهد خلعتها نقودهائی و اقمشه باقسام زرین ارزانی داشتند و به بندهای عمده آنحضرت اسپ و خلعت و خنجر مرصع عنایت فرمودند بهمه جهت سه لک روپیه صرف این جشن شد و درین روز عبدالله خان بهادر فیروزجنگ و سردار خان با برادران اعتضاد الخلافت هر یک بعنایت خلعت و اسپ و فیل و کمر شمشیر و خنجر مرصع عز افتخار یافته بصوبه کاپی که بجاگیر آنها مقرر شده بود مرخص گردیدند و از سوانح آنکه راجه بهرجیو زمیندار بکلانه بدرگاه خلایق پناه رسیده دولت زمین بوس دریافت نام او پرتاپ است و راجه انجا هر کس که بوده باشد بهرجیو می‌گویند قریب هزار و پانصد سوار مواجب در خور اوست در وقت کار با سه هزار سوار هم سامان می تواند نمود و ولایت بکلانه درمیان ملک گجرات و خاندیس و دکن واقع است راجه مذکور با حکام این صوبها سر رشته مدار او ملایمت از دست نمی داد غالباً خود بدیدن هیچ کدام نمی رفت و چون یکی ازینها خواستی که دست تصرف به ملک او دراز سازد به حمایت دیگری رفته از اسیب او محفوظ ماندی بعد از انکه ملک گجرات و خاندیش بتصرف حضرت عرش آشیانی انارالله برهانه درآمد بره نمونی بخت به برهان پور آمده ادراک بساط بوس نموذ و در سلک بندهاء منظم گشته به منصب سه هزاری سرافراز شد بالجمله درین‌ولا که شاهزاده ولیعهد به برهان‌پور رسیدند و پانزده زنجیر فیل آورده ملازمت کرد و در خدمت آن سریرآرای خلافت بدرگاه آمد و در خور اخلاص بندگی به عواطف و مراحم خسروانه سر بلندی یافت و به عنایت اسپ و خلعت و انگشتری مکلل بجواهر قیمتی ممتاز گشت ، دارد ـ

ب - ج : این عبارت دارند -

' و درین منزل مقرب خان حاکم گجرات سعادت بساط بوس دریافته یکدانه مروارید که به سی هزار روپیه ابتیاع نموده بود پیشکش کرد و بعد از فراغ خاطر از تماشای بندر کنبایت و سواری غراب رایات عالیات بصوب دارالملک احمدآباد ارتفاع یافت و در بیست و پنجم ماه مذکور ورود موکب مسعود دران شهر سعادت بهر اتفاق افتاد و در همین روز نشاط افروز وزن شمسی شاه ولیعهد روزگار را رونق و بهای تازه بخشید وسال و بیست و هفتم از عمر گرامی آن واسطه العقد خلافت بمبارکی و فرخندگی آغاز شد و حضرت شاهنشاهی دعای از دیاد عمر و دولت فرزند اقبال مند خود فرموده صوبه گجرات را که از اعاظم ممالک محروسه است بجاگیر ایشان ارزانی داشتند و شاه بلند اقبال بعد از چند روز مجلس بادشاهانه ترتیب داده والد بزرگوار به ضیافت استدعا نمودند وآنحضرت به نزهت سرای شاهی تشریف برده داد عیش و نشاط دادند وشاه جوان بخت به لوازم نثار و پابند از پرداخته پیشکش عالی از نفایس روزگار و نوادر هر دیار بنظر مقدس در آورد و حضرت شاهنشاهی فیل رن متهن را که از فیلان خاصه به حسن صورت و قبول سیرت امتیاز داشت باساز طلا بآنحضرت لطف فرمودند ومقارن این حال شاهنشاه خدا آگاه بزیارت مزار فایض الانوار شیخ احمد کهتو و مرقد معطر شاه عالم و روضه منوره شیخ وجیهه‌الدین که دران مصر جامع آسوده اند شتافته سعادات صوری و معنوی اندوختند و باولاد والا نهاد ایشان و مجاوران و معتکفان آن نواحی مبلغها کرامت لطف نمودند اکنون بجهت شادابی سخن مجملی از کیفیت حال این بزرگان دین نگاشته خامه بیان

میگردد و شیخ احمد کهتو از مریدان بابا اسحاق اند بسیار بزرگ بودند و به نفس گیرا و اجابت دعا اشتهار داشتند رحلت آنجناب در سال هشتصد و چهل و نه دست داده و شاه عالم پسر سید برهان الدین قطب عالم اند و سلسله ایشان به مخدوم جهانیان منتهی میشود و مردم گجرات را از خاص و عام بانجناب اعتقاد تمام است چنانچه میگویند شاه احیای اموات میکرده اند و ایشان در سال هشتصد و هشتاد بعالم قدس شتافته اند و شیخ وجیهه‌الدین را جمعی از سادات علوی میدانند و فرقه از سادات رضوی میگویند بالجمله از خلفای شیخ محمد غوث اند واردات ایشان برهانی است روشن بر بزرگی شیخ محمد غوث بجمیع فضایل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند و از ارباب ریاضت و مجاهده بودند و اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقول است اما کدام خارق عادت ظاهر تر از محافظت خواهش این نفس بوالفضول خواهد بود وفات ایشان در سال نهصد و نود و شش هجری اتفاق افتاد قدس الله اسرار هم و از جمله سوانح انکه مکرم خان ولد معظم خان صاحب صوبه اڑیسه گلکنڈه واقع است نمود و حضرت شاهنشاهی بجلدوی این خدمت او را به منصب سه هزاری ذات و دو هزار سوار سرفراز ساخته نقاره و اسپ و خلعت عنایت فرموده فرستادند و از جمله وقایع انکه کوتوال احمدآباد دزدی را گرفته بحضور اقدس آورد که پیش ازین چند دفعه او را بدزدی گرفته هر بار عضوی از اعضاش بریده بودند یک مرتبه دست راست و بار دوم انگشت ابهام دست چپ و دفعه سوم گوش چپ و نوبت چهارم پی هر دو پای و بار آخر بینی و معه هذا ترک کار خود نکرده بخانه گاه فروشی بدزدی آمده بود قضا را صاحب خانه خبردار شده او را گرفت و او چند زخم کارد بگاه فروش زده او را هلاک ساخت و خویشان گاه فروش هجوم نموده دزد را دستگیر کردند و به حکم اشرف دزد

مذکور بپاسا رسید : ع

هم در سر آن روی که در سرداری

و از جمله قضایا انکه طایفه سیوره در اکثر بلاد هندی باشند غایتاً در ملک گجرات چون مدار خرید و فروخت بر قوم باینه است که فرقه از هنود اند و این گروه ارادت بسیورها دارند لاجرم غیر از بتخانه منازل دیگر بجهت بودن و عبادت کردن آنها ساخته اند که درحقیقت دارالفساد است و زنان و دختران خود را پیش سیورها میفرستند و انواع فسق و فجور ازانها بوقوع می آید بنا برین حضرت شاهنشاهی حکم باخراج سیور های احمدآباد فرمودند و فرامین به اطراف ممالک صادر شد که هرجا سیوره باشد از قلم رو بر آورند غره اسفندار مذ الهی رایت مراجعت به مستقر خلافت ارتفاع یافت و مقرر شد که در پرگنهٔ دو حد شکار فیل کرده متوجه دارالخلافه شوند و چون ساحل دریای مهی مخیم سرادقات اجلال گشت جام و بهاره که از زمینداران عمده صوبهٔ گجرات اند بدرگاه خلایق پناه رسیده بوسیله شاه ولیعهد ادراک دولت زمین بوس نمودند و هرکدام صد مهر نذر و صد راس اسپ پیشکش گذرانیده مشمول عواطف بادشاهی گردیدند و این هر دو راجه در وسعت ملک و جمعیت و سامان قرینه هم زند ملک جام از یکطرف به ولایت سورت و از طرف دیگر به دریای شور پیوسته و ملک بهاره نیز در ساحل دریای شور بر سمت ولایت تته واقع است و هر کدام پنج و شش هزار سوار نوکر دارند و در وقت کار ده دوازده هزار سوار سامان میتوانند نمود جام و بهاره لقب است هرکس که به حکومت میرسد اورا جام و بهاره میگویند در ملک آنها اسپ خوب بهم میرسد چنانچه تا دو هزار سه هزار روپیه خرید و فروخت میشود ، درین ایام راجه ولایت کوچ بسجود درگاه عالمیان پناه افتخار اندوخت و پانصد مهر نذر گذرانیده به مراسم خسروانه اختصاص

یافت در خلال این احوال از عرضه داشت واقعه نویس کشمیر به مسامع جلال رسید که درین ملک علت وبا اشتداد تمام یافته و مردم بسیار تلف میشوند باین طریق که روز اول درد سر و تپ بهم می رسد و خون فراوان از بینی می آید و روز دوم جان بحق تسلیم میکند و از خانه که یک کس فوت شد تمام مردم آن خانه در معرض تلف اند و هرکه برسر بیماری یا مرده برود بهمان حال مبتلا میکرد و از جمله شخصی مرده بود اورا بر بالای گاه انداخته شستند اتفاقاً گاوی آمده از ان گا: خورد و مرد و بعد ازان سگ چند از گوشت آن گاو خورده تمام مردند و کار بجای رسیده که از توهم مرگ پدر نزدیک پسر و پسر نزدیک پدر نمیرود و از غرایب آنکه در محله ابتدای بیماری از انجا شده بود آتشی در گرفت قریب بسه چهار هزار خانه سوخت و در اثنای طغیان این حادثه اهل شهر و نواحی شکل مستدیری بردر هائی خانه ظاهر شده دیدند سه دایره کلان بر روی و دو دایره وسط و یک دایره خورد و دیگر دوایر که میان آن بیاض ندارد و این اشکال در همه خانها بهمرسیده و در مساجد نیز ظاهر گشته و از روزی که آتش افتاده و این اشکال نمایان شد تخفیفی در وبا رفته است برضمایر ارباب بصایر هویدا است که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی ظهور چنین عجائب مستبعد نیست اما بقانون عقل چندان راست نمی آید و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی روزی چند در مقام دوحد به شکار فیل پرداختند و چند فیل صید فرمودند و تا انصرام شکار شدت هوا و حدت گرما به کمال رسید و نیز از عرایض منهیان دارالخلافه معروض گردید که دران حدود بلبه و باو علت طاعون اشتداد پذیرفته بنا بران بخاطر دریا مقاطر پر تو افکند که ایام تابستان و موسم برسات را در احمدآباد گذرانیده رایات اقبال بصوب اکبرآباد برافرازند -

ب - ج - د :

شب چهار شنبه سیوم ربیع‌الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری زنگ زدای آسمان و زمین و روشنی افزای نشیب و فراز سایه دولت و پر تو سعادت بیت‌الشرف حمل انداخت و سال سیزدهم از جلوس میمنت مانوس آغاز شد جشن نوروز در مقام دوحد آراستگی یافت و بعد از فراغ جشن عنان معاودت بدارالملک احمد آباد معطوف گشت و صید کنان و شکار افگنان بآن مصر سعادت رسیدند و بتاریخ بیست و یکم شهریور مطابق غره شعبان راجه بکرما جیت[1] ملازم شاه ولیعهد را با لشکر گران به تسخیر قلعه کانگڑه فرستادند -

[2]مراجعت موکب مسعود از احمد آباد بدارالخلافه اکبر آباد

بتاریخ بیست و پنجم مهر ماه مطابق دهم رمضان رایات عالیات از دارالملک احمد آباد به مستقر اورنگ خلافت ارتفاع یافت و شب یکشنبه دوازدهم آبان ماه مطابق یازدهم شهر ذی‌قعده سنه مذکور در مقام دوحد در شبستان شاه ولیعهد از دختر بلند اختر قدوه خوانین بلند مکان آصف خان پسر والا گهر قدم به عرصه وجود نهاد و چون دران نزدیک سر زمینی که شایسته جشن باشد به نظر در نیامد و صوبه مالوه نیز بجاگیر شاه بلند اقبال مقرر بود لا جرم جشن ولادت

1— د : رای سنگه -

2— د : ' مراجعت موکب مسعود از احمد آباد .... دوحد در شبستان ' ندارد -

فرزند سعادت مند را در اجین ترتیب داده التماس قدوم دولت لزوم حضرت شاهنشاهی نمودند و آنحضرت بدولت سرای شاه جهجاه تشریف برده و ابواب نشاط و انبساط برروی روزگار کشوده آن اختر برج سلطنت را به سلطان اورنگ زیب موسوم ساختند و شاه جوان بخت از نفایس جواهر و نوادر امتعه با پنجاه زنجیر فیل که ملازمان شاهی در نواحی سلطان پور و دراج پیپله شکارکرده بودند برسم پیشکش معروض داشتند و در اثنای این راه سپه سالار خانخانان حسب الحکم از دکن شتافته دولت بساط بوس دریافت و آنحضرت او را به مراحم و نوازش خسروانه امتیاز بخشیده رخصت صوبه مذکور فرمودند و بتاریخ بیست[1] و هشتم دی ماه مطابق غره صفر هزار و بیست و هشت هجری و رود موکب منصور به معمورهٔ فتحپور اتفاق افتاد و در همین روز جهان افروز جشن وزن مبارک شاه ولیعهد آراستگی پذیرفت و سال بیست[2] و هشتم از عمر ابد پیوند آغاز شد و در اوسط اسفندارمذ خان دوران که از صاحب صوبگی کابل تغیر شده بود ادراک دولت بساط بوس نمود و بموجب قرارداد به حکومت تته دستوری یافت و خلعت و اسپ و فیل و کمر شمشیر مرصع باو عنایت شد؛-

---

1- د: بتاریخ بیست و هشتم دی ماه مطابق غره صفر هزار و بیست و هشت هجری ورود موکب منصور به معمورهٔ فتحپور اتفاق افتاد، ندارد -

2- د: و سال بیست و هشتم از عمر ابد پیوند آغاز شد، ندارد -

د :

از قضایاء عشرت افزا آنکه چون دختر بلند اختر اعتمادالدوله در عقد ازدواج حضرت شاهنشاهی بود باین مناسبت دربن سال مسرت اشتمال صبیه قدسیه اعتقاد خان پسر آن وزیر روشن ضمیر را که بعد ازین بخطاب آصف خانی شرف امتیاز خواهد یافت بشاهزاده جوان بخت نسبت فرمودند حضرت شاهنشاهی بمنزل آصف خان تشریف بردند و انجمن آرائی بساط گردیدند بی اغراق و مبالغه محفل رونقی پذیرفت که چشم روزگار از تماشای آن در حیرت بود۔

ابیات :

دل افروخت جشنی شد آراسته   بخوبی بد انسان که دلخواسته
نگندند در پیش این شیر کاخ   بساطی جو میدان همت فراخ
ز بس نکهت .... دور   فلک نافه مشک بود از بخور

از سوانح انکه مرزا رستم صفوی حسب‌الحکم با فرزندان از لشکر دکن آمده بسجود عتبه فلک رتبه روشن پیشانی گشت، یک قطعه لعل و چهل و شش دانه مروارید پیشکش گذرانید خاقان گیتی ستان او را به منصب پنجهزاری ذات و سوار عنایت فیل و اسپ خاصه بازین مرصع سرفراز نموده بحکومت ولایت تته فرستادند و پسران مظفرحسین مرزا و برادرش بهمراهی او مرخص گشتند چون سر زمین راجه دلپت نزدیک بآنحدود بود حکم شد او نیز از کمکیان مرزا مشار الیه باشد دربنولا خبر رسید که شجاعت خان در ولایت بنگاله از بالائی فیل افتاد و جان بحق تسلیم نمودند فرزندانش را مناصب و مراتب مناسب داده امتیاز بخشیدند از قضایاء اساس یافتن چشمه نور است در حوالی اجمیر

که در راه واقعست در نهایت صفا در اثنای این دره چشمه ایست که آب آن آبگیر از انهار جمع میشود بهترین آبهای اجمیر این آب است چون عبور شهر . . . (؟) درین مقام عشرت . . . واقع شد فرمودند عمارتی در خور اینجا بسازند در اندک فرصتی مقامی ترتیب یافت که جهان نوردان مثل آن نشان نمیدهند چهل کروڑ گز است (؟) آب چشمه را به فواره که ده دوازده گزیر می جهد درین چشمه حوض جاری کرده اند و بر کنارش نشیمنهای دلپذیر اساس یافته همچنین در مرتبه بالاتر که آبگیر و چشمه در آنجا واقعست ایوانهای و گلشن و هجرهای موزون بعض ازان مصور و منقش ساخته و پرداخته گشت چون خاطر قدسی مظاهر خواست که اسم آن مکان و تقریب و منزل نیز اسپ نشینی بنام نامی و اسم سامی داشته باشد موسوم بچشمهٔ نور کردند و تاریخ اتمام آن عمارت سعیدای زرگر باشی این مصرع یافت

ع : محل شاه نورالدین جهانگیر

و ملا محمد امین کشمیری در تعریف این چشمه فیض بخش رباعی گفته ـ

رباعی :

این چشمه که هست قضا را گنجور
هر قطره آب او شفای رنجور
عالم همین دو چشمه بر نشو ونماست
یا چشمهٔ آفتاب یا چشمهٔ نور

از عجائب سوانح آنکه درین سال در ماه ذی الحجه درین ولا دو درخت ترت بار آورد بهمان شیرین لطافت که بموسم خود دارد و درین روزها بازرگانی مانده از ولایت زیر بار آورده بنظر مقدس گذرانید مانند طوطی سبز رنگ بود لیکن در جسم ازو کوچک تر تمام شب خود را بشاخ درختی با حوالی از پا آویخته سرنگون می بود و با خود زمزمه می

کرد همین که آفتاب سر می زد نشست و آب مطلق نمی خورد ملک
می گفتند آب در طبیعت او . . . . می کرد آغاز سال هشدهم از
جلوس میمنت مانوس در پانزدهم فروردی معموره کشمیر فردوس نظیر
بورود موکب اقبال رونق بها پذیرفت اکنون مجملی از احوال کشمیر
انچه راقم حروف به چشم خود دیده له چون مصنف ظفر نامه ازین او
آن شنیده نگاشته خامه بیان می کرد که کشمیر از اقالیم چهار است
عرضش از خطه اش بیست و پنج درجه و طولش از . . . . پنج درجه
از مدت چهارده سال این بزمگاه در تصرف راجها بود چنانچه در تاریخ
راج ترنگنی که از تصانیف واقعه نویسان آن ملک است بحکم حضرت
عرش آشیانی از زبان هندوی بفارسی مترجم شده تفصیل مرقوم است و
تاریخ هفتصد و دوازده هجری در دولت سلطان سکندر بت شکن بعد اسلام
روشنی گرفته و در سنه هفتصد و هفتاد می رسید علی همدانی بآن سریر رسیده
و بسیاری از . . . . . برگشتگان وادی ضلالت راه بشاه راه هدایت آورده
مساحت زمین آن در درازی پنجاه و شش کروه است و در نهایت بیست
و هفت کروه دریائی بهت از میان که بشهری مکر موسوم است می
گذرد و نیز چشمه آن نور پاک اشتهار دارد در چهارده کروه بجانب
جنوب واقعست و متصل شهر دو کول بزرگست که همه سال
پر آب می باشد و طعمش نیز می کرد در مدار آمد و رفت مردم نقل و
تحویل غله و هیمه دیگر ضروریات برکشتی است همگی این ولایت سی و
هشت پرگنه است آن را دو نصف اعتبار کرده اند بالائی آب را مراج
گویند و پایان را کمراج نامند راه درآمد این محکمه از سمت . . . . .
بهترین راهها بهنبر و پکلی است عمارات کشمیر همه از چوب صنوبر
است تا چهار آشیانه می سازند و بامش را خاکپوش کرده بالایش لاله
چوغاشی می نشانند سال بسال در موسم می شگفته و بغایت خوش نما است

این تصرف مخصوص اهل کشمیر است یاسمن کبود در باغات آن ملک فراوان و یاسمن سفید خوشبو می شود[1] وقسم دیگر گل چندی بی رنگت آن در غایت خوشبوی بغیر ازین . . . . . گل سرخ چند قسم بنظر درآمده یکی از انها بسیار خوشبو است دیگر بگل سرخ و تنه[2] اش نیز بگل سرخ مشابهه گل سوسن دو قسم می باشد یکی باغی بسیار بالیده و سبز رنگ و قسم دیگر صحرای کم رنگ و خوشبو است و گل جعفری کلان و خوشبو می شود تنه اش از قامت آدمی می گذرد و گلهای که در[3] ایلاقات کشمیر بنظر رسیده آمد از اندازه و شمار بیرون است زرد آلوی پیوندی بسی بالیده و نازک می شود ناشپاتی آن کابل و بدخشان بهتر نزدیک بناسپاتی سمرقند سیب کشمیر به خوبی ضرب المثل است و امرود میانه شود انگورش فراوان است اما اکثر ترش و زبون انارش نیز این چنین تربز خیلی بالیده و شیرین می شود ـ خربزه چندان خوب نمی شود شاه توت نمی باشد توت صحرائی بیشتر است مردمش اگرچه خالی از صباحتی نیستند لیکن از ملاحت بی بهره اند ـ آغاز سال (؟) تیغ جهان کشائی شاه زاده جوان بخت بلند اقبال در اندک فرصتی معموره رانا را عساکر ظفر مآثر گردید و از زراعت و عمارت اثری باقی نمانده است و فیل و یراق سپاه گری و سامان خانه او بتاراج حادثات رقبه و نزدیک بآن شد که خود نیز با اهل و عیال اسیر کند اقبال گردد که نجات خود را منحصر در

1– ”و قسم دیگر“ در تمام نسخها پیدا نشده از تزک جهانگیری ص ۳۰۰ گرفته شد ـ

2– ”تنه اش از قامت آدمی می گذرد“ در تمام نسخها پیدا نشده از تزک جهانگیری ص ۳۰۰ گرفته شد ـ

3– ”در ایلاقات“ در تمام نسخها پیدا نشده از تزک جهانگیری ص ۳۰۰ گرفته شد ـ

بندگی و فرمان برداری دیده سپه کرن (؟) خود را باهر داس جهاله که از عمدهائی او بود بدرگاه شاهزاده فرستاده معروض داشت که یکی از عمده هائی دولت بجهت تسلی خاطر وحشت دیده (؟) تعین کرد تا همراه بملازمت ادراک سجود نمایم شاهزاده جرم بخش عفو پذیر مرزا شکرالله دیوان سندر داس میر سامان را نزد او فرستاده نوید بخشش و مژده عفو رسانیدند رانا برفاقت نام برندگان و روی امید بقدسی آستان نهاده چون بحوالی اردوی گیهان خدیو جهان پیوست آن حضرت عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگهه و راجه بیر سنگهه دیو و صفی خان را باستقبال فرستاده پایهٔ اعتبارش را افزودند روز یکشنبه بیست و ششم ماه بهمن جشن عالی ترتیب دادند و حکم احضار او فرمودند او جبین اخلاص بر زمین ادب نهاده تسلیمات سجدات بتقدیم رسانید چون دولت پائی بوس یافت سر او را بدست مبارک برداشته فرق عزتش را بر اوج سپهر رسانیدند ـ

ضمیمهٔ ۷

۵ :

و سواد آن مکتوب بچنین در نامه جهانگیری می داخل می شود نامه شاهی ادای سپاس فتاح بیچون چنانچه شائسته سرادقات گرامی احدیت تواند بود مقدور خاک نشینان عالم قصور و طالبان دارالسلام حضور نیت درگاه صمدیت را کدام سجده نیاز و ادائی این مواهب گوناگون قبول افتد و ساجدان بارگاه وهاب میمنت را کدام تفرع و ابتهال در موقف جلال بشرف اصغا رسد پای اندیشه ازین مال کوشی در دامن خموشی کشیده دست شفیع در اذهان مقدسه حضرت سید انبیاء حضرت ائمه هدی علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات

استوار نموده اولاً بدعای استیفای ذات عدیم المثال اعلیٰحضرت بادشاهی ظل اللٰهی که همواره در استیفائی انواع فتوح و شاد کامی و اقتضای آثار نصرت و نیک نامی اقبال از پی رفیق دیار و توفیق لم یزلی در هر حال نگهدار باد بدوازد ثانیاً شمه از لوازم موالفت و خصائص موافقت بآن فارس عرصه جهانبانی و جالس اورنگ صاحب قرانی و شرح ذمه از جلائل عنایات اللٰهی و جزائل عطایای نامتناهی نسبت باین نیازمند درگاه کردگار در دیباچه اظهار دهند لله الحمد۔ همیشه فیما بین ابای عظام و اجداد کرام این دو سلسله والا مقام طریقه محبت و یگانگی مسلوک بوده و مطلقاً امری که باعث غبار خاطر بوده باشد تا حال از جانبین بظهور نرسید و انشاءالله تعالیٰ بعد ازین نیز نخواهد رسید پیش آیند و سببی دوست آنست که بدستور والا مبانی وفاق و تصفیه قبائل اتفاق اهتمام رود که در نشاء تعلق امری شریف‌تر از توفیق نیت و اگر درین ایام با فساد مفسدان که حقیقت آن بر ضمیر الهام پذیر ظاهر شده اندک نقاری بجهت اتفاق روی داده بحکم حدیث التحیت هوارث چون مشرب عذب محبت موروثی و منبع صفائی الفت ازلی از خاشاک ؟ ظاهری وشوائب غبار صوری منزه و مبراست از آب افساد مفسدان مکدر نمی شود و دوست جانی و هوا خواه خود محبت صلبی و الفت طبعی بران برادر بجان برابر نه دران درجه است که به بی قیاس اندیشه سنجیده ع:

اے کام دل و راحت جان اصل امید
دارم بخیال تو وصال جاوید
در ملک وجودم و در اتفاق دلم
مهر تو جهانگیر بود چون خورشید

بعداً دل نیک حوصله که پشت نیاورده باده یکانگی است پیش ازین تاب خمار یکانگی نیاورده می خواهد که ابواب مکاتبات مفتوح و قواعد اتحاد مضبوط باشد لاجرم مجملی از فتح عراق عرب که از تفصیلات مجدده الهی است مبادرت نموده بر ضمیر خورشید نظیر که عکس پذیر الهامات غیبی است می نگارد که درین خجسته آغاز فرخنده انجام بتواتر و توالی سوختگان نوایر فتنه و فساد و ستم رسیدگان از اسلام بغداد که از ولایت موروثی آبا و اجداد محبت تصرف منصوبان این خاندان پرویز فتنه بود دست استشفاع در عنان تصرف دامان زده بیداد کرده اوباش که بدان بلاد استیلاء یافته بودند شکایت نمودند و چون همواره آرائش بلاد و آسائش عباد را او هم مهمات و سرمایه فتوحات دارین می دانیم در حینی که رایات اقبال بعزم سیر و شکار متوجه ما زندران جنت نشان بود به محض القای ربانی و الهام یزدانی فتح آن عزیمت نموده با جمعی از ملتزمان رکاب نصرت اثر مفید بجمع لشکر و حشر شده متوکلاً علی الله عازم تسخیر آن ولایت شدیم و همین توفیقات رب العالمین دارو مدار بواطن قدسیه طنین (؟) و ظاهرین و احسن توجه آن بادشاه گردون احتشام در اندک فرصتی دارالسلام بغداد مضرب خیام عساکر ظفر فرجام گردیده غازیان قلعه کشائی بمحاصره قلعه و حصار اشتغال نموده در عرض بست و یک روز قلعه مذکور را مفتوح ساخته سرکشان و متمردان در (؟) و هوان در آمدند هم سرمایه بسعادت دارین از خاک بوسی آستان حضرت امیرالمومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و دیگر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بدست آمد و هم مظلومان و (؟) که اسیر چنگال محن و فتن بودند در سایه لوای معدلت استظلال جسته کامیاب صورت و معنی شدند و در اماکن مقدسه از ارواح مطهره انبیاء و اولیاء قدس الله اسرار هم استمداد همت گردیده استیفای ذات بی مثال و

استدامت دولت عدیم الزوال آن مسند آرای ارائک عظمت و اجلال مواظبت نموده رفعت پناه عزت آثار آقا محمد را که آیا غنچه از ملازمان اعتمادی این دودمان ولایت (؟) بجمهه وصول (؟) متمنای بخدمت اقدس روانه ساخت و یک دست شاهین سفید که خالی از ندرت و غرابتی نیست باتفاق او بملازمت سامی ارسال داشت ترصد انکه همیشه از جانب شریف اعلی حضرت سپهر مرتبت نیز همان رابطه صداقت قدیمی منظور بوده بخرر بی گانگی نباشند و بدستور همیشه در ارسال مراسلات محبانه و ارجاع مهمات بی تکلفانه زرک زدای خاطر مهر آگین کردند زیاده چه اطناب نماید کوکب دولت و کامرانی از افق آمال و امانی طلوع باو تمام شد مکتوب شاهی ـ

ضمیمه ۸

ه :

"وغیر از روی فروتنی و عجز درآمده ملک بادشاهی را بتصرف بندهای درگاه واگذاشت و شاهزاده والا گوهر شاه جهان از جالناپور کوچ نموده بناسک نهضت فرمودند و از وقائع رسیدن سر احداد بدنهاد بدرگاه والا این مقصد تا آنکه درین ولا او را بامرای تعینات همکین اتفاق مبارزت افتاد دران جنگ بکوئی پیشی شتافت و مخلص الله پسر احمد بیگ خان سر او را بدرگاه رسانید بندهائی که دران مدت توفیق جان فشانی ها یافته بودند بانواع و اقسام نوازش از اضافه منصب و عنایت اسپ و فیل فراخور خدمت و حالت کام دل برگرفتند در خلال این احوال سرکار قنوج بجاگیر خانان بهادر سپه سالار مرحمت گردید و خلعت و اسپ و کمر شمشیر مرصع شفقت نموده مرخص ساختند" دارد ـ

ضمیمهٔ ۹

ب - ج :

بالجمله به مشقت تمام این راه در از کم آب وگیاه را طی نموده به ولایت تته در آمدند و شریف الملک کور ظاهر کور باطن سه هزار سوار و دوازده هزار پیاده فراهم آورده حصار شهر را استحکام داده متحصن گشت و بهادران جان نثار بحکم اشرف بلوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساختند درین ضمن مکتوب نورجهان بیگم رسید مرقوم بود که مهابت خان از صیت نهضت اقبال بدین صوب سراسیمه گشته مبادا از غایت شورش مزاج غبار آسیبی بدامن پسران شما رساند صلاح دولت درآنست که باز بصوب دکن عطف عنان نموده روزی چند بناکامی باید ساخت ' مصراع
تا خود فلک از پرده چه آرد برون '

چون صواب دید بیگم بصدق مقرون بود رایت عزیمت از راه گجرات بصوب دکن بر افراشتند و از بیست کروهی احمدآباد گذشته از گذر جانپانیر دریای نربده را بناسک نزول اجلال ارزانی داشتند و چون درین ملک عمارتی نبود در همان نزدیک بخیمه شتافته دران سرزمین رحل اقامت انداختند ، - دارند -

ضمیمهٔ ۱۰

ب :

از سوانح آنکه چون خان خانان بدهلی پیوست ضعف قویٰ بر مزاجش استیلا یافت ناگزیر دران مصر سعادت توقف نموده در اواخر سال هزار و سی وشش ودیعت حیات سپرده در مقبره که برای منکوحه خود ساخته بود مدفون گردید از اقسام دانش عقلی و نقلی حتی علوم

هنندی بهره وافی داشت و از شجاعت و شهامت و سرداری نصیبه کافی
گاهی بجهت امتحان طبع شعری می گفت و این رباعی ازوست - رباعی

زنهار رحیم ز پی دل نروی بی هوده بآرزوی دل در گردی
گفتم سخنی و باز هم می گویم خواهش کاری همیشه کاهش دروی

و از وقائع آنکه چون مهابت خان را از درگاه بر آوردند و لشکر بادشاهی بتعاقب او تعین شد از هیچ طرف راه خلاصی و روی امید نماند ناگزیر نجات خود را منحصر در توسل بدرگاه شاه ولی عهد دانسته عرضه داشتی مصحوب یکی از معتمدان خود بخدمت آن حضرت فرستاد مضمون آنکه اگر رقم عفو بر جرائد جرائم این بنده گناهکار کشند روی امید بقدسی آستان نهد و شاه جم جاه بمقتضای کرم جبلی از تقصیرات او گذشته فرمان مرحمت عنوان با پنجه مبارک بجهت استمالت و تسلی او فرستادند و آن سرگشته بادیه ناکامی باقریب دو هزار سوار از راه راج بلیله و ملک بهرجی متوجه درگاه آن حضرت شده در خیبر بسجود وعتبه کعبه رتبه مفخر گشت و هزار اشرفی نذر و یک الماس کلان که هفتاد[1] هزار روپیه قیمت آن بود با دیگر نفائس پیشکش گذرانید و بعنایت خنجر مرصع و شمشیر مرصع و اسپ خاصه و فیل خاصه سرفرازی یافت در این ایام خان جهان نوشتهای پی در پی فرستاده عبدالله خان را که در اندور بود به آمدن برهان پور ترغیب و تحریص نمود و خان بعهد و پیمان شتافته او را دید و چون روز چندی در برهان پور گذرانید خان جهان باغوای اهل فساد از خان فیروز جنگ بدگمان شده در روزی که با یک خدمتگار بخانه او آمده بود آن جناب را گرفته مقید ساخت و حقیقت حال را بدرگاه والا عرضه‌داشت نمود و فرمان شد که عبدالله خان را

1- تزک: هفت هزار- ص ۴۱۸-

بقلعه آسیر برده نگاه دارند و چون عهد شکنی در جمیع ادیان ناپسندیده و ممنوع است خان جهان در اندک مدتی نتیجه آن یافت و شرح این داستان بر سبیل ایجاز انکه چون دماغ او از عنایات سرشار حضرت شاهنشاهی آشفته بود بعد ازانکه اورنگ خلافت بجلوس جهان افروز حضرت سلیمان مکانی صاحب قران ثانی ارتفاع یافت پیوسته خود را به اندیشه های ناصواب و خیالات فاسد آزرده می داشت تا آنکه واهمه بر مزاجش استیلا یافته فرار برفرار داد و شب یکشنبه بیست و هشتم ماه صفر سنه هزار و سی و نه با فرزندان و جمعی از افغانان از دارالخلافت اکبرآباد برآمده راه ادبار پیش گرفت و آن حضرت بهمان شب خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان واالله (وردی) خان و رضا بهادر و پرتهی راج راٹهور را با فوجی از بندهای درگاه بتعاقب او تعین فرمودند و نام بردگان در حوالی دهولپور به او رسیده جنگ سخت در پیوستند و در اثنائی دار و گیر رضا بهادر شربت خوش گوار شهادت چشید و پرتهی راج زخمی شده در میدان افتاد و خان جهان دو پسر خود را با بسیاری از افغانان بکشتن داده خود نیم جانی ازان مهلکه برآورده بجانب دکن شتافت و به نظام الملک پیوسته محرک سلسله شورش و فساد شد ـ مقارن این حال نهضت موکب جهان کشا بجانب دکن اتفاق افتاد و در ساعت مسعود دولت خانه برهان پور بسایه چتر جهان پیرای رونق و بها یافت و اعظم خان که در دولت جهانگیری خطاب ارادت خان داشت باعساکر ظفر مآثر بجهت استیصال او ببالای گهاٹ تعین شد و انواع پادشاهی مکرر بخان جهان مبارزت دست داد و هربار آثار تسلط و غلبه از بندهای درگاه بظهور رسید لیکن دفع آن مقهور میسر نگشت تا آنکه عنان ادبار بجانب ممالک شرق که مسکن افاغنه است معطوف ساخت و خاقان گیتی ستان عبدالله خان بهادر فیروز جنگ را سردار کرده وسید مظفر خان و

معتمد[1] خان کوکه و رشید خان و چندی دیگر از امراء را همراه نمود بتعاقب آن مقهور فرستادند و لشکر فیروز اثر در حوالیٔ پرگنه سهنده که در بیست[2] و پنج کروهی الهآباد واقع است با آن بی سعادت پیوست و او از حیات و نجات نا امید گشته باجمعی از پسران و خویشان و نوکران قدیم پایٔ جهالت افسرده بجنگ پرداخت و با دو پسر و چندی از منتسبان بقتل رسید وخان بهادر فیروز جنگ سر بی مغز اورا مصحوب جامع این متفرقات بدرگاه والا فرستاد ع

گر انکه بد کنی تو مپندارد کان بدی
دوران فروگذارد و گردون رها کند
فرض است فعلهایٔ بدت نزد کردگار
در هر کدام روز که خواهد ادا کند

ضمیمه ۱۱

ب - ج :

و حصول این مدعا بی اطاعت و انقیاد فرزندان کامکار واعوان صداقت شعار بدیع و بعید می نماید و فرزند اقبالمند آن حضرت شاهزاده سلطان خرم بنابر صغرسن قدم در وادی طغیان و شور انگیزی که لازمه ایام شبابست نهاده لایق دولت بلند صولت آنست که جراید جرائم آن براد. را بزلال لطف و احسان شسته مقاصد و مآرب آن والا نژاد را بدرجه قبول موصول گردانند و مبالغه و الحاح در باب صلح و صلاح شاهزاده عالی مقدار برایٔ آن ست که ظهور منازعت و مخالفت آن برادر بآن حضرت مفتاح تفرقه

1- تزک : معتمد خان - ص ۳۱۹

2- تزک : بیست کروهی ، ص ۳۱۹

است که از شش جهت ابواب تزدد و پریشانی بر روی دولت آن حضرت مفتوح می سازد و مخالفان و منازعان را در عناد و دشمنی دلیر می گرداند التماس آنکه آن شاه‌زاده ارجمند را بهر روش دلاسا نموده شاه‌زادگان کامگار و سپاه نصرت شعار را ازان طرف بفتح طریق بیت‌الله تعین فرمایند تا باتفاق جانبین آن راه برطالبان هر دیار کشاده شده مثوبات آن بروزگار حضرت سپهر مرتبت و داعیان صداقت منزلت و اصل و عاید گردد باقی حالات از تقریر جناب مشارالیه معلوم خواهد شد و آن موذجی از تحف و هدایا مصحوب ایشان ارسال نمود از نظر انور خواهد گذشت امید که همیشه بارسال مراسلات نامی و مفاوضات گرامی تحریک سلاسل خصوصیت و قرابت نمایند کوکب طالع از افق سعادت طالع ولا مع باد اگرچه عبدالرحیم خواجه در باب صلح و صلاح بکرات و مرات سخنان دل آویز معروض داشت و هر بار حضرت شاهنشاهی سر رضا جنبانیدند چون نورجهان بیگم باین معنی هم داستان نبود اثری بران گفت وشنود مترتب نگشت درین ایام خان جهان بامید آنکه بعضی محال دکن را بتصرف درآرد با عساکر بادشاهی ببالای گهات برآمد و فتح خان پسر عنبر برگیان را براطراف لشکر او تعین نموده راه آذقه و رسد غله بربست و بر دور معسکر آن افغان بی شعور بتاخت و تاراج پرداخته کار بر او تنگ ساخت ناگزیر بصلح راضی شد و بعضی از محال بالاگهات راکه در تصرف اولیای دولت بود و هفده کرور دام حاصل داشت بغنیم داده برگردید و به هزاران وسوای خود را ببرهانپور رسانید نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بار پنجم بکشمیر در اواسط اسفندار مذ سنه هزار و سی و شش بدستور معهود رایت مسعود بجانب کشمیر ارتفاع یافت و شیر خواجه را با جمعی از بندها در لاهور گذاشتند و در اثنای راه پانصد دو صد سوار بر منصب معتقد خان قراول بیگی اضافه فرمودند و بالتماس نورجهان بیگم داور بخش

پسر سلطان خسرو را بشهریار سپردند درین ایام خانه زاد درگاه کامگار بعنایت شبیهه کامیاب خواهش شد و شبیهه عبارت از تمثال اشرف آن حضرت است و در ابتدای سلطنت آن تصویر خورشید تنویر را بر لوح طلاء نصب می کردند و بر بالای آن تخته از سنگ بلور یا شیشه سفید می گرفتند و چون بمرور ایام رنگ تصویر متغیر می شد یا شیشه می شکست در اواسط فرمان روای حکم شد که شبیهه اقدس را بر فولاد کندند و آن را بر تخته مدور از طلای ناپ بوزن یک توله سکه زدند و در طرف دیگر آفتاب جهان تاب را شیر سواره مسکوک ساختند و آن را به بندهای عقیدت کیش که از سایر ملازمان امتیاز داشتند عنایت می فرمودند جمعی بر دستار داشته فرق عزت بر می افراختند و بعضی از گردن آویخته زینت بخش حسن اخلاص می گشتند و در اواخر دولت شبیهه کلانی بوزن پنج توله طلا بدستوری که نگاشته آمد ساختند و بچندی از امرای کلان عنایت فرمودند و معتقد خان قراول بیگی نیز در اثنای شکار التماس آن کرده همدوش خواهش گشت۔

ضمیمه ۱۲ ر

ب - ج :

' درین ایام شهریار بمرض داءالثعلب مبتلا شد و موی هاش فرو ریخت و هر چند اطباء وا پرداختند یکسر مو اثر نکرد و چون باین حال روی بیرون آمدن و همراه بودن نداشت بآرام مبالغه اجازت گرفت که روزی چند پیشتر به لاهور شتافته بمداوا و معالجه مشغول شود غافل از آنکه زمانه را درین نیرنگی مصلحت است و غریب تر انکه بعواقب امور نظر نیفکنده داور بخش پسر خسرو را که نورجهان بیگم بجهت نظام کار آن برگشته روزگار و شرائط حزم و احتیاط بلو حواله نموده بود

که مقید دارد بالحاح و اغراق التماس کرد که بدیگری سپارند و ازو گرفته حواله ارادت خان فرمودند و آن بی سعادت روانه لاهور شد و مقارن آن حضرت شاهنشاهی به تماشای° مچهی بهون واچول ویرناگ نهضت نمودند و در اثنائی سیر خاله زاد خان پسر مهابت خان از بنگاله آمده دولت بساط بوس دریافت و یک زنجیر فیل جلد خوش بست پیشکش کرد و سید جعفر که از خدمت شاه ولی عهد تخلف نموده بود به ملازمت اشرف پیوست' دارند ـ

۱۵

' و درین ایام شهریار بمرض داءالثعلب و ابله فرنگ مبتلا گشت و موی هاش فرو ریخت هر چند اطباء بدوا پرداختند یکسر سو اثر نکرد و باین حال روی° بیرون آمدن و بخدمت رفتن نداشت با برام و مبالغه اجازت گرفت که روزی چند پیشتر به لاهور شتافته بمداوا و معالجه پردازد و غافل ازان که زمانه را درین نیرنگی مصلحتهاست و غیر پیشتر انکه از کوتاه بینی وکم خردی بعواقب امور نظر نیفگنده' دارد ـ

ضمیمۀ ۱۳

ب ـ ج :

و از تسلط ضعف و تشدد درد قوتها بتحلیل رفت و اشتها مفقود گشت و با این حال از کشمیر متوجه لاهور شدند و چون منزل راجور مخیم سرادقات جاه و جلال گردید از اشتداد مرض کار بدشواری کشید وتا رسیدن بمنزل چنگزهتی حال متغیر گشت و روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری درسن شصت سالگی آن شاه

باز اوج سلطنت شنقار شده بشاخسار ریاض قدس آشیان ساخت ارکان دولت و اعیان مملکت بتجهیز و تکفین وجود مظهر آن نور پروزد ایزدی پرداخته بائین شائسته روانه لاهور نمودند و نعش مقدس را بباغی که درحوالی آن شهر در بهار دولت آن حضرت سرسبز شده بود آورده بجواز رحمت الهی سپردند امید که چنانچه خیرات و مبرات آن بادشاه جم دستگاه جهان را فرو گرفته بود مغفرت ایزدی و آمرزش سرمدی شامل حال خیرمآل او گردد و تاریخ رحلت آن حضرت را یکی از بندهای درگاه چنین نظم نموده -

ن:

بتازه در ره کشمیر گردون　　هر انچش بود عادت تازه تر کرد
جهانگیر از برای ملک گیری　　دران ره رو سوی ملک دگر کرد
دو روز از ماه کم در بهرثانی　　ز یکشنبه سفر اندر صفر کرد
سفر چون کرد تاریخش، رقم شد　　جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

و نام نامی آن شهنشاه خدا آگاه که نورالدین محمد جهانگیر بادشاه است نیز تاریخ فوت می شود خاتمه سوزی شد این دستورالعمل شاهنشاهی و منشور الادب کار آگاهی گنج نامه ارکان سلطنت و خلافت کارنامه دیوان عدل رافت اگرچه حضرت جنت مکانی لختی ازین سوانح را بزبان حال نگاشته بود لیکن بجهت طول کلام وقائع ضروری از غیر ضروری متمیز نمی گشت و سر رشته مقصود دیر بدست می آید درین اقبال نامه خلاصه آن را که تعویذ بازوی خرد تواند شد ایراد نمود و احوال شاهزادگی و قضایای اواخر دولت بران افزود آری ع:

چو زیرک بود شاه آموزگار　　همه زیرکان آورد روزگار

از انجا که حضرت خلیفه الزمانی صاحب قران ثانی سریر آرای خلافت انداز خانه زادان این بادشاه فلک بارگاه چنین خدمات عجیب بعید نیست

و آنکه درین گرامی نامه سخن فروشی نکرد و متاع بلاغت ببازار نیاورد نه آن بود که کالای گران بهای فصاحت در خزانه خاطر آماده نبود اما چون نگارش این دفتر سعادت برای جمهور عالمیانست نه بجهت خواص آدمیان عنان کمیت خوش حرام قلم کشیده آمد ایزد تعالی شاه جهان پادشاه غازی را که از دانش و بینش جهانی دیگر است مدتهای متمادی بقابخشد ع :

این نامه که بر صحیفه ها شد عنوان
گیرند ازو بهره اهالی زمان
چون یافت مآثر جهانگیری نام
تاریخ مآثر جهانگیری دان

فهرست نامهای کسان ونسبتها

(الف)

(ب)

(پ)

(ت)

(ج)

(چ)

(ح)

(خ)

(د)

(ر)

(ز)

(س)

(ش)

(ص)

(ط)

(ظ)

(ع)

(غ)

(ف)

(ق)

(ک)

(گ)

(ل)

(م)

(ن)

(و)

(ی)

فهرست نامهای بلاد و امکنه

(الف)

(ب)

(پ)

(ت)

(ج)

(چ)

(ح)

(خ)

(د)

(ڈ)

(ر)

(س)

(ش)

(ظ)

(ع)

(غ)

(ف)

(ق)

(ک)

(گ)

(ل)

(م)

(ن)

فهرست نامهای کتب

(ر)

راج ترنگنی - ۲۹۵ ،

رشحات - ۱۹ ، ۳۲۱ح ۔

(ش)

شگرف نامه (مآثر جهانگیری) ۵، ۱۹ ، ۳۰ح ،

(ظ)

ظفر نامه - ۲۹۵ح ،

(م)

مآثر جانگیری - ۱۰، ۱۳ح ، ۶۰ خ ، ۵۳۳ ،

INDEX

"God will, on the eve of every century, raise a person in Islam who would renew the religion" (Sunan-i-Abu Da'ud)

It may be noted that the followers of Shaikh Ahmad Sirhindi have quoted this *hadith* in order to support his claim to be the Mujaddid of the age. Curiously enough Kamgar cites it in order to create a halo of spiritual greatness and glory round the figure of Shah Jahan.

Shanqar Shudan : Kamgar has used the phrase شنقار شدن for death. *Shanqar* is a black eyed bird and in Mongol mythology it is believed that human soul takes the shape of *shanqar*.

For accounts of his life, see *Akbar Namah* Beveridge, Vol. II, pp. 502-3; *Muntakhab-ut-Tawarikh*, vol. II, p. 127; *Akhbar-ul-Akhyar*, pp. 276-277.

Sharif Khan : He was the son of the great painter, Abdus-Samad Shirin qalam. He was the tutor of Prince Murad until 1580. In the year 1604, he was the incharge of Allahabad. He performed the duties of the keeper of the Great Seal. Hs was promoted to the rank of 5000, and Jahargir treated him as "a brother, a son, a friend and a companion". He was the vakil of Parwez. He died in 1612. For details see, *History of Jahangir*, pp. 133, 143; *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 14, 15,18; *Muntakhab-ul-Lubab*, I, 248; *Iqbal Namah*, 3.

(Shaikh) Shihabuddin Suharwardi : Shaikh Shihabuddin Suharwardi (ob. 1234) was the nephew of the founder of the Suharwardi silsilah, Shaikh Najibuddin Abdul Qahir Suharwardi. His book '*Awarif-ul-Ma'arif* is one of the most important books of Islamic mysticism.

(Shaikh) Usman Harvani : Shaikh Usman Harvani was the spiritual teacher of Khwaja Mu'in uddin Chishti of Ajmer. For brief biographical account see, *Siyar-ul-Auliya*, pp. 44-45.

(Khwaja) Waisi : Khwaja Waisi was the *diwan* of Prince Khurram. He revealed to Jahangir that nearly 500 men, at Khusrau's instigation, had conspired with Fathullah against the emperor. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, p. 122; *History of Jahangir*, p. 164.

Zain Khan Koka : He was the foster brother of Akbar and was appointed to subjugate the Yusufzai Afghans. He built on the other side of the river Kama and called it Naushahr (New Castle). For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 19, 102.

(b) Books, phrases etc. :

Habib-us-Siyar : The full title of this work, prepared by Khwandamir, is '*Habib-us-Siyar fi akhbar afrad al bashar*'. It is a general history extending to Rabiul-awwal 930 H 1524, a few months before Shah Ismail's death. For a brief account of the contents see, Storey, pp. 104—109; Ed. Tehran 127101855.

Rashahat : The full title of the work is "*Rashahat-i-ain al-hayat.*" It was compiled by Ali bin Husain al-Waiz al-Kashifi in 909 H 1503-4. It contains an account of the Naqshbandi saints. Ed. Nawal Kishore, Kanpur, 1912.

Qasim Khan : Qasim Khan was the younger brother of Islam Khan, and was the subahdar of Bengal. Jahangir increased his rank which was 1000 *zat* and *sawar*. Later his *mansab* was increased by 1000, so as to make it 4000 *zat* and *sawar*.

On account of his misconduct in Bengal he was dismissed. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp 147, 148, 176, 177, 298, 303, 306, 373.

Qutubuddin Mohd Khan Atka : He was the guardian of Salim. He was a high nobleman and received the lofty title of Beglarbegi. For details see, *Akbar Namah* (Beveridge) III, p. 401. Nizamuddin (E. & D.), v, 413.

Rup Khawas : He was one of the personal servants of Akbar and got the title of 'Khwas Khan'. Jahangir honoured him by giving the rank of 1000 *zat* and 500 *sawar*. He was appointed to the faujdarship of the sarkar of Qannauj. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 166, 202, 224.

Sadiq Khan : Sadiq was the nephew of I'timad-ud-Daulah and was one of the chief Amirs of Akbar. He was permanently employed as Bakhshi. Jahangir conferred on him the title of *Khan*. At the request of Khan Dauran, an increase of 300 horse was ordered to his *mansab* raising it to 1000 personal and horse. Later on his *mansab* was fixed at 1,500 *zat* and 700 *sawar*. He was appointed as the governor of the Panjab. The Khanqah of Shaikh Wajihuddin at Ahmedabad was built by him. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 301, 310, 372, 425.

Said Khan : Immediately after Jahangir's accession, Said Khan was appointed as the governer of the Punjab. Jahangir warned him that if his notorious eunuchs tyrannized over the people his justice would not put up with oppression from any one. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 13, 20, 223; *'Iqbal Namah'*, III, 10, 11, Khafi Khan I, 251, *'Ma'asir-ul-Umara* (Beveridge), I, p. 488.

(Shaikh) Salim Chishti (1479—1570) was an eminent saint of the Chishti order in the 16th century. He was a descendant of the famous Chishti saint of the 13th century, Shaikh Fariduddin Ganj-i-Shakar. Shaikh Salim spent 22 years of his life at great centres of Muslim learning in Arabia, Syria, Mesopotamia and Asia Minor. In 1564 he returned to India and settled down at Sikri. He is reported to have given shelter to Shaikh Mubarak, father of Abul Fazl when he was [illegible]

was appointed as the governor of Bihar. For details see, *History of Jahangir*, pp. 8, 45, 48.

Lala Beg : He was the son of Nizam, the librarian of Humayun. He obtained the title of Baz Bahadur. Jahangir raised his rank from 1,500 to 4,000. He gave him the subah of Bihar and 2,000 rupees. He was one of the special attendants of the royal family. For details see, *History of Jahangir*, 48, 136, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 21, 47,

Madhu Singh : He was the brother's son of Raja Man Singh. He received the rank of 3,000. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*; pp 17--55, '*Ain-i-Akbari*', tr., p. 418.

Maha Singh : He was the son of Jagat Singh and grandson of Raja Man Singh. Jahangir promoted him to the rank of 2,000. For details see, *Wiqayah*, Asad Beg (E & D) VI, 172-3; *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. 1, p. 17.

Miran Sadr Jahan : He was the scion of a Sayyid family of India and held the office of Sadr for a long time under Akbar. He had been entrusted with the work of producing before Jahangir people who deserved to receive charity.

Jahangir raised his rank from 2,000 to that of 4,000, granted him Kannauj in *tuyul*, and gave him a lakh of dams for distribution among the poor.

Later on he was promoted by Jahangir to the rank of 5000 *zat* and 1500 *sawar*. He died in 1020 H. For details see, '*History of Jahangir*, pp. 49, 161; *Tuzuk-i-Jahangiri*' tr. 1, pp. 10, 22, 46, 140, 293.

(*Khwaja*) *Muin-uddin Chishti* (1141—1236), one of the most outstanding figures in the history of Islamic mysticism, was the founder of the Chishti order in India. His tomb at Ajmer is venerated by Hindus and Muslims alike. Akbar had great faith in him. For biographical details see, *Siyar-ul-Auliya*, pp. 45—48, *Akhbar-ul-Akhyar*, pp. 22—24, *Ency. of Islam*, new edition, vol. I, p. 49-50.

Muqarrab Khan : He was the governor of Gujarat in 1616 A.D. In the year 1305 H./1626 A.D., Jahangir appointed him as the governor of Bengal. He was punished with the reduction of his *mansab* for an act of cruelty. In the year 1607, Jahangir sent Muqarrab Khan as ambassador to Goa, to take action against the Portuguese. Later on Muqarrab Khan was transferred from Cooch Bihar to the government of Bengal. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, p. 172, *History of Jahangir*, pp. 203, 396, 398.

He lived in Khurasan. Khwaja Muinuddin Chishti was his son. See Jamali, *Siyar-ul-'Arifin*, p. 5.

(Shaikh) Husain Jami : Originally a native of Shiraz, Shaikh Muhammad Husain Jami came to India and was held in esteem by Jahangir who gave 5000 rupees to be distributed among his dervishes. Since the dreams of Shaikh Jami about Jahangir had come true, the emperor gave him 20 lac of dams, equivalent to 30,000 or 40,000 rupees, for his personal expenses and the maintenance of his Khanqah. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 30, 46, 72.

(Khwaja) Husain Marvi : He was a descendant of the famous saint Shaikh Ruknuddin Ala-ud-Daula Samnani. He was a great scholar, poet and conversationalist. He joined the Mughal service under Humayun and continued till Akbar's reign. Akbar gave 200,000 *tankas* to him for composing an excellent qasida on the birth of Salim. For details see, *Muntakhab-ut-Tawarikh*, II, pp. 120-132; *Akbar Namah*, II, p. 348 ; *Beveridge*, II, pp. 507-508.

(Shaikh) Ibrahim Majzub Qanduzi : He was a mystic of Khurasan. It is said that he was always in a state of spiritual ecstasy. It was due to his influence that Shaikh Mu'in-uddin Chishti distributed in charity all the property that he had inherited from his father. See, Jamali, *Siyar-ul-'Arifin*, p. 5.

Jahandar : Jahandar was the younger son of Jahangir and was born in the year 1605. He died in infancy. Islam Khan was his tutor. According to Gladwin, Jahandar and Shahryar were twins but this does not seem to be correct. Both were born at the time of Akbar's death. For details see, *Tuzuk-i Jahangiri*, tr. I, pp. 20, 143, 156.

Shahzada Khanam : She was the daughter of Akbar and was born to one of the royal concubines on 21 November, 1569, three months after Jahangir's birth. She was entrusted to the care of her grandmother, Hamida Banu Begum, officially styled Maryam Makani. For details see, *Akbar-Namah* (Beveridge), II, p. 509; *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, p. 34.

Khizr Khan : Khizr Khan was the brother of Ahmad Khan, one of the Khanazadas of the State.

Khubu : He was the grandson of Shaikh Salim Chishti and was the foster-brother and early playmate of Prince Salim. When Salim was at Allahabad, Khubu received the title of Qutubuddin Khan and

NOTES

(a) Persons :

(Khwaja) Abul Hasan : He was the chief Bakhshi during the reign of Jahangir. Jahangir raised his *mansab* to 5000 *zat* and 2000 *sawar*. He was sent on the Deccan campaigns. For details see, *Tuzuk*, tr. II, pp. 82, 127, 163, 193.

(Raja) Bhagwan Das : He was the son of Raja Bihari Mal who was the first Kachwaha Rajput to have the honour of serving under Akbar.

Raja Bhagwan Das had inherited his father's abilities and succeeded to his rank in 1569. He distinguished himself in many a campaign in Gujarat, Mewar, Kashmir and Afghanistan. For details see, *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr. I, pp. 16, 29, 42.

Bir Singh Deo Bundela : He was the head of the Bundelas and was the son of Madhukar Shah. Some Persian historians call him Nar Singh. He was in open revolt against Akbar when he was asked by Salim in 1602 to waylay Abul Fazl. Akbar decreed dire vengeance against Bir Singh Deo Bundela and charged Ray Rayan to extirpate him.

On the death of Akbar, Bir Singh Deo Bundela emerged from his wild retreat and presented himself at Agra to receive the rank of 3,000. He was included in the imperial vanguard led by Darab Khan. But when Nur Jahan rose Raja Bir Sing Deo was not slow to obey the command of his benefactors. For details see, Beni Prasad, *History of Jahangir*, pp. 51-55. *Tuzuk*, tr. I, pp. 24-5. Khafi Khan *Muntakhab-ul-Lubab*, I, p. 233; *Ma'asir-ul-Umara* (Beveridge) I, pp. 122-23, 423.

(Khwaja) Dost Mohammad : His title was Khwaja Jahan. He was sent to Kabul. Later on, he was put in charge of the fort of Agra. Jahangir increased his *mansab* which was 2000 *zat* and 1200 *sawar*, by 500. Later his *mansab* was increased to that of 4000 *zat* and 2500 *sawar*.

(Shaikh) Fariduddin Ganj-i-Shakar (1175—1265), one of the most distinguished saints of the Chishti order in India, was the *pir* of the famous saint Shaikh Nizamuddin Auliya. He lies buried at Pak-patan in West Punjab. For his life, see *Siyar-ul-Auliya*, pp. 57-91, *Akhbar-ul-Akhyar*, pp. 51—59.

(Khwaja) Hasan : His full name was Khwaja Ghiyasuddin Hasan.

On Thursday, 23 Rabi I, 1037 H. 22nd November 1627 Shah Jahan set out for the capital. He sent instructions to Khan-i-Jahan Afghan, the subadar of the Deccan, but he ignored them and said that he would only obey the imperial *farman*.

When Shah Jahan reached Gujarat he set its affairs in order. He gave Sher Khan a *mansab* of 5,000 *zat* and *sawar* and appointed him as subadar of Gujarat. Mirza Isa Tar Khan was given a mansab of 4,000 zat and 2,000 *sawar* and was assigned Tatta.

On Sunday, 22 Jamadi I, 1037 H/ 19th January 1627 Khutba was read in Shah Jahan's name. Subsequently Gurshesp, Shahryar, Tahmurs, Hoshang (son of Daniyal) were put to the sword.

On Thursday, 26 Jamadi I, 1037 H. 24th January 1627 Shah Jahan reached Akbarabad. On Monday 7 Jamadi II, he ascended the throne and the Khutba was read and the coins were issued in his name.

During this period Abu Said, grandson of I'timad-ud-Daulah, was assigned the government of Tatta ; Bahadur Khan Uzbek was entrusted Allahabad in place of Jahangir Quli Khan and Muhtasham Khan received the jagir of Kalpi.

Kamgar then gives a detailed account of the illness and death of Jahangir. During his stay in Kashmir the Emperor busied himself in sight seeing and enjoying. He was, however, too weak to ride on horse back. He used to ride in *Palki*. He lost appetite and he even gave up opium which was his companion for the last forty years. Except a few cups of wine he took nothing. During this time Shahryar developed some disease and all his hair—even of eye-brows and eyelids—disappeared and no treatment could cure him. He took leave to go to Lahore for change of climate and treatment.

Jahangir visited Wair Nak and other places in Kashmir and then decided to proceed to Lahore. He indulged in hunting on the way but the death of a person in an accident while managing the hunt depressed his spirits. From that moment, says Kamgar, rest and comfort deserted him. He started for Rajaur. On the way he asked for a cup but when it was brought before his lips, he could not drink. On Sunday, 28 Safar 1037 H. 1627, in the 22nd regnal year he breathed his last. The body was brought to Lahore and buried in a garden built by Nur Jahan.

Asaf Khan, in concert with Iradat Khan, released Dawar Bakhsh, son of Khusrau, from imprisonment and placed him on the throne. Nur Jahan sent for his brother but he did not come. Asaf Khan sent Banarsi to Shah Jahan in order to convey the news of the Emperor's death. In the vicinity of Bhambir, Khutba was read in the name of Dawar Bakhsh.

Nur Jahan wanted Shahryar to succeed. When he received the news of Jahangir's death at Lahore, he declared himself the Emperor and occupied all treasures and Karkhanas. He distributed amongst the old and new mansabdars nearly Seventy three lac rupees within a week. From the other side Asaf Khan was approaching with Dawar Bakhsh. A battle was fought three kos away from Lahore. Shahryar was defeated and he hid himself in the palace. Firuz Khan, a eunuch, brought him out and he was taken to Dawar Bakhsh. He was blinded. Subsequently Tahmurs and Hoshang, sons of Daniyal, were arrested.

Banarsi reached Junnar (in the Deccan) on 19 Rabi I, 1037 H/ 18th November 1627. On the way he met Mahabat Khan and the two together went to congratulate Shah Jahan.

tion of the bridge by the men of Mahabat Khan. The army of Nur Jahan led by Asaf Khan, Khwaja Abul Hasan, Iradat Khan met with great difficulties while crossing the river. Nur Jahan sent messages through a eunuch to the nobles to strive hard. On receipt of these messages Khwaja Abul Hasan and Mu'tamad Khan threw their horses in the river and reached the other side. Nur Jahan who was sitting on an elephant had a daughter of Shahryar by her side. An arrow injured the arm of Shahryar's daughter and it began to bleed.

Fidai Khan showed great bravery and reaching the other side of the river dashed his way to the place where Jahangir was living in custody.

Asaf Khan found the situation extremely unfavourable and left for the fortress of Attock which was in his jagir.

Khwaja Abul Husan saw Mahabat Khan and obtained from him a letter for Iradat Khan and Mu'tamad Khan assuring them on oath that no harm would be done to them.

At this time an envoy named Shah Khwaja Naqshbandi came from Nazr Muhammad of Balkh and brought as presents Turkish slaves and horses worth fifty thousand rupees. Jahangir bestowed upon him thirty thousand rupees.

Mahabat Khan sent some servants and zamindars with 250 soldiers to capture the fort of Attack where Asaf Khan had shut himself. Subsequently when Jahangir crossed the river, Mahabat himself went to Attock and arrested Asaf Khan, Abu Talib and Khalilullah son of Mir Miran and entrusted the fort to his own men.

When Jahangir reached near Jalalabad, some people with strange superstitious customs and beliefs waited upon him. Their customs resembled the Tibetans.

Sometime during this year, Sadiq Khan was sent to the Punjab with instructions to chastize Jagat Singh.

Hunting and enjoying, Jahangir reached Kabul. He visited the graves of Babur, Mirza Hindal and Mirza Hakim.

22nd regnal year : The Nauruz was celebrated on the banks of the river Chinab.

On the death of Mukarram Khan, Fidai Khan was appointed to the government of Bengal and a *mansab* of 5000 *zat* and *sawar* was conferred upon him. It was settled that every year he will send 5 lac rupees by way of *Peshkash* for the Emperor and an equal amount of *Peshkash* for the Begum.

saint, Khawaja Barkhurdar, and this was resented by the Emperor and the Khwaja was thrown into prison.

21st regnal year : The opening of the 21st regnal year found the Emperor on the banks of the Chinab.

Mahabat came to the Emperor with four or five thousand Rajput soldiers. Kamgar has described in detail the circumstance which led to the *coup* of Mahabat. Mahabat arrogantly rode into the private apartment of the Emperor. Mu'tamad Khan tried to stop him. All that happend during the period of custody has been given in detail. When Mahabat Khan proceeded to the *ghusal-khana* with two hundred Rajputs, Mu'tamad Khan stepped forward and said : "Insolence and affrontery is not proper. If you wait a moment, I will go in and report your arrival and make a request for interview." Mahabat ignored the supplication with contempt. He reached the Emperor's chamber and after proper respects, arranged a procession. The Emperor sat in a *palki*. Mahabat Khan submitted that he had done all that in order to relieve the Emperor from Asaf Khan. Twice irritated Jahangir carried his hand to the sword-hilt to kill Mahabat, but Mir Mansur Bakhshi told him in Turkish not to make that attempt. Mahabat Khan offered to the Emperor his own horse to ride, but he declined and a horse was brought from the royal stable. Jahangir wanted to go inside to change his dress, but Mahabat did not permit him. To give the impression to the people that nothing unusual had happened, Mahabat asked Jahangir to sit on an elephant and go out for hunting. Muqarrab Khan received an injury on his head but some how rode the elephant. The Emperor had proceeded half a *karoh* that the darogha of *fil khana* brought an elephant for the Emperor. Mahabat Khan motioned to his men and the darogha was killed along with his son. In the meantime Mahabat Khan realized his mistake in not taking Nur Jahan into custody. He brought the Emperor back to Daulat Khana, but was worried to find that Nur Jahan had already crossed the river with the help of Jawahar Khan, a eunuch, and had joined Asaf Khan. Nur Jahan started to plan retaliatory action. It was impolitic and the Emperor sent Muqarrab Khan, Sadiq Khan Bakhshi, Mir Mansur, and Khidmat Khan to Asaf Khan and other nobles exhorting them to refrain from any action as that would further complicate the situation.

To convince the nobles that the message was really his, Jahangir sent his ring and wrote the letter in his own hand. The nobles however considered it all due to pressure of Mahabat Khan.

Kamgar Husaini describes in some detail the efforts of Nur Jahan and the confusion that paralysed her efforts on account of the destruc-

boat and enjoyed the beauties of nature there. His experiments about saffron made on a criminal sentenced to death disproved some of the popular beliefs which he has described.

In the 20th regnal year, a letter was sent by Shah Jahan to Jahangir requesting him to forgive his past faults and lapses. The Emperor sent a reply in his own hand saying that he would be forgiven if he—

(a) sent Dara Shukoh and Aurangzeb to him, and

(b) surrendered the forts of Rohtas and Asir to the imperial servants.

Shah Jahan carried out the wishes of his father.

Abdur Rahim Khan-i-Khanan also arrived at the court and sought the Emperor's forgiveness.

Sometime earlier the Emperor had, at the suggestion of Nur Jahan and Asaf Khan, sent Fidai Khan to Parwez with the orders to send Mahabat Khan to Bengal and ask Khan-i-Jahan to take over his place. Fidai Khan wrote that he conveyed the imperial orders to the prince but he was not agreeable to part with Mahabat Khan and live with Khan-i-Jahan. All efforts of Fidai Khan to persuade the Prince to obey the imperial orders failed. Jahangir confirmed his orders and said that if Mahabat did not proceed to Bengal he was to be sent to the court.

In this very year an envoy of Shah Abbas, Agha Muhammad, brought a letter from the ruler of Iran.

A letter was received from Khan-i-Jahan that Abdullah Khan had left Shahjahan and was seeking his intercession to obtain imperial forgiveness. The Emperor forgave him. The eldest son of Daniyal, Tahmurs, also left Shahjahan and joined the court. Before this, his brother Hoshang had also joined the court. Jahangir gave his daughter Bahar Banu Begum in marriage to Tahmurs and Barns Banu, daughter of Khusrau, was married to Hoshang.

Mu'tamad Khan was appointed as Bakhshi in this year. In 1035 H/1626, Jahangir turned towards Kabul for hunting and sight seeing. Iftikhar Khan, son of Ahmad Beg Khan, brought the head of Ahdad (Raushaniya leader) and Jahangir issued orders for celebrating the event. Kamgar gives details of the operations against Ahdad.[24]

During this time elephants were received from Mahabat Khan.

Mahabat Khan married his daughter to the son of a Naqshbandi

24. See Text.

13th regnal year : It began on 23rd Rabi-ul-awwal 1027 H./March 10, 1618. The Emperor visited many places in Gujarat. He stayed for about two months at Ahmadabad. At Malwa, he shot a loin which was seven maunds and a half in weight.

14th regnal year : This regnal year began on 4th Rabi-ul-akhir 1028H./ March 10, 1619. Shahjahan entertained the Emperor and made offerings. Shahjahan's mother died this year. Ahdad, the son of Jalal, revolted. Mahabat Khan proceeded to deal with him. Sardar Khan received a robe of honour, an elephant and a horse and was assigned the sarkar of Monghyr. The Emperor sent a special sword to Aman-ullah, son of Mahabat Khan, who had fought against Ahdad and had defeated him.

15th regnal year : It began on 15th Rabi-ul-akhir 1029 H./March 10, 1620. The Emperor proceeded towards Kashmir. The author gives an account of the fauna and flora of Kashmir and the hunting excursions of the Emperor. The Emperor arranged the marriage of Shahryar with the daughter's daughter of Itimad-ud-daulah. Khurram was sent to Burhanpur.

16th regnal year : The 16th regnal year began on 27th Rabi-ul-akhir 1030 H./March 10, 1621. Shahryar received a *mansab* of 8000 *zat* and 4000 *sawar*. News was brought about the success of Khurram in the Deccan. Qasim Beg, an envoy of the court of Persia, came and brought a letter from the ruler. The *mansab* of Khwaja Abul Hasan who had done good service in the Deccan was increased.

17th regnal year : It began on Jamadi-ul-awwal 1031 H./March 10, 1622. Asaf Khan's *mansab* was increased. Zembil Beg, envoy of the ruler of Persia, was generously rewarded. The *mansab* of Aman-ullah, son of Mahabat Khan, was fixed at 2000 *zat* and 1800 *sawar*. The letter sent by the ruler of Persia through Haidar Beg regarding Qandhar has been quoted.

18th regnal year : The year began on 20th Jamadi-ul-awwal 1032 H./ March 10, 1623. The rebellion of Shah Jahan has been described. Maryam Zamani Begum died this year.

19th regnal yaer : The 19th regnal began on 29th Jamadi-ul-awwal 1033 H./March 10, 1624. An account of Shah Jahan's rebellious activities is given.

20th regnal year: The account of the last three years of Jahangir's reign as given by Kamgar is very valuable. Jahangir's stay in the valley of Kashmir and his interest in fauna and flora has been described in detail by the author.[23] Jahangir visited the waterfalls, sailed for long distances in

---

23. For details, see *Text*.

etter from the Shah which has been quoted in full. Sultan Khurram's arriage with the daughter of Muzaffar Husain Mirza was celebrated. subahdari of the Punjab was conferred upon Murtaza Khan, but he permitted to conduct the business through agents. The Khan-i-anan was recalled from the Deccan. The Emperor married Nur Jahan. e author refers in brief to the role of Nur Jahan in politics.

7th regnal year : The seventh regnal year began on 16th Muharram 21 H./March 19, 1612. The mother of Nur Jahan prepared the *itr* of es which was named as *itr-i-Jahangiri* by Salima Sultan Begum. The peror sent fresh reinforcements to the Deccan. Abdullah Khan was o sent. Brief account of his role is given. Sultan Khurram married daughter of Itiqad Khan, the eldest brother of Nur Jahan. Khan-i-am was appointed to command the army against the Rana.

8th regnal year ; The 8th regnal year began on Muharram 1022 H./ 13. The Emperor undertook a journey to Ajmer and visited the shrine Khwaja Mu'inuddin Chishti. Sultan Khurram was sent against the na. Islam Khan having died suddenly in Bengal, his brother Qasim an was appointed his successor.

9th regnal year : The ninth regnal year began on 1023 H./March 1614. A *mansab* of 3000 *zat* and 1000 *sawar* was conferred on Itiqad ian along with the title of *Asaf Khan*. There was an increase in the *nsabs* of Ibrahim Khan, Chin Qilij Khan, Taj Khan and others. The ws came about the defeat of Ahdad. Naqib Khan, Fidai Khan and 'a Man Singh died this year.

10th regnal year : It began on 8th Safar 1024 H./March 1615. e *mansab* of Itimad-ud-daulah was increased from 5000 *zat* and 2000 *var* to 6000 *zat* and 2000 *sawar*. Murtaza Khan proceeded on the ingra campaign. Khan-i-Azam was brought from the fort of Agra and offences were pardoned.

11th regnal year : It began on 1st Rabi-ul-awwal 1025 H./March 19, 6. An order was issued to call Nur Mahal Begum as Nur Jahan Begum. lah Dad, the Afghan chief, reached the court and was given the title of ian and a *mansab*. Nawab Murtaza Khan died this year. Parwez was alled from the Deccan and Khurram was sent in his place.

12th regnal year : The 12th regnal year began on 12th Rabi-ul-awwal 26 H./March 20, 1617. Ibrahim Khan Fateh Jung was sent as the ahdar to Bengal. Jahangir Quli Khan was sent to Bihar. An roy from the King of Iran visited the court. Emperor undertook a tour Gujarat.

pursuit of Khusrau.[22] Jahangir ultimately decided to send Shaikh Farid and to march himself the next day. Khwaja Jahan and Islam Khan were left with Khurram to protect the treasures and look after the administration in his absence. When Jahangir reached the tomb of Akbar, he prayed there for some time. On the 13th Zil Hij Jahangir reached Delhi and visited the graves of Humayun and the saints of Delhi and distributed alms. A *farman* was sent to Sultan Parwez to come immediately with Asaf Khan. When Khusrau reached the vicinity of Lahore, Said Khan, Dilawar Khan and Nuruddin Quli got the information in advance and started making preparations for defence.

2nd regnal year : The second regnal year began on 22nd Ziqa'da 1015 H/March 10, 1607 and was celebrated with great eclat. An army was sent in pursuit of Khusrau. Abdullah Khan brought Ram Chand Bundela in captivity to the court. Pir Khan, son of Daulat Khan Lodi, received the title of Salabat Khan. The Emperor undertook a visit to Kashmir and to Kabul.

3rd regnal year : The third regnal year began on 2nd Zilhijja March 19, 1608 and the feast of the new year was held in the village of Rankatta, five *kos* from Agra. Khwaja Jahan was appointed Bakhshi. Promotions in ranks of Miran Sadr-i-Jahan, Muazzam Khan, Abdullah Khan, Muzaffar Khan Bhao Singh etc. The subahdari of Bengal was entrusted to Islam Khan and his rank was fixed at 4000 *zat* and 3000 *sawar*. An army was sent under Mahabat Khan against the Rana.

4th regnal year : The fourth regnal year began on 14th Zilhijja 1017 H/March 21, 1609. Hakim Ali died, Parwez was sent to the Deccan. He was presented with a robe of honour, a special horse and a jewelled dagger.

5th regnal year : The new year began on 24th Zilhijja/March 20, 1610. The author gives the incident of Mulla Ali Ahmad who died while listening a verse of Amir Khusrau. Some promotions in ranks are also listed.

6th regnal year : The 6th regnal year began on 6th Muharram March 21, 1611. An envoy from Shah Abbas was received at the court. He brought

---

22. Jahangir makes a different statement in this context in his *Tuzuk*. He says that when he heard about the news from the *Amir-ul-Umara*, he asked him, "What must be done? Shall I mount my self or shall I send Khurram?" He makes no reference to the proposal given by Kamgar Husaini. Perhaps it is one of the attempts of the author to glorify his patron (*Tuzuk*, Eng. translation, p. 52).

Event of the 1st regnal year : On the night of Tuesday, Zilq'ada 11, 1014 H/1605, Jahangir celebrated the first Nauruz of his reign with great pomp and show and in the manner of his father.[19] Promotion in ranks of the *mansabdars* was an important part of the royal generosity on this occasion. Shah Beg Khan, the governor of Qandhar, was promoted to a rank of 5000, and Rai Rai Singh, a notable Rajput noble, also got the same rank.[20]

A significant event of this year was that a descendant of Muzaffar Gujarati rose into rebellion and plundered the environs of the city of Ahmadabad. Some sardars, such as Pim Bahadur Uzbek and Raiali Bhatt, were killed in that insurrection. Ultimately Raja Bikramajit was appointed to assist the army of Gujarat and quell the disturbance. It was decided that after the suppression of the rebellion, the raja would be the subahdar of Gujarat and Qulij Khan, who was sent on that assignment formerly would return to the court. The imperial forces succeeded in crushing the rebellion.

About this time, a representation was made to Jahangir by Sultan Parwez that the Rana had run away to Mandal, at a distance of forty karohs from Ajmer, and that a force was sent in his pursuit.

Flight of Khusrau : Khusrau was alarmed and got nervous after the accession of Jahangir. On the night of Sunday ZilHij 8 (April 6, 1605) he went out with 150[21] horsmen under the pretence of visiting the tomb of Akbar. When Jahangir came to know of this development, he first thought of entrusting the goverhment to Khurram and march in person in

---

19. Jahangir gives the following details about the celebration of *Nauruz* at this time : "In my father's time it had become established that one of the great nobles should prepare an entertainment one each of the 17 or 18 days of the festival, and should present His Majesty the King with choice gifts of all kinds of jewels and jewelled things, precious stuffs and elephants and horses and should invite him to take the trouble to come to his assembly. By way of exalting his servants, he would deign to be present, and having looked at the presents would take what he approved of and bestow the remainder on the giver of the entertainment. As my mind was inclined to the comfort and ease of the army and subjects I this year let them off their gifts with the exception of a few from my immediate retainers, which I accepted in order to gratify them." (*Tuzuk*, Tr. p. 49).

20. Jahangir mentions the names of Dilawar Khan Afghan and Raja Basu also who received promotion in their ranks at this time.

21. Jahangir however gives the number of horsemen who accompanied Khusrau as 350, (*Tuzuk*, Eng. translation. p. 52).

of Bengal and the Diwani was assigned to him. The revenue affairs of the Buyutat were put in charge of Muizz-ul-Mulk, who was a distinguished Sayyid of Bakharz. Patar Das, who during the time of Akbar held the title of Rai Rayan, got the title of Raja Bikramajit and was appointed Mir Atishi. Orders were issued that in the Tope Khana 50,000 topchis and 3000 Araba[17] be kept ready. Zamana Beg son of Ghuyur Beg Kabuli who formerly held a *mansab* of 500 got the title of Mahabat Khan and a *mansab* of 1500 and the Bakhshigari of Shagird Pesha[18] was assigned to him. Raja Bir Singh Deo Bundela was given a *mansab* of 3,000.

During this time, Abdullah Khan who had left Allahabad and had joined Akbar without the permission of Prince Salim, was forgiven and got a *mansab* of 2000. Another event of this year is the killing of the sons of Akhi Raj, son of Bhagwati Das. These persons whose name were Abhi Ram, Lachchi Ram and Siyam were always found guilty of objectionable deeds. It was reported that Abhi Ram wanted to send his slaves and sons to his native land without the permission of the Emperor and later on to fly away himself and seek shelter with the Rana. Orders were given to Ram Das and other Rajput nobles that if they stood surety for them, Abhi Ram and his brothers would be allowed to retain their mansab and jagir. As these persons were recalcitrant and haughty, no one came forward as a surety for their conduct. Jahangir ordered Amir-ul-Umara to put them in custody of some nobles of the court till they produced a surety. Amir-ul Umara put them in the custody of Ibrahim Khan Kakar who was known by his title of Dilawar Khan and Hatim Khan. They started creating trouble there. When this report reached the ears of Jahangir, he ordered that they be punished. Amir ul-Umara turned his attention to chastizing them and Shaikh Farid also was instructed to join him. In their group there were two Rajputs, one of them had a sword in hand and the other a *Jamdhar*. They attacked the Amir-ul-Umara, one of whose servants was killed. Eventually Abhi Ram was killed.

Almost at this time Shaikh Alauddin, grandson of Shaikh Salim, who had grown up in the service of Jahangir, got the title of Islam Khan and a *mansab* of two thousand. The same day hundred officers of Akbar and Jahangir received promotions in their *mansabs*.

During this period, Eid was celebrated. Jahangir offered his prayers in the Eidgah. An order was issued at this time to the mansabdars to spend, in rotation each day, 50,000 dam in charity.

---

17. A waggon, a cart, a wheel.

18. *Shagird Pesha* : Retinue.

n the title of *Amir-ul-Umara* and was appointed wazir. A rank 5000 *zat* and *sawar* was conferred on him. Shaikh Farid hari who was Mir Bakhshi during the reign of Akbar was continued e same office. He received a royal robe. Muqim who, during the years of Akbar's reign, had the title of *wazir-khani*, was appointed ir of the empire. Khwajgi Fateh ullah also received a robe of honour was appointed Bakhshi as before. Sharif Khan, who had come from ır, got the title of *Amir-ul-Umara* and the rank of 5000 *zat* and *sawar*. ı Man Singh was entrusted the government of Bengal where 50,000 ry was kept. He got robe of honour and other gifts. Shaikh Hasan, of Shaikh Chunna, who enjoyed the title of *Muqarrab Khani*, was sent urhanpur to bring the sons of Sultan Daniyal.

Sultan Parwez sent to crush the Rana : As Akbar had twice sent the ies to reduce the Rana, but the objectives had not been realised, ıngir soon after his accession took up that work and gave it priority other works. He conferred on Sultan Parwez valuable robes of our, a rosary of diamonds, valued at 70,000 rupees and Iraqi and kish horses and famous elephants with 20,000 horsemen to march nst Rana. The nobles who were sent on this campaign with the Prince the following : Jafar Beg Asif Khan, who was to act as the *ataliq* of Prince. Abdur Razzaq Mamuri was appointed as Bakhshi; Mukhtar got the Diwani, Raja Jagnath, uncle of Raja Man Singh; Rana h, nephew of Rana Raisal; Madhu Singh; brother of Raja Man gh; Shaikh Ruknuddin Afghan; Shaikh Abdur Rahman, son of Fazl; Maha Singh, grandson of Raja Man Singh; Zahid Khan, son adiq Khan; Muhammad Jamil Qara Khan Turkman; Rai Manohar hhwaha and many other *amirs* and *mansabdars*. Every one of these ons who was sent on this campaign received royal favours in the form nhancement in ranks, award of robes of honour and other things.

During this time the *wizarat* was entrusted to Wazir Khan and ikh Farid Bukhari who held a mansab of 4000 was promoted to 5000. ı Beg who formerly held the title of Baz Bahadur got a rank of 4000 the suba of Bihar was entrusted to him. Qulij Khan who was an old ant of Akbar was assigned the suba of Gujarat and one lakh rupees given to him. Mir Sadr-i Jahan was promoted to a mansab of 4000. as Beg who had held the post of Diwan-i-Buyutat during the time of ar and held a mansab of 700 was appointed in place of Wazir Khan e *wizarat* of half of the territories and the title of I'tamad-ud-Daulah a mansab of 1500. Wazir Khan was given the charge of the province

Coin of 10 tolas — *Nur-i-Karam*
Coin of 5 tolas — *Nur-i-Mehr*
Coin of 1 tola — *Nur Jahani*
Coin of ½ tola — *Nurani*
Coin of ¼ tola — *Rawaji*

The names of the silver coins were as follows :

Coin of 100 tolas — *Kaukab-i-Tali*
Coin of 50 tolas — *Kaukab*-i-*Iqbal*
Coin of 20 tolas — *Kaukab-i-Murad*
Coin of 10 tolas — *Kaukab-i-Bakht*
Coin of 5 tolas — *Kaukab-i-Sa'ad*
Coin of 1 tola — *Jahangiri*
Coin of ½ tola — *Sultani*
Coin of ¼ tola — *Nisari*.[16]

At the time of accession, Jahangir raised the status and rank of Mirza Shah Rukh, grandson of Mirza Sulaiman, hakim of Badakshan, from 5000 to 7000. The suba of Malwa which was formerly in his charge was assigned to him again. Said Khan was assigned the government of the Punjab, Sharif Khan, son of Khwaja Abdus Samad Shirin Qalam, was

---

16. In his *Tuzuk*, Jahangir says that he gave the name 'Khair-i-Qubul' to the dime. He further says : "Copper also, I coined in the same proportions and gave each division a particular name. I ordered that on the gold muhr of 100, 50, 20 and 10 tola the following verse by Asaf Khan should be impressed, namely, on the obverse was this couplet :—

Fate's pen wrote on the coin in letters of light,
The Shah Nuruddin Jahangir ;"

and between the lines of the verse the creed (Kalima) was impressed. On the reverse was this couplet, in which the date of coinage was signified :—

"Through this coin is the world brightened as by the sun
And the date there of is 'Sun of Dominion' (Aftab-i-Mamlakat)".

Between the lines of the verse, the mint, the Hijra year, and the Regnal year were impressed. On the Nur Jahani, which is in the place of the ordinary gold muhr and exceeds its weight by 20% (as 12 to 10), is impressed this couplet of the Amir-ul Umara,

"Shah Nuruddin Jahangir ibn Akbar Padshah
Made gold's face bright with the sheen of sun and moon.

Accordingly, a hemistich was impressed on each face, and also the mint, and the Hijra and regnal year. The Jahangiri Sikka, also which is greater in weight by 20% was reckoned as equal to a rupee, its weight being fixed in the same manner as that of the Nur-Jahani (each was tola in weight but one was in gold and the other was in silver). The weight of a tola is 2½ *misqal* of Persia and Turan. (*Tuzuk-i-Jahangiri*, Eng. Translation, pp. 11-12.)

died without an heir, separate guardians should be appointed to guard the property so that it may be spent in lawful expenditure, such as the building of mosques and sarais, the repair of villages, the digging of tanks and wells.

5. They should not make wine and other kinds of intoxicants nor should they sell them.
6. They should not take possession of any person's house.
7. No one should cut the nose or ears of any person.
8. The officials of the Khalsa land and the jagirdars should not take forcibly the raiyat's lands.
9. The officers of the *khalsa* or the jagirdars should not marry in the pargana in which they might be posted.
10. Hospitals should be founded in the great cities and physicians should be appointed. The expenditure should be given from the khalsa establishments.
11. In accordance with the regulations of my revered father, I ordered that each year on the 18th of Rabi I which is the date of my birth, there should not be any slaughter of animals. Two days in every week i.e. on Thursday, which is the day of my accession, and Sunday, the day of my father's birth, there should be no slaughter of animals.
12. The offices and jagirs of my father's servants should remain as they were.

Later on the *mansabs* were increased by 10 to 12% and in some cases 300 to 400%. The subsistence money of the *ahadis* was increased from 10 to 15 a month. The pay of domestic servants was raised by 10 to 12%. The allowances of all the ladies of Akbar's *harem* were increased from 20% to 100%. The *suyurghal* lands were also confirmed. An order was given to Sadr-i-Jahan, who belonged to a genuine Sayyid family of India, to produce before him every day those people who deserved help. All criminals who were confined for a long time in forts and prisons were ordered to be released.

At an auspicious hour, Jahangir issued an order for minting gold and silver coins of different weights. To each one of these coins, Jahangir gave a new name :

Coin of 100 tolas — *Nur Shahi*
Coin of 50 tolas — *Nur Sultani*
Coin of 20 tolas — *Nur-i-Daulat*

to increase his *mansab*. When Murshid Quli found him begging very meekly, he said: "How can I bring in a way that no body knows about it and I am not killed?" Daniyal said: "Bringing wine to me is nothing short of giving new life to me. Go and bring it in the barrel of the musket. Two or three times you will bring it and it will suffice for me and no body would suspect anything." Murshid Quli took the *Janaza* and brought it filled with wine. As he had predicted in the verse so it happened. And he died on account of drinking from *Janaza*. Sultan Daniyal was a young and handsome prince and was very fond of elephants. Whoever amongst the nobles had a good elephant and he happened to see it, he seized it and did not even pay its price. He did not leave any good elephant with any body. He was fond of Hindi Poetry and used to compose verses in it.

The names of the daughters of Akbar were: Shahzadi Khanum, Shukrun Nisa Begum and Aram Begum.

Accession of Jahangir On Thursday, 3 Jamadi II, 1014 H/6 October 1605, at an auspicious moment fixed by the astrologers, Prince Salim ascended the throne at Akbarabad and adopted the title *Abul Muzaffar Nuruddin Jahangir Badshah.* The nobles and Khans who were present on this occasion received honours. His first act after accession was the fastening up of a chain of justice so that all those aggrieved persons who could not receive justice elsewhere could ring the golden bell and receive justice from the Emperor. A chain of pure gold, 30 *gaz* in length and weighing 4 Indian *mans* equal to 42 Iraqi *mans*, was fastened to the battlements of the *Shahburj* of the fort of Akbarabad. The other end of the chain was fixed to a stone-post fixed on the banks of the river.

Twelve orders which were to be obeyed in every part of the Empire as *Dasturul-amals* or 'Manual of Guidance' were also issued. These orders were as follows :

1. Forbidding the levy of cesses under the names of *Tamgha* and *Mir Bahri* (river tolls), and other burdens.
2. On roads where thefts and robberies took place and which might have been at some distance from habitation, the jagirdars of that area were required to build sarais and mosques, and dig wells, which might stimulate population. If these should be near Khalsa state, the *Mutasaddis* of that place should execute that work.
3. The bales of merchants should not be opened on the roads.
4. If any one died in the dominions his property should be left for his heirs and no one should interfere with them. If the person

last moments of the Emperor and good fortune lies in serving him." He turned to his father weeping and crying and put his head on his feet and three times moved round his body as an auspicious omen. Akbar gave his special sword, called *'Fateh-ul Mulk'*. to him and motioned him to take it and hang it on his waist in his presence. Salim did likewise and laid his head on the ground. On Saturday night after the passing of three hours and some minutes, Akbar's soul began to leave the body and he called Salim and putting his arm round his neck said : "Baba this is the parting time. I will not see you again." As he uttered these words, tears trickled down his eyes and Akbar easily breathed his last.[14]

During these days of sorrow, two sons were born to two concubines of Salim. They were named as Jahandar and Shahryar.

The next day Akbar was buried in the garden of Sikandarah. For seven days Salim sat at his grave to receive condolences of the people. Twenty reciters of the Quran were appointed to recite the Quran through out night. He gave five lakhs of gold coins of 5 *misqal* each for the construction of his mausoleum. Every morning food and sweets were distributed among the faqirs. Order was given for inscribing verses on the cenotaph.[15]

Akbar had three sons and three daughters. The eldest, Nuruddin Muhammud Jahangir, ascended the throne on 8 Jamadi II, 1014 H/ 11 October 1605 at the age of thirty eight years. The second son of Akbar was Sultan Murad who died in the Deccan in 1007 H/1598. The third son was Sultan Daniyal who also died in the Deccan in 1013 H/1604 due to excessive drinking. His death occured in this way. He was very fond of hunting. On his musket, which he called *Janaza*, the following verse was inscribed,

از شوق تو شود جان ترو تازه　　هر کس که خورد تیر افتد بجنازه

On account of the fear of Akbar, Khan-i Khanan and others close to him warned him against drinking. Akbar had said that whoever would take wine to him would meet with capital punishment. When two or three days passed without his taking wine, he requested Murshid Quli Tafangchi to bring some wine for him and, as an allurement, he promised

14. Mu'tamad Khan (*Iqbal Namah* vol. II, p. 510) and Inayat Ullah (*Takmila-i-Akbar Namah*, E&D vol, VI, p. 115), give accounts of the death of Akbar, but do not mention minute details as given by Kamgar.

15. See Text, p. 56-58

of the people and other virtues necessary for Kingship. My eldest son is my successor and in our Mongol tradition none except the eledest son succeeds."

When the 'hypocrites' heard these words of the Emperor, they began to gather round Prince Salim. In the meantime, Miran Sadr-i-Jahan, Jamaluddin Husain Anju and Abdi Khwaja brought a message that as Khusrau was brought up under the care of the Emperor as a son and used to address Salim as *Shah Bhai*, it was requested that he be treated as a brother. Salim replied : "My father used to call me '*Baba*'. Does it mean that I was his father ? A son cannot be a brother and a father." The *Amirs* became worried on hearing this reply. They could not give any convincing reply to the remarks of Prince Salim and repented for what they had done and decided to obey Prince Salim.

On Saturday, 18th Jamadi II[12]/21 October Shaikh Farid Bukhari came and joined the service of Prince Salim. Since he was the first among the nobles to join Salim's service, the Prince conferred upon him the title of '*Sahib-i-Saif-wa-Qalam*' and bestowed upon him a horse with embroidered saddle etc. and one lakh of rupees. Afterwards Raja Man Singh came with the permission of Akbar and joined his service and got horse etc. by way of reward.

One day Khusrau, Aziz Koka and Raja Man Singh came to Prince Salim and submitted that the *walayat* of Bengal be conferred on Khusrau and Pai'nda Muhammad be permitted to go with him. Salim accepted the proposal and said : "Get ready this very moment and cross the river. God willing after the passing away of His Majesty (formal) permission will be granted." The same day Akbar sent a special robe and the *dastar* which he wore on his own head for Salim with the following message : "May be that you do not have the heart to see us but I have not a moment's peace without seeing you." When Salim received this robe and the message, he respectfully put on the *Khilat* and in deference to his father's wishes went inside the fort. On 20th Jamadi II/[13]23 Oct., the time of Akbar's death was near at hand. He summoned all his courtiers and nobles in order to bid adieu to them and entrust the Prince to their care and loyalty. Khwaja Uwais Hamadani called them to the presence of Akbar who turned his face to them and asked for their pardon as they had been his comrades for years. Salim said : "These are the

12. 18 Jamadi II corresponds to Oct 21, Friday, but Kamgar gives Saturday.
13. 20 Jamadi II corresponds to 23 Oct., Sunday. Kamgar gives Saturday which is wrong.

come with your people." Obeying this order of Akbar, he used to go there with due care. One day he came to the fort with his men. The next day the gates of the fort were closed without the order of the Emperor and canons were put on the ramparts of the fort. On Tuesday[11], 15 Jamadi II/18 October, Salim did not come to the fort on account of the enmity and quarrels of these people. Raja Man Singh sent a letter through Muqarrab Khan. Muqarra b Khan reached the fort and brought round the alienated amirs during the days that Salim gave up visiting the palace. Salim sent Sultan Parwe z to Akbar and apologised for his absence saying that since he had headache he could not come. Akbar raised his hands and prayed for Sali m's health and he sent Khwaja Hamadani to see him. He also said that if Salim could, he should come to see him as he was not certain about his life and, in moments of such serious illness, it was not proper for his successor to be away from him. In the meantime Mirza Koka Khan-i-Azam had taken oath from the Hindus and Muslims and sent a message to Khusrau saying : "May you be blessed with Kingship. But I am afraid lest father and son become of one heart and one tongue and I lose confidence and get humiliated." Khusrau sent a message in reply that since he had been nominated as the successor there was no room for such apprehensions. Mirza Koka became satisfied and Khusrau also. Salim told Raja Man Singh that life had ebbed away in the Emperor. He had no power to move from Sukhpal. "If the death of the Emperor took place at Sukhpal", he said, "it will bring odium to you. There is no point in taking him out of the palace." Raja Man Singh accepted this advice and when the Emperor regained consciousness he submitted: "People have gathered round Sultan Salim and have besieged the Agra fort. If permitted, Your Majesty might be moved to that side of the river. When Your Majesty would recover from illness, you might come back." To this Akbar replied: "How did it happen like this ? They might have closed the gates of the palace on Prince Salim. And he had drawn the forces." Wrinkles then appeared on the forehead of Akbar and with the help of attendants he turned to the other side of the bed and closed his eyes. Mirza Aziz Koka who had deep-rooted mischief in him, went to the other side of the bed and asked the Emperor by the movement of his hands: "What is Your Majesty's order about Khusrau." Akbar replied: "Order is only of God and the country is His. I have one heart and a thousand hopes. Perhaps you look upon me as dead and bring such words on your lips. May be that I have more life left. I have seen in Allahabad Prince Salim's affection towards the army and his concern for the welfare

11. The text gives Thursday which is wrong.

these days Salim daily came to pay respect to his father. During these days a letter was received from Shaikh Husain Jami, a saint of the Naqshbandi order, saying that he saw Khwaja Bahauddin in a dream predicting that Sultan Salim would soon ascend the throne and by his charity and generosity he would bring happiness to the heart of the people.

Another incident from which both Akbar and Salim drew an omen was regarding an elephant fight. Akbar arranged a fight between an elephant of Salim whose name was *Giranbar*, and Khusrau's elephant whose name was *Iradat*. The arrangement was that while these two would fight, the imperial elephant named *Ran Mathan* would re-inforce the vanquished side. Khusrau and Salim stood on their horses watching the fight, while Akbar sat in the Jharoka with Khurram (Shahzada Waliahd). The elephant of Salim defeated Khusrau's elephant and, as arranged, *Ran Mathan* was advanced to the rescue of *Iradat*. Salim's partisans did not like this and they threw stones at the elephant driver. Blood began to trickle down from the breast of the elephant driver. Khusrau rushed to his grandfather and violently denounced the conduct of his father and his partisans. Akbar sent a message to Salim through Khurram asking him to restrain his followers, adding that all the elephants would soon be his. Salim replied that he had actually exerted himself to quell the disturbance. The attempts to separate the elephants by means of fire works failed and while Khusrau's elephant fled away, *Ran Mathan* was driven into the Jumna by *Giranbar*. A big boat intervened between the two and thus they were separated.[10]

Death of Akbar :

On Monday 20 Jamadi I, 1014 H./23 September 1605/ 12th Aban, 50th Regnal year, Akbar's ailment became acute and even fruit juice could not be digested by him. In such a serious condition he had discussion with Amiruddaulah about gambling. As he worked up in discussion his indigestion became all the more acute. On Monday night, he told Hakim Ali, who was one of the leading physicians of the age, about his ineffective treatment. Hakim Ali replied that as he did not co-operate with the physicians and had taken rice boiled with lentil and ghee his weak stomach could not stand it and diarrhoea upset his system. During these days Salim used to visit his father every day in the afternoon. On Monday, 14 Jamadi II/17 October, Salim went to him in the morning in order to give him medicine. During the days when Akbar was healthy, he used to tell Salim : "Baba do not come to this place unattended. If you come here,

10. Asad Beg says that this incident made Akbar "exceedingly, angry, vexed, and enraged, and increased his illness." (*Elliot & Dowson*, Vol. VI, p. 169).

about the illness of Maryam Makani. Since she was upset at this expedition against Salim, Akbar attributed this illness to shock. During these two or three days of heavy down pour of rain no tent could be fixed in the open. On Wednesday night news arrived that Maryam Makani's condition had further deteriorated and that the physician had given up all hope of her recovery. Akbar returned to the capital and went to see her. She was speechless. On Monday night of Shahryur 1012 H./1603, she breathed her last. Following the Mughal custom Akbar got his head and beard shaved and put on mourning dress. Thousands of nobles, mansabdars and soldiers followed suit. Akbar carried the bier on his shoulders for some distance and then the nobles took the bier. The coffin was sent to Delhi for burial. The next day he put off the mourning dress and other nobles did like-wise and every one got a robe of honour (*khilat*). The coffin took forty five hours to reach Delhi. Maryam Makani's body was laid to rest in the tomb of Humayun.

Salim turns to the Emperor :

When Salim came to know about Akbar's intended march to Allahabad and its subsequent abandonment on account of the illnees and death of Maryam Makani, he sent Sharif Khan to Bihar and himself started to see his father at Akbarabad. He wanted to pacify Akbar's displeasure and to be by his side in his bereavement. At an auspicious hour he reached Akbarabad and met his father. He performed all the customary respects to Akbar who also treated him with affection. Salim presented the following *Nazar*—200 *muhrs* of 100 tolas, 4 *muhrs* of 50 tolas, 1 *muhr* of 25 tolas, and several *muhrs* of 20 tolas, 1 *muhr* of 5 tolas. The following articles were presented by way of *peshkash*: a diamond of the value of one lakh rupees and 4 elephants. After this audience with the Prince, Akbar retired to his inner chamber. As he was distressed at the behaviour of Salim and the reports that he had received about him, after a few preliminary affectionate words, he reprimanded him severely. "Baba" ! he said, "It appears that on account of vagabondcy, your mind has gone off. You should live here for some time so that proper treatment is meted out to you to set you right". Immediately he was placed in confinement and some reliable servants were appointed to keep a watch over him. Every day Salim's mother and sisters visited him. For ten days Salim remained in that confinement when the Emperor came to know that the effect of excessive drinking which had led to mental derangement was no longer there, he permitted him to go to his house and some of the servants who had gone into seclusion, afraid of the fury of the Emperor, also came back to serve him. During

and died. As Salim had great affection for her, he was deeply shaken at her suicide. Akbar wrote an affectionate letter of condolence.

One of the events of this period was the arrival of Abdullah Khan at the court of Akbar. When Sharif Khan became *wakil-us-sultanat*, Abdullah Khan could not pull on with him and used to complain to Salim about his conduct. Exasperated with this, Abdullah Khan, along with the father of Kamgar Husaini (Khwaja Yadgar), reached the court of Akbar. The Emperor conferred upon him a *mansab* of 1000 *zat*, 500 *sawar* and also the title of *Safdar Khan*. Khwaja Yadgar also received a *mansab* at this time.

Akbar starts towards Allahabad :

Though Akbar had permitted Salim to proceed to Allahabad, he was not at heart reconciled to the idea of sending away the prince from the capital. During his absence from Agra some mischief-mongers started poisoning the ears of the Emperor against Salim. An incident provided them with an opportunity to create displeasure against the Prince in the heart of the Emperor.

A news recorder fell in love with a slave-girl of Salim. The slave girl fell in love with another person and all the three eloped. They intended to take the road to the Deccan and join the service of Prince Daniyal. As soon as Salim came to know of their flight, he dispatched a party of swift horsemen to arrest them. All the three were apprehended and brought to Salim who flew into rage when he saw them and ordered that the news recorder be flayed alive. One of the attendants was castrated and the other was beaten. This incident was reported to Akbar who said that he could never bring himself to watch the flaying a dead goat and wondered how his son could get a human being flayed in his presence. The people also reported to the Emperor that Salim took excessive droughts of opium and wine and that such acts of barbarity were due to intoxication and temperamental disturbance. They further informed the Emperor that when Salim was subject to such paroxysm of rage, no body had the courage to say anything to him. When Akbar received all these disturbing reports about Salim, he decided to proceed to Allahabad and bring the Prince with him to the capital. On 11 Shahryur 1012 H./1603 he sailed in a boat but his boat got stuck at a ridge of sand and though the sailors tried hard to take it out till midnight, they did not succeed. Next day at dawn the nobles approached him and submitted that the incident was an augury against undertaking that journey. Akbar returned to the Palace. The next day it rained heavily. Then news came

i Salim. Akbar took off his own turban and placed it on the head of lim and declared his nomination as the heir apparent. During those ys Akbar also forgave the crimes of Raja Basu who was known among ie Rajas of the Siwalik region for the number of his soldiers.

ilim commanded to resume the Mewar Campaign :

Since Salim had not completed his campaign against the Rana of ewar and had gone to Allahbad, Akbar ordered him to resume the mpaign. While the Dasserah festival was being celebrated, the Prince arted on the campaign and Jagannath Rai, Rai Singh, Madhu Singh, Rai urga, Rai Bhoj, Hashim Khan Qarabeg, Iftikhar Beg, Raja Bikramjit, kat Singh, sons of Mota Raja, Khwaja Hisari, Raja Shalbahan Lashkeri, n of Mirza Yusuf Khan, Shah Quli, brother of Asaf Khan and Shah Beg ulabi were sent with the Prince. The Prince stayed for some time at Fateh-ır and asked for funds and army sufficient to cope with the task entrusted him. The persons incharge of the affairs at the capital did not fulfil his mands. Salim then wrote an *arzdasht* to the Emperor mentioning his fficulties and his fear that inadequate supply of men and material might ike it difficult for him to achieve his objective. He also came to know at the Rana never came out of his hill retreat and that by encircling e fortress from all sides alone could he hope to achieve his objectives. ıus a huge army seemed alomost indispensable for this campaign. In · *arzdast* he even requested the Emperor to permit him under the circum-ınces to go back to his jagir and muster resources for the campaign. ‹bar sent Bakhtnisa Begum to him with a message that since he had left e capital in an auspicious hour it was not proper for him to come back it. He could, however, go to his *jagir*. On receipt of this *manshur*, im set off from Fatehpur, crossed the Jumna near Mathura and started r Allahabad. At this time Akbar sent to him a white *postin* of fox, rough Rup Khwas. Salim sent an *arzdasht* through Rup Khwas which ntained the following couplet :

گر برتن من زبان شود هر موئی   یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

(If every hair in my body becomes a tongue, it will not be possible to ank you for one out of a thousand acts of your kindness).

When Salim reached Allahabad, he spent some time in merry making. tan Khusrau's mother expired at this time under tragic circumstances. ı was disturbed at the conflict between her son and her husband. ıusrau used to make complaints against Salim to Akbar. One day when lim had gone out for hunting, she swallowed large draught of opium

as Abul Fazl joined him. He deputed Raja Bir Singh Deo Bundela, who was known for his bravery, to waylay Abul Fazl. When Abul Fazl reached Sarai Barar, at a distance of ten karoh from Gwalior, the Raja killed him and sent his head to Jahangir at Allahabad. Jahangir composed the following extempore hemistich :

" تیغ اعجاز رسول‌الله سر باغی برید "

(The miraculous sword of the Prophet of God severed the head of the rebel).

This murder caused great grief to Akbar and he became very bitter towards Salim. Only slowly and gradually the heart of the Emperor could be reconciled to the Prince.

Mission of Salima Sultan Begum to Prince Salim :

As Salim was ashamed of his act and a gulf had developed between the father and the son, Akbar sent Salima Sultan Begum to the prince in order to use her influence and persuasion to bring about reconciliation between him and the prince. An elephant named *Fateh Lashkar*, a robe of honour (*khilat*) and a special horse was sent to the Prince through the Begum. The Prince received her with great respect at a distance of two stages from Allahabad. The Begum persuaded the Prince to come to Akbarabad and regain the lost confidence and affection of his father. When Salim reached near Akbarabad, he sent an *arzdasht* through Khwaja Dost Muhammad, and requested the Emperor to forgive him and accept the intercession of Maryam Makani for his pardon. In this *arzdasht* he also expressed his desire for an audience with the Emperor at some auspicious hour fixed by the astrologers,

Akbar went to the house of his mother and mentioned to her the request of Salim. Subsequently he sent a *farman* to the Prince giving him the happy news that he would be received by Maryam Makani. A quatrain composed by Ja'far Beg Asaf Khan was written on this *farman* which has been quoted by the author. This *farman* was conveyed by Khwaja Dost Muhammad. On receipt of this *farman* Salim hastened to the capital. Maryam Makani went out to receive him and brought him to her palace. Akbar met the Prince there and the reconciliation was celebrated. Salim presented 120 0 gold coins by way of *nazar* and 977 elephants by way of *Peshkash*. Out of this 350 elephants were accepted by the Emperor while the rest were given to Salim. After two days a special elephant named 'Luni' which had come along the booty from the Deccan and was included in the special stud of the Emperor was bestowed

Sharif, son of Khwaja Abdus Samad Shirin Qalam, to Salim with a *farman* containing valuable pieces of advice and summoned him to his presence. When this *farman* reached Prince Salim, he thought of proceeding towards the Emperor but soon gave up the idea. He detained Sharif who, through his minionism and flattery, succeeeded in securing the office of *Wakil-us-Sultanat*. Akbar thought it more expedient to deal with the disturbance at home and leaving the affairs of the Deccan to Khan-i-Khanan and Abul Fazl returned to Akbarabad on 15 Ardi Bihisht 1009 H./1600, he reached there on the 20 th of Amardad. During this time the title of *Khan* was conferred on Khwaja Abdullah.

Salim's march towards Akbarabad:

In 1010 H/1601, corresponding to 47 Ilahi era, when Akbar reached Akbarabad, Salim also marched towards the capital with 30,000 cavalry determined to fight. Though he gave out that his intention was to see his mother, in reality he aimed at capturing the country. When Akbar came to know of his rebellious intentions he was disturbed. He was also displeased with some nobles, like Ja'far Beg Asif Khan. When Salim's army reached Etawah, which was in the jagir of Asif Khan, Salim sent a precious stone to the Emperor by way of *Peshkash*. Akbar sent a *farman* saying that it was not proper for a son to come to his father with such a huge army. "It pointed," Akbar said, "to some other intention". Akbar further ordered him to send his army back to his jagir and come to him unattended. If there was any suspicion in his heart, Akbar wrote to him, he could return to Allahabad and come to him only when his mind had been cleared of all cobwebs of suspicion and refraction. Jahangir became thoughtful and wrote an *arzdasth* to the Emperor from Etawah expressing sentiments of loyalty. In this *arzdasth* he further told the Emperor that he wanted to kiss his threshold, but had been deprived of that honour. Salim then started for Allahabad. Akbar issued a *farman* granting Bengal and Orissa to the Prince as his *jagir*. As Salim did not consider the time opportune to part with his soldiers he did not send them to Bengal. On reaching Allahabad, he started behaving as an independent ruler and conferred titles upon his servants.

Assassination of Abul Fazl :

It was under these circumstances that Akbar summoned Abul Fazl to his side and directed him to leave the affairs of the Deccan in the hands of his son, Shaikh Abdur Rahman. When Salim came to know of this he was alarmed and thought that his father's attitude would change as soon

Salim as his *Tuyul* and Raja Mansingh and Shah Quli Khan were placed in his service. At that time permission was given to him to crush the contumacious activities of the Rana. Though Raja Man Singh was to remain with Salim, Bengal continued in his *Tuyul* at his request. The Raja promised to send his sons to Bengal, while he himself remained with the Prince. Jagat Singh, his eldest son, thus, went to Bengal. Unfortunately he died soon after and Raja Man Singh put his other son, Maha Singh, incharge of Bengal. Salim then proceeded towards the region of Ajmer and reached Udaipur after spending some time on the way in hunting. The Rana emerged from the hilly tracts and ravaged several places. On being chased by the imperial forces, he fled to the hills. His territory was occupied and his followers and supporters were killed and their families were imprisoned.

At this time news of the rebellion of Bengal and the subsequent defeat of Maha Singh were received. On the 15th of Tirmah, mother of Prince Sultan Parvez died.

Jahangir's march towards Allahabad :

While the Emperor was busy in the Deccan, Salim was persuaded by his courtiers to turn to Akbarabad and occupy it. Since the recent insurrection in Bengal could not be crushed without Raja Man Singh, the latter also seconded the proposal and without accomplishing the objectives of his campaign against the Rana, he returned to Akbarabad. Qulij Khan, who was incharge of the fort, welcomed the Prince. Some mischievous people, however, instigated the Prince to arrest Qulij Khan as that would help him in getting hold of the treasures of the fort of Akbarabad. Salim lent his ears to the advice of these people and permitted the Khan to go to the fort while he himself crossed the river and proceeded towards Allahabad. Akbar's mother Maryam Makani was in the fort of Akbarabad at that time. Sitting on a litter she came out to dissuade the Prince from his rebellious plans. As soon as Salim came to know of this, he took the boat and crossed the river in order to avoid meeting Maryam Makani who returned to the fort disappointed. In the month of Safar 1009 H./ Aug. 1600 Salim reached Allahabad and distributed considerable areas in Akbarabad in jagir to his servants. The province of Bihar was assigned to Shaikh Khubu, known as Qutbuddin Khan Kokaltash. The sarkar of Jaunpur was given to Lala Beg, the sarkar of Kalpi was entrusted to Naseem (?). These persons were sent to the areas assigned to them. Thirty lakhs of rupees of the revenue of Bihar were seized from Rai Ghansur. When the reports about these developments reached the ears of the Emperor, he sent

The same year i.e. in 994 H./1585 a daughter was born to the daughter of Raja Bhagwan Das and she was given the name of Sultan Nisa Begum. On 24 Amardad 995 H./1586 the daughter of Raja Bhagwan Das gave birth to a son who was named as Sultan Khusrau. Later a daughter was born to the daughter of Sa'ad Khan Kashghari and was named Iffat Banu Begum. Subsequently Sahib Jamal gave birth to a son who was named as Sultan Bakht. Afterwards a daughter Daulat-un-Nisa Begum was born to a daughter of Daryaqum ? Subsequently Bahar Banu Begum was born to Karamsi and after that the daughter of an official of Kashmir who belonged to the tribe of Chak gave birth to a daughter. Subsequently Nisa Begum daughter of Ibrahim Husain Mirza gave birth to a daughter. On 19 Aban, 977 H./1588 Sultan Parvez was born to a daughter of Khwaja Hasan, uncle of Zain Khan. Later, the mother of Sultan Parvez gave birth to a daughter, and afterwards to a son who was given the name of Jahandar. On 23 Shahriwar 998 H./September 1590 the daughter of Raja Keshav Das Rathor gave birth to a daughter who was given the name of Bahar Begum. On the last day of Rabi I, 1000 H/15 January 1592, Shah Jahan was born to the daughter of Raja Udai Singh. On the third day after the birth of Shah Jahan, Akbar came to see the child and celebrated the occasion with great pomp. He named the child as Sultan Khurram.

The Deccan Campaign of Akbar :

Just at this time Khwaja Abdullah reached the court. The Khwaja belonged to a distinguished family. Account of his ancestors appear in the *Habib-us Sivar* and the *Rashahat*. The mother of the Khwaja was a sister of Khwaja Hasan Naqshbandi who had married Akbar's sister Bakht Nisa Begum.

In 1000 H./1591 Khwaja Abdullah came from Hisar with his two brothers, Khwaja Yadgar (father of the author) and Khwaja Barkhurdar, and presented himself at the court of Akbar. The Emperor granted *mansabs* to them and deputed them to the Suba of Deccan. As Bashir Khwaja (? Sher Khwaja) was related to them, the Emperor ordered him also to join them. These two brothers reached the Deccan and performed their duties with great courage and dedication. Every one was impressed with their merit and integrity. In 1003 H./1594 they returned to Agra and received promotions in their ranks and status. In 1007 H./1598, reports from the Deccan showed that conquest of the region was not possible without the march of the Emperor in person. So, on the sixth of Mihr, the Emperor set out towards the Deccan at an auspicious hour suggested by the astrologers. The Suba of Ajmer was assigned to Prince

new city was given the name of Fatehpur. Akbar celebrated his birthday in the newly-built city and distributed enormous wealth amongst the people. It was on 25 Jamadi II (5 December 1579),[4] that Akbar saw the new born baby for the first time.

On Wednesday 22 Rajab 980 H./28 November 1572[5] when Prince Salim attained the age of four years, four months and four days his *maktab* ceremony took place.[6] The event was celebrated with great pomp. Maulara Mir Kalan Haravi was appointed as his teacher and Qutbuddin Muhammad Khan Atka was appointed as the *ataliq* of the prince. Subsequently Khan-i-Khanan was appointed to the exalted office of his *ataliq*. In 985 H./1577 the mansab of 10,000 *zat* and *sawar* was conferred on the Prince.[7]

Jahangir's marriages and children :

When the prince attained the age of 15 years, Akbar requested Raja Bhagwan Das to give his daughter in marriage to Prince Salim. On 5 Isfandarmuz 992 H./16 Feb.1584, Akbar visited the house of the Raja at the time suggested by the astrologers and the marriage cermony of the Prince took place.[8] The Raja presented *nisar* (money to be scattered among people) and *peshkash* (presents) to the Emperor and sent *ziafat* (feast or presents) to all the princes and princesses.[9]

In 994 H./1585 Prince Salim married the daughter of Raja Udai Singh. Raja Udai Singh was the son of Maldeva and his army comprised 80,000 soldiers. Though Rana Sanga was his equal in power and prestige, the territory of Maldeva was larger and his economic resources were greater than those of Rana Sanga. Several times his forces came into clash with the army of Rana Sanga.

---

4. 5 December was Tuesday. Kamgar, however, gives Thursday.
5. 28 November was Friday but Kamgar gives Wednesday. Abul Fazl also gives the same day. See *Akbar Namah*, III, Part I, p. 86.
6. See *Akbar Namah*, III, Part I, pp. 85-86.
7. See *Akbar Namah* Vol. III, Part I, p. 219.
8. The account of the wedding is given by Abul Fazl in the 29th Regnal year corresponding to 993 H., commencing on 11 March 1584. *Akbar Namah*, III, Part I, p. 451.
9. Abul Fazl gives the following chronogram composed by Faizi on this occasion:

زهی عقد در باش سلطان سلیم   که بر تو دهد سال امید را
ز پروردن آفتاب دول قرانی شده ماه و ناهید را

Akbar Namah, III, Part I, p. 451.

coincidence that Akbar ascended the throne at the age of foureen and exactly fourteen years after that an heir was born to him.

When the news of the birth of the child was communicated to Akbar, he was delighted and he celebrated the occasion by distributing gold and silver, and by releasing prisoners. The baby was given the name of Sultan Salim. Poets displayed great ingenuity in composing chronograms on the birth of the Prince. One of them wrote دره شهوار اكبر another wrote گوهر درج اكبر شاهى.

Khwaja Husain of Merv who possessed unusual poetic talent and ingeniuty wrote a *qasida*, the first hemistich of which contained the date of the accession of Akbar and the second gave the date of the birth of Salim.

Akbar's visit on foot to the tomb of Khwaja Mu'inuddin Chishti and foundation of the city of Fatehpur :

With deep feelings of gratefulness Akbar started on foot for the mausoleum of Khwaja Mu'inuddin Chishti and reached there on the seventeenth day. He paid his homage to the memory of the great saint and distributed money to the guardians of the tomb.[2] Later Akbar decided to visit the graves of other eminent saints who lay buried in Delhi. In the month of Ramazan/Feb.-March he reached Delhi. He returned to Akbarabad on 6 Ziqad[3] (12 April 1570).

As the Prince was born at Sikri, Akbar decided to settle down there. In the middle of the month of Rabi I,977 H./Aug.-September 1569 orders were issued for the construction of buildings in that locality. All the eminent nobles constructed their palaces there. Within a short time a large city emerged there, with mosques, schools, shops etc. The

---

gir should gives the 18th Rabi-ul-awwal as his birth day, while the authorities gives it as the 17th. Probably the mistake has arisen from Jahangir's writing Rabi-ul awwal instead of Shahriwar. His birthday was Rashn the 18th day of Shahriwar (see *Akbarnama*, ii, 344). but it was the 17th Rabi-ul-awwal. See Mohammad Hadi's preface p. 2, and Beale and Jahangir's own statement a few lines above. Possibly Jahangir wished to make out that he was born on the 18th Rabi-ul awwal and a Thursday as a blessed day (*mubarak shamba*) whilst he regarded Wednesday as peculiarly unlucky, and called it *kam or gam Shamba*," p. 9. Probably this variation was due to the visibility of Moon.

2. Kamgar gives a brief account of Shaikh Mu'inuddin Chishti here, see Text p. 10—11.

3. *Akbar Namah*, however, gives 26 Ziqada (Tuesday), III. p. 352.

SECTION IV

SUMMARY

Kamgar Husaini begins his narrative with the hymn of God and praise of the Prophet and then gives the reason for compiling his book. Since the Emperor Jahangir had written his account from the year of his accession to the days when he fell ill, Kamgar Husaini undertook to fill in the gap by writing his *Ma'asir-i-Jahangiri.* The compilation of this work was begun in 1040 H./1630 corresponding to the third regnal year of Shah Jahan.

The author gives the names of Jahangir's ancestors upto Timur.

The following abbreviations are used by the author :

Babur	:	*Firdaus Makani*
Humayun	:	*Jannat Ashyani*
Akbar	:	*Arsh Ashyani*
Jahangir	:	*Hazrat Shahanshahi*
Shahjahan	:	*Shahzada Wali Ahd*

Birth of Jahangir :

Akbar often prayed to God for an heir to his throne. He sought the intercession of many saints for the fulfilment of this desire. Some trustworthy people informed him about a saintly person Shaikh Salim Chishti who lived some twelve karohs from Agra and who was known for his piety and spiritual excellence. He was a lineal descendant of Shaikh Farid Ganj-i-Shakar in the seventh degree. People told the Emperor that if he sought the intercession of Shaikh Salim his prayer would be granted by God. Akbar visited the Shaikh and with deep and genuine faith in the spirituality of the saint revealed to him the longing of his heart. The saint predicted the birth of a child. Akbar submitted: "I vow to present the child to you so that he may be brought up under your fostering care." The Shaikh accepted the offer and said that he would name the child after his name. Before the birth of the child, Akbar sent the Begum to the house of the Shaikh. It was there, on Wednesday 17 Rabi I, 977 H./31 August 1569,[1] that the prince was born. Kamgar Husaini says that it was a curious

1. On p. 1 of his *Tuzuk*, Jahangir gives the date of his birth as 17th Rabi, I, but on p. 9 he gives 18th Rabi I as the date of his birth. Rogers' note on this discrepency deserves to be quoted in full. "It is curious that Jahan-

One incident of tussle is also recorded which is probably intended to supply the background to Mahabat's *coup*. The Emperor, at the suggestion of Nur Jahan and Asaf Khan, sent Fidai Khan to Parwez with the orders to send Mahabat Khan to Bengal and ask Khan-i-Jahan to take over his place. Fidai Khan wrote that he conveyed the imperial orders to the Prince but he was not agreeable to part with Mahabat Khan and live with Khan-i Jahan. All efforts of Fidai Khan to persuade the Prince to obey the imperial orders failed. Jahangir confirmed his orders and said that if Mahabat did not proceed to Bengal, he was to be sent to the court.

The tussle which ultimately led to Mahabat Khan's *coup* has been neatly described by Kamgar. The marriage of Mahabat's daughter to the son of a Naqshbandi saint, Khwaja Barkhurdar, was resented by Jahangir and the Khwaja was thrown into prison. These details help us in understanding the circumstances in which Mahabat Khan got alienated.

Two other incidents on which Kamgar supplies interesting information are—(a) the visit of Agha Muhammad, envoy of Shah Abbas, and (b) the successful campaign against the Raushaniya leader, Ahdad.

The account of the 21st regnal year gives details of the *coup* of Mahabat Khan. The role of Mahabat, Nur Jahan, Asaf Khan, Mu'tamad Khan and others has been very carefully presented. Mahabat's lack of planning is illustrated by the fact that he allowed Nur Jahan the time to effect her escape to the other side of the river and Asaf Khan's lack of dash has been high-lighted by describing his attempt to shut himself up in the Attock fortress[13].

The account of the 22nd regnal year deals with some promotions and appointments in the beginning of the year and then gives a long account of the last illness and death of Jahangir. The gloom and frustration that had overtaken Jahangir in his last days when he could not even hold and sip a cup of wine has been conveyed through a number of interesting anecdotes[14].

13. For details, see *Text*.

14. For details, see *Text*.

(4) *Intikhab-i-Jahangir Shahi* (Elliot & Dowson Vol VI, p. 448) sa that Jahangir had ordered Prince Khusrau to be deprived of h sight. "When the wire was put in his eyes, such pain wa inflicted on him that it is beyond all expression," says th anonymous author. He gives details about Hakim Sadra' treatment etc. Kamgar is absolutely silent about this who affair.

The most interesting and original part of the *Ma'asir-i-Jahangi* is the portion which describes the last days of Akbar.[9] No other his torian has supplied those details. Nurul Haq devotes five folios[10] to the last years of Akbar but he does not give those minute detail which Kamgar has provided. Nurul Haq refers to the role of *Ruknu Saltanat* Shaikh Farid Bukhari[11] during the period in some detail bu he does not give any details of events that occurred behind the scen which some how Kamgar Husaini supplies graphically. It appears fro this account that it was Akbar who had advised Salim not to com unattended to the fort. The messages communicated between the fathe and the son, Akbar's reaction to the requests of the supporters of Khus rau to secure the dying Emperor's assent to his nomination, the role nobles in this moment of suspense and anxiety has been described in ver graphic manner by Kamgar.[12] This portion must be considered his mos valuable contribution to the historical literature of the Mughal period.

The account of the last three years of Jahangir's reign as given Kamgar is particularly valuable. He has described in detail Jahangir' interest in nature, birds and flowers, animal-breeding, fruits etc. F visited the waterfalls of Kashmir, sailed for long distances in boats an made experiments about saffron. This information regarding Jahang supplements the information given by the Emperor himself in his *Tuzu* and helps us in drawing a fairly complete picture of Jahangir as a man an as a lover of nature, birds, fruits etc.

Another valuable piece of information is regarding the appeal o Shah Jahan to his father to forgive his faults and lapses. The account o this year clearly shows that Shah Jahan, Abdur Rahim Khan-i-Khanan Abdullah Khan, Daniyal's son Jahmurs, all sought the Emperor's forgi veness and were pardoned.

---

9. *Text* p. 48-53.
10. *Zubdat-ul-Tawarikh*, Ms, British Museum. f 248 a-250 a.
11. *Op. ct.*, f 249. a.
12. *Text*, p. 51-52.

the *Tuzuk-i-Jahangiri* and has just put in additional information in the frame work-given by Jahangir. The account of the last three years is almost identical in *Iqbal Namah* and *Ma'asir-i-Jahangiri*.

Who wrote first — Mu'tamad Khan or Kamgar Husaini ? Only after answering this question one can decide whether Mu'tamad Khan borrowed from Kamgar or *vice versa*. Dr. Banarsi Prasad Saksena remarks :

"Mirza Kamgar Husaini wrote *Ma'asir-i-Jahangiri* in 1630; and Mu'tamad Khan completed his *Iqbal Namah* sometime after 1632. A comparison of these two works reveals the fact that both writers obtained their information from the same source, but Mu'tamad Khan is more guilty of plagiarism than Kamgar, because he has paraphrased the *Tuzuk*."[7] While it is difficult to say who is more indebted to *Tuzuk*-because both have followed it closely and year by year — it appears that perhaps the *Iqbal Namah* was written earlier than *Ma'asir-i-Jahangiri* and it is in fact Kamgar who is guilty of plagiarism. Mu'tamad Khan says in the preface that he campleted his work in Kashmir in 1029/1619-20.[8] But the *Iqbal Namah* comes up to the death of Jahangir. It means that he completed his work sometime after 1627.

Kamgar clearly says that he undertook the work in the 1040/1630, in the third regnal year of Shah Jahan. The account of the 21st regnal year, when read with *Iqbal Namah*, show that it was Kamgar, who was copying from *Iqbal Namah*. Mu'tamad Khan refers therein to his sense of loyalty to Jahangir and the way he argued with Mahabat Khan. The dialouge is quoted by Kamgar, obviously from *Iqbal Namah*.

Kamgar has suppressed some details which he should have given. In some cases the reasons for this omission may be guessed, but in some other cases it is not possible to do so. A few instances may be given :

(1) Jahangir says that after Abdullah's defection he gave him the title of *La nat ullah*. Kamgar does not mention this at all for obvious reasons.

(2) In his 14th regnal year, Jahangir put Shaikh Ahmad Sirhindi, a Naqshbandi saint, in prison. Kamgar was connected with the *silsilah* but he does not refer to the fact at all.

(3) In connection with Khusrau's revolt, he ignores completely all reference to Guru Arjun.

---

4. *History of Shah Jahan*, p III.

8. MS—Abdus Salam collection (F 275/45) of 2 a Habibganj collection (F 32/19 f 4.

داراب خان نیز افواج ترتیب داده در برابر آمده، و چون تلاقی فریقین اتفاق افتاد عبدالله خان سردار فوج هراول که از بی عنایتی حضرت جهانبانی و بدسلوکی بیگم و دشمنی مهابت خان ذخیره ها در خاطر داشت و قرار داده بود که اگر افواج باهم نزدیک برسد و قابو بدست افتد خود را به خدمت شاهزاده ولی عهد رساند، درینولا قابو یافته فوج هراول را ویران ساخته به خدمت شاهوالا قدر شتافت و مشمول عواطف بیکران گردید"۔

(And the Begum (Nur Jahan) at the instigation of Mahabat Khan, sent an army consisting of approximately 25,0C0 cavalry for opposing (the prince) under the command of Asaf Khan, Khwaja Abul Hasan Abdullah Khan, Lashkar Khan, Fidai Khan, Nawazish Khan and others. From the other side Raja Bikramajit and Darab Khan arranged their forces and appeared on the field. When both the armies came face to face, Abdullah Khan leader of the (imperial) advance guard who had his heart full of grievances on account of the indifference of the Emperor, ill-treatment of the Begum and hostility of Mahabat Khan, and who had a previous arrangement that when the forces would meet and an occasion would arise, he would join the heir-apparent, found an opportunity and leaving the advance guard reached the Prince and received boundless gifts.)

Secondly, Jahangir's own account comes up to his 19th regnal year. The last phase, in which there was brisk political activity, including the *coup* of Mahabat Khan, has not been dealt with. This gap had to be filled and Mu'tamad Khan and Kamgar Husaini undertook to fill it. Some of the conflicts and controversies of the later years of Jahangir's reign had given form to many subsequent political developments in which both the historians were interested. It was necessary to explain these developments in a way that brought credit to them or their families. For instance, Mu'tamad shows in his account of Mahabat's *coup* that it was he who had checked him when he wanted to enter abruptly in the inner apartment of the Emperor's camp.

Kamgar says nothing about his sources of information, but it is not difficult to determine them. For details about the early life of Jahangir, he seems to have drawn his information from Abul Fazl's *Akbar Namah*. For the account of Jahangir's reign, year by year, he has been guided by

no reference to it, but cleverly shifts the blame for failure in the Deccan to 'بی اتفاق امراء و نفاق خانخانان'. It is, however, amazing that Mu'tamad Khan makes no comment on Abdullah Khans conduct and makes a very casual reference to it.[4]

In the 11th regnal year of Jahangir, Abdullah Khan was summoned to the court. Diyanat Khan was sent to bring him on foot. The Emperor was displeased with him because he had insulted Abid Khan, (son of Nizam uddin Ahmad Bakhshi, the author of *Tabaqat-i-Akbari.*), who was the *Waqa-i-Nigar* of Ahmadabad. Jahangir writes: "Diyanat Khan met him (Abdullah) on the road, and seeing him in a strange condition, as he had wounded his feet with walking, he put him on horseback and taking him with him came to wait on me."[5] Kamgar adds that it was through the intercession of Shah Jahan that he could obtain an audience with the Emperor.

When Prince Shah Jahan went to the Deccan for the second time, Abdullah was sent with him. He left the Deccan without the permission of the Prince and went to his jagir. He was censured on this account and was deprived of his jagir. When the trouble started brewing and the relations between Jahangir and Shah Jahan became bitter, Abdullah waited on the Emperor at Lahore and got himself appointed to the vanguard of the royal army and, as soon as the two armies met at Bilochpur, near Delhi, he deserted the imperial force and joined the prince's army. Jahangir thus refers to this incident : "When the encounter of the two sides took place, that black faced one to all eternity, in whom the tendency to rebellion and ingratitude was innate, taking to flight joined the rebels. It chanced that he was known by the common people by the title of *La'anatullah* (God's curse).'"[6]

Kamgar's apology or explanation for this conduct of his uncle is as follows :

"و بیگم به تحریک مهابت خان ، آصف خان و خواجه ابوالحسن و عبدالله خان و لشکر خان و فدائی خان و نوازش خان وغیره را با موازی بیست و پنج هزار سوار موجود به مقابل فرستاد و راجه بکرماجیت و

4. *Iqbal Namah*, III, 58.
5. *Tuzuk-i-Jahangiri*, Tr. I, 331.
6. *Tuzuk-i-Jahangiri*, Tr. II, 225.

A closer examination of the *Ma'asir-i-Jahangiri* would reveal that one of the motives of Kamgar Husaini in compiling the work was to vindicate the honour of his family, particularly the actions of Abdullah Khan Firuz Jung who had betrayed Jahangir several times and had been acting in an extremely selfish and opportunistic manner all through.

Abdullah Khan was sent to the Deccan by Akbar. He returned from there after a couple of years and in 1594 joined Prince Salim. Kamgar avoids giving reasons and passes over the fact by saying that the falcon of his ambition soared higher and so he returned from the Deccan. But he betrayed Salim also and came back to Agra when relations between Akbar and Salim were passing through a critical phase. No historian gives the reasons for this defection, but Kamgar says that since Abdullah Khan could not pull on well with Sharif Khan, who was appointed as *wakil* by Prince Salim, he left the Prince.

One of the earliest acts of Jahangir after his accession was to send Parwez against the Rana of Mewar. But owing to the rebellion of Khusrau, he had to recall Parwez. Mahabat Khan, Abdullah Khan and Raja Basu were then sent to Mewar, one after the other. Abdullah Khan failed to achieve anything. Kamgar gives the impression that he was successful but this is not correct. Abdullah Khan was for a long time unsuccessful and though the Rana was ultimately obliged to submit, this was not till the 8th regnal year and then it was Prince Khurram who achieved it.

In the 6th regnal year of Jahangir (1611) Abdullah Khan was appointed governor of Gujarat and an auxiliary force was also given to him from the court. The arrangement was that he should march to the Deccan with the Gujarat army by the route of Nasik and Trimbak, and that Khan-i-Jahan and Raja Man Singh should go by the Berar route, and that the two armies should keep contact with each other and attack the enemy on a particular day. Abdullah Khan, in his pride and presumption, entered the enemy's territory without keeping in touch with the second army. Malik Ambar took advantage of this and forced him to retreat. Abdullah Khan marched towards Ahmadabad. While retreating, the enemy pressed upon him and there was a battle almost every day. Ali Mardan Bahadur who was also sent with Abdullah Khan did not like to stain his reputation by flying from the battlefield. He fought bravely and was taken as prisoner.

According to the author of *Ma'asir-ul Umara*, Jahangir gave to Abdullah Khan the title of 'Gurez Jang'[3] on this account. Kamgar makes

3. *Ma'asir-ul Umara*, Tr. 98.

Kamgar Husaini wrote during the time of Shah Jahan. He consequently looks at the political developments of Jahangir's period from the point of view of the reigning monarch. He had to deal with two rebellions......Salim's rebellion against Akbar and Shah Jahan's rebellion against Jahangir. Could he justify both ?

Jahangir himself had condemned Shah Jahan's rebellion in the following words : "....the wretch had torn of the veil of respect and turned his face towards the valley of ruin....I....gave an order that henceforth they should call him *Bi-Daulat* (wretch) ..from the kindness and favours bestowed upon him I can say that uptill the present time no King has conferred such on his son. What my revered father did for my brothers I have done for his servants, giving them titles, standards and drums..It will not be hidden from the readers of this record of prosperity what affection and interest I have bestowed on him. My pen's tongue fails in ability to set them forth..."[2]

It was Kamgar's duty to paint the incidents of the later years of Jahangir's reign in such a way that the stigma on Shah Jahan's character was removed. He gives the details of the activities of the groups and individuals hostile to Shah Jahan in such a way that one begins to feel that perhaps short of rebellion no alternative was left with him.

In fact it is in his discussion of the different rebellions of the peiod that Kamgar had to use great tact. He had to justify certain rebellions without appearing to be in favour of rebellion. He seeks to minimize the extent of Salim's recalcitrance ; attributes Khusrau's rebellion to defect of mind and مالیخولیا . Great caution is displayed in dealing with Khurram's rebellion.

1. When Khusrau's escape was reported to Jahangir, Kamgar says, he thought of marching in person in his pursuit and leaving Shah Jahan as his *Wali-Ahd* at the Capital.

2. He paints Abdullah Khan's desertion as inspired by high ideals on one side and forced by circumstances created by hostile forces on the other.

3. While refering to Shah Jahan's retreat from the battlefield of Bilochpur, he paints the whole thing in such a way as to give the impression that Shah Jahan was at heart not prepared to fight and that the conflict was forced on him.

---

2. *Tuzuk-i-Jahangiri*, Tr II, p. 248.

SECTION III

HISTORICAL VALUE OF MA'ASIR-I-JAHANGIRI

Next to the *Tuzuk-i-Jahangiri*, the *Ma'asir-i-Jahangiri* of Khwaja Kamgar Husaini is an important source of information for the history of Jahangir's reign. Its historical value may, however, be determined by comparing its form and content with the *Tuzuk-i-Jahangiri* and the *Iqbal Namah* of Mu'tamad Khan.

Structurally, the *Tuzuk* was a model for both Kamgar Husaini and Mu'tamad Khan. In selection and arrangement of data both of them have been guided by the pattern set by Jahangir. This annalistic arrangement, however, sometimes gives the impression of the narrative being a catalogue of events. The sequence of events is sometimes lost in the pile of data placed in the account of each year. However this method had one great advantage for the historians—they could easily omit any inconvenient fact without being noticed or detected. It was also possible to reduce the significance of any event by putting it in a sequence that made it appear insignificant. For instance Kamgar puts the escape of Abdullah Khan Firuz Jung from the court of Prince Salim to Agra in such a way and in the midst of such details that it hardly attracts notice.

The annalistic treatment, however, is not without its advantages to the modern historian, in so far as it enables him to ascertain chronological sequence. But in so far as the *Tuzuk-i-Jahangiri* contains previous and earlier account given in connection with particular events, both the *Iqbal Namah* and the *Ma'asir-i-Jahangiri* have at times presented a confused picture of the chronology.

In fact, both Kamgar and Mu'tamad Khan have not merely imitated the plan of *Tuzuk-i-Jahangiri*, they have taken most of their facts and figures from it. If they were simply to copy the form and incorporated the material of *Tuzuk-i-Jahangiri*, what was the need of writing their independent histories ?[1]

1. The importance of the account of the closing years of Jahangir's reign, which has not been covered in the *Tuzuk*, is undeniable. The account of Jahangir's early life is not devoid of interest either, but at this point, the value of the major part of *Ma'asir-i-Jahangiri*, covering the period from the Ist to the 19th regnal year, is being discussed.

Indian social life during the period, Della Valle supplies interesting details about the rebellion of Shahjahan. De Laet throws light on Khusrau's murder.

A cursory glance at this literature, bearing on the life and activities of Jahangir, leads to the conclusion that for a proper understading of the problems of the period it is necessary to analyse the prejudices of the historians. They wrote because they had to *vindicate* or *vilify* certain persons or situations. The *Ma'asir-i-Jahangiri* is no exception to this. The author's prejuidices have gone deep in his assessment of situations.

Jesuit Accounts : Two important Jesuit accounts of Jahangir are available in the works of Father Anthony Monserrate and Father Du Jarric. Monserrate supplies information about the early life of Salim while Du Jarric deals with the last five years of Akbar's reign and the first five of that of Jahangir.

European Travellers : A number of European travellers visited India during the reign of Jahangir. They have left interesting accounts of the social and political life of the country during this period, though here and there they have also recorded rumours which they found circulating among the people. Some of their observations have determined the nature of the investigations of the later historians. For instance, as Professor Nurul Hasan has pointed out, the theory of the "Nur Jahan Junta" is principally based on the European sources, particulary the statements of Sir Thomas Roe.[26]

William Hawkins lived in India from 1607 to 1611. He gives an account[27] of the celebrations at the court—Nauroz, weighing of the Emperor, etc—and throws light on the administrative system and the condition of the people.

Sir Henry Middleton's account[28] which throws light on the interview with Muqarrab Khan, governor of Gujarat, is interesting.

William Finch gives an excellent account of Indian cities.

Sir Thomas Roe[29] gives an account of the characters of Jahangir, Shahjahan, Nur Jahan, Asaf Khan and others. His description of Abdullah Khan Firuz Jung's disgrace is very interesting. He refers to the existence of a *Junta* consisting of Nur Jahan, I'timad-ud-Daulah, Asaf Khan and Shahjahan.

Sir Edward Terry[30], Pietro della Valle,[31] and De Laet[32] help us in filling many gaps in the history of Jahangir's period. Terry describes

26. *The Theory of the Nur Jahan Junta*—A critical Exmination, 2.

27. *Early Travels in India* (1583-1619), edited by William Foster.

28. *Account of the Sixth voyage sent forth by the East India Company in three ships*, (1610-1611), included in *Purchas his Pilgrims*, III, 115-194.

29. *Embassy to India* (1615-1619), edited by Sir William Foster, Hakluyt Society.

30. Included in William Foster's *Early Travels in India*, 1921.

31. *The Travels* 1623-24), Hakluyt Society.

32. *Description of India*, Translation from Latin into English by Hoyland, annotated by Banerji.

Apart from these main sources for the study of Jahangir's reign, there are other Persian works which throw light on some particular aspect of Jahangir's reign. The *Ahwal-i-Shahzadagi-i Shah Jahan*[16] compiled by Mu'tamad Khan, gives an account of Shahjahan's life until his accession in 1628 and refers to his relations with Jahangir. The *Intikhab-i-Jahangir Shahi*[17] supplies valuable details about the life of Jahangir, Khusrau's punishment and the supremacy of Nur Jahan. The *Shash Fath Kangra*,[18] by Muhammad Jalal Tabataba, gives an account of the campaigns and conquest of Kangra; Kami Shirazi's *Fath Namah-i-Nur Jahan Begum*[19] written at Kabul in 1625-26 deals with the rebellion of Mahabat Khan. Wali Sirhindi wrote his *Tawarikh-i-Jahangir Shahi*[20] in the 14th year of Jahangir's reign. It contains eulogies of Jahangir, I'timad-ud Daulah, Asaf Khan and some other nobles.

As the histories of Akbar's reign supply information about the early life of Prince Salim, the historians of Shahjahan provide interesting details about his later years.

The *Badshah Namah*[21] of Abdul Hamid Lahori and the *Amal-i-Salih*[22] of Mohammad Salih Kanbu are valuable from this point of view. Abdul Hamid Lahauri was a follower of Abul Fazl school[23] in historical style, but in his approach he was a critic of Nur Jahan. This basic feature has coloured his judgement throughout his work. Muhammad Salih whose work contains references to events up to 1669, is partial to Shahjahan and critical of Nur Jahan. "But his evidence regarding the complicity of Shahjahan in the murder of Khusrau, is one strong proof of his independent judgement."[24] This was probably due to the fact that he continued to write and revise the work up to the time of Aurangzeb.

Hindi works; Keshava Das, a Hindi poet, compiled in circa 1607 an account of Bir Singh Deo Bundela in his *Bir Singh Deo Charitra.* He also wrote *Jahangir Chandrica* in praise of Jahangir.[25]

16. MSS, Bankipur, VII, 565 (I); Rieu, Supp. 76, II
17. Rieu III, 931 a.
18. MS. Bankipur, Supplement ii, 2198
19. Bibliotheque Nationale, Paris (Blochet iii/1874).
20. MS. Bodleian, Seldon MS. 23.
21. Ed. Bib. Indica, Calcutta, 1866-72.
22. Ed. Bib. Indica, Calcutta, 1912.
23. Saksena, *History of Shah Jahan*, V
24. Ibid, p. VII-VIII.
25. Beni Prasad, *History of Jahangir*, 451-452.

reign—Jahangir's autobiographical account in his *Tuzuk*,[12] the *Iqbal Namah*[13] of Mu'tamad Khan and the *Ma'asir-i-Jahangiri* of Kamgar Husaini. These three works help us in a study of the principal events connected with rebellions, the role of imperial officers, their promotions and punishment, etc. Jahangir, however, says little or nothing about certain important events of his life—his own revolt against his father: the circumstances of Khusrau's death, the death of Sher Afgun.

The third volume of *Iqbal Namah* by Mu'tamad Khan contains a detailed account of Jahangir's reign.[14] The author was a *Bakhshi* under Jahangir and had excellent sources of information. He had intimate knowledge of the rebellion of Shahjahan and was present when Jahangir was captured by Mahabat Khan. While going through *Iqbal Namah* and the *Ma'asir-i-Jahangiri*, one cannot help noting the fact that these were compiled during the reign of Shahjahan and as such an attempt has been made in them all through to vindicate the position of Shahjahan. Since the age of Jahangir saw a number of intrigues, plots and counter-plots—in all of which Shahjahan was directly or indirectly involved—it was not possible for these historians to have an objective and impartial assessment of the situation.

Professor Nurul Hasan has drawn attention to a very subtle conflict in the minds of these historians which further complicated their narratives. He writes : "The historians of Shahjahan's reign were faced with a political dilemma : If they justified Shahjahan's rebellion, they would be supporting a dangerous political theory (of Aurangzeb's taunt to Shahjahan in 1658, (*Adab-i-Alamgiri*); if however they were to condemn the rebellion, it would be a slur on imperial dignity. Shahjahan's rebellion was therefore represented not as a revolt against Jahangir, but as an act of loyalty to him, to free him from the undesirable and selfish influence of Nur Jahan".[15]

---

12. Ed. Sir Sayyid Ahmad Khan, Aligrah 1863-4. tr. Rogers and Beveridge, 1909-1914.

13. Ed. Lucknow, 1870 (I-3) III only Bib. Indica, 1865.

14. Professor S. Nurul Hasan has fixed 1635 as the date of the compilation of the third volume of *Iqbal Namah* on the basis of its earliest manuscript available at Bankipur (*The Theory of Nur Jahan Junta*, p 4 foot note). A reference to Mu'tamad Khan in *Ma'asir-i-Jahangiri*, however, shows that Kamgar consulted *Iqbal Namah* and since it is known that *Ma'asir-i Jahangiri* was written in 1630, the *Iqbal Namah* must have been completed before that date (For details see the next section)

15. *The Theory of Nur Jahan Junta*—A critical Examination, p. 4 foot note.

light on the early life of Prince Salim in their works, *Tabaqat-i-Akbari*[4] and *Muntakhab-ul-Tawarikh*.[5] Badaoni refers to Akbar's illness in 1591 and hints at foul play on the part of Salim — a fact not mentioned by any one else. He speaks also about Salim's vigilance in watching the movements of Murad.

Though Ferishtah[6] compiled his famous history in 1612, his work does not deal with Jahangir and closes with the death of Akbar.

The Anfa-ul Akhbar[7] of Muhammad Amin bin Daulat Muhammad, compiled in 1626-7 is a general history but contains significant references to Jahangir, before and after, his accession.

The Halat-i-Asad Beg,[8] is an interesting and candid account of the later years of Akbar's reign, written by an official who had been long in the service of Abul Fazl. It gives an account of the murder of Abul Fazl, the pursuit of Bir Singh Bundela, and the conspiracy to set aside Salim in favour of Khusrau.

Some of the works written for or at the instance of Shaikh Farid Nawab Murtaza Khan duing this period deserve particular mention. Shaikh Farid was one of the great supporters of Jahangir who had given him the title of *Sahib-i-Saif-o-Qalam* and held him in high esteem. Obviously the works written at his request could not but reflect his own likes and dislikes. Ilah Dad Faizi Sirhindi's *Akbar Namah*[9] which comes up to 1601, and Nurul Haq's *Zubdat-ut-Tawarikh*[10] which covers the period upto the accession of Jahangir, represent the view point of Shaikh Farid.

The *Zakhirat-ul-Khawanin*[11] of Shaikh Farid Bhakkari, which gives lives of the Indian nobles from the time of Akbar to 1650 and is dedicated to Nawab Shaista Khan is an invaluable work for tracing the life-history of some of the important nobles of Jahangir.

Apart from these chronicles which throw light on some aspect of Salim's early life, there are three principal sources for the history of his

4. Ed. Bib. Indica.
5. Ed. Bib. Indica, Calcutta 1864-69.
6. Ed. Newal Kishore, 1864.
7. Rieu III 1023 a.
8. MS. Aligarh University Library. See also Storey, *Persian Literature*, 553-554.
9. Rieu I 253 a.
10. Blochet I 535, Storey, 441-442.
11. MS. Habibganj. A part of the work has been published from Karachi, *Pakistan Historical Society*, ed. by Dr. S. Moinul Haq

SECTION II

CONTEMPORARY HISTORIES AND ACCOUNTS OF JAHANGIR

The contemporary histories and accounts[1] of Jahangir may broadly be considered under the following heads—

(a) Persian chronicles and biographies,
(b) Hindi works,
(c) Jesuit accounts, and
(d) Accounts of the European travellers.

The most important of these chronicles and accounts are noticed below in order to facilitate a comparative study of *Ma'asir-i-Jahangiri.*

Persian Chronicles : Our earliest and the best source of information for the early life—birth, education etc.—of Prince Salim is the *Akbar Namah*[2] of Abul Fazl. It comes up to the early part of 1602. Though the historian has supplied valuable data about the various aspects of Salim's early life, he has maintained studied silence about certain unpleasant events connected with his life, *e.g.* his account of Salim's rebellion is very brief. It was a delicate subject and in expressing any opinion about it, there was perhaps a risk of impairing the image of the Emperor.

The Takmila-i-Akbar Namah[3] of Inayatullah contains a detailed account of the reign of Akbar from the 47th regnal year to his death. It supplies information about Salim's revolt, Abul Fazl's murder, Akbar's death etc. But some significant details about these events have been completely ignored or suppressed.

The two well-known historians of Akbar's reign — Khwaja Nizamuddin Ahmad Bakhshi and Mulla Abdul Qadir Badaoni—throw valuable

1. For the reign of Jahangir a mass of documentary material is available, European as well as Indian. Letters received by English Factories in India, for example, are invaluable for study of the reign. Apart from the original surviving Indian records, such as the records of the rulling families of Jaipur and Bikaner etc, many valuable collections of documents have survived. Non-historical literary works as well as epigraphic and numismatic evidence shed further light on the period.

2. Ed. Bibiotheca Indica Calcutta 1873-87. Tr. Beverdige Bib, Ind, Calcutta 1897-1921.

3. Ed. Bib. Ind. Calcutta 1873-87, iii

In the 14th regnal year, the relations of Sardar Khan became strained with his brother and he came to the court.[30] The Emperor conferred a robe of honour on him, with an elephant and a horse, and assigned the sarkar of Monghyr to him.[31] In the same year he was deputed to accompany Khurram on the Deccan campaign.

Kamgar Husaini[32] (*Ghairat Khan*) : Nothing is known about the early life of Kamgar. He has abstained from giving details of his personal life in the *Ma'asir-i-Jahangiri*, while his biographers have mainly concentrated on his career in the service of the Emperor.

On account of his family's association with the Mughal rulers, Kamgar Husaini seems to have received a rank very early at the court. He does not give details of his assignments during the reign of Jahangir except the fact that he went to Kashmir with the Emperor. In the 3rd regnal year of Shahjahan his rank was 1000 *zat* and 400 *sawar*. He distinguished himself in the imperial service and in the 4th regnal year, when the disturbance created by Khan Jahan was quelled by Abdullah Khan, Kamgar was also with his uncle and it was through him that Abdullah Khan sent the heads of Khan Jahan and his son Aziz to the Emperor. The Emperor rewarded him with a robe of honour, a horse and an increase of 500 *zat* and 200 *sawar* in his rank. He also got the title of *Ghairat Khan* on this occasion.

In the 10th regnal year of Shahjahan he was further promoted. His rank was raised to 2500 *zat* and 2000 *sawar*. He was then made the *Nazim* of the province of Delhi. Two years later the construction of Shahjahanabad complex of buildings was entrusted to his care. In 1048/1638-1639 he made the necessary excavations and on Muharram 9, 1049 H./ May 2, 1639 he laid the foundations of the new imperial city. For four months more he worked hard at Shahjahanabad planning the new city. Later, he was appointed to the *subadari* of Tatta, where he died in 1050 H/1640-41.

30. *Text*, p.

31. *Tuzuk-i-Jahangiri*, ii, 89-90.

32. For biographical notices *Tazkirat-ul-Umara* Ms. f 114 a; *Ma'asir-ul-Umara* tr. i, 576-577; *Zakhirat-ul-Khawanin* MS (Habibhhanj) f. 141 b.

33. *Ma'asir-ul-Umara*. tr. I. 576-577.

and his services were appreciated on that account. He died at the age of 70, on Shawwal 17, 1057 H/December 7, 1644.

Despite his cruelty, Abdullah Khan had a good reputation amongst his servants. "To serve under him", writes Shah Nawaz Khan, " had something lucky about it. In his life-time many of his servants became *Panch-hazari* and *Chaharhazaris*. They say he looked after his soldiers well but that they did not get more than three or four month's pay in the year. But compared with other places this three month's pay was equal to a year's".[22]

KHWAJA YADGAR[23] (*Sardar Khan*) : His early career at the Mughal court was so closely linked up with that of his more eminent brother Abdullah Khan Firuz Jang that few independent references to him are found in the records. In the 4th regnal year of Jahangir, he reached the court with presents and offerings.[24] The same year he received a standard.[25] Subsequently he got the *jagir* of Qannauj while his brother was entrusted with Kalpi.

In the 8th regnal year, Khwaja Yadgar was appointed *faujdar* of Junagarh. "With a view to his services in Junagarh," writes the Emperor, "I had increased the *mansub* of ....Sardar Khan by 500 *zat* and 300 *sawar*".[26] In the same year he was in attendance on Khurram in the campaign against Rana Amar Singh. The same year he waited on the Emperor again. "On the 3rd Urdibihisht," writes Jahangir, "Khwaja Yadgar, brother of Abdullah Khan, came from Gujarat and waited on me; he offered 100 Jahangiri *muhrs*. After he had been in attendance for a few days he was honoured with the title of Sardar Khan".[27]

In the 10th regnal year he received a drum at the recommendation of Abdullah Khan.[28] When Abdullah Khan was recalled from Gujarat on account of his harsh treatment of Abid Khan Bakhshi (son of Nizamuddin Ahmad Bakhshi, author of *Tabaqat-i-Akbari*), Sardar Khan was asked to function as his deputy in Gujarat.[29]

22. *Ma'asir-ul-Umara*, tr., i., p. 104.
23. For brief notices see *Tazkirat-ul-Umara*, f. 81 ... *Ma'asir-ul-Umara*, tr., ii, pp. 712-713.
24. *Tuzuk-i-Jahangiri*, tr., i, p. 164.
25. *Ma'asir-ul-Umara*, ii, p. 712.
26. *Tuzuk-i-Jahangiri*, i, p. 239.
27. *Tuzuk-i-Jahangiri*, i, p. 237.
28. *Ma'asir-ul-Umara*, tr., ii, p. 713.
29. *Ma'asir-ul-Umara*, tr., ii., p. 713.

But Abdullah Khan was never steadfast in his loyalty, and his whole career during the reigns of Jahangir and Shahjahan was marked by fickle-mindedness and shifting allegiance. It is, however, surprising that despite this, he succeeded in winning over the confidence of rival groups, and could change sides without any qualms of conscience. Sir Thomas Herbert correctly remarks that he was the "weather-cock of the country".[16] Another eminent traveller, Peter Mundy, noted the elements of greed and tyranny in his character.[17]

Jahangir sent him to Mewar but he could not achieve anything there. In 1611 he was appointed governor of Gujarat. In the campaign against Malik Ambar he left the field while his other companion Ali Mardan Bahadur stuck to his position and was taken prisoner. Shah Nawaz Khan says that during this time Jahangir used to take portraits of his nobles in his hand and make comments on them. When Abdullah's portrait came in his hand, he remarked : "Today no one equals you for ability and lineage, with such a figure and such abilities you should not have run away. Your title is *Gurez Jang* (the fugitive from battle)".[18]

His misdemeanour during his stay in Gujarat was disapproved of by Jahangir but, through the intercession of Shahjahan, he was pardoned.[19]

In the conflict between Jahangir and Shahjahan Abdullah played a treacherous game. He went with the imperial forces but at Bilochpur joined the army of the Prince. Jahangir was so deeply offended at this disloyal conduct that he gave him the title of *La'anat Ullah* (accursed of God).[20] In the 20th regnal year of Jahangir, when he went to the Deccan with Shahjahan, he even joined Malik Ambar. But when he failed to receive special treatment from him, he turned to Jahangir. It was through the intercession of Khan Jahan that he could secure royal pardon. He was imprisoned for some time. During the reign of Shahjahan he could secure the favour of the Emperor through the good offices of a Naqshbandi saint, Abdur Rahim Khwaja.[21]

Khwaja Abdullah undertook effective campaigns against the Bundelas

16. Harris, *Travels*, i. p. 95.

17. Cited by Dr. Banarsi Prasad Saksena, *History of Shahjahan of Dehli*, p. XXIV.

18. *Ma'asir-ul-Umara*, Eng. T., I, p. 99.

19. *Tuzuk*, I, pp. 335-336; *Tazkirat-ul-Umara* (MS) f. 105 b.

20. *Tuzuk-i-Jahangiri*, Tr., ii, 225.

21. *Ma'asir-ul-Umara*, i, pp. 100-101. But Kewal Ram says that he was a *safir* of Subhan Quli Khan of Balkh (*Tazkirat-ul-Umara*, f. 106a).

Khwaja Kamgar, *i.e*. Khwaja Yadgar, and his uncles—Khwaja Abdullah and Khwaja Barkhurdar—reached India and after some days at Hissar turned to Agra.[8]

On account of its religious eminence, the family of Khwaja Abdullah succeeded in establishing matrimonial relations with the Mughal house. A maternal uncle of Khwaja Abdullah, Khwaja Hasan Naqshbandi, married Bakht Nisa Begum, a sister of Akbar.[9] This relationship must have given the family position and status in India.

KHWAJA ABDULLAH (Firuz Jang)[10] : On arrival at the court of Akbar, Khwaja Abdullah and his brothers received *mansabs* and were sent to the Deccan. As Bashir Khwaja was related to them, the Emperor put them under him.[11] Perhaps after a couple of years' stay in the Deccan, they returned to Agra and in 1003 H/1594, joined Prince Salim. When Prince Salim rebelled against his father and set up an independent court at Allahabad, Abdullah was one of his supporters. In recognition of his services, he received the title of *Khan* on this occasion.[12] But Abdullah Khan could not remain with him for long. The reasons were as follows; When Akbar came to know of the development at Allahabad, he sent Khwaja Muhammad Sharif to Salim on a mission of peace and conciliation. Sharif was a playmate of Salim who prevailed upon the imperial messenger to stay with him and appointed him as his *wakil*.[13] Abdullah could not pull on well with Sharif Khan and decided to leave Salim and joined the court at Agra. According to Kamgar Husaini, Abdullah Khan and Khwaja Yadgar returned to the court of Akbar on account of unpleasant relations with Sharif Khan.[14] Akbar received them with consideration. He gave the title of *Safdar Khan* and a *mansab* of 1500 to Abdullah Khan and conferred upon Yadgar also a *mansab*, the exact nature of which has not been mentioned by Kamgar.[15]

---

8. *Text*, p. 19.

9. *Txet*, p 19; *Tazkirat-ul-Umara* (MS, AMU Habibganj) f. 105 b.

10. For accounts of Abdullah Khan's life see *Zakhirat-ul-Khawanin*, (MS,AMU Habibganj) ff. 75b-78a, *Ma'asir-ul-Umara*, Beveridge, 97-105; *Tazkirat-ul-Umara*, ff. 105b-106a.

11. See *Text*, p. 19; *Tazkirat-ul-Umara*, f. 105 b.

12. *Text*, p. 25, also Hadi, p. 9; Khafi Khan, *Muntakhab-ul-Lubab*. i, pp. 220-221.

13. Hadi, p. 9; Khafi Khan,, *op. cit.*, i, 220.

14. *Text*, p. 41.

15. *Text*, p. 41.

SECTION I

LIFE OF KHWAJA KAMGAR HUSAINI

Khwaja Kamgar Husaini, the author of *Ma'asir-i-Jahangiri*, belonged to a distinguished family which enjoyed religious eminence in its homeland—Samarqand—and was known for its political achievements in India. His most renowned ancestor was Khwaja 'Ubaidullah Ahrar (806-895 H/1404-1490), a saint of the Naqshbandi order of Sufis. Khwaja Ahrar lived a prosperous life at Samarqand where he had acquired great wealth by farming and trade.[1] The Timurids regarded him as their patron-saint and showed great reverence to him. Babur's father, Umar Shaikh Mirza, was his disciple[2] and Babur himself had such veneration for him that once when he fell ill, he versified the saint's *Risalah-i-Walidiya* because he believed that this would relieve his illness.[3] Kamgar was called Khwaja on account of his association with Khwaja 'Ubaidullah Ahrar.

It appears that after the establishment of the Mughal empire many members of Khwaja Ahrar's family turned to India. Once Babur invited them to a feast in Agra. "I sat on the north side of the newly-erected octagonal pavilion," writes Babur, "on my right sat Khwaja Abdush Shahid and Khwaja Kalan, descendants of His Reverence the Khwaja ('Ubaidullah Ahrar) together with the *hafizes* and *mullas* dependent on the Khwaja who had come from Samarqand".[4] During the time of Humayun another descendant of the Khwaja, Khwaja Khwand Mahmud, came to India and was cordially received by the Emperor.[5] Kamran became a disciple of a brother of Khwand Mahmud, Khwaja Abdul Haqq.[6] Akbar accorded a welcome to another member of the family, Khwaja Shahid.[7] It was with this stream of migrants from Samarqand that the father of

1. His detailed biographical account is given by Ali b. Husain al-Kashifi in his well-known work *Rashahat* (Newal Kishore Ed. Lucknow 1890). See also Storey, *Persian Literature*, pp. 962-966.
2. *Babur Namah*, tr. Beveridge, I, p. 33.
3. *Op. cit*. p. 62.
4. *Op. cit*. 631.
5. Muhammad Ghausi, *Gulzar-i-Abrar* (Rotograph of M.S. in John Rylands library, f. 212 b).
6. *Ibid*. f. 213 a.
7. *Akbar Namah*, ii, p. 195.

text as also the notices available in the three comprehensive accounts of nobles in —

(*i*) The *Zakhirat-ul-Khawanin* of Shaikh Farid Bhakkari (Habibganj MS);

(*ii*) The *Tazkirat-ul-Umara*, Kewal Ram (Habibganj MS) completed in 1140 H/1727-28;

(*iii*) The *Ma'asir-ul-Umara* (Bib. Ind. ed.).

(5) *The British Museum MS* (Or. 1647)

This manuscript transcribed in Sha'ban 1264 H/1848, is written in cursive *nastaliq* and runs into 225 folios. This text shows frequent variations from the other British Museum manuscripts. This manuscript was used by Elliot (Vol. VI, p. 442). ‘ ء ’ indicates the variations of this MS.

(6) *The Raza Library MS*

This manuscript is dated 1293 H/1876 and was transcribed by Pandit Daya Ram Kaul alias Tota. It gives a detailed account of the death of Akbar and covers the early period of Jahangir's history. Compared to other manuscripts, it is more detailed so far as the preaccession period of Jahangir is concerned. Letter ‘ ر ’ stands for this MS in the footnotes.

Storey has referred to a manuscript of *Ma'asir-i-Jahangiri* in the Mulla Firoze Library of Bombay (*Persian Literature*, p. 563) as the earliest manuscript of the work. A rotograph copy of this manuscript was obtained, but on careful collation, it was found that the work is really *Iqbal Namah-i-Jahangiri* of Muta'mad Khan which has been wrongly catalogued as *Ma'asir-i-Jahangiri*, on the basis of a wrong inscription on the flyleaf.

Apart from collation with these manuscripts, an attempt has been made to compare the statements and accounts of *Ma'asir-i-Jahangiri* with the following historical texts:

I. *Akbar Namah*

II. *Tuzuk-i-Jahangiri*

III. *Iqbal Namah-i-Jahangiri*

IV. Hadi's Preface to *Tuzuk-i-Jahangiri*.

Besides the text, a detailed summary of the early portion of *Ma'asir-i-Jahangiri* is given in English. Since the author claims to have given detailed and independent information about the life of Jahangir before his accession, the summary of the early portion is as extensive as possible. The contents of the later portion have, however, been given in brief only.

A critical evaluation of the historical value of *Ma'asir-i-Jahangiri* in relation to the other two contemporary works, the *Tuzuk-i-Jahangiri* and the *Iqbal Namah*, has also been attempted.

The account of Kamgar Husaini's life, which now follows, has been prepared in the light of the autobiographical references found in the

INTRODUCTION

THE present text of *Ma'asir-i-Jahangiri* has been prepared on the basis of the following six manuscripts :

(1) *The British Museum MS* (Or. 171)

It was transcribed in Rabi-ul-Awwal 1148 H/1735 at Shahjahanabad by the famous author and historian Mirza Muhammad bin Rustam, entitled M'utamad Khan bin Qubad entitled Diyanat Khan.[1] For purposes of collation, this MS has been referred to as 'ا' in the footnotes.

(2) *The India Office Library MS* (D.P. 743)

It was transcribed in 1223 H/1808. 'ب' indicates the variations found in this text.

(3) *The Khuda Bakhsh Oriental Library MS*

A rotograph copy of this manuscript of *Ma'asir-i-Jahangiri*, preserved in the Bankipur Library (Catalogue, Vol. VII, No. 563), has been used. According to Storey (*Persian Literature*, p. 563) it is a 17th century transcription. It gives an account of Jahangir upto his 22nd regnal year. 'ج' stands for this MS in the footnotes.

(4) *The Habibganj MS*

The date of transcription of this manuscript is not given but the title contains its owner's name as Nawab Sultan Ali Khan Bahadur and 1182 H/1768 as the date when the book was in possession of the Nawab. It runs into 89 folios. The account of Jahangir's reign, as given in the manuscript, comes upto the early part of his 20th regnal year. For purposes of collation, this MS has been marked as 'د' in the footnotes.

---

1. Mirza Muhammad was born in 1687 at Jalalabad. He was introduced to Aurangzeb in 1703 and received a *mansab* of 150. He is the author of *'Ibrat Namah* (Storey 606) and *Tarikh-i-Muhammadi*. For details, *see* Storey, pp. 141-142.

CONTENTS

PREFACE

NEXT to the *Tuzuk-i-Jahangiri*, the *Ma'asir-i-Jahangiri* of Kamgar Husaini is a very important source of information for the history of Jahangir's reign. The present text of this work is prepared on the basis of six early manuscripts available in Indian and European Libraries.

This work was undertaken at the suggestion of Professor S. Nurul Hasan whose help and guidance in its preparation is gratefully acknow ledged. Apart from his guidance in solving many textual difficulties, his insight into the history of the Mughal period and his particular interest in the problems of Jahangir's reign has been of immense help to me.

Thanks are also due to Prof. Irfan Habib, Dr. (Mrs.) Razia Khan, Dr. (Mrs.) Ummahani Fakhruzzaman for the help and encouragement that I have received from them. With my colleagues in the Department of History, particularly Mr. M. A. Alavi, Dr. (Mrs.) Rafat Mashood and my husband Dr. Rafi Ahmad Alavi, I had fruitful discussions on many aspects of Mughal history. The staff of Maulana Azad Library and the Seminar Library of the Department of History helped me in procuring the books and material I needed for this work. Mr. W.A. Kaifi, Mr. Afridi and Mr. Zahoor Ahmad of the Department of History gave valuable secretarial assistance. Mr. Farrukh Jalali was most helpful in the preparation of Index. Finally I thank the Asia Publishing House for their interest in the production of this work and Mr. Ashit Ray of the I.M.H. Press for seeing this work through the press.

The Indian Council of Historical Research gave some financial assistance towards this publication which is gratefully acknowledged.

(Azra Alavi)

FOREWORD

Of the three contemporary, year by year, accounts of the reign of Jahangir, two, viz. *Tuzuk-i-Jahangiri* and *Iqbal Namah-i-Jahangiri* had been published and extensively used. The third, *Ma'asir-i-Jahangiri* of Kamgar Husaini, although extremely important, had not yet been published or adequately utilized. I am, therefore, very happy that Mrs. Azra Alavi has taken up the responsibility of editing and publishing the text and adding to it a very valuable preface.

The text has been prepared after collation with six manuscripts and careful comparison with other contemporary sources. Unfortunately, the earliest surviving text was transcribed more than a hundred years after the work was written but we are fortunate that it was transcribed by a careful historian and a learned scholar, Mirza Muhammad in 1735. As Mrs. Alavi has pointed out, the impression that an earlier text existed in Mulla Firoze Library of Bombay was found to be wrong on collation. The text as published, therefore, is reliable and definitive.

The life of the author, which Mrs. Alavi has compiled partly from internal evidence of the book and partly from contemporary and near contemporary sources, is a useful account of an important noble, who later laid the foundation of the imperial city of Shahjahanabad and supervised its planning and the construction of its buildings. Because of his family connections, he was able to get intimate personal knowledge of the events of Jahangir's reign. Simultaneously he also shared the prejudices of his family. These have been very well brought out by Mrs. Alavi. She has also made a critical evaluation of the work as a source of history of Jahangir's reign and appended to it a useful summary.

This work will be found to be invaluable for all those studying the history of Jahangir's reign. The quality of the work, the painstaking research which has gone into its preparation entitles it to be ranked superior to many of the theses that have been submitted for the Ph. D. degree.

(S. Nurul Hasan)

TO

My Teacher

PROFESSOR S. NURUL HASAN

ISBN 0 210 40566 X

PRINTED IN INDIA

AT THE I. M. H. PRESS PRIVATE LIMITED, DELHI, AND PUBLISHED FOR THE CENTRE, OF ADVANCED STUDY, DEPARTMENT OF HISTORY, ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY, ALIGARH BY ANANDA JAISINGH, ASIA PUBLISHING HOUSE PVT. LTD. BOMBAY - 400038

MA'ASIR-I-JAHANGIRI

A CONTEMPORARY ACCOUNT OF JAHANGIR

BY

KHWAJA KAMGAR HUSAINI

EDITED BY

AZRA ALAVI
Lecturer in History, Aligarh Muslim University

CENTRE OF ADVANCED STUDY
DEPARTMENT OF HISTORY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

ASIA PUBLISHING HOUSE PVT LTD
BOMBAY CALCUTTA NEW DELHI MADRAS
LUCKNOW BANGALORE NEW YORK

BY THE SAME AUTHOR

Socio-Religious Outlook of Abul Fazl

Ma'asir-i-Jahangiri

A Contemporary Account of Jahangir